

دروس خارج فقه

سال ۹۴-۹۳

حضرت آیت الله نوری همدانی

به همراه صوت دروس

بسم الله الرحمن الرحیم

آرشیو دروس خارج فقه آیت الله العظمی حسین نوری همدانی ۹۴-۹۳

نویسنده:

آیت الله العظمی حسین نوری همدانی

ناشر چاپی:

سایت مدرسه فقاهت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ---- ۵

آرشیو دروس خارج فقه آیت الله العظمی حسین نوری همدانی ۹۴-۹۳ ---- ۱۰

مشخصات کتاب ---- ۱۰

فی ولایه الفقیه کتاب البیع ---- ۱۰

ولایه الفقیه کتاب البیع ---- ۱۲

مناصب فقیه/ولایه الفقیه کتاب البیع ---- ۱۵

ولایت تکوینی و تشریعی/ولایه الفقیه کتاب البیع ---- ۱۹

ضروره الحکومه الإسلامیه/ولایه الفقیه کتاب البیع ---- ۲۲

زمان و تأثیر زمان/ولایه الفقیه کتاب البیع ---- ۳۱

معانی ولایت/ولایه الفقیه کتاب البیع ---- ۳۵

آیات الولایه/ولایه الفقیه کتاب البیع ---- ۳۹

آیات الولایه/ولایه الفقیه کتاب البیع ---- ۴۴

آیات الولایه/ولایه الفقیه کتاب البیع ---- ۴۷

آیات الولایه/ولایه الفقیه کتاب البیع ---- ۵۴

آیات الولایه/ولایه الفقیه کتاب البیع ---- ۵۹

آیات الولایه/ولایه الفقیه کتاب البیع ---- ۶۳

آیات الولایه/ولایه الفقیه کتاب البیع ---- ۶۷

آیات الولایه/ولایه الفقیه کتاب البیع ---- ۶۹

آیات الولایه/ولایه الفقیه کتاب البیع ---- ۷۴

آیات الولایه/ولایه الفقیه کتاب البیع ---- ۷۷

أحادیث ولایه الفقیه کتاب البیع ---- ۸۰

احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع ---- ۸۳

احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع ---- ۸۶

احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع ---- ۸۹

احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۹۲
احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۹۶
احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۹۹
احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۱۰۳
احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۱۰۹
احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۱۱۴
احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۱۱۷
احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۱۲۱
احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۱۲۵
احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۱۲۹
احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۱۳۳
احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۱۳۵
احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۱۳۹
احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۱۴۱
احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۱۴۵
احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۱۴۸
احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۱۵۱
احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۱۵۴
احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۱۵۷
احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۱۶۲
احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۱۶۴
احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۱۶۸
احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۱۷۳
احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۱۷۷
احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۱۸۰
احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۱۸۳

احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۱۸۷
احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۱۹۱
فقر/انفال/احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۱۹۳
فقر/انفال/احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۱۹۶
فقر/کار/احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۲۰۰
انفال کتاب البیع ----- ۲۰۷
انفال کتاب البیع ----- ۲۱۲
تفسیر آیات ۱ و ۴۵ سوره انفال/انفال کتاب البیع ----- ۲۱۶
اختلاف تعداد انفال/ انفال/ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۲۱۹
احادیث زکات/ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۲۲۲
احادیث زکات/ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۲۲۵
احادیث زکات/ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۲۳۰
احادیث نظارت بر تجّار و بازارها/ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۲۳۳
احتکار/ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۲۳۶
احادیث حج/ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۲۴۰
احادیث حج/ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۲۴۳
احادیث حج/ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۲۴۷
احادیث حج/ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۲۴۹
احادیث جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۲۵۲
احادیث جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۲۵۷
احادیث جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۲۶۱
احادیث جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۲۶۵
احادیث جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۲۶۹
احادیث جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۲۷۶
احادیث جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۲۸۱
احادیث جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۲۸۶

احادیث جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۲۹۱
احادیث جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۲۹۶
احادیث جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۲۹۹
احادیث مرابطه/ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۳۰۲
احادیث مرابطه/ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۳۰۵
احادیث مرابطه/ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۳۱۰
جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۳۱۳
جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۳۱۷
جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۳۲۰
اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۳۲۴
اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۳۲۷
اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۳۳۱
اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۳۳۵
اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۳۴۰
اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۳۴۳
اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۳۴۶
اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۳۵۰
اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۳۵۴
اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۳۵۷
اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۳۶۰
جهاد برای دفع فتنه/اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۳۶۴
جهاد برای دفع فتنه/اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۳۶۸
جهاد برای دفع فتنه/اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۳۷۲
جهاد برای دفع فتنه/اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۳۷۶
جهاد تحت عنوان امر به معروف/اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۳۷۹
جهاد تحت عنوان امر به معروف/اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع ---------- ۳۸۳

جهاد تحت عنوان امر به معروف/اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۳۸۷

جهاد تحت عنوان امر به معروف/اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۳۹۱

جهاد تحت عنوان امر به معروف/اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۳۹۳

جهاد بغاه/اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۳۹۷

جهاد بغاه/اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۴۰۱

جهاد بغاه/اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۴۰۵

جهاد بغاه/اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۴۰۹

جهاد بغاه/اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۴۱۲

جهاد بغاه/اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۴۱۵

جهاد بغاه/اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۴۱۹

جهاد بغاه/اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۴۲۲

جهاد بغاه/اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۴۲۵

جهاد بغاه/اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۴۲۹

بررسی روایات حدود/ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۴۳۱

بررسی روایات حدود/ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۴۳۴

بررسی روایات حدود/ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۴۳۸

بررسی روایات حدود/ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۴۴۱

بررسی روایات حدود/ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۴۴۵

بررسی روایات حدود/ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۴۴۹

بررسی روایات قضا/ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۴۵۳

بررسی روایات قضا/ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۴۵۵

بررسی روایات حدود/ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۴۵۹

بررسی روایات حدود/ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۴۶۲

بررسی روایات حدود/ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۴۶۶

بررسی روایات حدود/ولایه الفقیه کتاب البیع ----- ۴۷۰

درباره مرکز ----- ۴۷۳

آرشیو دروس خارج فقه آیت الله العظمی حسین نوری همدانی ۹۴-۹۳

مشخصات کتاب

سرشناسه:نوری همدانی، حسین،۱۳۰۴

عنوان و نام پدیدآور:آرشیو دروس خارج فقه آیت الله العظمی حسین نوری همدانی۹۶-۹۴ /حسین نوری همدانی.

به همراه صوت دروس

منبع الکترونیکی : سایت مدرسه فقاهت

مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: خارج فقه

فی ولایه الفقیه

Your browser does not support the audio tag.

موضوع : فی ولایه الفقیه

در حدیث نبوی وارد شده : (إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْراً فَقَّهَهُ فِی الدِّين) .

قبل از تعطیلی بحثمان در بیع فضولی بود که عرض کردیم بیع فضولی یعنی اینکه افرادی که مالک نیستند و از طرف مالک و شرع نیز مأذون نیستند بیعی واقع می سازند، سپس از جهاتی در بیع فضولی بحث واقع شد .

شیخ اعظم انصاری که محور بحث ما کتاب مکاسب ایشان است، در ادامه وارد بحث از افرادی که مالک نیستند اما از طرف شارع مأذون هستند شد و بحث از ولایت أب، جد، وصی و وکیل را مطرح کردند که مباحث مربوط به اینها را خودتان مطالعه خواهید کرد واما با توفیق پروردگار متعال وارد بحث ولایت فقیه خواهیم شد .

شیخ اعظم انصاری می فرمایند ما بخاطر تقاضای اکثر حاضرین در درسمان بحث ولایت فقیه را مبسوطاً مطرح خواهیم کرد، شیخ اعظم اساتید بزرگی مِن جمله ملا احمد نراقی صاحب کتاب مستند الشیعه داشته و ظاهراً علت این تقاضای شاگردان شیخ اعظم این است که خود ملا احمد نراقی که از اساتید شیخ انصاری است در جنگ دوم بین ایران و روسیه شخصاً در کنار سید محمد مجاهد حضور داشته منتهی به علت وعده هایی که روسیه به سران بی کفایت قاجار داد و همچنین به علت عدم وجود روحیه ایثار و جهاد در مردم آن زمان، سید محمد مجاهد و ملا احمد و همراهانشان شکست سخت و سنگینی از روسیه

خوردند به طوری که ۱۷ شـهر را ما از دست دادیم، علی أیٍّ حال چونکه علماء در این قضیه طعم تلخ شکست را چشیدند و از طرفی منشأ شکست را عدم حضور یک فقیه مجاهد شـجاع اسـلام شـناس در رأس امور دیدند فلذا شاگردان شیخ اعظم از او درخواست کردنـد که بحث ولاـیت فقیه را مبسوطاً مطرح کنـد و شـیخ هم فرمودنـد بخـاطر تقاضـای اکثر حضّار این بحث را مطرح می کنیم .

ص: ۱

خوب و اما چند بحث مقدمهً لازم است :

اول اینکه آیا ولایت فقیه تنها یک مسئله فقهی مانند ولایت أب و جد و وصی و وکیل است یا نه؟ بلکه یک مسئله اجتماعی و در غایه اهمیت می باشد؟

در جلـد اول کفایه خوانـدیم که آیا تمایز علوم به تمایز موضوعات است یا به تمایز اغراض و دواعی می باشد؟ مرحوم آخوند فرمودند تمایز علوم به تمایز اغراض و دواعی می باشد که لأجلها دُوِّنَ هذا العلم، برخی از علوم هسـتند که از ابتدا نویسـنده ی آنها موضوع مشخص نمی کند مثل دائره المعارف و کشکول که موضوع خاصی ندارند اما برخی از علوم مثل صرف و نحو و فقه و اصول و غیرهم دارای موضوعات خاصـی هسـتند، حالا ما می خواهیم بدانیم در صورت دوم (علم دارای موضوع خاص است) آیـا تمایز علوم به موضوعات است یا به دواعی و اغراض؟ مثل علم فقه که موضوعش فعل مکلَّف است و یا علم اصول که موضوعش أدله أربعه و یا ما هو الحجه فی الفقه می باشد .

در ادامه این بحث (تمایز علوم) ذکر شده که در برخی از علوم موضوعاتی وجود دارد که در علوم دیگر نیز از آنها بحث می شود مثلاـ کلمه و کلام در علوم صـرف و نحو و معانی و بیان مورد بحث می باشـند حالا اگر بگوئیم تمایز علوم به موضوعات است این علوم باهم مخلوط می شوند فلذا باید بگوئیم تمایز علوم به اغراض و دواعی می باشد زیرا مثلًا در علم صـرف غرض صحت و اعتلال کلمه می باشد و در نحو همان کلمه من حیث الاعراب والبناء مورد بحث می باشد و در معانی و بیان نیز کلمه و کلاـم من حیث الفصـاحه والبلاـغه مورد بحث می باشـد بنابراین تمایز علوم به اغراض می باشـد، خلاصه بحثهای فراوانی در مورد تمایز علوم انجام شده .

ص: ۲

خوب و اما حضرت امام رضوان الله علیه بحث ولایت فقیه را از فقه به کلام برده اند (در فلسفه از حقائق موجودات بحث می شود و در علم کلام از مبدأ و معاد و امور اعتقادی بحث می شود در علم فقه از فعل مکلَّف و عوارض آن بحث می شود) ما می گوئیم ولایت فقیه یک مسئله بسیار مهمی است که دارای جنبه های فلسفی و کلامی و قرآنی و روائی و تاریخی و بالاخره فقهی می باشد که از تمام آنها بحث خواهیم کرد و یکی از نوآوری های امام رضوان الله علیه نیز همین بود که بحث ولایت فقیه را که در حاشیه فقه بحث می شد مستقل کردند و به علم کلام بردند و با اعتقادات گره زدند و فرمودند ولایت فقیه ولایت رسول الله است، از این جهت ما نیز باید بحث ولایت فقیه را به همین شکل مورد بررسی قرار دهیم .

شیخ اعظم انصاری درابتداء بحث ولایت فقیه می فرماید: « مسأله : فی ولایه الفقیه : من جمله أولیاء التصرّف فی مال من لا یستقلّ بالتصرّف فی ماله : الحاکم، و المراد منه: الفقیه الجامع لشرائط الفتوی، و قد رأینا هنا ذکر مناصب الفقیه، امتثالًا لأمر أکثر حُضّار مجلس المذاکره، فنقول مستعیناً باللّه... إلی آخر کلامه » (۱)

ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : ولایه الفقیه

مسئله ولایت فقیه که با توفیق پروردگار متعال مورد بحث ماست چند ویژگی دارد که این ویژگی ها در اغلب مسائل فقهی وجود ندارد لذا ما باید مقدمهً به این ویژگی ها توجه داشته باشیم :

ص: ۳

۱- کتاب المکاسب، شیخ مرتضی انصاری، ج۳، ص۵۴۵.

ویژگی اول :

ولایت فقیه از أهم مسائل زندگی انسان هاست زیرا با مسئله حکومت و سیاست که به سرنوشت انسان ها گره خورده مرتبط است یعنی وظائف و مقدّرات اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی همگی با حکومت ارتباط دارند .

ویژگی دوم :

ولایت فقیه استمرار حکومت انبیاء و ائمه علیهم السلام و استمرار مشی و سیره و دنباله و ادامه کار آنهاست زیرا شکی نیست که یکی از اهداف انبیاء و ائمه علیهم السلام اقامه ی حکومت عدل بوده و در فرهنگ تشخیص حق و باطل حکومت فقیه نشان دهنده امتداد حق و سیره انبیاء اولیاء می باشد .

ویژگی سوم :

مسئله ولایت فقیه بسیار حساس و چالش آفرین است و مانند دیگر مسائل فقهی نیست زیرا از طرفی ولایت فقیه مستکبران و ظالمان و جبّاران که سیاست و حکومت را قبضه کرده اند و علماء و فقهاء و صلحاء را کنار زده اند و میدان را برای تاخت و تاز خودشان فراهم کرده اند و مردم را در سایه ظلم و جور و فقر و بدبختی کشیده اند به چالش کشیده و از طرفی همین ولایت فقیه مستضعفان و محرومان و مظلومان جهان را امیدوار می کند و در برابر چشم آنها یک افق روشنی را نمایان می سازد و آنها پناه خودشان را در همین مسئله ولایت فقیه می بینند زیرا ادامه ولایت انبیاء و اولیاء می باشد فلذا مردم مسلمان نیز با بذل جان و مال ولایت فقیه را یاری می کنند و با همان دیدی که به جنگ خیبر و حنین و بدر نگاه می کنند به ولایت فقیه نیز می نگرند و خلاصه اینکه این تحولی که الان در کل دنیا می بینید نتیجه اثر گذاری همین ولایت فقیه می باشد و بالآخره حضرت امیر علیه السلام نیز در نهج البلاغه فرمودند : (فَلَمّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَکَثَتْ طَائِفَهٌ وَ مَرَقَتْ أُخْرَی وَ قَسَطَ آخَرُونَ) (۱) که اینها برای حکومت بود که آن مسائل را بوجود آوردند .

ص: ۴

۱- نهج البلاغه، دشتی، ص ۱۰.

ویژگی چهارم :

غریب ترین و مظلوم ترین مسئله همین ولایت فقیه است چراکه می بینیم برخی مسئله ای با این اهمیت و تأثیر گذاری را انکار کرده و گفته اند ولایت فقیه همان ولایت محدوده است یعنی محدود به ولایت بر غُیَّب و قُصَّر و مجنون و امثال ذلک می باشد .

ویژگی پنجم :

مسئله ولایت فقیه أدله بسیاری دارد و کمتر مسئله ای داریم که انقدر دلیل عقلی و نقلی برای آن ذکر شده باشد و خلاصه اینکه ولایت فقیه یک بحث فقهی کلامی فلسفی تاریخی روائی وقرآنی می باشد، بنابراین مقدمهً باید توجه و دقت داشته باشیم که مسئله ولایت فقیه دارای ویژگی هایی که عرض شد می باشد .

خوب و اما چند سطر از جواهر را برای روشن شدن مطلب می خوانیم، صاحب جواهر از جمله کسانی است که جدّاً قائل به ولایت فقیه به معنای وسیع می باشد، ایشان می فرماید : « وکفی بالتوقیع الذی جاء للمفید من الناحیه المقدسه (لِلْأَخِ السَّدِیدِ وَ الْوَلِیِّ الرَّشِیدِ الشَّیْخِ الْمُفِیدِ سَلَامٌ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْمَوْلَی الْمُخْلِصُ فِی الدِّینِ الْمَخْصُوصُ فِینَا بِالْیَقِینِ) (۱) وما اشتمل علیه من التبجیل والتعظیم، بل لولا عموم الولایه لبقی کثیر من الأمور المتعلقه بشیعتهم معطلهفمن الغریب وسوسه بعض الناس فی ذلک، بل کأنه ما ذاق من طعم الفقه شیئا، ولا فهم من لحن قولهم ورموزهم أمرا، ولا تأمل المراد من قولهم إنی جعلته علیکم حاکما وقاضیا وحجه وخلیفه (اشاره به مقبوله عمربن حنظله) ونحو ذلک مما یظهر منه إراده نظم زمان الغیبه لشیعتهم فی کثیر من الأمور الراجعه إلیهم، ولذا جزم فیما سمعته من المراسم بتفویضهم علیهم السلام لهم فی ذلک » (۲)

۱- بحار الانوار، ج۵۳، صفحه ۱۷۴، طبع جدید.

۲- جواهر الکلام، ج۲۱، جواهر ۴۳ جلدی، صفحه ۳۹۷.

صاحب جواهر بعد از ذکر مطالبی که خواندیم می فرماید : « نعم لم یأذنوا لهم فی زمن الغیبه ببعض الأمور التی یعملون عدم حاجتهم إلیها، کجهاد الدعوه المحتاج إلی سلطان وجیوش وأمراء ونحو ذلک مما یعلمون قصور الید فیها عن ذلک ونحوه وإلا لظهرت دوله الحق کما أومأ إلیه الصادق علیه السلام بقوله: لو أن لی عدد هذه الشویهات وکانت أربعین لخرجت وبالجمله فالمسأله من الواضحات التی لا تحتاج إلی أدله » (۱)

حضرت امام رضوان الله علیه برخلاف فرمایشات پایانی صاحب جواهر می فرماید ما می توانیم و حتی مأموریم به اینکه لشگر فراهم کنیم و انقلابمان را صادر کنیم و دعوت به اسلام کنیم و اتفاقاً امام رضوان الله علیه تمام این کارها را انجام دادند، البته زمان صاحب جواهر زمانی بوده که همه مأیوس بوده اند از اینکه کسی قیام کند و حکومتی تشکیل دهد و ولایت فقیه را عملی کند .

مناصب فقیه/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : مناصب فقیه/ولایه الفقیه

بحثمان در ولایت فقیه بود، بهتر است که ابتدا کلام شیخ انصاری را نقل کنیم و مورد بررسی قرار بدهیم، ایشان فرمودند اکثر حضار مجلس ما تقاضا کردند که مسئله ولایت فقیه را مطرح کنیم و سپس شروع به بیان مطلب کردند و فرمودند برای فقیه سه منصب وجود دارد:

اول منصب إفتاء، فقیه موظف است فتوی بدهد و برمکلفین نیز لازم است در صورتی که عمل به احتیاط نمی کنند به فقیه رجوع کنند چراکه در اول رساله ها ذکر شده که مکلف یا باید مقلِّد و یا مجتهد و یا محتاط باشد زیرا او می داند خداوند متعال احکامی دارد و این احکام نیز منجَّز شده (چون علم باعث می شود احکام خداوند درباره انسان منجَّز شود) فلذا برای عمل به احکام الهی باید یکی از سه راه مذکور را در پیش بگیرد، علی أیِّ حال یکی از مناصب فقهاء إفتاء می باشد .

ص: ۶

۱- جواهر الکلام، ج۲۱، جواهر ۴۳ جلدی، صفحه ۳۹۷.

کلام شیخ انصاری : « فنقول مستعیناً باللّه للفقیه الجامع للشرائط مناصب ثلاثه:

أحدها: الإفتاء فیما یحتاج إلیها العامی فی عمله، و مورده المسائل الفرعیه، و الموضوعات الاستنباطیه من حیث ترتّب حکم فرعیٍّ علیها. و لا إشکال و لا خلاف فی ثبوت هذا المنصب للفقیه، إلّا ممّن لا یری جواز التقلید للعامی . و تفصیل الکلام فی هذا المقام موکول إلی مباحث الاجتهاد و التقلید » (۱)

موضوعات احکام دوجور است: برخی از موضوعات بسیار روشن است و ما برای تشخیصش به عرف مراجعه می کنیم مثلاً

گفته شده؛ الماء إذا بلغ قدر كُرٍّ لم ينجِّسه شيء، که برای تشخیص ماء به عرف مراجعه می کنیم و یا مثلاً شارع فرموده أوداج أربعه را باید قطع کرد تا حلال شود که باز برای تشخیص أوداج أربعه به عرف مراجعه می کنیم، اما بعضی از موضوعات مستنبطه هستند یعنی فقیه باید آن را استنباط کند مثل تعریف وطن که در مستند الشیعه تا ۱۰ معنی برای آن ذکر شده و یا مثل تعریف غنا و یا مثل اینکه آیا در رؤیت هلال وحدت افق معتبر است یا نه و امثال ذلک که نیاز به تحقیق دارند و فقیه با مراجعه به عرف و لغت و با اجتهاد و تحقیق خودش آنها را مشخص می کند که شیخ انصاری فرمودند در مسائل فرعیه و موضوعات مستنبطه باید فقیه مراجعه کرد .

بنده سابقاً کتابی در باب اجتهاد و تقلید نوشته ام و مفصلاً بحث کرده ام اما شیخ در اینجا خیلی وارد بحث اجتهاد و تقلید نشده، بحث دیگری که در اینجا وجود دارد این است که مجتهد جامع الشرائط به چه کسی اطلاق می شود و انسان چند علم باید داشته باشد تا مجتهد شود و یحرم علیه التقلید باشد؟ این مطلب را شهید ثانی در شرح لمعه جلد اول در کتاب القضاء ذکر کرده و فرموده بله، علوم صرف و نحو و حدیث و رجال و درایه و فقه و اصول وغیرهم همگی برای مجتهد شدن لازم هستند اما عمده این است که انسان ملکه و قدرتی پیدا کند که بتواند فروع را بر اصول تفریع کند زیرا دوچیز علامت اجتهاد است؛ یکی ردُّ الفروع إلی الاصول و دوم تفریع الفروع علی الاصول، یعنی مجتهد کسی است که اولاً بتواند از اصول و قواعد فروع را استخراج کند و ثانیاً بتواند آن فروع را بر اصول تفریع کند، پس عمده همین ملکه و قدرت روحی است که با توفیق و عنایت خداوند متعال حاصل می شود سپس ایشان این آیه شریفه را ذکر می کند:(وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ) (۲)

۱- کتاب المکاسب، شیخ مرتضی انصاری، جلد۳، صفحه۵۴۵.

۲- عنکبوت/سوره۲۹، آیه۶۹.

خوب و اما همان طور که عرض شد بنده در کتاب اجتهاد و تقلید ابتدا از شرائط اجتهاد و سپس درباره مقلِّد و معنای آن بحث کرده ام، مقلّد از قلاده به معنای گردن بند گرفته شده فلذا مقلِّد یا کسی است که دین خود را مثل گردن بند به گردن مجتهد می اندازد و یا فتاوای مجتهد را مثل گردن بند به گردن خودش می اندازد، و در مورد معنای اول روایت نیز داریم که در آن ذکر شده زنی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و عرض کرد من مرضی دارم و أطبّاء به من گفته اند باید شراب بخوری تا خوب شوی حالا- تکلیف من چیست؟ حضرت در جواب فرمودند تو چه کار می خواهی بکنی؟ آن زن گفت:(إنّی قلّدتک دینی) من دینم را به گردن شما انداخته ام و می خواهم هرچه که خداوند گفته به همان عمل کنم و سپس حضرت فرمودند شراب نخور .

در ادامه این بحث را مطرح کرده ایم که ما چه دلیلی داریم بر اینکه قول مجتهد برای مقلِّد حجت می باشد؟ ما روایاتی ذکر کرده ایم که ائمه علیهم السلام خودشان به شاگردانشان می فرمودند فتوی بدهید و فتوی دادن را به آنها یاد می دادند، امام باقر و امام صادق علیهما السلام به أبان می فرمودند در مسجد کوفه بنشین و فتوی بده من دوست دارم که مثل شما فقیهی از اصحاب من باشد و حضرت صادق علیه السلام در روایتی می فرمایند:(نحن نلقی علیکم الاصول و علیکم التفریع)، ویامثلاً امام صادق علیه السلام در باب دیات به طور کلی می فرمایند هرچه در بدن انسان دوتا است(مثل دست)دیه آن نصف دیه ی کامل یک انسان است و هرچه که یکی است(مثل زبان)دیه آن کامل می باشد .

ص: ۸

خوب و اما شیخ انصاری اشاره ای به این مطلب نکرده منتهی ما ذکر کرده ایم که عمده مخالفین ما در اینجا اخباریین هستند که در اواخر صفویه بوجود آمدند و خیلی قدرت پیدا کردند، آنها آمدند و گفتند تقلید و اجتهاد حرام است، البته اختلاف و تفاوت اخباریین با ما در ۲۹ مسئله می باشد که در کتاب روضات الجنات جلد اول در احوال محمد امین استرآبادی که از رؤسا بلکه بنیان گذار اخباری گری است این تفاوت ها ذکر شده، من جمله اینکه آنها اجتهاد و تقلید را حرام می دانند مثلاً در مورد اجتهاد می گویند مردم فقط باید از ائمه علیهم السلام تقلید کنند و مجتهد مطلقا حق اجتهاد و نظر دادن ندارد و فتوی دادن مجتهدین بدعت است چراکه در زمان ائمه علیهم السلام مردم از خود آنها سوال می کردند و جواب می گرفتند و روّات نیز کلام آنها را نقل می کردند و حالا اینکه مجتهدین اجتهاد می کنند و نظر می دهند حرام و بدعت می باشد و رجوع به مجتهدین نیز حرام است، علی أیِّ حال کسانی که مخالف و در مقابل فقهاء و مجتهدین هستند اخباریین می باشند، واما از جمله کسانی که پرچمدار مقابله با آنها شد و آنها را کنار زد وحید بهبهانی می باشد که در کتاب نخبه المقال در غالب شعر در وصف وحید بهبهانی گفته شده: والبهبانی معلم البشر مجددّ الدین فی الثانی عشر... الی آخر، خلاصه اینکه ما در کتاب اجتهاد و تقلید مفصلاً درباره فقه و فقاهت و اجتهاد و فقهاء بحث کرده ایم .

ص: ۹

إفتاء اولین منصب برای فقهاء بود که به عرضتان رسید بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

ولایت تکوینی و تشریعی/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : ولایت تکوینی و تشریعی/ولایه الفقیه

بحثمـان در ولایـت فقیه بود، بایـد توجه داشـته باشـیم که ولایـت دو معنی و دو مرتبه دارد؛ اول ولایـت تکوینی و دوم ولایـت تشریعی .

امورات ما به طور کلی در زنـدگی دو جور هسـتند؛ اول امور تکوینی، مثل بوجود آمـدن شب و روز و فصول چهارگانه سال، دوم امور اعتبـاری، یعنی عقلاء و اهـل عرف برای نظم در زنـدگی خودشـان چیزی را جعـل و اعتبار می کننـد مثلاً از دیشـب ساعت رسمی کشور را یک ساعت عقب کشیدند و با آغاز بهار دوباره یک ساعت جلو می کشند و یا مثل چراغ قرمز و سبز و ملکیت و زوجیت و امثال ذلک که اینها امور اعتباری هستند .

انبیاء و ائمه علیهم السـلام تکویناً و ذاتاً دارای ولایت هستند یعنی خداوند متعال به آنها یک ولایت ذاتی الهی باطنی تکوینی و یـک موقعیت خاصـی در جامعه ی بشـری و عالم هستی داده که مخصوص به خودشان می باشـد و هیـچ وقت نمی توان آن را سلب کرد و حتی شیعه معتقد است که بدون اعتقاد به ولایت تکوینی آنها عبادات باطل است پس این ولایت مخصوص انبیاء و ائمه علیهم السـلام است و به بحث مـا مربوط نمی شود، واما ولایت دیگر تشـریعیه و جعلیه است که از طرف پیغمبر و یا ائمه علیهم السـلام جعل شده مثلاً حضرت امیر علیه السلام مالک اشتر را به عنوان ولی به مصر فرستاد و چهار وظیفه عمده به عهده او گـذاشت و به او فرمود : (وَلَّاهُ مِصْـرَ جِبَایَهَ خَرَاجِهَا وَ جِهَادَ عَدُوِّهَا وَ اِسْتِصْـلاَحَ أَهْلِهَا وَ عِمَارَهَ بِلاَدِهَا) (۱) ، که این ولایت جعلی و تشـریعی می باشـد که محـل بحث مـاست و امـام رضوان الله علیه در کتاب البیع جلد۲ صفحه۶۲۵ و دیگر فقهـائی که متعرض بحث ولایت فقیه شده اند به این نکته (که فقط ولایت تشریعیه جعلیه محل بحث ماست) اشاره کرده اند .

ص: ۱۰

۱- نهج البلاغه، ج۱، ص ۲۹۰.

مرحوم کلینی رحمه الله در اصول کـافی جلـد اول در بـاب اول:«بـاب اضـطرار إلی الحجّه» از ابواب الحجه، روایات بسـیاری را ذکر کرده که در آنها گفته شده مردم جامعه ناگزیرند از اینکه رهبر و امامی داشته باشند، و کلاً ابواب الحجّه نزدیک به چهل باب هسـتند که در آنها تماماً روایات مخصوص به اهل بیت علیهم السـلام ذکر شـده، مثلاً در برخی از روایات مذکور در باب اول که عنوانش عرض شـد گفته شـده اولین کسـی که خداونـد از انسان ها آفریـده امام است یعنی رهبر است و اگر دو نفر بر روی زمین باشـند أحـدهما الامام و آخرین کسـی که قبض روح می شود امام است یعنی سـطح زمین هیچگاه نبایـد بدون امام باشـد و اگر امام نباشد زمین اهل خودش را فرو خواهد برد که این ولایت تکوینیه الهیه می باشد، و ما باید توجه داشته باشیم

که اولاً ـ ائمه علیهم السلام واسطه در فیض پروردگار هستند و در زیارت جامعه کبیره نیز می خوانیم : (بِکَمْ فَتَحَ اللّهُ وَ بِکَمْ یَخْتِمُ وَ بِکُمْ یُنَزِّلُ الْغَیْثَ وَبِکُمْ یُمْسِکُ السَّماءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ)، برقراری عالم هستی و آسمان و زمین و نزول باران و برکات الهی بواسطه وجود ائمه علیهم السلام می باشد یعنی واسطه فیض پروردگار هستند، دعاهای آنها مستجاب است معجزات و کراماتی دارند و این همان ولایت تکوینیه ذاتیه الهیه می باشد که خداوند به آنها داده است و مورد بحث ما نیست بلکه بحث ما در ولایت تشریعیه جعلیه و در اینکه تا چه حدی این ولایت برای فقیه قرار داده شده می باشد .

یک روایتی برای نمونه می خوانیم، آیت الله خوئی رحمه الله در معجم رجال حدیث بحثی دارد در اینکه أبو بصیر مطلق که در روایات ما ذکر شده چه کسی است؟، سپس ایشان ثابت کرده أبو بصیر همان یحی بن قاسم أسدی مکفوف می باشد، و سپس این روایت را که سنداً صحیح نیز است نقل می کند: (عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علی بن الحکم، عن مثنی الحناط عن أبی بصیر قال: دخلت علی أبی جعفر علیه السلام فقلت له: أنتم ورثه رسول الله صلی الله علیه وآله؟ قال: نعم، قلت: رسول الله صلی الله علیه وآله وارث الانبیاء، علم کما علموا؟ قال لی: نعم، قلت: فأنتم تقدرون علی أن تحیوا الموتی وتبرؤا الاکمه والابرص؟ قال: نعم بإذن الله، ثم قال لی: ادن منی یا أبا محمد فدنوت منه فمسح علی وجهی وعلی عینی فابصرت الشمس والسماء والارض والبیوت وکل شئ فی البلد ثم قال لی: أتحب أن تکون هکذا ولک ما للناس وعلیک ما علیهم یوم القیامه أو تعود کما کنت ولک الجنه خالصا؟ قالت: أعود کما کنت، فمسح علی عینی فعدت کما کنت، قال: فحدثت ابن أبی عمیر بهذا، فقال أشهد أن هذا حق کما أن النهار حق) (۱)

خوب واما در جلد اول وسائل الشیعه در باب ۲۹ از ابواب مقدمه العبادات روایاتی ذکر شده که دلالت دارند بر اینکه عبادات بدون ولایت ائمه علیهم السلام باطل است که این همان ولایت تکوینی می باشد، و علامه امینی رحمه الله نیز در جلد دوم الغدیر روایاتی را از طرق عامه نقل کرده که در آنها ذکر شده اگر کسی ولایت امیرالمؤنین علیه السلام را قبول نداشته باشد:لم یشمّ رائحه الجنه .

۱- معجم رجال الحدیث، السید أبوالقاسم الخوئی، ج۲۱،ص۸۲.

خبر ۱۲ از باب ۲۹ از ابواب مقدمه العبادات را به عنوان نمونه می خوانیم که سنداً صحیح است و بر ولایت تکوینی ائمه علیهم السلام دلالت دارد، خبر این است:(مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِی حَمْزَهَ الثُّمَالِیِّ قَالَ: قَالَ لَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیه السلام- أَیُّ الْبِقَاعِ أَفْضَلُ- فَقُلْنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ ابْنُ رَسُولِهِ أَعْلَمُ- فَقَالَ لَنَا أَفْضَلُ الْبِقَاعِ مَا بَیْنَ الرُّکْنِ وَ الْمَقَامِ- وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا عُمِّرَ مَا عُمِّرَ نُوحٌ فِی قَوْمِهِ- أَلْفَ سَنَهٍ إِلَّا خَمْسِینَ عَاماً- یَصُومُ النَّهَارَ وَ یَقُومُ اللَّیْلَ فِی ذَلِکَ الْمَکَانِ- ثُمَّ لَقِیَ اللَّهَ بِغَیْرِ وَلَایَتِنَا لَمْ یَنْفَعْهُ ذَلِکَ شَیْئاً) (۱) .

نتیجه بحث:

محل بحث ما ولایت تکوینیه ذاتیه الهیه نیست بلکه ولایت تشریعیه جعلیه می باشد به این معنی که فقیه قدرت دارد حکومت کند و مملکتی را اداره کند و مالیات بگیرد و قضاه و ائمه جمعه را نصب کند و جنگ و صلح و سیاست خارجی و داخلی را اداره کند .

آیت الله خوئی در مصباح الفقیه جلد۳ صفحه ۲۷۹ متعرض به همین بحث (ولایت تکوینی و تشریعی) شده است .

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

ضروره الحکومه الإسلامیه/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : ضروره الحکومه الإسلامیه/ولایه الفقیه ج۲ ۴۵۹

بحثمان با توفیق پروردگار در ولایت فقیه بود، در طرح این مسئله تفاوتهای فراوانی وجود دارد یعنی هر فقیهی بر اساس درک و فرهنگ خودش که از أدله ی احکام دارد مسئله را به طور خاصی مطرح کرده، گاهی طوری مطرح شده که به علم فلسفه مربوط می شود که از حقائق موجودات بحث می کند، گاهی طوری مطرح شده که به علم کلام مربوط می شود که از مبدأ و معاد و اعتقادات بحث می کند وگاهی طوری مطرح می شود که به علم فقه مربوط می شود که از افعال مکلفین و احکام مربوط به آن بحث می کند.

ص: ۱۳

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱، ص۹۳، ابواب مقدمات العبادات، باب۲۹، حدیث۱۲، طبع الاسلامیه.

امام رضوان الله علیه در نجف اشرف بحث ولایت فقیه را در ۱۳ جلسه مطرح کرده اند و همچنین ایشان در کتاب البیع بحث ولایت فقیه را مطرح کرده اند منتهی طرح بحث در نجف با طرح بحث در کتاب البیع فرق می کند، خلاصه یکی از نکاتی که ما باید به آن توجه داشته باشیم همین وجود تفاوت ها در طرح مسئله ولایت فقیه می باشد.

خوب واما حضرت امام رضوان الله علیه در کتاب البیع مسئله را اینطور طرح کرده اند که ما باید کل قوانین و معارف اسلام را مجموعاً در نظر بگیریم که اگر اینطور باشد برای ما روشن می شود که این قوانین کلی یک حاکمی نیاز دارند تا آنها را اجرا کند چراکه یکی از شئونات حاکم اجراء قوانین می باشد بنابراین باید کل قوانین اسلام را در نظر بگیریم، سپس ایشان به نمومنه هایی از قوانین اسلام اشاره کرده که به عرضتان می رسانیم، ایشان ابتدا می فرمایند:« ضروره الحکومه الإسلامیّه :

و من جمله أولیاء التصرّف فی مال من لا یستقلّ بالتصرّف فی ماله الحاکم، و هو الفقیه الجامع لشرائط الفتوی، و لا بأس بالتعرّض لولایه الفقیه مطلقاً بوجه إجمالیّ، فإنّ التفصیل یحتاج إلی إفراد رساله لا یسعها المجال.

فنقول: من نظر إجمالًا إلی أحکام الإسلام، و بسطها فی جمیع شؤون المجتمع؛ من العبادیّات التی هی وظائف بین العباد و خالقهم، کالصلاه و الحجّ، و إن کانت فیهما أیضاً جهات اجتماعیّه و سیاسیّه مربوطه بالحیاه و المعیشه الدنیویّه، و قد غفل عنها المسلمون، و لا سیّما مثل ما فی الاجتماع فی الحجّ فی مهبط الوحی و مرکز ظهور الإسلام.

ص: ۱۴

و مع الأسف، قد أغفلوا بركات هذا الاجتماع الذی سهّل تحقّقه لهم الشارع الأقدس بوجه لا یتحقّق لسائر الدول و الملل إلّا مع جهاد عظیم، و مصارف خطیره.

و لو کان لهم رشد سیاسیّ و اجتماعیّ، أمکن لهم حلّ الکثیر من المسائل المبتلی بها؛ بتبادل الأفکار، و التفاهم و التفکیر فی حاجاتهم السیاسیّه و الاجتماعیّه » (۱)

ما می دانیم اسلام معارف عبادی از قبیل نماز و حج دارد که همین عبادات نیز با سیاست توأم هستند مثلاً نماز جماعت محتوای خیلی بلندی دارد زیرا اولاً- حاکی این است که خداوند دوست دارد عبادات در اجتماع صورت بگیرد ثانیاً با اینکه اجتماع است اما یک امام جماعت عادل می خواهد، و یا مثلاً حج خیلی با سیاست توأم است زیرا شارع مقدس حج را برای کل مسلمانان جهان که تمکّن و استطاعت دارند در یک زمان و مکان معیّن قرار داده آن هم در محبط وحی ومرکز بوجود آمدن اسلام، منتهی آن طور که شارع مقدس خواسته از حج بهره برداری به عمل نیامده چراکه اگر مسلمانان بیدار بودند اولاً حج می توانست خودش یک مرکز و یک مانوری برای نشان دادن قدرت اسلام باشد و ثانیاً مسلمانان می توانستند با تبادل نظر و مشورت خیلی از مشکلات را حل کنند و تصمیمات مهمی برای دنیای اسلام بگیرند .

حضرت امام رضوان الله علیه در ادامه کلامشان به بخشی دیگر از قوانین اسلامی اشاره می کنند و می فرمایند:« و من القوانین الاقتصادیّه و الحقوقیّه و الاجتماعیّه و السیاسیّه، لرأی أنّ الإسلام لیس عباره عن الأحکام العبادیّه و الأخلاقیّه فحسب، کما زعم کثیر من شبّان المسلمین بل و شیوخهم؛ و ذلک للتبلیغات المشؤومه المسمومه المستمرّه من الأجانب و عمّالهم فی بلاد المسلمین طیله التاریخ؛ لأجل إسقاط الإسلام و المنتسبین إلیه عن أعین الشبّان و طلّاب العلوم الحدیثه، و إیجاد الافتراق و التباغض بین المسلمین قدیمهم و حدیثهم.

۱- کتاب البیع، السید روح الله الخمینی، ج۲، ص۴۵۹.

و قد وقفوا فی ذلک إلی حدّ لا یتیسّر لنا رفع هذه المزعمه و التهمه بسهوله، و فی أوقات غیر طویله.

فعلی المسلمین و فی طلیعتهم الروحانیّون و طلّاب العلوم الدینیّه القیام بوجه تبلیغات أعداء الإسلام بأیّه وسیله ممکنه، حتّی یظهر أنّ الإسلام قام لتأسیس حکومه عادله، فیها قوانین مربوطه بالمالیّات و بیت المال، و أخذها من جمیع الطبقات علی نهج عادل» (۱)

بعضی ها خیال کرده اند اینکه در روایت گفته شده اسلام غریب بوجود آمد و بعد هم غریب خواهد شد یعنی طرفداران اسلام کم هستند ولی امام رضوان الله علیه در جای دیگری می فرمایند معنای حدیث مذکور این است که اسلام اول شناخته نشده بود و بعداً هم طوری خواهد شد که اسلام شناخته نشود یعنی نقاب هایی بر چهره ی اسلام خواهند انداخت تا اسلام ناب در بین مردم غریب و ناشناخته بماند .

امام رضوان الله علیه در ادامه می فرمایند:« و قوانین مربوطه بالجزائیّات قصاصاً و حدّاً و دیهً؛ بوجه لو عمل بها لقلّت الجنایات لو لم تنقطع، و انقطعت بذلک المفاسد المترتّبه علیها، کالتی تترتّب علی استعمال المسکرات من الجنایات و الفواحش إلی ما شاء اللّه تعالی، و ما تترتّب علی الفواحش مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ.

و قوانین مربوطه بالقضاء و الحقوق علی نهج عادل و سهل، من غیر إتلاف الوقت و المال، کما هو المشاهد فی المحاکم الفعلیّه.

و قوانین مربوطه بالجهاد و الدفاع و المعاهدات بین دوله الإسلام و غیرها.

ص: ۱۶

۱- کتاب البیع، السید روح الله الخمینی، ج۲، ص ۴۶۰.

فالإسلام أسّس حکومه لا علیٰ نهج الاستبداد المحکّم فیه رأی الفرد و میوله النفسانیّه فی المجتمع، و لا علیٰ نهج المشروطه أو الجمهوریّه المؤسّسه علی القوانین البشریّه، التی تفرض تحکیم آراء جماعه من البشر علی المجتمع.

بل حکومه تستوحی و تستمدّ فی جمیع مجالاتها من القانون الإلهیّ، و لیس لأحد من الولاه الاستبداد برأیه، بل جمیع ما یجری فی الحکومه و شؤونها و لوازمها لا بدّ و أن یکون علیٰ طبق القانون الإلهیّ، حتّی الإطاعه لولاه الأمر.

نعم، للوالی أن یعمل فی الموضوعات علیٰ طبق الصلاح للمسلمین، أو لأهل حوزته، و لیس ذلک استبداداً بالرأی، بل هو علیٰ طبق الصلاح، فرأیه تبع للصلاح کعمله » (۱)

بنده زمانی معارف اسلامی را دسته بندی کردم که حد أقل ده مورد می باشند که عبارتند از:

اول : معارف اعتقادی که علم کلام آنها را بیان می کند .

دوم: معارف عبادی، یعنی آنچه که مربوط به عبادات است و باید با قصد قربت صورت بگیرد .

سوم: معارف اخلاقی، یعنی آنچه که مربوط به ملکات و روحیات اخلاقی انسان می باشد که کتابهائی نظیر معراج السعاده و جامع السعادات مبیِّن معارف اخلاقی اسلام هستند .

چهارم: معارف اقتصادی که خیلی وسیع هستند نظیر مسائل مربوط به تجارت و مکاسب و معاملات .

پنجم: معارف مدنی که مربوط به آداب معاشرت و رعایت حقوق در معاشرت می باشد .

ششم: معارف فرهنگی، مثل اینکه اسلام به تحصیل چه علومی تشویق و ترغیب می کند چراکه تحصیل بعضی علوم واجب و بعضی مستحب و حتی بعضی مثل سحر حرام است مگر برای افراد خاصی .

۱- کتاب البیع، السید روح الله الخمینی، ج۲، ص ۴۶۰.

هفتم: معارف سیاسی که مربوط به مدیریت جامعه می باشد .

هشتم: معارف حکومتی که بیان گر شرایط حکومت و حاکم می باشد .

نهم: معارف قضائی که دارای امتیازات خاصی در اسلام است .

دهم: معارف جهادی و دفاعی می باشد .

حالا یک جمله معترضه خدمتتان عرض می کنم، غزالی احیاء العلوم را نوشته که در آن اسلام و علوم اسلامی را کوچک و در چهار چیز خلاصه کرده: العبادات، العادات، المنجیات، المهلکات که این واقعا یک جفائی به اسلام است، فلذا امام رضوان الله علیه معارف اسلامی را یک به یک شمردند و ما نیز آنها را به ده قسم تقسیم کردیم، حتی امام رضوان الله علیه می فرمایند مرزداری و مرز شناسی از معارف اسلام است لذا باید جلوی مرزها را گرفت که بیگانگان نفوذ نکنند و حتی امور فرهنگی و اقتصادی و سیاسی مرز دارد زیرا دشمن همیشه سعی کرده از راه فرهنگ و اقتصاد و سیاست نفوذ کند بنابراین مرز بانی فقط مربوط به مرزهای زمینی و دریایی و هوائی نمی باشد .

امام رضوان الله علیه بعد از ذکر برخی از معارف اسلامی در ادامه کلامشان می فرمایند:« و بعد ما عرفت ذلک نقول: إنّ الأحکام الإلهیّه سواء الأحکام المربوطه بالمالیّات، أو السیاسیّات، أو الحقوق لم تنسخ، بل تبقی إلی یوم القیامه، و نفس بقاء تلک الأحکام یقضی بضروره حکومه و ولایه، تضمن حفظ سیاده القانون الإلهیّ، و تتکفّل بإجرائه، و لا یمکن إجراء أحکام اللّه إلّا بها؛ لئلّا یلزم الهرج و المرج.

ص: ۱۸

مع أنّ حفظ النظام من الواجبات الأكيده، و اختلال أَمور المسلمين من الأمور المبغوضه، و لا يقام بـذا، و لا يسدّ هذا إلّا بوال و حكومه.

مضافاً إلىٰ أنّ حفظ ثغور المسلمين من التهاجم، و بلادهم من غلبه المعتدين، واجب عقلًا و شرعاً، و لا يمكن ذلك إلّا بتشكيل الحكومه، و كلّ ذلك من أوضح ما يحتاج إليه المسلمون، و لا يعقل ترك ذلك من الحكيم الصانع.

فما هو دليل الإمامه، بعينه دليل علىٰ لزوم الحكومه بعد غيبه وليّ الأمر عجّل اللّه تعالىٰ فرجه الشريف، و لا سيّما مع هذه السنين المتماديه، و لعلّها تطول- و العياذ باللّه إلىٰ آلاف من السنين، و العلم عنده تعالىٰ» (۱)

امام رضوان الله علیه در ادامه بحث را به علم کلام بر می گرداند و می فرماید:« فهل یعقل من حکمه الباری الحکیم إهمال الأُمّه الإسلامیّه، و عدم تعیین تکلیف لهم، أو یرضی الحکیم بالهرج و المرج و اختلال النظام، و لا یأتی بشرع قاطع للعذر؛ لئلّا تکون للناس علیه حجّه؟! و ما ذکرناه و إن کان من واضحات العقل؛ فإنّ لزوم الحکومه لبسط العداله، و التعلیم و التربیه، و حفظ النظم، و رفع الظلم، و سدّ الثغور، و المنع عن تجاوز الأجانب من أوضح أحکام العقول، من غیر فرق بین عصر و عصر، أو مصر و مصر » (۲)

همان طور که عرض شد امام رضوان الله علیه ابتدا اسلام را کل و مجموع در نظر گرفتند و بعد فرمودند شخصی باید حافظ و مبیِّن و مجری معارف کلی اسلام باشد که وقتی ما تمام اشخاص و افراد را غربال می کنیم می بنیم که که فقط فقیه عادل است که می تواند اینگونه باشد، یعنی فقیه باشد و اسلام را کاملا عن فقهٍ بشناسد و غیر فقیه نمی تواند این کار را بکند و حضرت امیر علیه السلام نیز در نهج البلاغه فرموده:(اَیُّهَا النّاسُ، اِنَّ اَحَقَّ النّاسِ بِهذَا الاَمْرِ اَقْواهُمْ عَلَیْهِ، وَاَعْلَمُهُمْ بِاَمْرِ اللّهِ فیهِ) (۳) ، بعلاوه باید عادل باشد، أتقی باشد، تالی تلو عصمت باشد، مدیر و مدبّر و شجاع باشد .

۱- کتاب البیع، السید روح الله الخمینی، ج۲، ص۴۶۱.

۲- کتاب البیع، السید روح الله الخمینی، ج۲، ص۴۶۲.

۳- نهج البلاغه، دشتی، خطبه ۱۷۳، ج۱، ص۱۶۵.

حضـرت امام رضوان الله علیه در ادامه می فرماید اگر در زمان غیبت امام عصـر عجل الله تعالی فرجه یک نفر از فقهاء قیام کرد و توانست که اسـلام را عملاً پیاده کند و مبیِّن و مجری و حافظ باشد لازم است که بقیه ی فقهاء از او تبعیت کنند و او را یاری و حمایت کننـد و اگر یک نفر نتوانست واجب کفائی است که همه جمع شونـد و این کار را انجام بدهنـد و اگر این هم نشـد بالاـخره فقیه بایـد جایگـاه خودش را حفـظ کنـد و حتی المقـدور احکام اسـلام را پیاده کنـد ومثلاً خمس را بگیرد و در جای خودش مصرف کند و حدود الهی را جاری کند (ذکر شده که در اصفهان سید شفتی حد جاری می کرده و در همدان ما نیز آقای بهاری بوده که حد جاری می کرده) اما باز اصل بر تشکیل حکومت می باشد .

در کتـاب جامع الشـتاه که تألیف میرزای قمی رحمه الله است مردم ایران ۲۴ سؤال در مورد جنگ روسـیه و تسلط آن بر ایران پرسـیده انـد که خیلی آموزنده است، اولاً سوال شده که آیا بر مرد و زن و پیر و جوان لازم است که فنون نظامی یاد بگیرند تا بروند به جنگ با دشمن و شهرها را پس بگیرند؟ میزای قمی جواب داده اند بله لازم است .

ثانیاً در مورد هزینه کردن و رفتن به کربلاء و نجف برای زیارت سوال شـده که میرزای قمی فرموده خیر، بایـد تمام پولهایشان را جمع کنند و برای جنگ با دشمن هزینه کنند.

ص: ۲۰

ثالثاً در مورد حج سوال شده که ایشان فرموده جنگ با دشمن بر حج مقدم است، خلاصه ۲۴ سوال پرسیده شده و جالب است حتی سوال شده اگر ما برای جنگ رفتیم و دشمن تَتَرُّس (ایجاد سپر انسانی از اُسراء مسلمین)کرد چه کنیم؟ ایشان می فرمایند اگر این کار را کردند بکشید تا به دشمنان برسید، خلاصه ۲۴ فتوی شبیه اینها از میرزای قمی ذکر شده که خودش یک تاریخ است و قابل توجه می باشد، و بالاخره ایشان در آخر کلامش فرموده افسوس که من بسط ید ندارم، زیرا زمان فتحعلی شاه قاجار بوده و اولاً فرهنگ جهاد و شهادت و ایثار در مملکت حاکم نبود و ثانیاً فتحعلی شاه کاخ نشین بود و چنین روحیه ای نداشت، خلاصه اینکه میرزای قمی ابراز تأسف می کند و حتی می فرماید با گفتن شیرین دهان شیرین نمی شود و متأسفیم که ما قدرت و بسط ید نداریم .

حضرت امام رضوان الله علیه در آخر کلامشان مطلبی را از نهج البلاغه نقل می کند و می فرماید حضرت امیر علیه السلام اینطور فرمودند:(وَ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لاَ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ اَلْوَالِي عَلَى اَلْفُرُوجِ وَ اَلدِّمَاءِ وَ اَلْمَغَانِمِ وَ اَلْأَحْكَامِ وَ إِمَامَةِ اَلْمُسْلِمِينَ اَلْبَخِيلُ فَتَكُونَ فِي أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتُهُ وَ لاَ اَلْجَاهِلُ فَيُضِلَّهُمْ بِجَهْلِهِ وَ لاَ اَلْجَافِي فَيَقْطَعَهُمْ بِجَفَائِهِ وَ لاَ اَلْحَائِفُ لِلدُّوَلِ فَيَتَّخِذَ قَوْماً دُونَ قَوْمٍ وَ لاَ اَلْمُرْتَشِي فِي اَلْحُكْمِ فَيَذْهَبَ بِالْحُقُوقِ وَ يَقِفَ بِهَا دُونَ اَلْمَقَاطِعِ وَ لاَ اَلْمُعَطِّلُ لِلسُّنَّةِ فَيُهْلِكَ اَلْأُمَّةَ) (۱)

۱- نهج البلاغه، دشتی، خطبه ۱۳۱، ج۱، ص۲۲۳.

موضوع : زمان و تأثیر زمان/ولایه الفقیه

بعضی از برادران سوال می کنند که اگر مسئله ی ولایت تا این اندازه روشن است پس چرا در کلمات فقهاء و امام رضوان الله علیه منعکس نیست؟ از این جهت باید توجه داشته باشیم که مسئله ی زمان و مدیریت زمان بسیار مهم است، از طرفی ما روزهای چهار شنبه بحثی در نهج البلاغه داشتیم، در جای جای نهج البلاغه حضرت امیرعلیه السلام درباره ی زمان و تأثیر زمان مطالبی را بیان فرموده اند با اینکه ایشان بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله پس از گذشت ۲۵ سال حکومت را در دست گرفتند اما در این ۲۵ سال جریانهای فراوانی بر خلاف اسلام بوجود آمده که حضرت امیر علیه السلام بابت آنها ابراز تأسف می کنند حالا در نظر بگیرید اگر قرن ها مردم از حکومت الهی محروم باشند چه خواهد شد، بنابراین بحث نهج البلاغه ای که امروز داریم خودش دلیلی برای بحث ولایت فقیه می باشد .

مورد اولی که حضرت امیر علیه السلام در مورد زمان سخن گفته اند در نامه ای است که به مالک اشتر نوشتند (نامه ۵۳ و طولانی ترین نامه ی نهج البلاغه است و در آن کامل ترین دستور برای اداره ی یک جامعه بیان شده است و الان در سازمان ملل به عنوان یک منشوری که کامل تر از آن در امور سیاسی و اداره ی جامعه نوشته نشده نگه داری می کنند) که در بخشی از آن می فرمایند:(فَإِنَّ هَذَا اَلدِّینَ قَدْ کَانَ أَسِیراً فِی أَیْدِی اَلْأَشْرَارِ یُعْمَلُ فِیهِ بِالْهَوَی وَ تُطْلَبُ بِهِ اَلدُّنْیَا) (۱)

ص: ۲۲

۱- نهج البلاغه، دشتی، نامه۵۳، ج۱، ص۲۹۶.

خوب واما مورد دوم در خطبه ۳۲ نهج البلاغه طبق شماره گذاری فیض الاسلام می باشد که حضرت درد دلهای فراوانی در مورد زمان دارند (این نامه در شرح خوئی جلد۴ صفحه ۴۸ و در شرح ابن أبی الحدید جلد۲ صفحه۱۷۴ و در شرح بحرانی جلد۲ صفحه ۶۲ و در شرح فی ضلال جلد۱ صفحه۲۱۱ ذکر شده است) و بسیار عجیب است، حضرت می فرمایند:(أَیُّهَا النَّاسُ، إِنَّا قَدْ أَصْبَحْنَا فی دَهْر عَنُود، وَزَمَن کَنُود، یُعَدُّ فِیهِ الُمحْسِنُ مُسِیئاً، وَیَزْدَادُ الظَّالِمُ فِیهِ عُتُوّاً، لاَ نَنْتَفِعُ بِمَا عَلِمْنَا، وَلاَ نَسْأَلُ عَمَّا جَهِلْنَا، وَلاَ نَتَخَوَّفُ قَارِعَهً حَتَّی تَحُلَّ بِنَا.

وَبَقِیَ رِجَالٌ غَضَّ أَبْصَارَهُمْ ذِکْرُ الْمَرْجِعِ، وَأَرَاقَ دُمُوعَهُمْ خَوْفُ الْ-مَحْشَرِ، فَهُمْ بَیْنَ شَرِید نَادٍّ، وَخَائِف مَقْمُوع، وَسَاکِت مَکْعُوم، وَدَاع مُخْلِص، وَثَکْلاَنَ مُوجَع، قَدْ أَخْمَلَتْهُمُ التَّقِیَّهُ، وَشَمِلَتْهُمُ الذِّلَّهُ، فَهُمْ فی بَحْر أُجَاج، أَفْوَاهُهُمْ ضَامِزَهٌ، وَقُلُوبُهُمْ قَرِحَهٌ، قَدْ وَعَظُوا حَتَّی مَلُّوا، وَقُهِرُوا حَتَّی ذَلُّوا، وَقُتِلُوا حَتَّی قَلُّوا) (۱)

مورد سوم کلام حضرت امیر علیه السلام در خطبه ۱۲۹ می باشد که می فرمایند:(وَقَدْ أَصْبَحْتُمْ فِی زَمَن لاَ یَزْدَادُ الْخَیْرُ فِیهِ إِلاَّ إِدْبَاراً، وَلاَالشَّرُّ فِیهِإِلاَّ إِقْبَالا) (۲)

مورد چهارم در خطبه ۴۱ می باشد که حضرت فرموده:(وَلَقَدْأَصْبَحْنَا فِی زَمَان قَدِ اتَّخَذَ أَكْثَرُ أَهْلِهِ الْغَدْرَ كَيْساً، وَنَسَبَهُمْ أَهْلُ الْجَهْلِ فِيهِ إِلی حُسْنِ الْحِيلَهِ. مَا لَهُمْ! قَاتَلَهُمُ اللهُ) (۳)

مورد پنجم در خطبه ۲۲۴ می باشد که حضرت فرموده:(وَاعْلَمُوا رَحِمَكُمُ اللهُ أَنَّكُمْ فِی زَمَان الْقَائِلُ فِيهِ بِالْحَقِّ قَلِيلٌ، وَاللِّسَانُ عَنِ الصِّدْقِ كَلِيلٌ) (۴)

۱- نهج البلاغه، دشتی، خطبه۳۲، ج۱، ص ۳۰.

۲- نهج البلاغه، دشتی، خطبه ۱۲۹، ج۱، ص۱۲۱.

۳- نهج البلاغه، دشتی، خطبه۴۱، ج۱، ص۳۸.

۴- نهج البلاغه، دشتی، خطبه۲۳۳، ج۱، ص۲۳۹.

باید دقت داشته باشید که در ۲۵ سال بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله چقدر تغیُّر در زمان بوجود آمده که اینقدر مفاسد و جنایات دل حضرت امیر علیه السلام را به درد آورده که حضرت اینطور فرموده اند! .

مورد پنجم نامه ای است که حضرت برای فرزندش امام مجتبی علیه السلام نوشته که نامه ۳۱ نهج البلاغه است و در آن فرموده:(إِذَا تَغَيَّرَ السُّلْطَانُ تَغَيَّرَ الزَّمَانُ) (۱)

اینها دلالت دارند بر اینکه زمان یعنی حوادث زمان و رخ دادها و اهل آن، مردم اگر به حال خودشان رها شوند و مدیریت در زمان نشوند معلوم است که افرادی از قدرتشان سوء استفاده خواهند کرد و ظالم و مظلوم و غنی و محروم و مفاسد فراوانی در جامعه بوجود می آید فلذا جامعه به مدیر نیاز دارد و وقتی که در ۲۵ سال بعد از پیغمبرصلی الله علیه و آله وضع جامعه اینطور شده قطعا در زمانهای طولانی مفاسد خیلی زیادی پدید خواهد آمد بنابراین یکی از بحثهای نهج البلاغه همین موضوع زمان و مدیریت آن می باشد و اینکه اگر مردم به حال خودشان رها شوند مفاسد فراوانی در جامعه بوجود خواهد آمد .

سابقاً که ما در همین جا بحث نهج البلاغه داشتیم عرض کردیم و در نفس المهموم نیز ذکر شده که حضرت امیر علیه السلام شبی با میثم تمار به بیابان رفتند، حضرت به میثم فرمود تو اینجا باش من برمی گردم، میثم تمار توقف کرد و منتظر ماند منتهی زمان طولانی شد فلذا رفت و دید حضرت امیر علیه السلام سرش را درچاه کرده و دردو دل می کند و می گوید:«وَ فِي الصَّدْرِ لُبَانَاتٌ إِذَا ضَاقَ لَهَا صَدْرِي نَكَتُّ الْأَرْضَ بِالْكَفِ وَ أَبْدَيْتُ لَهَا سِرِّي فَمَهْمَا تُنْبِتُ الْأَرْضُ فَذَاكَ النَّبْتُ مِنْ بَذْرِي»، در سینه درد دل ها ونیازهائی است که وقتی تنگی می کند زمین را باکف دست می شکافم و اسرارم را در آن می گذارم، پس هرگاه زمین چیزی رویاند از آن بذری است که من کاشته ام، بنابراین بحث زمان که در جای جای نهج البلاغه به آن اشاره شده با بحث ما مرتبط است زیرا دلالت دارد بر اینکه وقتی در ۲۵ سال بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله یک حاکم برحقی در رأس جامعه نبوده این همه مفاسد بوجود آمده در طول قرن ها چه خواهد شد!، پس زمان مدیر لازم دارد و آن مدیر یا باید پیغمبر و یا امام معصوم و یا قائم مقام امام باشد .

۱- نهج البلاغه، دشتی، نامه ۳۱، ج ۱، ص ۲۷۴.

خوب و اما نمونه ی دیگری را بیان می کنم هم در جواب آن سؤالی که در اول بحث مطرح شد که اگر مسئله ی ولایت تا این اندازه روشن است پس چرا در کلمات فقهاء و امام رضوان الله علیه منعکس نیست؟ امام رضوان الله علیه در اول بحث ولایت فقیه دارند که گفته شود چرا بحث ولایت فقیه در کلمات فقهاء نیست ما عرض می کنیم که هست ولی باید توجه داشته باشیم که بعضی ها نمی توانستند صریحاً این اعتقادشان را بیان کنند مثلًا یکی از علماء بزرگ ما ملا محمد تقی برغانی مشهور به شهید ثالث است که از علماء بزرگ قزوین می باشد، ایشان در جنگی که بین ایران و روسیه واقع شد در رکاب سید محمد مجاهد حضور داشته، داستان جنگ اول و جنگ دوم با روسیه و شکست ایران را قبلا عرض کردیم، علت اصلی شکست ایران عباس میرزا پسر فتحعلی شاه و ولیعهد آن موقع بود، روسیه به عباس میرزا و سران لشگرش گفت اگر علماء غالب شوند سید محمد مجاهد حکومت را از شما خواهد گرفت فلذا اگر شما تن به شکست بدهید ما ضامن می شویم که حکومت را برای قاجار حفظ کنیم به همین جهت عباس میرزا عمداً تن به شکست داد، خلاصه اینکه بعد از جنگ فتحعلی شاه علماء را جمع کرد و از آنها سوال کرد که چرا ما در این جنگ شکست خوردیم؟ کسی جرأت نکرد علت شکست را به شاه بگوید فقط محمد تقی برغانی گفت علتش شما هستید زیرا شما و فرزندتان عباس میرزا مقاومت نکردید و عمداً تن به شکست دادید، سپس ایشان از تهران به قزوین برگشت و در باب ولایت فقیه مطالبی را نوشت و پخش کرد من جمله اینکه از این تاریخ ما باید بدانیم که علت شکست ما آن است که یک فقیه در رأس حکومت نیست، فتحعلی شاه اورا به تهران احضار کرد و ملا محمد تقی رفت و به شاه گفت این فتوای من است و اصلًا فتوی نیست بلکه من حکم داده ام به اینکه مثل شما نباید حکومت کند، برخی از علماء درباری از فتحعلی شاه حمایت کردند و خلاصه فتحعلی شاه ملامحمد تقی را به عتبات تبعید کرد، و ذکر شده که ملا محمد تقی در طول عمرش با شیخیه و بابیه هم مبارزات زیادی داشته و همیشه آروزی شهادت هم داشته و بالاخره نیز به شهادت رسید و در شاه زاده حسین قزوین دفن شد، علی أیِّ حال این یک نمونه ای بود که علماء ما در آن زمان ها قدرت کافی برای بیان مسئله ولایت فقیه نداشتند .

ص: ۲۵

معانی ولایت/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : معانی ولایت/ولایه الفقیه

نکته اول: عرض کردیم ولایت دو مرتبه دارد؛ تکوینیه و تشریعیه که بحث ما در ولایت تشریعیه می باشد، ولایت تکوینیه ی ذاتیه از مختصات انبیاء و اولیاء می باشد، در قرآن کریم ذکر شده که انبیاء الهی می توانستند در عالم هستی تصرف کنند یعنی خداوند متعال ولایتی به آنها داده که می توانستند در عالم هستی تصرف و معجزه کنند مثل اینکه عصای حضرت موسی اژدها شد و یا اینکه باد مسخَّر حضرت سلیمان بود و یا اینکه کوهها مسخَّر حضرت داوود بودند و امثال ذلک، و اما در مورد ائمه علیهم السلام نیز روایات فراوانی داریم که آنها نیز ولایت تکوینی ذاتی دارند و معجزات و تصرفاتی در عالم هستی دارند، مثلاً شیخ انصاری در مکاسب محرمه در بحث تصویر روایتی را نقل کرده که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام در یک مجلسی که هارون ترتیب داده بود و ساحری را نیز حاضر کرده بود تا به خیال خودش حضرت را مغلوب کند حضور یافتند، غذائی حاضر کرده بودند منتهی خادم حضرت وقتی که خواست از سر سفره نانی را برای حضرت بردارد آن ساحر تصرف می کرد و نان را حرکت می داد و خادم نمی توانست آن را بردارد و همین امر باعث شد که حضار به خادم و خود حضرت بخندند تا اینکه حضرت نگاه کردند و دیدند پرده ای در آن مجلس آویزان است که روی آن نقش شیری کشیده شده، حضرت به آن تصویر شیر گفت:(خذ عدوَّالله) ناگهان آن تصویر به صورت یک شیر قوی درآمد و آن ساحر را گرفت و تکه تکه کردو بلعیدو خورد، بعد هارون به حضرت گفت شما خیلی قدرت دارید اما من خواهش می کنم که شما این ساحر را دوباره زنده کنید و به حالت اولش برگردانید، حضرت درجوابش فرمودند اگر آن عصاها را که عصای موسی بلعید به حالت اولشان برمی گشتند ما نیز این ساحر را به حالت اولش بر می گرداندیم، خلاصه اینکه این قبیل از تصرفات و معجزات و کرامات که از طرف خداوند است مخصوص انبیاء و اولیاء می باشد البته گاهی هم اشخاص می توانند از طریق سحر و جادو که غیر شرعی است مقداری از این تصرفات را انجام دهند، علی أیِّ حال بحث ما در ولایت تکوینیه نیست بلکه در ولایت تشریعیه است به این معنی که آیا خداوند متعال برای فقیه یک قدرت و ولایتی جعل کرده یا نه؟ .

ص: ۲۶

نکته دوم: ولایت فقیه یا مطلقه است یا مقیّده می باشد، برخی گفته اند ما ولایت فقیه را قبول داریم اما ولایتش مقیّده و محدوده است مثلاً فقیه بر موقوفاتی که متولّی ندارند و بر اموال غُیَّب و قُصَّر و مجانین و امثال ذلک ولایت دارد، اما در مقابل امام رضوان الله علیه و همچنین ما قائل به ولایت مطلقه فقیه هستیم یعنی فقیه ولایت وسیعی دارد همان طور که در قانون اساسی ما نیز ذکر شده که فقیه بر قوای سه گانه(مقنّنه و مجریه و قضائیه)و نیروهای مسلح و نظامی و انتظامی ولایت دارد و اموراتی نظیر نصب ائمه جمعه و جنگ و سلح و امثال ذلک همگی تحت نظر ولی فقیه می باشند .

نکته سوم: آیا ولایت فقیه از احکام اولیه است یا از احکام ثانویه می باشد؟ ما یک حکم ثانوی داریم و آن درهرجائی است که حکم واقعاً جعل شده اما در مورد خاصی دلیل خاصی می آید که نسبت به آن دلیل واقعیِ اصلی حکومت و یا ورود دارد،

امـام رضوان الله علیه قائـل است که ولاـیت فقیه از احکـام اولیه اسـلام است یعنی همـانطور که خداونـد متعـال وجوب نمـاز و وجوب حـج را جعل کرده وجوب ولایت فقیه را نیز برای فقیه جعل کرده فلـذا ولایت فقیه در عرض آنها قرار دارد نه در طول آنهـا که این می شود ولاـیت مطلقه ی فقیه به احکام اولیه، مثلاً آن سالی که فقیه می گویـد حـج نرویـد یعنی کلّاً حـج واجب نمی باشد .

شیخ اعظم انصاری فرمودند مجتهد سه منصب دارد؛ اول افتاء، دوم قضاء و سوم ولایت، ایشان می فرمایند ولایت فقیه دوجور متصوِّر است؛ اول اینکه فقیه مستقل در تصرف و حکم و تصمیم گیری باشد بلکه این امور فقط منحصر در او باشد حالا یا خودش به طور مستقیم و یا با قراردادن وکیل و متولّی، ولایت ظاهراً از ولی یلی ولایه مثل وقی یقی وقایه می باشد و در قرآن مجید به صورت فعل ماضی و مضارع خیلی کم استعمال شده اما به صورت صفت مشبهه مثل ولی و اولیاء زیاد استعمال شده، و اما معنای ولایت لغةً تملُّک ضمام امور است یعنی به کسی که ضمام امور را در دست دارد ولی می گویند و در اینجا نیز شیخ انصاری می فرماید یکی از معانی ولایت همین است و اغلب مواردی که ما عرض کردیم نیز به همین معنی می باشد، و اما شیخ انصاری در ادامه می فرماید گاهی نیز ولایت به این معنی است که تصرفِ غیر منوط به إذن فقیه می باشد مثلاً سهم امام در اختیار فقیه است لذا اگر کسی غیر از فقیه بخواهد در آن تصرف کند می تواند منتهی تصرفّش منوط به إذن فقیه می باشد، گاهی هر دو می توانند تصرف کنند مثل زکات که هم فقیه و هم خود شخص می تواند به مستحق بدهد و گاهی نیز تصرف غیر وجود دارد اما باید با توافق همدیگر باشد مثل قصاص که تا حاکم اجازه ندهد اولیاء دم نمی توانند قصاص کنند و همچنین حاکم نیز مستقلاً و بدون درخواست اولیاء دم نمیتواند قصاص کند، اینها اقسام ولایت فقیه بود که شیخ انصاری بیان کرده است، ایشان در ادامه می فرماید نسبت بین این دوتا(فقیه و غیره)عام و خاص من وجه است، غالباً ولایت مستقلاً و منحصراً متعلق به فقیه است اما گاهی هر دوی آنها ولایت دارند مثل همان مثال پرداخت زکات که عرض شد و گاهی نیز هر دوی آنها باید با هم توافق کنند مثل همان مثال قصاص که ولی برای انجامش باید از حاکم اجازه بگیرد و حاکم نیز به تنهائی نمی تواند قصاص کند بلکه اگر ولی خواست می تواند قصاص کند .

نکته ی دیگری که شیخ انصاری ذکر می کند این است که بین وکالت و تولیت فرق وجود دارد و فرقش در این است که اگر فقیه شخصی را وکیل کند با مرگ فقیه وکالت باطل می شود اما اگر متولّی کند با مرگ مولّی تولیت متولّی از بین نمی رود مگر اینکه مجتهد دیگری بیاد و آن را عزل کند .

خوب واما شیخ انصاری در ادامه ابتدا یک اصلی را تأسیس می کند ومی فرماید اصل اولیه آن است که هیچ کس بر دیگری ولایت ندارد، ظاهراً این اصل استصحاب باشد زیرا ولایت یک امر حادثی است و ما شک می کنیم که فلانی ولایت دارد یا نه و آیا شارع ولایت را برای او جعل کرده یا نه که اصل عدم جعل ولایت أحدی برای دیگری می باشد إلا ما خرج بالدلیل که ولایت پیامبر و ائمه علیهم السلام با دلیل خاص از تحت این اصل خارج شده است که ایشان با أدله ی أربعه ولایت آنها را ثابت می کند و سپس می فرماید حالا باید ببنیم آیا چنین ولایتی برای فقیه نیز ثابت است یا نه .

عبارت شیخ اعظم این است:« إذا عرفت هذا، فنقول: مقتضی الأصل عدم ثبوت الولایه لأحد بشی ء من الوجوه المذکوره، خرجنا عن هذا الأصل فی خصوص النبیّ و الأئمه صلوات اللّه علیهم أجمعین بالأدلّه الأربعه .

[الاستدلال بالکتاب]:

قال اللّه تعالی :(النَّبِیُّ أَوْلی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ) (۱) ، و (ما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَهٍ إِذا قَضَی اللّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ مِنْ أَمْرِهِمْ) (۲) » (۳)

ص: ۲۹

۱- احزاب/سوره۳۳، آیه۶.

۲- احزاب/سوره۳۳، آیه۳۶.

۳- کتاب المکاسب، شیخ مرتضی انصاری، ج۳، ص۵۴۶.

بقیه ی بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

آیات الولایه/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : آیات الولایه/ولایه الفقیه

شیخ اعظم انصاری بحث ولایت فقیه را اینطور مطرح کردند که اصل اولی بر این است که هیچکس بر دیگری ولایت ندارد و سپس آیاتی از قرآن کریم را ذکر کردند و از آنها استفاده کردند که ولایت برای پیغمبر و ائمه علیهم السلام ثابت است، ایشان در ادامه به سراغ روایات می روند تا ببینند آیا پیامبر و ائمه علیهم السلام ولایتشان را برای فقیه نیز جعل کرده اند یا نه .

همان طور که عرض شد شیخ اعظم ابتدا تأسیس اصل کردند و فرمودند:الأصلُ عدمُ ولایه أحدٍ علی أحدٍ، منتهی به نظر بنده این اصل با کلیّتی که شیخ می فرماید مورد اشکال است و نوعی مناقشه است و صحیح نیست زیرا ولایت خداوند نیز تحت این اصل قرار می گیرد و بعد تخصیصاً خارج می شود که این درست نیست زیرا خداوند مسلّماً مارا آفریده:(إنّا لله و إنّا إلیه راجعون) (۱) فلذا این اصل چه استصحاب باشد و چه اصل دیگری کلیّت ندارد زیرا شکی نداریم که خداوند متعال خالق ما بوده و بر ما ولایت دارد، بله می توانیم اینطور بگوئیم شکی نداریم که خداوند متعال ولایت دارد وما می خواهیم بدانیم ولایتش را برای چه کسانی جعل کرده که در این صورت نیز باز شکی نداریم خداوند متعال ولایتش را برای پیامبر و ائمه علیهم السلام جعل کرده است.

ص: ۳۰

۱- بقره/سوره۲، آیه۱۵۶.

نکته: پیغمبر ما هم نبی بوده و هم امام، نسبت بین نبوت و امامت عام و خاص من وجه است چراکه بعضی ها فقط نبی بودند ولی امام نبودند مانند پیغمبران غیر اولوالعزم(مثل شعیب و لوط)که فقط اخبار از آنچه که خداوند فرموده می دادند منتهی امامت یک منصب دیگری است که به مدیریت جامعه برمی گردد، بعضی ها فقط امام بودند ولی نبی نبودند مثل ائمه علیهم السلام و اما بعضی ها هم نبی بودند و هم امام مانند پیامبران اولوالعزم مثل حضرت ابراهیم علیه السلام که ابتداء خداوند اورا به عنوان عبدش اتخاذ کرد ثمّ اتخذه نبیاً ثمّ اتخذه رسولاً ثمّ اتخذه خلیلاً ثمّ قال إنی جاعلک للناس اماماً:(وَإِذِ ابْتَلَی إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) (۱) ، بنابراین نسبت بین نبوت و امات عام و خاص من وجه می باشد علی أیِّ حال اگر ما بحث را همین طور که عرض شد شروع کنیم خیلی بهتر است تا اینکه مانند شیخ انصاری بگوئیم الأصلُ عدمُ ولایه أحدٍ علی أحدٍ .

حضرت امام رضوان الله علیه در کتاب البیع در همین بحث اصلاً متعرض آیات نشده اند بلکه سراغ روایاتی که شیخ ذکر کرده رفته اند، شیخ اعظم پنج آیه در این رابطه ذکر کرده که آیه اول این است:(النَّبِيُّ أَوْلَیٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ) (۲)

این آیه درمقام بیان این مطلب است که اگر شما یک خواسته ای داشته باشید و پیغمبر خواسته ی دیگری داشته باشد نظر و اختیار وخواسته او مقدم برشماست منتهی نه بی جهت و خلاف قوانین زیرا این در مقام اجرا است و قوانین در هر مقامی ثابت و مشخص هستند یعنی اینطور نیست که پیغمبر مال و زن کسی را بی جهت و بی دلیل برای خود بردارد، مثلاً در فقه ما ذکر شده اگر شخصی رفته و چهار سال هیچ خبری از او نیست:یطلّق السلطان زوجته، وامثال ذلک البته این مطلب را پیغمبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم نیز فرمودند:(ألست أولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی قال من کنت مولی فهذا علیٌ مولاه)، یعنی برای مردم محرز شده بود که پیامبر بر جان و مال مردم ولایت دارد، و علامه امینی نیز در الغدیر ده ها صفحه در مورد این گفتار پیغمبر بحث کرده است .

۱- بقره/سوره۲، آیه۱۲۴.

۲- احزاب/سوره۳۳، آیه۶.

مطلب تمـام است منتهی آیت الله خوئی در مصـباح الفقاهه جلد۳ صفحه۲۸۴ در ذیـل این آیه مطلبی را بیـان کرده که خالی از اشـکال نیست، ایشان می فرمایند در صـحیح ترمذی نقل شده که در بعضـی از جنگها اسـیرانی را گرفتند که دربین آنها جاریه ای زیبـا وجود داشت و علی علیه السـلام آن را برای خودش برداشت، جمـاعتی با خود گفتنـد چرا علی بایـد آن جاریه زیبا را بردارد خلاصه در دلشان شک و تردیـد بوجود آمـد فلذا برگشـتند و خدمت پیغمبرصـلی الله علیه و آله رسـیدند، اولین از آنها قبـل از اینکه زره جنگی را از تنش بیرون کنـد به پیغمبر گفت علی جـاریه ای زیبا را برای خودش برداشـته اما حضـرت چیزی نفرمودند، ثمّ جاء الثانی کالأول فسکت النبی صلی الله علیه و آله ثمّ جاء الثالث و همان حرف را تکرار کرد فغضب النبی صلی الله علیه و آله قـال ماذا تریـدون من عليٍ فإنّه وليٌ بعـدی فإنّه اولی الناس من أنفسـهم، آیت الله خوئی می فرمایـد این روایت را ترمـذی نقـل کرده و گفته بر ولاـیت علی علیه السـلام دلاـلت دارد ودر کتب مختلف نیز با همین مضـمون نقل شـده، اما بنـده عرض می کنم اینکه در روایت گفته شده امیرالمؤمنین علیه السلام جاریه زیبائی را از بین اُسراء برای خودش انتخاب کرد مقام حضـرت را خیلی پـائین می آورد، در کتب عـامه مطالب زیادی علیه اهل بیت علیهم السـلام وجود دارد مثلاً این کلام:(فاطمه بضعه منی من آذاها فقد آذانی ومن أغضبها فقد أغضبنی) در کتب عامه ذکر شده منتهی به این صورت که روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله به منبر رفتنـد و فرمودنـد من شـنیده ام که علی می خواهـد دختر أبوجهـل را بگیرد درحـالی که دخترم فاطمه نیز همسـر اوست، بدانید که:(فاطمه بضـعه منی من آذاها فقد آذانی ومن أغضـبها فقد أغضبنی) و نمی شود کسی دختر عدوُّالله و دختر نبی الله را با هم داشـته باشد، خب قطعاً ما نمی توانیم چنین مطالبی را قبول کنیم و آن روایت ترمذی نیز همین طور است بنابراین به نظر بنده اسـتدلال آیت الله خوئی به روایت منقول در صـحیح ترمذی برای اثبات ولایت امیرالمؤمنین علیه السـلام به بیانی که عرض شد اشکال دارد و درست نیست .

آیه دومی که شیخ اعظم نقل کرده این است:(مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَی اللّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ) (۱) ، استاد بزرگوار ما آیت الله طباطبائی رحمه الله علیه در تفسیر المیزان در ذیل این آیه می فرمایند اگر تنها قضی الله گفته شود این در احکام نیز وجود دارد اما گفته شده قضی الله و رسوله أمراً که این یک امر و یک کاری را دارد بیان می کند نه حکم خدا، یعنی وقتی که خدا و پیغمبر یک کاری(ولایت)را به انجام می رسانند مردم اختیار ندارند که در برابر آنها قیام و مخالفت کنند و حرفی بزنند چرا که:وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا، ایشان در ادامه می فرمایند پشت سر این آیه یک مطلبی وجود دارد و آن قضیه ی زید و زینب است که بین ما و اهل تسنن حرفهای زیادی درباره اش بیان شده است .

(سید جعفر مرتضی عاملی که هنوز حیات دارد زحمت بسیاری کشیده و کتاب الصحیحه من سیره النبی الأعظم را در ۳۵ جلد تألیف کرده که در آن نظر ما و عامه درباره ی سیره پیغمبرصلی الله علیه و آله در موارد مختلف ذکر شده است که بحث ما در جلد۱۴ از این مجموعه ذکر شده است، همچنین ایشان یک کتابی دارند به نام الصحیحه من سیره علی بن أبی طالب علیه السلام که در ۲۰ جلد تألیف شده است و موارد اختلافی ما بین ما و عامه در مورد سیره امیرالمؤمنین علیه السلام را جمع آوری کرده و مانند کتاب قبلی که ذکر شد با استدلال بسیار قوی مطالب عامه را رد کرده) .

۱- احزاب/سوره۳۳، آیه۳۶.

خوب و اما قضیه زید و زینب به این صورت است که زید در جنگی اسیر شده بود ودر اعراب جاهلی رسم بود که هرکس غالب میشد افرادی از طرف مقابل را به عنوان اسیر می گرفتند و بعد آنها را می فروختند، حضرت خدیجه سلام الله علیها زید را خرید و بعد آن را به پیغمبر داد و حضرت نیز دید زید جوان بسیار لایقی است لذا خیلی به او محبت کرد، از طرفی پدر و مادر زید مطلع شدند که زید اسیر شده لذا به مکه آمدند وبه پیغمبر گفتند ما شنیده ایم که پسر ما پیش شماست، حضرت فرمودند بله وسپس دستور دادند زید را بیاورید اگر خواست پیش من بماند واگر شما خواستید می توانید او را ببرید، زید را آوردَند اما گفت چونکه پیغمبر خیلی به من احسان کرده من می خواهم همین جا بمانم لذا پدر و مادرش وقتی دیدند زید پیش پیامبر راحت تر است رفتند، پیغمبر زید را به عنوان پسر خوانده ی خودش قرار داد و در خدمت پیغمبر بود و سپس زینب دختر عمه ی پیغمبر با امر حضرت با زید ازدواج کرد، از طرفی پیغمبر مأمور شد که اگر زید زینب را طلاق داد خودش با زینب ازدواج کند، کم کم بین زید و زینب اختلافاتی پیش آمد وزید نزد پیامبر آمد وگفت می خواهم زینب را طلاق بدهم اما حضرت او را نصیحت کرد که اورا طلاق ندهد، علی أیِّ حال بعد از آیه ای که خواندیم در آیه ی بعد گفته شده:(وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِی أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِ(که زیدمسلمان شد)وَأَنْعَمْتَ عَلَیْهِ(پیغمبر به زید خدمات زیادی کرد)أَمْسِکْ عَلَیْکَ زَوْجَکَ(ای زید همسرت را طلاق نده)وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِی فِی نَفْسِکَ مَا اللَّهُ مُبْدِیهِ(همان که مقدَّر شده که اگر زید زینب را طلاق دهد همسر پیغمبر خواهد شد)وَتَخْشَی النَّاسَ(پیغمبر از حرفهای مردم میترسید)وَاللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ) (۱) ، آیت الله طباطبائی می فرمایند درمورد اینکه خداوند گفته پیغمبر از مردم می ترسید باید عرض کنیم که بعضی جاها ترس بجاست مثل جریان غدیر خم که قطعا بعد از نصب حضرت امیر علیه السلام مردم حرف هایی می زدند فلذا خداوند فرمود:(یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللّهَ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الْکَافِرِینَ) (۲) ، پس این ترسی که در آیه ذکر شده مثل همان ترسی است که در غدیر خم ذکر شده، خلاصه اینکه زید بالاخره زینب را طلاق داد و در ادامه آیه ی شریفه ذکر شده:(فَلَمَّا قَضَی زَیْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاکَهَا لِکَیْ لَا یَکُونَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ حَرَجٌ فِی أَزْوَاجِ أَدْعِیَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَکَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا) (۳)

۱- احزاب/سوره۳۳، آیه۳۷.

۲- مائده/سوره۵، آیه۶۷.

۳- احزاب/سوره۳۳، آیه۳۷.

تا این مقدار در نظرتان باشد تا بقیه بحث را فردا ادامه بدهیم إن شاء الله تعالی... .

آیات الولایه/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : آیات الولایه/ولایه الفقیه

شیخ اعظم انصاری بحث ولایت فقیه را اینطور مطرح کردند:الأصلُ عدمُ ولایه أحدٍ علی أحدٍ، منتهی ما عرض کردیم این عبارت در مورد خداوند متعال عبارت خوبی نیست زیرا او خالق ماست و از همه جهت بر ما ولایت دارد:(إنّا لله و إنّا إلیه راجعون) (۱) فلذا این اصل چه استصحاب باشد و چه اصل دیگری کلیّت ندارد، بله می توانیم اینطور بگوئیم شکی نداریم که خداوند متعال ولایت دارد وما می خواهیم بدانیم ولایتش را برای چه کسانی جعل کرده و اصلاً بحث ما نیز در ولایت تشریعیه ی جعلیه می باشد .

شیخ اعظم انصاری أدله ی أربعه ذکر کرده و کتاباً، سنتاً، اجماعاً وعقلاً ولایت تشریعی را برای پیامبر و ائمه علیهم السلام ثابت کرده و سپس به سراغ فقیه رفته تا ببیند آیا فقیه نیز ولایت تشریعی دارد یانه .

شیخ اعظم کتاباً پنج آیه به عنوان دلیل برای ولایت تشریعی پیامبر و ائمه علیهم السلام ذکر کرده که اولین آنها این آیه بود:(النَّبِیُّ أَوْلَیٰ بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ) (۲) که عرض کردیم دلالتش روشن است .

آیه دوم:(وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَی اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْوَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا) (۳)

ص: ۳۵

۱- بقره/سوره۲، آیه۱۵۶.

۲- احزاب/سوره۳۳، آیه۶.

۳- احزاب/سوره۳۳، آیه۳۶.

شیخ اعظم می فرماید آیه دلالت دارد بر اینکه هر وقت خداوند یا پیامبر امر کرد هیچ مؤمن و مؤمنه ای در مقابل امر آنها نباید اختیاری که عادتاً در کارهایش دارد را اعمال کند بلکه باید در مقابل خداوند و پیامبر تسلیم باشند، به عبارت دیگر آیه دلالت دارد بر اینکه هر تصمیم و اراده ای که از جانب خدا و پیامبرش در هر امری از امور گرفته شود چونکه ولایت به معنای تسلط وتصرف به عنوان مدیریت دارند مومنین و مومنات باید اطلاعت کنند و تسلیم باشند وحق ندارند اختیار و تصمیم خودشان را اعمال کنند چراکه:(وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا).

دیروز گفتیم که آیت الله طباطبائی رحمه الله علیه در تفسیر المیزان در ذیل این آیه اشکالی را مطرح کرده اند که قابل توجه

می باشد، ایشان می فرمایند آیه بر موضوع ولا‌یت که محل بحث ماست دلالت ندارد بلکه فقط مقدمه ای برای ذکر یک مطلبی می باشد، (که دیروز مفصلاً عرض کردیم) جریانی در آن زمان اتفاق افتاد که پیغمبرصلی الله علیه و آله برای توسعه امر ازدواج دختر عمه ی خود بنام زینب را به ازدواج زید که از غلامانش بود و بعد حضرت اورا به عنوان پسرخوانده ی خود نیز قرار داده بود در آورد، در جاهلیت رسم بود که زنِ پسر خوانده را نیز مثل زنِ پسرِ صُلبی بر پدر حرام می دانستند، خداوند متعال اراده کرد که این سنت غلط جاهلیت را توسط پیغمبر از بین ببرد فلذا مقدّر کرد که اگر زید زنش را طلاق دهد پیغمبر اورا به ازدواج خودش دربیاورد و قرآن کریم این قضیه را خیلی روشن بیان کرده و فرموده:(وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِی أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَیْهِ أَمْسِکْ عَلَیْکَ زَوْجَکَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِی فِی نَفْسِکَ مَا اللَّهُ مُبْدِیهِ وَتَخْشَی النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَی زَیْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاکَهَا لِکَیْ لَا یَکُونَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ حَرَجٌ فِی أَزْوَاجِ أَدْعِیَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَکَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا) (۱)

ص: ۳۶

۱- احزاب/سوره۳۳، آیه۳۷.

به نظر بنـده مطلب خیلی روشن است و با شأن پیغمبر نیز منافاتی نـدارد و حضـرت به امر خداونـد برای شکسـتن و از بین بردن یک سـنت غلط و رفع حرج از مسـلمانان این کار را انجام داده منتهی اهل تسـنن مطالب فراوانی در این رابطه نوشـته انـد، باید عرض کنیم که اهل تسـنن در مسـئله ی شناختن و معرفت خداوند متعال و پیغمبر و امام و کلاً در مسئله توحید و نبوت و امات با ما خیلی فرق دارند و معتقدات مارا ندارند درحالی که ما می گوئیم:(مَن أحبّکم فقد أحبّ الله ومَن والاکم فقد والی الله).

در جلد ۱۴ از کتاب الصـحیحه من سیره النبی الاعظم تالیف سید جعفر مرتضی عاملی فصلی منعقد شده بنام أکاذیب و أباطیل فی حـدیث زواج الزینب، که داسـتانهای کـذب و بسـیار عجیب و دور از شأن پیغمبر در مورد ازدواج حضـرت با زینب در آن ذکر شـده که نشـان دهنـده تفـاوت بین مـا و اهـل تسـنن در اعتقـاد و معرفت نسـبت به نبوت می باشـد، علی أیِّ حال آیت الله طباطبـائی در تفسـیر المیزان می فرمایـد این آیه مقـدمه ای است برای ذکر مطـالبی(سـنت شـکنی پیامبر)که ذکر شـد و ما نمی توانیم به این آیه برای اثبات ولایت پیامبر و ائمه علیهم السلام استدلال کنیم .

آیه سوم:(فَلْیحْذَرِ الَّذینَ یخالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصیبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ یصیبَهُمْ عَذابٌ أَلیمٌ) (۱)

مرحوم ایروانی و هدایه الطالب در حاشـیه مکاسب اشکال کرده و فرموده اند این آیه دلالتی بر بحث ما ندارد زیرا مخالفت امر مطلبٌ و ولایت مطلبٌ آخر، بله پیامبر و ائمه ولایت دارند و خداوند متعال به آنها ولایت داده بر جان و مال مردم تصرف کنند آنها را مدیریت کنند منتهی آیه ی شـریفه مخالفت امر را نهی کرده، مثلاً پسر وقتی بزرگ شد دیگر پدرش بر او ولایت ندارد اما نباید مخالفت امر کند ویامثلاً پدر و جد بر صـغیر ولایت دارند اما وقتی بالغ و عاقل و کبیر شد دیگر بر او ولایت ندارند اما نبایـد مخالفت امر کنـد بنابراین مخالفت امر غیر از ولایت است و آیه ی شـریفه مخالفت امر را نهی می کنـد و دیگر دلالتی بر ولایت ندارد .

۱- نور/سوره۲۴، آیه۶۳.

نکته: آیه ی شریفه قبل و بعدی دارد که از آنها استفاده می شود در مقام بیان مطلبی غیر از بحث ما می باشد، آیه مربوط به این است که:(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُوْلَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَن لِّمَن شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ(۶۲)لَا تَجْعَلُوا دُعَاء الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاء بَعْضِكُم بَعْضاً قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنكُمْ لِوَاذاً فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ(۶۳)) (۱)

بعضی ها آیاتی که خواندیم را اینطور معنی کرده اند که اگر پیغمبر را صدا می کنید یا رسول الله بگوئید و اسم حضرت را تنها نگوئید بلکه با لقب و کنیه صدا بزنید منتهی آیت الله طباطبائی می فرمایند آیه مربوط به صدا کردن و خواندن پیغمبر نیست بلکه می گوید دعوتهای پیغمبر در امور مختلف را اجابت کنید علی أیِّ حال آیه مربوط به این موضوع(اجابت دعوت پیغمبر)می باشد و ربطی به ولایت ندارد و خلاصه اینکه استدلال به این آیه برای اثبات ولایت مشکل است .

بقیه ی بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

آیات الولایه/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : آیات الولایه/ولایه الفقیه

عرض کردیم شیخ اعظم انصاری برای اثبات ولایت اهل بیت علیهم السلام استدلال کرده، مسیر بحثِ شیخ به این صورت است که ابتدا به سراغ اثبات ولایت برای اهل بیت با ذکر أدله ی أربعه رفته و سپس به سراغ فقیه و ولایت فقیه، ایشان در این مسیر کتاباً به پنج آیه از قرآن استدلال کرده اند که آیه اول و دوم و سوم را عرض کردیم .

ص: ۳۸

۱- نور/سوره۲۴، آیه۶۲.

آیه چهارم:(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلاً) (۱)

درباره ی این آیه بحثهای فراوانی شده و تمام مفسرین ما بواسطه ی روایات اهل بیت علیهم السلام اولی الامر را به خود اهل بیت علیهم السلام واحدٍ بعدَ واحد تفسیر کرده اند اما اهل تسنن حرفهای زیادی در اینجا دارند .

در تفسیر صافی در ذیل این آیه روایاتی از کافی و غیره نقل شده که سنداً هم خوب می باشند، در جلد اول کافی بابی منعقد شده که عنوانش این است:«باب ما نصَّ الله عزَّوجل ورسوله علی الائمه واحداً فواحداً»، در این باب خبری از أبی بصیر نقل شده که این خبر است:(علی بن إبراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس وعلی بن محمد، عن سهل ابن زیاد أبی سعید، عن

محمد بن عیسی، عن یونس، عن ابن مسکان، عن أبی بصیر قال سألت أبا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز وجل: " أطیعوا الله وأطیعوا الرسول وأولی الأمر منکم" فقال: نزلت فی علی بن أبی طالب والحسن والحسین علیهم السلام: فقلت له: إن الناس یقولون: فما له لم یسم علیا وأهل بیته علیهم السلام فی کتاب الله عز و جل؟ قال: فقال: قولوا لهم: إن رسول الله صلی الله علیه وآله نزلت علیه الصلاه ولم یسم الله لهم ثلاثا ولا أربعا، حتی کان رسول الله صلی الله علیه وآله هو الذی فسر ذلک لهم، ونزلت علیه الزکاه ولم یسم لهم من کل أربعین درهما درهم، حتی کان رسول الله صلی الله علیه وآله هو الذی فسر ذلک لهم، ونزل الحج فلم یقل لهم: طوفوا أسبوعا حتی کان رسول الله صلی الله علیه وآله هو الذی فسر ذلک لهم، ونزلت " أطیعوا الله وأطیعوا الرسول وأولی الأمر منکم " - ونزلت فی علی والحسن والحسین - فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: فی علی: من کنت مولاه، فعلی مولاه...الی آخر کلامه الشریف) (۲)

ص: ۳۹

۱- نساء/سوره۴، آیه۵۹.

۲- اصول کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۲۸۶.

حدیث دیگری نیز در تفسیر صافی با این مضامین نقل شده که بعد از نزول آیه:(أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ) جابر گفت یا رسول الله ما خدا و شما را شناختیه ایم اولی الامر چه کسانی هستند؟ پیغمبرصلی الله علیه و آله تمام امامان را یک به یک تا آخرین نفر اسم بردند البته وقتی به امام باقرعلیه السلام رسیدند به جابر گفتند تو زنده میمانی و آن را درک میکنی .

در جلد سوم از تفسیر برهان ۳۰ روایات در ذیل این آیه ذکر شده که تمام آنها بیان می کنند مراد از اولی الامر اهل بیت علیهم السلام هستند، امتیاز تفسیر برهان نسبت به دیگر تفاسیر این است که روایات را حتی الامکان با سند ذکر کرده و تقریباً ۱۲۰۰ حدیث در آن با سند ذکر شده است .

تمام تفاسیر ما اولی الامر را به اهل بیت علیهم السلام تفسیر کرده اند منتهی کلام علامه طباطبائی رحمه الله علیه در تفسیر المیزان خیلی جامع و کامل است، ایشان می فرمایند در آیه گفته شده:(أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ) و هیچ قیدی ذکر نشده فلذا همانند خدا و پیغمبر باید در کلیه امورات زندگی بدون هیچ قید و شرطی از اهل بیت علیهم السلام نیز اطاعت کنیم به عبارت دیگر از اطلاق آیه استفاده می کنیم که اطاعت اهل بیت علیهم السلام در تمام امور زندگی بدون هیچ قیدو شرطی مانند اطاعت خدا و رسول که بی قید شرط است واجب می باشد .

در تفسیر برهان بعد از ذکر آیه تقریباً ۳۰ خبر نقل شده، خبر دوم این است:(عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَکِیمٍ عَنْ أَبِی مَسْرُوقٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قُلْتُ إِنَّا نُکَلِّمُ النَّاسَ فَنَحْتَجُّ عَلَیْهِمْ بِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ فَیَقُولُونَ نَزَلَتْ فِی أُمَرَاءِ السَّرَایَا فَنَحْتَجُّ عَلَیْهِمْ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَی آخِرِ الْآیَهِ فَیَقُولُونَ نَزَلَتْ فِی الْمُؤْمِنِینَ وَ نَحْتَجُّ عَلَیْهِمْ بِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی فَیَقُولُونَ نَزَلَتْ فِی قُرْبَی الْمُسْلِمِینَ قَالَ فَلَمْ أَدَعْ شَیْئاً مِمَّا حَضَرَنِی ذِکْرُهُ مِنْ هَذِهِ وَ شِبْهِهِ إِلَّا ذَکَرْتُهُ فَقَالَ لِی إِذَا کَانَ ذَلِکَ فَادْعُهُمْ إِلَی الْمُبَاهَلَهِ قُلْتُ وَ کَیْفَ أَصْنَعُ قَالَ أَصْلِحْ نَفْسَکَ ثَلَاثاً وَ أَظُنُّهُ قَالَ وَ صُمْ وَ اغْتَسِلْ وَ ابْرُزْ أَنْتَ وَ هُوَ إِلَی الْجَبَّانِ فَشَبِّکْ أَصَابِعَکَ مِنْ یَدِکَ الْیُمْنَی فِی أَصَابِعِهِ ثُمَّ أَنْصِفْهُ وَ ابْدَأْ بِنَفْسِکَ وَ قُلِ اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبَّ الْأَرَضِینَ السَّبْعِ عَالِمَ الْغَیْبِ وَ الشَّهَادَهِ الرَّحْمَنَ الرَّحِیمَ إِنْ کَانَ أَبُو مَسْرُوقٍ جَحَدَ حَقّاً وَ ادَّعَی بَاطِلًا فَأَنْزِلْ عَلَیْهِ حُسْبَاناً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ عَذَاباً أَلِیماً ثُمَّ رُدَّ الدَّعْوَهَ عَلَیْهِ فَقُلْ وَ إِنْ کَانَ فُلَانٌ جَحَدَ حَقّاً وَ ادَّعَی بَاطِلًا فَأَنْزِلْ عَلَیْهِ حُسْبَاناً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ عَذَاباً أَلِیماً ثُمَّ قَالَ لِی فَإِنَّکَ لَا تَلْبَثُ أَنْ تَرَی ذَلِکَ فِیهِ فَوَ اللَّهِ مَا وَجَدْتُ خَلْقاً یُجِیبُنِی إِلَیْهِ)

ص: ۴۱

خوب و امـا درمقابل طبری در تفسـیرش که ۳۰ جلد است و یکی از تفاسـیر بسـیار مفصل اهل سـنت است در مورد اولی الامر چهـار قول ذکر کرده: اول هم الأُـمراء، دوم فقهـاء و علمـاء، سوم ابوبکر و عمر، چهـارم که خودش قائـل شـده اُمراء و ولاه که سلطنت می کننـد مراد است، خلاصه اینکه سـنی ها معتقدند هرکس ولو با قهر و غلبه تسـلط پیدا کرد باید از او اطاعت کرد و اولی الامر را نیز تفسیر کرده اند به اطاعت از کسانی که حکومت و سلطنت دارند .

جـامع ترین بحث و بهترین جواب به اهـل سـنت را اسـتاد بزرگوار مـا علامه طباطبائی رحمه الله علیه بیان کرده است، ایشان در تفسـیر المیزان جلد۴ از صـفحه ۴۱۲ تا صـفحه ۴۲۸ در ایـن رابطـه بحـث و اثبـات کرده که مراد از اولی الاـمر اهـل بیت علیهم السلام هستند و همانند خدا و پیامبر اطاعت بی قیدو شرط از آنها واجب است .

علاـمه طباطبـائی رحمه الله علیه در بحثی که در مـورد اولی الاـمر دارد می فرمایـد آیـاتی در قرآن کریـم داریم:(لاـ تطیعوا امر المسرفین) (۱) و (لا ینال عهدی الظالمین) (۲) و (وَلاَ تَرْکَنُواْ إِلَی الَّذِینَ ظَلَمُواْ فَتَمَسَّکُمُ النَّارُ) (۳) ، وقتی این آیات را در کنار هم قرار می دهیم می فهمیم که اولی الاـمر از ظالمین و مسـرفین نبایـد باشـند فلـذا منحصـر در ائمه علیهم السـلام می باشـد که معصوم هسـتند و سـپس ایشان می فرماینـد فخر رازی کلام بسـیار عجیبی دارد و می گویـد "اُولی " در اُولی الامر جمع اسـت درحـالی که اطـاعت از هرکـدام از ائمه در زمـان خودشان مفرد است! علامه طباطبائی در جواب می فرماینـد فخر رازی غفلت کرده چراکه آیه شـریفه نمی گوید در یک زمان از همه اطاعت کنید تا ما بگوئیم همه ائمه در یک زمان نیسـتند، مثل این می مانـد کـه گفته شـده صـلِّ فرائضـک که خب معنـایش این نیست که همه فرائض را در یـک سـاعت بخـوان بلکه کم کم و به تدریخ باید خوانده شوند ویا مثلاً گفته می شود اکرم سادات و یا اکرم کبراء القوم که خب معنایش این نیست که همه سادات و کبراء را در یک جا جمع کنید و در زمان واحد آنها را اکرام کنید بنابراین درست است که اولی الامر جمع است منتهی مراد این است که هریک از آنها را در زمان خودش اطاعت کنید .

۱- شعراء/سوره۲۶، آیه۱۵۱.

۲- بقره/سوره۲، آیه۱۲۴.

۳- هود/سوره۱۱، آیه۱۱۳.

علامه طباطبائی در ادامه به اقوال اهل سنت در مورد اولی الامر اشاره می کنـد و از آنها جواب می دهد، ایشان می فرماید اول اینکه گفته شـده مراد از اولی الامر سـلاطین و اهـل حـل و عقـد هسـتند، ما می گوئیم قرآن برای همه و در همه زمانها و همه مکان ها می باشد و از طرفی در زمان ما نیز اهل حل و عقد در ایران و امریکا و سوریه و غرب و شـرق عالَم هستند، حالا قرآن امر کرده به اطاعت از سـلاطین و اُمراء خب اینها در جای جای دنیا با نظرات و فرهنگهای مختلف هسـتند خداوند کدام از آنها را می گوید آیا تمام آنها حق هسـتند؟! نتیجه ی این قول سـر در می آورد از اینکه پس یزید و معاویه و ابن زیاد نیز همگی در زمان خودشان حق بوده انـد! درحالی که اصـلاً غیر ممکن است که خداونـد متعال امر کنـد به اینکه از اهل حل و عقـد در هر کجای دنیا مطلقا اطاعت کنید! اصلاً مگر ظلم ها و فساد ها و کشتار ها از همین سلاطین جور پدیدار نشده؟! .

دوم اینکه اُمراء السرایا نیز مراد نیستند زیرا مطلق است و قیدی ندارد مراد کدام فرمانده ی لشگر است؟! ضمن اینکه فرماندهان لشگرها نیز شاید ظالم و خونریز باشند! .

سوم اینکه فقهـاء و علماء نیز مراد نیسـتند زیرا نمی توان گفت که تمام علماء و فقهاء کلامشان حق است مثلاً الان در عربسـتان سعودی علماء و فقهاء وهابی فتوی بر قتل ما می دهنـد! بنابراین هیچکدام از این سه دسـته عقلاً و شـرعاً مراد از اولی الامر نمی باشـند فلـذا مـا به این نتیجه می رسـیم که مراد ائمه معصومین علیهم السـلام می باشـد که اطاعت از آنها مثل اطاعت از خـدا و رسول بدون هیچ قیدی واجب است .

ص: ۴۳

خوب و اما بنده در تتبعات خودم دیدم که امام رضوان الله علیه دربرابر مخالفین در دوجا به این آیه شریفه برای حکومت خودمان استدلال کرده درحالی که ما تابه حالا عرض کردیم این آیه دالّ بر ولایت اهل بیت علیهم السلام می باشد، حالا ما باید ببینیم آیا امام رضوان الله علیه می خواهند فرمایشی برخلاف تمام تفاسیر و روایات داشته باشند یا فرمایش ایشان توجیه دارد؟ بنده دیدم که امام رضوان الله علیه در دوجای صحیفه نور به این آیه اشاره کرده که هر دوجا در برابر سنی ها می باشد، در آن زمانی که انقلاب پیروز شد و حکومت اسلامی تشکیل شد برخی از سنی ها در کردستان در برار حکومت قیام کردند و اخلال بوجود آوردند فلذا امام رضوان الله علیه اولاً در جلد۹ صحیفه نور صفحه۳۳۶ در مقابل کردهای سنی به این آیه استدلال می کند و می گوید به قرآن مراجعه کنید و از علمائتان بخواهید برای شما بگویند مگر خداوند متعال در قرآن نفرموده:(أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ) پس شما چرا از ما اطاعت نمی کنید؟! و ثانیاً در جلد۹ صفحه۳۴۶ باز می فرمایند اینها با قرآن مخالفند و قرآن نمی خوانند مگر قرآن نفرموده:(أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ) پس چرا شما از اولی الامر اطاعت نمی کنید و چرا بر ضد حکومت و اولی الامر قیام می کنید؟ بنابراین از این فرمایشات امام رضوان الله علیه استفاده می شود که ایشان جدلاً در برابر کردهای سنی به این آیه برای اثبات حکومت خودمان استدلال کرده است .

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

آیات الولایه/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : آیات الولایه/ولایه الفقیه

آیه پنجم:(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) (۱)

این آیه أدلِّ آیاتی است که شیخ انصاری برای اثبات ولایت ذکر کرده، آیات قبلی آن دلالت دارند بر اینکه خداوند متعال نهی کرده از اینکه مسلمانان کفار را اولیاء خودشان اتخاذ کنند و بعد رسیده به این آیه ۵۵ که با "إنّما" که مفید حصر است شروع شده و فرموده آگاه باشید که فقط و فقط ولی شما اول خداست بعد رسول خدا و بعد الذین آمنوا با صفاتی که ذکر شده، الذین آمنوا عطف به جملات قبلی است یعنی همان طور که خدا و رسول ولی شماست الذین آمنوا با صفات یقیمون الصلاه و یؤتون الزکاه وهم راکعون نیز همان ولایت را بدون هیچ قیدو شرطی دارد و ولی شما می باشد که مراد حضرت امیر علیه السلام است که در حال نماز انگشتر خودشان را به فقیر دادند بنابراین خداوند متعال سه کس را منحصراً برای ولی بودن معرفی کرده به بیانی که گذشت .

نکته: ولی و ولایت معنای بسیار وسیعی دارد و بر حسب استعمال در موارد معلوم می شود که کدام یک از مصادیقش مراد است چراکه ولایت یعنی ارتباط بین دو شیء و نحوه ارتباط بین دو شیء خیلی فرق می کند مثلاً۔ گاهی گفته می شود:(المؤمنون والمؤنات بعضهم اولیاء بعض) (۲) که در اینجا ولایت به معنای نصرت و کمک است و گاهی نیز ولایت به معنای محبت استعمال شده است اما وقتی که ولایت در مورد خداوند استعمال می شود یا مراد ولایت تکوینیه است یعنی خداوند برای خلقت این جهان و اداره ی امور آن ولایت دارد و تصرف او تدبیری و ادرای می باشد و یا مراد ولایت تشریعیه است یعنی خداوند جاعل و مشرِّع احکام و قوانین می باشد مثل:(الله ولیُّ الذین آمنوا یخرجونهم مِن النور إلی الظلمات) (۳) یعنی خداوند احکام و قوانینی جعل و تشریع کرده که مؤمنین به واسطه ی عمل به آنها از ظلمات خارج و به نور وارد می گردند بنابراین خداوند متعال ذاتاً ولایت تکوینی و تشریعی دارد منتهی می تواند آن را اعتباراً و جعلیاً برای دیگری قرار دهد و به او اعطاء کنه مثل:(إنّی جاعلك للناس اماماً) (۴) و در ما نحن فیه نیز در آیه شریفه خداوند متعال ولایتش را برای رسول و الذین آمنوا با آن صفات که مراد حضرت امیر علیه السلام است جعل و اعتبار کرده .

ص: ۴۵

۱- مائده/سوره۵، آیه۵۵.

۲- توبه/سوره۹، آیه ۷۱.

۳- بقره/سوره۲، آیه۲۵۷.

۴- بقره/سوره۲، آیه۱۲۴.

آیت الله طباطبائی اعلی الله مقامه در تفسیر المیزان می فرماید ما روایات کثیر و متواتری از طریق شیعه و اهل سنت داریم که این آیه در مورد حضرت امیر علیه السلام نازل شده به صورتی که قابل انکار نیست فلذا اگر قرار باشد ما این را انکار کنیم دیگر چه چیزی را می خواهیم قبول کنیم؟! چراکه کمتر آیه ای داریم که تا این اندازه درباره ی شأن نزولش روایت داشته باشیم و بالاخره ایشان در آخر کلامشان می فرماید حتی اینکه ابن تیمیه(لعنه الله علیه) مؤسس وهابیت در کتابش به نام منهاج السنه گفته این آیه مربوط به امیرالمؤنین علیه السلام نیست قابل قبول نیست زیرا نمی توانیم روایات کثیر و متواتری که از طرق ما و اهل سنت درباره ی شأن نزول آیه رسیده را انکار کنیم بنابراین محرز و مشخص است که مراد امیرالمؤنین علیه السلام می باشد .

اشکال: شما می گوئید مراد از الذین آمنوا امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد که مفرد است درحالی که الذین آمنوا با صفاتی که ذکر شده جمع است .

جواب: آیت الله طباطبائی اعلی الله مقامه در تفسیر المیزان جلد۶ می فرماید ما چند جا مِن جمله در آیه مباهله:(نَدْعُ أَبْن-ائَن-ا وَأَبْن-اءَكُمْ وَنِس-ائَن-ا وَنِس-اءَكُمْ وَأَنْفُسَنا وَأَنْفُسَكُمْ) (۱) از این اشکال جواب داده ایم به این بیان که اگر ما مفرد بگوئیم و جمع اراده کنیم صحیح نیست و عرب نیز هیچوقت چنین استعمالی نمی کند اما اگر جمع بگوئیم و مفرد را اراده کنیم اشکالی ندارد، آیت الله عسگری رحمه الله علیه در معالم المدرستین جلد۱ صفحه۵۰۳ نیز از این اشکال به بیانی که گذشت جواب داده و هر دو بزرگوار مثال های فراوانی زده اند که به برخی از آنها اشاره می کنیم .

ص: ۴۶

۱- آل عمران/سوره۳، آیه۶۱.

مثال اول: در سوره ممتحنه گفته شده:(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاء تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ) (۱) ، شأن نزول این آیه به این صورت است که وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله می خواستند مکه را مسخَّر کنند سیاسةً فرمودند کسی از اهل مکه مطلع نشود تا ایشان یک دفعه وارد شوند و مکه را فتح کنند اما یک نفر بنام حاطب ابن ابی بلتعه نامه ای به اهل مکه نوشتند تا آنها را از تصمیم پیغمبر آگاه کند، نامه را نوشت و به یک زن داد و گفت آن را داخل موهای سرت بگذار و یا در یک جایی پنهان کن که کسی نفهمد، جبرئیل نازل شد و برای پیغمبرصلی الله علیه آله خبر آورد و ایشان را از جریان نامه ی مخفیانه آگاه کرد، پیغمبر بعد از اخبار جبرئیل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و زبیر وچند نفر دیگر را مأمور کرد تا بروند و نامه را از آن زن بگیرند، آنها با سرعت رفتند و به آن زن رسیدند ابتداء زبیر جلو رفت و به او گفت تو نامه ای همراه خودت داری اما زن انکار کرد و بعد هرچه زبیر تفحص کرد چیزی پیدا نکرد و گفت معلوم می شود چیزی همراهش نیست پس بهتر است برگردیم، حضرت امیر علیه السلام فرمودند خدا و رسولش خبر داده اند فلذا قطعاً نامه نزد این زن است حضرت شمشیر کشید و جلو رفت و به آن زن گفت یا نامه را بده و یا اینکه با همین شمشیر تورا دو نیم خواهم کرد، تا حضرت اینطور فرمود آن زن نامه را از میان موهای سرش درآورد و تحویل داد، علی أیِّ حال اینجا فقط یک نفر یعنی حاطب ابن ابی بلتعه بود اما در آیه شریفه داستان او به صورت جمع ذکر شده .

ص: ۴۷

۱- ممتحنه/سوره ۶۰، آیه۱.

مثال دوم: در سوره منافقون گفته شده:(قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّکَ لَرَسُولُ اللَه وَاللَهُ یَعْلَمُ إِنَّکَ لَرَسُولُهُ وَاللَهُ یَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِینَ لَکَاذِبُونَ) (۱) ، در اینجا نیز یک نفر بوده اما جمع بکار رفته پس چندین مورد ذکر شده که در قرآن جمع بر یک نفر اطلاق شده منتهی نه از این جهت که لفظ جمع در مفرد استعمال شده بلکه جمع معنی خودش را دارد ولیکن وقتی برای یک نفر خطاب می شود مراد آن شخص و کسانی که همفکر او هستند می باشد .

مثال سوم: در سوره توبه گفته شده:(ومِنهُم الَّذینَ یُوذُونَ النَّبِیّ و یَقولون هُوَ اُذُنٌ قُلْ اُذُنُ) (۲) ، که در اینجا نیز یک نفر بیشتر نبوده اما جمع بکار رفته بنابراین اطلاق لفظ جمع و اراده ی یک نفر اشکالی ندارد و در مانحن نیز همین طور است یعنی درست است که آیه جمع است ولی ما با دلائل مختلف ثابت کردیم که مراد امیرالمؤمنین علیه السلام با آن صفاتی که ذکر شده می باشد فلذا از این جهت اشکالی به آیه وارد نیست و این مسئله عرفیت نیز دارد پس آیه دلیل بسیار محکمی برای اثبات ولایت می باشد .

بحث دیگری که درباره آیه ی مذکور وجود دارد از جهت شأن نزول آن می باشد، در اول فهرست نجاشی (که آیت الله بروجردی اعلی الله مقامه می فرمودند از جهاتی بر رجال کشی رحجان دارد) در حالات أبورافع نوشته که او غلام عباس عموی پیامبر بود که وهبه للنبی صلی الله علیه و آله و بعد وقتی آمد و گفت عباس ایمان آورده پیغمبر اورا آزاد کرد و کلاً درخدمت پیغمبر بود و شخصیت برجسته ای داشت، روزی آمد به خدمت پیغمبر برسد که دید حضرت خوابیده و در نزدیکی او یک ماری نیز خوابیده، باخود فکرد که اگر بخواهد مار را بکشد و از آنجا بیرونش کند صدا ایجاد می شود و ممکن است حضرت بیدار شود فلذا آمد بین حضرت و مار خوابید تا اینکه اگر مار خواست نیش بزند أبورافع را بزند و به پیامبر خدا آسیبی نرسد که این غایت محبت او و نسبت به پیامبر را می رساند، خلاصه پیغمبر از خواب بیدار شدند و فرمودند: هنیئاً لعلی بن أبی طالب هنیئاً لعلی بن أبی طالب و سپس این آیه را خواندند:(إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُواْ الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاَةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَاةَ وَهُمْ رَاکِعُونَ) (۳) و بعد حضرت به أبورافع گفتند تو اینجا چه کار می کردی؟ او جریان را برای حضرت تعریف کرد و سپس حضرت اورا تحسین و تکریم کرد و فرمود آن مار را بکش و أبورافع نیز مار را کشت، سپس بالاتفاق به سمت مسجد حرکت کردند وقتی به مسجد رسیدند دیدند شخص فقیری دارد از مسجد خارج می شود، حضرت از او پرسید آیا کسی به تو چیزی داده؟ فقیر گفت بله من به مسجد وارد شدم وخیلی پریشان بودم و هرچه اظهار کردم که من حالم پریشان است کسی کمکی نکرد که ناگهان دیدم یک شخصی که دارد نماز می خواند دستش را دراز کرد و به انگشتری که دردستش بود اشاره کرد و من آن را درآوردم وبرای خودم برداشتم و الان هم دارم می روم، حضرت فرمودند آن شخص را به من نشانم بده که پیغمبر دید آن شخص علی بن أبی طالب علیه السلام می باشد، این یکی از روایاتی بود که در اول فهرست نجاشی ذکر شده بود واز این قبیل روایات ما زیاد داریم و شیخ حر عاملی نیز در وسائل الشیعه بابی را منعقد کرده با این عنوان که آیا دادن تصدق درحال نماز موجب بطلان نماز می شود یانه؟.

۱- منافقون/سوره۶۳، آیه۱.

۲- توبه/سوره۹، آیه۶۱.

۳- مائده/سوره۵، آیه۵۵.

در مستدرک الوسائل در ذیل روایت مذکور گفته شده آن انگشتری که حضرت امیرعلیه السلام به فقیر داده خیلی قیت داشته وحضرت آن را درجنگی بعد از کشتن صاحبش به دست آورده بوده وبعد ایشان می گوید قیمت آن انگشتر به اندازه ی خراج تمام شام بوده، علی أیِّ حال امام رضوان الله علیه می فرماید اینها دیده اند چونکه عمل خیلی بزرگ است خواسته اند قیمت را بالاببرند درحالی که تأکید خداوند بواسطه ی بالابودن قیمت انگشتر نیست بلکه بواسطه ی اخلاص و ایمان و اعتقاد و نیت حضرت امیر علیه السلام است که عملش ارزش پیدا کرده و ضمناً امیرالمؤمنین علیه السلام چنین انگشتر قیمتی را هیچوقت به دست نمی کردند بلکه آن را خرج مردم فقیر می کردند .

آیات الولایه/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : آیات الولایه/ولایه الفقیه

عرض کردیم شیخ اعظم انصاری در مسئله ی ولایت فقیه ابتداء با أدله ی أربعه(کتاباً سنتهً اجماعاً عقلاً)ثابت کرده ولایت برای اهل بیت علیهم السلام می باشد و سپس وارد این بحث شده که آیا ولایت تشریعی اهل بیت که خداوند متعال برای آنها جعل و اعتبار کرده به فقهاء نیز داده شده یانه؟.

شیخ اعظم ابتداء پنج آیه از قرآن کریم را برای اثبات ولایت اهل بیت علیهم السلام ذکر کردند که بحث ما در آیه پنجم:(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) (۱) بود و آیه بعدش نیز این آیه است:(وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ) (۲)

ص: ۴۹

۱- مائده/سوره۵، آیه۵۵.

۲- مائده/سوره۵، آیه۵۶.

آیه بسیار مهم است زیرا علماء ما اولین آیه ای که برای اثبات ولایت اهل بیت علیهم السلام ذکر کرده اند همین آیه ۵۵ از سوره مائده است که أدل و أوضح أدله برای اثبات ولایت می باشد، آیه با "إنّما" که معنای حصر دارد شروع شده و در اینجا کلمه "ولی" که به "إنّما" محصور شده به معنای مدبِّر و مدیریت است یعنی ولی کسی است که امور شما را بر اساس تدبیر وعدالت اداره می کند یعنی چنین ولاتی اول برای خدا و بعد رسول و بعد امیرالؤمنین علیه السلام بدون هیچ قید و شرطی ثابت می باشد.

در آیه ی مذکور هم بحث کلامی و هم بحث تفسیری و هم بحث روائی و هم بحث رجالی و هم بحث تاریخی و هم بحث فقهی انجام شده.

بحث کلامی: کتاب شافی تألیف سید مرتضی است و تلخیص الشافی تألیف شیخ طوسی می باشد که شیخ در تلخیص الشافی

جلد۱ صفحه۳ تا صفحه۱۰ همین آیه را به عنوان اولین دلیل برای اثبات ولایت ذکر کرده و مورد بررسی قرار داده، میرحامد حسین یک جلد از عبقات الانوار را به بحث از این آیه اختصاص داده و قاضی نور الله شوشتری در احقاق الحق جلد۲ صفحه۳۹۹ و سید مرتضی عسگری در معالم المدرستین و علامه حلی در شرح تجرید و علامه امینی در الغدیر و سید شرف الدین در المراجعات مراجعه چهلم، همگی این آیه را مورد بحث و بررسی قرار داده اند.

بحث تفسیری: اهل سنت در تفاسیرشان(تفسیر فخر رازی و تفسیر المنار)این آیه را رد کرده اند فلذا ما در تفاسیرمان مفصلاً از این آیه بحث کرده ایم، در تفسیر المیزان، تفسیر مجمع البیان، تفسیر تبیان تألیف شیخ طوسی جلد۳، تفسیر برهان و در کتاب شواهد التنزیل که مربوط به شأن نزول آیات است از صفحه۶۷ تا صفحه۸۱.

بحث روائی: در اصول کافی وخصال صدوق روایاتی در مورد آیه ی مذکور ذکر شده که اهل سنت به روّات آنها مثل ابوذر و عمار خدشه کرده اند فلذا از این جهت هم بحث روائی وهم بحث رجالی در مورد آیه مذکور صورت گرفته است.

بحث فقهی: در وسائل الشیعه ۲۰ جلدی در جلد۷ صفحه۳۳۴ روایاتی ذکر شده که دلالت دارند بر اینکه فعل امیرالمؤمنین علیه السلام یعنی دادن انگشتر به فقیر در نماز، فعل کثیر نمی باشد.

خوب و اما برای روشن شدن مطلب به بحثی از کتاب "نهج الحق و کشف الصدق" تألیف علامه حلی اشاره می کنیم که بعد از شیعه شدن سلطان خدابنده و به دستور او علامه این کتاب را تألیف کرده و کتاب بسیار مهمی است، از طرفی شخصی بنام فضل بن روزبهان که از علماء اهل سنت بوده این کتاب علامه را رد کرد منتهی محمد حسین مظفر در نجف کتاب "دلائل الصدق" را در ردِّ فضل بن روزبهان و اثبات کتاب علامه حلی تألیف کرد، علی أیِّ حال علامه در کتاب "نهج الحق و کشف الصدق" متعرض مسئله ی امات شده و اینطور فرموده(ذهبت الإمامیه کافه: إلی أن الإمام بعد رسول الله صلی الله علیه وآله، هو علی بن أبی طالب علیه السلام.

ص: ۵۱

وقالت السنه: إنه أبو بكر بن أبی قحافه، ثم عمر بن الخطاب، ثم عثمان بن عفان، ثم علی بن أبی طالب.

وخالفوا المعقول والمنقول.

أما المعقول: فهی الأدله الداله علی إمامه أمیر المؤمنین علیه السلام، من حیث العقل، وهی من وجوه:

الأول: الإمام یجب أن یکون معصوما. وغیر علی لم یکن معصوما بالإجماع، فتعین أن یکون هو الإمام.

الثانی: شرط الإمام أن لا یسبق منه معصیه علی ما تقدم، والمشایخ قبل الإسلام کانوا یعبدون الأصنام، فلا یکونوا أئمه، فتعین علی علیه السلام لعدم الفارق الثالث: الإمام یجب أن یکون منصوصا علیه. وغیر علی من الثلاثه لیس منصوصا علیه، فلا یکون إماما.

الرابع: الإمام یجب أن یکون أفضل من رعیته، وغیر علی لم یکن کذلک، فتعین علیه السلام.

الخامس: الإمامه رئاسه عامه، وإنما تستحق بالزهد، والعلم والعباده، والشجاعه، والإیمان، وسیأتی أن علیا هو الجامع لهذه الصفات علی الوجه الأکمل، الذی لم یلحقه غیره، فیکون إماما) (۱)

آیت الله طباطبائی اعلی الله مقامه در تفسیر المیزان در تفسیر آیه شریفه:(وَإِذِ ابْتَلَی إِبْرَاهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّیَّتِی قَالَ لاَ یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ) (۲) می فرماید انسان ها از چهار حال خارج نیستند؛ اول اینکه از اول عمر تا آخر عمر ظالم اند، دوم اینکه اول خوب باشد وقتی امام شد ظالم شود، سوم اینکه اول بد بوده وقتی امام شده می خواهد خوب باشد که هر سه قسم را آیه نفی می کند وفقط قسم چهارم یعنی کسی که از اول عمر تا آخر عمر گناه نکرده مشمول آیه می شود و آن سه نفر یعبدون الأصنام، یعنی قبل از خلیفه شدنشان بت می پرستیدند فلذا آیه آنها را نفی می کند.

ص: ۵۲

۱- نهج الحق و کشف الصدق، علامه حلی،صفحه ۱۷۱.

۲- بقره/سوره۲، آیه۱۲۴.

نکته: امام در اینجا به معنای مدیر و مدبِّر امور جامعه بر اساس ارزشهای دینی می باشد، در حدیثی از امام رضا علیه السلام بیان شده که حضرت فرمودند:هذه الآیه(بقره۱۲۴) أبطلت امامه کل ظالمٍ الی یوم القیامه.

اینها دلیل عقلی بر خلافت و ولایت و جانشینی حضرت امیر علیه السلام بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله در کلام علامه حلی بود که به عرضتان رسید.

آیات الولایه/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : آیات الولایه/ولایه الفقیه

آیه پنجم از آیـاتی که شـیخ اعظم انصاری در بحث ما برای اثبات ولایت اهل بیت علیهم السـلام ذکر کردنـد آیه ۵۵ از سوره مائـده می باشـد:(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) (۱) ایـن آیه از نظر دلالت بر ولایت بسـیار واضح و روشن است اول ولایت خدا و بعد رسول و بعد الذین آمنوا که مراد حضـرت امیر علیه السـلام می باشد را بیان می کند.

عرض کردیم در مورد این آیه بحثهای کلامی تفسیری روائی رجالی تاریخی و فقهی واقع شده که از آنها بحث خواهیم کرد.

اولین نکته در مورد شش قسم از علوم که ذکر شد این است که در تمام آنها بحث در این است که مراد از والذین آمنوا الذین یقیمون الصـلاه و یؤتون الزکاه وهم راکعون حضـرت امیر علیه السـلام می باشد لذا از این جهت یک بحثی پیش آمده که چرا در این آیه و کلاً در آیـات دیگر قرآن کریم صـریحاً اسم حضـرت امیر علیه السـلام ویا امامان دیگر ذکر نشـده؟ مثلاً به تعبیر بنده گفته می شد:إنّ علی بن أبی طالب امام بعد النبی ودیگر هیچ بحث و اختلافی بوجود نمی آمد.

۱- مائده/سوره۵، آیه۵۵.

سید شـرف الدین در المراجعات در مراجعه ۸۴ در جواب همین سوال فرموده ما بایـد به موقعیت آن زمان توجه داشـته باشـیم، حضرت امیر علیه السلام کسی بود که برای پیشرفت اسلام با جهاد وشمشیر خون های بسیاری را ریخته بود که اگر اینطور نبود اسـلام در مقابل تهدیدات و اتحاد عرب پیشـرفت نمی کرد، قریش و عرب همگی نسـبت به حضرت کینه به دل داشتند چراکه کلاً نسـبت به خون و کشـتن حساسـیت شدیـدی داشـتند فلـذا وقتی که پیغمبر ایشان را به عنوان خلیفه معرفی کردند اگر واقعاً صریح این مطلب را بیان می کردند و یا صـریحاً در قرآن ذکر می شد قیامی صورت می گرفت واسلام به خطر می افتاد وتمام زحمات بر باد می رفت واز طرفی نیز بعـداً دشـمنان بسـیار کینه توزی برای اهل بیت علیهم السـلام بوجود می آمد که قرآن را تحریف کرده و نام علی علیه السـلام را از قرآن بر می داشـتند وهمین طور هم شد یعنی دشـمنی ها و کینه توزی های بسیاری نسـبت به حضـرت امیر علیه السـلام صورت گرفت که علامـه امینی رحمه الله علیه در جلد۱۰ الغدیر صفحه۲۳۲ به بعد مفصلاً

آنهـا را بیان کرده مثلاً ذکر شـده که در زمان خلافت معاویه لعنه الله علیه تا چهل سال حضـرت امیر علیه السـلام در منابر مورد لعن قرار می گرفت وحتی در تعقیبات نمازها این جمله:اللهم إنَّ علی بن أبی طالب قد ألحد فی دینک و سدَّ عن سبیلک اللهم العنه...(العیاذ بالله) تکرار می شـد، فلـذا برای اینکه از طرفی قرآن تحریف نشود ودست نخورده باقی بمانـد وبه حضـرت امیر و دیگر اهـل بیت علیهم السـلام آسـیبی نرسـد و از طرفی حق وحقیقت روشن شود وپایـدار بمانـد نام وخلافت امیرالمؤمنین علیه السـلام با صـراحت در قرآن بیان نشـده بلکه عباراتی نظیر: "اولی الامر" و "الذین آمنوا" و امثال ذلک گفته شده منتهی بیان و توضیح این عبارات را ائمه علیهم السلام در روایات مختلف بیان کرده اند .

ص: ۵۴

مطلب دیگر اینکه در اصول کـافی در کتاب الحجه باب۱۲۲:«باب ما نص الله عزوجل و رسوله علی الائمه علیهم السـلام واحداً فواحـداً» اخباری ذکر شـده که دلالت دارنـد بر اینکه پیغمبر صـلی الله علیه وآله بخاطر شـرائط زمان نمی توانسـتند با صـراحت خلافت وجانشینی حضرت امیر علیه السلام را بیان کنند، خبر۴ از باب مذکور این خبر است:(علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن عمر بن أذینه، عن زراره والفضـیل بن یسـار، وبکیر بن أعین ومحمـد بن مسـلم وبریـد بن معـاویه وأبی الجـارود جمیعا عن أبی جعفر علیه السلام قال: أمر الله عز وجل رسوله بولایه علی وأنزل علیه "إنما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصـلاه ویؤتون الزکـاه "وفرض ولا ـیه أولی الامر، فلم یـدروا ما هی، فأمر الله محمـدا صـلی الله علیه وآله أن یفسـر لهم الولایه، کما فسـر لهم الصـلاه، والزکاه والصوم والحـج، فلما أتاه ذلک من الله، ضاق بذلک صدر رسول الله صـلی الله علیه وآله وتخوف أن یرتـدوا عن دینهم وأن یکـذبوه فضـاق صـدره وراجع ربه عز وجـل فـأوحی الله عز وجل إلیه "یا أیها الرسول بلغ ما أنزل إلیک من ربک وإن لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصـمک من الناس" فصـدع بأمر الله تعالی ذکره فقام بولایه علی علیه السـلام یوم غدیر خم، فنادی الصلاه جامعه وأمر الناس أن یبلغ الشاهد الغائب. - قال عمر بن أذینه: قالوا جمیعا غیر أبی الجارود - وقال أبو جعفر علیه السلام: وکانت الفریضه تنزل بعد الفریضه الأخری وکانت الولایه آخر الفرائض، فأنزل الله عز وجل "الیوم أکملت لکم دینکم وأتممت علیکم نعمتی "قـال أبو جعفر علیه السـلام: یقول الله عز وجل: لا انزل علیکم بعـد هـذه فریضه، قد أکملت لکم الفرائض) (۱)

ص: ۵۵

۱- اصول کافی، الشیخ الکلینی، ج۱، ص۲۸۹، کتاب الحجه، باب۱۲۲، حدیث۴.

سند روایت: محمدبن یعقوب از طبقه۹ واستادش علی بن ابراهیم از طبقه۸ می باشند، أبیه یعنی ابراهیم بن هاشم از طبقه۷ و ابن أبی عمیر از طبقه۶ وابن اذینه از طبقه۵ می باشند، زراره و فضیل بن یسار، وبکیر بن أعین ومحمد بن مسلم وبرید بن معاویه وأبی الجارود که از أعیان ثقات و بسیار بسیار عالی مقام هستند همگی از حضرت باقر علیه السلام نقل می کنند، البته أبی الجارود همان زیاد بن منذر است که بنده طبق مبنای خودم در کتاب رجالی که نوشته ام اورا توثیقش نکرده ام منتهی آیت الله خوئی طبق مبنای خودش در معجم رجال حدیث جلد۷ صفحه۳۲۴ اورا توثیق کرده، آیت الله خوئی معتقد است هرکسی که در سند تفسیر علی بن ابراهیم قمی و کتاب ابن قولویه واقع شده موثق است زیرا این دو بزرگوار در اول کتابشان گفته اند ما از غیر ثقه نقل نکرده ایم ولی ما چنین اعتقادی نداریم، علی أیِّ حال روایت در اعلی درجه صحت قرار دارد.

بحث تفسیری: آدرس بحث را بیان می کنیم خودتان مراجعه کنید، شیخ طوسی در تفسیر تبیان درباره این آیه بحثهائی دارد، علامه طباطبائی در تفسیر المیزان جلد۶، سید ماجد بحرانی در تفسیر برهان ۳۰ روایت با سند در تفسیر این آیه ذکر کرده مِن جمله این خبر که از مناقب ابن شهرآشوب نقل کرده که دلالت دارد بر اینکه نگین انگشتری که حضرت به فقیر تصدق دادند قیمتش برابر بوده با خراج شام، خبر این است:(عن عمار الساباطی، عن أبی عبد الله علیه السلام، إن الخاتم الذی تصدق به أمیر المؤمنین علیه السلام وزن أربعه مثاقیل حلقته من فضه وفصه خمسه مثاقیل وهو من یاقوته حمراء وثمنه خراج الشام وخراج الشام ثلاثمائه حمل من فضه، وأربعه أحمال من ذهب، وکان الخاتم لمروان بن طوق، قتله أمیر المؤمنین علیه السلام وأخذ الخاتم من إصبعه، وأتی به إلی النبی صلی الله علیه وآله من جمله الغنائم، وأمره النبی صلی الله علیه وآله أن یأخذ الخاتم فأخذ الخاتم، وأقبل وهو فی إصبعه، وتصدق به علی السائل فی أثناء صلاته خلف النبی صلی الله علیه وآله) (۱)

۱- مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، ج۷، ص۲۵۹.

بقیه ی بحث بماند برای جلسه ی بعد إن شاء الله تعالی... .

آیات الولایه/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : آیات الولایه/ولایه الفقیه

بحثمان در آیه ۵۵ از سوره مائده بود:(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) (۱) ، عرض کردیم در مورد این آیه بحثهای کلامی تفسیری روائی رجالی تاریخی و فقهی واقع شده.

در بین علماء وفقهاء اهل بیت شکی نیست در اینکه مورد سوم حضرت امیر علیه السلام می باشد ودر آیه بدون هیچ قید و شرطی گفته شده که ولی شما اول خداست و دوم رسول خدا و سوم وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ که مراد حضرت امیر علیه الصلاه والسلام است که در بین نماز انگشتر خودشان را به عنوان تصدق به آن سائل دادند، و اما علماء عامه اکثراً مثل ما قائل شده اند ولی چند نفر از آنها مخالفت کرده اند مِن جمله فخر رازی که بحث امروز ما نیز در مورد اشکالاتی است که فخر رازی بر استدلال ما به این آیه کرده است.

فخر رازی در تفسیر کبیر جلد۱۲ صفحه۳۰ در تفسیر آیه مذکور گفته استدلال امامیه بر این آیه و اثبات ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام ممنوعٌ و سپس اشکالاتی را ذکر کرده:

اشکال اول: زکات به آن مقدار از مال گفته می شود که بر هرشخصی واجب است آن را اداء کند و در شرع نصاب و مقدار آن نیز مشخص شده است، بر علی بن أبی طالب علیه السلام زکات واجب نبوده و اگر هم واجب بوده ایشان در حال نماز نمی تواند آن را پرداخت کند زیرا اگر زکات بر کسی واجب شود باید فوراً آن را پرداخت کند نه اینکه به تأخیر بیاندازد و به مسجد بیاید و نماز بخواند و در حال رکوع آن را بپردازد پس این تأخیر در پرداخت زکات است و تأخیر نیز معصیت است و علی علیه السلام اهل معصیت نبوده بنابراین حمل این آیه بر علی علیه السلام درست نیست.

ص: ۵۷

۱- مائده/سوره۵، آیه۵۵.

اشکال دوم: علی بن أبی طالب علیه السلام کسی بوده که قلب و ذهنش مستغرق در فکر و ذکر و یاد خدا بوده و در حال نماز تمام توجه او به خدا بوده و این با دادن انگشتر به سائل در حال نماز منافات دارد فلذا نمی توانیم این آیه را بر علی بن أبی طالب علیه السلام حمل کنیم.

اشکال سوم: دادن انگشتر به فقیر درحال نماز فعل کثیر است و فعل کثیر مبطل نماز است فلذا نمی توانیم آیه را حمل کنیم بر اینکه حضرت علی علیه السلام درحال نماز انگشترش را از دستش درآورده و به سائل داده زیرا این فعل کثیر است و یکی از

قواطع صلاه می باشد.

اشکال چهارم: بین شیعه و امامیه معروف است که علی علیه السلام فقیر بوده و اصلاً چیزی نداشته که بخواهد زکات بدهد و حتی به قدری فقیر بوده که در مورد او و اهل بیت او آیه:(وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا) (۱) نازل شده، پس آیه را نمی توانیم بر علی بن أبی طالب علیه السلام حمل کنیم.

اشکال پنجم: در صورتی استدلال به این آیه صحیح است که ما "ولی" را به معنای مدیر و مدبر بگیرم درحالی که "ولی" به معنای ناصر و یاور می باشد و در قرآن کریم نیز گفته شده:(وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاء بَعْضٍ) (۲) و آیه نیز به همین معنی اشاره دارد یعنی می گوید خدا و رسول وسلمنا علی علیه السلام ناصر و محب و یاور شما هستند و دیگر بر ولایت و امامت دلالت ندارد.

۱- انسان/سوره۷۶، آیه۸.

۲- توبه/سوره۹، آیه۷۱.

اشکال ششم: علی علیه السلام بیشتر از مردم بر آیات قرآن تسلط داشته و از همه آگاه تر بوده لذا اگر آیه بر ولایت و امامت دلالت داشت خود علی علیه السلام بایـد بر این آیه استدلال می کرد درحالی که در هیچ یک کلمات و استدلال های ایشان چنین چیزی ذکر نشده و ما نمی بینیم که علی بن أبی طالب علیه السلام در جائی بر این آیه برای ولایت و امامت استدلال کرده باشد.

اینها اشکالات فخر رازی بر استدلال بر این آیه بود که به عرضتان رسید واما جواب از این اشکالات بماند برای روز شنبه إن شاء الله تعالی... .

آیات الولایه/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : آیات الولایه/ولایه الفقیه

عرض کردیم پنجمین آیه ای که شیخ اعظم انصاری برای اثبات ولایت اهل بیت علیهم السلام بر آن استدلال کرده ایه ۵۵ از سوره مائده:(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) (۱) می باشد، با بیانی که در مورد آیه گذشت گفتیم علماء ما می فرمایند "إنما" حصر است و ولایت را منحصر در خدا و رسول و الذین آمنوا می کند که مراد حضرت امیر علیه السلام می باشد و کلمه "ولی" در اینجا به معنای ولایت و امامت داشتن و مدیریت و تصرف داشتن در تدبیر امور جامعه می باشد بخلاف بعضی از عامه که "ولی" را در اینجا به معنای ناصر و محب گرفته اند و می گویند اختصاص به شخص خاصی ندارد یعنی ناصر و محب شما خدا و رسول و عموم مؤمنین می باشد چراکه:(وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاء بَعْضٍ) (۲)

ص: ۵۹

۱- مائده/سوره۵، آیه۵۵.

۲- توبه/سوره۹، آیه ۷۱.

از جمله کسانی که به آیه شریفه اشکال کرده و گفته نمی شود که آیه مخصوص علی علیه السلام باشد فخر رازی می باشد که اشکالاتش را در جلسه قبل عرض کردیم.

اشکال اول فخر رازی: زکات به آن مقدار معیّن از مال گفته می شود که بر هرشخصی واجب است در صورت رسیدن به حد نصاب آن را فوراً اداء کند، حالا اگر حضرت علی علیه السلام زکات بدهکار بوده اولاً باید قبلاً آن را پرداخت می کرده نه اینکه به تأخیر بیاندازد و بیاید نماز بخواند و بعد درحال نماز آن را بپردازد وثانیاً خود همین تأخیر در پرداخت زکات معصیت است و علی علیه السلام اهل معصیت نبوده بنابراین حمل این آیه بر علی علیه السلام درست نیست.

جواب از اشکال اول: زکات به معنای مقدار معیّن از مال که برای آن نصاب مشخص شده، اصطلاح حادث است و بعداً علم

بالغلبه شـده برای این موضوع وإلا زکات لغتاً یعنی انفاق مالی، و در جای جای قرآن کریم نیز بعـد از صـلاه، زکات ذکر شده که به معنـای انفاق مالی می باشـد، از طرفی آیات قرآن نیز بایـد بر معنای لغوی و عرف عام حمل شود نه اصـطلاحی که بعـداً بوجود آمده و شواهد این حرف برخی از آیات قرآن کریم می باشد مِن جمله آیاتی که در مورد متولد شدن حضـرت عیسـی علی نبیّنـا و آله الصـلاه و السـلام می باشـد:(فَأَشَـارَتْ إِلَيْهِ قَـالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَن كَـانَ فِي الْمَهْـدِ صَبِيًّا " قَالَ إِنِّي عَبْـدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَـابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا " وَجَعَلَنِي مُبَارَكًـا أَيْنَ مَـا كُنتُ وَأَوْصَـانِي بِالصَّلَـاهِ وَالزَّكَاهِ مَا دُمْتُ حَيًّا) (۱) که در اینجـا مراد انفـاق مالی است نه اینکه حضـرت عیسـی مال دار شود و بعـداً که مالش به حـد نصاب رسـید زکات آن را بپردازد و از این قبیل آیات در قرآن کریم بسـیار می باشد بنابراین زکات باید برمعنای لغوی آن یعنی انفاق مال حمل شود و در مجمع البحرین نیز گفته شده " زکاه " از " زکی یزکو " مثل " دعی یـدعو " می باشد که مصدر است و یا به معنای نُموّ و یا یه معنای طهارت است، هرچه باشد انفاق مالی یا باعث نُموّ و یا باعث طهارت مال می شود بنابراین زکات به معنای انفاق مالی است نه به معنای مصـطلح که در مورد رسـیدن مال به مقـدار معیَّن که پرداختش واجب است به کار می رود پس آیه را حمل بر امیرالمؤنین علیه السـلام می کنیم چونکه حضرت انفاق مالی می کرده و در این مورد نیز در حال نماز و رکوع انفاق مالی کرده.

۱- مریم/سوره۱۹، آیه۲۹.

اشکال دوم فخر رازی: علی بن أبی طالب علیه السلام و امثال ایشان کسانی هستند که در حال نماز قلب و ذهنشان تماماً مستغرق در ذکر و یاد خدا می باشند و کسی اینطور است ممکن نیست درحال نماز فقیری بیاید و از او سؤالی کند و بعد او انگشترش را به فقیر بدهد چراکه این با استغراق در توجه به خدا حین عبادت منافات دارد پس حمل این آیه بر اینکه حضرت علی علیه السلام درحال نماز انگشترش را به فقیر به عنوان تصدق داده صحیح نیست.

جواب از اشکال دوم: شکی در توجه به خداوند در حال نماز از امثال ائمه علیهم السلام نداریم اما این منافاتی با اینکه در همان حال برای خدا به یک موضوع دیگری توجه کنند ندارد چراکه فقیر آمده سؤال کرده ولی کسی جوابش را نداده و حضرت برای خدا در ضمن نماز انگشترش را به عنوان تصدق به فقیر داده است در واقع این عبادتی در ضمن عبادت دیگر می باشد بنابراین معنای استغراق در توجه به خدا در حال نماز این نیست که به هیچ چیزی توجه نداشته باشد مخصوصاً در مانحن فیه که عبادت است و حضرت درضمن عبادت عبادتی دیگر را انجام داده .

بنده قبلاً روایتی را در مناقب ابن شهرآشوب دیده بودم که نوشته شده بود:(أهدی رجل إلی رسول الله صلی الله علیه وآله ناقتین عظیمتین سمینتین، فقال للصحابه : هل فیکم أحد یصلی رکعتین بوضوئهما وقیامهما ورکوعهما وسجودهما وخشوعهما ولم یهتم فیهما بشیئ من امور الدنیا، ولا یحدث قلبه بفکر الدنیا اهدی إلیه إحدی هاتین الناقتین، فقالها مره ومرتین وثلاثا فلم یجبه أحد من أصحابه، فقام إلیه أمیر المؤمنین فقال : أنا یا رسول الله اصلی الرکعتین اکبر التکبیره الاولی إلی أن اسلم منها لا احدث نفسی بشی من امور الدنیا.

فقال : صل یا علی صلی الله علیک، قال : فکبر أمیر المؤمنین علیه السلام ودخل فی الصلاه، فلما سلم من الرکعتین هبط جبرئیل علیه السلام علی النبی صلی الله علیه وآله فقال : یا محمد إن الله یقرؤک السلام ویقول لک : أعطه إحدی الناقتین، فقال رسول الله صلی الله علیه وآله : أنا شارطته إن یصلی رکعتین لا یحدث فیهما نفسه بشیئ من امور الدنیا أن اعطیه إحدی الناقتین، وإن جلس فی التشهد فتفکر فی نفسه أیهما یأخذ !، فقال جبرئیل : یا محمد إن الله یقرؤک السلام ویقول لک، تفکر أیهما یأخذ أسمنهما فینحرها فیتصدق بها لوجه الله تعالی، فکان تفکره لله تعالی لا لنفسه ولا للدنیا، فبکی رسول الله صلی الله علیه وآله و أعطاه کلتیهما، فنحرهما وتصدق بهما، فانزل الله تعالی فیه هذه الآیه، یعنی به أمیر المؤمنین علیه السلام أنه خاطب نفسه فی صلاته لله تعالی، لم یتفکر فیهما بشیئ من امور الدنیا) ، از این روایت استفاده می شود که معنای استغراق در توجه به خدا حین عبادت این نیست که به هیچ چیز دیگری توجه نداشته باشیم بلکه اگر به چیزی دیگری توجه شود و آن عبادتی در ضمن عبادت باشد اشکالی ندارد و در مانحن فیه نیز ما همین را می گوئیم یعنی حضرت امیر علیه السلام با توجه کامل نماز می خواندند و در ضمن آن عبادتی دیگر یعنی تصدق به فقیر را انجام دادند.

اشکال سوم فخر رازی: دادن انگشتر به فقیر درحال نماز فعل کثیر است و فعل کثیر مبطل نماز و یکی از قواطع صلاه می باشد و حضرت علی علیه السلام در حال نماز چنین کاری را نمی کند لذا نمی توانیم آیه را بر علی علیه السلام حمل کنیم.

جواب از اشکال سوم: در جلد ۱۱ جواهر روایات بسیاری در مورد فعل کثیر و فعل قلیل در حال نماز ذکر شده مثل اینکه زن درحال نماز بچه اش را بغل می گیرد و یا حتی به او شیر می دهد و یا مثل اینکه انسان درحال نماز عقرب و یا مار را می کشد و امثال ذلک من الروایات الکثیره که همگی دلالت دارند بر اینکه این قبیل افعال منافاتی با نماز ندارند و فعل کثیر نیستند و دادن انگشتر به فقیر در حال نماز نیز مِن هذا القبیل .

به عنوان نمونه یک روایت که در کلام صاحب جواهر ذکر شده را می خوانیم، ایشان می فرمایند:« علی أن ما تواتر فی النصوص فعلا وقولا من الأفعال فی الصلاه کاف فی صحه الثانی، ضروره ظهور کون کثیر من مواردها الأفعال القلیله، بل الظاهر تنزیل الجمیع علی ذلک، أو علی ما ستعرفه من الفعل الکثیر غیر المنافی.

فمنها ما فی الفقیه أنه: رأی رسول الله صلی الله علیه وآله نخامه فی المسجد فمشی إلیها بعرجون(عصای مخصوص)من عراجین ابن طاب فحکها ثم رجع القهقری فبنی علی صلاته – قال -: وقال الصادق علیه السلام هذا یفتح من الصلاه أبوابا کثیره " وابن طاب تمر بالمدینه، وعن بعض النسخ " أرطاب " وکأنه تصحیف» (۱) ، صاحب وسائل نیز در جلد ۷ از وسائل ۳۰ جلدی در صفحه ۲۹۲ همین خبر را ذکر کرده .

ما یک منظومه فقهی به نام "دُرّه" داریم که تألیف سید بحرالعلوم می باشد، ایشان نیز به همین روایتی که خواندیم اشاره کرده و فرموده:« و مشی خیر الخلق بابن طاب * یفتح منه اکثر الابوابی » یعنی اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله در حال نماز دو قدم رفت جلو، آن کار را کرد و برگشت، خیلی از مسائل فقهی را حل می کند، علی أیِّ حال از این اخبار استفاده می شود که دادن انگشتر در حال نماز فعل کثیر که مبطل نماز است محسوب نمی شود.

۱- جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی، ج ۱۱، ص۵۵.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

آيات الولايه/ولايه الفقيه كتاب البيع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : آيات الولايه/ولايه الفقيه

بحثمان در پنجمین آیه ای که شیخ اعظم انصاری برای اثبات ولایت اهل بیت علیهم السلام ذکر کرده بود یعنی آیه ۵۵ از سوره مائده:(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) (۱) ، گفتیم این آیه اولین آیه ای است که در علم کلام برای اثبات ولایت ذکر شده و کلًا بحثهای کلامی فقهی تاریخی روائی رجالی و تفسیری فراوانی در مورد این آیه صورت گرفته است.

عرض کردیم از جمله کسانی که به آیه شریفه اشکال کرده و گفته نمی شود که آیه مخصوص علی علیه السلام باشد فخر رازی می باشد که اشکالاتش را در جلسه قبل عرض کردیم و از سه اشکال او جواب دادیم.

اشکال چهارم فخر رازی: بین شیعه و امامیه معروف است که علی علیه السلام همیشه در فقر و تنگدستی به سر می برده لذا ممکن نیست که در حال رکوع تصدق داده باشد.

جواب از اشکال چهارم: این اشکال خیلی ضعیف است زیرا درست است که حضرت امیر علیه السلام گاهی همین طور بوده و چیزی نداشته و حتی در مورد ایشان و اهل بیت ایشان آیه:(وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا) (۲) نازل شده، اما گاهی اینطور نبوده و ایشان در نتیجه تلاش و کار اموالی به دست می آوردند و بعد در راه خدا انفاق می کردند مثلًا ذکر شده که هزار بنده را از کدِّ ید خودشان آزاد کردند یعنی زحمت می کشیدند و کار می کردند وأعتق ألف مملوكٍ مِن كدِّ يده، بعلاوه ایشان مزارع و چشمه های بسیاری را احداث کردند و در راه خدا وقف کردند و حتی وقف نامه های آنها موجود است بنابراین حضرت حالات مختلف داشته و اینطور نبوده که از اول عمر تا آخر عمر همیشه فقیر و تهی دست بوده باشند، بله حضرت بسیار زاهد بودند و در نهج البلاغه نیز فرمودند:(أَلاَ وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدِ اكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطِمْرَيْهِ، وَمِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصَيْهِ، أَلاَ وَإِنَّكُمْ لاَ تَقْدِرُونَ عَلَى ذلِكَ، وَلكِنْ أَعِينُونِي بِوَرَع وَاجْتِهَاد، وَعِفَّه وَسَدَاد، فَوَاللهِ مَا كَنَزْتُ مِنْ دُنْيَاكُمْ تِبْراً، وَلاَ ادَّخَرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَفْراً، وَلاَ أَعْدَدْتُ لِبَالِي ثَوْبِي طِمْراً، وَلاَ حُزْتُ مِنْ أَرْضِهَا شِبْراً وَلَهِيَ فِي عَيْنِي أَوْهَى وَأَهْوَنُ مِنْ عَفْصَه مَقِرَه...) (۳) ، پس این یکی از فضائل حضرت امیر علیه السلام است که بسیار زاهدانه زندگی می کردند اما اینطور نبوده که همیشه حضرت فقیر بوده باشند بلکه گاهی در نتیجه ی فعالیتهایی که داشتند اموالی به دست می آوردند و سپس آنها را در راه خداوند متعال انفاق می کردند.

ص: ۶۴

۱- مائده/سوره۵، آیه۵۵.

۲- انسان/سوره۷۶، آیه۸.

۳- نهج البلاغه، دشتی، نامه ۴۵، ج۱، ص۲۸۳.

اشکال پنجم فخر رازی: علی علیه السلام بیشتر از مردم بر آیات قرآن تسلط داشته و از همه آگاه تر بوده و أعلم به تفسیر قرآن بوده لذا اگر آیه بر ولایت و امامت او دلالت داشت خود علی علیه السلام باید بر این آیه استدلال می کرد درحالی که در هیچ یک از کلمات و استدلال های ایشان چنین چیزی ذکر نشده و ما نمی بینیم که علی بن أبی طالب علیه السلام در جائی بر این آیه برای ولایت و امامت خودش استدلال کرده باشد.

جواب از اشکال پنجم: این اشکال نیز مردود است زیرا حضرت در چند مورد به این آیه برای ولایت خودشان استدلال کرده اند، در جلد دوم شرح خوئی بر نهج البلاغه همین آیه ذکر شده و بعد چندین مورد ذکر شده که حضرت بر این آیه برای ولایت خودشان استدلال کرده اند.

مورد اول: در جنگ صفین حضرت در مقابل مردم شام و معاویه به همین آیه استدلال کردند و فرمودند آیا این آیه درباره من نازل نشده؟ که همه تصدیق کردند.

مورد دوم: در قضیه شوری وقتی عمر خلافت را به شوری گذاشت و بعد آن شش نفر هرکدام گفتند من برحق هستم و می خواستند رأی بگیرند حضرت امیر علیه السلام مناشده کردند و همین آیه را خواندند و فرمودند این آیه دلالت دارد بر اینکه بعد از خدا و رسول من ولی هستم.

مورد سوم: زمانی که ابوبکر خلافت را قبضه کرد وقتی حضرت امیر علیه السلام وارد مسجد شدند همین آیه را خواندند و فرمودند آیا این آیه درباره من نازل شده یا درباره شما؟! ابوبکر گفت درباره شما نازل شده، بنابراین حضرت امیر علیه السلام در موارد متعددی به این آیه برای ولایت خودشان استدلال کرده اند لذا این اشکال فخر رازی نیز وارد نیست.

بحث دیگری که فخر رازی مطرح کرده این است که در آیه ذکر شده که حضرت امیر علیه السلام در حال رکوع تصدق داده اما در آیه ذکر نشده چه چیزی را به عنوان تصدق داده، روایات و تاریخ و سیره بیشتر دلالت دارند بر اینکه حضرت خاتم داده اند، حالا برخی در مورد ارزش آن خاتم مبالغه ی زیادی کرده اند، از جمله در تفسیر برهان در ضمن این آیه روایتی از عمار ساباطی نقل شده که قیمت انگشتر حضرت به اندازه خراج شام بوده یعنی به اندازه چهل بار شتر نقره و یا چهار بار شتر طلا! سید هاشم بحرانی شخصیت برجسته و بسیار مهمی دارد به طوری که صاحب جواهر در کتاب صلاه در بحث عدالت امام بعد از تعریف عدالت به ترک گناه و عدم قبول این مطلب که عدالت به معنای ملکه می باشد می فرماید اگر قرار باشد عدالت را به معنای ملکه بگیریم ما فقط عدالت به این معنی را در دو نفر از علماء سراغ داریم یکی مقدس اردبیلی و دیگری سید هاشم بحرانی که این مطلب نشان می دهد این دو نفر در نظر علماء و فقهاء ما به وثاقت و عدالت معروف و مشهور بوده اند، بنابراین ایشان قیمت و ارزش انگتری که حضرت در رکوع تصدق دادند را بسیار زیاد و مبالغه آمیز ذکر کرده اند، اما بنده عرض می کنم این مطلب درست نیست زیرا هیچوقت حضرت امیر علیه السلام چنین انگشتری را به دست نمی کردند و اگر هم چنین انگشتری با چنین ارزشی به دست حضرت می افتاد قطعاً در راه پیشرفت اسلام و غنی کردن فقراء خرج می کردند منتهی در واقع اینها خواسته اند با بالا بردن قیمت انگشتر مطلب را بزرگ جلوه دهند و حضرت را از لحاظ فضیلت بالا ببرند درحالی که این اشتباه است زیرا بالاـ بردن قیمت انگشتر موجب بالاـ رفتن فضیلت علی علیه السلام نمی شود بلکه بلکه آنچه موجب بالا رفتن فضیلت حضرت می شود همان قصد خالص حضرت بوده به همین جهت در سفینه البحار نقل شده که عمر گفته من چهل انگشتر دادم اما یک آیه در مورد من نازل نشد، بنابراین باید توجه داشته باشیم که چنین مطلبی(قیمت انگشتر حضرت)درست نیست و روایت صحیحی در این رابطه نداریم.

بقیه بحث بماند برای جلسه بعد إن شاء الله تعالی... .

آیات الولایه/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : آیات الولایه/ولایه الفقیه

بحثمان در آیه ۵۵ از سوره مائده:(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) (۱) بود که پنجمین آیه ای است که شیخ اعظم انصاری برای اثبات ولایت اهل بیت علیهم السلام به آن استدلال کرده، گفتیم بحثهای فراوانِ کلامی فقهی تاریخی روائی رجالی و تفسیری در مورد این آیه صورت گرفته است و خلاصه در اساس مبانی شیعه ودر میان علماء ما اختلافی در این رابطه که مراد از وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ حضرت امیر علیه السلام است وجود ندارد و کلًا مفاد آیه این است که می خواهد ولایت به معنای تصرف تدبیری در امور و مدیریت جامعه و نه به معنای ناصر و محب را برای سه نفر تثبیت کند؛ اول خدا، دوم رسول و سوم وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ که مراد حضرت امیر علیه السلام است وتا قرن پنجم و ششم حتی دربین عامه مسلَّم بوده که مراد حضرت امیر علیه السلام است اما بعداً امثال فخر رازی در این آیه خدشه کرده اند که ما اشکالات آنها و جوابش را بیان کردیم و امروز خلاصه مطلب را از کلام آیت الله طباطبائی رحمه الله علیه در جلد۶ تفسیر المیزان بیان می کنیم.

اولین اشکال فخر رازی و امثاله این است که در وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ صیغه جمع بکار رفته درحالی که شما آن را به یک فرد یعنی حضرت علی علیه السلام تفسیر می کنید و چنین استعمالی لغتاً صحیح نیست فلذا نباید در قرآن که در اعلی درجه فصاحت و بلاغت قرار دارد چنین استعمالی بکار رفته باشد.

۱- مائده/سوره۵، آیه۵۵.

آیت الله طباطبائی در جواب می فرمایند ما در آیه مباهله:(نَدْعُ أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءكُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) (۱) از این اشکال جواب داده ایم به این بیان که بکار بردن صیغه جمع و اراده کردن واحد دوجور است؛ گاهی ما چیزی که لغتاً برای جمع وضع شده در مفرد استعمال می کنیم یعنی از آن لفظ جمع یک فرد خاصی را اراده می کنیم که این غلط است اما گاهی ما صیغه ی جمع بکار می بریم و معنای جمع نیز اراده می کنیم ولیکن قرائنی وجود دارد که یک فردی مورد نظر است که این صحیح است و در قرآن کریم نیز زیاد بکار رفته مثل اینکه گفته شده:(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاء تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ) (۲) که در این قضیه یک نفر یعنی حاطب بن أبی بلتعه برای کفار مکه نامه نوشته اما در آیه جمع به کار رفته و جمع معنی خودش را دارد ولیکن وقتی برای یک نفر خطاب می شود مراد آن شخص و کسانی که همفکر او هستند می باشد یعنی در آیه یک حکم کلی وجود دارد منتهی موردش طوری بوده که بر حضرت امیر علیه السلام تطبیق شده و همه فهمیده اند که مراد حضرت می باشد، به عبارت دیگر حضرت امیر علیه السلام درحال رکوع تصدق

داد و مراد از آیه ایشان می باشد اما حالا اگر شخص دیگری پیدا شد که همین کار را کرد مشمول آیه می شود منتهی فعلاً حضرت امیر مراد می باشد مگر اینکه این عمل را یکی دیگر از ائمه که همگی با هم برابرند انجام دهد و در اصول کافی نیز بابی منعقد شده با این عنوان که تمام ائمه در علم و شجاعت و سخاوت و کل صفات مساوی هستند منتهی زمان اقتضاء می کند که گاهی یکی از آنها شجاعت را بروز دهد و گاهی دیگری سخاوت و یا علم را ظاهر کند، خلاصه اینکه آیت الله طباطبائی اینطور جواب داده و بعد فرموده هیچ کس حتی از اعراب اصیل و خالص و صحابه و تابعین آنها که همگی آگاه به لغت عرب هستند چنین اشکالی را مطرح نکرده درحالی که اگر چنین استعمالی لغتاً اشکال داشت حدأقل یک نفر از آنها باید چنین اشکالی را وارد می کرد اما می بینیم که اینطور نیست تا اینکه نوبت به امثال فخر رازی و صاحب المنار رسیده که در قرون اخیر چنین اشکالی را مطرح کرده اند فلذا چنین اشکال و ایرادی وارد نیست.

۱- آل عمران/سوره۳، آیه۶۱.

۲- ممتحنه/سوره ۶۰، آیه۱.

اشکال دوم این بود که در صورتی استدلال به این آیه صحیح است که ما "ولی" را به معنای مدیر و مدبر و کسی که می تواند تصرف تدبیری در امور جامعه کند بگیرم درحالی که "ولی" به معنای ناصر و یاور و محب می باشد و در قرآن کریم نیز گفته شده:(وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاء بَعْضٍ) (۱) ، منتهی عرض می کنیم که اگر قرار بود اینطور باشد باید کلمه "ولی" در آیه تکرار می شد و نسبت به هر کدام از خدا و رسول و الذین آمنوا یک استعمال جداگانه ای می شد مثل این آیه که کلمه "یؤمن" در آن تکرار شده:(ومنهم الذین یؤذون النبی ویقولون هو اُذن قل اُذن خیرٍ لکم یؤمن بالله ویؤمن للمومنین) (۲) که در اینجا اول گفته شده یؤمن بالله و بعد دوباره گفته شده ویؤمن للمؤمنین اما در مانحن فیه اینطور نیست بلکه ولایت در هر سه مورد یعنی خدا و رسول و الذین آمنوا یک جور استعمال شده و یستفاد همان طور که خداوند متعال ولایت دارد همان ولایت را با همان معنی و بدون هیچ محدودیت و قیدو شرطی به حضرت رسول و حضرت امیر علیهما السلام نیز داده است و اگر غیر از این بود باید کلمه "ولی" را تکرار می کرد.

مطلب دیگری که آیت الله طباطبائی ذکر کرده این است که ایشان می فرماید ما روایات متواتر و بسیار زیادی از طرق خودمان و از طرق عامه داریم که شاید اگر این روایات نبودند آیه از متشابهات قرآن می شد و همچنین بسیاری از مفسرین و محدثین تا قبل از فخر رازی امثال زمخشری، احمد بن حنبل، نسئی، طبرانی، طبری، عبد بن حطیم و حتی عمرو بن عاص بوده اند و از طرف ما حضرت باقر و حضرت صادق و حضرت سجاد و حضرت هادی و دیگر ائمه علیهم السلام و ابوذر و ابن عباس و أنس بن مالك و عمار و جابر و دیگر روّات بوده اند که همگی گفته اند که مراد از الذین آمنوا حضرت امیر علیه السلام می باشد و کلاًـ در چند علم که بحث این آیه مطرح شده علماء آن علوم مسلَّم گرفته اند که مراد حضرت امیر علیه السلام می باشد، بنابراین مطلب از طریق ما خیلی روشن است و اختلافی در بین ما وجود ندارد و از طریق عامه نیز این همه اعلام از مفسرین و محدثین عامه گفته اند مراد از الذین آمنوا حضرت امیر علیه السلام می باشد فلذا ما نباید به تعبیر بعضی ها امثال ابن تیمیه لعنه الله علیه در منهاج السنه و تفسیر المنار که گفته اند این روایت در تفسیر آیه ی مذکور که دلالت بر ولایت حضرت امیر علیه السلام دارد مُختَلَق(ساختگی و دروغ) است توجه کنیم.

ص: ۶۹

۱- توبه/سوره۹، آیه۷۱.

۲- توبه/سوره۹، آیه۶۱.

بحث ما در آیات تمام شد و از فردا بحث در روایات را شروع می کنیم إن شاء الله تعالی... .

أحادیث ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : أحادیث ولایه الفقیه

شیخ اعظم انصاری در بحث اثبات ولایت اهل بیت علیهم السلام بعد از ذکر آیاتی از قرآن کریم که عرض کردیم به سراغ روایات می رود و از روایات برای اثبات ولایت اهل بیت علیهم السلام أدله ای را اقامه می کند.

کلام شیخ انصاری در ذکر اولین روایت این است:«وقال النبی صلی الله علیه وآله - کما فی روایه أیوب بن عطیه -: " أنا أولی بکل مؤمن من نفسه "» (۱)

خبری که شیخ اعظم انصاری ذکر کردند در وسائل الشیعه ابواب ولاء ضمان الجریره ذکر شده است، ضمان جریره که مشروعیت دارد مثل همان بیمه است که دونفر باهم قرار می گذارند در صورت ارتکاب جنایت خطائی دیگری آن را جبران کند که همین در صورت نبودن وراث بعد از مرگ باعث تورث نیز می شود، خبر این است:(محمد بن علی بن الحسین باسناده عن النضر بن سوید، عن یحیی الحلبی، عن أیوب بن عطیه الحذاء قال: سمعت أبا عبد الله علیه السلام یقول: کان رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: أنا أولی بکل مؤمن من نفسه ومن ترک مالا فللوارث، ومن ترک دینا أو ضیاعا فإلیَّ وعليَّ) (۲)

ص: ۷۰

۱- کتاب المکاسب، شیخ مرتضی انصاری، ج۳، ص۵۴۷.

۲- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۷، ص۵۵۱، ابواب ولاء ضمان الجریره، باب۳، حدیث۱۴، ط الاسلامیه.

سند حدیث: شیخ صدوق از طبقه ۱۰ و نضربن سوید از طبقه ۶ و ثقه است و شیخ صدوق این خبر را از کتاب نضر گرفته است و اسناد شیخ صدوق به کتاب نضر صحیح است و طریق شیخ به کتاب نضر هم در آخر من لایحضره الفقیه و هم در آخر جلد۲ کتاب جامع الرواة اردبیلی صفحه۵۴۱ ذکر شده است، یحیی بن عمران حلبی ثقهٌ ثقهٌ و از طبقه ۵ است و أیوب بن عطیه نیز ثقه است بنابراین حدیث سنداً صحیح می باشد.

"کان یقول" درجائی است که مطلبی مکرر گفته شده باشد فلذا با "قال" فرق دارد.

خبر دومی که شیخ اعظم ذکر کرده این است:« وقال فی یوم غدیر خم: " ألست أولی بکم من أنفسکم؟ قالوا: بلی. قال: من کنت مولاه فهذا علی مولاه» (۱)

شکی نیست که در اینجا مراد از اولویت "ولی" به معنای محب و ناصر نیست بلکه به معنای ولایت در تصرف است یعنی

"ولی" کسی است که تدبیراً قدرت و اجازه ی تصرف دارد به قرائن مختلف مِن جمله اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از ذکر این مطلب سه روز در آنجا توقف کردند و فرمودند همه جمعیت بیایند با علی علیه السلام بیعت کنند و ابوبکر و عمر نیز در صف اول آمدند و با حضرت امیر علیه السلام بیعت کردند و عمر به حضرت گفت: بخٍ لک بخٍ لک أصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه.

۱- کتاب المکاسب، شیخ مرتضی انصاری، ج۳، ص۵۴۷.

شیخ اعظم انصاری بعد از ذکر دوخبری که خواندیم در ادامه می فرماید:« والأخبار فی افتراض طاعتهم وکون معصیتهم کمعصیه الله کثیره، یکفی فی ذلک منها مقبوله عمر بن حنظله » (۱)

حدیث عمر بن حنظله خبر اول از باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی می باشد که در صفحه۹۸ از جلد۱۱ وسائل الشیعه ۲۰ جلدی ذکر شده است، خبر این است:(محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن محمد بن عیسی، عن صفوان بن یحیی، عن داود بن الحصین، عن عمر بن حنظله قال: سألت أبا عبد الله علیه السلام عن رجلین من أصحابنا بینهما منازعه فی دین أو میراث فتحاکما إلی السلطان وإلی القضاه أیحل ذلک؟ قال: من تحاکم إلیهم فی حق أو باطل فإنما تحاکم إلی الطاغوت، وما یحکم له فإنما یأخذ سحتا وإن کان حقا ثابتا له، لأنه أخذه بحکم الطاغوت وما أمر الله أن یکفر به، قال الله تعالی: «یریدون أن یتحاکموا إلی الطاغوت وقد أمروا أن یکفروا به» قلت: فکیف یصنعان؟ قال: ینظران من کان منکم ممن قد روی حدیثنا ونظر فی حلالنا وحرامنا وعرف أحکامنا فلیرضوا به حکما فإنی قد جعلته علیکم حاکماً، فإذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فإنما استخف بحکم الله وعلیه رد، والراد علینا الراد علی الله، وهو علی حد الشرک بالله الحدیث) (۲)

خبر مقبوله ی عمربن حنظله متناً و سنداً خیلی مهم است و در بحثهای بعدی در باب اثبات ولایت فقیه از آن استفاده خواهیم کرد إن شاء الله تعالی... .

ص: ۷۲

۱- کتاب المکاسب، شیخ مرتضی انصاری، ج۳، ص۵۴۷.

۲- وسائل الشیعه، شیخ حرعاملی، ج۱۸، ص۹۹، ابواب صفات القاضی، باب۱۱، حدیث۱، ط الإسلامیه.

احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : احادیث ولایه الفقیه

شیخ اعظم انصاری فرمودند کتاباً و سنتهً و اجماعاً و عقلاً ولایت برای اهل بیت عصمت علیهم السلام ثابت است، ایشان ابتدا به پنج آیه از قرآن کریم استدلال کردند که آنها را یک به یک عرض کردیم و سپس وارد سنت شدند وحدیثی را از ایوب بن عطیه وهمچنین حدیث مربوط به غدیر خم را نقل کردند که خواندیم منتهی ایشان در ادامه سه روایت در بین بحث نقل می کنند که مربوط به ولایت فقیه می باشد وبعد دوباره به سراغ اجماع و عقل نسبت به ولایت اهل بیت علیهم السلام می روند، شاید توجیه اینکه شیخ در بین بحث سه خبر مربوط به ولایت فقیه را ذکر کرده این باشد که ایشان می خواهد "إنَّ" بگوید وقتی که فقیه ولایت دارد اهل بیت علیهم السلام به طریق اولی ولایت دارند زیرا ولایت فقیه از طریق ولایت اهل بیت علیهم السلام بوجود آمده یعنی فقیه ولایت خودش را از اهل بیت علیهم السلام أخذ کرده و ولایت اهل بیت علیهم السلام نیز به خداوند متعال می رسد فلذا در اوائل اصول کافی نیز یک خبری در همین رابطه ذکر شده، خبر این است:(علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن أحمد بن محمد، عن عمر بن عبد العزیز عن هشام بن سالم وحماد بن عثمان وغیره قالوا: سمعنا أبا عبد الله علیه السلام یقول:حدیثی حدیث أبی، وحدیث أبی حدیث جدی، وحدیث جدی حدیث الحسین، وحدیث الحسین حدیث الحسن، وحدیث الحسن حدیث أمیر المؤمنین علیه السلام وحدیث أمیر المؤمنین حدیث رسول الله صلی الله علیه وآله وحدیث رسول الله قول الله عز وجل) (۱) . این عمربن عبدالعزیز که در سند خبر ذکر شده عمربن عبدالعزیز زُحل است که از روات و معاصر حضرت کاظم علیه السلام است و بلاشک امامی می باشد منتهی توثیقش ثابت نشده و با آن عمربن عبدالعزیز که از خلفای بنی اُمیه است فرق دارد، عمربن عبدالعزیز که از خلفای بنی اُمیه بوده خدمات خوبی داشته مِن جمله جلوگیری از لعن امیرالمؤمنین علیه السلام(با نقشه ای حساب شده)که این عمل از زمان معاویه تا زمان او رواج داشته، علی أیٍّ حال ما او را خوب نمی دانیم زیرا کسی که بخواهد به عنوان امام در زمان حضور امام معصوم حکومت کند غاصب است و او با امام سجاد علیه السلام معاصر بوده فلذا وقتی که فوت کرد حضرت سجاد علیه السلام فرمودند:(یلعنه أهل السماء و تبکی علیه الارض) از حضرت علت این حرف را پرسیدند ایشان فرمودند بخاطر غصب حکومت در زمان حضور امام معصوم.

ص: ۷۳

۱- اصول کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۵۳، باب۱۸، حدیث۱۴.

اولین خبر از اخبار سه گانه مربوط به ولایت فقیه که شیخ اعظم در بین بحث ذکر کرده حدیث عمر بن حنظله است که خبر اول از باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی می باشد وخبر دوم خبر مشهوره أبو خدیجه است که خبر۶ از همین باب ۱۱ از ابواب صفات القاضی می باشد و خبر سوم توقیع مبارک است که خبر ۹ از همین باب ۱۱ از ابواب صفات القاضی می باشد، بنابراین در باب ۱۱ از ابواب صفات القاضی این سه خبر مهم و اساسی و محوری درباره ولایت فقیه وجود دارد که امام رضوان الله علیه و برخی دیگر از فقهاء ما به آنها برای اثبات ولایت فقیه استدلال کرده اند و درمقابل آیت الله خوئی و عده ای دیگر منکر

این اخبار شده اند.

حدیث عمر بن حنظله این است:(محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن محمد بن عیسی، عن صفوان بن یحیی، عن داود بن الحصین، عن عمر بن حنظله قال: سألت أبا عبد الله علیه السلام عن رجلین من أصحابنا بینهما منازعه فی دین أو میراث فتحاکما إلی السلطان وإلی القضاه أیحل ذلک؟ قال: من تحاکم إلیهم فی حق أو باطل فإنما تحاکم إلی الطاغوت، وما یحکم له فإنما یأخذ سحتا وإن کان حقا ثابتا له، لأنه أخذه بحکم الطاغوت وما أمر الله أن یکفر به، قال الله تعالی: «یریدون أن یتحاکموا إلی الطاغوت وقد أمروا أن یکفروا به» قلت: فکیف یصنعان؟ قال: ینظران من کان منکم ممن قد روی حدیثنا ونظر فی حلالنا وحرامنا وعرف أحکامنا فلیرضوا به حکما فإنی قد جعلته علیکم حاکماً، فإذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فإنما استخف بحکم الله وعلیه رد، والراد علینا الراد علی الله، وهو علی حد الشرک بالله الحدیث. ورواه الشیخ باسناده عن محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسن بن شمون، عن محمد بن عیسی، وباسناده عن محمد بن علی بن محبوب، عن محمد بن عیسی نحوه) (۱)

ص: ۷۴

۱- وسائل الشیعه، شیخ حرعاملی، ج۱۸، ص۹۹، ابواب صفات القاضی، باب۱۱، حدیث۱، ط الإسلامیه.

سند حدیث: کلینی بسیار جلیل القدر و از طبقه ۹ است عن محمدبن یحیی أبو جعفر عطار قمی که بسیار جلیل القدر و از طبقه ۸ است عن محمدبن الحسین أبی الخطاب عظیمٌ جلیل القدر کثر الروایه ثقٌ عینٌ و از طبقه ۷ است، محمدبن عیسی بن عبید نیز ثقهٌ عینٌ و از طبقه ۷ است عن صفوان بن یحیی بسیار جلیل القدر و از طبقه ۶ است عن داود بن الحصین که کوفیٌ ثقهٌ عن عمربن حنظله که توثیق شده، حدیث سنداً خوب و مورد قبول است.

در دو باب طلاق و إرث بین ما و عامه اختلافات زیادی وجود دارد فلذا امام صادق علیه السلام فرمودند اگر من روزی قدرت پیدا کنم آنها را با تازیانه وادار می کنم که به فقه ما عمل کنند. اینکه در حدیث گفته شده سلطان یا قضاه علتش این است که جریانات و منازعاتی که پیش می آید گاهی مربوط به دِین است که انسان به قضاه مراجعه می کند و قاضی حکم می کند اما گاهی از جهت حکم بحثی ندارند مثلاً۔ معلوم است خانه مال من است منتهی کسی آن را غصب کرده خب در اینجا باید به سراغ سلطان که قدرت دارد برویم تا مال من را که غصب شده پس بگیرد. همان طور که در حدیث می بینید امام صادق علیه السلام با شدت از مراجعه به عامه چه قاضی باشند و چه سلطان جلوگیری می کند چراکه در اسلام هر آنچه که مربوط به حکومت و قضاوت و سلطنت است اگر با سلسله ی مراتب به خداوند متعال برسد حق و سبیل الله است غیر از آن تمام طرق دیگر به هر شکلی که باشند طاغوت هستند و سپس حضرت در جواب:فکیف یصنعان؟ می فرمایند فقیه باید حاکم باشد.

ص: ۷۵

خبر مشهوره أبو خدیجه این خبر است:(محمد بن الحسن باسناده عن محمد بن علی بن محبوب، عن أحمد بن محمد، عن الحسین بن سعید، عن أبی الجهم، عن أبی خدیجه قال: بعثنی أبو عبد الله علیه السلام إلی أصحابنا فقال: قل لهم: إیاکم إذا وقعت بینکم خصومه أو تداریءٌ فی شیءٍ من الاخذ والعطاء أن تحاکموا إلی أحد من هؤلاء الفساق، اجعلوا بینکم رجلا قد عرف حلالنا وحرامنا، فانی قد جعلته علیکم قاضیا، وإیاکم أن یخاصم بعضکم بعضا إلی السلطان الجائر) (۱)

سند حدیث: شیخ طوسی عن محمدبن علی بن محبوب قمی که ثقه و از طبقه ۷ است و طریق شیخ طوسی به او نیز صحیح می باشد عن احمدبن محمدبن أبی نصر بزنطی عن حسین بن سعید که از أجلای طبقه ۶ است عن أبی الجهم که آیت الله خوئی در معجم رجال حدیث در مورد او می فرماید هم عصر امام صادق علیه السلام بوده و ثقه می باشد اما اسمش مجهول است عن أبی خدیجه که اسمش سالم بن مُکرَم است و ثقه می باشد، حدیث سنداً خوب است.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : احادیث ولایه الفقیه

کلام در این بود که شیخ اعظم انصاری برای اثبات ولایت اهل بیت علیهم السلام به أدله أربعه استدلال کردند، ولایت به معنای تسلط بر أنفس و أموال یعنی خداوند متعال برای مدیریت جامعه به اهل بیت علیهم السلام ولایت داده که بر أنفس و أموال تسلط داشته باشند.

ص: ۷۶

۱- وسائل الشیعه، شیخ حرعاملی، ج۱۸، ص۱۰۰، ابواب صفات القاضی، باب۱۱، حدیث۶، ط الإسلامیه.

شیخ اعظم انصاری ابتدا به آیاتی از قرآن کریم استدلال کردند که عرض کردیم و سپس ایشان به سراغ روایات رفتند که دیروز عرض کردیم شیخ اعظم سه روایت را در بین بحث ذکر کردند که بر ولایت فقیه دلالت دارد، اولین آنها حدیث عمر بن حنظله بود که خبر اول از باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی بود و دوم مشهوره أبی خدیجه بود که خبر۶ از همین باب ۱۱ از ابواب صفات القاضی بود که ما این دو خبر را خواندیم و مورد بررسی قرار دادیم واما خبر سوم توقیع مبارک است که خبر ۹ از همین باب ۱۱ از ابواب صفات القاضی می باشد، خبر این است:(وفی کتاب (إکمال الدین وإتمام النعمه) عن محمد بن محمد بن عصام عن محمد بن یعقوب، عن إسحاق بن یعقوب قال: سألت محمد بن عثمان العمری أن یوصل لی کتابا قد سألت فیه عن مسائل أشکلت علیَّ، فورد التوقیع بخط مولانا صاحب الزمان علیه السلام: أما ما سألت عنه أرشدک الله وثبتک - إلی أن قال: وأما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها إلی رواه حدیثنا، فإنهم حجتی علیکم وأنا حجه الله، وأما محمد بن عثمان العمری فرضی الله عنه وعن أبیه من قبل، فإنه ثقتی وکتابه کتابی. ورواه الشیخ فی کتاب (الغیبه) عن جماعه، عن جعفر بن محمد بن قولویه

وأبی غالب الزراری وغیرهما، کلهم عن محمد بن یعقوب. ورواه الطبرسی فی (الاحتجاج) مثله) (۱)

ص: ۷۷

۱- وسائل الشیعه، شیخ حرعاملی، ج۱۸، ص۱۰۱، ابواب صفات القاضی، باب۱۱، حدیث۹، ط الإسلامیه.

کتاب إکمال الـدین و إتمام النعمه تألیف شـیخ صـدوق است که این خبر را در آن عن محمـدبن محـدبن عصام نقل کرده که توثیق نشده، عن إسحاق بن یعقوب که این هم توثیق نشده فلذا از نظر علم رجال سند ضعیف است منتهی مورد عمل فقهاء می باشـد و به این ترتیب ضـعفش جبران می شود زیرا وقتی فقهـاء ما به خبری عمل کننـد دلیل بر این است که سـند خبر به قرائنی برای آنها ثابت و مورد اطمینان بوده و از طرفی ملاک حجیت خبر آحاد در نزد ما تبعاً لأساتیـدنا حصول اطمینان به صدور آن می باشـد که در اینجـا با عمل فقهاء به این خبر ما اطمینان به صـدور آن پیـدا می کنیم، محمـدبن عثمان عمری دومین نائب از نواب أربعه امام عصر علیه السلام است که دارای مقامات معنوی بالائی می باشد.

بعـداً مفصـلاً از توقیع مبـارک و دو خبر دیگری که مربوط به ولا-یت فقیه بودنـد بحث خواهیم کرد و الا-ن در مقام بیان کلام شیخ انصاری هستیم که با ذکر این اخبار سه گانه می خواهد "إنًّ" بگوید وقتی که فقیه ولایت دارد اهل بیت علیهم السـلام به طریق اولی ولایت دارند.

شیخ اعظم در ادامه به سراغ اجماع رفته و می فرماید:« وأما الإجماع فغیر خفی » (۱)

اجماع علماء اسلام و فقهاء بر اینکه اهل بیت علیهم السلام ولایت دارند روشن و آشکار است منتهی در این طور مسائل اجماع نمی تواند دلیل مستـقلی در برابر کتاب و سـنت باشد چراکه اجماع در جائی حجت است که دلیل مجمعین در دست ما نباشـد در حالی که در اینجا مشـخص است که فقهاء ما این مسئله را با توجه به آیات قرآن و روایات بیان کرده اند بنابراین اجماع در اینجا مدرکی است و حجت نمی باشد.

ص: ۷۸

۱- کتاب المکاسب، شیخ مرتضی انصاری، ج۳، ص۵۴۸.

دلیل آخری که شیخ اعظم برای اثبات ولایت اهل بیت علیهم السلام ذکر کرده دلیل عقلی می باشد، ایشان در این رابطه می فرماید:« وأما العقل القطعی، فالمستقل منه حکمه بوجوب شکر المنعم بعد معرفه أنهم أولیاء النعم، والغیر المستقل حکمه بأن الأبوه إذا اقتضت وجوب طاعه الأب علی الابن فی الجمله، کانت الإمامه مقتضیه لوجوب طاعه الإمام علی الرعیه بطریق أولی، لأن الحق هنا أعظم بمراتب، فتأمل » (۱)

اینها أدله أربعه شیخ انصاری برای اثبات ولایت اهل بیت علیهم السلام بود که به عرضتان رسید بقیه بحث بماند برای بعد از تعطیلات دهه اول محرم إن شاء الله تعالی... .

احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : احادیث ولایه الفقیه

قال النبی صلی الله علیه و آله و سلّم :(إذا أراد الله بعبدٍ خیراً فقَّهَهُ فی الدین)، خداوند متعال را شکر می کنیم که مشغول به بحثهای فقهی هستیم و إن شاء الله مشمول این حدیث نبوی باشیم.

بحثمان قبل از تعطیلات دهه اول محرم در ولایت فقیه بود که در میان احکام سیاسی اسلام محوریت دارد، عرض کردیم ولایت فقیه بسیار مهم است فلذا کیفیت طرح آن مختلف است و در علوم ششگانه: کلام، فلسفه، تفسیر، حدیث، تاریخ و فقه از آن بحث شده است.

ما طبق کلام شیخ انصاری رحمه الله علیه بحث می کردیم، ایشان ابتداء به سراغ ولایت الهیه ذاتیه پیغمبر و ائمه علیهم السلام رفتند و این ولایت را با أدله أربعه(کتاب، سنت، اجماع، عقل)برای آنها ثابت کردند، سپس وارد بحث ولایت فقیه شدند، البته این بحث در مورد ولایت جعلیه اعتباریه است و ما نمی خواهیم بگوئیم آن ویژگی ها و امتیازات و خصوصیات ذاتی تکوینی پیغمبر و ائمه علیهم السلام مثل اینکه واسطه در فیض هستند را فقیه نیز دارد بلکه می خواهیم بگوئیم فقیه از طرف آنها ولایت جعلیه و اعتباریه برای اداره امور مردم دارد و این اعتبار خیلی اهمیت دارد و عقلاء نیز خیلی به آن توجه دارند و در امور مختلف زندگی بر اساس مصالح و مفاسدی که در نظر می گیرند اعتباریات و قوانینی دارند مثل تغییر ساعت در اول بهار و اول پائیز و موارد دیگری که قبلا عرض کردیم.

ص: ۷۹

۱- کتاب المکاسب، شیخ مرتضی انصاری، ج۳، ۵۴۸.

شیخ اعظم انصاری وارد بحث ولایت فقیه شدند و اینطور فرمودند:« و بالجمله، فلا یهمّنا التعرّض لذلک، إنّما المهمّ التعرّض لحکم ولایه الفقیه بأحد الوجهین المتقدّمین، فنقول: أمّا الولایه علی الوجه الأوّل أعنی استقلاله فی التصرّف فلم یثبت بعمومٍ عدا ما ربما یتخیّل من أخبار وارده فی شأن العلماء مثل: أنّ العلماء ورثه الأنبیاء ». (۱)

وجهین المتقدمین:

وجه اول: فقیه برای اداره امور جامعه ولایت دارد و می توانـد در اموال و انفس و بیت المال تصـرف کند و یا اعلان جهاد و یا صلح کند یعنی همان ولایت پیغمبر و ائمه علیهم السلام را دارد.

وجه دوم: اگر افراد دیگری خواسـتند در امورات مختلف اجتماعی تصـمیم گیری کننـد بایـد از فقیه اجازه بگیرنـد مثلاً امر به معروف شـرائط و مراتبی دارد که یکی از آن مراتب متعلق به همه است که در جای خودش و با شرائطش باید تذکر بدهند اما گاهی امر به معروف به مرتبه درگیر شدن و زدن و حتی کشتن می رسد که این مرتبه باید با نظر و اجازه فقیه باشد.

شیـخ اعظم انصاری وجه اول را انکار می کنـد و احادیثی را ذکر می کنـد و از راه فقه الحـدیث اثبات می کند که فقیه ولایت وجه اول را نـدارد و شـیخ این مطلب به این شـکل را از اسـتادش مرحوم ملا احمـد نراقی أخـذ کرده است که در کتاب عوائد ولایت فقیه را با قـدرت اثبات کرده است زیرا خود ایشان تلخی نبودن یک فقیه در رأس امور را چشـیده بوده چراکه ایشان در جنگی که بین ایران و روسیه واقع شد در رکاب سید محمد مجاهد حضور داشته و شکست ایران را به چشم دیده بوده.

ص: ۸۰

۱- کتاب المکاسب، شیخ مرتضی انصاری، ج۳، ص۵۵۱.

(در کتاب جامع الشتاه که تألیف میرزای قمی رحمه الله است مردم ایران ۲۴ سؤال در مورد جنگ روسیه و تسلط آن بر ایران پرسیده انـد که خیلی آموزنده است، اولاً سوال شده که آیا بر مرد و زن و پیر و جوان لازم است که فنون نظامی یاد بگیرند تا بروند به جنگ با دشمن و شهرها را پس بگیرند؟ میزای قمی جواب داده اند بله لازم است .

ثانیاً در مورد هزینه کردن و رفتن به کربلاء و نجف برای زیارت سوال شـده که میرزای قمی فرموده خیر، بایـد تمام پولهایشان را جمع کنند و برای جنگ با دشمن هزینه کنند.

ثالثاً در مورد حج سوال شده که ایشان فرموده جنگ با دشمن بر حج مقدم است، خلاصه ۲۴ سوال پرسیده شده و جالب است حتی سوال شده اگر ما برای جنگ رفتیم و دشـمن تَتَرُّس (ایجاد سپر انسانی از اُسـراء مسلمین)کرد چه کنیم؟ ایشان می فرمایند اگر این کار را کردند بکشید تا به دشمنان برسید، خلاصه ۲۴ فتوی شبیه اینها از میرزای قمی ذکر شده که خودش یک تاریخ است و قابـل توجه می باشـد، و بالاـخره ایشـان در آخر کلامش فرموده افسوس که من بسط یـد نـدارم، زیرا زمان فتحعلی شاه قاجـار بوده و اولاً فرهنگ جهاد و شـهادت و ایثار در مملکت حاکم نبود و ثانیاً فتحعلی شاه کاخ نشـین بود و چنین روحیه ای نداشت، خلاصه اینکه میرزای قمی ابراز تأسف می کند و حتی می فرماید با گفتن شیرین دهان شیرین نمی شود و متأسفیم که ما قدرت و بسط ید نداریم).

ص: ۸۱

شیخ اعظم ده حدیث در اثبات ولایت فقیه نقل کرده وبعد تمام آنها را یک به یک رد می کند، اولین خبری که ایشان نقل می کند حدیث:(العلماء ورثه الانبیاء) می باشد که ملا احمد نراقی و امام رضوان الله علیه از این حدیث ولایت فقیه را استنباط کرده اند اما شیخ اعظم انصاری و محشین مکاسب همه منکر هستند.

آدرس کلام امام رضوان الله علیه را عرض می کنم تا بحث را مطالعه کنید، ایشان در کتاب البیع جلد۲ صفحه۶۴۵ این بحث را مطرح کرده و می فرماید روایت:(العلماء ورثه الانبیاء) بر ولایت فقیه دلالت دارد، همچنین ایشان در بحث ولایت فقیه که در نجف اشرف داشتند نیز برای اثبات ولایت فقیه به همین روایت استدلال کرده اند و در جلد۴۵ دفتر تبیان نیز فرموده اند حدیث :(العلماء ورثه الانبیاء) بر ولایت فقیه دلالت دارد.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : احادیث ولایه الفقیه

عرض کردیم بحث ولایت فقیه با علوم ششگانه ی کلام، فلسفه، تاریخ، تفسیر، حدیث و فقه ارتباط دارد یعنی از طریق این علوم می توانیم ولایت فقیه را اثبات کنیم، منتهی فعلا تبعاً لشیخ الاعظم الانصاری مسئله را از جهت فقهی مورد بررسی قرار می دهیم.

شیخ اعظم انصاری ابتداء کتاباً سنهً اجماعاً وعقلاً ولایت پیغمبر و ائمه علیهم السلام را اثبات کردند و سپس وارد بحث ولایت فقیه شدند، البته پیغمبر و ائمه علیهم السلام دو نوع ولایت دارند؛ یکی ولایت الهیه ی ذاتیه که بخاطر خصوصیات و ویژگی ها و امتیازاتی که دارند خداوند متعال به آنها داده و مخصوص خود آنهاست و این نوع از ولایت مورد بحث ما نیست، اما یک ولایت جعلیه ی اعتباریه دارند که این مورد بحث ماست یعنی ما می خواهیم ببینیم آیا فقیه نیز مثل آنها دارای ولایت جعلیه ی اعتباریه می باشد یا نه، و ولایت نیز در اینجا به معنای ولایت بر انفس و اموال مردم برای اداره امور مختلف جامعه می باشد یعنی فقیه از نظر سیاسی و فرهنگی و اجتماعی به قدری اختیار داشته باشد که برای اداره امور جامعه کسی در برابر او حق اعتراض نداشته باشد.

ص: ۸۲

شیخ اعظم ابتدا احادیث دهگانه را ذکر کرده و بعد به صورت کلی گفته که هیچکدام از آنها بر ولایت فقیه دلالت ندارند و دیگر یک به یک آنها مورد بررسی قرار نداده منتهی ما ناچاریم احادیث دهگانه را یک به یک مورد بررسی قرار بدهیم.

شیخ اعظم انصاری بحث را اینطور شروع می کند:« و بالجمله، فلا یهمّنا التعرّض لذلک، إنّما المهمّ التعرّض لحکم ولایه الفقیه بأحد الوجهین المتقدّمین، فنقول: أمّا الولایه علی الوجه الأوّل أعنی استقلاله فی التصرّف فلم یثبت بعمومٍ عدا ما ربما یتخیّل

(ملا احمد نراقی در عوائد) من أخبار وارده فی شأن العلماء ». (۱)

شیخ اعظم در ادامه شروع به ذکر اخبار می کند و می فرماید:« أخبار وارده فی شأن العلماء مثل:(أنّ العلماء ورثه الأنبیاء)، و ذاک أنّ الأنبیاء لم یورّثوا دیناراً و لا درهماً و لکن ورّثوا أحادیث من أحادیثهم، فمن أخذ بشی ءٍ منها أخذ بحظٍّ وافر.

و (أنّ العلماء أُمناء الرسل).

و قوله علیه السلام:(مجاری الأُمور بید العلماء باللّه، الامناء علی حلاله و حرامه).

وفی المرسله المرویّه فی الفقه الرضوی:(إنّ منزله الفقیه فی هذا الوقت کمنزله الأنبیاء فی بنی إسرائیل).

و قوله علیه السلام فی نهج البلاغه:(أولی الناس بالأنبیاء: أعلمهم بما جاؤوا به إِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِإِبْرَاهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ الآیه).

و قوله صلّی اللّه علیه و آله و سلم ثلاثاً:(اللّهم ارحم خلفائی. قیل: و من خلفاؤک یا رسول اللّه؟ قال: الذین یأتون بعدی، و یروون حدیثی و سنّتی).

ص: ۸۳

۱- کتاب المکاسب، شیخ مرتضی انصاری، ج۳، ص۵۵۱.

و قوله علیه السلام فی مقبوله ابن حنظله:(قد جعلته علیکم حاکماً) .

و فی مشهوره أبی خدیجه:(جعلته علیکم قاضیاً).

و قوله عجّل اللّه فرجه:(هم حجّتی علیکم و أنا حجّه اللّه).

إلی غیر ذلک ممّا یظفر به المتتبع» (۱)

شیخ اعظم انصاری بعد از ذکر اخبار دهگانه می فرماید خیال شده که این أحادیث بر ولایت فقیه دلالت دارند درحالی که اینطور نیست بلکه انصاف این است که احادیث مذکور فقط دلالت دارند بر اینکه فقهاء وظیفه دارند احکام خدا و احادیث اهل بیت علیهم السلام را برای مردم بیان کنند و دیگر دلالت بر ولایت جعلیه ی اعتباریه آنها به این معنی که از طرف شارع موظف باشند جامعه را اداره کنند ندارند و سپس ایشان در آخر کلامشان اینطور می فرمایند:« و بالجمله، فأقامه الدلیل علی وجوب طاعه الفقیه کالإمام علیه السلام إلّا ما خرج بالدلیل دونه خرط القتاد! » (۲)

درختهائی وجود داشته که به روی آنها خارهائی رو به بالا مثل سوزن می روئیده، حالا اگر کسی دستش را از بالای درخت به پائین بکشد دستش زخم و پاره می شود که به این عمل خرط القتاد گفته می شود، شیخ اعظم می فرماید خرط قتاد به این مشکلی از اثبات ولایت فقیه آسان تر می باشد!!، وجالب اینکه تمام محشین و شراح مکاسب مثل آخوند خراسانی، شیخ محمد حسین غروی اصفهانی، مرحوم ایروانی، آقای حیکم، غایه الآمال، منیه الطالب، آقای خوئی، هدی الطالب، هدایه الطالب و دیگران نیز این حرف شیخ را تایید کرده و فرموده اند دلیلی بر ولایت فقیه نداریم! و فقط حضرت امام رضوان الله علیه در مقابل اینها فرموده احادیث مذکور بر ولایت فقیه دلالت دارند، ایشان در کتاب البیع جلد۲ صفحه۶۴۵ و در بحث ولایت فقیه که در نجف اشرف داشتند وهمچنین در جلد۴۵ دفتر تبیان فرموده اند احادیث مذکور بر ولایت فقیه دلالت دارند، پس بحث بسیار مهم است و ما باید أدله طرفین را با دقت بررسی کنیم .

۱- کتاب المکاسب، شیخ مرتضی انصاری، ج۳، ص۵۵۱.

۲- کتاب المکاسب، شیخ مرتضی انصاری، ج۳، ص۵۵۳.

خوب و اما خبر اولی که شیخ ذکر کردند حدیث:(العلماء ورثه الانبیاء) بود که خبر ۲ از باب ۸ از ابواب صفات قاضی می باشد که در ص۵۳ از جلد ۱۸ وسائل ۲۰ جلدی واقع شده است، خبر این است:(وعن محمد بن یحیی، عن أحمد بن عیسی، عن محمد بن خالد عن أبی البختری، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: إن العلماء ورثه الأنبیاء وذاک أن الأنبیاء لم یورثوا درهما ولا دینارا وإنما أورثوا أحادیث من أحادیثهم فمن أخذ بشئ منها فقد أخذ حظا وافرا، فانظروا علمکم هذا عمن تأخذونه، فان فینا أهل البیت فی کل خلف عدولا ینفون عنه تحریف الغالین، وانتحال المبطلین، وتأویل الجاهلین.

ورواه الصفار فی (بصائر الدرجات) عن أحمد بن محمد والذی قبله عن أحمد بن محمد عن محمد بن إسماعیل، عن سعدان مثله) (۱)

جمله محل بحث ما:(العلماء ورثه الانبیاء) می باشد، ابتدا ما باید در " ورث یرث " بحث کنیم و ببینیم به چه معنایی می باشد، آیا فقط به معنای ارث بردن از دیگری می باشد یا نه؟ باید عرض کنیم که این کلمه در روایات و آیات قرآن کریم زیاد استعمال شده، آیت الله طباطبائی رحمه الله علیه در تفسیر المیزان فرموده ارث از "ورث یرث" به معنای ارث بردن از دیگری می باشد اما بنده عرض می کنم که "ورث یرث" در قرآن به معنای وسیع تری استعمال شده، بنده اولاً از معجم مفهرس قرآن تمام مواردی که کلمه ارث استعمال شده را یادداشت کرده ام و ثانیاً حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه در خطبه شقشقیه می فرماید:(أری تراثی نهباً)، و ثالثاً از معجم مفهرس بحار الانوار روایاتی که کلمه ارث در آنها بکار رفته را یادداشت کرده ام و بعد از بررسی دیدم که "ورث یرث" فقط به معنای ارث بردن استعمال نشده بلکه در معنای وسیعی استعمال شده است، "ورث یرث" از ابواب فروع می باشد، خلاصه اینکه باید با دقت حدیث را از همه جهات مخصوصاً از نظر لغوی به شکلی که عرض شد مورد بررسی قرار بدهیم تا ببینیم آیا بر ولایت فقیه دلالت دارد یانه.

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۸، ص۵۳، ابواب صفات قاضی، باب۸، حدیث۲، ط الاسلامیه.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : احادیث ولایه الفقیه

عرض کردیم در بحث فقهیِ ولایت فقیه شیخ اعظم انصاری ده حدیث ذکر کردند و سپس در دلالت این احادیث مناقشه کردند، حدیث اول:(العلماء ورثه الانبیاء) بود.

در حدیث مذکور اولاً از جهت متن که دیروز آن را از وسائل الشیعه خواندیم باید بحث شود البته حدیث مذکور در اصول کافی نیز ذکر شده، خبر این است:(محمد بن الحسن وعلی بن محمد، عن سهل بن زیاد، ومحمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد جمیعا، عن جعفر بن محمد الأشعری، عن عبد الله بن میمون القداح، وعلی بن إبراهیم، عن أبیه، عن حماد بن عیسی، عن القداح، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: من سلک طریقا یطلب فیه علما سلک الله به طریقا إلی الجنه وإن الملائکه لتضع أجنحتها لطالب العلم رضا به وإنه یستغفر لطالب العلم من فی السماء ومن فی الأرض حتی الحوت فی البحر، وفضل العالم علی العابد کفضل القمر علی سائر النجوم لیله البدر، وإن العلماء ورثه الأنبیاء إن الأنبیاء لم یورثوا دینارا ولا درهما ولکن ورثوا العلم فمن أخذ منه أخذ بحظ وافر) (۱)

سند حدیث: شیخ کلینی از طبقه ۹ می باشد و ۳۶ استاد دارد که در جلد اول اصول کافی چاپ آخوندی اسامی آنها ذکر شده، کلینی در نصفه سند اول عن محمدبن الحسن و علی بن محمد که دوتا از اساتیدش هستند و از اجلای روات می باشند، عن سهل بن زیاد که از طبقه ۸ است و محل بحث می باشد اما ظاهرا ثقه باشد و سید بحرالعلوم نیز در الفوائد الرجالیه با دلائلی اثبات کرده که سهل بن زیاد ثقه بوده و بعد می فرماید وقتی وثاقت سهل بن زیاد را ثابت کردیم وثاقت بیش از هزار راوی ثابت شد که در طرق آنها سهل بن زیاد واقع شده است، و اما کلینی در نصفه سند دوم عن محمدبن یحیی که یکی دیگر از اساتیدش می باشد، عن احمدبن محمدبن عیسی جمیعاً عن جعفر بن محمد که مورد وثوق است، عن عبدالله بن میمون قداح که از ثقات طبقه ۶ می باشد، فلذا خبر از نظر سند صحیح می باشد و بنده در ذیل حدیث مذکور نوشته ام؛ ورواه به همین سند فی البحار جلد اول صفحه ۱۶۴ پس حدیث از نظر سند بحثی ندارد.

ص: ۸۶

۱- اصول کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۳۴، کتاب فضل العلم، باب ثواب العالم والمتعلم،حدیث۱.

متن و دلالت حدیث: عرض کردیم شیخ انصاری این حدیث را نقل کرده و بعد فرموده دلالتی بر ولایت فقیه به این معنی که از طرف شارع موظف باشد جامعه را اداره کند و بر جان و مال مردم ولایت داشته باشد ندارد بلکه دالِّ بر این مطلب است که شأن فقهاء مانند پیامبران فقط بیان و رساندن احادیث اهل بیت علیهم السلام و احکام خدا به مردم می باشد و گفتیم که تمام

محشین و شراح مکاسب مثل آخوند خراسانی، شیخ محمد حسین غروی اصفهانی، مرحوم ایروانی، آقای حیکم، غایه الآمال، منیه الطالب، آقای خوئی، هدی الطالب، هدایه الطالب و دیگران نیز این حرف شیخ را تایید کرده و فرموده اند این حدیث و دیگر احادیث دلالتی بر ولایت فقیه ندارند و فقط حضرت امام رضوان الله علیه در مقابل اینها فرموده احادیث مذکور بر ولایت فقیه دلالت دارند، ایشان در کتاب البیع جلد۲ صفحه۶۴۵ و در بحث ولایت فقیه که در نجف اشرف داشتند وهمچنین در جلد۴۵ دفتر تبیان فرموده اند احادیث مذکور بر ولایت فقیه دلالت دارند، پس بحث بسیار مهم است و ما باید أدله طرفین را با دقت بررسی کنیم.

دو نکته در اینجا وجود دارد؛ اول اینکه ما باید در " ورث یرث " بحث کنیم و ببینیم به چه معنایی می باشد، آیا فقط به معنای ارث بردن از دیگری می باشد یا معنای دیگری هم دارد، و دوم اینکه انبیاء چه نقشی داشته اند که از علماء نیز انتظار می رود همان نقش را داشته باشند؟.

ص: ۸۷

خوب و اما در مورد "ورث یرث" باید عرض کنیم که با مراجعه به قران و احادیث و لغت می بینیم که "ورث یرث" در معنای وسیع تری استعمال شده، بنده اولاً از معجم مفهرس قرآن تمام مواردی که کلمه ارث استعمال شده را یادداشت کرده ام و ثانیاً حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه در خطبه شقشقیه می فرماید:(أری تراثی نهباً)، و ثالثاً از معجم مفهرس بحار الانوار روایاتی که کلمه ارث در آنها بکار رفته را یادداشت کرده ام و بعد از بررسی دیدم که "ورث یرث" فقط به معنای ارث بردن استعمال نشده بلکه در معنای وسیعی استعمال شده است، کما اینکه در کتاب الخمس در آیه شریفه:(واعلموا أنما غنمتم من شیء) (۱) نیز عرض کردیم که خمس در مطلق فائده واجب نیست بلکه در فائده مکتسبه واجب می باشد یعنی غنیمت به فائده ای گفته می شود که انسان با تلاش آن را بدست بیاورد و به دنبالش برود، خلاصه اینکه با مراجعه به لغت و قران و احادیث معنای بسیاری از کلمات مثل غنیمت و ارث برای ما روشن می شود.

آیت الله خوئی و آیت الله طباطبائی دو مطلب درباره ارث ذکر کرده اند؛ اول اینکه آیا ارث فقط در مال وجود دارد و با انتقال مال از شخصی به دیگری گفته می شود ارث برده یا اینکه اعم از مال می باشد؟ دوم اینکه آیا به انتقال صفات و ویژگی ها و خصوصیات فردی به دیگری نیز ارث گفته می شود یا نه؟ چراکه ما در زیارت وارث می خوانیم:(السلام علیك یا وارث آدم صفوه الله الی آخر...)، بنابراین ما باید کلمه"ورث یرث" را از منظر لغت و قران و احادیث دقیقا مورد بررسی قرار دهیم که ما وقتی اینکار را کردیم دیدیم که "ورث یرث" دارای معنای بسیار وسیعی می باشد و اختصاص به مال و ارث مال ندارد که زیارت وارث نمونه ای است که بر همین وسعت معنی دلالت دارد و یا مثلاً در آیه شریفه گفته شده:(قد افلح المؤمنون، الذین هم فی صلاتهم خاشعون... الی: اولئك هم الوارثون، الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون) (۲) ، و یا در آیه شریفه گفته شده:(ولقد کتبنا فی الزبور بعد الذکر أنَّ الارض یرثها عبادی الصالحون) (۳) ، که اینها دلالت دارند بر اینکه ارث معنای وسیعی دارد و اعم از ارث مال می باشد، بنابراین همان طور که عرض کردیم از لغت و آیات قران و احادیث و نهج البلاغه می فهمیم که ارث دارای معنای وسیعی می باشد و اعم از ارث مال می باشد خلافاً لآیت الله خوئی و آیت الله طباطبائی و امثالهما که فرمودند ارث فقط مربوط به مال می باشد.

۱- انفال/سوره۸، آیه۴۱.

۲- مومنون/سوره۲۳، آیه۱۱.

۳- انبیاء/سوره۲۱، آیه۱۰۵.

خوب و اما در مورد نکته دوم باید عرض کنیم که انبیاء فقط احکام الهی را برای مردم بیان نمی کردند بلکه نقش بسیار مهمی در جامعه داشتند، آنها بین مردم می آمدند و با حکومت های ظالم مبارزه می کردند و بر مال و جان و بیت المال ولایت داشتند، شخصی خدمت امام رضوان الله علیه رسید و گفت حضرت عیسی پیغمبر خیلی خوبی بوده چراکه طرفدار صلح بوده و جنگ نداشته! امام فرمودند اگر اینطور باشد پس بهتر است بفرمائید که ایشان یک واعظی بوده نه پیغمبر چونکه نمی شود پیغمبری جهاد و مبارزه با ظالمان و بدکاران نداشته باشد! خلاصه اینکه امام رضوان الله علیه اثبات می کنند که انبیاء فقط مسئله گو نبودند بلکه نقش بسیار مهمی در جامعه و مدیریت جامعه داشته اند و همیشه برای مبارزه با ظالمان و ستمگران پیش قدم بوده اند.

بقیه بحث بماند برای روز شنبه إن شاء الله تعالی... .

احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : احادیث ولایه الفقیه

شیخ اعظم انصاری در بحث ولایت فقیه که محل بحث ماست می فرماید تعدادی از احادیث برای ولایت فقیه مورد استدلال واقع شده و بعد ایشان ده حدیث را ذکر می کند و می فرماید خیال شده که اینها بر ولایت فقیه دلالت دارند درحالی که اینطور نیست و سپس ایشان از همه احادیث یک جواب می دهد و می فرماید احادیث مذکور دلالت دارند بر اینکه شأن فقهاء فقط بیان احکام و مسائل شرعی و احادیث اهل بیت علیهم السلام می باشد و خبر اول یعنی:(العلماء ورثه الانبیاء) را نیز حمل می کند بر اینکه علماء وارثان انبیاء هستند در اخذ علم و نقل احادیث آنها نه ولایت بر انفس و اموال برای مدیریت جامعه.

ص: ۸۹

خوب واما چونکه حدیث مذکور مهم است یک بار دیگر آن را می خوانیم، خبر صحیحه قداح این بود:(محمد بن الحسن وعلی بن محمد، عن سهل بن زیاد، ومحمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد جمیعا، عن جعفر بن محمد الأشعری، عن عبد الله بن میمون القداح، وعلی بن إبراهیم، عن أبیه، عن حماد بن عیسی، عن القداح، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: من سلک طریقا یطلب فیه علما سلک الله به طریقا إلی الجنه وإن الملائکه لتضع أجنحتها لطالب العلم رضا به وإنه یستغفر لطالب العلم من فی السماء ومن فی الأرض حتی الحوت فی البحر، وفضل العالم علی العابد کفضل القمر علی سائر النجوم لیله البدر، وإن العلماء ورثه الأنبیاء إن الأنبیاء لم یورثوا دینارا ولا درهما ولکن ورثوا العلم فمن أخذ منه أخذ بحظ وافر) (۱)

عرض کردیم شیخ انصاری و تمام محشین و شراح مکاسب مثل آخوند خراسانی، شیخ محمد حسین غروی اصفهانی، مرحوم ایروانی، آقای حیکم، غایه الآمال، منیه الطالب، آقای خوئی، هدی الطالب، هدایه الطالب و دیگران فرموده اند این حدیث و دیگر احادیث دلالتی بر ولایت فقیه ندارند و فقط حضرت امام رضوان الله علیه در مقابل اینها فرموده این حدیث و احادیث

دیگر بر ولایت فقیه دلالت دارند، ایشان در کتاب البیع جلد۲ صفحه۶۴۵ و در بحث ولایت فقیه که در نجف اشرف داشتند وهمچنین در جلد۴۵ دفتر تبیان فرموده اند احادیث مذکور بر ولایت فقیه دلالت دارند بنابراین در اینجا یک صف آرائی بین امام رضوان الله علیه و فقهائی که ذکر شد بوجود آمده.

ص: ۹۰

۱- اصول کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۳۴، کتاب فضل العلم، باب ثواب العالم والمتعلم،حدیث۱.

شیخ انصاری و تابعین او می فرمایند در این حدیث قرائنی هست که نظر به اخذ علم و حدیث از پیغمبران دارد چراکه اول بیان فضیلت و ثواب طلب علم شده و بعد گفته شده علم را باید از انبیاء اخذ کرد فلذا حدیث بر ولایت فقیه دلالت ندارد بلکه دلالت دارد بر اینکه العلماء ورثه الانبیاء فی اخذ علومهم من الانبیاء، ولی امام رضوان الله علیه می فرماید این حدیث بر ولایت فقیه دلالت دارد بنابراین ما باید کلمات و ادله طرفین را مورد بررسی قرار بدهیم تا ببینیم حق با کدامشان می باشد.

خوب واما کلمات تمام فقهاء را نقل نمی کنیم چونکه مفصل می شود و فقط کلام آیت الله خوئی را نقل می کنیم تا مسئله روشن شود، ایشان می فرماید اولاً ـ وراثت در امور قابل انتقال وجود دارد مثل مالی که از میتی به ورثه اش می رسد ودیگر شامل صفات مثل سخاوت و شجاعت و امثالهما نمی شود و ولایت نیز از همین اوصاف می باشد، ثانیاً ولایت یک امر جعلی و اعتباری است و قابل وراثت وانتقال نیست فلذا باید از طرف شارع مقدس جعل شود بنابراین حدیث بر ولایت دلالت ندارد و اصلاً ولایت تخصصاً از حدیث خارج است چونکه حدیث مربوط به علم و اخذ علم است.

اشکال استاد حفظه الله بر کلام آیت الله خوئی:

آیت الله خوئی وراثت را دست کم گرفته درحالی که توارث بسیار مهم است زیرا تکویناً اثر دارد و ما اثراتش را از قران و روایات عرض خواهیم کرد، در بحار بابی درباره خلقت انسان منعقد شده و روایات زیادی نقل شده در این رابطه که وقتی خداوند انسانی را توسط نطفه مرد و زن خلق می کند علاوه بر مسائلی که مربوط به نطفه ها می باشد ثابت شده که در نطفه ژنهائی وجود دارد که حامل وراثت هستند یعنی حامل اوصافی هستند که در آباء و اجداد این فرد وجود داشته اند و با انعقاد نطفه خداوند متعال نطفه را هم به شکل و شمائل جسمی و هم به اوصاف روحی یکی ازاجدادش از همین صاحب نطفه تا آدم قرار می دهد، حالا ما برای نمونه یکی از این روایات را می خوانیم، بحار جلد۵۷ صفحه۳۸۵ طبع بیروت باب خلق الانسان فی الرحم حدیث ۱۲۴ :(وعن علی بن رباح، عن أبیه، عن جده، أن النبی صلی الله علیه وسلم قال له: ما ولد لک ؟ قال: یا رسول الله! ما عسی أن یولد لی؟ إما غلام وإما جاریه. قال: فمن یشبه ؟ قال: یا رسول الله! ما عسی أن یشبه ؟ إما أباه وإما امه. فقال: لا تقولن هذا إن النطفه إذا استقرت فی الرحم أحضرها الله کل نسب بینها وبین آدم، فرکب خلقه فی صوره من تلک الصور، أما قرأت هذه الآیه فی کتاب الله "فی أی صوره ما شاء رکبک" من نسبک ما بینک وبین آدم) (۱)

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۵۷، ص۳۸۵، باب خلق الانسان فی الرحم، حدیث ۱۲۴.

خبر مذکور مربوط به خلقت جسم و بدن بود اما خوب روایات بسیاری نیز در مورد اوصاف روحی داریم مثلا امیرالمؤمنین علیه السلام به برادرش عقیل فرمود که من می خواهم همسری را اختیار کنم که از او فرزندان شجاعی بوجود بیاید که خوب عقیل رفت و از قبیله بنی کلاب حضرت ام البنین علیها السلام را انتخاب کرد و گفت اینها خیلی شجاع هستند و یا مثلا صاحب بحار در ص۹۸ از جلد ۴۲ بحار از ابن ابی الحدید نقل می کند که امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ جمل پرچم را به دست فرزندش محمدبن حنفیه داد و به او گفت حمله کن منتهی محمد قدری توقف کرد، حضرت از او علت توقفش را پرسید و او در جواب گفت از طرف دشمن مثل باران تیر می بارد، حضرت پرچم را از او گرفت و فرمود:(أدرککَ عِرقٌ مِن اُمِّک) یعنی توکه نرفتی جلو علتش این است که یک عرقی بواسطه وراثت از مادرت داری و سپس خود حضرت با پرچم حمله کردند و لشگر دشمن را شکست دادند، خلاصه اینکه از این قبیل روایات زیاد داریم فلذا نباید توارث را که هم در بدن و هم در اوصاف روحی تاثیر دارد کوچک بشماریم، اصلاً همان زیارت وارث که می خوانیم:(السلام علیك یا وارث آدم صفوه الله...الی آخر) نیز بر همین مطلب(وراثت صفات روحی)دلالت دارد فلذا با توجه به این مطالب امام رضوان الله علیه می فرماید ورثه الانبیاء فقط مربوط به اخذ علم آنها نیست بلکه ناظر به خط مشی و عملکرد آنها نیز می باشد به این معنی که خداوند متعال افرادی را برای اداره جامعه طبق خواست و اداره خودش قرار داده است، به یاد خطبه ای از نهج البلاغه درباره انبیاء افتادم که در آن گفته شده:(بَعَثَ فِیهِمْ رُسُلَهُ، وَوَاتَرَ إِلَیْهِمْ أَنْبِیَاءَهُ، لِیَسْتَأْدُوهُمْ مِیثَاقَ فِطْرَتِهِ، وَیُذَکِّرُوهُمْ مَنْسِیَّ نِعْمَتِهِ، وَیَحْتَجُّوا عَلَیْهِمْ بِالتَّبْلِیغِ، وَ یُثِیرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ، وَیُرُوهُمْ آیَاتِ الْمَقْدِرَهِ. مِنْ سَقْف فَوْقَهُمْ مَرْفُوع، وَمِهَاد تَحْتَهُمْ مَوْضُوع، وَمَعَایِشَ تُحْیِیهِمْ، وَآجَال تُفْنِیهِمْ، وَأَوْصَاب تُهْرِمُهُمْ، وَأَحْدَاث تَتَابَعُ عَلَیْهِمْ. وَلَمْ یُخْلِ اللهُ سُبْحَانَهُ خَلْقَهُ مِنْ نَبِیٍّ مُرْسَل، أَوْ کِتَاب مُنْزَل، أَوْ حُجَّه لاَزِمَه، أَوْ مَحَجَّه قَائِمَه...الی آخر) (۱) ، بنابراین امام رضوان الله علیه می فرماید باید به رهبری و مدیریت مردم و جامعه در مسائل مختلف توجه شود و ما باید سنت پروردگار را در نظر بگیریم که همیشه یک مدیر و مدبر و رهبری برای اداره امور جامعه قرار داده یعنی انبیاء اگر نبودند ائمه و اگر نبودند نواب و قائم مقام ائمه باید رهبری و مدیریت جامعه را به عهده بگیرند، پس امام رضوان الله علیه از این دیدگاه به احادیث مذکور نگاه می کند که دیدگاه بسیار لازم و خوبی می باشد زیرا طبق روایات ما مردم هیچگاه نمی توانند بدون رهبر و راهنما باشند و رهبر آنها نیز باید از طرف خداوند متعال معین شود وإلا نقص در خلقت لازم می آید.

۱- نهج البلاغه، مرحوم دشتی، ج۱، ص۵.

خوب و اما بنده به آیات و روایات و نهج البلاغه مراجعه کردم و مواردی که در انها ارث ذکر شده بود را جمع آوری کردم و دیدم که "ورث یرث" فقط مربوط به مال و چیزهای قابل انتقال نیست بلکه اعم است و معنای بسیار وسیعی دارد، مثلا در سوره انبیاء ۱۷ پیامبر ذکر شده که خب عملکرد آنها ذکر شده، اصلاً از حضرت آدم تا خاتم همه انبیاء یک خط مشی و عملکردی داشته اند وقران کریم نیز پیغمبران را گاهی در میدان جنگ و گاهی در سلطنت و حکومت نشان داده است، حالا که پیغمبر نیست و امام هم نیست باید این خلأ توسط علماء پر شود و پرکردن این خلأ قطعا به منبر رفتن و حدیث خواندن و مسئله گفتن نمی باشد بلکه مدیریت جامعه اسلامی مد نظر می باشد.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : احادیث ولایه الفقیه

مسئله ولایت فقیه بسیار مهم است لذا برخی سوال می کنند اینکه عده ای از فقهاء قائل به ولایت فقیه هستند اما عده ای دیگر قائل نیستند تفاوت آنها در کجا ظاهر می شود؟ ما بعداً مبسوطاً در تفاوت فی مابین بحث خواهیم کرد و الان اجمالاً عرض می کنم که اولین تفاوت بین این دو قول این است که ولایت فقیه اقتضاء می کند فقیه بخاطر قدرتی و ولایتی که دارد بتواند حکومتی تأسیس و جامعه را اداره کند چنانچه ما نظیر آن را دیدیم، واما دومین تفاوت در اقامه حدود می باشد که اگر قائل به ولایت فقیه باشیم فقیه آن حدود را اجرا می کند و کلاً در امور فرهنگی و سیاسی و اجتماعی و نظامی و جنگ و صلح و اقتصادی و نصب قضاه و ائمه جمعه و امثال ذلک نیز همین طور است یعنی تمام این امور فقط از فقیهی که ولایت دارد صادر می شود ودر اینصورت اطاعت فقیه نیز بر مردم واجب می شود اما اگر قائل به عدم ولایت فقیه باشیم اینطور نیست زیرا قائلین به عدم ولایت فقیه می گویند فقیه ولایتش فقط بر غُیَّب و قُصَّر و مجانین و امثال ذلک می باشد و دیگر نمی تواند در جامعه کاری انجام بدهد و به اموری که ذکر شد بپردازد و اصلاً در این صورت اطاعت از او نیز بر مردم واجب نیست، خلاصه اینکه عهد نامه مالک اشتر که در نهج البلاغه ذکر شده یک نمونه ای است از فقیهی که ولایت دارد، این اجمالی از تفاوت بین دو قول بود که ذکر شد تفصیل آن را بعدا عرض خواهیم کرد.

ص: ۹۳

بحثمان در این بود که شیخ اعظم انصاری ده حدیث را ذکر کردند و فرمودند خیال شده که اینها بر ولایت فقیه دلالت دارند درحالی که اینطور نیست و سپس ایشان از همه احادیث یک جواب می دهد و می فرماید احادیث مذکور دلالت دارند بر اینکه شأن فقهاء فقط بیان احکام و مسائل شرعی و احادیث اهل بیت علیهم السلام می باشد و خبر اول یعنی:(العلماء ورثه الانبیاء) را نیز حمل می کند بر اینکه علماء وارثان انبیاء هستند در اخذ علم و نقل احادیث آنها نه ولایت بر انفس و اموال برای مدیریت جامعه وعرض کردیم هفت نفر از محشین و شراح مکاسب مثل آخوند خراسانی، شیخ محمد حسین غروی اصفهانی، مرحوم ایروانی، آقای حیکم، غایه الآمال، منیه الطالب، آقای خوئی، هدی الطالب، هدایه الطالب و دیگران نیز تبعاً لشیخ

الانصاری فرموده اند این حدیث و دیگر احادیث دلالتی بر ولایت فقیه ندارند و فقط حضرت امام رضوان الله علیه در مقابل اینها هم در کتاب البیع جلد۲ صفحه۶۴۵ و هم در بحث ولایت فقیه که در نجف اشرف داشتند وهم در جلد۴۵ دفتر تبیان فرموده اند این حدیث و بقیه ی احادیث مذکور بر ولایت فقیه دلالت دارند و در مورد روایت:(العلماء ورثه الانبیاء) نیز می فرمایند در اینجا سه کلمه؛ "العلماء"، "ورثه"، "انبیاء" وجود دارد که باید به درستی معنی شوند، واما کلمه العلماء را بعدا توضیح می دهیم، در مورد ورثه هم عرض کردیم از لغت و قران و روایات و نهج البلاغه استفاده می شود که وراثت یک معنای وسیعی دارد و منحصر در ارث بردن مال نیست یعنی یک صفتی و یک کاری را که شخصی انجام می داده شخص دیگری بجای او بنشیند و همان کار را انجام بدهد که شخص دوم می شود وارث و شخص اول می شود مورِّث و آن چیزی که منتقل می شود را میراث می گویند.

ص: ۹۴

خوب و اما همان طور که قبلا عرض شد بنده به آیات و روایات و نهج البلاغه مراجعه کردم و مواردی که در آنها ارث ذکر شده بود را جمع آوری کردم و دیدم که ارث در معنای بسیار وسیعی استعمال شده و فقط منحصر در ارث مال نیست و الان چند آیه را به عنوان نمونه بیان می کنم:

اول:(فخلف من بعدهم خلفٌ ورث الکتاب) (۱)

دوم:(ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا) (۲)

سوم:(و اورثنا بنی اسرائیل الکتاب) (۳)

چهارم:(تلک الجنه التی نورث مِن عبادنا مَن کان تقیاً) (۴)

پنجم:(نودوا أن تلکم الجنه اُورثتموها بما کنتم تعملون) (۵)

ششم:(ونرید أن نمُنَّ الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم الوارثین) (۶)

هفتم:(وورث سلیمان داود) (۷)

هشتم:(فهب لی من لدنک ولیا* یرثنی و یرث من آل یعقوب) (۸)

نهم:(قد افلح المؤمنون...الی: اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس) (۹)

دهم:(ولقد کتبنا فی الزبور بعد الذکر أنَّ الارض یرثها عبادی الصالحون) (۱۰)

اما در نهج البلاغه نیز ارث در معانی دیگری غیر از ارث مال استعمال شده مثلا در بخشی ذکر شده:(ولا میراث کالأدب)، و در بحار نیز همین طور است یعنی در روایات ارث در معنایی اعم از ارث مال استعمال شده مثلا در ورایتی امام سجاد علیه السلام فرموده:(نحن ورثه الانبیاء و نحن ورثه اولوالعزم من الرسل) و سپس حضرت صادق علیه السلام در ورایت دیگری فرموده:(إنَّ العلماء ورثه الانبیاء)، بنابراین تا حدی معنای میراث و ارث برای ما روشن شد، میراث و ارث یعنی اینکه چیزی در اختیار کسی باشد و سپس به شخص دیگری منتقل شود و معنای وارث و مورِّث یعنی اینکه آن خلأهایی که از نبود مورِّث بوجود می آید توسط وارث پر می شود و عبارات زیارت وارث نیز به همین مطلب اشاره دارد یعنی می گوید ائمه وارثان انبیاء هستند و آن خلأهای سیاسی و فرهنگی و اجتماعی که از نبود انبیاء بوجود آمده را پر می کنند و وجود و کار ائمه امتداد وجود و کار انبیاء می باشد فلذا علماء که ورثه انبیاء هستند یعنی اینکه کار و عملکرد و خط مشی آنها را ادامه می دهند و فقط وارث علم آنها نیستند.

۱- اعراف/سوره۷، آیه۱۶۹.

۲- فاطر/سوره۳۵، آیه۳۲.

۳- غافر/سوره۴۰، آیه۵۳.

۴- مریم/سوره۱۹، آیه۶۳.

۵- اعراف/سوره۷، آیه۴۳.

۶- قصص/سوره۲۸، آیه۵.

۷- نمل/سوره۲۷، آیه۱۶.

۸- مریم/سوره۱۹، آیه۶.

۹- مومنون/سوره۲۳، آیه۱۱.

۱۰- انبیاء/سوره۲۱، آیه۱۰۵.

خوب واما در اینجا ذکر دو نکته لازم است:

اول اخلاق انبیاء و دوم عملکرد انبیاء، اخلاق مربوط به روحیات و ملکات است که در علم اخلاق از آن بحث می شود و اخلاق نیز دو قسم است؛ اخلاق رذیله مثل تکبر و عجب و غرور و اخلاق فاضله مثل تواضع و سخاوت و امثالهما و در بحار نیز بابی داریم به نام باب اخلاق النبیین که به عنوان نمونه در روایتی ذکر شده:(قیام اللیل تمسُّکٌ باخلاق النبیین) و در روایت دیگری امام صادق علیه السلام می فرماید:(الصبر والبرّ والحلم وحسن الخلق من اخلاق الانبیاء) و حضرت امیر علیه السلام می فرماید:(إنّ الصبر وحسن الخلق والبرّ والحلم من اخلاق الانبیاء) و امثال این روایات زیاد داریم که تمامی آنها دلالت دارند بر اینکه علماء از نظر اخلاقی باید مانند انبیاء باشند و اتفاقا عرف مردم نیز همین توقع را از علماء دارند چراکه علماء را جانشینان و وارثان پیغمبران و ائمه می دانند.

خوب واما در مورد عملکرد انبیاء نیز باید عرض کنیم هم قران را داریم و هم کتب زیادی در زمینه عملکرد انبیاء تألیف شده که به عنوان نمونه عرض می کنیم که در مورد حضرت نوح ذکر شده که حضرت با دو دسته از افراد برخورد داشته، عده ای ثروتمند و عده ای دیگر فقیر بودند که ثروتمندان سعی می کردند فقرا را کنار بزنند منتهی حضرت با آنها مبارزه می کردند تا اینکه میان مردم فاصله ایجاد نشود فلذا در آیه شریفه گفته شده:(وما أنا بطارد الذین آمنوا) (۱) که همین یک درس است برای ما و یا درس استقامت حضرت نوح که ۹۵۰ سال مبارزه کرد و به خدا دعوت کرد:(قالَ رَبِّ إِنِّی دَعَوْتُ قَوْمِی لَیْلًا وَ نَهاراً فَلَمْ یَزِدْهُمْ دُعائِی إِلاَّ فِراراً وَ إِنِّی کُلَّما دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصابِعَهُمْ فِی آذانِهِمْ وَ اسْتَغْشَوْا ثِیابَهُمْ وَ أَصَرُّوا وَ اسْتَکْبَرُوا اسْتِکْباراً ثُمَّ إِنِّی دَعَوْتُهُمْ جِهاراً ثُمَّ إِنِّی أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَ أَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْراراً) (۲) ، خوب اینها برای علماء که ورثه انبیاء هستند باید درس و الگو باشد، و یا در مورد حضرت عاد و صالح مطالبی ذکر شده وبعددر مورد حضرت ابراهیم و مبارزاتش با نمرود و بعد حضرت موسی و مبارزاتش با فرعون و سپس مبارزه شعیب با کم فروشان مطالب زیادی در ذکر شده و همچنین در مورد طالوت و جالوت و داستان جنگهای آنها نیز مطالب بسیاری در قران ذکر شده و بالاخره گفته شده که داود جالوت را کشت و بعد از کشتن او خداوند متعال به او هم حکومت و هم حکمت و ارزش و هم علم داد که از این آیه معلوم می شود که تا جهاد صورت نگیرد حکومت و ارزش ها و علم وجود ندارند که این آیات درس بزرگی برای ما هستند و مربوط به یک زمان خاصی نیستند و در واقع می خواهد بگوید که علماء باید همین طور باشند و إلا زمین را فساد فرا خواهد گرفت، باز در قران از پیغمبرانی یاد شده که در میدان جنگ و جهاد بوده اند:(و کأین من نبی قاتل معه ربیون کثیر) (۳) ، و پیغمبرانی را در صدر حکومت می بینیم مثل حضرت داود و سلیمان، وقتی حضرت رضا علیه السلام به خراسان رفتند در جائی مستقر شده بودند که عده ای از صوفیه نزد حضرت آمدند و گفتند شما باید در کاخ باشید چرا اینجا هستید اما حضرت فرمودند اینطور نیست آنچه که خداوند از یک حاکم خواسته اجرای عدالت و احکام و قوانین الهی می باشد مگر نه اینکه سلیمان و داود پیغمبر و حاکم بودند؟، خلاصه اینکه عملکرد پیغمبران ما اینطور بوده که به عرضتان رسید.

۱- هود/سوره ۱۱، آیه ۱۱.

۲- نوح/سوره ۷۱، آیه ۵.

۳- آل عمران/سوره۳، آیه۱۴۶.

آخرین عرض بنده اینکه حضرت سجاد علیه السلام فرمودند با پدرم امام حسین علیه السلام از مکه حرکت کردیم تا کربلاء هیچ منزلی نبود مگر اینکه پدرم فرمود:(مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ أَنَّ رَأْسَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا أُهْدِيَ إِلَى بَغِيٍّ مِنْ بَغَايَا بَنِي إِسْرَائِيل)، این تاریخ پیامبران هست و امام رضوان الله علیه نظرش این است که باید به این تاریخ توجه داشته باشیم و بعد روایت:(العلماء ورثه الانبیاء) را معنی کنیم.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع

Your browser does not support the audio tag.

موضوع : احادیث ولایه الفقیه

آقای فیاض مطالبی را نوشته اند که آنها را می خوانیم، ایشان فرموده اند: اولاً شما از آیات قرآن و روایات و نهج البلاغه استفاده فرمودید که ارث معنای عام و گسترده ای دارد و منحصر در ارث بردن از مال نیست ثانیاً کوشش نمودید ثابت نمائید که روایت:(العلماء ورثه الانبیاء) بر ولایت مطلقه فقیه دلالت دارد اما به نظر حقیر به جهات زیر استدلال به حدیث مذکور ناتمام است:

اول : سلّمنا که قبول کنیم مقصود از روایت ارث به معنای عام است و علاوه بر علم شامل دیگر شئونات انبیاء مثل زعامت و حکومت نیز می شود باید عرض کنیم که در روایت أبوالبختری در ادامه روایت ذکر شده:(إنما أورثوا احادیث من احادیثهم) و "إنما" مفید حصر است و اینطور فهمیده می شود که علماء فقط در علم، وارثان انبیاء هستند نه در حکومت و زعامت و اگر این قید نبود بنده نیز باشما موافق بودم.

ص: ۹۷

جواب استاد حفظه الله: امام رضوان الله علیه در کتاب البیع جلد۲ صفحه۳۴۹ می فرمایند این حدیث دلالت بر حصر ندارد زیرا "إنما" در اینجا دالّ بر حصر حقیقی نیست بلکه نسبت به درهم و دینار حصر اضافی است یعنی می خواهد بگوید مال و دینار و درهم و کلاً آنچه که انبیاء ندادند معلوم و مشخص است واما آنچه که دادند منحصر در احادیث نیست زیرا در بعضی روایات خواندیم که مثلاً امام صادق و یا امام سجاد علیهما السلام فرمودند:(نحن ورثه الانبیاء) و سپس در همان جا می فرمایند:(العلماء ورثه الانبیاء) و این یعنی اینکه به همان معنائی که ائمه ورثه انبیاء هستند علماء نیز ورثه انبیاء می باشند یعنی همان طور که ائمه علاوه بر احادیث تمام کمالات و اوصاف و اخلاق و کلاً عملکرد انبیاء را به ارث برده اند علماء نیز تمام آنها را به ارث می برند بنابراین ما ناچاریم ورثه بودن را بر یک معنای عامی حمل کنیم که منحصر به نقل احادیث نباشد و حتی مردم از علماء فقط انتظار نقل احادیث را ندارند بلکه انتظار اخلاق و عملکرد آنها را نیز دارند.

دوم: بزرگداشت علماء در نظر مردم فقط بخاطر نقل احادیث و احکام الهی می باشد.

جواب استاد حفظه الله: اینطور نیست بلکه مردم بیش از علم به عمل و خط مشی و رفتار شما نظر دارند و از این جهت به شما احترام می گذارند که در اعماق فطرت مردم انبیاء و اوصاف آنها وجود دارد و شما را نیز جانشینان انبیاء می دانند یعنی یک موکبی از طرف خداوند شروع شده که همان حق و طرفداران حق می باشد و در برابر آن یک موکب باطل نیز وجود دارد که همان جباران و ستمکاران می باشند و مردم از این جهت به علماء احترام می گذارند و آنها بزرگ می دارند که در موکب حق و حقیقت هستند یعنی این عبا و عمامه و لباس را در موکب پیغمبران و ائمه علیهم السلام می بینند.

سوم: توجه به معنای انبیاء و فرق آن با رُسل.

جواب استاد حفظه الله: در قران کریم فرقی بین نبی و رسول وجود ندارد بلکه فرق بین این دو یک اصطلاحی است که بعدا بوجود آمده.

چهارم: برای اثبات ولایت فقیه غیر از این حدیث أدله دیگری نیز داریم.

جواب استاد حفظه الله: بله ما عرض کردیم بحث ولایت فقیه با علوم ششگانه ی کلام، فلسفه، حدیث، تفسیر، تاریخ و فقه مرتبط می باشد یعنی از شش طریق می توانیم ولایت فقیه را مورد بررسی قرار دهیم و اثبات کنیم ولی ما فعلا بحث فقهی می کنیم و کلام شیخ انصاری را نقل می کنیم و از نظر فقه الحدیث بحث می کنیم و بالاخره با توضیحاتی که بنده عرض کردم حدیث:(العلماء ورثه الانبیاء) دلالت دارد بر اینکه علماء علاوه بر علم وارث عملکرد و خط مشی و راه برد و کارهای انبیاء نیز می باشند که یکی از آنها ولایت و حکومت است و نظر امام رضوان الله علیه نیز همین می باشد.

خوب و اما همان طور که قبلا عرض شد با توجه به آیات و روایات و نهج البلاغه ارث در معنای بسیار وسیعی استعمال شده و فقط منحصر در ارث مال نیست، دیروز نمونه هائی از آیات قرآن ذکر کردیم که در آنها ارث در معنایی غیر از ارث مال بکار رفته بود و امروز چند آیه دیگر در مورد عملکرد و رفتار انبیاء ذکر می کنیم؛ آیه اول:(ولقد بعثنا فی کل أمه رسولا أن اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت) (۱) ، انبیاء با طاغوت برخورد می کردند نه اینکه فقط یک حدیثی بخوانند و حکمی بیان کنند، بنابراین در اینجا لازم است که در طاغوت و معنا و اقسام آن بحث شود.

ص: ۹۹

۱- نحل /سوره۱۶، آیه۳۶.

آیت الله طباطبائی در تفسیر المیزان جلد۲ صفحه۳۶۲ در بیان معنای طاغوت فرموده طاغوت طغیان و تجاوز از حد است و معنای مبالغه را می رساند یعنی طغیان زیاد مثل ملکوت که ملکیت بیشتر ویا مثل جبروت که جبر بیشتر را می رساند لذا طاغوت به کسی گفته می شود که وسیله طغیان است أی یستعمل فی ما یحصل به الطغیان یعنی هر معبودی من دون الله طاغوت است یستوی فیه که مذکر یا مونث یا مفرد یا تثنیه یا جمع باشد مثل اصنام، شیاطین، جن، ائمه ظلال از انسان و امثال ذلک.

طاغوت در هشت جای قران ذکر شده و بعد گفته شده که انبیاء با طاغوت مبارزه می کردند و سپس قران کریم سه نوع طاغوت معرفی می کند که در زمان ما نیز وجود دارند؛ طاغوت سیاسی مثل فرعون که سلطنت و قدرت دارند اما بجای راه خدا راه غیر خدا را پیش گرفته اند و به مردم ظلم می کنند، طاغوت اقتصادی مثل قارون که اقتصاد و ثروت و مال را وسیله طغیان و مخالفت با موازین دینی و الهی قرار می دهند و طاغوت فرهنگی که در بیست جای قران ذکر شده و از آن به "ملع" تعبیر شده، ملع یعنی آن خواص و آن جماعتی که چشم پر کن هستند و طاغوت سیاسی را احاطه می کنند و توجیهات و فرهنگهای باطلی بوجود می آورند که باعث تقویت آن طاغوت و گمراه کردن مردم می شود، مثلا در قران گفته شده:(الی فرعون و هامان و قارون وقالوا ساحرٌ کذاب) (۱) که قارون طاغوت اقتصادی است و فرعون طاغوت سیاسی است و هامان که وزیر او بوده طاغوت فرهنگی می باشد،بنابراین یکی از کارهای انبیاء مبارزه با طاغوت ها بوده که این طاغوت ها در همه زمان ها هستند و مختص یک زمان نیستند و اساساً اسلام با ظلم و فقر و جهل مبارزه می کند که این سه با طاغوتهای سیاسی و اقتصادی و فرهنگی نیز ارتباط دارند.

۱- غافر/سوره ۴۰، آیه۲۴.

در سوره قصص به طاغوت ثلاثه اشاره شده، در ابتدای سوره از فرعون نام می برد و بعد در ادامه در آیه ۷۶ به بعد درباره قارون می گوید:(إن قارون كان من قوم موسى فبغى عليهم و آتيناه من الكنوز ما ان مفاتحه لتنوا بالعصبه اولى القوه اذ قال له قومه لا تفرح ان الله لا يحب الفرحين (۷۶(و ابتغ فيما آتيك الله الدار الاخره و لا تنس نصيبك من الدنيا و احسن كما احسن الله اليك و لا تبغ الفساد فى الارض ان الله لا يحب المفسدين (۷۷(قال انما اوتيته على علم عندى اولم يعلم ان الله قد اهلك من قبله من القرون من هو اشد منه قوه و اكثر جمعا و لا يسئل عن ذنوبهم المجرمون (۷۸(فخرج على قومه فى زينته قال الذين يريدون الحيوه الدنيا يا ليت لنا مثل ما اوتى قارون انه لذو حظ عظيم (۷۹(و قال الذين اوتوا العلم ويلكم ثواب الله خير لمن آمن و عمل صالحا و لا يلقيها الا الصبرون (۸۰)فخسفنا به و بداره الارض فما كان له من فئه ينصرونه من دون الله و ما كان من المنتصرين (۸۱( ) (۱)

در قران فقط به کسی که قائل به توحید است اولوالعلم گفته شده یعنی هر علمی را قران علم نمی داند بلکه آن علمی را علم می داند که توأم با ایمان بخدا باشد و حقیقت و حقانیت خدا و قرآن را درک کند مثلا گفته شده:(إنما يخشى الله من عباده العلماء) (۲) ، و در اینجا نیز وقتی قارون بیرون آمد آنهائی که ظاهر بین بودند با دیدن کبکبه و دبدبه قارون گفتند:(يا ليت لنا مثل ما اوتى قارون انه لذو حظ عظيم) (۳) اما آنهائی که اینطور نبودند و علم و ایمان داشتند گفتند:(و قال الذين اوتوا العلم ويلكم ثواب الله خير لمن آمن و عمل صالحا و لا يلقيها الا الصبرون) (۴) ، و سرانجام در مورد قارون گفته شده:(فخسفنا به و بداره الارض فما كان له من فئه ينصرونه من دون الله و ما كان من المنتصرين) (۵) ، علی أیِّ حال طبق آیه شریفه:(ولقد بعثنا فى كل أمه رسولا أن اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت) (۶) که خواندیم انبیاء با طاغوت ثلاثه که عرض شد مبارزه می کردند و در واقع این آیه بر عملکرد و خط مشی انبیاء به نحوی که عرض شد دلالت دارد.

ص: ۱۰۱

۱- قصص/سوره۲۸، آیه۷۶.

۲- فاطر/سوره۳۵، آیه۲۸.

۳- قصص/سوره۲۸، آیه۷۹.

۴- قصص/سوره۲۸، آیه ۸۰.

۵- قصص/سوره۲۸، آیه ۸۱.

۶- نحل/سوره۱۶، آیه۳۶.

خوب واما بنده اینجا موارد بسیاری را از کلام امام رضوان الله علیه در صحیفه نور یادداشت کرده ام که ایشان بارها سیره انبیاء را ذکر کرده اند و فرموده اند سیره انبیاء این نبوده که فقط مسئله گو باشند بلکه سیره آنها برخورد و تنش و چالش با ظالمین و جبارین و مستکبرین بوده است.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : احادیث ولایه الفقیه

در بحثی که در مورد اولین حدیث یعنی:(العلماء ورثه الانبیاء) داشتیم عرض کردیم که شیخ انصاری و محشین و شراح مکاسب فرمودند این حدیث و احادیث دیگر دلالتی بر ولایت فقیه ندارند اما در مقابل امام رضوان الله علیه و ما با شواهد و قرائنی که ذکر شد گفتیم که حدیث مذکور بر ولایت فقیه دلالت دارد.

خوب و اما چند نفر از فقهاء شبهه ای در مورد حدیث:(العلماء ورثه الانبیاء) مطرح کرده و فرموده اند مراد از "العلماء" در حدیث مذکور و برخی دیگر از احادیث، ائمه علیهم السلام می باشد:

اول آیت الله خوئی در مصباح الفقاهه جلد۳ صفحه ۲۹۰ فرموده:«بل یمکن ان یراد من تلک الاخبار کون المراد من العلماء هم الائمه والاوصیاء علیهم السلام لکونهم هم العلماء بالمعنی الحقیقی، فمع دلاله تلک الاخبار علی کون العلماء ورثه الانبیاء عن التصرف فی اموال الناس و انفسهم فلا دلاله فیها لکونها ثابته للفقیه أیضا، فنعم الدلیل الحاکم قوله علیه السلام نحن العلماء وشیعتنا المتعلمون» (۱)

۱- مصباح الفقاهه، السید ابوالقاسم الخوئی، ج۵، ص۴۳.

دوم مرحوم آخوند خراسانی در حاشیه مکاسب فرموده:« الظاهر أن المراد من العلماء خصوص الائمه علیهم السلام» (۱)

سوم شیخ محمد حسین غروی اصفهانی در حاشیه مکاسب فرموده مراد از کلمه "العلماء" ائمه علیهم السلام می باشد.

چهارم هدایه الطالب جلد۳ صفحه ۲۴۸ فرموده:« أن المراد من العلماء هم الائمه علیهم السلام کما یدل علیه قول الصادق علیه السلام: نحن العلماء وشیعتنا المتعلمون».

جواب استاد حفظه الله: ما دو روایت داشتیم یکی خبر ابوالبختری بود که ضعیف بود اما خبر دیگر صحیحه قداح بود که در آن گفته شده بود:(عن القداح عن أبی عبد الله علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: من سلک طریقا یطلب فیه علما

سلـک الله به طریقا إلی الجنه وإن الملائکه لتضع أجنحتها لطالب العلم رضا به وإنه یسـتغفر لطالب العلم من فی السـماء ومن فی الأرض حتی الحوت فی البحر، وفضـل العالم علی العابـد کفضل القمر علی سائر النجوم لیله البـدر، وإن العلماء ورثه الأنبیاء إن الأنبیاء لم یورثوا دینارا ولا درهما ولکن ورثوا العلم فمن أخـذ منه أخذ بحظ وافر) (۲) ، ما معتقدیم که علوم ائمه علیهم السلام لـدُنی است یعنی خداونـد متعال در ظرف دل آنها تمام علوم را قرار داده بـدون اینکه قدمی برای کسب آنها بر دارند درحالی که از صـدر و ذیـل حـدیث مـذکور فهمیـده می شود که مربوط به ائمه علیهم السـلام نیست بلکه مراد علمـاء می باشـد بعلاوه بحثمان یک بحث استظهاری است یعنی باید ببینیم که ما از ظهور این خبر چه استفاده ای می کنیم، از طرفی در عرف مردم نیز "العلماء" به علماء گفته می شود از این جهت اشکال این چهار نفر از بزرگوران که ذکر شد وارد نمی باشد.

۱- حاشیه مکاسب، آخوند خراسانی، ص۹۴.

۲- اصول کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۳۴، کتاب فضل العلم، باب ثواب العالم والمتعلم،حدیث۱.

شیخ محمد حسین اصفهانی در حاشیه مکاسب علاوه بر اشکال مذکور فرموده علماء و فقهاء من حیثهم العلماء والفقهاء در فقه تخصص دارند اما سیاست یک فنی است که عالَم بسیار وسیعی دارد ودارای پیچ و خم ها و نشیب و فرازهای فراوانی است و مهارت و اطلاعات فراوانی می خواهد فلذا علماء و فقهاء نمی توانند ولایت داشته باشند و در سیاست دخالت کنند و جامعه را در تمام ابعاد مختلف اداره کنند، درواقع ایشان با این بیان اصل وجود ولایت برای فقیه را انکار می کند.

جواب استاد حفظه الله: همین اشخاصی که اینطور گفته اند خودشان ناچار به دخالت در امورات مختلف جامعه شده اند (شهید شیخ فضل الله نوری که شهید راه قانون گذاری شد و شهید مدرس که شهید راه اجرای قانون شد)، مثلاض در صفحه ۲۳۱ تا ۲۳۹ از جلد۲ کتاب "بیداری ایرانیان" تألیف ناظم الاسلام کرمانی در مورد آخوند خراسانی نوشته شده زمانی که محمد علی شاه به پادشاهی رسید با مشروطه مخالفت کرد و مجلس را به توپ بست و عده ای را به دار کشید و خلاصه جلاد مآبانه رفتار کرد البته همین محمد علی شاه گاهی منافقانه رفتار می کرد و حرف علماء و مشروطه را قبول می کرد، خلاصه آخوند خراسانی و ملا عبدالله مازندرانی و ملا حسین میرزا خلیل که از علماء بزرگ نجف بودند بعد از اینکه دیدند شیخ فضل الله را به دار زدند بر علیه محمد شاه قیام کردند و بنده نوشته هائی از آخوند خراسانی دارم که خیلی باشدت به محمد علی شاه فرموده ما قیام می کنیم و حکم جهاد می دهیم، خب همین فقهائی که در نوشته هایشان ولایت فقیه را انکار کرده بودند وقتی به میدان عمل وراد شدند دیدند نمی توانند فساد و ظلم را آشکار ببینند و ساکت بنشینند لذا قیام کردند و یا مثلاً آقای حیکم که در بحث ولایت فقیه با نظر شیخ انصاری موافقت کرده در عراق وقتی که عبدالکریم قاسم آمد و خواست مردم را کمونیست کند حکم جهاد صادر کرد و خودش در صف اول جهاد قرار گرفت و یا مثلاً سید فقیه یزدی وقتی دید که انگلستان بر عراق تسلط پیدا کرده خودش به میدان جهاد آمد و حتی پسرش نیز به شهادت رسید، خلاصه اینکه علماء و فقهاء ما عملاً نمی توانند کنار بنشینند و نسبت به ظلم و فساد بی تفاوت باشند و امام رضوان الله علیه نیز کلمات بسیاری در این رابطه دارند که بخشی از آنها در جلد۱۵ و ۱۸ صحیفه نور ذکر شده که مراجعه کنید.

ص: ۱۰۴

نکته: گاهی علماء بزرگ ما ناچار می شدند از سلطان با اینکه جبار و ظالم بوده پشتیبانی کنند مثلاً حاج ملا احمد نراقی در اول معراج السعاده یک صفحه از فتحعلی شاه تعریف کرده با اینکه خود ایشان در بحث آفات زبان فرموده انسان هر کلمه اش باید روی حساب باشد و دروغ و مبالغه و امثالهما نباشد و یا مثلاً شیخ جعفر کاشف الغطاء در اول کشف الغطاء یک صفحه از فتحعلی شاه تعریف کرده و یا مرحوم مجلسی در زاد المعاد از شاه سلطان حسین صفوی تعریف کرده، خب دلیل این تعاریف همانطور که امام رضوان الله علیه نیز فرموده این بوده که در آن زمان ها دولت عثمانی بسیار قدرت داشته فلذا علماء ما قائل بودند باید یک سلطان و یک محور و یک پناهگاهی در برابر اهل تسنن وجود داشته باشد فلذا ناچار بودند از سلاطین جور تعریف کنند تا اینکه تشیع به طور کلی از بین نرود و نابود نشود.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : احادیث ولایه الفقیه

بحثمان در این بود که شیخ اعظم انصاری از کتاب "عوائد" مرحوم نراقی ده حدیث برای اثبات ولایت فقیه ذکر کردند، حدیث اول یعنی:(العلماء ورثه الانبیاء) مورد بحث و بررسی قرار گرفت.

حدیث دوم:(العلماء (أو الفقهاء) اُمناء الرُّسل).

حدیث مذکور در اصول کافی جلد۱ صفحه۴۶ "باب المستأکل بعلمه والمباهی به" ذکر شده، خبر ۵ از باب مذکور این خبر است:(علی، عن أبیه، عن النوفلی، عن السکونی، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: الفقهاء امناء الرسل ما لم یدخلوا فی الدنیا قیل یا رسول الله: وما دخولهم فی الدنیا؟ قال: اتباع السلطان فإذا فعلوا ذلک فاحذروهم علی دینکم) (۱)

ص: ۱۰۵

۱- اصول کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۴۶، باب المستأکل بعلمه والمباهی، حدیث۵.

سند حدیث: علی بن ابراهیم عن أبیه ابراهیم بن هاشم که هر دوی اینها را می شناسیم، عن حسین بن یزید نوفلی که یکی از روات ساکن ری بوده و توثیق هم نشده منتهی امامی المذهب بوده، عن اسماعیل بن أبی زیاد سکونی که شکی نداریم از عامه می باشد، اگر ما بودیم و همین سندی که ذکر شد می گفتیم که روایت ضعیف است منتهی خبر موثقه است و امام رضوان الله علیه نیز از این خبر به موثقه تعبیر کرده زیرا سکونی هرچند از عامه بوده منتهی فقهاء ما از کتابهایی که از او در دستشان بوده پی به وثاقت کتب او برده اند و امام در پاورقی دارند که ما این خبر را موثقه دانستیم زیرا شیخ طوسی در "عُده الاصول" فرموده ما به روایات چند نفر عمل می کنیم چون کتب آنها مورد اطمینان ما می باشد از جمله سکونی و میزان برای ما وثاقت

کتـاب و روایت است ولو اینکه راوی از نظر عقیـده بـا ما فرق داشـته باشـد، از طرفی آیت الله خوئی نیز در جلد۳ معجم رجال حدیث همین طور فرموده پس خبر از نظر سند موثقه می باشد.

متن و دلالت حدیث:

مطلب اول: همـان طور که قبلاـ عرض شـد شـیخ اعظم انصـاری این خبر را ذکر کرده و فرموده دلاـلتی بر ولایت فقیه نـدارد و تعـداد زیادی از محشـین و شـراح مکاسب نیز تبعاً لشـیخ انصاری همین را فرموده انـد، حالا ما کلام برخی از شـراح و محشـین مکاسب را بیان می کنیم:

اول مرحوم آخوند خراسانی در حاشیه مکاسب فرموده:« الظاهر أن المراد من العلماء خصوص الائمه علیهم السلام» (۱)

دوم محقق نائینی در منیه الطالب فرموده:« و مِن المحتمل قریباً کون العلماء فیها هم الائمه علیهم السلام کما فی الخبر المعروف مداد العلماء افضل مِن دماء الشهداء» (۲)

سوم شیخ محمد حسین غروی اصفهانی در حاشیه مکاسب فرموده مراد از کلمه "العلماء" ائمه علیهم السلام می باشد :«کما ورد عنهم نحن العلماء وشیعتنا المتعلمون وسائر الناس غثاء» (۳)

چهارم هدایه الطالب جلد۳ صفحه ۲۴۸ فرموده:« أن المراد من العلماء هم الائمه علیهم السلام کما یدل علیه قول الصادق علیه السلام: الناس علی ثلاثه؛ عالمٌ و متعلمٌ و غثاء، فنحن العلماء وشیعتنا المتعلمون وسائر الناس غثاء».

پنجم سید حکیم در نهج الفقاهه جلد۲ صفحه ۲۹۹ فرموده این روایت در شأن علماء نیست بلکه مربوط به ائمه علیهم السلام می باشد.

ششم مرحوم ایروانی در حاشیه مکاسب صفحه۱۵۶ فرموده مراد از "العلماء" ائمه علیهم السلام می باشد.

هفتم آیت الله خوئی در مصباح الفقاهه جلد۳ صفحه ۲۹۰ فرموده:« بل یمکن ان یراد من تلک الاخبار کون المراد من العلماء هم الائمه والاوصیاء علیهم السلام» (۴)

خوب و اما فقط امام رضوان الله علیه در مقابل از این حدیث برای ولایت فقیه استفاده کرده که این ایستادگی بر رأی و اعتقاد و نظر در برابر این همه از فقهاء که از یک قدرت روحی و فکری بسیار بالائی ناشی می شود خودش یک درسی برای ما می باشد، ایشان اولا در دفتر تبیان جلد ۴۵ و ثانیاً در کتابی که مستقلاً در باب ولایت فقیه دارند و ثالثا در کتاب البیع فرموده اند مراد از این خبر ولایت فقیه می باشد.

۱- حاشیه مکاسب، آخوند خراسانی، ص۹۴.

۲- منیه الطالب، تقریر بحث المیرزا النائینی، ج۲، ص۲۳۳.

۳- حاشیه المکاسب، الشیخ محمد حسین الغروی الاصفهانی، ج۲، ص۳۸۵.

۴- مصباح الفقاهه، السید ابوالقاسم الخوئی، ج۵، ص۴۳.

نظر استاد حفظه الله: اشکال ما به فقهاء معظمی که فرمودند مراد از "العلماء" ائمه علیهم السلام می باشد این است که در ذیل حدیث ذکر شده:(قیل یا رسول الله: وما دخولهم فی الدنیا؟ قال: اتباع السلطان) و این با شأن ائمه علیهم السلام سازگاری ندارد چراکه ائمه علیهم السلام اتباع سلطان نمی کردند! سلطان در لسان ائمه علیهم السلام سلاطین جور می باشد مثلا در دعای ابوحمزه ثُمالی گفته شده:(اللهم إنی اعوذ بک مِن السلطان و من الشیطان)، از طرفی سلاطین آن زمان بنی العباس بوده اند و در روایات داریم که به طور کلی سلطنت در اسلام نامشروع می باشد، آیت الله طباطبائی در کتاب شیعه در اسلام می فرماید اولین کسی که خلافت را تبدیل به سلطنت کرد معاویه بود و این یکی از جنایات او می باشد زیرا بعد از او سلطنت و کاخ نشینی و تعیین ولیعهد و امثال ذلک رسم شد درحالی که در اسلام اصلا سلطنت وجود ندارد بلکه اسلام می گوید کسی که در صدر حکومت است باید در کنار مردم و بسیار ساده و بدون تشریفات زندگی کند، بنابراین اینکه فقهاء ما از شراح و محشین مکاسب فرمودند مراد از "العلماء" ائمه علیهم السلام می باشد با ذیل حدیث سازگاری ندارد فلذا تنزیل "العلماء" به ائمه علیهم السلام اشتباه است.

مطلب دوم: فقهاء ما فرموده اند اگر مراد از "العلماء" ائمه نباشند نیز حدیث می خواهد بگوید که علماء در نقل حدیث اُمناء الرسل هستند یعنی هرآنچه از احادیث که از پیامبران رسیده علماء امین هستند تا آنها را در کتابهایشان بنویسند و شرح و تفسیر و توضیح کنند و بعد به مردم برسانند به عبارت دیگر علماء واسطه ای بین مردم و رسل در آنچه که رسل گفته اند هستند و امین در رساندن عین فرمایشات رسل به مردم می باشند در واقع بر روی کلمه امین و امانت تکیه کرده اند.

ص: ۱۰۸

خوب واما حضرت امام رضوان الله علیه می فرماید مراد از این خبر ولایت فقیه می باشد، گاهی مثلا فرشی به امانت گذاشته می شود و شخص امین وظیفه دارد آن را حفظ کند تا تغییر و تحولی در آن بوجود نیاید و بعد آن را به صاحبش برساند اما گاهی یک چیز متحرک و پویا نزد شخصی به امانت گذاشته می شود مثلا فرض کنید شخصی وارد شهری شد درحالی که مدیریت کامل دارد یعنی اقتصاد و سیاست و فرهنگ شهر و تمام جریانهائی که برای سعادت و پیشرفت لازم در دست اوست، بعد وقتی می خواهد مسافرت کند شخص دیگری را امین قرار می دهد و این یعنی اینکه شخص امین باید تمام آن شابعادی که در یک حرکت پویا بوجود آورده حفظ کند و در اینجا نیز مراد این است که مدیریت و ولایت رسل به امانت گذاشته می شود پس "اُمناء الرسل" ولایت و مدیریت در تمام ابعاد را می رساند.

احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : احادیث ولایه الفقیه

بحثمان در حدیث دوم :(الفقهاء اُمناء الرُّسل) از احادیث دهگانه ای بود که شیخ اعظم انصاری ذکر کردند.

امام رضوان الله علیه در کتاب البیع این خبر را ذکر کردند و فرمودند موثقه است و ما نیز خبر مذکور را از کافی نقل کردیم و گفتیم که موثقه می باشد، سپس ایشان می فرماید این خبر در چند جا ذکر شده مِن جمله در مستدرک الوسائل که در آنجا از نوادر راوندی قائلاً باسناده الصحیح عن موسی بن جعفر علیهما السلام نقل شده منتهی ما از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل کردیم و همچنین خبر مذکور در دعائم الاسلام عن جعفر بن محمد علیهما السلام نیز ذکر شده، بالاخره خبر از نظر سند بحثی ندارد.

ص: ۱۰۹

دیروز عرض کردیم که شیخ اعظم انصاری و تعداد زیادی از شراح و محشین مکاسب این خبر را ذکر کردند و فرمودند دلالتی بر ولایت فقیه ندارد بلکه اولا مراد از "العلماء" ائمه علیهم السلام می باشد و ثانیاً حدیث می خواهد بگوید که علماء در نقل حدیث اُمناء الرسل هستند یعنی علماء امین هستند تا احادیث آنها را در کتابهایشان بنویسند و شرح و تفسیر و توضیح کنند و بعد به مردم برسانند به عبارت دیگر علماء واسطه ای بین مردم و رسل در آنچه که رسل گفته اند هستند و امین در رساندن عین فرمایشات رسل به مردم می باشند در واقع بر روی کلمه امین و امانت تکیه کرده اند.

ما عرض کردیم اولاً حمل کلمه "العلماء" بر ائمه علیهم السلام درست نیست چونکه در ذیل حدیث مطلبی ذکر شده (اتباع السلطان)که با شأن ائمه علیهم السلام سازگاری ندارد و ثانیاً علماء فقط امین در ضبط و رساندن احادیث رسل به مردم نیستند بلکه همانطور که امام رضوان الله علیه نیز فرمودند باید ببینیم عمل و خط مشی رسل چطور بوده، انبیاء کارشان این نبوده که فقط احکام الهی را برای مردم بیان کنند بلکه به میدان می آمدند و حکومت تأسیس می کردند و با ظلم و فساد مبارزه و عدالت را برقرار می کردند، خلاصه انبیاء زعیم ملت بودند و می خواستند یک ملتی را در تمام ابعاد به تحرک وادار کنند

بنابراین منحصر کردن کار انبیاء و رسل به بیان احادیث صحیح نیست بلکه اول باید اخلاق النبیین و دوم کار انبیاء مد نظرمان باشد، و عرض کردیم وقتی به قرآن وخصوصاً سوره انبیاء مراجعه می کنیم می بینیم که کار انبیاء فقط بیان احکام الهی نبوده بلکه کار انبیاء اجرای آنچه که خداوند فرموده و تأسیس یک حکومت و بعد اداره جامعه طبق آنچه که خداوند در ابعاد مختلف سیاسی و فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی بیان کرده بوده.

دلیـل امـام رضوان الله علیه بر مطلبی که عرض شـد این است که ایشان می فرماینـد وقتی به قرآن مراجعه می کنیم مثلا در آیه ۲۵ از سوره حدیـد خداونـد متعـال کـار انبیاء را خلاصه کرده فرموده:(قَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ) (۱) ، تناسب ذکر حدیـد بعـد از ذکر کار انبیاء این است که اگر مردم عـدل را اقامه نکردند با حدید یعنی شمشـیر و جهاد باید عدل برقرار شود، البته حدیـد منـافع دیگری هم دارد و در خیلی از موضوعات بکار برده می شود، و مراد از بأس شدیـد همان جهاد است یعنی باید با شمشیر و جهاد عدالت را برقرار کنند.

عـدالت معنـای بسـیار وسـیعی دارد من جمله به معنـای؛ اعطـاء کـل ذی حقٍ حقه می باشـد و کسـی که زعیم جامعه است باید حقوقی که قرار داده شـده را در جـامعه رعـایت کنـد، گفتیم که در آخر رسـاله حقوق امـام سـجاد علیه السـلام که به ابوحمزه ثمـالی فرموده ذکر شـده: فهـذه خمسون حقاً، خب حالا اگر کسـی این عـدالت و حقوق را رعایت نکرد بایـد در مقابل او قیام کرد و بـا شمشـیر و جهاد عـدالت را برقرار کرد، بنابراین یکی از کارهای پیامبران قیام و اجرای قوانین الهی و برقراری عـدالت اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و اعطاء کل ذی حقٍ حقه می باشد.

۱- حدید/سوره۵۷، آیه۲۵.

امـام رضوان الله علیه در ادامه می فرماینـد یکی دیگر از کارهای پیامبر مطالبه و جمع آوری زکات و خمس و رسانـدن آنها به مسـتحقین بوده نه اینکه فقط حکم زکات و خمس را ابلاغ کنـد، و یا اینکه حضـرت لشـگری فراهم می کرده و حتی خودشان کراراً در جبهه جنـگ حضور داشـتند، خب کار پیامبران این بوده حالا اینکه در حـدیث گفته شـده "اُمناء الرسل" معنایش این است که وقتی پیغمبر نیست عالم بجای پیغمبر امین است و بایـد تمام آنچه را که پیغمبران در نظر می گرفتند و انجام می دادند و هَمّ و هـدفشان آن بود در نظر بگیرنـد و انجام بدهند، در ذیل حدیث ذکر شده مادامی که علماء اتباع سـلطان نکرده اند، بله فقیهی که به فکر دنیا باشد و نسـبت به دنیا و مافیها حرص داشته باشد و اتباع سلطان کند باید کنار گذاشته شود واما فقیهی که اینطور نباشـد یبقی تحت این خبر، که می شود همان فقیه عادل پس این حـدیث مثل حـدیث قبلی به طور کامل بر ولایت فقیه دلالت دارد.

امام رضوان الله علیه در ادامه جریان جیش اُسامه را نقل می کند و می فرماید اُسامه جوانی بود که سنش به ۲۰ سال نرسیده بود و از طرف پیغمبر خدا مأمور شد که جیشی آماده کند و برود و فلسطین را مسخَّر کند، خب قاعدتا مردم باید او را همراهی می کردنـد اما عـده ای این کار را نکردند و پیغمبر فرمودند:(لعن الله من خلَّف عن جیش اُسامه)، بنابراین کار پیغمبر اینچنین بوده فلذا "اُمناء الرسل" نیز باید همین طور باشند یعنی باید در غیاب پیغمبران خلأ وجود آنها در تمام ابعاد را پر کنند .

امـام رضوان الله علیه در ادامه خیلی ابراز تـأسف می کننـد از اینکه در طول تاریـخ به ولاـیت فقیه عمـل نشـده و به همین علت مسـلمانان متفرق شـده انـد و مسـتکبرین بر مسـلمانان مسـلط شـده انـد، ایشان در کتاب ولایت فقیه چندین صـفحه درد دلهای بسیاری در این رابطه دارند.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : احادیث ولایه الفقیه

بحثمـان در بیان احادیثی بود که برای اثبات ولایت فقیه ذکر شـده، شـیخ اعظم انصاری ده حـدیث از عوائـد مرحوم نراقی اخذ کرده و در مکاسب ذکر کرده و بعد از آنها جواب داده است.

حـدیث اول:(العلمـاء ورثـه الانبیـاء) را خوانـدیم و چنـد روزی از آن بحث کردیم و گفـتیم شـیخ اعظم و تعـدادی از شـراح و محشـین مکاسب فرمودند اولا حدیث مربوط به ائمه علیهم السـلام است و مراد از "علماء" ائمه علیهم السـلام می باشـند و ثانیا مراد از "ورثه الانبیـاء" یعنی اینکه علماء در بیان احادیث و احکام ورثه ی انبیاء هسـتند بنابراین حـدیث ارتباطی به ولایت فقیه ندارد.

مـا در جواب عرض کردیم "العلمـاء" اعم است و مخصوصـا قرینه ای در روایت بود که مراد از "العلماء" که ذکر شـده علماء معمولی می باشـند نه ائمه علیهم السـلام، بعلاوه کار پیامبران خدا فقط بیان قوانین و احکام نبوده لذا "ورثه الانبیاء" یعنی آنچه که انبیاء انجام می دادند علماء نیز باید انجام بدهند و خلأ آنها را پر کنند بنابراین ما از آیات قران و روایات استفاده کردیم که کار و رفتار و مشـی انبیاء الهی فقط بیان احکام نبوده بلکه عملا نیز در بین مردم بوده اند و قیام و جهاد و مبارزه با ظلم و قبضه کردن حکومت و امثال ذلک داشته اند.

ص: ۱۱۳

حدیث دوم موثقه سکونی:(الفقهاء اُمناء الرسل) بود، باز عده ای از شراح و محشین مکاسب فرمودند اولاً مراد از فقهاء در این حـدیث نیز ائمه علیهم السـلام می باشـد و ثانیاً اگر بگوئیم مراد علماء هسـتند باید همان جنبه بیان احکام مد نظرمان باشد یعنی فقهاء اُمناء الرسل هستند در بیان احکام و قوانین الهی بنابراین ارتباطی به ولایت فقیه ندارد.

مـا عرض می کنیم همـان بحث قبلی در اینجا نیز مطرح می شود یعنی ما بایـد ببینیم عملکرد رسل چگونه بوده، عملکرد رسـل فقـط بیـان احکـام نبـوده بلکه هم بیـان احکـام و هم قیـام و فعـالیت و بوجـود آوردن حکـومت و فراهم کردن لـوازم آن بوده، حضرت امام رضوان الله علیه فرمودند در آیات فراوانی از قران کریم مِن جمله آیه ۲۵ از سوره حدید:(قَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنصُرُهُ وَرُسُلَهُ

بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ) (۱) کار پیامبران الهی یعنی قیام به قسط و بعـد اجرای عدالت و بعد تأسـیس حکومت ولو با جهاد و شهـادت بیـان شـده است، بنـابراین با این بیان روشن می شود که علماء هم در بیان احکام و هم در عملکرد و اقامه حکومت و تمام امور مربوط به آن ورثه انبیاء هسـتند و در ذیل حدیث نیز گفته شده:(مالم یدخل فی الدنیا) که دالّ بر این است که فقهاء عدول باید باشند و اهل دنیا نباشند و نمونه یک حاکم اسلامی در نامه ای که حضرت امیر علیه السلام به مالک اشتر نوشته اند ذکر شـده است وبالاـخره امام رضوان الله علیه می فرماینـد حکومت اولا در انبیاء و بعـد در ائمه علیهم السـلام و بعـد در علماء متمثّل می شود.

ص: ۱۱۴

۱- حدید/سوره۵۷، آیه۲۵.

امام رضوان الله علیه سعی کردند ولایت فقیه را با حکومت تطبیق کنند به این معنی که فقیه ولایت دارد لذا حکومت تشکیل می دهد، در زمان امام رضوان الله علیه مهدی حائری یکی از فرزندان مرحوم حاج شیخ بزرگ رحمه الله علیه در لندن زندگی می کرد، ایشان چند اشکال بر ولایت فقیه که امام رضوان الله علیه مطرح کردند وارد کرده بودند که بنده آنها را یادداشت کرده ام و برای شما بیان می کنم، ایشان فرموده ولایت فقیه یک مسئله ای است که مربوط به اسلام نیست زیرا کلیه ادیان کاری به حکومت و سیاست و کشور داری ندارند، مردم همان طور که به طبیب و نجار و بنّا محتاجند احساس می کنند که به حکومت نیز محتاجند لذا خودشان با راهنمائی عقل حکومتی تشکیل می دهند و در قران کریم نیز ذکر شده:(وامرهم شوری بینهم) (۱) یعنی با مشورت با یکدیگر حکومتی تشکیل می دهند و دیگر در قران حکومت به طور خاص ذکر نشده، بعلاوه ما در قران کریم آیاتی داریم که کار رسول را ذکر کرده مثلا در چند جای قران ذکر شده:(وما علی الرسول إلا البلاغ المبین) (۲) و یا:(وهل علی الرسل إلا البلاغ المبین) (۳) و امثال ذلک که از آنها استفاده می شود که کار پیامبران بلاغ است و از "إلا" نیز استفاده حصر می شود، باز در جای دیگر ذکر شده:(فذکر إنما أنت مذکر، لست علیهم بمصیطر) (۴) ، بنابراین از این آیات استفاده می شود که کار رسل فقط بلاغ احکام می باشد، خلاصه ایشان از این کلمات ذکر کرده و در آخر اینطور نتیجه گرفته: اولا-عدم ارتباط اسلام با حکومت، ثانیا کفایت عقل عملی برای اداره کشور بدون نیاز به وحی، ثالثا اصلا توامندی لازم برای تأسیس و اداره حکومت در فقیه وجود ندارد.

۱- شوری/سوره۴۲، آیه۳۸.

۲- عنکبوت/سوره۲۹، آیه۱۸.

۳- نحل/سوره۱۶، آیه۳۶.

۴- غاشیه/سوره۸۸، آیه۲۱.

خوب و اما بنده در آن موقع جواب این مطالبی که ایشان بیان کردند را نوشتم به این بیان که اولا پیامبران کارشان ترتیب و مراحل داشته، بله در مرحله اول کارشان تبلیغ و بیان احکام الهی بوده:(اُدع الی سبیل ربک بالحکمه والموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی أحسن) (۱) ، ولیکن مرحله دوم این است که اگر با تبلیغ کار پیشرفت نکرد باید قیام و اقدام و جهاد صورت بگیرد که شواهد بسیاری بر این مطلب در قران کریم ذکر شده مِن جمله آیه شریفه:(إذهبا إلی فرعون إنه طغی فقولا له قولا لینا لعله یتذکر أو یخشی) (۲) ، و یا آیه شریفه:(وقاتلوا ائمه الکفر إنهم لا أیمان لهم) (۳) ، ویا آیه شریفه:(قاتلوا اولیاء الشیطان) (۴) و امثال ذلک، واما آیات مذکور در کلام آقای حائری دالِّ بر حصر در مرحله اول(بلاغ)است یعنی حصر اضافی نسبت به مرحله اول می باشد و اما در مرحله بعد قیام و اقدام و جهاد و اجرای عدالت قرار دارد و آیات بسیاری از قران کریم بر این مطلب دلالت دارند، خلاصه اینکه با مراجعه به قران کریم می بینیم که کار پیامبران منحصر در تبلیغ و بیان احکام الهی نبوده بلکه این مخصوص مرحله اول کارشان بوده و در مرحله دوم باید قیام کنند و عدالت را اجرا کنند بنابراین اشکالات جناب آقای مهدی حائری وارد نیستند و حدیث موثقه سکونی دلالت کامل بر ولایت فقیه دارد.

۱- نحل/سوره۱۶، آیه۱۲۵.

۲- طه/سوره۲۰، آیه۴۴.

۳- توبه/سوره۹، آیه۱۲.

۴- نساء/سوره۴، آیه۷۶.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : احادیث ولایه الفقیه

بحثمان در بیان احادیث دهگانه ای بود که شیخ اعظم انصاری در مقام استدلال برای اثبات ولایت فقیه ذکر کرده و سپس در همه آنها مناقشه کرده.

حدیث اول و دوم را طبق ترتیبی که شیخ انصاری ذکر کرده خواندیم و مورد بررسی قرار دادیم واما حدیث سوم:(مجار الامور بید العلماء بالله الاُمناء علی حلاله وحرامه) می باشد.

مجاری جمع مجری اسم مکان است نه مصدر میمی یعنی محل جریان امور تماماً در دست علماء می باشد و امور یعنی چیزهائی که در زندگی انسان ها مورد احتیاج هستند اعم از امور اخلاقی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، فردی، اقتصادی، روحی و جسمی و خلاصه تمام امور مجاری و در دست علماء هستند وتا وقتی فقیه ولایت وحکومت وقدرت نداشته نباشد نمی تواند این امور را اداره و مدیریت کند بنابراین ظاهر این حدیث بر ولایت فقیه دلالت دارد.

حدیث مذکور در کتاب "تحف العقول عن آل الرسول" تألیف الشیخ أبو محمد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبه الحرانی مرسلًا از سیدالشهداء علیه السلام نقل شده، مؤلف مذکور از علماء بزرگ و معاصر شیخ صدوق و استاد شیخ مفید بوده و کتاب او بسیار خوب می باشد و در جلد سوم کتاب "الذریعه الی تصانیف الشیعه" تألیف حاج آقا بزرگ تهرانی از این کتاب اسم برده شده، منتهی احادیثی که در تحف العقول ذکر شده مرسل هستند.

ص: ۱۱۷

امام رضوان الله علیه ابتداء سعی کرده تا حدیث مذکور را از نظر سند تا حدی درست کند لذا می فرماید هرچند که خبر در تحف العقول مرسل ذکر شده اما از جمله کتابهائی است که مورد اعتماد صاحب وسائل بوده چونکه در جلد آخر وسائل در لیست کتابهائی که مورد اعتماد صاحب وسائل بوده ذکر شده، بعلاوه امام رضوان الله علیه می فرماید مضمون این خبر مطابق اعتبار و عقل است یعنی در حقیقت مضمون خبر به یک دلیل عقلی بر می گردد و دلیل عقلی نیز برای ما حجت می باشد.

خوب و اما این حدیث نیز مانند خبر اول و دوم مورد مناقشه شیخ انصاری و بسیاری از شراح و محشین مکاسب است و همگی می گویند از دوجهت بر ولایت فقیه دلالت ندارد:

اول: مراد از علماء ائمه علیهم السلام است نه فقهاء.

دوم: "الاُمناء علی حلاله و حرامه" فقط دلالت دارد بر اینکه شأن علماء بیان حلال و حرام می باشد.

(ولایت فقیه یعنی اینکه فقیه برای اداره امور جامعه در انفس و اموال مردم تصرف می کند، ما یک راهنمائی داریم و یک رهبری، راهنمائی این است که احادیث و احکام بیان شود اما رهبری حرکت دادن و مدیریت و اداره جامعه می باشد و ولایت فقیه نیز همین طور است یعنی فقیه مثل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که گفته شده:(النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و اموالهم) ولایت دارد و جانشین و جایگزین پیامبر و امام است و تمام امور همانند آنها در دست او می باشد).

ص: ۱۱۸

امام رضوان الله علیه خلافاً لشیخ انصاری و تابعین او می فرمایـد "مجار الامور بیـد العلماء" بر یک امر خاص مثل بیان حلال و حرام دلالت نـدارد بلکه مراد محل جریان تمام امور اعم از امور اخلاقی، فرهنگی، سیاسـی، اجتماعی، فردی، اقتصادی، روحی و جسـمی و خلاصه تمام امور زنـدگی می باشـد یعنی علماء خلأ رُسل را پر می کننـد و دقیقا همان عملکرد آنها را دارند فلذا این حـدیث در هر زمـان و مکانی دلالت دارد بر بیان وظائف علماء، و همین طور هم است یعنی اگر تمام علماء در کل بلاد با هم متحـد باشـند عملاً تمام امور به دست آنها خواهـد بود و این همان است که امام رضوان الله علیه فرمودنـد مضـمون حدیث مطـابق اعتبـار و عقـل است امـا متاسـفانه تفرق آنهـا نسبت به هم بـاعث وضـعیت فعلی شـده لـذا امـام سـجاد علیه السـلام می فرماید:(العلماء حکام علی الناس والملوک حکام علی الناس).

خوب واما خبر مـذکور در تحف العقول که قدری طولانی هم می باشد این خبر است:(وروی عن الامام التقی السـبط الشـهید أبی عبد الله، الحسین بن علی علیهما السلام فی طوال هذه المعانی من کلامه علیه السلام فی الامر بالمعروف والنهی عن المنکر (و روی عن أمیر المؤمنین علیه السـلام) اعتبروا أیهـا النـاس بمـا وعـظ الله به أولیـاءه من سوء ثنـائه علی الاحبـار إذ یقول: " لولا ینهیهم الربانیون(علماء اهل تورات) والاحبار(علماء اهل انجیل)عن قولهم الاثم ،" وقال: " لعن الـذین کفروا من بنی إسـرائیل - إلی قوله - لبئس ما کانوا یفعلون ،" وإنما عاب الله ذلک علیهم لانهم کانوا یرون من الظلمه الـذین بین أظهرهم المنکر والفساد فلاـ ینهونهم عن ذلـک رغبه فیمـا کـانوا ینـالون منهم ورهبه ممـا یحـذرون والله یقول: " فلاـ تخشوا النـاس واخشون "، وقال: " المؤمنون والمؤمنـات بعضـهم أولیاء بعض یأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر " ، فبـدأ الله بالامر بالمعروف والنهی عن المنکر فریضه منه، لعلمه بأنهـا إذا اُدیت وأقیمت اسـتقامت الفرائض کلهـا هینهـا وصـعبها وذلک أن الامر بالمعروف والنهی عن المنکر دعاء إلی الاسـلام مع رد المظالم ومخالفه الظالم وقسـمه الفیئ والغنائم وأخذ الصدقات من مواضـعها ووضعها فی حقها، ثم أنتم أیتها العصابه عصابه بالعلم مشـهوره وبالخیر مذکوره وبالنصـیحه معروفه وبالله فی أنفس الناس مهابه، یهابکم الشریف ویکرمکم الضـعیف ویؤثرکم من لا فضل لکم علیه ولا ید لکم عنده، تشفعون فی الحوائج إذا امتنعت من طلابها وتمشون فی الطریق بهیبه الملوک وکرامه الاکـابر، ألیس کـل ذلـک إنمـا نلتموه بمـا یرجی عنـدکم من القیام بحق الله وإن کنتم عن أکثر حقه تقصـرون فاسـتخففتم بحق الاـئمه، فأما حق الضـعفاء فضـیعتم وأما حقکم بزعمکم فطلبتم. فلا مالا بـذلتموه ولا نفسـا خاطرتم بها للـذی خلقهـا ولاـ عشـیره عادیتموهـا فی ذات الله انتم تتمنون علی الله جنته ومجـاوره رسـله وأمانا من عـذابه . لقـد خشـیت علیکم أیها المتمنون علی الله أن تحـل بکم نقمه من نقماته لانکم بلغتم من کرامه الله منزله فضـلتم بها ومن یعرف بالله لا تکرمون وأنتم بالله فی عباده تکرمون وقد ترون عهود الله منقوضه فلا تفزعون وأنتم لبعض ذمم آبائکم تفزعون وذمه رسول الله صـلی الله علیه وآله محقـوره والعمی والبکم والزمنی فی المـدائن مهمله لاـ ترحمـون ولاـ فی منزلتکم تعملون ولاـ من عمـل فیهـا تعینون وبالادهـان والمصـانعه عنـد الظلمه تـأمنون، کـل ذلک مما أمرکم الله به من النهی والتناهی وأنتم عنه غافلون. وأنتم أعظم الناس مصیبه لما غلبتم علیه من منـازل العلمـاء لو کنتم تشـعرون . ذلـک بـأن مجـاری الاـمور والاحکام علی أیـدی العلماء بالله الامناء علی حلاله وحرامه فأنتم المسـلوبون تلک المنزله وما سلبتم ذلک إلا بتفرقکم عن الحق واختلافکم فی السنه بعد البینه الواضحه. ولو صبرتم علی الاـذی وتحملتـم المـؤونه فی ذات الله کـانت أمـور الله علیکـم ترد وعنکم تصـدر وإلیکم ترجع ولکنکم مکنتم الظلمه من منزلتکم واستسـلمتم امـور الله فی أیـدیهم، یعملـون بالشـبهات ویسیرون فی الشـهوات، سـلطهم علی ذلـک فرارکم من المـوت وإعجابکم بالحیاه التی هی مفارقتکم، فأسلمتم الضعفاء فی أیدیهم فمن بین مستبعد مقهور وبین مستضعف علی معیشته مغلوب، یتقلبون فی الملک بآرائه و یستشـعرون الخزی بأهوائهم إقتـداء بالاشـرار وجرأه علی الجبار، فی کل بلـد منهم علی منبره خطیب

يصقع، فالارض لهم شاغره وأيديهم فيها مبسوطه والناس لهم خول لا يدفعون يد لامس، فمن بين جبار عنيد وذى سطوه على الضعفه شديد، مطاع لا يعرف المبدئ المعيد فيا عجبا ومالى [لا] أعجب والارض من غاش غشوم ومتصدق ظلوم وعامل على المؤمنين بهم غير رحيم، فالله الحاكم فيما فيه تنازعنا والقاضى بحكمه فيما شجر بيننا. اللهم إنك تعلم أنه لم يكن ما كان منا تنافسا فى سلطان ولا التماسا من فضول الحطام ولكن لنرى المعالم من دينك ونظهر الاصلاح فى بلادك ويأمن المظلومون من عبادك ويعمل بفرائضك وسننك وأحكامك، فإن لم تنصرونا وتنصفونا قوى الظلمه عليكم وعملوا فى اطفاء نور نبيكم. وحسبنا الله وعليه توكلنا وإليه أنبنا وإليه المصير. * (موعظه) * اوصيكم بتقوى الله وأحذركم أيامه وأرفع لكم أعلامه فكأن المخوف قد أفد بمهول وروده ونكير حلوله وبشع مذاقه فاعتلق مهجكم وحال بين العمل وبينكم، فبادروا بصحه الاجسام فى مده الاعمار كأنكم ببغتات طوارقه فتنقلكم من ظهر الارض إلى بطنها ومن علوها إلى سفلها ومن أنسها إلى وحشتها ومن روحها وضوئها إلى ظلمتها ومن سعتها إلى ضيقها. حيث لا يزار حميم ولا يعاد سقيم ولا يجاب صريخ. أعاننا الله وإياكم على أهوال ذلك اليوم ونجانا وإياكم من عقابه وأوجب لنا ولكم الجزيل من ثوابه. عباد الله فلو كان ذلك قصر مرماكم ومدى مظعنكم كان حسب العامل شغلا يستفرغ عليه أحزانه ويذهله عن دنياه ويكثر نصبه لطلب الخلاص منه، فكيف وهو بعد ذلك مرتهن باكتسابه مستوقف على حسابه لا ـ وزير له يمنعه ولا ـ ظهير عنه يدفعه، ويومئذ لا ـ ينفع نفسا إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت فى إيمانها خيرا قل انتظروا إنا منتظرون. اوصيكم بتقوى الله فإن الله قد ضمن لمن اتقاه أن يحوله عما يكره إلى ما يحب ويرزقه من حيث لا ـ يحتسب فإياك أن تكون ممن يخاف على العباد من ذنوبهم ويأمن العقوبه من ذنبه، فإن الله تبارك وتعالى لا يخدع عن جنته ولا ينال ما عنده إلا بطاعته إن شاء الله.

کتابه علیه السلام إلی أهل الکوفه لما سار ورأی خذلانهم إیاه) (۱) .

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی...

احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : احادیث ولایه الفقیه

باعرض تبریک میلاد مقدس حضرت باقر علیه الصلاه والسلام.

بحثمان در فقه الحدیث اخباری بود که شیخ اعظم انصاری برای اثبات ولایت فقیه به آنها استدلال کرده، شیخ اعظم ده حدیث از کتاب عوائد مرحوم نراقی نقل کرده و سپس در همه آنها خدشه کرده است.

بحث اصلی در فقه الحدیث اخبار مذکور است و در روایت نیز ذکر شده:(أنتم أفقه الناس إذا أراد معانی کلامنا).

اما حدیث سوم:(مجار الامور بید العلماء بالله الأُمناء علی حلاله وحرامه) (۲) بود، در اینجا یک صف آرائی بوجود آمده، شیخ انصاری و بسیاری از شراح و محشین مکاسب مثل آخوند خراسانی و محقق نائینی و آیت الله خوئی و هدایه الطالب و هدی الطالب و ایروانی و مامقانی و شیخ محمد حسین اصفهانی و عده ای دیگر تماماً در فهم این احادیث در یک طرف قرار گرفته اند و امام رضوان الله علیه در طرف دیگر، آنها می خواهند بگویند احادیث مذکور دلالتی بر ولایت فقیه ندارند زیرا اولاً مراد از علماء ائمه علیهم السلام هستند نه فقهاء، ثانیاً احادیث مذکور فقط دلالت دارند بر اینکه شأن علماء بیان احادیث و احکام الهی می باشد نه ولایت فقیه و مدیریت و حکومت بر جامعه، اما در مقابل امام رضوان الله علیه می خواهد بفرماید احادیث مذکور بر ولایت فقیه دلالت دارند.

ص: ۱۲۰

۱- تحف العقول، ابن شعبه الحرانی، ص۲۳۷.

۲- تحف العقول، ابن شعبه الحرانی، ص۲۳۷.

حدیث مذکور در کتاب "تحف العقول عن آل الرسول" تألیف الشیخ أبو محمد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبه الحرانی مرسلاً از سیدالشهداء علیه السلام نقل شده، مؤلف مذکور از علماء بزرگ و معاصر شیخ صدوق و استاد شیخ مفید بوده و کتاب او بسیار کتاب خوبی می باشد و ایشان توانسته احادیث نخبه از اهل بیت علیهم السلام را نقل کند، در جلد سوم کتاب "الذریعه الی تصانیف الشیعه" تألیف حاج آقا بزرگ تهرانی نیز از این کتاب اسم برده شده و تعریف شده است.

امام رضوان الله علیه می فرماید حدیث مذکور بر تاریخ و "اعتبار" از آن دلالت دارد که مسئله بسیار مهمی می باشد، تاریخ و

اعتبـار از آن یعنی اینکه انسـان در روی دادهای تاریخی دقت کنـد و آنها را ریشه یابی کنـد و از آنها عبرت بگیرد و در قرآن کریم نیز از آن به عنوان "اعتبـار" یـاد شـده است:(یُقَلِّب اللَّهُ الَّیْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فی ذَلِك لَعِبرَهًلاُولی الاَبْصـرِ) (۱) ، در واقع امـام رضوان الله علیه می خواهد بفرماید این حدیث مارا تشویق و ترغیب می کند به عبرت گرفتن از تاریخ به این صورت که بدانیم هر قضیه یک ظاهر و یک باطنی دارد و به عبور از ظاهرِ قضایا و ریشه یابی کردن آنها و رسیدن به باطن و اساس مطلب عبرت گرفتن می گویند که بسیار مهم است، به عبارت دیگر عالَم تماماً علل و اسباب می باشد لذا در منظومه سبزواری گفته شده:« لیس فی الوجود الاتفاقی، اذ کل ما یحدث فهوراق، لعلل بها وجوده وجب، یقول الاتفاق جاهل السبب » که اسباب همان سنن الهی و شناختن آنها می باشد فلذا باید سنن الهی را بشناسیم و جریانات تاریخی را به آنها ربط بدهیم و بعد تفکر کنیم و نتیجه بگیریم، مثلاـ در آیه شـریفه ذکر شـده:(إِنَّ اللّهَ لاَـ یُغَیِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِـهِمْ) (۲) و یا:(لَئِن شَـکَرْتُمْ لأَزِیدَنَّکُمْ وَلَئِن کَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِی لَشَدِیدٌ) (۳) و یا:(وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَی آمَنُواْ وَاتَّقَواْ لَفَتَحْنَا عَلَیْهِم بَرَکَاتٍ مِّنَ السَّمَاء وَالأَرْضِ) (۴) که تمام اینها از سـنن الهی می باشـند و کلاً قرآن کریم یک سلسـله آیاتی دارد که مربوط به سنن الهی هستند که آشنائی با این سنن و ربط دادن قضایای تاریخی به آنها بسیار مهم می باشد لذا در چند جای قرآن کریم ذکر شده:(فَلَن تَجِدَ لِسُـنَّتِ اللَّهِ تَبْدِیلًا وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِیلًا) (۵) ، و یا در چنـد جای دیگر ذکر شـده:(قل سـیروا فی الارض) (۶) یعنی تنها مطالعه نکنیـد بلکه مسافرت کنیـد و ببینید و عبرت بگیرید، خلاصه اینکه قرآن کریم توصـیه می کند به اینکه مومنین حوادث مختلف را ریشه یابی کنند و آنها را با سـنن الهی تطبیق بدهنـد و از آنها پنـد و انـدرز بگیرنـد بنابراین امام رضوان الله علیه از راه تاریخ و اعتبار وارد شده و فرموده ما بایـد با این دید به حدیث مذکور نگاه کنیم و کلاً منظور ایشان این است که حضـرت سـید الشـهداء علیه السـلام در حدیث مذکور می خواهند بفرمایند اگر علماء با هم وحدت و اتفاق داشـته باشـند و به سـنت الهی عمل کنند تمام امور مربوط به آنهـا می شود و جریـان امور عـالَم و سـیاست مـداری و حکومت و مـدیریت جـامعه و امثال ذلک تماماً مربوط به علماء می شود، و علت اصلی مغلوب و تضعیف شدن مسلمانان و مستضعفین جهان همین است که علماء با هم وحدت و اتفاق ندارند.

۱- نور/سوره۲۴، آیه۴۴.

۲- رعد/سوره۱۳، آیه۱۱.

۳- ابراهیم/سوره۱۴، آیه۷.

۴- اعراف/سوره۷، آیه۹۶.

۵- فاطر/سوره۳۵، آیه۴۳.

۶- عنکبوت/سوره۲۹، آیه۲۰.

خوب واما بنده مدلول این حدیث را به پنج قسمت تقسیم کرده ام که إن شاء الله در جلسات بعدی عرض خواهیم کرد.

بقیه بحث بماند برای جلسه بعد إن شاء الله تعالی... .

احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : احادیث ولایه الفقیه

از جمله احادیثی که شیخ اعظم انصاری تبعاً لملا احمد نراقی در عوائد ذکر کرده و گفته که به آن برای ولایت فقیه استدلال شده حدیث:(مجار الامور بید العلماء بالله الاُمناء علی حلاله وحرامه) (۱) می باشد، عرض کردیم شیخ انصاری و بسیاری از شراح و محشین مکاسب مثل آخوند خراسانی و محقق نائینی و آیت الله خوئی و هدایه الطالب و هدی الطالب و ایروانی و مامقانی و شیخ محمد حسین غروی اصفهانی و عده ای دیگر تماماً در این حدیث مناقشه کرده و فرموده اند بر ولایت فقیه دلالتی ندارد زیرا اولاً مراد از علماء ائمه علیهم السلام هستند نه فقهاء، ثانیاً احادیث مذکور فقط دلالت دارند بر اینکه شأن علماء بیان احادیث و احکام الهی است نه ولایت فقیه و مدیریت و حکومت بر جامعه، اما در مقابل امام رضوان الله علیه هم در کتاب حکومت اسلامی و هم در دفتر تبیان شماره ۴۵ و هم در کتاب البیع فرمودند حدیث مذکور دلالت روشنی بر ولایت فقیه دارد زیرا بر تاریخ و عبرت گرفتن از آن دلالت دارد که مسئله بسیار مهمی می باشد، در واقع امام رضوان الله علیه می خواهد بفرماید این حدیث مارا تشویق و ترغیب می کند به عبرت گرفتن از تاریخ به این صورت که بدانیم هر قضیه ای یک ظاهر و یک باطنی دارد و ما باید از ظاهرِ قضایا عبور کنیم و آنها را ریشه یابی کنیم و به باطن و رموز و اسرار و عمق قضایا پی ببریم، در قرآن کریم و مخصوصا در سوره حشر نیز ذکر شده:(يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُم بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ) (۲)

ص: ۱۲۲

۱- تحف العقول، ابن شعبه الحرانی، ص۲۳۷.

۲- حشر/سوره۵۹، آیه۲.

قرآن کریم تاریخ و عبرت گرفتن از آن را یک امتداد پویا و متحرک بر اساس سنن الهی معرفی می کند و می گوید عالم خلقت دارای سُننی است و تاریخ و حوادث و وقایعی که اتفاق می افتد همگی بر اساس سنن الهی بوجود آمده است، مثلا در آیه شریفه ذکر شده:(إِنَّ اللّهَ لاَ يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ) (۱) و یا:(لَئِن شَكَرْتُمْ لأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ) (۲) و یا:(وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُواْ وَاتَّقَواْ لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاء وَالأَرْضِ) (۳) که تمام اینها از سنن الهی هستند .

همان طور که عرض شد قرآن کریم تاریخ و عبرت گرفتن از آن را یک امتداد پویا و متحرک بر اساس سنن الهی معرفی می

کنـد لـذا چنـد نکته در اینجـا وجود دارد؛ اول اینکه قرآن کریم انبیـاء و اولیـاء و افعالشـان را در یـک خط و نمرود و فرعون و ابوجهـل و ابوسـفیان و امثـالهم و افعالشـان را در خـط دیگری قرار می دهـد، دوم اینکه افعـالِ انبیـاء و اولیاء و منطق آنها را در مقابل افعال و منطق جباران و مسـتکبران عالَم قرار می دهد و سوم عاقبت و نتجیه هر دو دسته(انبیاء و اولیاء و در مقابل جباران و ستمکاران) را بیان می کند و در حدیثی که ذکر شد حضرت سید الشهداء نیز از عبرت گرفتن شروع کرده است.

بنده چند مطلب از حدیث استفاده کرده ام:

ص: ۱۲۳

۱- رعد/سوره۱۳، آیه۱۱.

۲- ابراهیم/سوره۱۴، آیه۷.

۳- اعراف/سوره۷، آیه۹۶.

مطلب اول: حدیث با "اعتبروا" شروع شده و حضرت سید الشهداء علیه السلام اول به سراغ بنی اسرائیل و علت انحراف و فاسد شدن آنها می رود و می فرماید:(لولا ینهیهم الربانیون(علماء اهل تورات) والاحبار(علماء اهل انجیل)عن قولهم الإثم و أکلهم السحت) (۱) و حضرت در ادامه علت اینکه علماء کاری نکردند تا اینکه بنی اسرائیل فاسد و منحرف شدند را بیان می کند و می فرماید:(لانهم کانوا یرون من الظلمه الذین بین أظهرهم المنکر والفساد فلا ینهونهم عن ذلک رغبه فیما کانوا ینالون منهم ورهبه مما یحذرون والله یقول: " فلا تخشوا الناس واخشون "، وقال: " المؤمنون والمؤمنات بعضهم أولیاء بعض یأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر " ، فبدأ الله بالامر بالمعروف والنهی عن المنکر فریضه منه... الی آخر) (۲) ، بنابراین مطلب اولی که حضرت بیان کرده ذکر فساد علماء بنی اسرائیل است که علت اصلی گرایش جامعه بنی اسرائیل به انحراف و فساد می باشد.

مطلب دوم: حضرت سید الشهداء علیه السلام بعد از یک مطلب تارخی و قرآنی خطاب به علماء مسلمان در آن زمان علت احترام مردم نسبت به آنها را امید و انتظار و توقع مردم از آنها بیان می کند و می فرماید:(ثم أنتم أیتها العصابه عصابه بالعلم مشهوره وبالخیر مذکوره وبالنصیحه معروفه وبالله فی أنفس الناس مهابه، یهابکم الشریف ویکرمکم الضعیف ویؤثرکم من لا فضل لکم علیه ولا ید لکم عنده، تشفعون فی الحوائج إذا امتنعت من طلابها وتمشون فی الطریق بهیبه الملوک وکرامه الاکابر، ألیس کل ذلک إنما نلتموه بما یرجی عندکم من القیام بحق الله وإن کنتم عن أکثر حقه تقصرون) (۳) و همین طور هم هست.

۱- تحف العقول، ابن شعبه الحرانی، ص۲۳۷.

۲- تحف العقول، ابن شعبه الحرانی، ص۲۳۷.

۳- تحف العقول، ابن شعبه الحرانی، ص۲۳۷.

مطلب سوم: حضرت حقی که مردم بر ذمه ی علماء دارند را بیان می کند و می فرماید:(فاستخففتم بحق الائمه، فأما حق الضعفاء فضیعتم وأما حقکم بزعمکم فطلبتم، فلا مالاً بذلتموه ولا نفسصا خاطرتم بها للذی خلقها ولا عشیره عادیتموها فی ذات الله انتم تتمنون علی الله جنته ومجاوره رسله وأمانا من عذابه، لقد خشیت علیکم أیها المتمنون علی الله أن تحل بکم نقمه من نقماته لانکم بلغتم من کرامه الله منزله فضلتم بها ومن یعرف بالله لا تکرمون وأنتم بالله فی عباده تکرمون وقد ترون عهود الله منقوضه فلا تفزعون وأنتم لبعض ذمم آبائکم تفزعون وذمه رسول الله صلی الله علیه وآله محقوره والعمی والبکم والزمنی فی المدائن مهمله لا ترحمون ولا فی منزلتکم تعملون ولا من عمل فیها تعینون وبالادهان والمصانعه عند الظلمه تأمنون، کل ذلک مما أمرکم الله به من النهی والتناهی وأنتم عنه غافلون) (۱)

مطلب چهارم: حضرت در ادامه باز خطاب به علماء مطالبی را بیان می کند که آن قسمت از حدیث که مورد بحث و محل استشهاد ماست نیز ذکر شده، حضرت می فرمایند:(وأنتم أعظم الناس مصیبه لما غلبتم علیه من منازل العلماء لو کنتم تشعرون، ذلک بأن مجاری الامور والاحکام علی أیدی العلماء بالله الامناء علی حلاله وحرامه فأنتم المسلوبون تلک المنزله وما سلبتم ذلک إلا بتفرقکم عن الحق واختلافکم فی السنه بعد البینه الواضحه. ولو صبرتم علی الاذی وتحملتم المؤونه فی ذات الله کانت أمور الله علیکم ترد وعنکم تصدر وإلیکم ترجع ولکنکم مکنتم الظلمه من منزلتکم واستسلمتم امور الله فی أیدیهم، یعملون بالشبهات ویسیرون فی الشهوات، سلطهم علی ذلک فرارکم من الموت وإعجابکم بالحیاه التی هی مفارقتکم، فأسلمتم الضعفاء فی أیدیهم فمن بین مستبعد مقهور وبین مستضعف علی معیشته مغلوب، یتقلبون فی الملک بآرائه و یستشعرون الخزی بأهوائهم إقتداء بالاشرار وجرأه علی الجبار، فی کل بلد منهم علی منبره خطیب یصقع، فالارض لهم شاغره وأیدیهم فیها مبسوطه والناس لهم خول لا یدفعون ید لامس، فمن بین جبار عنید وذی سطوه علی الضعفه شدید، مطاع لا یعرف المبدئ المعید فیا عجبا ومالی [لا] أعجب والارض من غاش غشوم ومتصدق ظلوم وعامل علی المؤمنین بهم غیر رحیم، فالله الحاکم فیما فیه تنازعنا والقاضی بحکمه فیما شجر بیننا) (۲)

۱- تحف العقول، ابن شعبه الحرانی، ص۲۳۸.

۲- تحف العقول، ابن شعبه الحرانی، ص۲۳۸.

خلاصه اینکه حضرت امام رضوان الله علیه این روایت را همراه با درد دلهای فراوانی از امت و علماء اسلام نقل می کند و در پایان می فرماید این حدیث از جمله احادیثی است که بر ولایت فقیه دلالت دارد.

بقیه بحث بماند برای جلسه بعد إن شاء الله تعالی... .

احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : احادیث ولایه الفقیه

در رابطه با بحثی که داریم آقای صادقی مطالبی را نوشته اند و در حقیقت همان اشکال ۹ نفر از اعلام (شیخ انصاری و شراح و محشین مکاسب) که ذکر شد را بیان کرده اند، اشکال این بود که اولاً مراد از علماء ائمه علیهم السلام هستند نه فقهاء، ثانیاً اگر مراد علماء باشد احادیث مذکور فقط دلالت دارند بر اینکه شأن علماء بیان احادیث و احکام الهی است نه ولایت فقیه و مدیریت و حکومت بر جامعه، اما عرض کردیم در مقابل امام رضوان الله علیه تبعاً لعوائد نراقی فرمودند که تمام احادیث بر ولایت فقیه دلالت دارند که ما سه روایت را تا به حالا خواندیم و گفتیم هر سه به بیانی که گذشت بر ولایت فقیه دلالت دارند.

نکته: شیخ اعظم انصاری ظاهرا خیلی تمایل نداشته که بحث ولایت فقیه را مطرح کند لذا خیلی مبسوط بحث نکرده و به طور مجمل در روایات دهگانه مناقشه کرده و آنها را رد کرده و دیگر نفرموده تکلیف مردم در زمان غیبت چیست و باید زیر چتر رهبری چه کسی باشند، که خب عرض کردیم عقل نیز اقتضاء می کند فقیه که از همه به اسلام آشنا تر است رهبری جامعه را به عهده بگیرد و این دلیل عقلی بر ولایت فقیه بود.

ص: ۱۲۶

خوب و اما حدیث چهارم که اولین حدیث مذکور در کتاب البیع امام رضوان الله علیه نیز می باشد حدیث:(اللهم ارحم خلفائی) می باشد.

چند بحث در مورد این حدیث وجود دارد:

اولاً از نظر سند باید عرض کنیم که این حدیث در سه جا مسنداً نقل شده؛ اول در عیون اخبار الرضا علیه السلام، کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام یکی از تألیفات شیخ صدوق می باشد، شیخ صدوق ۳۰۰ کتاب تألیف کرده بوده منتهی فقط ۲۴ کتاب از ایشان در دسترس ما قرار دارد و بقیه در آن حمله مغل از بین رفته اند و یکی از آن ۲۴ کتاب همین عیون اخبار الرضا علیه السلام می باشد که در اول آن نوشته شده دو قصیده از فقیه یعنی صاحب بن عباد که از وزرای آل بویه و از ارادتمندان و دوستداران اهل بیت علیهم السلام بوده به من رسیده و من نیز بخاطر اینکه از ایشان تقدیر کرده باشم این کتاب را نوشته ام که تماماً روایات مروی از امام رضا علیه السلام می باشد، خبر این است:(قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: اللهم ارحم

خلفائی ثلاث مرات، قیل له ومن خلفائک؟ قال: الذین یأتون من بعدی ویروون أحادیثی وسنتی فیعلمونها الناس من بعدی) (۱)

امام رضوان الله علیه در کتاب البیع جلد ۲ صفحه ۶۲۷ و صفحه ۶۲۸ چند سند و طریق برای این حدیث ذکر کرده؛ اول عیون اخبار الرضا علیه السلام. دوم مرسلاً عن مَن لا یحضره الفقیه، در کتاب من لا یحضره الفقیه شش هزار حدیث نقل شده که تقریبا یک ثلث آنها مرسل هستند و مرسلات فقیه نیز دوجور هستند؛ بخشی از آنها با "روی" نقل شده اند که ما می گوئیم نمی دانیم از چه کسی نقل شده اند اما بخشی دیگر با "قال الصادق و قال الباقر علیهما السلام" نقل شده اند که می گوئیم اینها مثل مرسلات ابن ابی عمیر هستند یعنی سند حدیث آنقدر در نزد صدوق مسلّم بوده که آن را مستقیماً به خود معصوم اسناد داده. سوم در معانی الاخبار و چهارم در امالی و مجالس صدوق و پنجم در صحیفه الرضا علیه السلام و ششم عوالی اللئالی نیز نقل شده است و خلاصه یک حدیثی است که از نظر سند و کثرت طرق مسلّم می باشد.

۱- عیون اخبار الرضا(ع)، الشیخ الصدوق، ج۱، ص۴۰.

خوب و اما از نظر دلالت این بحث مطرح است که آیا علماء فقط در نقل حدیث خلفاء النبی هستند و دیگر ولایت ندارند کما قال الشیخ الانصاری و مَن تبعه، یا اینکه علماء جانشین پیامبر در کلیه امور هستند و مثل او ولایت در مدیریت جامعه دارند کما قال الامام الخمینی رضوان الله علیه، به عبارت دیگر در واقع بحث در کلمه "خلیفه" می باشد و ما می خواهیم بدانیم آیا مراد از لفظ "خلفاء" که در روایت آمده این است که علماء فقط خلیفه در نقل احادیث ایشان هستند یا اینکه خلیفه به معنای جانشین است یعنی همان کاری که پیغمبر می کرده علماء نیز به عنوان جانشین او می توانند انجام بدهند؟.

بقیه بحث بماند برای جلسه بعد إن شاء الله تعالی... .

احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : احادیث ولایه الفقیه

بحث در احادیثی بود که درباره ولایت فقیه ذکر شده، اولین حدیثی که امام رضوان الله علیه ذکر کرده حدیث:(قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: اللهم ارحم خلفائی ثلاث مرات، قیل له ومن خلفائك؟ قال: الذین یأتون من بعدی ویروون أحادیثی وسنتی فیعلمونها الناس من بعدی) (۱) می باشد، ظاهرا از جهت معنای خلافت تردیدی وجود ندارد و خلیفه یا جانشین به کسی گفته می شود که جانشین باشد یعنی کسی که تمام کارها و ابعاد و شئونات مستخلف را دارد و آن خلأی که در فقدان مستخلف پیش می آید را پر می کند، منتهی جمله:(الذین یأتون من بعدی ویروون أحادیثی وسنتی) باعث بوجود آمدن اختلاف نظر شده است و همان طور که ذکر شد اعلام و فحول از علماء خدشه کردند و گفتند مراد فقط روات احادیث هستند و به ولایت فقیه مربوط نمی شود اما در مقابل امام رضوان الله علیه فرمودند منظور از خلفاء همان ولی فقیه عادل مدیر و مدبر و شجاع و آگاه به زمانه می باشد.

ص: ۱۲۸

۱- عیون اخبار الرضا(ع)، الشیخ الصدوق، ج ۱، ص ۴۰.

خوب و اما از چند جهت می توان حق را به امام رضوان الله علیه داد: اول از جهت اینکه ما باید ببینیم راویان احادیث چگونه هستند، برخی از روات احادیث نقش ضبط صوت و یا نقش مستنسخ را دارند که قطعا چنین شخصی نمی تواند خلیفه پیغمبر باشد بلکه راوی احادیث و سنت پیغمبر چند شرط دارد؛ اول اینکه راوی باید بین صحیح و سقیم تشخیص بدهد زیرا بین روایاتمان اخبار مجعول زیاد داریم، برای نمونه عرض می کنیم که در بحار جلد ۲ صفحه ۲۲۵ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مورد افراد کذابی که جعل حدیث می کنند می فرماید:(عن أبی جعفر الثانی علیه السلام فی مناظرته مع یحیی بن أكثم - وسیجیئ بتمامه فی موضعه - أنه قال: قال رسول الله صلی الله علیه واله فی حجه الوداع: قد كثرت علی الكذابه وستكثر فمن كذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار فإذا أتاكم الحدیث فاعرضوه علی كتاب الله وسنتی فما وافق كتاب الله وسنتی فخذوا به وما خالف كتاب الله وسنتی فلا تأخذوا به) (۱)

علامه مجلسی رحمه الله علیه طبق روالی که در نقل احادیث دارد بعد از نقل حدیث در "بیانٌ" می فرماید:« بیان: الکذابه بکسر الکاف وتخفیف الذال مصدر کذب یکذب أی کثرت علی کذابه الکذابین، ویصح أیضا جعل الکذاب بمعنی المکذوب والتاء للتأنیث أی الأحادیث المفتراه، أو بفتح الکاف وتشدید الذال بمعنی الواحد الکثیر الکذب والتاء لزیاده المبالغه، والمعنی: کثرت علی أکاذیب الکذابه، أو التاء للتأنیث والمعنی: کثرت الجماعه الکذابه، ولعل الأخیر أظهر، وعلی التقادیر الظاهر أن الجار والمجرور متعلق بالکذابه، ویحتمل تعلقه بکثرت علی تضمین اجتمعت ونحوه، وهذا الخبر علی تقدیری صدقه وکذبه یدل علی وقوع الکذب علیه صلی الله علیه وآله» (۲)

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲، ص۲۲۵.

۲- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲، ص۲۲۵.

یکی از بلاها و مصیبتهای عالم اسلام همین بوده که افرادی مغرضانه و خصمانه و جاهلانه احادیثی را جعل می کردند، علامه امینی رحمه الله علیه در کتاب شریف الغدیر ذکر می کند که برای اهل سنت ۵۰۰ هزار حدیث مجعول از طرق خودشان و در کتب خودشان نقل شده است، بنابراین ما قائلیم اولین شرط راوی حدیث این است که بین صحیح و سقیم تشخیص بدهد.

شرط دوم روای این است که اخباری که تقیهً صادر شده را از اخبار غیر تقیه ای تشخیص بدهد.

شرط سوم اینکه باید مباحث اصولی که در مورد تعادل و تراجیع و تعارض و جمع بین اخبار و اطلاق و تقیید و امثال ذلک مطرح شده را بداند و آگاه به این علوم و فنون باشد، بنابراین با توجه به این شروط معلوم می شود که راوی حدیث که در خبر مذکور گفته شده باید فقیه باشد چراکه فقیه آگاه به علم فقه و رجال و اصول و امثالهم می باشد، بعلاوه کلمه "و سنتی" نیز ذکر شده و سنت شامل فعل و قول و تقریر پیغمبر صلی الله علیه و آله می شود، الان کتابهائی توسط عامه و وهابیت نوشته شده که در آنها نسبت های دروغی به پیغمبر داده شده که دون شأن حضرت می باشد و ما آنها را قبول نداریم مثل قضیه زید و زینب که در جلسات قبل به آن اشاره کردیم، در کتاب "الصیح من سیره نبی الاعظم" تألیف سید جعفر مرتضی که در ۳۵ جلد چاپ شده سنت پیغمبر مجسَّم شده و تمام این اکاذیب نقل و رد شده است، بنابراین با توجه به مطالبی که عرض شد مراد از "راوی" که در خبر ذکر شده فقیه می باشد و پیغمبر نیز خواسته فقیه را معرفی کند لذا حدیث به طور کامل بر ولایت فقیه دلالت دارد.

ص: ۱۳۰

در بحار جلد ۵۰ صفحه ۸۰ نقل شده وقتی که یحیی بن اکثم با امام جواد علیه السلام مناظره می کرد چند چیز را از حضرت پرسید، اول گفت ما داریم که جبرئیل بر رسول الله صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت:(یا محمد صلی الله علیه و آله وسلم إن الله یقرئک السلام و یقول لک: سل ابابکر هل هو عنی راضٍ فإنی عنه راضٍ)، حضرت جواد علیه السلام در جواب فرمودند می دانی که ما منکر فضل ایشان نیستیم ولکین پیغمبر فرمودند دروغ های زیادی بر من بسته اند، حالا با اینکه پیغمبر خودش فرموده:(وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) (۱) چطور می شود که حضرت بگوید جبرئیل آمده و گفته از ابوبکر سوال کنید که من از او راضیم آیا او نیز از من راضی است یا نه؟!! خب خداوند قاعدتا باید بداند که در قلب ابوبکر رضایت هست یا نه! پس مسلماً این روایت دروغ است.

یحی بن أکثم دوباره سوال کرد که مَثَل ابوبکر و عمر در ارض مَثَل جبرائیل و میکائیل در سماء می باشد شما چه می فرمائید؟ حضرت جواد علیه السلام فرمودند:(جبرئیل و میکائیل ملکان لله مقربان لم یعصیا قط) اما اینها مدتی " قد اشرکا بالله عزوجل " لذا محال است که به جبرائیل و میکائیل شباهت داشته باشند، یحیی بن أکثم باز سوال کرد که روایت شده آن دو نفر پیران اهل جنت هستند نظر شما چیست؟ حضرت فرمودند این هم دروغ است زیرا در بهشت اصلا پیر وجود ندارد و این حدیث را در مقابل "سیدی شباب اهل الجنه" که به حسنین علیهما السلام نسبت داده شده جعل کرده اند، باز یحیی بن أکثم سوال کرد که روایت شده عمر سراج اهل جنت است؟ حضرت فرمودند دروغ است زیرا اهل جنت به سراج نیازی ندارند چونکه روشن است، باز یحیی بن أکثم پرسید که روایت شده که:(أن السکینه لتنطق علی لسان عمر)، حضرت فرمودند این هم درست نیست زیرا خود ابوبکر افضل از عمر بوده، و خلاصه در آخر یحیی بن أکثم پرسید روایت شده که پیغمبر فرموده:(لو لم اُبعث لبعث عمر!)، این حدیث بین اهل سنت مشهور شده و حتی سعدی در شعری گفته: به غیر از عمر که لایق پیغمبری بودی* گر خواجه رسل نبودی ختم انبیاء، حضرت در جواب فرمودند کتاب الله این حرف را سلب می کند زیرا در قرآن گفته شده:(وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنكَ وَمِن نُّوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا) (۲)

ص: ۱۳۱

۱- ق/سوره ۵۰، آیه۱۶.

۲- احزاب/سوره۳۳، آیه۷.

بالاخره آن طور که ما استفاده کردیم حدیث:(اللهم ارحم خلفائی) کاملا بر فقیه تطبیق می کند به بیانی که عرض شد، فقط بحثی درباره عبارت:(فیعلمونها الناس من بعدی) که در بعضی از نسخه ها ذکر شده وجود دارد که البته خیلی به درد بحث ما نمی خورد اما علی أیِّ حال بحث در این است که اگر دو نفر روایتی را نقل کنند و در یکی کلمه ای باشد اما در دیگری نباشد اصل عدم الزیاده است یا اصل عدم النقیصه می باشد؟ که اصل عدم الزیاده بر اصل عدم النقیصه مقدم می باشد و در اینجا نیز همین طور است یعنی اگر بخواهیم به اصل مراجعه کنیم باید بگوئیم چیزی به روایت زیاد نشده بلکه آنها اشتباهاً این عبارت را انداخته اند لذا نقیصه بوجود آمده.

بقیه بحث بماند برای روز شنبه إن شاء الله تعالی... .

احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : احادیث ولایه الفقیه

بحثمان در احادیثی بود که شیخ اعظم انصاری تبعاً لعوائد نراقی برای ولایت فقیه ذکر کرده است، چند حدیث را خواندیم و اما به ترتیبی که شیخ ذکر کرده امروز نوبت حدیث:(و قوله صلی الله علیه و آله و سلم: علماء اُمّتی کأنبیاء بنی اسرائیل) می باشد و بعلاوه در خبر مرسله ای که در فقه رضوی ذکر شده نیز اینطور آمده که:(إنّ منزله الفقیه فی هذا الوقت کمنزله الانبیاء فی بنی اسرائیل) (۱)

احادیث مذکور از نظر سند مسند نیستند بلکه نوعاً مرسل هستند، امام رضوان الله از این حدیث نیز مثل احادیث قبلی ولایت فقیه را استفاده کرده اما غیر از ایشان شیخ انصاری و محشین و شراح مکاسب همگی گفته اند این حدیث نیز مثل احادیث قبلی بر ولایت فقیه دلالت ندارد بلکه فقط می خواهد بگوید علماء و فقهاء در تبلیغ و بیان احکام الهی مثل انبیاء هستند و دیگر بر ولایت فقیه و مدیریت و حکومت که محل بحث ماست دلالتی ندارند.

ص: ۱۳۲

۱- فقه الرضا(ع)، ص۳۳۸.

برای نمونه کلام آیت الله خوئی را می خوانیم، ایشان در مصباح الفقاهه می فرماید:« وأما الروایات الداله علی ان علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل، وفی الفقه الرضوی بمنزله انبیاء بنی اسرائیل فهی ناظر الی وجوب تبعیه الفقهاء فی التبلیغ والتنزیل من هذه الجهه بعد القطع بأنه لم یرد التنزیل من جمیع الجهات، بل فی الجهات الظاهره فهی هذه کما فی زید کالاسد إذ هو فی شجاعته لا ـ فی جمیع الجهات حتی فی أکله المیته مثلا ـ والنکته فی ذلک واضحه إذ انبیاء بنی اسرائیل لم یکن کلهم نبیا لجمیع الناس ورسولا عاما بل کان بعضهم نبی بلده وبعضهم نبی محلته وبعضهم نبی مملکه نظیرهم فی ذلک العلماء وانه یجب لکل قوم ان یتبع عالمه کما کان الواجب لبنی اسرائیل ان یتبعوا نبیهم فی التبلیغ ویمکن ان یکون التنزیل فی الشرافه والثواب والاجر وانهم

مثلهم وهـذا أمر واضـح لو لا حظت التعليم والتعلمات العرفيه لجزمت بـذلک مثلا فتلميـذ المدرسه الثانيه لعلو المدرسه أعلم من معلم المـدرسه الابتدائيه وهکذا فالفقهاء وان کانوا فقهاء وتلامذه المدرسه المحمديه مثل معلم الامه السابقه من الانبياء لعلو هذه المدرسه، بل بعضهم افضل من بعض هؤلاء الانبياء وبالجمله والتنزيل فی هذه الروايه من هذه الجهه وهذا هو الظاهر» (۱)

خوب واما همان طور که عرض شـد امام رضوان الله عليه فرمودنـد اين حـديث نيز مثل احاديث قبلی بر ولايت فقيه دلالت دارد زيرا مـا بايـد عملکرد کلی انبيـاء را نظر بگيريم و چگونگی عملکرد آنان را نيز از قرآن و روايات و نهـج البلاغه می فهميم که وقتی مراجعه می کنيم می بينيم که عملکرد انبياء منحصـر در تبليغ و بيان احکام الهی نبوده بلکه يکی از عملکردهای آنها تبليغ بـوده کمـا اينکـه در خطبـه اول نهـج البلاـغه نيز ذکر شـده:(فَبَعَـثَ فِيهِـمْ رُسُـلَهُ، وَوَاتَرَ إِلَيْهِـمْ أَنْبِيَـاءَهُ، لِيَسْـتَأْدُوهُمْ مِيثَـاقَ فِطْرَتِهِ، وَيُـذَكِّرُوهُمْ مَنْسِـيَّ نِعْمَتِهِ، وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِـالتَّبْلِيغِ، وَ يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ، وَيُرُوهُمْ آيَاتِ الْمَقْـدِرَه. مِنْ سَـقْف فَوْقَهُمْ مَرْفُوع، وَمِهَاد تَحْتَهُمْ مَوْضُوع، وَمَعَايِشَ تُحْيِيهِمْ، وَآجَال تُفْنِيهِمْ، وَأَوْصَاب تُهْرِمُهُمْ، وَأَحْدَاث تَتَابَعُ عَلَيْهِمْ. وَلَمْ يُخْلِ اللهُ سُـبْحَانَهُ خَلْقَهُ مِنْ نَبِيٍّ مُرْسَـل، أَوْ کِتَاب مُنْزَل، أُوْ حُجَّه لاَـزِمَه، أَوْ مَحَجَّه قَائِمَه: رُسُلٌ لا تُقَصِّرُ بِهِمْ قِلَّهُ عَـدَدِهِمْ، وَلاَ کَثْرَهُ الْمُکَـذِّبِينَ لَهُمْ: مِنْ سَابِق سُمِّیَ لَهُ مَنْ بَعْدَهُ، أَوْ غَابِر عَرَّفَهُ مَنْ قَبْلَهُ: عَلَی ذلِکَ نَسَلَتِ (ذَهَبت) الْقُرُونُ، وَمَضَتِ الدُّهُورُ، وَسَلَفَتِ الْاباءُ، وَخَلَفَتِ الْابْنَاءُ) (۲) ، و همـان طور که قبلاـ عرض کرديم در آيـات مختلفی از قرآن کريم نيز عملکرد انبياء ذکر شـده مثلا در سوره آل عمران ذکر شــده:(وَکَـأَيِّنْ مِـنْ نَبِیٍّ قَاتَـلَ مَعَـهُ رِبِّيُّونَ کَـثِيرٌ فَمَـا وَهَنُوا لِمَـا أَصَـابَهُمْ فِی سَبِيـلِ اللَّهِ وَمَـا ضَـعُفُوا وَمَـا اسْـتَکَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ(۱۴۶) وَمَـا کَـانَ قَـوْلَهُمْ إِلَّا أَنْ قَـالُوا رَبَّنَـا اغْفِرْ لَنَـا ذُنُوبَنَـا وَإِسْـرَافَنَا فِی أَمْرِنَـا وَثَبِّتْ أَقْـدَامَنَا وَانْصُـرْنَا عَلَی الْقَـوْمِ الْکَافِرِينَ(۱۴۷)) (۳) ، بنـابراين از آيـات و روايـات و نهـج البلاـغه اسـتفاده می شود که پيغمبران تنهـا تبليغ نمی کردنـد و امام رضوان الله عليه نيز می فرماينـد تمـام عملکرد انبيـاء من جمله ولاـيت و حکومت و مـديريت جامعه به عهـده علماء می باشـد و حتی ايشان می فرمايد در ميان انبياء بنی اسرائيل افرادی بوده اند که مديريت و ولايت داشته و به جهاد و جنگ می رفتند.

۱- مصباح الفقاهه، السيد ابوالقاسم الخوئی، ج۵، ص۴۳.

۲- نهج البلاغه، تنظيم مرحوم دشتی، صفحه ۵.

۳- آل عمران/سوره۳، آيه۱۴۶.

خوب و اما نمونه دیگر که یکی از مسائل بسیار مهم است و با امروز اسرائیل نیز خیلی مربوط می باشد آیاتی است که در سوره اسراء در مورد بنی اسرائیل ذکر شده:(وَ ءَاتَیْنَا مُوسی الْکِتَب وَ جَعَلْنَهُ هُدًی لِّبَنی إِسرءِیلَ أَلا تَتَّخِذُوا مِن دُونی وَکیلًا(۲) ذُرِّیَّهَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍإِنَّهُ کانَ عَبْداً شکُوراً(۳) وَ قَضیْنَا إِلی بَنی إِسرءِیلَ فی الْکِتَبِ لَتُفْسِدُنَّ فی الأَرْضِ مَرَّتَینِ وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوًّا کبیراً(۴)فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَیْکمْ عِبَاداً لَّنَا أُولی بَأْسٍ شدِیدٍ فَجَاسوا خِلَلَ الدِّیَارِ وَ کانَ وَعْداً مَّفْعُولًا(۵)) [(۱)](#) ، در کتابهای ما مطالب زیادی در این رابطه ذکر شده اما حالا- اینکه چه کسی(بخت النصر یا کورش کبیرو یا دیگری)و با چه کیفیتی آمده و بنی اسرائیل را سرکوب کرده کاری نداریم و خود قران کریم نیز به نتیجه و به سنتهای الهی و تشخیص و اجرای آنها توجه دارد و اهمیت می دهد لذا قرآن کریم خطاب به بنی اسرائیل می فرماید چونکه فساد و سرکشی کردید ما افرادی را فرستادیم تا شما را سرکوب کنند و جلوی فساد را بگیرند و شما را متنبه کنند.

خوب واما قران کریم در ادامه آیات مذکور به سراغ دفعه دوم می رود و می فرماید:(ثُمَّ رَدَدْنَا لَکُمُ الْکَرَّهَ عَلَیهِمْ وَ أَمْدَدْنَکُم بِأَمْوَلٍ وَ بَنِینَ وَ جَعَلْنَکُمْ أَکْثرَ نَفِیراً(۶) إِنْ أَحْسنتُمْ أَحْسنتُمْ لأَنفُسِکمْوَ إِنْ أَسأْتمْ فَلَهَافَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الاَخِرَهِ لِیَسئُوا وُجُوهَکمْ وَ لِیَدْخُلُوا الْمَسجِدَ کمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّهٍ وَ لِیُتَبرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِیراً(۷) عَسی رَبُّکمْ أَن یَرْحَمَکمْوَ إِنْ عُدتمْ عُدْنَا وَ جَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْکَفِرِینَ حَصِیراً(۸)) [(۲)](#) ، بالاخره مقصود ما این است که بنی اسرائیل اینگونه بوده اند و عملکرد حضرت موسی و برخی از انبیاء بنی اسرائیل با آنها به این صورت بوده است و این دلالت دارد بر اینکه کار انبیاء فقط تبلیغ نبوده.

۱- اسراء/سوره۱۷، آیه۲.

۲- اسراء/سوره۱۷، آیه۶.

یکی دیگر از مواردی که بنده به عنوان نمونه از عملکرد انبیاء نوشته ام آیه شریفه:(أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلإِ مِن بَنِي إِسْرَائِيلَ مِن بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُواْ لِنَبِيٍّ لَّهُمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُّقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِن كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلاَّ تُقَاتِلُواْ قَالُواْ وَمَا لَنَا أَلاَّ نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِن دِيَارِنَا وَأَبْنَآئِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْاْ إِلاَّ قَلِيلاً مِّنْهُمْ وَاللّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ) (۱) می باشد، خب اگر کار پیغمبر فقط تبلیغ و مسئله گوئی باشد دیگر به جهاد و تهیه لشگر نباید کاری داشته باشد بنابراین با توجه به آیات قران کریم و اخبار و نهج البلاغه می فهمیم که عملکرد انبیاء منحصر در تبلیغ و بیان احکام الهی نیست بلکه حکومت و ولایت و مدیریت جامعه نیز از عملکردهای انبیاء می باشد لذا خبر مذکور بر ولایت فقیه دلالت دارد.

بقیه بحث بماند برای جلسه بعد إن شاء الله تعالی... .

احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : احادیث ولایه الفقیه

امام رضوان الله علیه در کتاب البیع قبل از ذکر حدیث "علل" یک مقدمه ای ذکر می کنند و می فرمایند در زمان غیبت امام عصر علیه السلام مردم جداً به یک ولی و زعیم نیاز دارند تا جامعه را اداره کند و احکام خداوند را از همه جهت اجرا کند، وقتی که امام حاضر است خودش این مطلب را به عهده دارد اما اگر امام در غیبت باشد و غیبتش چندین قرن طول بکشد که طول هم کشیده است لازمه اش این است که مردم زمان حضور مشمول عنایت پروردگار متعال باشند و دارای ولی و سرپرست و امام برای اداره امور مختلف جامعه باشند اما خداوند متعال به مردم زمان غیبت چنین عنایتی نداشته باشد وحال آنکه انسان همان انسان است و جداً محتاج است به کسی که جامعه را اداره کند و خداوند نیز باید حاجت هر محتاجی را برطرف کند بنابراین ما نمی توانیم بگوئیم در زمان حضور امام از جانب خداوند یک ولی و زعیم و مدیر و مدبر و سائسی معیَّن شده اما در زمان غیبت باشدت احتیاج مردم به این موضوع از جانب خداوند متعال کسی معیَّن نشده است زیرا این نقص در خلقت و احکام خدا وعنایت پروردگار متعال می باشد، امام رضوان الله علیه بعد از ذکر این مقدمه حدیث "علل" را ذکر می کند و وارد بحث درباره آن می شود.

۱- بقره/سوره۲، آیه۲۴۶.

حدیث"علل" در کتاب علل الشرائع صدوق نقل شده است و در آن ابتدا فلسفه توحید و بعد فلسفه نبوت و بعد فلسفه امامت که مربوط به بحث ما می شود ذکر شده است، آن بخش از خبر که مربوط به بحثمان می شود این است که:(حدثنی عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النیسابوری العطار قال حدثنی ابو الحسن علی بن محمد بن قتیبه النیسابوری قال قال أبو محمد الفضل بن شاذان النیسابوری... : فان قال قائل: ولم جعل أولی الامر وأمر بطاعتهم؟ قیل لعلل کثیره. منها: ان الخلق لما وقفوا علی حد محدود وأمروا ان لا یتعدوا تلک الحدود لما فیه من فسادهم لم یکن یثبت ذلک ولا یقوم إلا بأن یجعل علیهم فیها امینا

یاخـذهم بالوقت عندما ابیح لهم ویمنعهم من التعدی علی ما حظر علیهم لانه لو لم یکن ذلک لکان أحد لا یترک لذته ومنفعته لفساد غیره فجعل علیهم قیم یمنعهم من الفساد ویقیم فیهم الحدود والاحکام.

ومنها انا لانجـد فرقه من الفرق ولامله من الملل بقوا وعاشوا إلا بقیم ورئیس لما لا بـدلهم منه فی أمر الـدین والـدنیا فلم یجز فی حکمه الحکیم ان یترک الخلق ممـا یعلم انه لابـدلهم من ولاـقوام لهم إلا به فیقاتلون به عـدوهم ویقسـمون به فیئهم ویقیمون به جماعتهم ویمنع ظالمهم من مظلومهم.

ومنهـا: انـه لـو لم یجعـل لهم امامـا قیمـا أمینـا حافظـا مسـتودعا لـدرست المله وذهب الـدین وغیرت السـنن والاحکـام ولزاد فیه المبتدعون ونقص منه الملحدون وشـبهوا ذلک علی المسـلمین إذ قد وجدنا الخلق منقوصـین محتاجین غیر کاملین مع اختلافهم واختلاـف أهوائهم وتشـتت حالاـتهم فلولم یجعـل فیهـا قیمـا حافظـا لمـا جـاء به الرسول الاول لفسـدوا علی نحو ما بیناه وغیرت الشرایع والسنن والاحکام والایمان وکان فی ذلک فساد الخلق اجمعین... الی آخر الحدیث) (۱)

ص: ۱۳۶

۱- علل الشرایع، شیخ صدوق، ج۱، ص۲۵۳.

سند حدیث: امام رضوان الله علیه فقط فرموده حدیث به سند جَیِّد نقل شده، عبدالواحد بن محمد بن عبدوس استاد شیخ صدوق است که در تنقیح المقال جلد ۲ صفحه ۲۳۳ توثیق شده است و علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری نیز در تنقیح المجال جلد ۲ صفحه ۳۸۰ توثیق شده، فضل بن شاذان نیشابوری نیز مقام بسیار بالائی دارد و فقیه و متکلم جیل القدری است و علامه در صفحه ۲۲۹ خلاصه الرجال در مورد او فرموده: له عِظَمُ شأنٍ فی هذه الطائفه، قیل أنه صنَّفَ مئه و ثمانون کتاباً و ترحم علیه أبو محمد علیه السلام مرتین و روی ثلاثاً، و بالاخره علامه در خلاصه الرجال می گوید هذا الشیخ رئیس مذهبنا، و آیت الله خوئی نیز در معجم رجال حدیث جلد ۱۳ صفحه ۲۹۹ فرموده ۷۷۵ روایت داریم که فضل بن شاذان در سند آنها واقع شده است، خلاصه سند روایت همان طور که امام رضوان الله علیه نیز فرموده سند جیِّد و خوبی می باشد.

خوب واما حضرت امام رضوان الله علیه بعد از ذکر حدیث مذکور می فرماید این حدیث متعلق به زمان خاصی نیست بلکه حدیث می گوید که حکمت خداوند اقتضا می کند که اینچنین باشد و دیگر فرقی بین زمان غیبت و حضور امام وجود ندارد و حتی در زمان حضور خود امام معصوم نیز باید شخصی باشد که امین و حافظ و رئیس و قیّم باشد تا هم با ظلم مبارزه کند و هم جمعه و جماعت زیر سایه او اقامه شود و هم زندگی مردم را از جهت سیاست و فرهنگ و اقتصاد و همه چیز اداره کند، شیخ انصاری نیز در مکاسب محرمه در بحث اجرت بر واجبات فرموده مردم اموری که برای زندگیشان لازم است به عنوان واجب کفائی باید ایجاد کنند مثلاـ مردم طبیب و بنّا و امثال ذلک نیاز دارند لذا واجب کفائی است که طبیب و بنّا و نجّار تربیت کنند و در مانحن فیه نیز همین طور است بلکه أشد از طبابت و امثاله می باشد چراکه مردم به یک امیر و رئیس و سرپرست نیاز دارند لذا باید قیام کنند و شخصی را حمایت کنند تا با وحدت و اتحاد حکومتی را بوجود بیاورد...الی آخر کلام الامام الخمینی رضوان الله علیه.

ص: ۱۳۷

خلاصه اینکه از جمله احادیثی که امام رضوان الله علیه برای اثبات ولایت فقیه به آن استدلال کرده حدیث "علل" است که دلالتش بسیار روشن و گویا می باشد.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : احادیث ولایه الفقیه

بحثمان در روایاتی بود که شیخ اعظم انصاری برای ولایت فقیه ذکر کرده است، همان طور که عرض شد شیخ انصاری در مکاسب ولایت فقیه را رد کرد و فرمود اثبات و قبول ولایت فقیه بسیار مشکل است "ودونه خرط القتاد" اما همین شیخ انصاری در کتاب القضاء ولایت فقیه را قبول می کند ویا مثلاً در همین جا می فرماید اگر فقیه زکات را مطالبه کرد واجب نیست که به او داده شود اما در بحث زکات می فرماید باید به فقیه داده شود چون او می داند که زکات در چه راهی باید مصرف شود.

بعضی ها خیلی سعی کرده اند تا ثابت کنند شیخ انصاری قائل به ولایت فقیه بوده چون از طرفی شاگرد ملا احمد نراقی بوده و نمی شود استاد با آن عظمت قائل به ولایت فقیه باشد و شاگردش یعنی شیخ انصاری با آن ارادتی که به استادش داشته قائل به ولایت فقیه نباشد، از طرفی بزرگان از شاگردان شیخ انصاری نیز قائل به ولایت فقیه بوده اند مثل حاج ملا علی کنی که از فقهاء بسیار بزرگ زمان ناصرالدین شاه بوده و کتاب بسیار خوبی در باب قضاء نیز دارد و خودش نیز منصب قضاوت داشته، یکی از قراردادهایی که ناصرالدین شاه منعقد کرد قرارداد ننگین روئیتر بود که با دولت انگلستان منعقد کرد و بواسطه آن انگلستان حق داشت تا ۷۰ سال از معادن زیر زمینی ایران استفاده کند، وقتی خبر به حاج ملا علی کنی رسید به ناصرالدین شاه گفت شما کار خلافی کرده اید و ما نخواهیم گذاشت چنین اتفاقی بیافتد و همین طور هم شد یعنی حاج ملا علی کنی بواسطه ولایت و قدرتی که داشت مقاومت کرد تا قرارداد ننگین روئتر لغو شد، این نمونه ای از ولایت فقیه در شاگردان شیخ انصاری بود و همچنین میرزای شیرازی که از شاگردان شیخ بوده نیز بواسطه ولایت و قدرتی که داشته با پادشاهان و مفاسد آنها مبارزه می کرده و در زمان ما نیز امام رضوان الله علیه با تشکیل حکومت اسلامی ولایت فقیه را عملاً به همگان نشان دادند، البته انقلاب اسلامی امام در ایران جهانی شد فلذا در کتاب "ثوره الفقیه و دولته" ۵۰ نفر از شخصیتهای سیاسی و علمی و فرهنگی جهان درباره انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام رضوان الله علیه اظهار نظر کرده اند و کار امام را مورد بررسی قرار داده اند، مثلاً در صفحه ۴۹۷ از همین کتاب یکی از آنها می نویسد؛ هنگامی که توفان ظلم و استبداد و استکبار برای مستضعفان جهان بوجود آمده بود یک نفر تنها در مقابل توفان ظلم ها قیام کرد و از زندان و تبعید و حتی از دست دادن فرزند خود هرگز نحراسید و عجب اینکه او یک سیاست مدار حرفه ای و یک فرمانده نظامی نبود بلکه پیری مردی بود که توانست با کلمات و جملاتش همچون نفخه ی صور در روح و جان مردم بدمد و آنها را هدایت کند و برجسته ترین خصوصیتش این بود عالم دین و مرجع تقلید بود.

خوب و اما یکی دیگر از أدله ای که شیخ انصاری ذکر کرده توقیع مبارک می باشد که از حضرت صاحب الامر علیه الصلاه والسلام نقل شده است، خبر این است:(وفی کتاب (إکمال الدین وإتمام النعمه، ج۲، ص،۴۸۴ باب ۴۵) عن محمد بن محمد بن عصام عن محمد بن یعقوب، عن إسحاق بن یعقوب قال: سألت محمد بن عثمان العمری(دومین نائب)أن یوصل لی کتابا قد سألت فیه عن مسائل أشکلت علیَّ، فورد التوقیع بخط مولانا صاحب الزمان علیه السلام: أما ما سألت عنه أرشدک الله وثبتک إلی أن قال: وأما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها إلی رواه حدیثنا، فإنهم حجتی علیکم وأنا حجه الله، وأما محمد بن عثمان العمری فرضی الله عنه وعن أبیه من قبل، فإنه ثقتی وکتابه کتابی. ورواه الشیخ فی کتاب (الغیبه، باب توقیعات، حدیث ۴) عن جماعه، عن جعفر بن محمد بن قولویه وأبی غالب الزراری وغیرهما، کلهم عن محمد بن یعقوب. ورواه الطبرسی فی (الاحتجاج، ج، ص۲۸۳) مثله) (۱)

سند حدیث: برخی در سند حدیث تردید کرده اند، محمدبن محمدبن عصام از اساتید شیخ صدوق است و شیخ هم در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام و هم در کتاب توحید و هم در مَن لایحضره الفقیه از او روایت نقل می کند مترضیاً عنه یعنی درحالی که در حق او رضی الله عنه می گوید و از او تمجید می کند که همین دلیل بر این است که مورد وثوق بوده، محمد بن یعقوب نیز مورد وثوق است و اما در مورد إسحاق بن یعقوب باید عرض کنیم که برخی گفته اند او را نمی شناسیم منتهی شیخ تستری در کتاب قاموس الرجال نوشته که این برادر محمدبن یعقوب کلینی است و مقام بالائی دارد بنابراین نمی توانیم از نظر سند به حدیث اشکال کنیم.

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۸، ص۱۰۱، ابواب صفاه القاضی، باب۱۱، حدیث۹، ط الاسلامیه.

ما سه جور شـهرت داریم؛ شـهرت فتوائیه که دلیلی بر حجیت آن نداریم، شـهرت عملیه که طبق عقیده ی ما جابر ضـعف سـند خبر می باشـد و شـهرت روائیه که یعنی خبری در کتب و جوامع و اصول روایان و فقهاء وجود داشـته باشد که در این صورت مشـمول: خذ بما اشتهر بین اصحابک می شود و این خبر نیز تقریباً همین طور است چراکه در کتب شیخ و صدوق و طبرسی و دیگران وجود دارد و صاحب جواهر نیز با تعظیم به این خبر نگاه می کند بنابراین از نظر سند نمی توان به این خبر خدشه کرد.

خوب و اما از نظر دلالت بر دو فقره از این حدیث برای اثبات ولایت فقیه استدلال شده:

اولاً: فأما الحوادث الواقعه.

ثانیاً: هم حجتی علیکم و أنا حجه الله.

عـده ای بر دلالت این حـدیث بر ولایت فقیه خدشه کرده اند که ما فقط کلام آیت الله خوئی را می خوانیم، ایشان در مصـباح الفقـاهه فرمـوده:«وکـذلک لاـ دلاـله فی قوله عجـل الله تعـالی فرجه هم حجـتی علیکم وانـا حجه الله، إذ الظـاهر من الحجیه هی الحجیه فی الاحکام، واما الولایه فی التصرف فلا معنی للحجیه فی ذلک، فلا ملازمه بین الحجیه والولایه بوجه» (۱)

خوب واما حضـرت امام رضوان الله علیه در کتاب البیع چند صـفحه در مورد دلالت این حدیث بر ولایت فقیه بحث می کند و آخر الامر اثبات می کنـد که حدیث مذکور بر ولایت فقیه دلالت دارد که نقل کلام ایشان بماند برای فردا إن شاء الله تعالی...
.

۱- مصباح الفقاهه، السید ابوالقاسم الخوئی، ج۵، ص۴۵.

احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : احادیث ولایه الفقیه

بحثمان در توقیع شریف المنسوب الی صاحب الامر علیه الصلاه والسلام بود، عرض کردیم از نظر سند نمی توان خدشه ای بر سند آن وارد کرد و اما از نظر دلالت به دو فقره از این حدیث استدلال شده، کلام امام رضوان الله علیه را می خوانیم تا مطلب روشن شود، ایشان در کتاب البیع ابتدا توقیع شریف را نقل می کند و می فرماید:«ومنها: التوقیع المبارک المنسوب إلی صاحب الامر روحی فداه وعجل الله تعالی فرجه، نقله الصدوق عن محمد بن عصام عن الکلینی عن اسحاق ابن یعقوب قال: (سألت محمد بن عثمان العمری أن یوصل لی کتابا قد سألت فیه عن مسائل أشکلت علی فورد التوقیع بخط مولانا صاحب لزمان عجل الله تعالی فرجه أما ما سألت عنه أرشدک وثبتک - إلی ان قال -: وأما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها إلی رواه حدیثنا، فانهم حجتی علیکم، وأنا حجه الله)...الخ ، وعن الشیخ روایته فی کتاب الغیبه بسنده إلی محمد بن یعقوب، والروایه من جهه إسحاق بن یعقوب غیر معتبره» (۱)

ایشان در ادامه حدیث را تقریب می کند و مواردی که به آنها استدلال شده را بیان می کند و می فرماید:«وأما دلالته فتاره من ناحیه قوله علیه السلام: (أما الحوادث الواقعه)...الخ، وتقریبها أن الظاهر أنه لیس المراد بها أحکامها، بل نفس الحوادث، مضافا إلی ان الرجوع فی الاحکام إلی الفقهاء من أصحابهم علیهم السلام کان فی عصر الغیبه من الواضحات عند الشیعه، فیبعد السؤال عنه، والمظنون أن السؤال کان بهذا العنوان، فأراد السائل استفسار تکلیفه أو تکلیف الامه فی الحوادث الواقعه لهم، ومن البعید أن یعد السائل عده حوادث فی السؤال ویجیب علیه السلام بأن الحوادث کذا، مشیرا إلی ما ذکره، وکیف کان لا إشکال فی أنه یظهر منه أن بعض الحوادث التی لا تکون من قبیل بیان الاحکام یکون المرجع فیها الفقهاء» (۲)

ص: ۱۴۱

۱- کتاب البیع، السید روح الله الخمینی، ج۲، ص۴۷۳.
۲- کتاب البیع، السید روح الله الخمینی، ج۲، ص۴۷۴.

هیچوقت جامعه شیعه از حوادث خالی نبوده لذا بنده چند نمونه از حوادثِ واقعه ی قریب به زمان خودمان را نوشته ام، اول اینکه در جامع الشتاه نقل شده که در عصر میرزای قمی در سال ۱۲۲۷ قمری در جریان حمله روسیه به ایران چونکه مردم خیلی روحیه جهاد و ایثار نداشتند مقاومت نکردند و ارتش روسیه به سرعت چندین شهر ایران را اشغال کرد، سپس مردم به میرزای قمی مراجعه و کسب تکلیف کردند و میرزای قمی در جامع الشتاه ۲۴ فتوی در جواب سوالات مردم دارد که بسیار مهم و قابل توجه می باشند مِن جمله اینکه بر تمام مردم اعم از مرد و زن و پیر و جوان واجب است که فنون نظامی را یاد بگیرند و حتی به مکه و کربلا و مشهد نروند و پولهایشان را در همین راه خرج کنند و یا اینکه میرزای قمی فرموده حتی اگر دشمن تترّس کرد باز با آنها بجنگید و بالاخره میرزای قمی در آخر فتاوایش می گوید با گفتن حلوا دهان شیرین نمی شود و

چه کنیم که ما بیش از این قدرت نداریم و خلاصه مردم در حوادث آن زمان به میرزای قمی مراجعه کردند و ایشان نیز وظیفه خود می دانسته که آنها را رهبری کند.

حادثه دیگر اینکه همان طور که عرض شد نتیجه جنگ با روسیه این شد که چندین شهر ایران مورد اشغال روسیه واقع شد و از دست رفت، در سال ۱۲۳۰ میزای قمی و صاحب ریاض از دنیا رفتند و مردم به پسر صاحب ریاض یعنی سید محمد مجاهد که از مراجع بزرگ نجف بود نامه های فراوانی نوشتند و گفتند در شهرهایی که اشغال شده ما امنیت جانی و مالی و عرضی نداریم و حتی بچه های مارا بر اساس دنیای کفر تربیت می کنند و بالاخره شرائط طوری شد که سید محمد مجاهد خودش از نجف برای جهاد حرکت کرد و چهل مجتهد مِن جمله ملا احمد نراقی در رکاب او بودند و بسیاری از مردم ایران نیز به او ملحق شدند و جالب اینکه به مدت ۱۴ ماه خود مردم تمام مخارج جنگ را پرداختند و لوازمات مورد نیاز را فراهم کردند، اما متاسفانه ایران در این جنگ نیز شکست خورد و علتشم هم این بود که روسیه با عباس میرزا که ولیعهد فتحعلی شاه بود رایزنی کرد و گفت اگر این آخوندها پیروز شوند تاج و تخت شما را خواهند گرفت لذا شما شکست را قبول کنید تا ما پادشاهی شما را تضمین کنیم و خلاصه عباس میرزا خیانت کرد و ما تن به شکست دادیم، این حادثه دوم بود که به عرضتان رسید.

ص: ۱۴۲

حادثه سوم مربوط به صاحب عروه یعنی سید محمد کاظم فقیه یزدی می باشد، در قضایای جنگ جهانی اول که غرب حمله کرد و دولت عثمانی را نابود کرد انگلستان و فرانسه و روسیه ممالک مختلف را بین خودشان تقسیم کردند و عراق را انگلستان گرفته بود و بر مردم تسلط داشت، سید محمد کاظم یزدی که مرجعیت داشت در آن زمان حکم جهاد داد و حتی پسر خودش در جریان مبارزات شهید شد و علماء بزرگ آن زمان مثل سید محمد تقی شیرازی و شریعت اصفهانی نیز همایت کردند و حکم جهاد دادند و حتی گاهاً خودشان نیز حضور پیدا می کردند.

حادثه چهارم مربوط به آخوند خراسانی و دخالتش در جریانات مشروطه می باشد که بسیار تاثیر گذار بود و حادثه پنجم مربوط به مسئله تحریم تنباکو توسط میرزای شیرازی می باشد و حادثه ششم مربوط به شیخ و فضل الله نوری و شهادتش می باشد و حادثه هفتم مربوط به مبارزات و شهادت سید حسن مدرس می باشد و خلاصه اینکه تمام اینها حوادثی هستند که قریب به زمان ما می باشند و در آنها فقهاء دخالت کرده و بسیار تاثیر گذار بوده اند فلذا معلوم می شود که وظیفه فقهاء فقط فتوی دادن نبوده بلکه از روایات اینطور استنباط کرده بودند که در حوادث واقعه باید حرکت مردم را تأمین کنند و وظیفه مردم را مشخص کنند و حتی خودشان به میدان بیایند.

حضرت امام رضوان الله علیه در ادامه در تقریب فقره دوم از توقیع شریف که به آن استدلال شده می فرمایند:« وأخری من ناحیه التعلیل بأنهم حجتی علیکم وأنا حجه الله، وتقریبها بأن کون المعصوم حجه الله لیس معناه أنه مبین الاحکام فقط، فان زراره ومحمد بن مسلم وأشباههما أیضا أقوالهم حجه، ولیس لاحد ردهم وترک العمل بروایاتهم، وهذا واضح. بل المراد بکونه وکون آبائه الطاهرین علیهم السلام حجج الله علی العباد أن الله تعالی یحتج بوجودهم وسیرتهم وأعمالهم وأقوالهم علی العباد فی جمیع شؤونهم، ومنها العدل فی جمیع شؤون الحکومه، فأمیر المؤمنین علیه السلام حجه علی الامراء وخلفاء الجور وقطع الله تعالی بسیرته عذرهم فی التعدی عن الحدود والتجاوز والتفریط فی بیت مال المسلمین والتخلف عن الاحکام، فهو حجه علی العباد بجمیع شؤونه، وکذا سائر الحجج، وسیما ولی الامر الذی یبسط العدل فی العباد، ویملا الارض قسطا وعدلا، ویحکم فیهم بحکومه عادله إلهیه. وأنهم حجج الله علی العباد أیضا بمعنی أنه لو رجعوا إلی غیرهم فی الامور الشرعیه والاحکام الالهیه من تدبیر أمور المسلمین وتمشیه سیاستهم وما یتعلق بالحکومه الاسلامیه لا عذر لهم فی ذلک مع وجودهم، نعم لو غلبت سلاطین الجور وسلبت القدره عنهم (ع) لکان عذرا عقلیا مع کونهم أولیاء الامور من قبل الله تعالی، فهم حجج الله علی العباد والفقهاء حجج الامام علیه السلام، فکل ما له لهم بواسطه جعلهم حجه علی العباد، ولا ـ إشکال فی دلالته لولا ضعفه. مضافا إلی أن الواضح من مذهب الشیعه أن کون الامام حجه الله تعالی عباره أخری عن منصبه الالهی وولایته علی الامه بجمیع شؤون الولایه لا ـ کونه مرجعا للاحکام فقط، وعلیه فیستفاد من قوله علیه السلام: (أنا حجه الله وهم حجتی علیکم) أن المراد أن ما هو لی من قبل الله تعالی لهم من قبلی، ومعلوم أن هذا یرجع إلی جعل الهی له علیه السلام وجعل من قبله للفقهاء، فلا بد للاخراج من هذه الکلیه من دلیل مخرج فیتبع» (۱)

۱- کتاب البیع، السید روح الله الخمینی، ج۲، ص۴۷۴.

نتیجه: با توجه به کلام امام رضوان الله علیه یستفاد از این توقیع شریف که فقهاء به طور کامل ولایت دارند.

خوب و اما چند سطر از کلمات صاحب جواهر را نیز می خوانیم، ایشان در جواهر می فرماید:«وکفی بالتوقیع الذی جاء للمفید من الناحیه المقدسه، وما اشتمل علیه من التبجیل والتعظیم، بل لولا عموم الولایه لبقی کثیر من الأمور المتعلقه بشیعتهم معطله.

فمن الغریب وسوسه بعض الناس فی ذلک، بل کأنه ما ذاق من طعم الفقه شیئا، ولا فهم من لحن قولهم ورموزهم أمرا، ولا تأمل المراد من قولهم إنی جعلته علیکم حاکما وقاضیا وحجه وخلیفه ونحو ذلک مما یظهر منه إراده نظم زمان الغیبه لشیعتهم فی کثیر من الأمور الراجعه إلیهم، ولذا جزم فیما سمعته من المراسم بتفویضهم علیهم السلام لهم فی ذلک، نعم لم یأذنوا لهم فی زمن الغیبه ببعض الأمور التی یعملون عدم حاجتهم إلیها، کجهاد الدعوه المحتاج إلی سلطان وجیوش وأمراء ونحو ذلک مما یعلمون قصور الید فیها عن ذلک ونحوه وإلا لظهرت دوله الحق کما أومأ إلیه الصادق علیه السلام بقوله: " لو أن لی عدد هذه الشویهات وکانت أربعین لخرجت " وبالجمله فالمسأله من الواضحات التی لا تحتاج إلی أدله» (۱)

بقیه بحث بماند برای بعد از تعطیلات دهه آخر صفر إن شاء الله تعالی... .

احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : احادیث ولایه الفقیه

بحثمان در روایاتی بود که شیخ اعظم انصاری ذکر کردند وفرمودند خیال شده که دلالت بر ولایت فقیه دارند، عرض کردیم در اینجا دو نظریه بوجود آمده؛ اول نظریه شیخ انصاری و محشین و شراح مکاسب از قبیل آقای خوئی و آخوند خراسانی و مرحوم ایروانی و هدی الطالب و هدایه الطالب و شیخ محمد حسین اصفهانی و دیگران می باشد که همگی قائلند هیچکدام از این اخبار بر ولایت فقیه به معنای مدیریت و تسلط بر اموال و انفس مردم دلالت ندارند بلکه فقط دلالت دارند بر اینکه فقیه موظف است احکام الهی را بیان کند، اما در مقابل امام رضوان الله علیه قائل است که تمام روایات مذکور بر ولایت فقیه دلالت دارند.

۱- جواهر الکلام، الشیخ محمد حسن النجفی الجواهری، ج۲۱، ص۳۹۷.

چند خبر را خواندیم و بحثمان اخیراً در توقیع شریف بود، خبر این است :(وفی کتاب(إکمال الدین وإتمام النعمه، ج۲، ص، ۴۸۴ باب ۴۵) عن محمد بن محمد بن عصام عن محمد بن یعقوب، عن إسحاق بن یعقوب قال: سألت محمد بن عثمان العمری(نائب دوم)أن یوصل لی کتابا قد سألت فیه عن مسائل أشکلت عليَّ، فورد التوقیع بخط مولانا صاحب الزمان علیه السلام: أما ما سألت عنه أرشدک الله وثبتک إلی أن قال: وأما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها إلی رواه حدیثنا، فإنهم حجتی علیکم وأنا حجه الله، وأما محمد بن عثمان العمری فرضی الله عنه وعن أبیه من قبل، فإنه ثقتی وکتابه کتابی.

ورواه الشیخ فی کتاب (الغیبه، باب توقیعات، حدیث ۴) عن جماعه، عن جعفر بن محمد بن قولویه وأبی غالب الزراری وغیرهما، کلهم عن محمد بن یعقوب. ورواه الطبرسی فی (الاحتجاج، ج، ص۲۸۳) مثله) (۱)

سند حدیث: محمدبن محمدبن عصام از اساتید شیخ صدوق است و شیخ در عیون اخبار الرضا علیه السلام و توحید و مَن لایحضره الفقیه از او روایت نقل می کند مترضیاً عنه یعنی درحالی که در حق او رضی الله عنه می گوید و از او تمجید می کند که همین دلیل بر توثیق او می باشد، محمد بن یعقوب نیز مورد وثوق است و اما در مورد إسحاق بن یعقوب باید عرض کنیم که برخی گفته اند او را نمی شناسیم منتهی شیخ تستری در کتاب قاموس الرجال نوشته که این برادر محمدبن یعقوب کلینی است و مقام بالائی دارد و از طرفی همین نقل کردن کلینی از او خودش نوعی توثیق می باشد بنابراین به نظر ما نمی توانیم از نظر سند به حدیث اشکال کنیم.

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۸، ص۱۰۱، ابواب صفاه القاضی، باب۱۱، حدیث۹، ط الاسلامیه.

خوب و اما از نظر دلالت بر دو فقره از این حدیث برای اثبات ولایت فقیه استدلال شده:

اولاً: وأما الحوادث الواقعه.

ثانیاً: هم حجتی علیکم و أنا حجه الله.

کسانی که بر این روایت خدشه کرده اند در مورد فقره اول روایت فرموده اند مراد از "وأما الحوادث الواقعه" احکامِ حوادث است یعنی شأن رواتِ حدیث بیان احکام الهی می باشد ولی امام رضوان الله علیه می فرمایند مردم خودشان می دانستند که احکامشان را باید از فقهاء بپرسند و دیگر نیازی به پرسیدن و توقیع نبوده بنابراین مراد این است که در حوادث مختلفی که در زندگی مردم رخ می دهد باید به فقهاء مراجعه و کسب تکلیف کنند.

در مورد فقره دوم باید عرض کنیم که در اصول خوانده ایم حجیت از احکام وضعیه است یعنی مجعول شارع می باشد و حجت "مایُحتج به" می باشد که گاهی غیر از انسان است مثل اینکه می گوئیم امارات و اصول حجت هستند واما گاهی حجت شخص است مثل اینکه می گوئیم علیٌ علیه السلام حجه الله و یا در زیارت جامعه کبیره می گوئیم "هم حجج الله" و این یعنی اینکه خداوند عالم ائمه علیهم السلام را الگو و اسوه قرار داده لذا مردم در امور مختلف باید به آنها مراجعه کنند و فقهاء نیز باید به ائمه علیهم السلام نگاه کنند و در هر بُعدی که آنها دخالت و رهبری داشته اند برای فقهاء حجت می باشند لذا فقهاء نیز باید از آنها الگو بگیرند زیرا فقهاء نیز حجت بر مردم می باشند و همان شئونات ائمه علیهم السلام را دارند و این معنای ولایت را می رسانند زیرا ما شکی نداریم که ائمه علیهم السلام فقط احکام الهی را بیان نمی کردند بلکه در تمام امورات مختلف مداخله می کردند.

ذکر آدرس:

۱): کتاب البیع، امام خمینی رضوان الله علیه، جلد۲، صفحه ۶۲۵.

۲): جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، جلد۲۱ از جواهر ۴۳ جلدی، صفحه ۳۹۵ به بعد.

صاحب جواهر در صفحه ۳۹۷ می فرماید:«وکفی بالتوقیع الذی جاء للمفید من الناحیه المقدسه، وما اشتمل علیه من التبجیل والتعظیم، بل لولا عموم الولایه لبقی کثیر من الأمور المتعلقه بشیعتهم معطله.

فمن الغریب وسوسه بعض الناس فی ذلک، بل کأنه ما ذاق من طعم الفقه شیئا، ولا فهم من لحن قولهم ورموزهم أمرا، ولا تأمل المراد من قولهم إنی جعلته علیکم حاکما وقاضیا وحجه وخلیفه ونحو ذلک مما یظهر منه إراده نظم زمان الغیبه لشیعتهم فی کثیر من الأمور الراجعه إلیهم، ولذا جزم فیما سمعته من المراسم بتفویضهم علیهم السلام لهم فی ذلک، نعم لم یأذنوا لهم فی زمن الغیبه ببعض الأمور التی یعملون عدم حاجتهم إلیها، کجهاد الدعوه المحتاج إلی سلطان وجیوش وأمراء ونحو ذلک مما یعلمون قصور الید فیها عن ذلک ونحوه وإلا لظهرت دوله الحق کما أومأ إلیه الصادق علیه السلام بقوله: " لو أن لی عدد هذه الشویهات وکانت أربعین لخرجت " وبالجمله فالمسأله من الواضحات التی لا تحتاج إلی أدله» (۱)

نکته: برخی از آقایان به کلام خواجه نصیر الدین طوسی در تجرید الاعتقاد که فرموده " وجوده لطفٌ و تصرفه لطفٌ آخر وعدمه منّا" استدلال کردند اما این دلیل نمی شود زیرا مربوط به آن زمان است و نمی شود که مردم چندین قرن بدون صاحب بمانند چونکه بنی العباس و أتباع آنها به ائمه علیهم السلام سختگیری داشته اند بعلاوه "وجوده لطفٌ" یعنی از جهت لطف و تأمین احتیاجات جامعه خداوند متعال همیشه یک رهبری را برای جامعه مشخص می کند بنابراین نمی توانیم به "عدمه منّا" برای عدم ولایت فقیه استدلال کنیم.

ص: ۱۴۷

۱- جواهر الکلام، الشیخ محمد حسن النجفی الجواهری، ج۲۱، ص۳۹۷.

خوب و اما نسبت به شیخ مفید باید عرض کنیم که چند نفر از فقهاء ما در اوج عظمت بوده اند، بعد از زمان حضرت هادی و عسکری علیهما السلام بنی العباس شرائطی بوجود آورده بودند که اهل بیت علیهم السلام و شیعیان در حاشیه و تقیه شدید بودند و کسی جرأت بیان اعتقاداتش را نداشت منتهی در آن زمان یک سلطنتی به نام آل بویه بوجود آمد که قدرت داشتند و شیعه هم بودند و این زمان مصادف شد با اواخر کلینی و بعد شیخ صدوق و بعدشیخ مفید و بعدسید مرتضی و بعدشیخ طوسی و خلاصه شیعه قدرت پیدا کرد و فقهاء بزرگ ما موفق شدند فرهنگ اهل بیت علیهم السلام را حفظ و ترویج کنند، مثلا شیخ صدوق فعالیت های زیادی داشته و در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام مطالب بسیاری بر علیه بنی العباس نوشته و بعد از او شیخ مفید نیز از نظر نطق و بیان و استدلال و منطق در اوج قدرت بوده و مناظرات بسیاری با مذاهبی که بین مردم بوجود آمده بودند داشته و بعد از او سید مرتضی و شیخ طوسی نیز همین طور بوده اند خلاصه در آن زمان فقهاء ما قدرت زیادی پیدا کرده بودند و در همان زمان امام عصر علیه السلام در توقیعی از شیخ مفید بسیار تمجید کرده است و شیخ مفید نیز تنها بیان مسائل و احکام نمی کرده بلکه فعالیت ها و مبارزاتی داشته فلذا صاحب جواهر می فرماید همین توقیعی که برای شیخ مفید نوشته شده کافیست برای اینکه ما بفهمیم فقیه ولایت و قدرت دارد.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی… .

احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : احادیث ولایه الفقیه

در علم اصول خوانـده ایم که گاهی جمله ی خبریه معنای انشاء می دهـد مثلا شارع مقدس گاهی بجای جعل حکم تکلیفی و یا وضـعی مستقیماً یک جمله ی خبریه گفته که مفاد آن جمله جعلِ حکم تکلیفاً یا وضعاً می باشد ومرحوم آخوند نیز در جلد اول کفایه در بحث اوامر در همین موضوع بحث کرده مثلا گفته شده یغتسل، یُعید الصـلاه، یتوضأُ، که اینها جمله خبریه هستند امـا از آنهـا اسـتفاده می شود که واجب است غسـل کنـد و نمـاز را اعاده کنـد و وضو بگیریـد خلاصه اینکه بجای انشاء حکم تکلیفی یـک جمله ی خبریه ذکر شـده منتهی از این جمله ی خـبریه انشـاء حکم فهمشـیده می شود و در مـا نحن فیه نیز جعلِ حجیت که یک حکم وضعی است توسط شارع مقدس در عبارت:«فإنهم حجتی علیکم» صورت گرفته و این یعنی اینکه شارع مقـدس بـا همیـن جملـه برای فقهـاء جعـل حجیـت می کنـد نسبت به مردم، وامثـال این جمله زیـاد داریم که برخی از آنهـا را خواندیم مثل:«العلماء ورثه الانبیاء»، علی أیِّ حال این مطالب در جواب سوال دیروز برخی از عزیزان بود که به عرضتان رسید.

بحثمان در توقیع اسـحاق بن یعقوب بود که خبر ۹ از باب ۱۱ از ابواب صـفاه القاضـی می باشد، گفتیم یکی از أدله ی محکم قائلین به ولایت فقیه همین توقیع شـریف می باشد که به دو فقره از آن:«وأما الحوادث الواقعه» و «: هم حجتی علیکم و أنا حجه الله» استدلال شده است.

ص: ۱۴۹

کلمـاتی از فقهـاء مِن جمله امـام رضوان الله علیه نقل کردیم و گفتیم که ایشان قائل است توقیع شـریف دلالت کامل بر ولایت فقیه دارد خلافاً لشیخ الانصاری و محشین و شراح مکاسب که قائلند این خبر دلالتی بر ولایت فقیه ندارد.

عرض کردیم صاحب جواهر نیز در چند جای جواهر به همین توقیع شریف برای اثبات ولایت فقیه استدلال کرده؛ اول در جلد ۲۱ صفحه ۳۹۵ در بحث جواز اقامه ی حدود للفقیه، دوم در کتاب القضاء جلد ۴۰ صفحه ۴۸.

از جملـه کتابهـائی کـه در آن بـه این توقیع برای اثبـات ولاـیت فقیه اسـتدلال شـده جلـد ۱۶ مهـذب الاحکام سـید عبدالاعلی سبزواری رحمه الله علیه می باشد.

شیـخ انصـاری هرچنـد که در مکـاسب ولاـیت فقیه را رد کرده و گفته از این روایات ولایت فقیه اثبات نمی شود ودونه خرط القتـاد وحـتی گفته اگر فقیه طلبِ زکـات کرد دلیلی نـداریم که بر مـا واجب باشـد که زکـات را به او بـدهیم، امـا همین شـیخ انصاری در صفحه ۴۷۶ از کتاب زکات که مسـتقلاً چاپ شـده فرموده اگر فقیه زکات را مطالبه کنـد مقتضای أدله ی نیابت و ولایت فقیه مثل توقیع شـریف این است که بایـد زکات به او داده شود و باز همین شـیخ اعظم انصاری در صـفحه ۴۸ از کتاب

قضاء فرموده فقیه ولایت دارد و باید قضاوت کند و سپس به همین توقیع شریف که مورد بحث ماست تمسک کرده.

خوب و اما از همه کامل تر و مفصل تر حاج آقا رضای همدانی در جلد۱۴کتاب مصباح الفقیه صفحه ۲۸۹ در مورد توقیع شریف بحث کرده و آن را توضیح داده و فرموده این توقیع به طور کامل بر ولایت فقیه دلالت دارد و این بین فقهاء ما مسلَّم است و حتی می توان گفت که اجماع بر آن قائم است وخلاصه اگر کسی در توقیع شریف تدبر کند یری به اینکه حضرت امام عصر علیه الصلاه والسلام خواسته حجت را بر شیعه تمام کند ودر واقع در زمان غیبت فقهاء را برای مردم حجت قرار داده و خودش را برای فقهاء حجت قرار داده یعنی بر هر آنچه که امام عصر علیه السلام اگر حضور داشت ولایت داشت مثل بقیه ائمه علیهم السلام بر تمام آنها فقیه نیز ولایت دارد.

ص: ۱۵۰

فردا نهم دی ماه می باشد که از ایام الله است:(وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ) (۱) ودر تاریخ انقلاب اسلامی بسیار مهم می باشد لذا اولاً- این روز را گرامی می داریم و ثانیاً فردا درس ما به مناسبت این روز بزرگ تعطیل می باشد.

احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع

Your browser does not support the audio tag.

موضوع : احادیث ولایه الفقیه

یکی دیگر از روایاتی که شیخ انصاری و دیگران به آن برای ولایت فقیه استدلال کرده اند مقبوله ی عمر بن حنظله می باشد، خبر این است:(محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن محمد بن عیسی، عن صفوان بن یحیی، عن داود بن الحُصَین، عن عمر بن حنظله قال: سألت أبا عبد الله علیه السلام عن رجلین من أصحابنا بینهما منازعه فی دین أو میراث فتحاکما إلی السلطان وإلی القضاه أیحل ذلک؟ قال: من تحاکم إلیهم فی حق أو باطل فإنما تحاکم إلی الطاغوت، وما یحکم له فإنما یأخذ سحتا وإن کان حقا ثابتا له، لأنه أخذه بحکم الطاغوت وما أمر الله أن یکفر به، قال الله تعالی: (یریدون أن یتحاکموا إلی الطاغوت وقد أمروا أن یکفروا به) قلت: فکیف یصنعان؟ قال: ینظران من کان منکم ممن قد روی حدیثنا ونظر فی حلالنا وحرامنا وعرف أحکامنا فلیرضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما، فإذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فإنما استخف بحکم الله وعلیه رد، والراد علینا الراد علی الله، وهو علی حد الشرک بالله الحدیث.

ص: ۱۵۱

۱- ابراهیم/سوره۱۴، آیه۵.

ورواه الشیخ باسناده عن محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسن بن شمون، عن محمد بن عیسی، وباسناده عن محمد بن علی بن محبوب، عن محمد بن عیسی نحوه.

استاد حفظه الله: و رواه الصدوق ایضاً فی مَن لا یحضره الفقیه جلد۳ صفحه ۸) (۱)

سند حدیث: کلینی از طبقه ۹ است، عن محمدبن یحیی ابو جعفر عطار قمی که از اساتید مهم کلینی و از طبقه ۸ است، عن محمدبن الحسین ابی الخطاب که کثیر الروایه ثقهٌ عینٌ و از طبقه ۷ است، عن محمد بن عیسی بن عبید یقطینی که ثقهٌ عینٌ و از طبقه ۷ است، عن صفوان بن یحیی که بسیار جلیل القدر و از طبقه ۶ است، عن داود بن حُصَین که ثقه و از طبقه ۵ است، عن عمر بن حنظله که صریحا توثیق نشده اما بعضی ها او را توثیق کرده اند مثلا شهید در شرح درایه او را توثیق کرده و در تنقیح المقال نیز مطالبی درباره ی خوب بودن او ذکر شده و خلاصه خبر بسیار معروف و مشهور است و از نظر سند بحثی ندارد.

در باب مدعی و منکر در کتاب قضاء مدعی اینطور تعریف شده که؛ هو الذی لو تَرَکَ تُرِک، یعنی اگر ترک کند و دست بردارد منازعه متوقف می شود و منکر کسی است که قولش مطابق اصل می باشد یعنی اصل بر عدم مدیون بودن و برائت ذمه

می باشد و مسلّماً در اینجور منازعات برای رفع خصومت و ثبوت حق باید به قاضی مراجعه کنند منتهی در خبر سلطان هم ذکر شده زیرا گاهی از اوقات منازعه اینطور است که معلوم و محرز است که یکی بدهکار و دیگری طلبکار می باشد اما بدهکاریش را نمی دهد که خوب در این صورت دیگر نباید برای رفع خصومت نزد قاضی بروند بلکه باید سراغ سلطان بروند تا با قدرتی که دارد حق طلبکار را از بدهکار بگیرد بنابراین منازعه در دین دو صورت دارد که به عرضتان رسید و منازعه در ارث نیز همین طور است.

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۸، ص۹۹، ابواب صفاه القاضی، باب۱۱، حدیث۱، ط الاسلامیه.

"طاغوت" مصدر است و اصلش "طغی یطغو طغیاناً و طاغوتاً" بوده و مثل جبروت و ملکوت "طغووت" بوده منتهی واو قلب به یاء شده و سپس یاء قلب به الف شده و جایش تغییر کرده و طاغوت شده، و اما گاهی به شخص طاغوت گفته می شود و علتش این است که از باب مبالغه مصدر بر شخص حمل شده مثل زیدٌ عبدٌ.

حضرت امام رضوان الله علیه در اینجا چند آیه ذکر کرده که از آن آیات مطلب (معنای طاغوت و دلالت حدیث بر ولایت فقیه) روشن می شود و در استدلال ما نیز دخالت دارند، آیات مذکور در سوره نساء به این ترتیب ذکر شده اند:(یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ أَطِیعُواْ اللّهَ وَأَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنکُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللّهِ وَالرَّسُولِ إِن کُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ ذَلِکَ خَیْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِیلًا) (۱)

قبلا عرض کردیم که اولی الامر کسانی هستند که در حکومت حق مصدر امورند و کارشان دنباله ی کار معصوم می باشد، دقت در آیات قرآن بسیار مهم است لذا امام رضوان الله علیه می فرمودند ما همان طور که گاهاً چند ساعت کتاب رسائل و یا مکاسب را با حواشی و شروح مطالعه می کنیم قرآن را نیز باید با دقت مطالعه کنیم و در آن دقیق شویم، و اما در آیه ی بعد اینطور گفته شده:(أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذینَ یَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِما أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ یُریدُونَ أَنْ یَتَحاکَمُوا إِلَی الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ یَکْفُرُوا بِهِ وَ یُریدُ الشَّیْطانُ أَنْ یُضِلَّهُمْ ضَلالاً بَعیداً) (۲)

ص: ۱۵۳

۱- نساء/سوره۴، آیه۵۹.

۲- نساء/سوره۴، آیه۶۰.

دلالت حدیث: مثل اخبار قبلی در اینجا نیز بین امام رضوان الله علیه و شیخ انصاری و فقهاء دیگری که بر مکاسب حاشیه دارند بحث وجود دارد و صف بندی بوجود آمده است، امام رضوان الله علیه می خواهند بفرمایند این حدیث کاملاً بر ولایت فقیه دلالت دارد اما در مقابل آیت الله خوئی و دیگران می فرمایند خبر فقط بر قضاوت دلالت دارد و دیگر بر ولایت فقیه به معنای مدیریت جامعه و مسلط بودن بر اموال و أنفس دلالتی ندارد.

امام رضوان الله علیه می فرمایند حدیث با توجه به آیاتی که ذکر شد کاملاً بر ولایت فقیه دلالت دارد زیرا امام صادق علیه السلام بخشی از آیه را ذکر کرده و ما وقتی به قبل و بعد آیه مراجعه می کنیم معنای طاغوت برای ما روشن می شود، طاغوت به کسی گفته می شود که تمام امور مملکت به دست او می باشد در واقع به سلاطین طاغوت گفته می شود مثلاً امام کاظم علیه السلام به صفوان جمّال فرمودند:(کل شیءٍ منک حسن إلا کرائک إبلک لهذه الطاغیه)، صفوان به حضرت عرض کرد من فقط شترهایم را برای سفر مکه به آنها کرایه می دهم و خودم نیز همراه هستم، حضرت به او فرمودند دوست داری این دستگاه باقی و زنده باشد تا اینکه دین و طلب تورا بدهد؟ گفت بله، حضرت فرمودند:(مَن أحب بقائهم فهو منهم ومَن کان منهم فهو فی النار)، علی أیِّ حال امام کاظم علیه السلام هارون را طاغوت خوانده است و کلاً ائمه علیهم السلام بنی العباس را طاغوت می دانستند، خلاصه اینکه امام رضوان الله علیه می فرماید چونکه در روایت هم رجوع به قضاه و هم رجوع به سلطان ذکر شده لذا شامل ولایت فقیه هم می شود.

بقیه ی بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : احادیث ولایه الفقیه

با کمال تأسف اطلاع حاصل شد که عالم بزرگوار محقق کبیر آیت الله حاج شیخ یحیی انصاری شیرازی به رحمت پروردگار پیوستند، ایشان یکی از علماء اخلاق و بسیار فاضل و متعهد نسبت به انقلاب و امام و رهبری بودند در گذشت ایشان را تسلیت عرض می نمائیم.

بحثمان در مقبوله ی عمر بن حنظله بود که خبر اول از باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی می باشد و عرض کردیم امام رضوان الله علیه در کتاب البیع و دفتر تبیان و همچنین بحث ولایت فقیهشان به آن برای اثبات ولایت فقیه استدلال کرده اند اما در مقابل آیت الله خوئی و دیگران از محشین و شراح مکاسب منکر دلالت این خبر شده و می فرمایند دلالتی بر ولایت فقیه ندارد.

عرض کردیم سه منصب برای فقیه وجود دارد؛ اول فتوی، دوم موضوع قضاء و سوم ولایت، حالا ما می خواهیم ببینیم آیا این خبر دلالت بر ولایت فقیه دارد کما یقوله الامام الخمینی رضوان الله علیه و یا اینکه دلالتی بر ولایت فقیه ندارد کما یقوله طرف الآخر فلذا باید أدله ی طرفین را مورد بررسی قرار بدهیم تا مطلب برایمان روشن شود.

أدله ی منکرین: عمر بن حنظله در روایت از حضرت سوال کرده:(عن رجلین من أصحابنا بینهما منازعه فی دین أو میراث فتحاکما إلی السلطان وإلی القضاه أیحل ذلك؟) و سپس حضرت چونکه بنی العباس را طاغوت می دانستند در جواب عمر بن حنظله فرمودند:(قال: من تحاکم إلیهم فی حق أو باطل فإنما تحاکم إلی الطاغوت، وما یحکم له فإنما یأخذ سحتا وإن کان حقا ثابتا له، لأنه أخذه بحکم الطاغوت وما أمر الله أن یکفر به، قال الله تعالی: (یریدون أن یتحاکموا إلی الطاغوت وقد أمروا أن یکفروا به)) و باز عمر بن حنظله از حضرت کسب تکلیف کردند و پرسیدند:(قلت: فکیف یصنعان؟) و حضرت در جوابش فرمودند:(قال: ینظران من کان منکم ممن قد روی حدیثنا ونظر فی حلالنا وحرامنا وعرف أحکامنا فلیرضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما، فإذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فإنما استخف بحکم الله وعلیه رد، والراد علینا الراد علی الله، وهو علی حد الشرك بالله الحدیث)، حالا چند نکته در خبر وجود دارد که قضاوت را می رساند نه ولایت فقیه را:

ص: ۱۵۵

اول اینکه سوال از منازعه ی در دِین و میراث شده که اینها به قضاوت مربوط می شوند و قاضی است که در منازعات فصل خصومت می کند و منازعات را خاتمه می دهد.

دوم اینکه در خبر گفته شده: "جعلته حاکماً " نه "جعلته والیاً " و بین والی و حاکم فرق وجود دارد، والی به کسی گفته می

شود که حکومت دارد و صاحب سیف و تازیانه است و مملکت را اداره می کند اما مراد از حاکم همان قاضی است که شأنش فقط فصل خصومت بین مدعی و منکر می باشد و دیگر به امور مملکتی کاری ندارد البته از طرف حکومت منصوب است چراکه قضاوت از شئون حکومت می باشد اما بالاخره سوال و جواب مربوط به قضات می باشد و آیه ی شریفه:(وَلاَ تَأْكُلُواْ أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُواْ بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ) (۱) نیز به عنوان شاهد کلام ذکر شده که مراد از حکام در آن قضات می باشد بنابراین روایت مربوط به منصب قضاوت است نه منصب ولایت فقیه که محل بحث ما می باشد، اینها أدله ی منکرینِ دلالتِ خبر بر ولایت فقیه بود که به عرضتان رسید.

محقق نائینی در منیه الطالب فرموده ظاهر روایت همان ولایت را می گوید چونکه شئونی که در خبر ذکر شده متعلق به ولی وفقیه می باشد اما ایشان در پاورق همان آیه و مطالبی که عرض شد را می آورد و دلالت خبر بر ولایت فقیه را رد می کند بنابراین تنها کسی که می فرماید مقبوله ی عمر بن حنظله بر ولایت فقیه دلالت دارد امام رضوان الله علیه می باشد.

۱- بقره/سوره۲، آیه۱۸۸.

أدله ی امام رضوان الله علیه: ایشان می فرمایند امام صادق علیه الصلاه والسلام در ضمن جواب به آیه ی قرآن استشهاد کردند لذا ما اول باید به سراغ آیات قرآن برویم تا ببینیم چه چیزی از آن می فهمیم، سپس ایشان چند آیه را به ترتیب ذکر می کند و بعد نتیجه می گیرد؛ اول آیه شریفه:(إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُواْ بِالْعَدْلِ إِنَّ اللّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُم بِهِ إِنَّ اللّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا) (۱) ، امانات اعم از مال و غیر مال می باشد یعنی به هرآنچه که شخص در اختیار دارد و به او سپرده شده و او نیز از طرف جامعه یا از طرف خداوند متعال قبول کرده امانات گفته می شود و در نهج البلاغه نیز حضرت امیر علیه الصلاه والسلام در نامه ای که به أشعث بن قیس نوشته اند می فرماید:(إِنَّ عَمَلَكَ لَيسَ لَكَ بِطُعْمَهٍ وَ لَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَهٌ) (۲) ، عمل انسان وسیله ی امرار و معاش نیست بلکه هر عملی در عنق او امانت می باشد، و بالاخره هر چیزی که انسان آن را پذیرفته و در اختیار گرفته و مردم او را با آن عنوان می شناسند و به او مراجعه می کنند و از او انتظار دارند که وظیفه اش در مورد آن مسئولیت و پست را انجام دهد می شود امانت لذا امانت معنای بسیار وسیعی دارد، و از طرفی امانت غیر از ودیعه می باشد چراکه ودیعه یعنی چیزی که به انسان داده اند تا از او محافظت کند ولی امانت همان طور که عرض شد معنای بسیار وسیعی دارد و خلاصه اینکه یکی از اماناتی که باید به اهلش برگردانده شود حکومت می باشد و در این رابطه روایت نیز داریم و همچنین:(أَن تَحْكُمُواْ بِالْعَدْلِ) اعم از قضاوت و حکم حکومتی می باشد، و اما در ادامه و در آیه ی بعد ذکر شده :(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلاً) (۳) ، که این نیز باز به مسئله ی حکومت مربوط می باشد و در ادامه و در آیه بعد نیز ذکر شده :(أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُريدُونَ أَنْ يَتَحاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَ يُريدُ الشَّيْطانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلالاً بَعيداً) (۴) ، یهود اول که پیغمبر صلوات الله علیه و آله به مدینه آمدند در ظاهر از ایشان استقبال کردند و حتی قبل از آمدن حضرت بشارت به مبعوث شدن ایشان می دادند لذا وقتی حضرت به مدینه آمدند اول با ایشان عهد و پیمان بستند اما بعد وقتی دیدند کار پیغمبر دارد پیشرفت می کند و علماء یهود مراجعاتشان کم شده است شروع به مخالفت با پیغمبر خدا کردند و روز به روز مخالفتشان شدیدتر شد تا اینکه بعد از جنگ اُحد درحالی که مردم مکه شکست خورده و دلشان پر از کینه بود هفتاد نفر از یهود جمع شدند و به مکه رفتند و به آنها گفتند بیایید با هم پیمان ببندیم تا اینکه پیغمبر را از میان برداریم، مشکرین مکه از علماء یهود سوال کردند آیا دین ما بهتر است یا دینی که محمد صلی الله علیه و آلیه و سلم آورده؟ گفتند دین شما بهتر است، سپس یک جریانی پیش آمد که به قضاوت احتیاج پیدا کردند، از طرفی منافقین دست به کار شدند یعنی منافقین و مشکرین و یهود در میان هستند، یهود گفتند ما پیغمبران قبل را قبول داریم و منافقین نیز گفتند ما پیغمبران قبل و این پیامبر را قبول داریم منتهی وقتی منازعه ای پیش آمد برای قضاوت به مشکرین مراجعه کردند در حالی که از اول قرآن فرموده که افراد باید نسبت به طاغوت کفران بورزند و آن را قبول نکنند و نفی کنند:وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَ يُريدُ الشَّيْطانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلالاً بَعيداً، و خلاصه اینکه امام رضوان الله علیه از این آیاتی که پشت سر هم ذکر شده استفاده می کند که مطلب راجع به حکومت است زیرا طاغوت به حاکم گفته می شود و مشکرین مکه نیز در آن زمان حکومتی داشته اند، بنابراین امام صادق علیه السلام نیز که در حدیث به آیه ی مذکور استشهاد کرده منظورش نفی حکومت طاغوت است نه نفی قضاوت واز طرفی دیروز نیز گفتیم ائمه علیهم السلام بنی العباس را طاغوت می دانستند فلذا امام ابتدا طاغوت را نفی می کند و بعد راه را نشان می دهد و می فرماید:(قال: ینظران من کان منکم ممن قد روی حدیثنا ونظر فی حلالنا وحرامنا وعرف أحکامنا فلیرضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما، فإذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فإنما استخف بحکم الله وعلیه رد، والراد علینا الراد علی الله، وهو علی حد الشرک بالله) که مراد همان فقیه می

باشد.

ص: ۱۵۷

۱- نساء/سوره۴، آیه۵۸.

۲- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص۲۴۶، نامه۵.

۳- نساء/سوره۴، آیه۵۹.

۴- نساء/سوره۴، آیه۶۰.

امـام رضوان الله علیه در ادامه می فرمایـد بله منـازعه در دین و ارث واقع شـده منتهی منـازعه دو جور است؛ گـاهی منازعه بین مـدعی و منکر است که برای اثبـات حق به قاضـی مراجعه می کننـد امـا گـاهی دین و یـا ارث مسـلَّم است منتهی غـاصب و یا ظـالمی آن را گرفته و در واقع منـازعه بین طلبکـار و بـدهکار است که در این صورت به سـلطانی که قـدرت دارد مراجعه می کننـد تا حق مظلوم را أخـذ کند بنابراین دین و میراث فقط ذکر مثال است و در واقع حضـرت می خواهد بفرماید در هر کار و مشـکلی که پیش آمد نباید به طاغوت مراجعه کنید بلکه باید به شخصـی با آن صـفات که ذکر شد مراجعه کنید، این فرمایش امام رضوان الله علیه بود که به عرضتان رسید و ظاهرا درست هم می باشد، در واقع آن طور که منکرین می فرمایند امام صادق علیه السـلام تکلیف مردم در قضـاوت را روشن کرده امـا سوال این است که در غیر قضـاوت تکلیفشـان چیست؟ بنـابراین طبق فرمـایش امـام رضوان الله علیه در خبر مـذکور امـام صادق علیه السـلام رجوع به طاغوت در کل امور را نفی کرده و بجای آن رجوع به شخصی با آن اوصاف مذکور در خبر را توصیه کرده که مراد همان فقیه می باشد.

در حواشـی بحثهـائی مطرح شـده که اهمیت چنـدانی ندارنـد و به نظر بنـده لازم نیست مطرح شونـد مثل اینکه در غایه الآمال مامقـانی گفته شـده اینکه امام صادق علیه السـلام فرموده " جعلته حاکماً " مرادش چه جعلی است؟ آیا وکیل است که با فوت موکـل عزل شود یـا نه؟ که خب مسـلماً جعـل امـام صـادق علیه السـلام غیر از جعل وکیل است بلکه مثل:(إنی جاعلك للناس اماما) (1) می باشد یعنی در واقع حضرت جعل ولایت برای فقهاء کرده است.

ص: ۱۵۸

۱- بقره/سوره۲، آیه۱۲۴.

بقیه ی بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : احادیث ولایه الفقیه

بعضـی از برادران درباره آیه شریفه ی:(یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ أَطِیعُواْ اللّهَ وَأَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنکُمْ) (۱) نوشته اند که این آیه بر اساس تفاسیر قرآنی مخصوص اهل بیت علیهم السلام است لـذا استدلال کردن به آن برای اثبات ولایت فقیه مناسب نیست، بله در تفاسیر همین طور است منتهی ما عرض کردیم که امام رضوان الله علیه هم در صحیفه ی نور و هم در بحث ولایت فقیه و هم در حکومت اسلامی به این آیه برای مانحن فیه استدلال کرده و فرموده "اولی الامر" اعم از امام معصوم و فقیه می باشد، علی أیِّ حال چه قائل به دلالت این آیه بشویم و چه دلالتش را نپیذیریم دلائل بسیاری برای اثبات ولایت فقیه داریم و امام رضوان الله علیه نیز در مقدمه ی بحثهایشان می فرمایند ولایت فقیه با توجه به معارف اسلامی انقدر روشن است که اصلا نیازی به اقامه ی دلیل ندارد زیرا معلوم است که پیغمبر خدا حکومتی تأسیس کردند و سپس حضرت امیر علیه السلام را به عنوان جانشین بعد از خودشان جعل و نصب کردند و این مسئله ادامه داشت و همیشه در میان مسلمانان پیغمبر یا امام در رأس قرار می گرفتند و اگر اینها نباشند باید به یک نفر که از نظر علم و تقوی و عدالت و اسلام شناسی و تدبیر و شجاعت و امثال ذلک در حد اعلی قرار دارد رجوع شود، امام رضوان الله علیه در ادامه می فرمایند اگر کسی بگوید پس چرا تا به حالا این بحث ولایت فقیه مطرح نبوده می گوئیم اگر شما به رساله های عملیه مراجعه کنید می بینید که فقط عبادات ذکر شده ومسائل مربوط به حکومت و سیاست اصلا ذکر نشده و مسلمانان در شرائطی بوده اند که اصلا توجهی به این مسائل نداشته اند و از طرفی اسلام تا به حالا گرفتار یهود شده و آنها با دشمنی هایشان نگذاشته اند که اسلام درست معرفی و عملی شود.

۱- نساء/سوره۴، آیه۵۹.

بحثمان در مقبوله ی عمر بن حنظله بود که خبر اول از باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی می باشد و عرض کردیم که آیت الله خوئی و دیگران از محشین و شراح مکاسب فرمودند این حدیث مربوط به قضاوت است که یکی از مناصب فقیه می باشد و بر ولایت فقیه به معنای مدیریت جامعه و تسلط بر اموال و أنفس دلالتی ندارد زیرا در صدر خبر ذکر شده:(عن رجلین من أصحابنا بینهما منازعه فی دین أو میراث) و معلوم است کسی که مرجع برای رفع منازعه قرار می گیرد قاضی می باشد و امام علیه السلام نیز می خواهد بگوید آن شخص با اوصافی که در خبر ذکر شده به عنوان قاضی از طرف ما منصوب می باشد بنابراین حدیث مربوط به قضاوت می باشد، اما در مقابل امام رضوان الله علیه می فرمایند امام صادق علیه السلام در حدیث به سراغ آیه ی قرآن رفته و فرموده این طاغوت است و خداوند متعال در قرآن فرموده که شما باید به طاغوت کفر بورزید و آن را قبول نکنید و سپس امام علیه السلام کسی را حَکَم قرار داده که همان فقیه می باشد پس با توجه به آیه ای که امام علیه

السـلام ذکر کرده مشـخص می شود که ولاـیت را مورد نظر قرار داده است، از طرفی فرض کنیـد قاضـی طـاغوت شود که در اینصورت وقتی قضاوت که از شـئون حکومت است طاغوت شود خود حکومت نیز طاغوت خواهـد شـد پس خبر قضاه و ولاه طـاغوت (قاضـی و حکومتی که او را نصب کرده) را نفی می کنـد و این دلالت دارد بر اینکه سـراغ قضاه و حکام و ولاه جور نبایـد برویم بلکه بایـد به سـراغ فقهاء برویم به عبارت دیگر بعـد از نفی ولاه و قضاه جور مقام قضاوت و ولایت فقیه اثبات می شود و آن منـازعه ی در دین و ارث به عنوان مثـال ذکر شـده است، این نظر امـام رضوان الله علیه است و ظاهرا همین طور هم هست و ما نیز همین را می فهمیم و نظر ایشان را کاملاً قبول داریم.

ص: ۱۶۰

امـام رضـوان الله علیه در تتمه ی کلامشـان می فرماینـد یمکن که به خـبر مشـهوره ی ابـو خـدیجه نیز استشـهاد کنیم، خـبر این است:(محمد بن الحسن باسناده عن محمد بن علی بن محبوب، عن أحمد بن محمد، عن الحسین بن سعید، عن أبی الجهم، عن أبی خـدیجه قـال: بعثنی أبو عبـد الله علیه السـلام إلی أصـحابنا فقـال: قـل لهم: إیـاکم إذا وقعت بینکم خصومه أو تـداریء(أی تـدافع)فی شـئ من الاخذ والعطاء أن تحاکموا إلی أحد من هؤلاء الفساق، اجعلوا بینکم رجلا قد عرف حلالنا وحرامنا، فانی قد جعلته علیکم قاضیا، وإیاکم أن یخاصم بعضکم بعضا إلی السلطان الجائر) (۱)

سنـد حـدیث: صـاحب وسائل این خبر را از تهـذیب شـیخ طوسـی گرفته باسـناده عن محمـدبن علی بن محبوب، شـیخ طوسـی طبقه۱۲ و ابن محبـوب طبقه۶ است منتهی در آخر جامع الروات ذکر شـده که اسـناد شـیخ طوسـی به او صـحیح می باشد، عن احمـدبن محمـدبن عیسـی که از أجلای روات است، عن الحسـین بن سـعید، عن أبی الجهم که اسـمش سالم بن مکرم است و توثیق شده است، عن أبی خدیجه که خیلی خوب است.

دلالت حـدیث: امام رضوان الله علیه می فرماینـد این حدیث نیز قضاه و ولاه و سـلاطین جور را نفی می کند و بعد از نفی آنها قضاوت و ولایت فقیه با صفاتی که ذکر شده ثابت می شود.

خوب وامـا در ادامه امام رضوان الله علیه بحثهائی را مطرح کرده انـد و دیروز نیز عرض کردیم در غایه الآمال مامقانی نیز گفته شـده که اینکه امام صادق علیه السـلام فرموده " جعلته حاکماً " مرادش چه جعلی است و آیا بعد از فوت جاعل نصـبش نیز از بین خواهـد رفت یـا نه؟ امـام رضوان الله علیه می فرماینـد اولاًـ امام صادق علیه السـلام با دیگران فرق دارد و حیّاً و میّتاً حضور دارد و جعـل او از بین نمی رود و حتی جعل و نصـبهای فقهاء نیز ممکن است توسط فقیه بعـدی که منصب ولایت را به عهـده می گیرد باقی بمانـد و از بین نرود، علی أیِّ حال این بحثها مطرح شـده اما به عقیـده بنـده طرح چنین بحثهائی لازم نیست زیرا جعـل امـام به جعـل خداونـد متعـال بر می گردد و دائمی و همیشـگی می باشـد و مثل:(قال إنی جاعلك للناس اماما) (۲) می باشـد، و قبلا نیز در حـدیثی از اصول کافی نقل کردیم که امام صادق علیه السـلام فرمودند:(حدیثی حدیث أبی، وحدیث أبی حـدیث جـدی، وحـدیث جـدی حدیث الحسـین، وحدیث الحسـین حدیث الحسن، وحدیث الحسن حدیث أمیر المؤمنین علیه السـلام وحدیث أمیر المؤمنین حدیث رسول الله صلی الله علیه وآله وحدیث رسول الله قول الله عز وجل) (۳) ، بنابراین اگر امام صادق علیه السلام بگوید "جعلته" یعنی خدا جعل کرده است و دیگر جای چنین بحثهائی نیست که بعد از فوت جاعل چه می شود و اصلا خیلی ها چیزی را می نویسند که بعد از فوتشان به آن عمل شود و امام صادق علیه السلام نیز برای بعدها که شیعه وسـعت پیدا کند این مطلب را بیان کرده اند، امام رضوان الله علیه در ادامه چند نمونه برای همین مطلب ذکر می کند مِن جمله اینکه می فرماید گاندی وقتی که خواست هندوسـتان را از دست انگلسـتان آزاد کند قوانینی را در زندان نوشت و بعدا به آنها عمـل کرد خلاـصه اینکه امـام رضوان الله علیه تبعـاً لفقهاء دیگر این بحث ها را مطرح کرده اما به نظر بنـده طرح چنین مباحثی خیلی لازم نیست زیرا جعل امام معصوم مثل جعل خداوند متعال می باشد.

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۸، ص۱۰۰، باب ۱۱ از ابواب صفاه القاضی، حدیث۶، ط الاسلامیه.

۲- بقره/سوره۲، آیه۱۲۴.

۳- اصول کافی، مرحوم کلینی، ج۱، ص۵۳، حدیث۱۴.

بقیه ی بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : احادیث ولایه الفقیه

برخی از آقایان سؤالاتی دارند که جوابهایش را در بحثهای آینده بیان خواهیم کرد؛ اول اینکه اگر فقهاء متعددی وجود داشته باشند در مسئله ولایت فقیه به کدام یک از آنها باید رجوع شود؟ دوم اینکه بعد از اثبات ولایت شرعیه برای فقیه آیا بر او واجب است که برای تشکیل حکومت اسلامی قیام کند یانه؟ که در اینجا سه قول وجود دارد؛ اول اینکه واجب است، دوم اینکه جائز است و سوم اینکه حرام است.

بحثمان در روایاتی بود که برای ولایت فقیه به آنها استدلال شده که چندتا از آنها را خواندیم و مورد بررسی قرار دادیم، خبری وجود دارد که در کلام امام و مرحوم نراقی رضوان الله علیهما ذکر شده اما شیخ انصاری در مکاسب آن را ذکر نکرده و آن خبر علی بن حمزه بطائنی عن موسی بن جعفر علیهما السلام است که صاحب وسائل آن را در ابواب دفن ذکر کرده و عنوان باب:«باب استحباب البکاء لموت المؤمن» می باشد، صاحب وسائل در این باب سه خبر ذکر کرده که خبر اولِ باب این خبر است:(محمد بن یعقوب، عن عده من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، وعن علی بن إبراهیم. عن أبیه جمیعا، عن ابن محبوب، عن علی بن رئاب قال: سمعت أبا الحسن الأول(امام کاظم)علیه السلام یقول: إذا مات المؤمن بکت علیه الملائکه وبقاع الأرض التی کان یعبد الله علیها، وأبواب السماء التی کان یصعد أعماله فیها، وثلم ثلمه فی الاسلام لا یسدها شئ، لان المؤمنین حصون الاسلام کحصون (کحصن) سور المدینه لها. ورواه الحمیری فی (قرب الإسناد) عن أحمد بن محمد، ومحمد بن الحسین جمیعا، عن الحسن بن محبوب مثله) [(۱)]

ص: ۱۶۲

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۲، ص۹۲۴، ابواب دفن، باب ۸۸، حدیث۱، ط الاسلامیه.

سند حدیث: کلینی با دو نصفه سند از دو استادش این خبر را نقل کرده و سپس دربین بهم پیوند خورده اند، نصفه سند اول؛کلینی عن عده من اصحابنا که این عده چند نفر هستند که در بین آنها افراد خیلی موجهی وجود دارند و در آخر جلد۲ جامع الروات اسامی آنها ذکر شده است، عن سهل بن زیاد، نصفه سند دوم؛ کلینی عن علی بن ابراهیم عن أبیه، جمیعا عن حسن بن محبوب عن علی بن رئاب، حدیث سنداً صحیح است.

خداوند متعال هر فردی را از نظر فکر و اندیشه و فرهنگ و قدرت یک طور خاصی آفریده است و هر کسی نیز به اندازه ی فکر خودش در راه پیشرفت اسلام گام بر می دارد لذا اگر بمیرد هیچکس نمی تواند جای او را پر کند هر چند که خدمات دیگری داشته باشد، اما همان طور که می بینید در این خبر لفظ مومن بکار رفته ولی در خبر دوم گفته شده:(وعن محمد بن

یحیی، عن أحمـد بن محمد، عن ابن محبوب، عن علی بن أبی حمزه قال: سـمعت أبا الحسن علیه السـلام یقول، وذکر مثله إلی أن قال: إن المؤمنین الفقهاء) (۱) ، لذا امام رضوان الله علیه می فرماید خبر دوم صـحیح است یعنی وقتی مؤمنِ فقیه از دنیا برود در اسلام ثلمه بوجود می آید زیرا فقیه حصن اسلام است، اسلام ابعاد مختلفی دارد و یک مجموعه ای است که در آن عبادت و سیاست و اقتصـاد و حکومت و قضـاوت و جهـاد و... وجود دارد که فقیه به عنوان یـک حصن آنهـا را حفظ و نگهـداری و عملی می کنـد فلـذا کـار فقهـاء فقـط تألیف و درس و بحث نیست بلکه آنها حافظ و مجری اسـلام هسـتند یعنی اسـلام با تمام ابعادش در صـحنه ی زنـدگی مردم وجود دارد و فقهاء حافظ و مجری و تأمین کننـده ی آنها می باشـند بنابراین خبر بر ولایت فقیه دلالت دارد.

ص: ۱۶۳

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۲، ص۹۲۴، ابواب دفن، باب ۸۸، حدیث۲، ط الاسلامیه.

آدرس: کتاب البیع، الامام الخمینی، جلد۲ صفحه ۶۳۱.

نکته: علی بن أبی حمزه بطائنی عصاکش أبو بصیر یحیی بن قاسم أسدی بوده که نابینا بوده و از روات بزرگ و مورد وثوق می باشد اما در مورد خود علی بن حمزه بحث وجود دارد زیرا وقتی که امام کاظم علیه السلام در زندان شهید شدند عده ای از نمایندگان ایشان بودند که طی سالهایی پولهای زیادی نزدشان جمع شده بود برای اینکه پولها را بخورند مذهب واقفیه را درست کردند و امامت امام رضا علیه السلام را قبول نکردند، نقل شده نزد علی بن أبی حمزه ۳۰ هزار دینار بوده که امامت امام رضا علیه السلام را قبول نکرد تا اینکه پولها را برای خودش بردارد لذا واقفیه می باشد اما امام رضوان الله علیه سعی کرده تا وثاقت او را ثابت کند لذا فرموده شیخ طوسی در عُده گفته که طائفه به اخبار علی بن أبی حمزه بطائنی عمل کرده اند و بعلاوه خیلی از رجال و علماء بزرگ از او نقل کرده اند لذا حدیث از نظر سند مشکلی ندارد و اما از نظر متن نیز دلالت دارد بر اینکه مؤمنِ فقیه حصن اسلام است یعنی از همه ی جهات حافظ و نگه دار اسلام است، حضرت امیر علیه السلام نیز در نهج البلاغه در نامه ای که به مالک اشتر نوشتند می فرمایند:(الجُنُوُد بِإذنِ اللّهِ حُصُونُ الرّعِیّهِ وَ زَینُ الوُلاهِ وَ عِزُّالدِّینِ وَ سُبُلُ الأَمنِ وَ لَیسَ تَقُومُ الرَّعِیّهُ إلّا بِهِم) (۱) ، حصن به چیزی گفته می شود که یک شیء را با تمام ابعاد و به تمام معنی حفظ و تأمین کند که ولایت فقیه همین حصن می باشد.

۱- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص۲۹۴.

نکته: گـاهی در کتـابی خبری نقـل شـده و یـک کلمه ای در آن وجود دارد که همـان کلمه در کتـاب دیگر وجود نـدارد، در مانحن فیه نیز در بعضـی از کتاب ها و روایت ها کلمه "الفقهاء" ذکر شده اما در بعضی دیگر این کلمه ذکر نشده، حالا که ما شک داریم در اینکه آیا چنین کلمه ای از امام معصوم صادر شـده یا نه بایـد به اصل رجوع کنیم و ببینیم آیا اصل عدم الزیاده مقدم است یا عدم النقصان؟ که اصل عدم الزیاده مقدم است زیرا اگر انسان چیزی را زیاد کند برخلاف اصل است اما اگر کم کنـد ممکن است از قلم بیافتـد، لـذا حق بـا آن کتـابی است که کلمه ی "الفقهـاء" را دارد و آن کتابی که این کلمه را نـدارد درواقع از قلم نویسنده افتاده است.

بقیه ی بحث بماند برای روز شنبه إن شاء الله تعالی...

احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع

Your browser does not support the audio tag.

موضوع : احادیث ولایه الفقیه

امـام رضوان الله علیه در بحث ولایت فقیه بعـد از ذکر روایاتی که عرض شـد می فرماینـد از آنچه که ما گفتیم معلوم می شود بعضـی از روایات از نظر سـند خیلی محکم نیسـتند اما می توانند مؤیِّد مطلب باشـند مِن جمله اخباری که از کتاب فقه الرضوی علیه السـلام نقل شـده از این جهت که کتاب مـذکور مال امام رضا علیه السـلام است یا نه محل بحث واقع شـده، مثلا صاحب وسائل که از ۱۵۰ کتاب مع الواسطه و بلا واسطه نقل کرده از این کتاب نقل نکرده معلوم می شود که ایشان اعتقادی به کتاب مذکور نداشـته است و بالاخره اینکه کتاب الفقه الرضوی از زمان مجلسـی بوجود آمده و نقل می کنند که محمد تقی مجلسی به حجاز رفته بوده و موقع بر گشت این کتاب را آورده و گفته که در یمن پیدا شده است خلاصه اینکه تا آن وقت در دسترس نبوده لـذا معلوم نیست که مـال امـام رضـا علیه السـلام باشـد امـا مسـتدرک و بحار از او نقل می کننـد منتهی فقیه همـدانی در مصـباح الفقیه می فرمایـد اگر امام رضا علیه السـلام کتابی در فقه داشـتند خیلی شایع و معروف می شـد و در فقه مورد اعتماد قرار می گرفت درحالی که از زمان امام رضا علیه السـلام تا زمان مجلسی خبری از آن کتاب نبوده وخلاصه اینکه امام رضوان الله علیه نیز می فرمایـد غیر صـحیحه فی الاسـناد اما بالاخره از این کتاب نقل کرده و فرموده:(عن فقه الرضوی قال: منزله الفقیه فی هـذا الـوقت کمنزله الانبیـاء من بنی اسرائیل) که این خبر دلالـت دارد بر اینکه فقیه ماننـد برخی از انبیـاء بنی اسـرائیل مثل حضرت موسی که سلطنت و مدیریت و مبارزه با طاغوت و کلا در همه ابعاد فعالیت داشته دارای ولایت می باشد.

ص: ۱۶۵

خبر دیگری که سـندش محکم نیست ولی امام رضوان الله علیه می فرمایـد بر ولایت فقیه دلالت دارد روایتی است که از جامع الاخبار نقل شده که به صدوق نسبت داده می شود:(عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال: أفتخر فی یوم القیامه بعلماء اُمّتی فأقول علماء اُمّتی کسائر الانبیاء قبلی).

خبر بعـدی که امام رضوان الله علیه به عنوان مؤیـد ذکر کرده روایتی است که از غرر و درر نقل شده که کلمات حضـرت امیر

علیه السلام در آن ذکر شده به این صورت که:(العلماء حکّام علی الناس)، البته در نهج البلاغه عبارتی ذکر شده که خیلی وسیع تر از این خبر می باشد:(أیها الناس إنّ أحق الناس بهذا الامر(مدیریت و حکومت و سیاست)أقواهم علیه و أعلمهم بأمر الله فیه) (۱) ، این فرمایش امام رضوان الله علیه در مورد برخی از روایات بود که به عرضتان رسید.

در مقابل محشین و شراح مکاسب مِن جمله آیت الله خوئی می فرماید اخبار مذکور هیچگونه دلالتی بر ولایت فقیه ندارند زیرا اخبار مذکور فقط می خواهند بگویند که علماء از نظر شرافت و فضیلت مثل انبیاء بنی اسرائیل هستند و یا اینکه علماء از نظر تبلیغ و بیان احکام الهی مانند انبیاء بنی اسرائیل هستند نه از نظر سیاست و ولایت و مدیریت و در واقع مانند زیدٌ کالأسد می باشد که أظهر اوصاف را می رساند، بنابراین در دلالت اخبار مذکور بحث وجود دارد.

ص: ۱۶۶

۱- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی،ص۱۶۵.

نکته: قبلا عرض کردیم که برخی از انبیاء بنی اسرائیل مثل حضرت موسی حکومت و ولایت داشته اند و آیاتی را از قرآن نیز خواندیم که در آنها به این مطلب اشاره شده بود من جمله آیه شریفه ی:(أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلإِ مِن بَنِي إِسْرَائِيلَ مِن بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُواْ لِنَبِيٍّ لَّهُمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُّقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِن كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلاَّ تُقَاتِلُواْ قَالُواْ وَمَا لَنَا أَلاَّ نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِن دِيَارِنَا وَأَبْنَآئِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْاْ إِلاَّ قَلِيلاً مِّنْهُمْ وَاللّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ) (1) ، که دلالت دارد بر اینکه یکی از پیامبران بنی اسرائیل ولایت و حکومت داشته چونکه جهاد به ولایت و مدیریت و سیاست و حکومت بر می گردد فلذا خلافاً لآیت الله الخوئی عرض می کنیم که یظهر از آیات قرآن اینکه غیر از حضرت موسی پیغمبران دیگری نیز ولایت و حکومت داشته اند، علی أیٍّ حال در مورد روایات مذکور صف بندی بین امام رضوان الله علیه و محشین و شراح مکاسب من جمله آیت الله خوئی بوجود آمده به بیانی که عرض شد.

اشکال و پاسخ استاد حفظه الله: إذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال مربوط به مباحث عقلی و فلسفی مثل قبح ظلم و امثاله می باشد چراکه مباحث عقلی همیشه باید طوری باشند که احتمال خلاف در آنها وجود نداشته باشد اما فقه بر استظهار مبتنی است یعنی باید ببینیم ظهور الفاظ چگونه است البته در ظهور همیشه احتمال خلاف وجود دارد اما مرجوح می باشد و در اصول ثابت کردیم که ظواهر الفاظ حجت هستند و استظهار امام رضوان الله علیه از روایات مذکور آن طور بود که به عرضتان رسید.

۱- بقره/سوره۲، آیه۲۴۶.

امام رضوان الله علیه در ادامه وارد بحث دیگری که خیلی مهم است می شوند و می فرمایند وقتی به فقه نظر می کنیم می بینیم که شارع یک احکام و یک مجری احکام دارد و نمی شود که ائمه علیهم السلام همیشه در بین مردم و مجری احکام باشند، از طرفی وقتی به روایات مراجعه می کنیم می بینیم که کلمات ولی و سلطان و والی و امام زیاد ذکر شده مثلاـ زنی که شوهرش چهار سال غائب شده و خبری از او ندارد در ورایت گفته شده: یطلقها السلطان، و یا مثلا در روایت گفته شده در ماه رمضان إذا قام الشاهدان عند الامام برؤیه الهلال حکم به اول ماه می کند و یا در حدود گفته شده امام بر او حد بزند که خوب این موارد منحصر در امام معصوم نیست زیرا ائمه علیهم السلام همیشه در بین مردم نیستند و معلوم می شود که شارع مقدس یک فردی را در نظر گرفته تا وقتی که امام در میان مردم نیست این امور اجتماعی را انجام بدهد و حتی صاحب جواهر می فرماید اگر ما بگوئیم این امور منحصر در امام معصوم است شیعه معطل می ماند، بنابراین جامعه اسلامی به مدیر و مجری نیاز دارد و هیچ کس نسبت به مدیریت جامعه بیشتر از فقیه صلاحیت ندارد.

بقیه ی بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : احادیث ولایه الفقیه

ص: ۱۶۸

بعد از ذکر روایات عرض می کنیم که راههای مختلفی برای اثبات ولایت فقیه داریم که مطالبی را به عنوان مقدمه برای ذکر آنها بیان می کنیم.

مقدمه اول اینکه دین اسلام کامل و جامع است و به تمام ابعاد زندگی بشر نظر دارد و قوانینی را برای آنها وضع کرده و حکومت نیز یکی از مسائل اسلام می باشد.

قبلا معارف اسلامی را به ده فصل تقسیم کردیم:

اول: معارف اعتقادی وایمانی که مربوط به مبدأ و معاد و کلًا امور اعتقادی است ودر علم کلام از آن بحث می شود.

دوم: معارف عبادی که مربوط به پرستش خداوند متعال می باشد.

سوم: معارف اخلاقی که مربوط به روحیات و ملکات انسان می باشد.

چهارم: معارف اقتصادی که مربوط به تحصیل و تولید و توزیع اموال و کلًا مکاسب و حتی انفال(معادن، اراضی موات، رئوس جبال، کل ارض لا ربَّ لها) می باشد.

پنجم: معارف مدنی که مربوط به معاشرت اشخاص می باشد.

ششم: معارف فرهنگی که مربوط به علوم و فرهنگ و تعلیم و تربیت می باشد.

هفتم: معارف سیاسی که مربوط به مدیریت جامعه اسلامی می باشد.

هشتم: معارف حکومتی که مربوط به نحوه ی حکومت و اجراء قوانین اسلامی می باشد.

نهم: معارف قضائی که مربوط به قضاوت می باشد.

دهم: معارف جهادی که مربوط به جهاد می باشد.

نامه حضرت امیر علیه السلام به مالک اشتر که نامه ۵۳ نهج البلاغه می باشد را به عنوان نمونه ذکر می کنیم که در اول آن گفته شده:(جِبَایَهَ خَرَاجِهَا، وَجِهَادَ عَدُوِّهَا، وَاسْتِصْلاَحَ أَهْلِهَا، وَعِمَارَهَ بِلاَدِهَا) (۱) ، علت اینکه اول آن جمله ذکر شده این است که مصر در زمان خلیفه دوم فتح وجزء مفتوحه عنوه و اراضی خراجیه شد لذا حضرت می فرماید از آنها خراج جمع آوری کن و بعد جهاد و تربیت و آبادانی ذکر شده است که این چهار موضوع سرلوحه ی کار مالک در مصر می باشد و الان نیز ما می خواهیم بگوئیم که فقهاء ما مثل مالک اشتر هستند یعنی همان گونه که حضرت امیر علیه السلام مالک را به عنوان حاکم با برنامه ای خاص معرفی می کند فقهاء ما نیز از طرف اسلام و پیغمبر و ائمه علیهم السلام برای اداره ی کشور اسلامی با همان برنامه ها معرفی شده اند و جالب است که الان در سازمان ملل نامه حضرت به مالک به عنوان عالی ترین برنامه و منشور سیاسی نگهداری می شود، خلاصه اینکه معارف اسلام ده فصل است و ما معتقدیم که اسلام یک دین جامع و کاملی می باشد که دارای معارف و قوانینی است و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرمودند:(ما من شیءٍ یقربکم الی الله الّا امرتکم به و ما من شیء یبعدکم إلّا نهیتکم عنه)، بنابراین اسلام دارای ابعاد فراوانی برای زندگی بشر می باشد که برای تمام آنها برنامه و حکم مشخص و معیَّن شده است.

۱- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص ۲۹۰، نامه۵۳.

مقـدمه دوم اینکه احکام مـذکور دائمی و برای همه مکان ها و زمان ها می باشـند:(حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرامه حرامٌ الی یوم القیامه).

مقـدمه سوم اینکه ما بایـد ببینیم این برنامه ها و احکام به چه شـکلی و بوسـیله ی چه کسـی باید اجراء بشوند زیرا اسـلام همان طور که به وضع قوانین به این جـامعیت عنـایت دارد به اجراء آنهـا نیز عنـایت دارد و کلاـ بحث مـا نیز در همین است و مـا می خواهیم بگوئیم پیغمبر و هر کدام از ائمه علیهم السلام که در زمان خودشان قدرت داشتند احکام مذکور را اجراء می کردند و قطعا احکام مـذکور نسـخ نشده اند لذا ما باید ببینیم در زمان غیبت تکلیف مردم چیست آیا مردم در زمان غیبت امام نسـبت به احکـام و برنـامه های مـذکور مجری لازم ندارنـد ؟ که اگر بکوئیم نیازی ندارنـد قطعا در زنـدگی مردم نقصان و حرج و مرج بوجود خواهـد آمـد، خب و امـا قطعا غیر از فقیه عادل که جامعیت دارد و تمام احکام اسـلام را می دانـد شـخص دیگری نمی توانـد احکـام و برنامه های مـذکور را اجرائ کنـد و این مطلب یعنی مجری احکام با عناوین مختلفی مثل؛ والی، امام، سـلطان، حاکم و... در روایات ما نیز ذکر شـده بنابراین در ابواب مختلف فقه ولیِ فقیهِ عادل با عناوین مختلفی به عنوان مجری احکام و قوانین اسـلام به مـا معرفی شـده است فلـذا ما وارد این بحث می شویم که در روایاتمان اسامی مـذکور به عنوان مجری احکام ذکر شده است و شواهدی را از روایاتمان ذکر می کنیم.

ص: ۱۷۰

شاهد اول: حدیث صحیح السندی است که در ابواب صلاه عید ذکر شده است، خبر این است:(محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن محمد بن أحمد، عن محمد بن عیسی عن یوسف بن عقیل، عن محمد بن قیس، عن أبی جعفر علیه السلام قال: إذا شهد عند الامام شاهدان أنهما رأیا الهلال منذ ثلاثین یوما أمر الامام بالافطار فی ذلک الیوم إذا کانا شهدا قبل زوال الشمس، فان شهدا بعد زوال الشمس أمر الامام بافطار ذلک الیوم وأخر الصلاه إلی الغد فصلی بهم) (۱) ، همان طور که می بینید کلمه "امام" در خبر ذکر شده و قطعا مراد فقط امام معصوم نیست بلکه به صورت کلی ذکر شده و اصلاً خیلی از روایات ما از امام صادق علیه السلام نقل شده که در محدودیت و فشار سختی بودند به صورتی که حتی حضرت نتوانست امام بعد از خودش را برای مردم معرفی کند زیرا منصور گفت هرکسی که به عنوان امام بعد از جعفر بن محمد علیهما السلام معرفی شود می کشم! لذا امام صادق علیه السلام پنج نفر را معرفی کردند که اول خود منصور بود و یکی از آنها امام کاظم علیه السلام و دیگری حمیده زوجه ی حضرت می باشد، خلاصه اینکه منصور علیه العنه سادات را می کشت و زیر دیوار ها می گذاشت و اینکه در مملکت ما امام زاده های فراوانی وجود دارد علتش همین است که مردم ایران ولایت مدار بودند و سادات را احترام می کردند لذا این بزرگواران در سه مرحله به ایران آمدند؛ موج اول در زمان بنی امیه و موج دوم در زمان منصور و اول حکومت بنی العباس و موج سوم در زمان متوکل عباسی به ایران آمدند و بیشترین امام زاده ها در شیراز مدفون هستند و رهبر معظم انقلاب حفظه الله نیز در سفری که به شیراز داشتند فرمودند اینجا حرم سوم اهل بیت علیهم السلام می باشد، خلاصه اینکه امام صادق علیه السلام و سادات و کلًا اصحاب حضرت در زمان منصور در فشار و سختی شدیدی بودند و حتی نقل شده زراره فرزندش را نزد امام صادق علیه السلام فرستاد و به حضرت گفت من می شنوم که شما خیلی از من انتقاد می کنید در حالی که من همیشه در خدمت شما بودم و احادیث شما را نقل می کنم، حضرت فرمودند شما مثل آن کشتی هستی که خضر نبی سوراخش کرد من اینطور می گویم که تورا حفظ کنم، خب تا این اندازه شرایط سخت بوده اما بیشتر روایات مذکور از امام صادق علیه السلام ذکر شده است که معلوم می شود یک برنامه ای برای بعدها معیَّن شده تا فقیه عادل وظائف خودش را بداند.

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۵، ص۱۰۴، باب۹ از ابواب صلاه عید، حدیث۱، ط الاسلامیه.

بقیه ی بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: احادیث ولایه الفقیه

عرض کردیم یکی از راههای ثبوت و اثبات ولایت فقیه مطالعه روایاتی است که از اهل بیت علیهم السلام در دست داریم زیرا ولایت فقیه متفرع بر شناخت فقه است یعنی باید فقه را بشناسیم تا ولایت فقیه را بشناسیم و شناخت فقه نیز متفرع بر کتاب و سنت است که مدرک فقه هستند.

گفتیم از مطالعه روایاتمان از طهارت تا دیات دربین به احکام اجتماعی(سیاسی)می رسیم و می بینیم که کلمه والی، ولی، امام، سلطان و امیر و حاکم امثال ذلک زیاد وجود دارد و می دانیم که فقه با تمام ابعادش دائمی و برای همه ی ازمان است و از طرفی همیشه پیغمبر و امام معصوم علیهم السلام وجود ندارند تا آن احکام و قوانین را بیان و اجراء کند لذا معلوم می شود که فقه ما مفروض و مسلَّم گرفته که باید در میان مردم یک امیر، والی، ولی، حاکم، سلطان یا امام وجود داشته باشد تا آن قوانین و احکام الهی را اجرا کند و این همان ولایت فقیه می باشد یعنی همیشه باید یک فقیه عادل در جامعه متصدی امور سیاسی و اجرائی و اجتماعی مردم باشد.

در اول کتاب الصوم عروه ذکر شده:«ووجوبه فی شهر رمضان من ضروریات الدین، ومنکره مرتد یجب قتله ومن أفطر فیه لا مستحلا عالما عامدا یعزر بخمسه وعشرین سوطا فإن عاد عزر ثانیا، فإن عاد قتل علی الأقوی وإن کان الأحوط قتله فی الرابعه وإنما یقتل فی الثالثه أو الرابعه إذا عزر فی کل من المرتین أو الثلاث وإذا ادعی شبهه محتمله فی حقه درئ عنه الحد» (۱)

ص: ۱۷۲

۱- العروه الوثقی، السید محمد کاظم الطباطبائی الیزدی، ج۳، ص۵۲۱، ط جدید.

خوب و اما دلیل حکم مذکور خبر اول و دوم و سوم از باب ۲ از ابواب احکام شهر رمضان است که ما خبر اول یعنی صحیحه ی برید بن معاویه عجلی را می خوانیم، خبر این است:(محمد بن یعقوب، عن عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن برید العجلی قال: سئل أبو جعفر علیه السلام عن رجل شهد علیه شهود أنه أفطر من شهر رمضان ثلاثه أیام، قال: یسأل هل علیک فی إفطارک إثم؟ فان قال: لا، فان علی الامام أن یقتله، وإن قال: نعم فان علی الامام أن ینهکه ضربا. ورواه الصدوق باسناده عن الحسن بن محبوب مثله) (۱)

همان طور که می بینید در این خبر لفظ "امام" بکار رفته است.

استاد بزرگوار ما آیت الله طباطبائی اعلی الله مقامه در المیزان و در تفسیر آیه آخر سوره آل عمران:(یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ اصْبِرُواْ

وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ وَاتَّقُواْ اللّهَ لَعَلَّكَمْ تُفْلِحُونَ) (۲) تقريبا پنجاه صفحه و پانزده مطلب نوشته، ايشان در مطلب دوازدهم می فرمايد قرآن كريم همه ی مردم را مخاطب قرار می دهد مثلا در آيه شريفه می گويد:(الزّانِيَهُ وَ الزّانِی فَاجْلِدُوا كُلِّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَهَ جَلْدَهٍ) (۳) ويا در آيه ديگری می گويد:(وَالسّارِقُ وَالسّارِقَهُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا) (۴) كه مخاطب در اين آيات كل مردم هستند نه شخص خاصی يعنی همه مردم بايد در سياست دخالت كنند و در امور اجتماعی بصير و بينا باشند و نسبت به اجتماع بی تفاوت نباشند اما اگر برفرض شخصی روزه خواری كرد خود مردم حق ندارند او را بگيرند و تازيانه بزنند زيرا اخلال و حرج و مرج لازم می آيد لذا قرآن و روايات ما يک نفر را معرفی می كند تا متصدی اين امور شود كه اخبار مذكور بر همين مطلب دلالت دارند.

ص: ۱۷۳

۱- وسائل الشيعه، شيخ حر عاملی، ج۷، ص۱۷۹، ابواب شهر رمضان، باب۲، حديث۱، ط الاسلاميه.

۲- آل عمران/سوره۳، آيه۲۰۰.

۳- نور/سوره۲۴، آيه۲.

۴- مائده/سوره۵، آيه۳۸.

در فصل دوازدهم از فصول کتاب الصوم عروه ششمین راه برای ثبوت هلال ماه حکم حاکم ذکر شده است منتهی آیت الله خوئی در حاشیه فرموده هلال ماه با حکم حاکم ثابت نمی شود زیرا ما ولایت فقیه را قبول نداریم، خلاصه اینکه بحث ولایت فقیه تا اینجا ها مؤثر می باشد.

خبر بعدی صحیحه محمدبن قیس عن أبی جعفر علیه السلام می باشد،خبر این است:(محمد بن علی بن الحسین باسناده عن محمد بن قیس، عن أبی جعفر علیه السلام قال: إذا شهد عند الامام شاهدان أنهما رأیا الهلال منذ ثلاثین یوما أمر الامام بافطار ذلک الیوم إذا کانا شهدا قبل زوال الشمس، وإن شهدا بعد زوال الشمس أمر الامام بافطار ذلک الیوم وأخر الصلاه إلی الغد فصلی بهم) (۱)

فرض کنید در اصفهان شب پنجشنبه ماه را دیدند و اول رمضان حساب کردند،که آخر ماه پنجشنبه ۲۹ و جمعه ۳۰ ام ماه می شود، اما در اهواز شب چهارشنبه ماه را دیدند که آخر ماه چهارشنبه ۲۹ و پنجشنبه ۳۰ ام ماه می باشد، حالا در روز جمعه بین مردم اهواز و مردم اصفهان اختلاف وجود دارد، مردم اهواز می گویند چونکه ماه را شب چهارشنبه دیدیم جمعه عید فطر می باشد زیرا ماه ۳۰ روز بیشتر نمی شود اما مردم اصفهان می گویند چونکه ماه را شب پنجشنبه دیدیم ممکن است جمعه آخر رمضان باشد، خب حالا اگر دو شاهد قبل از زوال شهادت بدهند که ماه را در شب چهارشنبه در اهواز دیده اند جمعه اول شوال محسوب می شود لذا چونکه بینه شرعیه قائم شده أمر الامام بالافطار، و کلمه "امر الامام" نیز شاهد بحث ما می باشد که بر ولایت فقیه دلالت دارد.

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۷، ص۱۹۹، ابواب شهر رمضان، باب۶، حدیث۱، ط الاسلامیه.

خوب و اما حالا به سراغ صلاه می رویم، خبری در صلاه جمعه داریم که این خبر است:(عن الفضل بن شاذان، عن الرضا علیه السلام قال: إنما جعلت الخطبه یوم الجمعه لان الجمعه مشهد عام فأراد أن یکون للأمیر سبب إلی موعظتهم وترغیبهم فی الطاعه وترهیبهم من المعصیه وتوقیفهم علی ما أراد من مصلحه دینهم ودنیاهم، ویخبرهم بما ورد علیهم من الآفاق (و) من الأهوال التی لهم فیها المضره والمنفعه، ولا یکون الصابر فی الصلاه منفصلا ولیس بفاعل غیره ممن یؤم الناس فی غیر یوم الجمعه، وإنما جعلت خطبتین لیکون واحده للثناء علی الله والتمجید والتقدیس لله عز وجل، والأخری للحوائج والاعذار والانذار والدعاء، ولما یرید أن یعلمهم من أمره ونهیه ما فیه الصلاح والفساد) (۱) ، همان طور که می بینید در این خبر لفظ "امیر" بکار رفته.

خبر بعدی این خبر است:(محمد بن الحسن باسناده عن محمد بن علی بن محبوب، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عن عبد الرحمان بن سیابه، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: إن علی الامام أن یخرج المحبسین فی الدین یوم الجمعه إلی الجمعه ویوم العید إلی العید ویرسل معهم فإذا قضوا الصلاه والعید ردهم إلی السجن) (۲) ، در این خبر لفظ "امام" بکار رفته است.

نکته: بنده در اینجا نوشته ام که یظهر منه که هر کسی نمی تواند نماز جمعه اقامه کند بلکه خوانده صلاه جمعه و عید از شئون کسی است که اختیار زندان و زندانیان در دست او می باشد.

ص: ۱۷۵

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۵، ص۴۰، ابواب صلاه جمعه، باب ۲۵، حدیث۶، ط الاسلامیه.

۲- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۵، ص۳۶، ابواب صلاه جمعه، باب ۲۱، حدیث۱، ط الاسلامیه.

اینها روایاتی بود که از صوم وصلاه خواندیم بقیه بماند برای جلسات بعد إن شاء الله تعالی... .

احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: احادیث ولایه الفقیه

عرض کردیم یکی از راههای ثبوت و اثبات ولایت فقیه مطالعه و بررسی روایات اهل بیت علیهم السلام از طهارت تا دیات می باشد، بعد از مطالعه روایاتمان می بینیم که کلمات؛ الوالی، الولی، الامام، السلطان، الامیر و الحاکم امثال ذلک زیاد وجود دارد که اینها برای اجرای احکام فقهی و قوانین اسلامی معیَّن شده اند، در حقیقت این روایات سه شأن و جایگاه را از جهات مختلف در مورد افراد مذکور بیان می کنند؛ اول مبیِّن وهادی قانون اساسی هستند، دوم حافظ و نگهبان احکام و قوانین اسلام هستند، سوم مجری و عامل قوانین هستند.

دیروز مطلبی را از کتاب الصوم عروه درباره کسی که عامداً عالماً لا مستحلاً روزه اش را بخورد خواندیم و عرض کردیم که تا سه بار هر دفعه ۲۵ ضربه تازیانه می خورد و دفعه چهارم باید کشته شود و علی قولٍ دفعه سوم باید کشته شود، روایات مربوط به این مسئله را از جلد ۷ وسائل خواندیم منتهی یک کلمه ای جا ماند که امروز آن را توضیح می دهیم و بعد به سراغ موضوع دیگر می رویم، آن کلمه در خبر سوم از باب ۲ از ابواب شهر شهر رمضان ذکر شده، خبر این است:(وعن علی بن محمد، عن عبد الله بن إسحاق، عن الحسن بن علی بن سلیمان، عن محمد بن عمران، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: اُتی أمیر المؤمنین وهو جالس فی المسجد بالکوفه بقوم وجد وهم یأکلون بالنهار فی شهر رمضان، فقال لهم أمیر المؤمنین علیه السلام أکلتم وأنتم مفطرون؟ قالوا: نعم، قال: یهود أنتم؟ قالوا: لا، قال: فنصاری؟ قالوا: لا، قال: فعلی أی شئ من هذه الأدیان المخالفین للاسلام؟ قالوا: بل مسلمون، قال: فسفر أنتم؟ قالوا: لا، قال: فیکم عله استوجبتم الافطار لا نشعر بها فإنکم أبصر بأنفسکم، لان الله عز وجل یقول: " بل الانسان علی نفسه بصیره " قالوا: بل أصبحنا ما بنا عله، قال: فضحک أمیر المؤمنین علیه السلام ثم قال: تشهدون أن لا إله إلا الله وأن محمدا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم؟ قالوا: نشهد أن لا إله إلا الله، ولا نعرف محمدا، قال: فإنه رسول الله صلی الله علیه وآله، قالوا: لا نعرفه بذلک إنما هو أعرابی دعا إلی نفسه، فقال: إن أقررتم وإلا قتلتکم، قالوا: وإن فعلت فوکل بهم شرطه الخمیس وخرج بهم إلی الظهر ظهر الکوفه، وأمر أن یحفر حَفیرتین، وحفر إحداهما إلی جنب الأخری، ثم خرق فیما بینهما کُوَّهً(شکاف)ضخمه شبه الخوخه(پنجره)فقال: لهم إنی واضعکم فی إحدی هذین القلیبین وأوقد فی الأخری النار فأقتلکم بالدخان، قالوا: وإن فعلت فإنما تقضی هذه الحیاه الدنیا، فوضعهم فی إحدی الجبین(چاه)وضعا رفیقا ثم أمر بالنار فأوقدت فی الجب الآخر، ثم جعل ینادیهم مره بعد مره ما تقولون؟ فیجیبونه اقض ما أنت قاض حتی ماتوا، ثم ذکر أن عظیما من عظماء الیهود أنکر علیه ذلک، فقال له أمیر المؤمنین علیه السلام: نشدتک بالتسع آیات التی أنزلت علی موسی علیه السلام بطور سینا، وبحق الکنائس الخمس القدس، وبحق السمت الدیان هل تعلم اسمه فی الصحیفه، فقال: اسمی إلیا، فقال الیهودی: اشهد ان لا إله إلا الله، وأشهد أن محمدا رسول الله، واشهد انک وصی محمد، واشهد انک أولی الناس بالناس من بعد محمد، وبایعوا أمیر المؤمنین علیه السلام ودخل المسجد، فقال أمیر المؤمنین علیه السلام: الحمد لله الذی لم أکن عنده منسیا، الحمد لله الذی أثبتنی عنده فی صحیفه الأبرار، والحمد لله ذی الجلال والاکرام انتهی) (۱) .

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۷، ص۱۷۹، ابواب شهر رمضان، باب۲، حدیث۳، ط الاسلامیه.

نکته: همین که آن افراد را نزد حضرت امیر علیه السلام آوردند دلیل بر این است که در ارتکاز متشرعه این مطلب وجود دارد که هر کسی نمی تواند تعزیر کند و حد جاری کند بلکه کسی می تواند این کار را انجام دهد که سرپرستی ومدیریت جامعه را به عهده دارد.

در خبر اول و دوم " یقتل بالسیف" ذکر شده بود اما در خبر سوم به آن شکلی که ذکر شد کشته شده اند لذا ما باید ببینیم علت این مسئله چیست.

ما سه کتاب داریم که اخبار مذکور در کتب اربعه را سنداً و متناً توضیح داده اند:

اول کتاب "ملاذ الاخیار فی شرح تهذیب الاخبار" تألیف علامه محمد باقر مجلسی که شرح تهذیب شیخ طوسی می باشد.

نکته: استبصار اخبار معارض مذکور در تهذیب را برای رفع تعارض جدا و ذکر کرده لذا شرح جداگانه نیاز ندارد زیرا هرآنچه که در تهذیب است در استبصار نیز می باشد.

دوم کتاب "مرآه العقول" تألیف علامه محمد باقر مجلسی که شرح اخبار کتاب کافی می باشد.

سوم کتاب "روضه المتقین" که تألیف محمد تقی مجلسی پدر محمد باقر مجلسی است و شرح مَن لا یحضره الفقیه می باشد.

توضیح مطلب: خوب و اما بعضی از انواع قتل در روایاتمان ذکر شده مثل اینکه دست و پا بسته شود و از بالای کوه بلند پرتاب شود یا اینکه با آتش سوزانه شود و یا با شمشیر کشته شود و یا دیوار برویش خراب شود، ولی قتلی که در خبر مذکور آمده در روایاتمان ذکر نشده و هرکجا که ذکر نشده باشد متعارف این است که با سیف کشته شود اما حضرت امیر علیه السلام به آن شکل که در خبر ذکر شده بود کشته است لذا علامه مجلسی در مرآه العقول بعد از ذکر خبر در توضیح آن می فرماید:(ثم اعلم أن المشهور بینالأصحاب أن المرتد یقتل بالسیف و إن قتله إلی الإمام و لعل هذا النوع من القتل من خصائصه علیه السلام فی تلک الواقعه، أو الإمام مخیر فی أنواع القتل مطلقا) (۱) ، این فقه الحدیث خبر مذکور بود که به عرضتان رسید و از طرفی کتابهایی را نیز جهت آشنایی ذکر کردیم.

۱- مرآه العقول، محمدباقر مجلسی، ج۱۶، ص۴۴۳، ط دارالکتب الاسلامیه.

خوب و اما در تتمه بحث به سراغ "انفال" می رویم، همان طور که عرض شد ما معتقدیم که اسلام در همه ابعاد برنامه های وسیعی دارد که پیغمبر و امام مجری آنها هستند و در زمان غیبت پیغمبر و امام فقیه مجری آنها می باشد، یکی از برنامه های اسلام مسائل اقتصادی است که انفال نیز جزء آن می باشد و در قرآن کریم نیز سوره ای بنام "انفال" داریم، انفال یعنی هر چیزی که مالک معیَّن ندارد اعم از فضا، معادن، اراضی موات، اراضیه خراجیه، رئوس جبال، نی زارها، جنگلها، کوه ها، کلُّ ارضٍ لاربَّ لها، که مسئولیت تمام اینها در زمان غیبتِ پیغمبر و امام به عهده فقیه می باشد.

یکی دیگر از برنامه های اقتصادی مسئله بیت المال و نحوه مصرف آن می باشد که فردا این بحث را ادامه می دهیم إن شاء الله تعالی... .

فقر/انفال/احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: فقر/انفال/احادیث ولایه الفقیه

بحثمان با توفیق پروردگار متعال در ولایت فقیه است که دنباله غدیر و مفهوم:(الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِن دِينِكُمْ فَلاَ تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا) (۱) می باشد، یکی از نمونه های بارز و روشن عهدنامه مالک اشتر(نامه ۵۳ نهج البلاغه)می باشد که ابعاد مختلف کار فقیه(اقتصادی، سیاسی، فرهنگی)برای تشکیل و اداره ی یک جامعه مقتدر و عزتمند در آن بیان شده است چراکه حضرت امیر علیه السلام مالک اشتر را به عنوان یک فقیه و سازنده جامعه به مصر اعزام کردند بنابراین اگر آقایان همین عهدنامه مالک اشتر را مطالعه کنند مکفی خواهد بود البته باید قسمتهای مختلف آن جدا شوند، اسلام اساساً با سه موضوع مبارزه می کند تا آنها را از میان بردارد و جامعه را از آنها خالی کند؛ ظلم و جهل و فقر، ظلم به عدالت و سیاست عادلانه مربوط می شود که حضرت امیر علیه السلام در این رابطه می فرماید:(إِنَّ أَفْضَلَ قُرَّهِ عَيْنِ اَلْوُلاَهِ اِسْتِقَامَهُ اَلْعَدْلِ فِي اَلْبِلاَدِ) (۲)

۱- مائده/سوره۵، آیه۳.

۲- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص۲۹۵.

در روایاتی که می خواندیم به باب زکاه رسیدیم و وارد بحث اقتصاد شدیم چراکه زکات از برنامه های اقتصادی اسلام می باشد لذا مقداری درباره فقر و مضرات فقر و برنامه اسلام درباره برداشتن فقر بحث می کنیم، اسلام پشتوانه ای برای فقیه معیَّن کرده که یکی از آنها "انفال" می باشد که اگر آن طور که بحث می کنیم محقق و عملی شود خیلی به رونق اقتصاد و از میان برداشته شدن فقر کمک می کند.

خوب و اما در مورد فقر بین علماء اسلام بحث است که آیا در اسلام طوری برنامه ریزی شده که فقر لابد منه باید در جامعه

باشد یا اینکه اگر درست به برنامه اسلام عمل شود فقر ریشه کن خواهد شد؟ آن طور که از آیات و روایات استفاده می شود فقر یک عارضه است و اگر قوانین اسلام درست پیاده و عملی شود فقر ریشه کن می شود فلذا وقتی که حضرت مهدی علیه السلام ظهور می کند دیگر فقر وجود ندارد بنابراین فقر یک عارضه ای است که در نتیجه ی عمل نکردن به احکام اسلام بوجود آمده است و اینطور نیست که ذاتاً در برنامه های اصلی اسلام فقر نیز وجود داشته باشد.

در نهج البلاغه نمونه های فراوانی وجود دارد که حضرت امیر علیه السلام از فقر بسیار انتقاد و آن را مذمت کرده است که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

اول: کلمات قصار شماره۳:(الْفَقْرُ یُخْرِسُ الْفَطِنَ عَنْ حُجّتِهِ وَ الْمُقِلُّ غَرِیبٌ فِی بَلْدَتِهِ) (۱)

۱- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص۳۱۹.

دوم: کلمات قصار شماره۵۳:(الغنی فی الغربه وطن، والفقر فی الوطن غربه) (۱)

سوم: کلمات قصار شماره ۱۵۴:(الفقر الموت الاکبر) (۲)

چهارم: کلمات قصار شماره ۳۱۱:(یَا بُنَیِّ إِنِّی أَخَافُ عَلَیْکَ اَلْفَقْرَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْهُ فَإِنَّ اَلْفَقْرَ مَنْقَصَهٌ لِلدِّینِ مَدْهَشَهٌ لِلْعَقْلِ دَاعِیَهٌ لِلْمَقْتِ) (۳)، از این قبیل روایات در مورد فقر زیاد داریم که ظاهرا مراد فقر مالی می باشد لذا بحثمان در این است که آیا در اسلام برنامه ای داریم که لابد منه باید عده ای فقیر باشند یا اینکه اگر به برنامه های اسلام عمل شود فقر از بین خواهد رفت؟ روایاتی داریم که در آنها گفته شده اگر افراد غنی به وظیفه خودشان عمل کنند فقر بوجود نمی آید و حضرت امیر علیه السلام در این رابطه می فرماید:(ما رایتُ نعمهً موفوره إلاّ و فی جانبها حق مضیّع) و از طرفی روایات فراوان و آیاتی در مورد تکاثر یعنی جمع مال و ثروت داریم که خیلی آن را مذمت کرده اند:(وَالَّذِینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّهَ وَلاَ یُنفِقُونَهَا فِی سَبِیلِ اللّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِیمٍ (۳۴) یَوْمَ یُحْمَی عَلَیْهَا فِی نَارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوَی بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا کَنَزْتُمْ لأَنفُسِکُمْ فَذُوقُواْ مَا کُنتُمْ تَکْنِزُونَ (۳۵)) (۴) بنابراین هرگز اسلام اجازه نمی دهد عده ای مال اندوزی کنند و عده ای دیگر فقیر باشند و حضرت امیر علیه السلام نیز در عهدنامه مالک تأکید دارد که باید به فقرا برسد و فقر را نابود کند و بالاخره فقر و ظلم و جهل سه عارضه ای است که جامعه اسلامی باید از آنها خالی باشد.

ص: ۱۸۰

۱- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص۳۲۶.

۲- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص۳۴۲.

۳- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص۳۶۶.

۴- توبه/سوره۹، آیه۳۴.

برای نمونه یک روایتی را به عرضتان می رسانیم، خبر این است:(محمد بن الحسن بإسناده عن محمد بن أحمد، عن محمد بن عیسی، عن أحمد بن عائذ، عن محمد بن أبی حمزه، عن رجل بلغ به أمیر المؤمنین علیه السلام قال: مر شیخ مکفوف کبیر یسأل، فقال أمیر المؤمنین علیه السلام: ما هذا؟ قالوا: یا أمیر المؤمنین نصرانی، فقال أمیر المؤمنین علیه السلام: استعملتموه حتی إذا کبر وعجز منعتموه، أنفقوا علیه من بیت المال) (۱)

اسلام می گوید کسی که قدرت دارد باید کار کند و کسی که قدرت کار کردن ندارد باید از بیت المال به او رسیدگی شود تا اینکه جامعه یک نواخت و هماهنگ شود، بنابراین بحث فعلی ما درباره ولایت فقیه در این است که فقیه با پشتوانه های اسلامی باید طوری گام بردارد و طوری جامعه را اداره کند که آن جامعه محترم و مکرم و قدرتمند باشد که الان الحمدلله تعالی ولیّ زمان ما آیت الله خامنه ای حفظه الله تعالی تأکید بر همین موضوع دارند.

در جلسات بعدی در مورد "انفال" بحث خواهیم کرد و یکی از کتابهائی که عزیزان باید مطالعه کنند کتاب "اقتصادنا" شهید محمد باقر صدر است که بسیار کتاب خوب و عالی در مورد برنامه های اقتصادی اسلام می باشد.

بقیه بحث بماند برای جلسه بعد إن شاء الله تعالی... .

فقر /انفال /احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: فقر/انفال/احادیث ولایه الفقیه

ص: ۱۸۱

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۲،ص۴۹، ابواب جهادالعدو، باب۱۹، حدیث۱، ط الاسلامیه.

بحثمان با توفیق پروردگار در ولایت فقیه می باشد، ولایت فقیه در عرصه های مختلف اقتصادی، فرهنگی وسیاسی نقش متفاوتی نسبت به غیر خودش دارد لذا در حقیقت همین نشان دادن نقش فقیه در موارد متعددی که در قرآن و روایات ذکر شده خودش یکی از أدله ی اثبات ولایت فقیه می باشد.

امام رضوان الله علیه در کتاب ولایت فقیه که در نجف بحثش را مطرح کرده اند یک بحثی درباره امور مالی دارد که نقش فقیه در امور مالی و اقتصادی از نظر اسلام چیست؟ ایشان می فرمایند احکام مالی اسلام و مالیات هائی که اسلام مقرر داشته و طرح بودجه ای که کرده و خمس و زکاه و انفال همگی در اختیار حاکم و فقیه قرار می گیرد و این برای شخص او نیست بلکه معلوم می شود که باید حکومتی تأسیس کند و این حکومت از نظر اقتصادی چند کار باید انجام بدهد؛ اول اینکه باید فقر و احتیاج را ریشکن کند و جامعه ای بوجود بیاورد که افراد مختلف از نظر اقتصاد باهم متوازن و هماهنگ باشند، دوم اینکه با همین اموال جامعه را به سوی تکامل پیش ببرد و اشتغال زائی کند و مملکت را آباد کند لذا این بودجه هائی که شارع مقدس در اختیار فقیه قرار داده غیر از اینکه فقراء و سادات را مستغنی می کند برای تشکیل حکومت بسیار مقتدر نیز در نظر

گرفته شده اند، مثلاً خمس یکی از درآمدهائی است که به بیت المال می ریزد و یکی از اقلام بودجه را تشکیل می دهد و طبق مذهب ما از تمام منافع کشاورزی تجارت منابع زیر زمینی و روی زمین و به طور کلی از کلیه منافع و عوائد به طرز عادلانه ای گرفته می شود به طوری که از سبزی فروش درب این مسجد تا کسی که به کشتی رانی اشتغال دارد یا معدن استخراج می کند همه را شامل می شود و این فراد باید خمس اضافه بر درآمد را پس از صرف مخارج متعارف خود به حاکم اسلام بپردازند تا به بیت المال وارد شود و بدیهی است که درآمد به این عظمت برای اداره کشور اسلامی و رفع همه احتیاجات آن است، هرگاه خمس درآمد کشورهای اسلامی و یا کل کشورهای دنیا اگر اسلامی شوند را محاسبه کنیم معلوم می شود که چنین درآمدی فقط برای رفع احتیاج سید و روحانی نیست بلکه قضیه مهم تر از اینهاست منظور رفع نیاز مالی تشکیلات حکومتی است، اگر حکومت اسلامی تحقق پیدا کند و همین مالیاتهائی که داریم یعنی خمس و زکات و جزیه و خراجات و امثال ذلک پرداخت شوند مملکت به طور کلی اداره می شود بلکه روبه تکامل می رود، سادات کی به چنین بودجه ای احتیاج دارند؟ فقط خمس درآمد بازار بغداد برای سادات و تمام حوزه های علمیه و تمام فقراء کافیست تا چه رسد به بازار تهران و استانبول و قاهره و دیگر بازراها، تعیین بودجه ای به این عظمت دلالت دارد بر اینکه منظور تشکیل حکومت و اداره کشور می باشد از این بودجه ای که شارع مقدس در نظر گرفته إناً کشف می شود که باید فقیه حکومتی مقتدر تأسیس کند و کشوری را اداره کند زیرا رقمِ خمس و زکات و انفال بسیار بالا می باشد، این خلاصه ی کلام امام رضوان الله علیه بود که به عرضتان رسید.

ص: ۱۸۲

ما عرض کردیم که در چند موضوع باید بحث کنیم مِن جمله در ریشه کن ساختن فقر که در آن باید به چند مطلب توجه داشته باشیم؛ اول روایاتی که مبیِّن تبعات و آثار انحطاط آمیز و منفی فقر هستند که جلسه قبل تعدادی از آنها را خواندیم.

شکی در این نیست که فقر تبعات منفی بسیاری دارد لذا نسبت به فقر چند وظیفه وجود دارد؛ اول وظیفه خود فقیر که اولاً باید سعی در نجات خود از فقر کند و زود به فقر تن ندهد زیرا فقر نوعی ذلت و حقارت است و هر مسلمانی وظیفه دارد که تن به ذلت ندهد و خودش را از حقارت و ذلت نجات بدهد، یک حدیثی در سفینه البحار نقل شده که روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودند شخصی نزد حضرت آمد تا به او کمک کند پیغمبر وقتی به چهره او در جمع نگاه کرد گفت:(مَن سئلنا اعطیناه و مَن استغنا اغناه الله) آن شخص تقاضای خود را مطرح نکرد و به خانه رفت خانواده اش به او گفتند چه شد و او قضیه را برایشان تعریف کرد، خانوداه اش به او گفتند پیغمبر از این حرفها زیاد می زند دوباره نزد او برو، ذکر شده تا سه روز نزد حضرت آمد و هربار حضرت وقتی نگاهش به او می افتاد می فرمود:(مَن سئلنا اعطیناه و مَن استغنا اغناه الله)، روز سوم رفت یک طناب و طبر محکمی پیدا کرد و به بیابان رفت و هیزم کند و آورد و فروخت و مقداری سود بدست آورد و همین کار را ادامه داد تا اینکه به مرور زمان وضع مالیش خوب شد و غلام و چند شتر خرید و بالاخره وضعش خیلی خوب شد و یک شتر خیلی خوب هم برای خودش خریده بود و گاهاً می رفت به افرادی که برایش کار می کردند سر می زد، یک روز سوار شتر مخصوص خودش بود که دید پیغمبر دارد می آید فوراً از شتر پیاده شد و نزدیک آمد و سلام کرد و دست پیغمبر را بوسید و گفت یا رسول الله من همانی هستم که نزد شما آمدم و سه مرتبه به من فرمودید:(مَن سئلنا اعطیناه و مَن استغنا اغناه الله) الآن الحمدلله وضع مالیم خیلی خوب شده است حضرت فرمودند بله خداوند متعال در وجود هر کسی استعدادی قرار داده است، خیلی زود تن به فقر دادن و استفاده نکردن از استعدادهای درونی اصلاً خوب نیست بلکه انسان باید سعی کند و خودش را از فقر نجات بدهد و ما بعدا خواهیم خواند که اگر فقیری به پیغمبر مراجعه می کرد حضرت به او طبر و ریسمان و کلاًـ آلات و ابزاری می داد که بورد و با آنها کار کند و یکی از وظائف دولتها نیز همین است یعنی باید آلات و ابزار و امکانات را در اختیار فقراء بگذارد تا بروند کار کنند.

دومین وظیفه ی فقیر طبق روایات فراوانی که داریم این است که فقیر باید صبر و تحمل داشته باشد و فقر او را وادار به ارتکاب خلاف شرع نکند، روایتی از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در ارشاد دیلمی نقل شده که حضرت می فرماید:(العدل حسن و هو من الاُمراء أحسن، التقوی حسن و هی من العلماء أحسن، الجود حسن و هو من الأغنیاء أحسن، الصبر حسن و هو من الفقراء أحسن، التوبه حسنه و هی من الشاب أحسن، الحیاء حسن و هو من النساء أحسن)،خلاصه اینها وظائف خود فقیر بود که به عرضتان رسید.

خوب و اما وظائف مردم نسبت به فقر این است که باید در معاشرت خودشان هیچوقت به فقیر با نظر خلاف احترام نگاه نکنند و روایات زیادی در این رابطه داریم که می گویند مبادا به فقیر برخلاف غنی از لحاظ معاشرت و احترام و اکرام فرق بگذارید، مثلاً در سفینه البحار ذکر شده:(أَمَالِي الصَّدُوق عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا علیه السلام قَالَ: مَنْ لَقِيَ فَقِيراً مُسْلِماً فَسَلَّمَ عَلَيْهِ خِلَافَ سَلَامِهِ عَلَى الْغَنِيِّ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَ هُوَ عَلَيْهِ غَضْبَان) ، خبر دیگر که در اصول کافی ذکر شده این است:(عن أبی عبد الله علیه السلام قال: جاء رجل موسر إلی رسول الله صلی الله علیه وآله نقی الثوب، فجلس إلی رسول الله صلی الله علیه وآله فجاء رجل معسر درن الثوب فجلس إلی جنب الموسر، فقبض الموسر ثیابه من تحت فخذیه، فقال له رسوله الله صلی الله علیه وآله: أخفت أن یمسک من فقره شیء؟ قال: لا، قال: فخفت أن یصیبه من غناک شیء؟ قال: لا، قال: فخفت أن یوسخ ثیابک؟ قال: لا، قال: فما حملك علی ما صنعت؟ فقال: یا رسول الله إن لی قرینا یزین لی کل قبیح ویقبح لی کل حسن وقد جعلت له نصف مالی، فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: للمعسر أتقبل؟ قال: لا، فقال له الرجل: ولم؟ قال: أخاف أن یدخلنی ما دخلك) (1) ، از این اخبار زیاد داریم که دلالت دارند بر اینکه انسان فقراء را اکرام کند و با آنها رفت و آمد کند، این هم وظیفه مردم نسبت به فقراء بود که به عرضتان رسید.

ص: ۱۸۴

۱- اصول کافی، شیخ کلینی، ج۲، ص۲۶۲.

خوب و اما مهم تر از همه وظیفه ی حاکم و ولی فقیه نسبت فقراء می باشد زیرا هم باید فقر را ریشه کن کند و هم باید زندگی خودش را مساوی با فقراء قرار بدهد لذا حضرت امیر علیه السلام می فرماید:(إنَّ اللّه ـ عَزّوَجَلّ فَرَضَ عَلی اَئِمّهِ العَدلِ اَن یُقَدِّروا اَنفُسَهُم بِضَعَفَهِ النّاسِ کَیْلاَ یَتَبَیَّغَ بِالْفَقِیرِ فَقْرُهُ) (۱)

بقیه بحث بماند فردا إن شاء الله تعالی... .

فقر/کار/احادیث ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: فقر/کار/احادیث ولایه الفقیه

بحثمان با توفیق پروردگار در ولایت فقیه بود، اساساً مسئله ابتکار و نوآوری در عرصه ی علم و تحقیق بسیار مهم است و علماء بزرگ ما با همین ابتکار و نوآوری خودشان علوم را به این حدی که می بینیم رسانده اند، امام رضوان الله علیه نیز در بحث ولایت فقیه نوآوری هائی دارد که یکی از آنها این بحث است که در اسلام برای امام یک قدرت مالی کثیری قرار داده شده و مسلّماً امام این اموال را برای خودش بر نمی دارد و در روایات نیز داریم که این اموال به وارثان نمی رسد بلکه متعلق به مقام امامت می باشد، حالا ـ این قدرت مالی به این کثرت دلیل بر این است که امام باید حکومتی ترتیب بدهد و در واقع تشکیلات حکومت است که چنین مخارج و بودجه ای را لازم دارد، خلاصه اینکه امام رضوان الله علیه از زیادی مبلغ خمس و امثاله می خواهد کشف کند که فقیه با قدرت اقتصادی که از جمع آوری خمس بدست می آورد باید حکومت اسلامی ترتیب بدهد زیرا حکومت اسلامی است که دارای این همه مخراج و هزینه و بودجه می باشد ودیروز کلام ایشان در مورد خمس را عرض کردیم.

ص: ۱۸۵

۱- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص۲۱۹.

خوب و اما زکات و انفال نیز همین طور است و به همین بحث ملحق می شوند البته امام رضوان الله علیه انفال را ذکر نکرده، حالا ما قبل از ورود به بحث انفال مطلبی درباره اینکه حاکم اسلامی باید سعی کند فقر و ظلم و جهل را از میان بردارد عرض کردیم یعنی باید جامعه ای بوجود بیاورد که در آن از ظلم وفقر و جهل خبری نباشد فلذا به مناسبت وارد بحث فقر شدیم تا فرهنگ اسلام در این رابطه را نشان بدهیم.

گفتیم که فقر یک امر عارضی است و اگر آن برنامه ای که اسلام قرار داده عملی شود ریشه کن می شود، اسلام راههائی را برای فقر زدایی نشان داده است من جمله اینکه اولاً ـ خود فقیر باید سعی کند تا خودش را از فقر نجات بدهد بعلاوه یک ارزش روحی مهم در اینجا وجود دارد و آن صبر فقیر است یعنی فقیر باید صبر و تحمل داشته باشد و به ارتکاب خلاف شرع روی نیاورد، ثانیاً مردم وظیفه دارند در معاشرتشان به فقیر بواسطه ی فقرش با نظر حقارت نگاه نکنند بلکه بر اساس فرهنگ

اسلام با فقیر نیز مثل بقیه افراد رفتار کنند، ثالثاً حاکم و والی نیز اولاً باید زندگی خودش را با فقرا یکسان قرار بدهد و حضرت امیر علیه السلام در این رابطه فرمودند:(اِنَّ اللّه عَزَّوَجَلَّ فَرَضَ عَلی اَئِمّهِ العَدلِ اَن یُقَدِّروا اَنفُسَهُم بِضَعَفَهِ النّاسِ کَیْلاَ یَتَبَیَّغَ بِالْفَقِیرِ فَقْرُهُ) (۱) و همچنین حضرت در نامه ای که به عثمان بن حنیف نوشتند او را بخاطر شرکت در مجلس اغنیاء مذمت کردند، خلاصه اینکه اولین وظیفه والی و حاکم این است که باید زندگی خودش را هم سطح فقرا قرار بدهد، ثانیاً باید به فقرا توجه بیشتری کند و باز حضرت امیر علیه السلام در نامه ای که به مالک اشتر نوشتند فرمودند؛ ای مالک توجه تو به فقرا بیشتر از همه باشد آن فقیری که همسایه توست با آن فقیری که در آخر سیستان و بلوچستان است یکسان هستند و حضرت در آخر کلامشان می فرمایند البته بر ولاه خیلی سنگین است که نگاهشان به همه فقرا یکسان باشد.

۱- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص۲۱۹.

خوب و اما بحث امروز ما درباره کار است، چند مطلب درباره کار وجود دارد:

مطلب اول: کار و قدرت اقتصادی در اسلام باعث عزت و ترک آن باعث سقوط و ذلت می باشد لذا هر کس در حق خودش باید کاری انجام بدهد روایت داریم خداوند آدم بیکار و تنبل را دوست ندارد.

روایاتی را از وسائل الشیعه در این رابطه عرض می کنیم:

خبر اول:(وبإسناده عن المعلی بن خنیس قال، رآنی أبو عبد الله علیه السلام وقد تأخرت عن السوق، فقال، اُغد إلی عِزِّك) (۱)

خبر دوم:(وعن محمد بن یحیی وغیره، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن ابن أبی عمیر عن علی بن عطیه، عن هشام بن أحمر قال، کان أبو الحسن علیه السلام یقول لمصادف: اغد إلی عزك أعنی السوق) (۲)

خبر سوم:(محمد بن الحسن بإسناده عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن أبی محمد الحجال، عن علی بن عقبه قال: قال أبو عبد الله علیه السلام لمولی له: یا عبد الله احفظ عزك، قال: وما عزی جعلت فداك؟ قال: غدوك إلی سوقك وإکرامك نفسك) (۳)

از روایات مذکور معلوم می شود که کار وسیله عزت و عظمت و اقتدار انسان می باشد.

خوب و اما همان طور که عرض شد ترک کار موجب ذلت است، حدیثی در سفینه البحار در ماده "تاء" از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که حضرت در مورد معاشرت فرمودند:(اُمنن علی من شئت تکن امیره، و استغن عمن شئت تکن نظیره و احتج الی من شئت تکن اسیره)، بنابراین یکی از چیزهائی که برای انسان اسارت و ذلت می آورد احتیاج است و این یک قضیه شخصی نیست بلکه هر جامعه ای که محتاج به دیگری باشد اسیر اوست لذا برای نجات از اسارت باید با توجه امکانات و استعدادها در داخل طوری برنامه ریزی شود که به کسی احتیاج نداشته باشیم و اگر مثلاً تحریم شدیم لطمه ای به اقتصاد و زندگی و معاش ما وارد نشود کما اینکه رهبر معظم انقلاب دامت برکاته نیز همین را می فرمایند.

ص: ۱۸۷

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۲، ص۳، ابواب مقدمات تجارت، باب۲، حدیث۲، ط الاسلامیه.
۲- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۲، ص۴، ابواب مقدمات تجارت، باب۲، حدیث۱۰، ط الاسلامیه.
۳- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۲، ص۵، ابواب مقدمات تجارت، باب۲، حدیث۱۳، ط الاسلامیه.

مطلب دوم: شارع مقدس برای کار کردن فضیلت و ثواب بسیاری قرار داده است.

روایاتی را از وسائل الشیعه در این رابطه عرض می کنیم:

خبر اول: (وعن محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن علی بن الحکم، عن موسی بن بکر قال، قال لی أبو الحسن موسی علیه السلام، من طلب هذا الرزق من حله لیعود به علی نفسه وعیاله کان کالمجاهد فی سبیل الله الحدیث) (۱)

شیخ اعظم انصاری با آن مقام وقتی که مکاسب را نوشت دید خیلی روایت درباره کسب و کار داریم از این جهت یک حجره ای برای خودش در اول مدرسه درست کرد تا هر روز مقداری تجارت و کسب کند و بعد درس بگوید!

خبر دوم: (وعنهم عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن ابن أبی عمیر، عن عبد الله بن المغیره عن محمد بن الفضیل، عن أبی حمزه، عن أبی جعفر علیه السلام قال، من طلب الدنیا استعفافا " استغناءا ثواب " عن الناس وسعیا علی أهله وتعطفا علی جاره لقی الله عز وجل یوم القیامه ووجهه مثل القمر لیله البدر) (۲)

خبر سوم: (وعنهم، عن سهل بن زیاد، عن ابن محبوب، عن أبی خالد الکوفی رفعه عن أبی جعفر علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: العباده سبعون جزءا أفضلها طلب الحلال) (۳)

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۲، ص۱۱، ابواب مقدمات تجارت، باب۴، حدیث۴، ط الاسلامیه.
۲- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۲، ص۱۱، ابواب مقدمات تجارت، باب۴، حدیث۵، ط الاسلامیه.
۳- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۲، ص۱۱، ابواب مقدمات تجارت، باب۴، حدیث۶، ط الاسلامیه.

خبر چهارم: (وفی (الأمالی) عن جعفر بن علی بن الحسن، عن أبیه، عن جده عبد الله بن المغیره، عن إسماعیل بن مسلم، عن الصادق جعفر بن محمد، عن آبائه علیهم السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: من بات کالاً(خسته)من طلب الحلال بات مغفورا له) (۱)

خبر پنجم: (وعن عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبیه، عن أبی طالب الشعرانی عن سلیمان بن معلی بن خنیس، عن أبیه، قال سأل أبو عبد الله علیه السلام عن رجل وأنا عنده فقیل: أصابته الحاجه، قال: فما یصنع الیوم؟ قیل: فی البیت یعبد ربه، قال: فمن أین قوته؟ قیل: من عند بعض اخوانه، فقال أبو عبد الله علیه السلام: والله للذی یقوته أشد عباده منه) (۲)

خبر ششم: (وعن علی، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن إسماعیل بن محمد المنقری، عن هشام الصیدنانی قال: قال أبو عبد الله علیه السلام: یا هشام إن رأیت الصفین قد التقیا فلا تدع طلب الرزق فی ذلک الیوم) (۳)

همان طور که دیدید روایات مذکور بر اهمیت و ثواب و فضیلت کار دلالت داشتند.

مطلب سوم: تجارت بسیار مهم است و روایات فراوانی در مورد آن داریم من جمله این اخبار:(البرکه عشره أجزاء، تسعه أعشارها فی التجاره).

ص: ۱۸۹

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۲، ص۱۳، ابواب مقدمات تجارت، باب۴، حدیث۱۶، ط الاسلامیه.

۲- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۲، ص۱۴، ابواب مقدمات تجارت، باب۵، حدیث۳، ط الاسلامیه.

۳- [۱۰] وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۲، ص۱۴، ابواب مقدمات تجارت، باب۵، حدیث۴، ط الاسلامیه.

(من طلب التجاره إستغنی عن الناس).

(التجاره تزید فی العقل).

(دخلت علی أبی عبدالله علیه السلام فسألنا عن عمر بن مسلم ما فعل؟ فقلت : صالح ولکنّه قدترک التجاره؟ فقال أبوعبدالله علیه السلام: عمل الشیطان ثلاثاً) (۱)

تجارت فقط خرید و فروش نیست بلکه تولید و عرضه و سپس پول در آوردن همگی تجارت می باشند خلاصه اینکه در مورد تجارت و همچنین زراعت روایات فراوانی داریم که در همان جلد ۱۲ وسائل الشیعه ۲۰ جلدی از صفحه ۳ به بعد ذکر شده اند که مختصری از آنها به عرضتان رسید.

مطلب چهارم: کسی که قدرت کار دارد نباید زحمتش را به گردن دیگران بیاندازد بلکه باید برود و کار کند لذا در خبر ذکر شده:(قال رسول الله صلی الله علیه وآله: ملعون من ألقی کله علی الناس) (۲)

مطلب پنجم: افراد تنبل و پرخواب و بیکار و کسل در روایات اهل بیت علیهم السلام مذمت فراوانی شده اند.

روایاتی را از وسائل الشیعه در این رابطه عرض می کنیم:

خبر اول: (محمد بن علی بن الحسین قال: قال: أبو الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام إن الله تعالی لیبغض العبد النوام، إن الله لیبغض العبد الفارغ) (۳)

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۲، ص۶، ابواب مقدمات تجارت، باب۲، حدیث۵، ط الاسلامیه.

۲- [۱۲] وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۲، ص۱۸، ابواب مقدمات تجارت، باب۶، حدیث ۱۰، ط الاسلامیه.

۳- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۲، ص۳۷، ابواب مقدمات تجارت، باب۱۷، حدیث۴، ط الاسلامیه .

خبر دوم: (وعن علی بن محمد رفعه قال: قال أمیر المؤمنین علیه السلام: إن الأشیاء لما ازدوجت ازدوج الکسل والعجز، فنتجا بینهما الفقر) (۱)

خبر سوم: (محمد بن علی بن الحسین باسناده عن عمر بن یزید، عن أبی عبد الله علیه السلام إنه قال: إیاک والضجر(رهاکردن کار دروسطش انجام آن)والکسل إنهما مفتاح کل سوء إنه من کسل لم یؤد حقا ومن ضجر لم یصبر علی حق) (۲)

روایات درباره موضوعاتی که بیان کردیم بسیار زیاد هستند و ما نمونه هائی را خدمتتان عرض کردیم.

امام رضوان الله علیه در صحیفه نور جلد۱۶ از صفحه ۲۳۲ به بعد در اردیبهشت سال ۶۱ در روز جهانی کارگر در سخنرانی که برای کارگران داشتند اینطور فرمودند:

قدر کار را بدانید آدمهائی که اهل کار هستند هم سالمند هم نشاط دارند اما آدمهای بیکار و خوش گذران و عیاش اند نوعاً مریض و تنبل و خسته هستند، اگر دوجلسه درست کنیم که یکی از آنها مال کارگان باشد و در جنب آن جلسه اعیان و اشراف باشد وقتی به چهره ها نگاه کنید می بینید که آدمهای کارگر بسیار پر نشاط هستند اما اعیان و اشراف بسیار خسته و افسرده هستند که گاهاً به افعال خلاف شرع پناه می برند و شاعر نیز می گوید: إن الشباب والف-راغ وال-ج-ده *** مفسده للم-رء أی م-ف-س-ده.

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۲، ص۳۸، ابواب مقدمات تجارت، باب۱۸، حدیث۷، ط الاسلامیه.

۲- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۲، ص۳۹، ابواب مقدمات تجارت، باب۱۹، حدیث۳، ط الاسلامیه.

امام رضوان الله علیه در ادامه روایت مشهور نبوی:(إنّ النبی صلی الله علیه و آله قبّل یداً ورمت مِن کثره العمل) را توضیح می دهد و می فرماید پیغمبر فقط دست کارگر را نبوسیده بلکه در واقع پینه های دست کارگر که همان نشانه و نتیجه ی کار اوست را بوسیده است.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

انفال کتاب البیع

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: انفال

عرض کردیم حضرت امام رضوان الله علیه در بحث ولایت فقیه می خواهد از احکام اسلام نتیجه بگیرد که باید ولایت فقیه دربین باشد زیرا در احکام اسلام قوانینی معیّن شده و در ضمن طوری بیان شده اند که نیاز به مجری دارند که اگر مجری در بین نباشد آن قوانین بی اثر و بی نتیجه خواهند بود، حالا برای نمونه مقداری از کلام ایشان در کتاب ولایت فقیه را می خوانیم؛ احکام دفاع ملی از طرف دیگر احکامی که راجع به حفظ نظام و دفاع از تمامیت ارضی و استقلال امت اسلام است بر لزوم تشکیل حکومت دلالت دارند مثلاً:(وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَمِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ) (۱) امر به تهیه و تدارک هر چه بیشتر نیروی مسلح و دفاعی به طور کلی است و امر به آماده باش و مراقبت همیشگی در دوره صلح و آرامش است، اگر مسلمانان به این حکم عمل کرده و با تشکیل حکومت اسلامی به تدارکات وسیع می پرداختند و به حال آماده باش کامل جنگی می بودند مشتی یهودی جرأت نمی کردند سرزمین های ما را اشغال کرده و مسجد اقصای ما را خراب کنند و آتش بزنند و مردم نتوانند به اقدام فوری برخیزند تمام اینها نتیجه این است که مسلمانان به اجراء حکم خدا بر نخواستند و تشکیل حکومت صالح و لایق ندادند، اگر حکومت کنندگان کشورهای اسلامی نماینده مردم با ایمان ومجری احکام اسلامی بودند اختلافات را کنار می گذاشتند و دست از خرابکاری و تفرقه اندازی برمی داشتند و متحد می شدند و ید واحده می شدند درآن صورت مشتی یهودی بدبخت که عمّال آمریکا و انگلیس و اجانب اند نمی توانستند این کارها را بکنند هرچند آمریکا و انگلیس پشتیبان آنها باشند این از بی عرضگی کسانی است که بر مردم مسلمان حکومت می کنند، آیه:(وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَمِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ) (۲) دستور می دهد تا حد امکان نیرومند و آماده باشید تا دشمنان نتوانند به شما ظلم و تجاوز کنند ما متحد و نیرومند و آماده نبودیم که دستخوش تجاوزات بیگانه شده و می شویم و ظلم می بینیم.

ص: ۱۹۲

۱- انفال/سوره۸، آیه ۶۰.

۲- انفال/سوره۸، آیه ۶۰.

بنده بعد از مطالعه این صفحه از فرمایشات امام رضوان الله علیه دیدم که یک نوشته ای از آقا موسی صدر رحمه الله دارم، ایشان در سخنرانی خودشان نقل کردند و یادی از فعالیت های علامه شرف الدین کردند و گفتند مرحوم شرف الدین با آن

همه کتابهای عالی و ذی قیمتی که برای معرفی شیعه و اهل بیت علیهم السلام نوشت وقتی که وضع شیعه را در لبنان مشاهده کرد و دید که فقیرترین و جاهل ترین و زیر دست ترین مردم همان شیعیان لبنان هستند ودرمیان آنها یک استاد و یا مهندس و یا طبیب پیدا نمی شود و یا کمتر پیدا می شود در عوض هرچه حمّال و حمامی و کیسه کش کنّاس همه شیعه هستند! لذا با خود فکر کرد که با این وضع موجود کتابهای من چه اثری می تواند داشته باشد مردم خواهند گفت که اگر تشیع مذهب خوب و نجات دهنده است باید شیعیان وضع بهتری داشته باشند، این بود که به فکر فعالیتهای عملی مثل تاسیس مدارس و آموزشگاه ها و انجمن های خیریه افتاد و بالاخره جامعه شیعه را در لبنبن بالا برد.

بنده خودم وقتی که نماینده امام رضوان الله علیه در اروپا بودم می دیدم که در انگلستان و یا فرانسه پست ترین کارها به عهده مسلمانان بود ولی خودشان مقامات بسیار بالایی داشتند بنابراین در اسلام هم قوانین عالی وضع شده و هم اسلام می خواهد که مجری در بین مسلمانان باشد تا آن قوانین را عملی کند و در نتیجه مسلمانان سربلند و سرافراز و قدرتمند باشند.

ص: ۱۹۳

بحث مـا در این بود که خداونـد متعـال برای ائمه علیهم السـلام از نظر اقتصادی امکاناتی قرار داده است و امام رضوان الله علیه فرمودنـد وجود این امکانـات دلیـل بر این است که بایـد حکومتی باشـد تا از این امکانات در راه تشـکیل و ادامه آن حکومت اسـتفاده شود، یکی از آن امکانـات خمس است که مبلغ بسـیار زیادی است و مسـلّماً خمس برای خود امام و یا وراثش نیسـت بلکه برای این است که آن را در راه تشکیل حکومت و مدیریت جامعه و امثال ذلک خرج کند.

در کتاب "اقتصادنا" تألیف سـید محمد باقر صدر اعلی الله مقامه مطالب بسیاری در آن زمان درباره اقتصاد اسلامی ودر مقابل اقتصاد کمونیست ها در شـرق و سرمایه داران در غرب ذکر شده است، در اقتصاد کمونیستی فقط یک نوع ملکیت وجود دارد و همه چیز منقول و غیر منقول متعلق به دولت است حتی اگر کسی کار کند مزد او مال دولت است و در اقتصاد سوسیالیستی

سرمایه داری نیز فقط یک نوع ملکیت یعنی ملکیت شخصـی وجود دارد اما ایشان می فرماید اسلام سه جور ملکیت دارد؛ اول ملکیت شخصـی است که هرکس از راه مشـروع زحمت بکشـد و چیزی بـدست بیاورد مال خودش می باشد، دوم ملکیت ملی است یعنی مال عموم ملت مثل اراضـی خراجیه، سوم ملکیت ولائی امام می باشد، حالا بحث ما در این است که خداوند متعال در قرآن و روایاتمـان برای امـام یک امکانات اقتصادی فراوان و وسـیعی قائل شـده، خمس و زکات را عرض کردیم و حالا به سراغ "انفال" می رویم.

در مورد انفـال بحث قرآنی تفسـیری و بحث روائی و بحث فقهی وجود دارد و ما بحث را اینطور شـروع می کنیم که در قرآن کریم سوره ای بنـام انفـال وجود دارد که اینطور آغاز شـده:(یسـلونک عن الانفال قل الانفال لله و الرسول فاتقوا الله و اصـلحوا ذات بینکم و اطیعوا الله و رسوله ان کنتم مومنین) (۱) ، از این آیه معلوم می شود که گفتگوهای فراوانی بوجود آمده بوده لذا قرآن کریم می فرماید: وأصـلحو ذات بینکم، جریان این است که در جنگ بدر که اولین جنگ مسـلمانان با کفار و بسیار مهم بود عـده ای نزد پیغمبر آمدنـد و گفتنـد اگر مـا جنـگ کردیم و غنیمت گرفتیم غنائم مال چه کسـی خواهـد بود، برخی جوان هسـتند و در صدر و برخی پیر هستند و عقب و برخی در کنار پیغمبر و برخی دیگر در وسط میدان جنگ هستند و خلاصه بین افراد فرق وجود دارد لـذا اگر غنیمتی بدست بیاوریم متعلق به همه بالسویه است یا نه، خلاصه گفتگوهای فراوانی در این رابطه وجود داشت که خداوند متعال با این آیات می خواهد به آن خاتمه بدهد.

نکته: انفـال جمع نفـل و به معنای زیادی است، یک چیزی اصل و چیز دیگر زیاده بر اصل می باشـد، نمازهای یومیه که ما می خوانیم اصـل است و نوافـل زیـاده بر اصـل است لـذا به او نافله می گوئیم، مالی که معیَّن و برای شـخص معیَّنی است اصل می باشد اما مالی که برای شخص معیَّنی نیست و باید در مورد آن تصمیم بگیرند انفال می باشد.

۱- انفال/سوره۸، آیه۱.

در همین سوره انفال یک آیه دیگری داریم که در آن گفته شده:(وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ) (۱) ، در اول سوره گفته شد همه انفال مال خدا و رسول است اما در این آیه گفته شده یک پنجم آن مال خدا و رسول است لذا در مورد این آیات بحث بوجود آمده هم بحث قرآنی و هم بحث روائی و هم بحث فقهی.

مطلب دیگر اینکه ما شیعیان از روایتمان استفاده می کنیم که کل انفال متعلق به امام است و آیه مذکور نیز همین را می گوید ودر تفسیر برهان نیز ۴۴ روایت در تفسیر انفال ذکر شده اما سنی ها چیز دیگری می گویند.

بنده معتقدم ما همان طور که کتب فقه مقارن مثل خلاف شیخ طوسی و تذکره و منتهی علامه و معتبر محقق داریم باید کتب تفسیر مقارن نیز داشته باشیم که متأسفانه نداریم لذا آنها در تفسیر بر علیه ما خیلی مطلب دارند مثلا آنها در تفاسیرشان ابوطالب را مشرک معرفی کرده اند و یا مثلا ما می گوئیم مباهله مخصوص اهل بیت بوده و یکی از کرامات آنها می باشد اما آنها می گویند در همان مباهله عمر و ابوبکر و عثمان نیز فرزندانشان را آوردند! و یا مثلا ما می گوئیم آیه تطهیر مخصوص اهل بیت است اما آنها دلیل می آورند که اینطور نیست و یا مثلا ما می گوئیم:(لاَ تَقْرَبُواْ الصَّلاَةَ وَأَنتُمْ سُكَارَى) (۲) اما (العیاذ بالله) آنها می گویند علی بن أبی طالب علیه الصلاه والسلام همین طور بود و خلاصه اینکه آنها در تفاسیرشان کلاً نقش اهل بیت را خیلی کم رنگ نشان می دهند و آیاتی که مربوط به اهل بیت علیهم السلام است را تحریف می کنند فلذا ما ناچاریم یک تفسیر مقارن بنویسیم اما متأسفانه چنین کتابی نداریم، در تاریخ نیز همین طور است و آنها می گویند شیعیان یک طائفه ای بودند که بعد از جنگ جمل و یا بعد از جنگ صفین بوجود آمدند و کلاً شیعه ناب محمدی و قضیه غدیر را کنار زده اند لذا ما به تاریخ مقارن نیز احتیاج داریم.

۱- انفال/سوره۸، آیه۴۱.

۲- نساء/سوره۴، آیه۴۳.

بحث انفال در تمام کتب فقهاء ما بعـد از بحث خمس ذکر شـده و ما نیز در روزهای بعد بحث انفال را مطرح خواهیم کرد إن شاء الله تعالی... .

انفال کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: انفال

امروز قرار شده بابت توهینی که در فرانسه به نبی مکرم اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم شده تجمعی در مدرسه فیضیه انجام شود لذا ما نیز این حرکت را محکوم و امروز بحث را کوتاه تر می کنیم.

چند مطلب قابل ذکر است:

مطلب اول: ما گفتیم فقر مورد انتقاد و مـذمت است و باعث انحطاط و عقب مانـدگی است اما از طرفی پیغمبر صـلی الله علیه و آله وسـلم فرموده:(الفقر فخری)، بله آنچه که مـا گفتیم فقر اقتصـادی بود امـا این فرمایش حضـرت در مورد فقر إلی الله اسـت یعنی آن توحید و شـناخت و معرفتی که پیغمبر نسبت به خدا دارد و درک مرتبه عالی احتیاج و توجه به این مطلب که خداوند غنی است و غنی می کند یک حالت روحی خاصـی است که در مرتبه ی کاملش یک ارزش اسـلامی و دینی و روحی بسـیار بالائی می باشـد و منظور حضـرت از :(الفقر فخری) همین می باشـد و در مجمع البحرین در ماده "فقر" همین مطلب را نوشـته که مراجعه می کنید و در سـفینه البحار نیز به همین موضوع اشاره دارد، البته این مطلب را نمی توانیم انکار کنیم که اگر کسی بتوانـد غنی شود اما بخاطر هماهنگی و همرنگی با فقرا و بخاطر توجه بیشتر به خداونـد متعال و بخاطر تحمل سـختیهای فقر آن هم برای خـدا فقیرانه زندگی کند این خودش یکی از ارزش های اسـلامی می باشد زیرا همین که دوست دارد فقیرانه زندگی کند و با فقرا در زندگی هماهنگ باشد باعث می شود تا توجه بیشتری نسبت به خدا و عبادات داشته باشد.

ص: ۱۹۷

مطلب دوم: بعضـی از افکار و فرهنگ ها در میان فقهاء بزرگ اسـلام بسـیار نقش آفرین و تأثیر گـذار است و تحول ایجاد می کنـد لـذا وقتی وارد فقه ما می شونـد فقه را نیز متحول می کند، مثلاً آیت الله العظمی بروجردی وقتی به حوزه علمیه قم آمدند یک سـبک خاصـی را وارد مباحث فقهی حوزه کردند، ایشان در هر مسـئله ای که مطرح می کردند اقوال عامه و خاصه و سیر تاریخی مسئله را نیز مورد بررسـی قرار می دادنـد که این یک تحولی در فقه بود و تا آن تاریـخ به این سـبک فقه مورد بحث واقع نمی شـد و امـام رضوان الله علیه نیز همان طور که تحولی در سیاست کل جهان بوجود آورد در فقه نیز تحول ایجاد کرد لذا ما باید سـعی کنیم تحولی که اینها بوجود آوردند حفظ کنیم و در حوزه های علمیه همان طور فقه را مورد بحث و بررسی قرار بـدهیم، البته امام رضوان الله علیه فقط در فقه تحول ایجاد نکرد بلکه ایشان در همه زمینه ها و علوم مختلف حوزه علمیه را متحول کردنـد مثلاًـ در مورد آیه شـریفه:(ولن یجعـل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا) (۱) می فرماینـد کلاً سـلطه ی کفار بر مسـلمانان به هیچ شـکلی نباید باشد اعم از سلطه سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و امثال ذلک، ایشان اصطلاحاتی را هم برای ما

و هم برای کل دنیا زنده کردند که تا آن وقت خیلی در میان ما نبود، ما کی می دانستیم استکبار و استضعاف چیست، ما با این نظر به آمریکا و اروپا نگاه می کردیم که قدرت و علم و پیشرفت دارند و مثل ما را مرتجع می دانستند، ما قبلا چند سال بحث جهاد را مطرح کردیم، در بحث مرزبانی صاحب جواهر می گوید مرزبانی مستحب است زیرا دلیلی بر وجوب حفظ مرزها در اسلام نداریم، خب اگر اینطور باشد مملکت آسیب می بیند زیرا دشمن از مرزها نفوذ می کند و نقشه هایش را عملی می کند و اتفاقا ما همان طور که مرزهای آبی و خاکی و هوائی داریم مرزهای سیاسی و فرهنگی و اقتصادی نیز داریم که دشمنان از آنها نفوذ می کنند لذا شناخت و حفظ آنها واجب می باشد، خلاصه اینکه امام رضوان الله علیه از این قبیل بحثها را وارد فقه ما کردند و یکی از این موارد همین بحث ولایت فقیه است لذا ما باید سعی کنیم نظرات ایشان را در نظر بگیریم و وارد فقه کنیم و در حوزه ها مورد بحث قرار بدهیم و حتی آن را به دنیا عرضه کنیم.

ص: ۱۹۸

۱- نساء/سوره۴، آیه ۱۴۱.

مطلب سوم: عرض کردیم در فقه و روایات ما همان طور که قوانین و احکام ذکر شده مجری آنها به عنوان والی و حاکم و امام نیز ذکر شده است و روایاتی را در این رابطه از ابواب مختلف فقه خواندیم مثلا در مورد صوم خواندیم که اگر کسی در ماه مبارک رمضان عالماً عامداً مستحلاً روزه اش را بخورد یقتله الامام و اگر عالماً عامداً لا مستحلاً روزه اش را بخورد یضربه الامام و همین دلیل است بر اینکه فقه ما از ولایت فقیه جدا نیست بلکه همیشه ولایت فقیه به عنوان حافظ و نگهبان و مجری احکام اسلامی در فقه ما وجود دارد، ما عرض کردیم اگر کسی مطلبی در این رابطه دارد بنویسد که برادر عزیزمان جناب آقای فیاضی مطالبی را نوشته اند منتهی مطالب ایشان مربوط به بحث ما نمی شود.

مطلب چهارم: در مورد اشکال کردن در جلسه بحث ما عرض کردیم اگر کسی مطلبی دارد با دقت و تحقیق بنویسد تا ما آن را مطرح کنیم، مثلا در مورد انفال در شرایع گفته شده انفال پنج تاست، امام رضوان الله علیه می گوید نه تاست، مرحوم نراقی در مستند می گوید یازده تاست و هکذا و بحث وجود دارد که آیا معادن جزء انفال است یانه و خلاصه اینکه اقوال و روایات مختلفی در اینجا وجود دارد لذا ما اشکالی را می خواهیم که محققانه و بسیار دقیق با تکیه بر اقوال و روایات و قابل عرضه بر آقایان باشد تا مطرح کنیم و مورد بحث و بررسی قرار بدهیم، حالا ـ به عنوان نمونه یک روایتی را عرض می کنم که اگر آقایان با ترجمه بنویسند و بیاورند یک جایزه طلبگی خدمتشان تقدیم می کنیم.

ص: ۱۹۹

خبر مذکور در کلام استاد حفظه الله:(محمد بن علی بن الحسین باسناده عن حفص بن البختری، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: إن جبرئیل علیه السلام کری برجله خمسه أنهار لسان الماء یتبعه الفرات، ودجله ونیل مصر، ومهران، ونهر بلخ فما سقت أو سقی منها فللامام، والبحر المطیف بالدنیا وهوا فسیکون.

ورواه الکلینی عن محمد بن إسماعیل، عن الفضل بن شاذان، وعن علی بن إبراهیم، عن أبیه جمیعا، عن ابن أبی عمیر، عن حفص بن البختری إلا إنه حذف قوله: وهوا فسیکون. وفی (الخصال) عن أبیه، عن سعد، عن یعقوب بن یزید، عن ابن أبی عمیر مثله) (۱)

مطلب پنجم: ما انفال را ابتدا از نظر آیات قرآن کریم و بعد از نظر روایات مورد بررسی قرار می دهیم، در قرآن کریم دو آیه در سوره انفال وجود دارد:

اول آیه شریفه:(یسلونک عن الانفال قل الانفال لله و الرسول فاتقوا الله و اصلحوا ذات بینکم و اطیعوا الله و رسوله ان کنتم مومنین) (۲) و دوم آیه شریفه:(واعلموا أنما غنمتم من شیءٍ فأَنَّ للّه خمسه وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل) (۳) می باشد که ما باید ببینیم این دوآیه چه نسبت و ارتباطی باهم دارند.

عامه می گویند انفال همان غنائم جنگی می باشد ولی ما با توجه به روایاتمان انفال را خیلی وسیع می دانیم و می گوئیم هر مالی که مالک معیَّن ندارد جزء انفال می باشد مثل معادن، اراضی موات، دریاها، جنگلها، نی زارها، رؤس جبال، بستر رودخانه ها، فضا و امثال ذلک فلذا در اینجا شرایع می گوید انفال ۵ تاست و امام رضوان الله علیه می گوید ۹ تاست و مرحوم نراقی می گوید ۱۱ تا می باشد و علتشم روایاتی است که در این رابطه داریم که ما باید با دقت آنها را مورد بررسی قرار بدهیم إن شاء الله تعالی... .

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۶، ص ۳۷۰، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۱۸، ط الاسلامیه.

۲- انفال/سوره۸، آیه۱.

۳- انفال/سوره۸، آیه۴۱.

تفسیر آیات ۱ و ۴۵ سوره انفال/انفال کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: تفسیر آیات ۱ و ۴۵ سوره انفال/انفال

بحث در این بود که از امکانـات و بودجه هـائی که در اختیـار ولی فقیه و نـائب امام قرار داده شـده معلوم می شود که وظائف خاصـی دارد زیرا این بودجه فراوان و امکانات مالی و اقتصادی سـنگین داراری یک هدفی است و آن هدف تشکیل حکومت اسـلامی می باشـد و بحث ما نیز در این است که از روایاتمان چه اخبار مربوط به اقتصاد و چه اخبار مربوط سـیاست وچه اخبار مربوط به فرهنگ استفاده می شود که فقیه وظیفه دارد حکومتی تشکیل بدهد تا بتواند از این امکانات برای حکومت خودش استفاده کند.

بحث مـا در روایـات مربوط به اقتصـاد بود، عرض کردیم خمس و زکـات و انفـال و بیت المـال و امثـال ذلـک یـک امکاناتی هسـتند که در اختیار کسـی که بتوانـد احکام خـدا را بیان و حفظ و اجراء کند قرار می گیرند و جز فقیه عادل شـخص دیگری نمی تواند متصدی این موضوع باشد.

بحث ما در انفال بود، در اصل ۴۵ قانون اساسـی ما که بعد از انقلاب نوشته شده این عبارات در مورد انفال ذکر شده؛ انفال و ثروتهـای عمومی از قبیل زمینهای موات یا رها شـده، معادن، دریاها، دریاچه ها، رودخانه ها وسایر آبهای عمومی، کوهها، دره ها، جنگل ها، نیزارها، بیشه های طبیعی، مراتعی که حریم نیست، ارث بـدون وارث واموال مجهول المالک و اموال عمومی که ازغاصبین مسترد می شود در اختیار حکومت اسـلامی است تا بر طبق مصالـح عامه نسبت به آنها عمل نمایـد تفصـیل و ترتیب استفاده از هر یک را قانون معین می کند.

ص: ۲۰۱

دربـاره انفال از چنـد جهت بحث است؛ اول در تعـداد انفال، دوم بحث در اینکه در قرآن و روایتمان انفال چطور تفسیر شـده است.

در قرآن کریم بین ما و عامه اختلاف زیادی ازجهت تفسیر انفال وجود دارد، ما در تفسیر قرآن به اخبار اهل بیت علیهم السلام که عِدل و مبیِّن قرآن هسـتند توجه می کنیم اما اهل تسـنن به روایات توجهی ندارند لذا اختلافات زیادی در تفسیر بسیاری از آیـات قرآن بین ما و عامه وجود دارد و عرض کردیم در تفسـیر برهان ۴۴ روایت درباره انفال ذکر شده و تفاسـیر دیگر ما نیز همگی به روایات مربوط به انفال نظر دارند و بر اساس آنها آیات را تفسیر می کنند.

یک بحثی میان امام صادق علیه السـلام و ابوحنیفه صورت گرفته که برای نمونه عرض می کنیم، ابوحنیفه دو سال شاگرد امام صادق علیه السـلام بوده و خودش می گفته: لولا السـنتان لهلک النعمان، منتهی بعـدا حب ریاست باعث شـد که مسـتقل شد و جزء سـنی هـا قرار گرفـت، مطلب مـذکور در احتجـاج طبرسـی جلد۲ ص۱۱۵ در بخش احتجاجـات امـام صـادق علیه الصـلاه

والسلام به اینصورت ذکر شده:(إن الصادق علیه السلام قال لابی حنیفه لما دخل علیه: من انت ؟ قال أبو حنیفه: قال علیه السلام: مفتی اهل العراق ؟ قال: نعم. قال: بما تفتیهم ؟ قال: بکتاب الله. قال: علیه السلام: وانک لعالم بکتاب الله، ناسخه ومنسوخه، ومحکمه و متشابهه ؟ قال: نعم. قال: فاخبرنی عن قول الله عزوجل: (وقدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی وایاما آمنین)، أی موضع هو ؟ قال أبو حنیفه: هو ما بین المکه والمدینه، فالتفت أبو عبد الله إلی جلسائه وقال: نشدتکم بالله هل تسیرون بین مکه والمدینه ولا تأمنون علی دمائکم من القتل، وعلی اموالکم من السرق ؟ فقالوا: اللهم نعم، فقال أبو عبد الله: ویحک یا أبا حنیفه ! ان الله لا یقول الا حقا اخبرنی عن قول الله عزوجل: (ومن دخله کان آمنا)، أی موضع هو ؟ قال: ذلک بیت الله الحرام، فالتفت أبو عبد الله إلی جلسائه وقال: نشدتکم بالله هل تعلمون: ان عبد الله بن الزبیر وسعید بن جبیر دخلاه فلم یأمنا القتل ؟ قالوا: اللهم نعم، فقال أبو عبد الله علیه السلام: ویحک یا أبا حنیفه ! ان الله لا یقول إلا حقا، فقال أبو حنیفه: لیس لی علم بکتاب الله، انما انا صاحب قیاس، قال أبو عبد الله: فانظر فی قیاسک ان کنت مقیسا أیما اعظم عند الله القتل أو الزنا ؟ قال: بل القتل، قال: فکیف رضی فی القتل بشاهدین، ولم یرض فی الزنا إلا باربعه ؟، ثم قال له: الصلاه افضل ام الصیام ؟ قال: بل الصلاه افضل، قال علیه السلام: فیجب علی قیاس قولک علی الحایض قضاء ما فاتها من الصلاه فی حال حیضها دون الصیام، وقد اوجب الله تعالی علیها قضاء الصوم دون الصلاه، قال له: البول اقذر ام المنی ؟ قال البول اقذر، قال علیه السلام: یجب علی قیاسک ان یجب الغسل من البول دون المنی، وقد وجب الله تعالی الغسل من المنی دون البول، قال: انما أنا صاحب رأی، قال علیه السلام: فما تری فی رجل کان له عبد فتزوج وزوج عبده فی لیله واحده، فدخلا بامرأتیها فی لیله واحده ثم سافرا وجعلا امرأتیهما فی بیت واحد وولدتا غلامین فسقط البیت علیهم، فقتل المرأتین وبقی الغلامان ایهما فی رأیک المالک وایهما المملوک وایهما الوارث وایهما الموروث ؟ قال: إنما أنا صاحب حدود، قال: فما تری فی رجل اعمی فقأ عین صحیح و أقطع قطع ید رجل، کیف یقام علیهما الحد، قال: انما انا رجل عالم بمباعث الانبیاء، قال: فاخبرنی عن قول الله لموسی وهارون حین بعثهما إلی فرعون:(لعله یتذکر أو یخشی(ولعل منک شک ؟ قال: نعم، قال: وکذلک من الله شک إذ قال: (لعله) ؟ قال أبو حنیفه: لا علم لی، قال علیه السلام: تزعم انک تفتی بکتاب الله ولست ممن ورثه، وتزعم انک صاحب قیاس واول من قاس ابلیس لعنه الله ولم یبن دین الاسلام علی القیاس، وتزعم انک صاحب رأی وکان الرأی من رسول الله صلی الله علیه وآله صوابا، ومن دونه خطأ، لان الله تعالی قال:(فاحکم بینهم بما أراک الله) ولم یقل ذلک لغیره، وتزعم انک صاحب حدود، ومن انزلت علیه اولی بعلمها منک، وتزعم انک عالم بمباعث الانبیاء، ولخاتم الانبیاء اعلم بمباعثهم منک، لو لا ان یقال: دخل علی ابن رسول الله فلم یسأله عن شیئ ما سألتک عن شیئ، فقس ان کنت مقیسا، قال أبو حنیفه: لا اتکلم بالرأی والقیاس فی دین الله بعد هذا المجلس، قال: کلا إن حب الریاسه غیر تارکک کما لم یترک من کان قبلک) (۱)

۱- الاحتجاج، طبرسی، ج۲، ص۱۱۵.

اهـل تسـنن در سوره انفـال و در تفسـیر آیـاتی که مربوط به انفال است یعنی آیه شـریفه:(یسـلونک عن الانفال قل الانفال لله و الرسـول فـاتقوا الله و اصـلحوا ذات بینکم و اطیعـوا الله و رسوله ان کنتم مومنین) (۱) و بعـد آیه شـریفه:(واعلموا أنما غنمتم من شيءٍ فـأَنَّ للّه خمسه وللرسول ولـذی القربی والیتـامی والمسـاکین وابن السبیل) (۲) ، می گوینـد آیه بعـدی بیـان آیه قبلش می باشد لذا مراد از انفال فقط غنائم جنگی می باشد.

ما برخلاف عامه برای تفسیر انفال به اخبار اهل بیت علیهم السـلام مراجعه می کنیم، مفسـرین ما بعد از نقل اقوال می گویند با توجه به روایـاتی که داریم انفـال منحصـر در غنـائم جنگی نیست بلکه زمینهـای موات، معـادن، دریاهـا، رودخـانه هـا، کوهها، جنگل ها، نیزارها و کلاً تمام منابع عمومی که منبع ثروت هستند همگی جزء انفال هستند و در اختیار پیغمبر و امام می باشند.

آیت الله طباطبائی در تفسـیر المیزان جلد۹ صفحه ۷ بعد از اینکه می فرمایند آیه ۴۱ سوره انفال ناسخ آیه ۱ نیست بلکه هر دو سر جای خودشان باقی هسـتند می فرماینـد معنای این دو آیه این است که انفال ذاتاً متعلق به خـدا و رسول و امام می باشـد اما همـان خـدا و پیغمبر و امـام تفضـلاً و تشویقاً و ترغیباً و اکراماً گفته انـد اگر در جهاد مالی از کفار گرفتیـد چهار پنجم آن مال خودتان باشـد و یک پنجم از آن را باید به ما بپردازید، ایشان در ادامه می فرمایند الف و لام در آیه اول الف و لام عهد است و الف و لام در آیه ۴۱ الف و لام جنس می باشد (الف و لام عهد به چهار قسمِ ذکری، حضوری، ذهنی، و خارجی تقسیم می شود، عهـد ذکری در جـائی است که چیزی قبلاً ذکر شـده و نکره است ولی بعـدا همـان چیز را الف و لام ذکر می کنـد مثل اینکه:(أرسلنا إلی فرعون رسولاً(۱۵) فعصی فرعون الرسول(۱۶)) (۳) ، که الف و لام در الرسول عهـد ذکری می باشـد. عهد ذهنی در جـائی است که چیزی در ذهن متکلم وجود دارد و مخـاطب نیز از قرائنی آن را می دانـد مثـل اینکه متکلم می گوید "الیـوم" که در ذهن هر دو مشـخص است. عهـد حضـوری مثـل اینکه می گویـد الیـوم هوا گرم است که مراد همین امروز می باشـد. عهد خارجی مثل اینکه گفته می شود اُدخل السوق واشتر اللحم که هر دو می دانند مراد چه بازاری می باشد)، آیت الله طباطبائی می فرماینـد الف و لام در آیه اول عهد ذهنی است زیرا بین خودشان در مورد غنائم جنگی نزاع کرده بودند و الف و لام در آیه ۴۵ الف و لاـم جنس می باشـد یعنی در جواب سوال از انفال به صورت کلی گفته شـده کل انفال متعلق به خـدا و رسـول و امـام است و گـاهی تفضـلاً چیزی از آن به شـما می شـود لـذا بـا هم نزاع و دعوی نکنیـد و تقوی داشـته باشـید و بین خودتان را اصلاح کنید، بنابراین دو آیه مذکور هیچ منافاتی باهم ندارند. بقیه بحث بماند برای روز شنبه إن شاء الله تعالی... .

۱- انفال/سوره۸، آیه۱.

۲- انفال/سوره۸، آیه۴۱.

۳- زمر/سوره۳۹، آیه۱۵.

اختلاف تعداد انفال / انفال /ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: اختلاف تعداد انفال/ انفال/ولایه الفقیه

عرض کردیم در اسلام سه نوع ملکیت وجود دارد:

اول ملکیت شخصی.

دوم ملکیت ملی و عمومی مثل اراضـی مفتوحه عنوةً که با اذن امام مورد استفاده قرار می گیرد که اگر اینطور شد و با اذن امام تصرف کرد نمی تواند خود زمین را بفروشد بلکه فقط آثار آن را می تواند بفروشد و این یک بحث بسیار مهمی است که در کتاب احیاء موات متعرض آن شده اند و بیشتر شـهرهای ایران نیز همین طور بوده زیرا لشـگر اسلام آنها را با قهر و غلبه گرفته اند.

سوم که مورد بحث مـاست ملکیت حکومتی و ولائی یا همان انفال است که متعلق به خـدا و رسول و امام و در صورت غیبت امام متعلق به نائبش یعنی فقیه عادل می باشد که در آیه شـریفه اینطور ذکر شده:(یسـلونک عن الانفال قل الانفال لله و الرسول فاتقوا الله و اصلحوا ذات بینکم و اطیعوا الله و رسوله ان کنتم مومنین) (۱)

گفتیم انفال شامل زمینهای موات، معادن، دریاها، دریاچه ها، رودخانه ها، کوهها، دره ها، جنگل ها، نیزارها، ارث بدون وارث واموال مجهول المالـک و کلاً اموال عمومی بـدون مالـک می باشـد، که امام رضوان الله علیه می فرماینـد این همه امکانات و منابع مالی که برای فقیه معیَّن شده دلیل بر آن است که باید حکومتی تشکیل بدهد.

چنـد نکته دربـاره انفـال وجود دارد، اول درباره تعـداد انفال است، محقق در شـرایع پنـج تا ذکر کرده البته درباره معادن بحث کرده و آنها را به معادن ظاهره مثل نمک و باطنه مثل نفت تقسیم کرده، امام رضوان الله علیه نه تا و در قانون اساسـی ما نیز نه تا ذکر شده، در مستند الشیعه یازده تا ذکر شده، و اما علت اختلاف موارد اخباری است که درباره انفال ذکر شده.

ص: ۲۰۴

۱- انفال/سوره۸، آیه۱.

صـاحب وسائل اخبار مربوط به انفال را در ضـمن چهار باب ذکر کرده که عنوان باب اول این است:«أبواب الأنفال وما یختص بالامـام: بـاب أن الأنفـال کـل مـا یصـطفیه من الغنیمه وکـل أرض مُلکت بغیر قتـال وکـل أرض مـوات ورؤوس الجبـال وبطون الأـودیه(هرچـه کـه در رودخـانه هـا و دریاهـا ودریـاچه هـا وجـود دارد) والآجـام(نیزارهـا) وصــفایا الملـوک(امـوال منقـول)، وقطایعهم(اموال غیر منقول)غیر المغصوبه ومیراث من لا وراث له وما غنمه المقاتلون بغیر إذنه» (۱)

جهت اول اختلاف در تعداد انفال به اختلاف فقهاء در حجیت سند روایات مربوط می شود، مشهور از فقهاء و همچنین بنده قائلند حصول اطمینان بناء عقلاء بر حجیت اخبار می باشد لذا حتی اگر سند ضعیف هم باشد اما فقهاء به آن عمل کرده باشند عمل آنها جابر ضعف سندش می باشد و بالعکس اگر خبری سندش صحیح باشد اما فقهاء از آن اعراض کرده باشند موجب ضعف سندش می شود، خلافاً لآیت الله الخوئی که می فرماید عمل و یا اعراض فقهاء اثری در حجیت و یا عدم حجیت اسناد اخبار ندارد بلکه باید رجال سند را یک به یک در نظر بگیریم و وثاقتشان را بررسی کنیم، بنابراین یک جهت اختلاف در تعداد انفال اختلاف فقهاء در تشخیص اسناد اخبار می باشد.

جهت دوم اختلاف این است که در دلالت اخبار بحث وجود دارد زیرا گاهی در دلالت اخبار تعارض بوجود می آید مثلا خبری می گوید معادن جزء انفال است اما در خبر دیگر ذکر شده که معادن جزء انفال نیست، فلذا در تشخیص جمع بین خبرین مبانی اجتهادی مختلفی وجود دارد که موجب اختلاف نظر می شود.

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۶، ص۳۶۴، ابواب انفال، عنوان باب اول، ط الاسلامیه.

خوب و اما اگر بخواهیم تمام اخبار مربوط به انفال را بخوانیم از بحث اصلی خودمان دور می شویم لذا فقط علت اختلاف در تعداد انفال را عرض کردیم تا خودتان با اجتهاد خودتان روایات را بررسی کنید.

مطلب دیگری که فقهاء بعد از ذکر اخبار مربوط به انفال مطرح کرده اند این است که ائمه علیهم السلام انفال را بر شیعیان حلال کرده اند لذا بحث تحلیل انفال بر شیعیان بحث دیگری است که مطرح شده.

بحث در این است که آیا تحلیل یعنی اینکه انفال را بخشیده اند و از ملک خودشان بیرون کرده اند و دیگر هیچ اختیاری نسبت به آنها ندارند یا اینکه فقط رخصتی نسبت به انفال داده اند؟ در آن زمان انفال تحت سیطره خلفای بنی عباس و بنی امیه بوده و آنها قرار داد می بستند لذا ائمه علیهم السلام به شیعیان می فرمودند شما مرخَّص هستید که به قرار دادها از طرف ما عمل کنید مثلاً ائمه علیهم السلام در مورد اراضی موات اعلام عمومی کرده و فرموده اند هرکسی اراضی موات را احیاء کند مال خودش می باشد، بنابراین معنای تحلیل این نیست که از ملک خودشان خارج کرده و به دیگران داده اند بلکه هنوز اختیار دست امام و فقیه است و فقط تحلیل و ترخیصی برای بحره برداری شیعیان کرده اند.

در باب خمس بحثی تحت عنوان "متاجر و مناکح و مساکن" وجود دارد که ائمه علیهم السلام در بعضی موارد نسبت به آنها اذن کلی داده اند و حلال کرده اند، مثلاً شما با کسی که خمس نمی دهد معامله می کنید و بعد سود آن را مهریه زن قرار می دهید یا سابقاً با آن کنیز می خریدند خب اگر قرار باشد چنین مالی حرام باشد در نسل شیعه اثر می گذارد لذا ائمه علیهم السلام این مورد را تحلیل کرده اند تا ولادت شیعیان پاکیزه باشد، و یا مثلاً شما خانه ای از کسی که اهل خمس و زکات نیست خریده اید که در این صورت نیز ائمه علیهم السلام تحلیل کرده اند تا اینکه عبادات شما در آن مسکن بدون اشکال باشد، و یا مثلاً شما با کسی که خمس نمی دهد تجارت و معامله می کنید که اگر قرار باشد ائمه علیهم السلام اجازه ندهند در بین اموال شما مال امام وجود خواهد داشت فلذا از این جهات ائمه علیهم السلام "متاجر و مناکح و مساکن" را بخصوصه برای شیعیان حلال کرده اند.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

احادیث زکات/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: احادیث زکات/ولایه الفقیه

قبلًا عرض کردیم خبر ۱۸ از باب اول از ابواب انفال را عزیزان بنویسند، مسئله ی نوشتن خیلی مهم است و ما همه باید اهل قلم باشیم که کار ساده ای نیست و به دو چیز اولاً استاد و ثانیاً زحمت خود انسان نیاز دارد وبالاخره اینکه انسان به سادگی نویسنده نمی شود و اگر کسی نویسنده نشود علومی که یاد گرفته فراموش می کند و از بین می رود لذا حدیث:(العلماء باقون مابقی الدهر) برای خاطر همین داشتن قلم می باشد و خلاصه اینکه قصد ما این بود که به قلم توجه شود، واما حدیث مذکور که قرار بود عزیزان بنویسند این حدیث بود:(محمد بن علی بن الحسین باسناده عن حفص بن البختری، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: إن جبرئیل علیه السلام کری برجله خمسه أنهار لسان الماء یتبعه الفرات، ودجله ونیل مصر، ومهران، ونهر بلخ فما سقت أو سقی منها فللامام، والبحر المطیف بالدنیا وهو افسیکون) (۱) ، شاهد ما بیشتر معنای جمله پایانی خبر یعنی: والبحر المطیف بالدنیا وهو افسیکون، بود که کسی از عزیزان به آن اشاره نکرده بود.

قبلاً گفتیم روضه المتقین شرح من لایحضره الفقیه و مرآه العقول شرح کافی اصولاً و فروعاً می باشد لذا ما برای فهمیدن معنای جمله ی مذکور باید به این دو کتاب مراجعه کنیم که بنده نیز سابقاً در حاشیه این خبر از این دوکتاب مطالبی را نوشته ام، در روضه المتقین ابتدا حدیث معنا شده به این صورت که "جبرئیل کری" یعنی "حفر" و "لسان ما یتبعه" مجاز شایع است یعنی زبان آب پشت سر جبرائیل حرکت می کرد که مراد جریان آب است و خلاصه به جمله مذکور رسیده و فرموده مراد از "بحر المطیف بالدنیا" اقیانوس ها می باشد و سپس ایشان اشکال می کند و می فرماید شاید این جمله از امام معصوم نباشد و خود صدوق آن را اضافه کرده باشد، و اما در مرآه العقول جلد ۴ ص۳۵۴ نیز در شرح جمله مذکور گفته شده "افسیکون" را صدوق ذکر کرده و اشکال دارد زیرا "افسیکون" معرَّب "آبسکون" است که همان بحر خزر است و به آن بحر جرجان و طبرستان و مازندران نیز می گویند که طول آن ۸۰۰ میل و عرضش ۶۰۰ میل است و أنهار کثیره از طرف آمل بر آن ریخته می شود خلاصه اینکه بحر مطیف اقیانوس نیست بلکه بحر خزر است که با اقیانوس ها هیچ ارتباطی ندارد، این تفاسیر برای حدیث مذکور در دو کتاب روضه المتقین و مرآه العقول بود که به عرضتان رسید.

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۶، ص ۳۷۰، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۱۸، ط الاسلامیه.

بحثمان در مورد روایاتی بود که در آنها کلمات " امام، والی، حاکم، ولی، امیر" و امثاله ذکر شده است و با بررسی این اخبار می خواهیم بگوئیم که فقه ما از ولایت فقیه جدا نیست زیرا در روایاتمان هم قانون و هم مجری قانون ذکر شده و مجری قانون نیز کسی جز ولی فقیه نیست.

اخبار خمس و انفال را ذکر کردیم و حالا می خواهیم اخبار زکات را بیان کنیم، قبل از ذکر اخبار زکات باید عرض کنیم که آیت الله طباطبائی اعلی الله مقامه در تفسیر المیزان جلد۹ صفحه ۴۰۷ مطلبی دارند که مقدمةً عرض می کنیم، ایشان می فرمایند کلامٌ فی الزکاه وسائر الصدقات؛ اولاً باید توجه داشته باشیم به اینکه در اجتماع مال مورد احتیاج است زیرا جریاناتی در جامعه بوجود می آید که باید مالی باشد تا نظم در آن برقرار شود مثلا می خواهند راه بسازند و یا به سیل و زلزله زدگان کمک شود و امثال ذلک که تمام اینها نیاز به بودجه ای دارد که در مواقع احتیاج به محتاجین کمک شود و این مطلب از اولیات زندگی می باشد که همه آن را می دانند.

ثانیاً اسلام همیشه ید علیا دارد و چند مطلب را مد نظر دارد؛ اول اینکه از نظر اسلام همان طور که هر فردی شخصیت و هویتی دارد اجتماع نیز یک هویت و شخصیتی داردو قرآن کریم نیز نسبت به اجتماع شخصیت قائل است لذا می فرماید:(إن الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم) (۱) ، اجتماع خواب و بیداری و مرگ و حیات و غفلت و هوشیاری دارد وحتی می توان گفت مناطق از نظر اخلاق و روحیات باهم فرق دارند و وقتی این روحیات و ذوقیات و فرهنگ های مختلف باهم جمع می شوند حاصل جمعش یک خاصیت و شخصیت و هویت اجتماعی برای آن شهر و آن منطقه می باشد، پس قرآن کریم دو جور هویت یعنی هویت برای شخص و هویت برای اجتماع قائل است.

ص: ۲۰۸

۱- رعد/سوره۱۳، آیه۱۱.

مطلب دیگر اینکه اسلام اموالی را برای اجتماع قرار داده است که خمس و زکات از این قبیل هستند بنابراین اسلام هم به اجتماع عنایت دارد و برای آن هویت قائل است و هم برای رفع احتیاجات آن اجتماع اموالی مثل خمس و زکات را در نظر گرفته و قرار داده است و این اموال باید برای فرد خرج شوند لذا کسی نمی تواند این اموال را بردارد و استفاده شخصی کند مثلاً برای خودش کاخ بسازد.

خوب واما به روایات زکات رسیدیم، در روایات فراوانی که داریم همانطور که گفته شده باید زکات داده شود ذکر شده که باید زکات به چه کسی داده شود و در اختیار چه کسی قرار بگیرد.

در قرآن کریم آیه ای در سوره توبه داریم که در آن خداوند متعال بعد از تشریع زکات به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده:(خذ من اموالهم صدقه تطهرهم و تزکیهم بها و صل علیهم إن صلاتک سکن لهم) (۱) ، آیت الله طباطبائی در تفسیر المیزان می فرماید "تطهرهم" با "تزکیهم" فرق دارد اولی اشاره به این مطلب دارد که تاوقتی زکات در مال است آلوده می باشد لذا با دادن آن پاک و طاهر می شود و دومی اشاره به این مطلب دارد که زکات علاوه بر اینکه مال شخص را طاهر و پاک می کند آن را رشد و نمو می دهد.

تفسیر برهان یکی از تفاسیر بسیار خوب ماست و روایت محور است و سید هاشم بحرانی در آن سعی کرده آیات قرآن را با روایات تطبیق دهد و البته روایات را با سند ذکر کرده، سید هاشم بحرانی از علماء بسیار بزرگ ما می باشد و کتابی به نام "غایه المرام" دارد که در آن روایات زیادی از طرق اهل سنت در حقانیت اهل بیت علیهم السلام ذکر شده و قبلاً نیز گفتیم که صاحب جواهر در کتاب صلاه در ضمن بحثی که در مورد عدالت و اینکه آیا عدالت به معنای ترک گناه است یا به معنای ملکه دارد می فرماید اگر قرار باشد ما عدالت را به معنای ملکه بدانیم من عدالت را در دو نفر سراغ دارم یکی سید هاشم بحرانی و دیگری مقدس اردبیلی خلاصه سید هاشم بحرانی از علماء بسیار بزرگ ما می باشد، ایشان در تفسیر برهان جلد۳ صفحه۴۸۵ در تفسیر آیه ۱۰۴ از سوره توبه که خواندیم روایتی که سندش خوب است را نقل می کند که در آن زکات و حد نصاب آن در موارد مختلف ذکر شده و سپس گفته شده که پیغمبر افرادی را تحت عنوان "عمال" برای جمع آوری زکات مشخص کرده، در اخبار بعدی که ایشان نقل کرده لفظ "امام" نیز ذکر شده و سپس ایشان می فرماید بعد از پیغمبر نیز زکات باید به امام که ولایت دارد و مدیریت جامعه به عهده او می باشد داده شود.

۱- توبه/سوره۹، آیه۱۰۴.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

احادیث زکات/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: احادیث زکات/ولایه الفقیه

امام رضوان الله علیه استدلالشان این بود که منابع مالی فراوانی مثل انفال و خمس و زکات در اختیار امام قرار داده شده و این دلیل بر این است که باید حکومتی تشکیل بدهد زیرا این حکومت است که نیاز به بودجه های فراوان دارد.

مطلب قابل ذکر این است که اولاً ائمه علیهم السلام عنایت به نصب نمایندگانی در شهر های مختلف برای جمع آوری خمس و زکات داشته اند و ثانیاً عنایت زیادی بوده که اموال مذکور ولو از راههای خیلی دور به دست امام رسانده شود یعنی نگفته اند خمس و زکات را خودتان بپردازید بلکه گفته اند آنها را به ما برسانید، با اینکه زمان اهل بیت علیهم السلام تقیه شدید بوده اما مردم موظف بوده اند خمس و زکات اموالشان را به امام و نمایندگان امام برسانند و حتی در زمان غیبت صغری به نواب امام برسانند، ما در کتاب خمس ۱۷ منطقه را با مدرک ذکر کرده ایم که نمایندگانی از طرف اهل بیت علیهم السلام در آنها بوده اند و از طرف امام خمس و زکات را جمع آوری می کردند و به امام می رسانند البته این نمایندگان هم اموال و هم استفتائات را نزد امام می بردند و جالب اینکه وقتی خدمت امام می رسیدند پیش از اینکه امام پاکت را باز کند جواب سوالات را روی آن می نوشته و بعد پاکت را باز می کرده و حتی در غیبت صغری نیز همین طور بوده خلاصه اینکه مطلب قابل توجه این است که ائمه علیهم السلام نمی گفتند خودتان مستحقین را در شهرهایتان شناسایی کنید و خمس و زکات را به آنها پرداخت کنید بلکه برای حفظ کیان و قدرت تشیع می گفتند اموال مذکور باید در یک جا جمع شوند و بعد به اشخاص برسند که این خودش دلیل است بر اینکه باید حکومت قدرتمندی تشکیل شود و اموال مذکور در آنجا جمع شود و با برنامه مخصوصی بین اُرگانها و نهادهای مختلف تقسیم شوند.

ص: ۲۱۰

بحثمان در روایاتی بود که در آنها هم انفال و زکات و خمس و هم رساندن آنها به امام و حاکم و والی و امیر ذکر شده است که از همین روایات وجود ولایت فقیه و فقیه عادل برای تشکیل حکومت با اموال مذکور اثبات می شود.

امروز برای نمونه نامه ۲۵ نهج البلاغه را ذکر می کنیم که مربوط به این است که حضرت امیر علیه السلام افرادی را برای جمع آوری زکوات می فرستند و دستوراتی را به آنها می دهند که بسیار مهم و لطیف و قابل توجه می باشند.

سید رضی اعلی الله مقامه قبل از ذکر نامه ۲۵ می فرماید:«کان یکتبها لمن یستعمله علی الصدقات و إنما ذکرنا هنا جملا لیعلم بها أنه علیه السلام کان یقیم عماد الحق، و یشرع أمثله العدل، فی صغیر الأمور و کبیرها و دقیقها و جلیلها» (۱)

قبلا عرض کردیم که چهار شرح از اُمّهات شروح نهج البلاغه هستند که ما موقع مطالعه نهج البلاغه باید به آنها توجه داشته

باشیم؛ اول شرح خوئی که بحث ما در جلد ۱۹ صفحه ۲ می باشد، دوم شرح ابن میثم بحرانی که بحث ما در جلد ۴ صفحه ۴۱۰ می باشد، سوم شرح ابن أبی الحدید که بحث ما در جلد ۱۵ صفحه ۱۵۱ می باشد و چهارم شرح محمد جواد مغنیه که بحث ما در جلد ۳ صفحه ۴۴۵ می باشد.

کلام حضرت امیر علیه السلام در نامه ۲۵ نهج البلاغه این است:(الجباه و الاخلاق الاجتماعیه:

۱- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص۲۵۸.

انْطَلِقْ عَلَى تَقْوَى اللهِ وَحْدَهُ لاَ شَرِيکَ لَهُ، وَلاَ تُرَوِّعَنَّ مُسْلِماً، وَلاَ تَجْتَازَنَّ عَلَيْهِ کَارِهاً، وَلاَ تَأْخُذَنَّ مِنْهُ أَکثَرَ مِنْ حَقِّ اللهِ فِی مَالِهِ. فَإِذَا قَدِمْتَ عَلَى الْحَيِّ فَانْزِلْ بِمَائِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخَالِطَ أَبْيَاتَهُمْ، ثُمَّ امْضِ إِلَيْهِمْ بِالسَّکِينَهِ وَالْوَقَارِ، حَتَّى تَقُومَ بَيْنَهُمْ فَتُسَلِّمَ عَلَيْهِمْ، وَلاَ تُخْدِجْ بِالتَّحِيَّهِ لَهُمْ، ثُمَّ تَقُولَ: عِبَادَ اللهِ، أَرْسَلَنِی إِلَيْکُمْ وَلِيُّ اللهِ وَخَلِيفَتُهُ،لآخُذَ مِنْکُمْ حَقَّ اللهِ فِی أَمْوَالِکُمْ، فَهَلْ لِلَّهِ فِی أَمْوَالِکُمْ مِنْ حَقّ فَتُؤَدُّوهُ إِلَى وَلِيِّهِ؟ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: لاَ، فَلاَ تُرَاجِعْهُ، وَإِنْ أَنْعَمَ لَکَ مُنْعِمٌ فَانْطَلِقْ مَعَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخِيفَهُ أَوْ تُوعِدَهُ أَوْ تَعْسِفَهُ أَوْ تُرْهِقَهُ، فَخُذْ مَا أَعْطَاکَ مِنْ ذَهَب أَ وْ فِضَّه، فَإِنْ کَانَ لَهُ مَاشِيَهٌ أَوْ إِبِلٌ فَلاَ تَدْخُلْهَا إِلاَّ بِإِذْنِهِ، فَإِنَّ أَکْثَرَهَا لَهُ، فَإِذَا أَتَيْتَهَا فَلاَ تَدْخُلْ عَلَيْهَا دُخُولَ مُتَسَلِّط عَلَيْهِ وَلاَ عَنِيف بِهِ، وَلاَ تُنَفِّرَنَّ بَهِيمَهً وَلاَ تُفْزِعَنَّهَا،وَلاَ تَسُوءَنَّ صَاحِبَهَا فِيهَا، وَاصْدَعِ الْمَالَ صَدْعَيْنِ، ثُمَّ خَيِّرْهُ، فَإِذَا اخْتَارَ فَلاَ تَعْرِضَنَّ لِمَا اخْتَارَهُ، ثُمَّ اصْدَعِ الْبَاقِیَ صَدْعَيْنِ، ثُمَّ خَيِّرْهُ، فَإِذَا اخْتَارَ فَلاَ تَعْرِضَنَّ لِمَا اخْتَارَ. فَلاَ تَزَالُ کَذلِکَ حَتَّى يَبْقَى مَا فِيهِ وَفَاءٌ لِحَقِّ اللهِ فِی مَالِهِ، فَاقْبِضْ حَقَّ اللهِ مِنْهُ. فَإِنِ اسْتَقَالَکَ فَأَقِلْهُ، ثُمَّ اخْلِطْهُمَا، ثُمَّ اصْنَعْ مِثْلَ الَّذِی صَنَعْتَ أَوَّلاً حَتَّى تَأْخُذَ حَقَّ اللهِ فِی مَالِهِ. وَلاَ تَأْخُذَنَّ عَوْداً، وَلاَ هَرِمَهً، وَلاَ مَکْسُورَهً، وَلاَ مَهْلُوسَهً، وَلاَ ذَاتَ عَوَارٍ وَلاَ تَأْمَنَنَّ عَلَيْهَا إِلاَّ مَنْ تَثِقُ بِدِينِهِ، رَافِقاً بِمَالِ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى يُوَصِّلَهُ إِلَ ی وَلِيِّهِمْ فَيَقْسِمَهُ بَيْنَهُمْ.

حمایه حقوق الحیوانات:

وَلاَ تُوَکِّلْ بِهَا إِلاَّ نَاصِحاً شَفِيقاً وَأَمِيناً حَفِيظاً، غَيْرَ مُعَنِّفٍ وَلاَ مُجْحِفٍ، وَلاَ مُلْغِبٍ وَلاَ مُتْعِبٍ. ثُمَّ احْدُرْ إِلَيْنَا مَا اجْتَمَعَ عِنْدَکَ، نُصَيِّرْهُ حَيْثُ أَمَرَ اللهُ بِهِ, فَإِذَا أَخَذَهَا أَمِينُکَ فَأَوْعِزْ إِلَيْهِ أَلاَّ يَحُولَ بَيْنَ نَاقَهٍ وَبَيْنَ فَصِيلِهَا، وَلاَ يَمْصُرَ لَبَنَهَا فَيَضُرَّ ذلِکَ بِوَلَدِهَا، وَلاَ يَجْهَدَنَّهَا رُکُوباً، وَلْيَعْدِلْ بَيْنَ صَوَاحِبَاتِهَا فِی ذلِکَ وَبَيْنَهَا، وَلْيُرَفِّهْ عَلَى اللاَّغِبِ، وَلْيَسْتَأْنِ بِالنَّقِبِ وَالظَّالِعِ، وَلْيُورِدْهَا مَا تَمُرُّ بِهِ مِنَ الْغُدُرِ، وَلاَ يَعْدِلْ بِهَا عَنْ نَبْتِ الْأَرْضِ إِلَى جَوَادِّ الطُّرُقِ، وَ لْيُرَوِّحْهَا فِی السَّاعَاتِ، وَلْيُمْهِلْهَا عِنْدَ النِّطَافِ وَالْأَعْشَابِ، حَتَّى تَأْتِيَنَا بِإِذْنِ اللهِ بُدَّناً مُنْقِيَاتٍ، غَيْرَ مُتْعَبَاتٍ وَلاَ مَجْهُودَاتٍ، لِنَقْسِمَهَا عَلَى کِتَابِ اللهِ وَسُنَّهِ نَبِيِّهِ صَلَّى عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَإِنَّ ذلِکَ أَعْظَمُ لِأَجْرِکَ، وَأَقْرَبُ لِرُشْدِکَ، إِنْ شَاءَ اللهُ).

ترجمه نامه ۲۵ نهج البلاغه :

اخلاق اجتماعی کارگزاران:

با ترس از خدایی که یکتاست و همتایی ندارد حرکت کن. در سر راه هیچ مسلمانی را نترسان، یا با زور از زمین او نگذر، و افزون تر از حقوق الهی از او مگیر. هر گاه به آبادی رسیدی، در کنار آب فرود آی، و وارد خانه کسی مشو، سپس با آرامش و وقار به سوی آنان حرکت کن، تا در میانشان قرار گیری، به آنها سلام کن، و در سلام و تعارف و مهربانی کوتاهی نکن. سپس می گویی:«ای بندگان خدا، مرا ولیّ خدا و جانشین او به سوی شما فرستاده، تا حق خدا را که در اموال شماست تحویل گیرم، آیا در اموال شما حقّی است که به نماینده او بپردازید» اگر کسی گفت: نه، دیگر به او مراجعه نکن، و اگر کسی پاسخ داد: آری، همراهش برو، بدون آن که او را بترسانی، یا تهدید کنی، یا به کار مشکلی وادار سازی، هر چه از طلا و نقره به تو رساند بردار، و اگر دارای گوسفند یا شتر بود، بدون اجازه اش داخل مشو، که اکثر اموال از آن اوست. آنگاه که داخل شدی مانند اشخاص سلطه گر، و سختگیر رفتار نکن، حیوانی را رم مده، و هراسان مکن، و دامدار را مرنجان، حیوانات را به دو دسته تقسیم کن و صاحبش را اجازه ده که خود انتخاب کند، پس از انتخاب اعتراض نکن، سپس باقی مانده را به دو دسته تقسیم کن و صاحبش را اجازه ده که خود انتخاب کند و بر انتخاب او خرده مگیر، به همین گونه رفتار کن تا باقی مانده، حق خداوند باشد. اگر دامدار از این تقسیم و انتخاب پشیمان است، و از تو درخواست گزینش دوباره دارد، همراهی کن، پس حیوانات را درهم کن، و به دو دسته تقسیم نما، همانند آغاز کار،

تا حق خدا را از آن برگیری. و در تحویل گرفتن حیوانات، حیوان پیر و دست و پا شکسته، بیمار و معیوب را به عنوان زکات نپذیر، و به فردی که اطمینان نداری، و نسبت به اموال مسلمین دلسوز نیست، مسپار، تا آن را به پیشوای مسلمین برساند و او در میان آنها تقسیم گرداند.

حمایت از حقوق حیوانات:

در رساندن حیوانات آن را به دست چوپانی که خیر خواه و مهربان، امین و حافظ، که نه سختگیر باشد و نه ستمکار، نه تند براند و نه حیوانات را خسته کند، بسپار، سپس آنچه از بیت المال جمع آوری شد برای ما بفرست، تا در نیازهایی که خدا اجازه فرموده مصرف کنیم. هر گاه حیوانات را به دست فردی امین سپردی، به او سفارش کن تا: «بین شتر و نوزادش جدایی نیفکند، و شیر آن را ندوشد تا به بچّه اش زیانی وارد نشود. در سوار شدن بر شتران عدالت را رعایت کند، و مراعات حال شتر خسته یا زخمی را که سواری دادن برای او سخت است بنماید. آنها را در سر راه به درون آب ببرد، و از جاده هایی که دو طرف آن علف زار است به جادّه بی علف نکشاند، و هر چند گاه شتران را مهلت دهد تا استراحت کنند، و هر گاه به آب و علفزار رسید، فرصت دهد تا علف بخورند و آب بنوشند» تا آنگاه که به اذن خدا بر ما وارد شوند، فربه و سر حال، نه خسته و کوفته، که آنها را بر أساس رهنمود قرآن، و سنّت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تقسیم نماییم. عمل به دستورات یاد شده مایه بزرگی پاداش و نیز هدایت تو خواهد شد، إن شاء اللّه.

ص: ۲۱۴

نکته: اسـلام کلاًـ بر اسـاس ایمان و اعتقاد امور را پیش می برد مثلًا در جهاد این ایمان و اعتقاد است که مردم را به جبهه های نبرد می کشاند و اخذ مالیات در اسلام نیز بر اساس ایمان می باشد نه بر اساس کسب اطلاعات خصوصی از اموال مردم و هیچ قوه مجریه ای مثل ایمان و اعتقاد کارائی ندارد.

این نامه ۲۵ از نهـج البلاغه بود که عنایت داشت به ایم مطلب که اموال مثل زکوات باید جمع بشوند و نزد یک قدرتی باشـند که مدیریت و حکومت اسلامی دارد.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی...

احادیث زکات/ولایه الفقیه کتاب البیع

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: احادیث زکات/ولایه الفقیه

دیروز بعـد از بحـث یکی از عزیزان سـوالی پرسـیدند کـه در مقـدمه ی صـحیفه ی سـجادیه روایـتی داریـم کـه در آن گفته شده:(کل دوله قبل قیام المهدی علیه السلام و هو طاغوت) و افرادی این روایت را مستمسک قرار داده اند.

در جواب عرض می کنیم درباره تشـکیل حکومت اسـلامی در زمان غیبت امام عصر علیه السلام اقوالی وجود دارد؛ اول اینکه برخی اسـتناداً بـه همین روایت مـذکور قائلنـد هر پرچمی که قبـل از قیـام حضـرت برافراشـته شـود طـاغوت است از این جهت تأسیس حکومت قبل از قیام حضرت را حرام می دانند.

قول دوم اینکه مسئله قیام و تشکیل حکومت یک مسئله عقلائیست و به اسلام ارتباطی ندارد و وظیفه پیغمبران هم ابلاغ احکام الهی می باشد فلذا تشکیل حکومت نه واجب و نه حرام است بلکه جائز می باشد والقائل به الشیخ مهدی الحائری.

ص: ۲۱۵

سوم قول به وجوب و لزوم تشکیل حکومت اسلامی در زمان غیبت والقائل به امام رضوان الله علیه و مَن تبعه.

در کتـاب جهاد وسائل الشـیعه نیز روایاتی داریم که در آنها گفته شـده قبل از قیام حضـرت حجت علیه السـلام قیام و تشـکیل حکومت جـائز نیست ولی امـام رضوان الله علیه و همچنین مـا در بحث جهـاد از این روایات جواب دادیم، امام رضوان الله علیه فرمودنـد افراد تنبل و شـکم پرست این قبیل از روایات را بهانه قرار داده انـد زیرا ما روایت داریم هر خبری که با قرآن مخالف باشد فاضـربواه علی الجدار و این قبیل اخبار بر خلاف قرآن هسـتند زیرا در قرآن امر به قیام در برابر ظالم شده و خود پیغمبران نیز قیام می کردنـد واز طرفی ممکن است غیبت حضـرت مهـدی علیه السـلام خیلی طولانی شود لـذا نمی توانیم بگوئیم قیام و تشـکیل حکومت فقـط مربوط به زمـان حضور امام عصـر علیه السـلام است و در زمان غیبت بایـد به ظلم تن بـدهیم زیرا قرآن برای همه زمان هاست و مردم را در همه زمانها تشویق و ترغیب و حتی تأکید به قیام در برابر ظالمین کرده.

امـام رضوان الله علیه در کتـاب ولاـیت فقیه درد دلهـای فراوانی دارد مثلاـ ایشـان می فرمایـد یک روزی حضـرات آیات عظام بروجردی و حجت و صـدر و خوانساری رحمه الله علیهم أجمعین برای بحث در امور سیاسـی در منزل من جمع شدنـد و من به آنهـا گفتم که اولین کـار ما این است که بایـد در برابر مقدسـین فکری بکنیم زیرا آنها قائلنـد اسـلام فقط نماز روزه و عبادات است و علماء نیز باید به همین امور مشـغول باشـند لذا اگر کسـی از علماء در مسائل سیاسی داخل شود و قیام کند پشت سر او نمـاز نمی خواننـد و آنهـا اسـلام را محصور در اعمـال فردی و عبـادی کرده انـد، خلاـصه اینکه قرن ها کار شـده تا اینکه امام رضوان الله علیه ناچار شـده بحث کنـد و قیام کند و حتی در بحثهایی که قبلاً در مورد ولایت فقیه مطرح شد عرض کردیم که شیخ محمد حسـین اصفهانی در حاشیه مکاسب می گوید علماء نمی توانند حکومت کنند ایشان فرمودند افرادی که همیشه در مدرسه مشغول درس و بحث بوده اند نمی توانند به میدان قیام و جنگ و مبارزه وارد شوند، خلاصه اینکه امام رضوان الله علیه تلاش کردند که بین حوزویان و مردم جا بیافتد که تا به حالا در مورد تشـکیل حکومت اسـلامی و ولایت فقیه قصور و تقصیر شده و یا ممکن نبوده، ایشان می فرمایند شما وقتی به رساله ها نگاه کنید فقط عبادات در آنها ذکر شده و دیگر حدود و دیات و احکام سیاسـی اسـلام در رساله ها نیست و مردم نیز به همین رساله ها نگاه می کردنـد لـذا در نظر مردم امور سیاسـی اسـلام مطرود شـده است و حتی مردم بعـد از مشـروطه مسـجد می ساختند و به مراجع نجف نامه می نوشـتند که برای مسـجدمان امام جمـاعتی می خواهیم که در امور سیاسـی دخـالت نکنـد! علی أیِّ حـال مـا دربـاره اقوال ثلاثه مـذکور در مورد قیام و تشـکیل حکومت در زمان غیبت بحث خواهیم کرد.

بحثمان در این بود که بافت اخبار و فقه ما طوری است که ولایت فقیه را ثابت می کند، روایات باب صوم و خمس و انفال و برخی از اخبار زکات را مورد بررسی قرار دادیم و دیدیم که در تمام آنها علاوه بر ذکر احکام و قوانین اسلام افرادی تحت عناوین " امام و حاکم و والی و امیر و ولی" به عنوان مجری احکام و قوانین ذکر شده اند که همین بر ولایت فقیه دلالت دارد.

روایات صوم و خمس و انفال را ذکر کردیم و به زکات رسیدیم، صاحب جواهر در صفحه ۴۱۸ تا ۴۲۵ از جلد ۱۵ جواهر ۴۳ جلدی می فرماید زکات در زمان پیغمبر به خود حضرت داده می شد و در زمان حضرت امیر علیه السلام نیز افرادی برای جمع آوری زکات مأمور می شدند که از اینجا معلوم می شود لازم است زکات را به کسی بدهند که قائم مقام ائمه علیهم السلام باشد و آن کسی جز فقیه عادل نیست.

باز صاحب جواهر در صفحه ۱۷۷ از جلد ۱۶ جواهر ۴۳ جلدی بعد از مناقشه در اینکه برخی می گویند خود مردم باید زکات را به مستحقین بدهند می فرمایند ظاهر اصحاب عملاً ـ و فتواً این است که باید به فقیه داده شود مگر اینکه خود فقیه اجازه پرداخت بدهد بل لعله من المسلَّمات أو الضروریات عندهم.

مسئله یک مسئله ی اجتهادی است و برای اینکه بفهمید اجتهادی است عرض می کنیم که قبلاً خواندیم که شیخ انصاری در کتاب البیع در تمام روایات دالٍّ بر ولایت فقیه خدشه کرد و گفت بر ولایت دلالت ندارند اما همین شیخ انصاری در صفحه ۴۷۶ از کتابی که درباره زکات نوشته می فرماید اگر فقیه زکات را طلب کند مقتضی أدله ی نیابت این است که زکات به فقیه داده شود زیرا مطابق خبر مقبوله عمر بن حنظله و توقیع شریف ندادن زکات به فقیه رد اوست و رد بر فقیه نیز رد علی الله است، خب همان طور که می بینید همین دو خبری که شیخ در کتاب البیع مکاسب رد کرد در کتاب زکات به آنها برای ولایت فقیه و پرداختن زکات به او استدلال کرده است.

ص: ۲۱۷

در وسائل اخباری داریم که دلالت دارند بر اینکه زکات باید به امام یا قائم مقام او داده شود که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

خبر اول: (والغارمین قوم قد وقعت علیهم دیون أنفقوها فی طاعه الله من غیر إسراف فیجب علی الامام أن یقضی عنهم ویکفهم من مال الصدقات، وفی سبیل الله قوم یخرجون فی الجهاد ولیس عندهم ما یتقوون به، أو قوم من المؤمنین لیس عندهم ما یحجون به أو فی جمیع سبل الخیر، فعلی الامام أن یعطیهم من عال الصدقات حتی یقووا علی الحج والجهاد، وابن السبیل أبناء الطریق الذین یکونون فی الاسفار فی طاعه الله فیقطع علیهم ویذهب مالهم فعلی الامام أن یردهم إلی أوطانهم من مال الصدقات) (۱)

اخباری نیز در وسائل جلد ۶ صفحه ۱۴۱ باب ۱۹ از ابواب زکات غلات داریم که در آنها نیز کلمه "الامام" ذکر شده و دلالت دارند بر اینکه زکات باید به امام و یا نائبش داده شود.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

احادیث نظارت بر تجّار و بازارها/ولایه الفقیه کتاب البیع

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: احادیث نظارت بر تجّار و بازارها/ولایه الفقیه

عرض کردیم در روایات اهل بیت علیهم السلام که در امور فقهی و سیاسی و اقتصادی وارد شده علاوه از بیان احکام و قوانین مجری نیز معرفی شده یعنی هم به بیان احکام خداوند و هم به اجرای آنها عنایت شده است و این با ولایت فقیه ارتباط پیدا می کند زیرا مجری احکام باید فقیهی آگاه به مسائل اسلام باشد و قدرت اجراء احکام و قوانین هم داشته باشد.

ص: ۲۱۸

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۶، ص۱۴۶، ابواب مستحقین زکات، باب ۱، حدیث ۷، ط الاسلامیه.

وقتی از اول طهارت تا دیات تمام روایات فقهی را بررسی می کنیم می بینیم که اولاً احکام و قوانین الهی بیان شده و ثانیاً شخصی به عنوان حاکم و امام و والی برای اجراء آن قوانین ذکر شده است بنابراین این اخبار دلالت دارند بر اینکه پیغمبر و امام در زمان خودشان و اگر نبودند شخصی برای اجراء قوانین و احکام الهی باید باشد که همان فقیه است.

روایات مربوط به خمس و انفال و زکات را بیان کردیم و امروز به بخش دیگری از اخبار اشاره می کنیم من جمله خبری که در بحار الانوار ذکر شده و مربوط به قبضه کردن و نظارت بر بازار می باشد، خبر این است:(لی: أبی، عن سعد، عن ابن هاشم، عن ابن أبی نجران عن ابن [أبی] حمید، عن ابن قیس،عن أبی جعفر علیه السلام قال: کان أمیر المؤمنین علی علیه السلام کل بکره یطوف فی أسواق الکوفه سوقا سوقا ومعه الدره علی عاتقه، وکان لها طرفان وکانت تسمی السبیه، فیقف علی سوق

سوق فينـادى: يـا معشـر التجار قـدموا الاسـتخاره، وتبركوا بالسـهوله، واقتربوا من المبتاعين، وتزينوا بالحلم، و تناهوا عن الكـذب واليمين، وتجـافوا عن الظلم، وأنصـفوا المظلومين، ولا تقربوا الرباء " وأوفوا الكيل والميزان ولا تبخسوا الناس أشـياءهم ولا تعثوا فى الارض مفسـدين" يطوف فى جميع أسواق الكوفه فيقول هـذا، ثم يقول: تفنى اللـذاذه ممن نال صـفوتها * من الحرام ويبقى الاثم والعار تبقى عواقب سوء فى مغبتها * لا خير فى لذه من بعدها النار.

ص: ٢١٩

ثم يرجع فيقعد للناس، قال: فكانوا إذا نظروا إليه قد أقبل إليهم قال " يا معشر الناس " أمسكوا أيديهم وأصغوا إليه بآذانهم ورمقوه بأعينهم حتى يفرغ من كلامه، فإذا فرغ قالوا: السمع و الطاعه يا أمير المؤمنين) (۱)

این یک نمونه از اخباری است که در آن حضرت امیر علیه السلام هم به بیان احکام الهی عنایت داشتند و هم در اجراء آنها خودشان اقدام می کردند و این مربوط به زمان خاصی نیست بلکه همیشه احکام الهی نیاز به هادی و قائد دارد.

خوب و اما همان طور که قبلاً عرض کردیم این موضوع در عهدنامه مالک اشتر به خوبی ذکر شده که نامه ۵۳ نهج البلاغه می باشد، در بخش مربوط به امور اقتصادی نامه اینطور ذکر شده:(ثُمَّ اسْتَوْصِ بِالتُّجَّارِ وَذَوِی الصِّنَاعَاتِ، وَأَوْصِ بِهِمْ خَیْراً: الْمُقِیم مِنْهُمْ وَالْمُضْطَرِبِ بِمَالِهِ، وَالْمُتَرَفِّقِ بِبَدَنِهِ، فَإِنَّهُمْ مَوَادُّ الْمَنَافِعِ، وَأَسْبَابُ الْمَرَافِقِ، وَجُلاَّبُهَا مِنَ الْمَبَاعِدِ وَالْمَطَارِحِ، فِی بَرِّکَ وَبَحْرِکَ، وَسَهْلِکَ وَجَبَلِکَ، وَحَیْثُ لاَ یَلْتَئِمُ النَّاسُ لِمَوَاضِعِهَا، وَلاَ یَجْتَرِؤُونَ عَلَیْهَا، فَإِنَّهُمْ سِلْمٌ لاَ تُخَافُ بَائِقَتُهُ، وَصُلْحٌ لاَ تُخْشَی غَائِلَتُهُ. وَتَفَقَّدْ أُمُورَهُمْ بِحَضْرَتِکَ وَفِی حَوَاشِی بِلاَدِکَ. وَاعْلَمْ مع ذلِکَ- أَنَّ فِی کَثِیر مِنْهُمْ ضِیقاً فَاحِشاً، وَشُحّاً قَبِیحاً، وَاحْتِکَاراً لِلْمَنَافِعِ، وَتَحَکُّماً فِی الْبِیَاعَاتِ، وَذلِکَ بَابُ مَضَرَّه لِلْعَامَّهِ، وَعَیْبٌ عَلَی الْوُلاَهِ. فَامْنَعْ مِنَ الاحْتِکَارِ، فَإِنَّ رَسُولَ اللهِمَنَعَ مِنْهُ. وَلْیَکُنِ الْبَیْعُ بَیْعاً سَمْحاً: بِمَوَازِینِ عَدْل، وَ أَسْعَار لاَ تُجْحِفُ بِالْفَرِیقَیْنِ مِنَ الْبَائِعِ وَالْمُبْتَاعِ. فَمَنْ قَارَفَ حُکْرَهً بَعْدَ نَهْیِکَ إِیَّاهُ فَنَکِّلْ بِهِ، وَعَاقِبْهُ فِی غَیْرِ إِسْرَاف) (۲)

ص: ۲۲۰

۱- بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۴۱، ص ۱۰۴.

۲- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص ۲۹۷.

در این بخش از فرمایشات حضرت بحثهای فقهی فراوانی وجود دارد مِن جمله بحث "احتکار"، اولین بحثی که در مورد احتکار مطرح شده این است که آیا احتکار به همین چند موردی که در روایاتمان ذکر شده اختصاص دارد یا اینکه عمومیت دارد؟ امام رضوان الله علیه در تحریر الوسیله شش مورد ذکر کرده اما صاحب جواهر می فرماید این شش مورد در روایاتمان به عنوان مثال ذکر شده و احتکار در مورد هر چیزی که مردم به آن نیاز دارند صادق است اعم از ملبوس و مأکول و غیرهما.

بحث دیگر اینکه احتکار دو نوع است؛ اول احتکار کالاها و دوم احتکار منافع که بحثش مفصل است و صاحب جواهر نیز مفصلاً این بحث را مطرح کرده و ما نیز در جلسات بعد به آن خواهیم پرداخت إن شاء الله تعالی… .

احتکار /ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: احتکار/ولایه الفقیه

بسم الله الرحمن الرحیم :(إِنَّا فَتَحْنَا لَکَ فَتْحًا مُّبِینًا(۱)لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِکَ وَمَا تَأَخَّرَ وَیُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ وَیَهْدِیَکَ صِرَاطًا مُّسْتَقِیمًا(۲) وَیَنصُرَکَ اللَّهُ نَصْرًاعَزِیزًا(۳)) (۱) ، امروز ۱۲ بهمن روز بازگشت حضرت امام رضوان الله علیه است که در تاریخ انقلاب اسلامی ایران از یوم الله می باشد و ما این روز بزرگ را گرامی می داریم.

عرض کردیم در نامه ۵۳ نهج البلاغه که خطاب به مالک اشتر است و در بخش مربوط به امور اقتصادی آن مطالبی در مورد بحث ما یعنی ولایت فقیه با این بیان ذکر شده:(ثُمَّ اسْتَوْصِ بِالتُّجَّارِ وَذَوِی الصِّنَاعَاتِ، وَأَوْصِ بِهِمْ خَیْراً: الْمُقِیمِ مِنْهُمْ وَالْمُضْطَرِبِ بِمَالِهِ، وَالْمُتَرَفِّقِ بِبَدَنِهِ، فَإِنَّهُمْ مَوَادُّ الْمَنَافِعِ، وَأَسْبَابُ الْمَرَافِقِ، وَجُلاَّبُهَا مِنَ الْمَبَاعِدِ وَالْمَطَارِحِ، فِی بَرِّکَ وَبَحْرِکَ، وَسَهْلِکَ وَجَبَلِکَ، وَحَیْثُ لاَ یَلْتَئِمُ النَّاسُ لِمَوَاضِعِهَا، وَلاَ یَجْتَرِؤُونَ عَلَیْهَا، فَإِنَّهُمْ سِلْمٌ لاَ تُخَافُ بَائِقَتُهُ، وَصُلْحٌ لاَ تُخْشَی غَائِلَتُهُ. وَتَفَقَّدْ أُمُورَهُمْ بِحَضْرَتِکَ وَفِی حَوَاشِی بِلاَدِکَ. وَاعْلَمْ مع ذلِکَ- أَنَّ فِی کَثِیر مِنْهُمْ ضِیقاً فَاحِشاً، وَشُحّاً قَبِیحاً، وَاحْتِکَاراً لِلْمَنَافِعِ، وَتَحَکُّماً فِی الْبِیَاعَاتِ، وَذلِکَ بَابُ مَضَرَّه لِلْعَامَّهِ، وَعَیْبٌ عَلَی الْوُلاَهِ. فَامْنَعْ مِنَ الاحْتِکَارِ، فَإِنَّ رَسُولَ اللهمَنَعَ مِنْهُ. وَلْیَکُنِ الْبَیْعُ بَیْعاً سَمْحاً: بِمَوَازِینِ عَدْل، وَ أَسْعَار لاَ تُجْحِفُ بِالْفَرِیقَیْنِ مِنَ الْبَائِعِ وَالْمُبْتَاعِ. فَمَنْ قَارَفَ حُکْرَهً بَعْدَ نَهْیِکَ إِیَّاهُ فَنَکِّلْ بِهِ، وَعَاقِبْهُ فِی غَیْرِ إِسْرَاف) (۲)

۱- فتح/سوره۴۸، آیه۱.

۲- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص۲۹۷.

گفتیم این کلام حضرت دلالت دارد بر اینکه همان طور که اسلام قوانین و احکامی در باب بیع و تجارت و معاملات دارد مجری آن قوانین را نیز ذکر کرده است یعنی اسلام هم به قوانین و هم به مجری آن عنایت دارد و ولایت فقیه با مجری قوانین ارتباط دارد که آنها را بیان و اجراء می کند واین کلام حضرت مثل همان توقیع شریف امام عصر علیه السلام در مورد فقهاء

است زیرا مالک اشتر نیز از طرف امیرالمؤمنین علیه السلام برای اداره حوادث و رویدادها معیَّن شده است.

عرض کردیم در این بخش از فرمایشات حضرت بحثهای فقهی فراوانی وجود دارد مِن جمله بحث "احتکار" که گفتیم اولین بحثی که در مورد احتکار مطرح شده این است که آیا احتکار به همین چند موردی که در روایاتمان ذکر شده اختصاص دارد یا اینکه عمومیت دارد؟ امام رضوان الله علیه در تحریر الوسیله شش مورد ذکر کرده اما صاحب جواهر می فرماید این شش مورد در روایاتمان به عنوان مثال ذکر شده و احتکار در مورد هر چیزی که مردم به آن نیاز دارند صادق است اعم از ملبوس و مأکول و غیرهما، واما بحث دیگر اینکه احتکار دو نوع است؛ اول احتکار کالاها، دوم احتکار منافع که به این صورت است که قبل از اینکه کالاها بوجود بیاید و در دسترس مردم قرار بگیرد عده ای از متمکنین جمع می شوند و یک زمینه ای بوجود می آورند که تقریبا اجناس منحصر در آنها می شود و در دست آنها قرار می گیرد و این باعث می شود که منافع آن اجناس منحصرا به خودشان برسد نه به مردم.

ص: ۲۲۲

یک روایتی را در این رابطه می خوانیم، خبر این است:(محمد بن یعقوب، عن أبی علی الأشعری، عن محمد بن عبد الجبار، عن أحمد بن النضر، عن أبی جعفر الفزاری قال: دعا أبو عبد الله علیه السلام مولی یقال له مُصارف فأعطاه ألف دینار، وقال له: تجهز حتی تخرج إلی مصر، فان عیالی قد کثروا قال: فتجهز بمتاع وخرج مع التجار إلی مصر، فلما دنوا من مصر استقبلهم قافله خارجه من مصر فسألوهم عن المتاع الذی معهم ما حاله فی المدینه، وکان متاع العامه، فأخبروهم أنه لیس بمصر منه شئ، فتحالفوا وتعاقدوا علی أن لا ینقصوا متاعهم من ربح الدینار دینارا، فلما قبضوا أموالهم انصرفوا إلی المدینه، فدخل مصارف علی أبی عبد الله علیه السلام ومعه کیسان کل واحد ألف دینار، فقال: جعلت فداک هذا رأس المال، وهذا الآخر ربح، فقال: إن هذا الربح کثیر، ولکن ما صنعتم فی المتاع؟ فحدثه کیف صنعوا، وکیف تحالفوا، فقال: سبحان الله تحلفون علی قوم مسلمین أن لا تبیعوهم إلا بربح الدینار دینارا، ثم أخذ أحد الکیسین، وقال: هذا رأس مالی، ولا حاجه لنا فی هذا الربح، ثم قال: یا مصارف مجالده السیوف أهون من طلب الحلال) (۱)

سند حدیث: کلینی طبقه ۹، عن أبی علی الأشعری که نامش احمد بن ادریس است و از اساتید بزرگ کلینی و از طبقه ۸ می باشد، عن محمد بن عبدالجبار که از روات بسیار بزرگ و از طبقه ۷ است، عن احمدبن النضر که از طبقه ۶ و بسیار خوب است، عن أبی جعفر الفزاری که خوب است، خلاصه اینکه خبر سنداً صحیح می باشد.

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۲، ص۳۱۱، ابواب آداب التجاره، باب ۲۶، حدیث ۱، ط الاسلامیه.

خبر مذکور ساده به نظر می رسد اما در امروز خیلی اهمیت دارد زیرا امروزه احتکار کالاها کمتر وجود دارد اما بیشتر شرکتها و ثروتمندان با رایزنی هایی که با تولید کنندگان می کنند انحصاراتی ترتیب می دهند و احتکار منافع می کنند و امروزه احتکار منافع خیلی شیوع دارد لذا امام صادق علیه السلام در خبر مذکور با شدت احتکار منافع را نهی می کند.

خوب و اما صاحب جواهر در جلد ۲۲ جواهر می فرماید در مورد احتکار اجناس و کالاها چند قول وجود دارد؛ اول اینکه حرام است، دوم اینکه مکروه است، سپس صور مسئله ذکر شده تا احتکار روشن شود به این صورت که احتکار به جائی گفته می شود که مردم محتاج باشند ولی تاجر کالا را نگه داشته و نمی فروشد تا اینکه قیمتش بیشتر ترقی کند و سود بیشتری ببرد که این حرام است اما اگر مردم محتاج نباشند حرام نیست و صاحب جواهر فرموده ممکن است بتوانیم دو قول را با هم جمع کنیم و بگوئیم در صورتی که مردم محتاج اند و در مضیقه هستند و با احتکار کالا به مردم ضرر می رسد همه قائل به حرمت هستند زیرا اضرار به مسلمانان حرام است اما اگر مردم در مضیقه نباشند و مشکلی برایشان بوجود نیاید می توانیم بگوئیم مکروه است و یا اینکه آنجایی حرام است که قصدش اضرار باشد ولی اگر قصدش اضرار نباشد مکروه می باشد.

نکته: ما دور جور بحث داریم؛ گاهی در کتاب تجارت و احتکار بحث می کنیم که قاعدتا باید مبسوط بحث کنیم اما گاهی در ولایت فقیه بحث می کنیم لذا باید به اندازه ای که به ولایت فقیه مربوط است بحث کنیم.

ص: ۲۲۴

بحث دیگری کـه صـاحب جـواهر مطرح کرده ایـن اسـت که آیـا احتکـار به همین چنـد مـوردی که در روایاتمـان ذکر شـده اختصـاص دارد یـا اینکه عمـومیت دارد؟ که ظـاهرا این موراد به عنوان مثـال در ورایـات ذکر شـده انـد لـذا می توانیم بگوئیم احتکار در مورد هر جنسی که مورد احتیاج عموم مردم باشد صادق است.

بقیه بحث بماند برای جلسه بعد إن شاء الله تعالی... .

احادیث حج/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: احادیث حج/ولایه الفقیه

بحثمان در ولایت فقیه و مطالب مربوط به اقتصاد بود، عرض کردیم در نامه ۵۳ نهج البلاغه که خطاب به مالک اشتر می باشد مطالب مهم و بسـیار عالی در این رابطه بیان شـده، در بخش اقتصاد یکی از بحثهای بسـیار مهم این بود که حضـرت فرمودنـد: وامنع من الاحتکار وسپس فرمودند خرید و فروش باید با قیمت مناسب و عادلانه باشد پس دو مطلب در اینجا وجود دارد؛ اول "احتکار" و دوم "تسعیر" یعنی قیمت گذاری.

دربـاره مطلب اول یعنی احتکار مقـداری بحث کردیم که آیا مکروه است یا حرام و آیا موارد فرق می کنـد یا نه و آیا احتکار منحصر در طعام است یانه که امام رضوان الله علیه فرمودند منحصر در طعام است اما صاحب جواهر فرمودند در هر موردی که مردم نیاز داشته باشند و به مشقت بیافتند احتکار صادق می باشد، خلاصه اینکه ما فعلاً در تمام مباحث احتکار بحث نمی کنیم بلکه فقط می خواهیم بگوئیم که از جنبه اقتصاد بایستی حاکم و فقیه و امام و والی جلوی احتکار را بگیرد.

ص: ۲۲۵

مطلب دوم تسعیر یعنی قیمت گـذاری می باشـد، امام رضوان الله علیه می فرماید نمی توان فروشـنده را مجبور کرد که به یک قیمت خاصـی بفروشـد اما ظاهرا اطلاق أدله ی دالّ بر ولایت اقتضاء می کنـد که هم منفعت شـخص و هم منفعت جامعه را در نظر بگیریم و منافع جامعه أهم از منافع شخصـی می باشـد لـذا از باب أهم بودن منافع جامعه حاکم می تواند در قیمت گذاری دخالت کند البته این مسئله فقط مربوط به اجناس و کالا نیست بلکه در خدمات نیز باید همین طور باشد، اینها مسائل مربوط به اقتصاد و نظارت حاکم بر امور اقتصادی بود که به عرضتان رسید.

گفتیم که مـا روایـات وارده در ابواب فقه را در نظر می گیریم و هرکجـا کلمه "والی و امـام و حـاکم" بکار برده شـده دلیل بر ولایت فقیه می باشـد زیرا همیشه امام معصوم در میان مردم نیست و نمی شود احکام و قوانین اسـلامی معطّل بمانـد و احکام و قوانین نیز اختصـاص به زمـان دون زمـان و مکـان دون مکـان نـدارد فلـذا وقتی که پیغمبر و امام در میان مردم نیست فقط فقیه عادل می تواند قائم مقام آنها باشد.

وارد بحث در روایات مربوط به "حج" می شویم، مسـئله حج یکی از مسائل بسـیار مهم اسـلام می باشد زیرا اسلام دینی است

که اقتصاد و فرهنگ و حتی عبادات و کلاً تمام اموراتش با سیاست توأم می باشد و حج نیز اوج وحدت و قدرت سیاسی مسلمانان در مقابل دشمنان را می رساند لذا امام رضوان الله علیه در چندجای صحیفه نور درباره حج بحث کرده و خصوصاً بر مسئله برائت از مشرکین در حج نیز تأکید بسیاری کرده مثلاً ایشان در صحیفه نور جلد ۱۹ می فرماید: «چه فرصتی بالاتر و والاتر از کنگره عظیم حج که خداوند متعال برای مسلمانان فراهم آورده مع الأسف ابعاد مختلف این فریضه عظیم و سرنوشت ساز بواسطه انحرافات حکومت های جور در کشورهای اسلامی و آخوندهای فرومایه ی درباری و کج فهمی های بعضی از معممین و مقدس نماها در تمام کشورهای اسلامی در برنامه ابهام باقی مانده است کج فهمانی که حتی با تشکیل حکومت اسلامی مخالفند و آن را از حکومت طاغوت بدتر می دانند کج فکرانی که فریضه بزرگ حج را محدود به یک ظاهر بی محتوا می دانند و ذکر گرفتاری های مسلمانان و کشورهای اسلامی در حج را برخلاف شرع و تاسرحد کفر می شمارند وابستگان به حکومت های جابر و انحرافی فریاد مظلومان را از گوشه و کنار جهان که در این مرکز جمع گردیده اند را برخلاف اسلام می دانند بازی گرانی که برای عقب نگه داشتن مسلمانان و باز کردن راه برای غارت گران و سلطه جویان اسلام را در کنج مساجد و معابد محصور نموده اند و اهتمام به امر مسلمین را بر خلاف اسلام و به ضرر مسلمانان معرفی می کنند مع الأسف دامنه تبلیغات گمراه کننده به قدری بوده و هست که دخالت در هر امر اجتماعی و سیاسی را در جامعه مسلمین بر خلاف وظایف روحانیین و علماء دین می دانند و دخالت در سیاست را گناهی نابخشودنی می خوانند و فریضه نماز جمعه را به یک صورت خشکی محصور کرده و تجاوز از این حد را خلاف اسلام می دانند»، خلاصه اینکه حج بسیار مهم و عظیم می باشد.

خوب واما وارد بحث روایات مربوط به حج می شویم که دلالت دارند بر اینکه حج باید تحت نظارت امام و والی و حاکم انجام شود:

خبر اول: (محمد بن یعقوب عن عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسین بن سعید، عن النضر بن سوید، عن عبد الله بن سنان، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: لو عَطَّلَ الناس الحج لوجب علی الامام أن یجبره علی الحج إن شاءوا وإن أبوا، فان هذا البیت إنما وضع للحج.

ورواه الصدوق فی (العلل) عن محمد بن الحسن بن أحمد بن الولید، عن الحسین بن الحسن بن أبان، عن الحسین بن سعید، ورواه الشیخ بإسناده عن الحسین بن سعید مثله) (۱)

حدیث سنداً صحیح است و همان طور که می بینید کلمه "امام" در آن بکار رفته و گفتیم که مراد از امام فقط امام معصوم نیست بلکه معنای عامی دارد که شامل فقیه عادل نیز می شود.

حضرت امیر علیه السلام نیز در نامه ۴۷ نهج البلاغه در مورد حج می فرماید:(وَاللَّهَ اللهَ فِی بَیْتِ رَبِّکُمْ، لاَ تُخَلُّوهُ مَا بَقِیتُمْ، فَإِنَّهُ إِنْ تُرِکَ لَمْ تُنَاظَرُوا) (۲) ، و این فرمایش حضرت برای زمان خاصی نیست بلکه دائمی و همیشگی می باشد.

خبر دوم: (محمد بن علی بن الحسین بن بابویه بأسانیده عن حفص بن البختری، وهشام بن سالم، ومعاویه بن عمار وغیرهم عن أبی عبد الله علیه السلام قال: لو أن الناس ترکوا الحج لکان علی الوالی أن یجبرهم علی ذلک وعلی المقام عنده، ولو ترکوا زیاره النبی صلی الله علیه وآله لکان علی الوالی أن یجبرهم علی ذلک وعلی المقام عنده، فإن لم یکن لهم أموال أنفق علیهم من بیت مال المسلمین) (۳)

ص: ۲۲۷

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۸، ص۱۵، ابواب وجوب حج، باب ۵، حدیث۱، ط الاسلامیه.

۲- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص۲۸۶.

۳- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۸، ص ۱۶، ابواب وجوب حج، باب ۵، حدیث ۲، ط الاسلامیه.

در این خبر لفظ "والی" ذکر شده و بالاخره مراد این است که باید یک سرپرستی باشد تا مردم را مجبور به شرکت در حج کند و آنها را سرپرستی کند.

نقل شده امام صادق علیه السلام به مکه می رفتند و با مردم حرکت می کردند منتهی والی و مدیر حج خود حضرت نبودند بلکه شخص دیگری بنام اسماعیل بن علی بن عبدالله بن عباس از طرف بنی عباس والی و مدیر حج بوده، حضرت حین حرکت از چهارپائی که سوار بودند به زمین می افتند و مردم برای احترام جمع می شوند، آن والی نیز حرکتش را متوقف کرد و نزد امام صادق علیه السلام آمد اما حضرت به او فرمودند تو حرکت کن و برو و معطل من نباش چون اگر نروی نظم به هم می خورد امام باید جلوتر از همه حرکت کند، خب امام صادق علیه السلام آن شخص را چونکه والی و سرپرست حجاج است امام خطاب می کند بنابراین معلوم می شود حج همیشه به مدیر نیاز دارد و مدیرش امام معصوم است اگر نبود فقیه عادل مدیر می باشد.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

احادیث حج/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: احادیث حج/ولایه الفقیه

طبق ترتیبی که عرض کردیم به بحث حج رسیدیم و گفتیم در روایاتی که می خوانیم کلمات " والی و امام و حاکم" بکار برده شده و این دلیل بر این است که اسلام همان طور که قوانینی را جعل کرده مجری آن قوانین را نیز در نظر گرفته و معرفی کرده.

ص: ۲۲۸

حج خیلی اهمیت دارد زیرا خداوند متعال فرموده:(جَعَلَ اللّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِّلنَّاسِ) (۱)

"قیاماً" اصلش "قواماً" بوده که واو قلب به یاء شده یعنی کعبه ی بیت حرام قوام زندگی مردم در همه ابعاد می باشد بنابراین یک عمل فردی نیست بلکه خداوند متعال نظر به این دارد که تمام مسلمانان متمکّن از کل عالم در یک نقطه جمع شوند تا اینکه قوام زندگی آنها در تمام ابعاد از آنجا تأمین شود.

آیت الله مطهری رحمه الله علیه در کتاب "انسان و سرنوشت" می فرماید علت عقب ماندگی مسلمانان این است که مسلمین صورت ظاهر اعمال را گرفته اند و محتوی را کنار گذاشته اند حج نیز محتوای بسیار عظیمی دارد و بسیاری از اعمال و ادعیه و حتی تقیه محتوای خیلی بلند و بالائی دارند فلذا باید به محتوای اعمال توجه داشته باشیم و از آن درس بگیریم و آن را در زندگی شخصی خودمان پیاده کنیم.

خوب و اما صاحب وسائل اخبار مربوط به حج را در جلد ۸ و ۹ و ۱۰ وسائل ۲۰ جلدی ذکر کرده و علت طولانی شدن اخبار حج این است که صاحب وسائل در بین روایات مربوط به بعضی از موضوعات دیگر را نیز به مناسبتی ذکر کرده مثلاً ایشان اولاً- "ابواب آداب السفر" را در ضمن ۶۸ باب و ثانیاً "ابواب احکام الدواب" را در ضمن ۵۳ باب و ثالثاً "ابواب احکام العِشره" را در ضمن ۱۶۶ باب ذکر کرده است.

ص: ۲۲۹

۱- مائده/سوره۵، آیه۹۵.

مطلب اول اینکه دربـاره بیان فلسـفه و محتوای حـج در باب اول از ابواب وجوب حـج از صـفحه ۷ تا ۹ اخباری ذکر شـده من جمله احادیث ۱۵ و ۱۸ که به این مطلب اشاره دارند.

مطلب دوم اینکه یکی از چیزهائی که امام رضوان الله علیه بر آن اصـرار دارد مسـئله برائت در حـج می باشد لذا ایشان نزدیک به ۵۰ صـفحه درباره موضوع حج و برائت در حج مطلب نوشـته اند و بنده خودم برای نوشـتن این مطلب اینطور شروع کرده ام که؛ در میان ۱۱۴ سوره قرآن سوره ای هست که از بسـیاری از جهـات جنبه ی خاصـی دارد می توان گفت اساسـاً یـک سوره اسـتثنائی اسـت، تمـام سـوره هـای قرآن بـا عنـوان پر شـکوه "بسـم الله الرحمن الرحیم" آغـاز می شـود و مطلـع سـخن در آنها رحمـانیت و رحیمیت حـق است ولی در اول سـوره توبه "بسم الله الرحمن الرحیم" ذکر نشـده و علتش این است که مسـلمانان بایـد کفار را بشناسـند زیرا همیشه آنها بر علیه ما قیام می کننـد لـذا اسـلام می خواهد که آنها را بشناسـیم و با این دید به مکه برویم و به کفار نگاه کنیم.

امام رضوان الله علیه در جلـد ۱۸ و ۲۰ از صـحیفه نور درباره مسـئله برائت از مشکرین مخصوصاً در حج مطالب فراوانی را بیان کرده اند مثلاً ایشان در جلد ۱۸ صفحه ۸۶ بعد از تبریک فرا رسیدن عید قربان می فرماید؛ عیدی که انسان های آگاه را به یاد قربـان گـاه ابراهیمی می انـدازد قربانگاهی که درس فـداکاری و جهاد در راه خداونـد بزرگ را به فرزنـدان آدم و اصـحاب و اولیاء یاد می دهـد، عمق جنبه های توحیدی و سیاسـی این عمل را جز انبیاء عظام و اولیاء کرام درک نمی کنند، پدر توحید و بت شـکن جهـان به همه انسـان هـا آمـوخت که قربـانی در راه خـدا پیش از اینکه جنبه توحیـدی داشـته باشـد جنبه سیاسـی و اجتمـاعی دارد و خلاـصه بت شـکن اول ابراهیم علیه السـلام بود و بت شـکن دوم پیغمـبر صـلی الله علیه و آله بود که به مردم آموخت بت هـا هرچه هست بایـد بشـکند چه بت چوبی باشـد و چه حیوان و چه انسان...إلی آخر کلام الإمام، خب حالا برای حج با این فلسـفه و محتوی قطعا باید یک نفر والی و امام تعیین شود که حج زیر نظر او انجام شود که پیغمبر و اگر نبود امام و اگر نبود بایستی فقیه عادل متصدی این امر شود.

ص: ۲۳۰

روایـاتی را از اصول کـافی باب "الحب فی الله والبغض فی الله" در مورد "تولِّی و تبرِّی" به عنوان خاتمه کلام می خوانم: خبر اول این است:(عده من أصـحابنا، عن أحمد بن أبی عبد الله، عن محمد بن عیسـی، عن أبی الحسن علی بن یحیی - فیما أعلم - عن عمرو بن مدرک الطائی، عن أبی عبد الله علیه السـلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله لأصحابه: أی عُری(دستگیره ی محکم)الایمان أوثق؟ فقالوا: الله ورسوله أعلم، وقال بعضـهم: الصـلاه وقال بعضـهم: الزکاه وقال بعضـهم: الصـیام وقال بعضـهم: الحـج والعمره وقـال بعضـهم: الجهـاد، فقال رسول الله صـلی الله علیه وآله: لکل ما قلتم فضل ولیس به ولکن أوثق عری الایمان الحب فی الله والبغض فی الله وتوالی أولیاء الله و التبری من أعداء الله) (۱)

خبر دوم این است:(الحسـین بن محمـد، عن محمد بن عمران السبیعی، عن عبد الله بن جبله، عن إسـحاق بن عمار، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: کل من لم یحب علی الدین ولم یبغض علی الدین فلا دین له) (۲)

بنابراین دین در حب و بغض خلاصه می شود و اگر کسـی حب فی الله و بغض فی الله نداشـته باشد اصلاً دین ندارد فلذا توجه و عنایت امام رضوان الله علیه به مسئله برائت نیز به همین خاطر می باشد.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

ص: ۲۳۱

۱- اصول کافی، شیخ کلینی، ج۲، ص۱۲۵، حدیث ۶، ط آخوندی.

۲- اصول کافی، شیخ کلینی، ج۲، ص۱۲۷، حدیث ۱۶، ط آخوندی.

احادیث حج/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: احادیث حج/ولایه الفقیه

عرض کردیم روایاتمان در ابواب مختلف فقه همان طور که متعرض بیان احکام الهی هستند متعرض بیان یک مجری احکام به عنوان والی و امام و حاکم نیز شده اند و این دلیل بر آن است که اسلام به دو چیز عنایت داشته؛ اول بیان احکام و قوانین و دوم بیان امام ورهبری که مبیِّن و حافظ و مجری احکام و قوانین باشد و در حقیقت سه شأن بیان و حفظ و اجراء احکام و قوانین الهی برای امام و رهبر وجود دارد.

ما از روایات مذکور می فهمیم که ولایت فقیه باید باشد زیرا همیشه پیغمبر و یا امام علیهما السلام در همه زمان ها و مکان ها نیستند لذا نائب و قائم مقام آنها یعنی فقیه عادل باید همیشه وجود داشته باشد از طرفی "عدمه منا" حرف صحیحی نیست زیرا ما باعث غیبت امام عصر علیه السلام نشدیم لذا ما نیازمندیم احتیاجاتمان توسط یک رهبر تأمین شود.

روایات مربوط به حج را عرض می کردیم، در اینجا دو مطلب را بیان کردیم:

مطلب اول اینکه همیشه از طرف پیغمبر و ائمه علیهم السلام وقتی که قدرت داشتند یک نائب و امیر برای حج معیَّن می شد تا مردم را در اجتماع عظیم حج مدیریت کند، مسعودی در آخر کتاب "مروج الذهب" اسامی اُمراء حج از حین فتح مکه تا سال ۳۳۵ که زمان خود مسعودی است ذکر کرده است و این دلیل بر این است که مقرَّر شده بوده که هرسال برای حج یک امیر مشخص شود تا اینکه هم حجاج را مدیریت کند و هم احکام شرع را معیَّن کند و حتی در روایاتمان هست که اگر در رؤیت هلال و به تبع آن در روزهای ماه ذی الحجه اختلاف شد شما از اهل سنت تبعیت کنید و اعمال حج را انجام بدهید تا اینکه اختلاف بوجود نیاید.

ص: ۲۳۲

مطلب دوم این است که امام رضوان الله علیه یک ابتکاری بوجود آوردند و فرمودند لازم است هرسال در موسم حج برائت از کفار و مشرکین نیز اعلام شود یعنی همان طور که حجاج به اعمال خودشان می پردازند در اجتماعاتشان اعلام برائت نیز کنند.

ما معتقدیم که باید نظرهای امام رضوان الله علیه با أدله وارد فقه وحوزه های علمیه شود تا تحول بوجود بیاید و یکی از آن نظرات همین برائت از مشکرین در حج می باشد.

در سوره توبه که حتی بدون بسم الله شروع شده و مخاطبش مشرکین هستند اینطور ذکر شده:(وَ أَذانٌ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكينَ وَ رَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللّهِ وَ بَشِّرِ الَّذينَ كَفَرُوا بِعَذاب أَليم) (۱) ، خلاصه اینکه مسئله برائت از مشرکین بسیار مهم است و آیت الله طباطبائی نیز در تفسیر

المیزان ۲۲ صفحه در این رابطه مطلب نوشته اند.

بحث برائت از مشرکین یک بحث تفسیری و قرآنی است منتهی اهل تسنن بحث را به کلام و تاریخ برده اند، آن طور که مفسرین ما می گویند آیه دلالت دارد بر اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از فتح مکه در سال نهم در ایام حج به ابوبکر فرمودند که به مکه برود و در موسم حج همین آیات سوره توبه را برای مردم بخواند، ابوبکر به طرف مکه حرکت کرد و چندین میل دور شده بود که حضرت امیر علیه السلام با سرعت خود را به او رساندند و فرمودند این مأموریت به من داه شده است زیرا جبرئیل از جانب خداوند آمده و فرموده:(لا یؤدیها إلا أنت أو رجلٌ منک) یعنی این برائت را باید خود پیغمبر أداء کند "أو رجلٌ منک" و چون جبرئیل اینطور گفت پیغمبر من را فرستادند، ابوبکر ناراحت شد و برگشت خدمت پیغمبر آمد و گفت آیا من خلافی کردم که این جریان پیش آمد؟ حضرت فرمودند نه خلافی نشده فقط چونکه جبرئیل آمد و گفت:(لاـ یؤدیها إلاـ أنت أو رجلٌ منک) من نیز علی علیه السلام را فرستادم و در این رابطه روایات فراوانی داریم، علی أیِّ حال اهل تسنن نمی توانند بشینند و نظاره گر اثبات فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به ابوبکر باشند، البته ما أدله محکمی بر این مطلب داریم و به این صورت استدلال می کنیم که؛ اولاًـ تقدیم مفضول بر فاضل عقلاًـ قبیح است و ثابت کردیم که علیٌ علیه السلام أفضل است، ثانیاً از راه نص و ثالثاً از راه عصمت پیش آمدیم، اما آنها مطالب را تحریف کرده و در کتابهایشان سعی کرده اند تا خلافت ابوبکر را ثابت کنند، مثلًا در صحیح بخاری حدیثی را از قول محمد بن حنفیه نقل می کنند که اینطور گفته:محمدبن حنفیه سأل أباه یا أبتا مَن افضل الناس بعد النبی؟ قال: ابوبکر، قال ثم؟ قال: عمر، قال ثم؟ قال: عثمان، قال فأنت؟ قال: أنا کأحد من الناس، علی أیِّ حال آیت الله طباطبائی می فرمایند مسئله تفسیری است اما اهل سنت بحث را به کلام و تاریخ برده اند و مسئله را اینطور درست کرده اند که ابوبکر امیر الحاج بود و به حج رفت و علی علیه السلام فقط از طرف پیغمبر مأمور شد که بیاید و آن آیات را برای مردم بخواند، پس بحث بسیار مهم است لذا باید به تفاسیر مراجعه و مطالعه کنید، بنابراین بحث ما در این است که پیغمبر صلوات الله علیه و آله برای حج امیر معیَّن می کردند و این مسئله ادامه داشته فلذا در زمان غیبت امام نیز باید شخصی به عنوان امیر الحاج وجود داشته باشد که همان فقیه عادل می باشد.

ص: ۲۳۳

۱- توبه/سوره۹، آیه۳.

بقیه بحث بماند برای روز شنبه إن شاء الله تعالی... .

احادیث حج/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: احادیث حج/ولایه الفقیه

عرض کردیم در روایاتی که در ابواب مختلف فقه ذکر شده اخباری پیدا می کنیم که در آنها ذکر شده "والی و امام و حاکم" مجری احکام الهی می باشد یعنی روایاتمان علاوه بر بیان احکام نسبت به اجراء و مجری احکام نیز نظر دارند و ما از این تعابیری که در ورایتمان ذکر شده می فهمیم در صورت عدم وجود پیامبر و امام در بین مردم باید شخصی باشد که مبیِّن و حافظ و مجری احکام و قوانین الهی باشد چراکه مطالبی در روایات ذکر شده که نمی توانیم بگوئیم برای زمان خاصی بیان شده اند مثلاً خداوند متعال می خواهد همیشه اسلام عزیز باشد و راهش نیز جهاد می باشد و یا مثلاً حج با آن فلسفه و اهمیت و فوائد و منافع نمی شود تعطیل شود و این مسائل نیز بدون امام و رهبر و مدیر بدست نمی آید.

بحثمان در حج بود، دو مطلب را عرض کردیم که اولین آنها مسئله برائت بود که گفتیم امام رضوان الله علیه برائت از مشرکین را برای حجاج واجب می دانند و بر آن تأکید دارند.

مطلب دوم که بیشتر با بحث ما مربوط است این بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ابوبکر را در موسم حج به مکه فرستادند تا آیات برائت را برای مردم بخواند، ابوبکر به طرف مکه حرکت کرد اما پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم حضرت امیر علیه السلام را فرستادند تا آیات برائت را از او بگیرد و برای مردم بخواند، مسئله همین است و مفسرین ما من جمله آیت الله طباطبائی در تفسیر المیزان و سید جعفر مرتضی عاملی در جلد ۷ کتاب " الصحیح من سیره امام علی علیه السلام أو المرتضی من سیره المرتضی" و علامه امینی در جلد ۶ الغدیر و دیگران به همین صورت مسئله را بیان کرده اند، در واقع ما می گوئیم روایتمان دلالت دارند بر اینکه در این قضیه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ابوبکر را عزل کردند و این مأمورت را به علی علیه السلام سپردند زیرا جبرئیل بر پیغمبر نازل شد و به حضرت فرمود :(لا یؤدیها إلا أنت أو رجلٌ منک)، اما اهل سنت خیلی در این آیه برائت جولان داده اند و از این مسئله بر له ابوبکر و بر علیه امیرالمؤمنین علیه السلام و بر علیه تشیع استفاده کرده اند و با تحریف این قضیه می گویند اولاً علی علیه السلام فقط برای خواندن آیات برائت از طرف پیغمبر مأمور شد اما امیر الحاج ابوبکر بود، ثانیاً ابوبکر به مکه رفت درحالی که امیرالحاج بود و امیرالمؤمنین علیه السلام نیز فقط آیات را خواندند ولی ما می گوئیم ابوبکر با شنیدن کلام پیغمبر برگشت و به مکه نرفت، ثالثاً صحت قول شیعیان مستلزم این است که بگوئیم پیغمبر ابتدا با فرستادن ابوبکر خطا و اشتباه کرده و بعد با فرستادن امیرالمؤمنین علیه السلام اشتباهش را جبارن کرده درحالی که این مطلب با عصمت پیغمبر منافات دارد و خلاصه بحثهای فراوانی از طرف اهل سنت در این قضیه مطرح شده و حتی برخی از آنان به طور کلی رفتن امیرالمؤمنین علیه السلام را انکار کرده اند، اما برخی از علماء ما می گویند این مسئله اصلاً به نفع تشیع است زیرا پیغمبر با اینکه می دانسته نظرش این بوده که ابوبکر را بفرستد و بعد جبرئیل بیاید و بگوید او را برگردان واین مسئله در میان مردم مطلب مهمی است چراکه همه می فهمند که لیاقت آن مأموریت را نداشته لذا خداوند توسط جبرئیل

به حضرت فرموده که او را برگردان و این اصلاً خطا و اشتباه نیست بلکه از اول مطلب همین بوده زیرا پیغمبر از همان ابتداء در مناسبتهای مختلف امیرالمؤمنین علیه السلام را برای ولایت و خلافت معرفی می کرد و این روند تکریم و تعظیم و معرفی در طول حیات پیغمبر ادامه داشت تا به جریان غدیر خم رسید برای همین اهل سنت در صدد بر آمدند تا این سلسله معرفی های پیغمبر را قطع کنند لذا جریان رفتن ابوبکر برای نماز خواندن بجای پیغمبر و ما نحن فیه را درست کردند تا خلافت ابوبکر را اثبات کنند، علی أیِّ حال این بحث در مورد آیات برائت بین ما و اهل تسنن وجود دارد که خودتان مراجعه و مطالعه بفرمائید.

ص: ۲۳۴

خوب و اما همان طور که عرض کردیم در کتاب حج روایات بسیاری پیدا می کنیم که دلالت دارند بر اینکه حج باید زیر نظر یک "امام" برگزار شود یعنی زیر نظر پیغمبر اگر نبود امام و اگر نبود فقیه عادل.

قبلاً عرض کردیم در جلد ۸ و ۹ و ۱۰ وسائل الشیعه ۲۰ جلدی روایات مربوط به حج ذکر شده است، امروز به چند خبر اشاره می کنیم.

خبر اول و دوم از باب ۵ از ابواب وجوب حج که در صفحه ۱۵ و ۱۶ از جلد ۸ وسائل ۲۰ جلدی واقع شده اند دلالت دارند بر اینکه امام بایـد مردم را مجبور کند که به حج بروند تا خانه ی خدا خالی نماند و اگر مردم تمکّن نداشتند از بیت المال هزینه کند و مردم را به حج بفرستد که از کلمه "امام" که در روایات مذکور ذکر شده استفاده می شود که در اسلام لازم بوده که یک نفر در جامعه برای مدیریت این قبیل کارها وجود داشته باشد.

در باب ۲۶ از ابواب آداب السفر روایاتی هستند که دلالت دارند بر اینکه امام جعفر صادق علیه السلام خودشان برای حج همراه مردم حاضر بودند اما امیر الحاج شخص دیگری بوده که از طرف بنی العباس منصوب شده بوده، حالا برخی از اخبار مذکور را می خوانیم، خبر اول این است:(محمد بن یعقوب، عن عده من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن منصور بن العباس، عن الحسن بن علی بن یقطین، عن حفص المؤذن قال: حج إسماعیل ابن علی بالناس سنه أربعین ومأه، فسقط أبو عبد الله علیه السلام عن بغلته، فوقف علیه إسماعیل، فقال له أبو عبد الله علیه السلام: سرف إن الامام لا یقف) (۱)

ص: ۲۳۵

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۸، ص ۲۹۰، ابواب آداب السفر الی الحج، باب ۲۶، حدیث ۱، ط الاسلامیه.

سنـد خبر خوب است و همان طور که می بینیـد کلمه "امام" در خبر ذکر شده و حضـرت فرموده امیر الحاج نباید بایستد بلکه باید ادامه بدهد تا به حج مردم خللی وارد نشود و نظم از بین نرود، البته شاید این کلام حضرت تقیه باشد اما بالاخره یستفاد از این خبر که برای حج یک "امام" لازم می باشد.

خبر دوم این خبر است:(عبـد الله بن جعفر الحمیری فی (قرب الإسـناد) عن محمـد بن عیسـی، عن حفص أبی محمد مؤذن علی بن یقطین قال: رأیت أبا عبد الله علیه السلام وقد حج فوقف، الموقف فلما دفع الناس منصرفین سقط أبو عبد الله علیه السلام عن بغله کان علیها، فعرفه الوالی الـذی وقف بالناس تلک السـنه وهی سـنه أربعین ومأه، فوقف علی أبی عبـد الله فقال له أبو عبد الله علیه السـلام: لا تقف فان الامام إذا دفع بالناس لم یکن له أن یقف، وکان الـذی وقف بالناس تلک السـنه إسـماعیل بن علی بن عبد الله بن عباس) (۱)

خبر سوم: (وعنه، عن حفص بن عمر مؤذن علی بن یقطین فی حدیث الوقوف بعرفه قال: فلما أمسـینا قال إسماعیل بن علی لأبی عبد الله علیه السـلام: ما تقول یا أبا عبد الله سـقط القرص؟ فدفع أبو عبد الله علیه السـلام بغلته وقال: نعم، ودفع إسماعیل بن علی دابته علی أثره، فسـارا غیر بعیـد حتی سـقط أبو عبـد الله علیه السـلام عن بغله أو بغلته، فوقف إسـماعیل بن علی علیه حتی رکب فقـال: له أبو عبـد الله علیه السـلام ورفع رأسه إلیه فقـال إن الامـام إذا دفع لم یکن له أن یقف إلاـ بـالمزدلفه، فلم یزل إسـماعیل یقتصد حتی رکب أبو عبد الله علیه السلام ولحق به) (۲)

ص: ۲۳۶

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۸، ص۲۹۰، ابواب آداب السفر الی الحج، باب ۲۶، حدیث ۳، ط الاسلامیه.

۲- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۸، ص۲۹۱، ابواب آداب السفر الی الحج، باب ۲۶، حدیث ۴، ط الاسلامیه.

همان طور که دیدید در این سه خبر از امیرالحاج به امام تعبیر شده که معلوم می شود در اسلام از اول لازم بوده که کسی امیر الحاج باشد یعنی پیغمبر و ائمه در زمان خودشان و در غیبت آنها این کار در شأن فقیه می باشد.

خبر بعدی این خبر است:(وعنه، عن أحمد بن محمد، عن العباس بن معروف، عن علی بن مهزیار، عمن حدثه، عن حماد بن عثمان، عن جمیل بن دراج، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: ینبغی للامام أن یقف بجمع حتی تطلع الشمس وسائر الناس إن شاؤوا عجلوا وإن شاؤوا أخروا) (۱)

البته در اینجا استثناناتی داریم من جمله اینکه زن ها و افراد مریض حق دارند زود بروند اما بقیه باید توقف کنند تا اینکه امام و امیر الحاج حرکت کند.

ظاهرا تا این اندازه بحث در باب روایات حج کافی باشد از فردا در باب روایات جهاد بحث خواهیم کرد إن شاء الله تعالی... .

احادیث جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: احادیث جهاد/ولایه الفقیه

یوم الله ۲۲ بهمن را در پیش داریم اولاً این روز بزرگ و مهم را گرامی می داریم و ثانیاً عرض می کنیم که بر همه لازم است با حفظ وحدت و با عزم و اراده و به صورت یکپارچه در راهپیمائی روز ۲۲ بهمن شرکت کنند تا دنیا بدانند مردم ایران با کمال مقاومت در مقابل دشمنان ایستاده اند و از ارزش ها و آرمانهای انقلابشان دفاع می کنند.

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۰، ص۴۸، ابواب وقوف بالمشعر، باب ۱۵، حدیث ۴، ط الاسلامیه.

بحثمان در این بود که وقتی به اخبار اهل بیت علیهم السلام و از طرفی به ابواب مختلف فقه با دقت می نگریم می بینیم دلالت دارند بر اینکه باید یک فقیهی باشد تا اینکه این احکام را بیان و حفظ و اجراء کند، اخبار را مورد بررسی قرار دادیم تا اینکه به باب جهاد رسیدیم.

جهاد در اسلام جایگاه بسیار بلندی دارد و ارزش بسیار بالائی دارد و علتشم هم این است که وقتی به قرآن به عنوان اولین منبع احکام پروردگار مراجعه می کنیم می بینیم که قرآن سه طائفه را به عنوان دشمن به ما معرفی می کند:

طائفه ی اول دنیای کفر است:(إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُواْ لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا) (۱)

طائفه ی دوم یهود(صهیونیست ها) هستند:(لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُواْ الْيَهُودَ) (۲)

طائفه ی سوم منافقین هستند:(هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ) (۳)

قرآن کریم از طرفی می گوید هیچوقت دشمنان شما اسلام را بر نمی تابند و شما را تحمل نمی کنند، آن خود بزرگ بینی و بغض و عدواتی که با شما دارند باعث می شود که اسلام را برنتابند و این مسئله در آیات مختلف ذکر شده است مثلاً در آیات شریف سوره آل عمران اینطور گفته شده:(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ بِطَانَةً مِّن دُونِكُمْ لاَ يَأْلُونَكُمْ خَبَالاً وَدُّواْ مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاء مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الآيَاتِ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ(۱۱۸) هَاأَنتُمْ أُوْلاء تُحِبُّونَهُمْ وَلاَ يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُواْ آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْاْ عَضُّواْ عَلَيْكُمُ الأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُواْ بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ(۱۱۹) إِن تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِن تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُواْ بِهَا وَإِن تَصْبِرُواْ وَتَتَّقُواْ لاَ يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ(۱۲۰)) (۴) ، و در آیه ی دیگر اینطور ذکر شده:(وَلَن تَرْضَى عَنكَ الْيَهُودُ وَلاَ النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ) (۵) ، خلاصه اینکه تا اسلام است یهود و نصاری از شما راضی نخواهند شد، بنابراین تعدادی از آیات قرآن کریم در مقام بیان دشمنان ما هستند که به عرضتان رسید.

۱- نساء/سوره۴، آیه۱۰۱.

۲- مائده/سوره۵، آیه۸۲.

۳- منافقون/سوره۶۳، آیه۴.

۴- آل عمران/سوره۳، آیه۱۱۸.

۵- بقره/سوره۲، آیه۱۲۰.

دسته دوم آیاتی هستند که در مقام بیان نقشه های دشمنان و توجه دادن به این مطلب اند که آنها هیچ وقت شما را برنمی تابند و همیشه علیه شما نقشه هائی دارند.

مطلب سوم اینکه بالاخره شما در مقابل دشمنانی با آن نقشه ها و دشمنی ها باید اسلام را حفظ کنید، اگر بخواهید تسلیم شوید یک روزه شما را می بلعند لذا نمی شود در برابر چنین دشمنانی تسلیم شد و اصلاً غیرت و ایمان و نیت و اعتقاد شما اجازه نمی دهد که در برابر دشمنانی با این اوصاف تسلیم باشید و از طرفی نمی توانید سازش هم بکنید زیرا اگر سازش ممکن بود امام حسین علیه السلام با یزید سازش می کرد بنابراین تسلیم و سازش نمی توانید بکنید لذا برای حفظ کیان خودتان باید جهاد کنید:(وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَمِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ) (۱) و معلوم است که جهاد مقدماتی دارد و مقدماتش به این است که آنقدر قدرتمند و قوتمند شوید که:(تُرْهِبُونَ بِهِ عَدْوَّ اللّهِ وَعَدُوَّكُمْ) (۲) و اگر آنها از شما نترسند حمله می کنند و شما را نابود می کنند، بنابراین مسئله جهاد یک مسئله بسیار مهم اسلامی است و از طرفی جهاد یک مدیریتی لازم دارد و مدیریت آن نیز با امام عادل است و اگر نبود با فقیه عادل می باشد که همین بر ولایت فقیه دلالت دارد.

خوب و اما روایات مربوط به جهاد در جلد ۱۱ وسائل ۲۰ جلدی ذکر شده که با ابواب جهاد العدو شروع شده، صاحب وسائل در باب اول از ابواب جهاد العدو روایاتی را از مشایخ ثلاثه نقل می کند، خبر اول این باب که سنداً صحیح است این خبر می باشد:(محمد بن یعقوب عن عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علی بن الحكم، عن عمر بن أبان، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم: الخیر كله فی السیف، وتحت ظل السیف، ولا یقیم الناس إلا السیف، والسیوف مقالید الجنه والنار.

۱- انفال/سوره۸، آیه ۶۰.

۲- انفال/سوره۸، آیه ۶۰.

ورواه الشیخ بإسناده عن الصفار، عن محمد بن السندی، عن علی بن الحکم، عن أبان، ورواه الصدوق فی (ثواب الأعمال وفی المجالس) عن محمد بن علی ماجیلویه، عن محمد بن یحیی، عن محمد بن أحمد بن یحیی، عن محمد بن إسماعیل عن علی بن الحکم مثله) (۱)

خبر دوم باب این خبر است:(وعن علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن النوفلی، عن السکونی، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: للجنه باب یقال له باب المجاهدین یمضون إلیه فإذا هو مفتوح وهم متقلدون بسیوفهم، والجمع فی الموقف والملائکه ترحب، بهم قال: فمن ترک الجهاد ألبسه الله ذُلاًّ وفقراً فی معیشته ومَحقاً فی دینه إنّ الله أغنی " أعز " أمتی بسنابک خیلها ومراکز رماحها) (۲)

سکونی از عامه است ولی چونکه راستگو و ثقه بوده فقهاء ما به روایاتش عمل کرده اند.

نکته: از روایاتمان یستفاد که ما دو باب درباره معاد داریم؛ اول اینکه روز قیامت وقتی افراد محشور می شوند از وضع بدنی و قیافه ای که دارند تا حدی معلوم می شود که چه کاره اند مثلا منافق در حالی محشور می شود که دو زبان آویخته شده دارد چون در دنیا نفاق داشته و دو رو و دو زبان بوده و یا مثلا کسانی که در دنیا تمکن داشتند ولی به فقرا کمک نکردند یحشرون درحالی که دستهایشان بسته شده است ویا مثلاً سائلِ به کف محشور می شود درحالی که چهره اش بدون گوشت است و فقط استخوان دارد زیرا در دنیا با سؤال کردن آبروی خودش را ریخته است، خلاصه اینکه از این روایات معلوم می شود که چهره و صورت و سیمای افراد در قیامت نمایانگر اعمال آنها در دنیا می باشد.

ص: ۲۴۰

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۱، ص۵، ابواب جهاد العدو، باب ۱، حدیث ۱، ط الاسلامیه.

۲- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۱، ص۵، ابواب جهاد العدو، باب ۱، حدیث ۲، ط الاسلامیه.

مطلب دوم درباره تجسم اعمال است یعنی اعمال ما در آخرت مجسَّم می شوند، اعمال خوب به صورت بهشت و نعمات و مزایای بهشتی مجسم می شوند و اعمال بد ما به صورت جهنم و مزایای جهنمی مجسم می شوند و این تجسم اعمال با کیفیت حشر که عرض شد فرق دارد و روایت مذکور نیز درباره کیفیت حشر مجاهدین می باشد.

در خطبه ۲۷ نهج البلاغه نیز در مورد جهاد اینطور ذکر شده:(أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّهِ، فَتَحَهُ اللهُ لِخَاصَّهِ أَوْلِيَائِهِ. وَهُوَ لِبَاسُ التَّقْوى، وَدِرْعُ اللهِ الْحَصِينَهُ، وَجُنَّتُهُ الْوَثِيقَهُ فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَهً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللهُ ثَوْبَ الذُّلِّ...الی آخر کلامه الشریف) (۱)

خبر ۱۵ از باب اول از ابواب جهاد العدو مضمون خاصی دارد، خبر این است:(وعن علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن محبوب رفعه قال: قال أمیر المؤمنین علیه السلام: إن الله فرض الجهاد وعظمه وجعله نصره وناصره، والله ما صلحت دنیا ولا دین إلا به) (۲)

نتیجه بحث: این همه تأکید بر جهاد که در روایاتمان داریم فقط مختص زمان پیغمبر و ائمه علیهم السلام نیست بلکه در زمان غیبت امام زمان علیه السلام نیز مسلمانان نباید فقر و ذلت و خواری را بپذیرند و نباید جهاد را تعطیل کنند بلکه باید با مدیریت فقیه عادل جهاد کنند.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

ص: ۲۴۱

۱- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص۲۶.
۲- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۱، ص۹، ابواب جهاد العدو، باب ۱، حدیث ۱۵، ط الاسلامیه.

احادیث جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: احادیث جهاد/ولایه الفقیه

الحمدلله تعالی راهپیمائی بسیار با شکوهی با اجتماع ده ها میلیونی در روز ۲۲ بهمن انجام گرفت که این حرکت عظیم اولاً حاکی از وحدت و اتحاد ملت بود و ثانیاً حاکی از وفا داری و پایبندی به اسلام و امام و انقلاب و ولایت فقیه و آرمان ها و خون شهداء بود ثالثاً هشدار به استکبار جهانی و دشمنان اسلام بود فلذا بر مسئولین لازم است که در راه خدمت به این مردم کوشا باشند.

بحثمان در این بود که از روایات اهل بیت علیهم السلام و مباحث فقهی بدست می آید که مسئله ولایت فقیه بایستی وجود داشته باشد تا احکام و قوانین الهی عینیت و خارجیت پیداکند و عملی بشود چراکه احکام الهی با آن فلسفه ای که دارند برای زمانٍ دون زمانٍ نیستند بلکه مال همه زمان ها حتی زمان غیبت امام عصر علیه السلام می باشند.

به روایات باب جهاد رسیدیم، مطالبی را درباره جهاد و اهمیت و فلسفه و برکات آن عرض کردیم، امروز چند مطلب را در ادامه بحث جهاد عرض می کنیم.

مطلب اول: یکی از بحثهائی که در تفسیر المیزان وجود دارد مسئله "تاریخ تشریع جهاد" می باشد اینطور نبوده که اسلام از اول برای کسی که دعوت را قبول نکرده جهاد را معیَّن کرده باشد بلکه اسلام پله پله و به تدریج پیش آمده تا به جهاد به عنوان "آخر الدواء الکی" رسیده یعنی آخرین مرهم داغ گذاشتن می باشد، بنابراین مرحله اول:(ادعُ إِلَىٰ سَبيلِ رَبِّكَ بِالحِكمَةِ وَالمَوعِظَةِ الحَسَنَةِ وَجادِلهُم بِالَّتي هِيَ أَحسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبيلِهِ وَهُوَ أَعلَمُ بِالمُهتَدينَ) (۱) می باشد و اگر اثری نداشت و کار پیش نرفت نوبت به جهاد می رسد.

ص: ۲۴۲

۱- نحل/سوره۱۶، آیه۱۲۵.

پیغمبر عزیز ما ۱۳ سالی که در مکه بودند فقط مشغول به مرحله اول یعنی موعظه و حکمت و نصیحت بودند و بعداً که به مدینه آمدند و اسلام تثبیت شد و قدرت پیدا کرد کم کم مسئله جهاد مطرح شد، البته در همان مکه وقتی که مسلمانان مورد اذیت واقع می شدند برخی از آنان می گفتند پیغمبر باید فرمان جهاد بدهد و ما باید با کسانی که اذیت می کنند جهاد کنیم اما حضرت فرمودند فعلا باید صبر کنید و در این آیات شریفه در مورد این افراد که ایمانشان ضعیف است و از مرحله امتحان در نیامده اند اینطور گفته شده:(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّواْ أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُواْ الصَّلاَةَ وَآتُواْ الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُواْ رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدَّنْيَا قَلِيلٌ وَالآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى وَلاَ تُظْلَمُونَ فَتِيلًا(۷۷) أَيْنَمَا تَكُونُواْ يُدْرِككُّمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ وَإِن تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ

يَقُولُواْ هَـٰذِهِ مِنْ عِنـدِ اللّهِ وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُواْ هَـٰذِهِ مِنْ عِنـدِكَ قُلْ كُلًّ مِّنْ عِنـدِ اللّهِ فَمَا لِهَؤُلاء الْقَوْمِ لاَ يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا(٧٨)) (١) ، بنابراین آیات مـذکور دلالت دارنـد بر اینکه پیغمبر خـدا در یک زمانی مأمور بود که به مردم بگویـد جهاد نکنید تا اینکه بعداً حکم جهاد تشریع شد.

ترجمه آیـات: آیا ندیـدی کسانی را که به آنان گفته شـد [فعلا] دست [از جنگ] بداریـد و نماز را برپا کنیـد و زکات بـدهید و[لی] همین که کارزار بر آنان مقرر شد بناگاه گروهی از آنان از مردم [=مشـرکان مکه] ترسـیدند مانند ترس از خدا یا ترسی سخت تر و گفتنـد پروردگارا چرا بر ما کارزار مقرر داشتی چرا ما را تا مدتی کوتاه مهلت ندادی بگو برخورداری [از این] دنیا اندک و برای کسـی که تقوا پیشه کرده آخرت بهتر است و [در آنجا] به قدر نخ هسـته خرمایی بر شـما ستم نخواهد رفت(٧٧) هر کجا باشـید شـما را مرگ درمی یابد هر چند در برجهای استوار باشید و اگر [پیشامد] خوبی به آنان برسد می گویند این از جانب خـداست و چون صـدمه ای به ایشان برسـد می گویند این از طرف توست بگو همه از جانب خداست [آخر] این قوم را چه شده است که نمی خواهند سخنی را [درست] دریابند (٧٨).

ص: ۲۴۳

۱– نساء/سوره۴، آیه۷۷.

مطلب دوم: در سوره بقره آیاتی پشت سر هم در مورد جهاد و خصوصیات و آداب آن ذکر شده که تفسیر این آیات در صفحه ۶۰ از جلد ۲ تفسیر المیزان ذکر شده است و علامه طباطبائی اعلی الله مقامه می فرمایند اولین آیات مربوط به جهاد همین آیات می باشد :(و قتلوا فی سبیل اللّه الذّین یقتلونکم و لا تعتدوا ان اللّه لا یحب المعتدین(۱۹۰) و اقتلوهم حیث ثقفتموهم و اخرجوهم من حیث اخرجوکم و الفتنه اشد من القتل و لا تقتلوهم عند المسجد الحرام حتی یقتلوکم فیه فان قتلوکم فاقتلوهم کذلک جزاء الکافرین(۱۹۱) فان انتهوا فان اللّه غفور رحیم(۱۹۲) و قتلوهم حتی لا تکون فتنه و یکون الدین لله فان انتهوا فلا عدون إلا علی الظلمین(۱۹۳) الشهر الحرام بالشهر الحرام و الحرمت قصشاص فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم و اتقوا اللّه و اعلموا ان اللّه مع المتقین(۱۹۴) و انفقوا فی سبیل اللّه و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه و احسنوا ان اللّه یحب المحسنین(۱۹۵)) (۱)

ترجمه آیات: و در راه خدا باکسانی که با شما سرجنگ دارند کارزار بکنید اما تعدی روا مدارید که خدا متجاوزان را دوست نمی دارد(۱۹۰)و ایشان را هر جا که دست یافتید به قتل برسانید و از دیارشان مکه بیرون کنید همانطور که شما را از مکه بیرون کردند و فتنه آنان از این کشتار شما شدیدتر بود ولی در خودش هر مکه که خانه امن است باایشان نجنگید مگر اینکه ایشان در آنجا با شما جنگ بیاغازند که اگر خود آنان حرمت مسجد الحرام را رعایت ننموده جنگ رابا شماآغاز کردند شما هم بجنگید که سزای کافران همین است (۱۹۱)حال اگر از شرارت و جنگ در مکه دست برداشتند شما هم دست بردارید که خدا آمرزگاری رحیم است (۱۹۲) و با ایشان کارزار کنید تا به کلی فتنه ریشه کن شود و دین تنها برای خدا شود و اگر به کلی دست از جنگ برداشتند دیگر هیچ دشمنی و خصومتی نیست مگر علیه ستمکاران (۱۹۳) اگر آنان حرمت ماه حرام را شکستند شما هم بشکنید چون خدا قصاص رادر همه حرمت ها جایز دانسته پس هرکس بر شما ستم کرد شما هم به همان اندازه که بر شما ستم روا داشتند بر آنان ستم کنید و نسبت به ستم بیش از آن از خدا بترسید و بدانید که خدا با مردم با تقوا است (۱۹۴(و در راه خدا انفاق کنید و خویشتن را به دست خود به هلاکت نیفکنید و احسان کنید که خدا نیکوکاران را دوست دارد (۱۹۵(.

۱- بقره/سوره۲، آیه ۱۹۰.

مفسرین ما نوعاً فرموده اند فتنه یعنی اینکه جلوی ایمان آوردن گرفته شود و بر بقاء به کفر اجبار شود کما اینکه کفار و مشکرین مسلمانان صدر اسلام مثل یاسر را به همین منظور شکنجه می کردند، ولی امام رضوان الله علیه می فرمایند فتنه به معنای بازداشتن از ایمان و اسلام آوردن نیست بلکه فتنه یعنی ایجاد فساد و اخلال در زندگی مردم است که در این صورت مسلمانان باید باشدت با آن مبارزه و جهاد و بر خورد کنند تا ریشه کن شود.

امام رضوان الله علیه در جلد ۱۹ صحیفه نور از صفحه۱۱۲ تا صفحه ۱۱۶ درباره فلسفه جهاد و جنگ تحمیلی و اینکه جنگ ما دنباله جنگهای پیغمبران خداست و این جنگ رحمت است صحبت می کند و می فرماید این جنگ علاوه بر اینکه برای ما رحمت است برای خود آنها نیز رحمت است زیرا اگر آنها بمانند قطعاً فساد بیشتری ایجاد خواهند کرد و در نتیجه در آخرت عذاب بیشتری خواهند دید، ایشان در ادامه از دعوت قرآن برای رفع فتنه از عالم بحث می کند و سپس به آیه شریفه:(و قتلوهم حتی لاـ تکون فتنه) اشاره می کند و فتنه را معنی می کند وبر خلاف مفسرین ما می فرماید فتنه یعنی ایجاد فساد و اخلال و حق کشی در زندگی مردم، ایشان در ادامه می فرماید گمانم این است که اگر به حضرت عیسی نیز فرصت داده میشد ایشان نیز مثل حضرت موسی به جنگ فرعون می رفت همان طور که پیغمبران دیگر نیز جهاد کردند اما برخی می گویند حضرت عیسی اصلاً با جنگ کاری نداشته بلکه فقط یک ناصح بوده! اینها به نبوت حضرت عیسی لطمه وارد می کنند چون اگر اینطور باشد معلوم می شود حضرت عیسی فقط واعظ بوده نه پیغمبر در حالی که این اهانت به حضرت عیسی می باشد، سپس ایشان به جوان ها نصحیت می کند که به این حرف ها توجه نکنید ریشه قرآنی شعار "جنگ جنگ تا پیروزی" همان آیه :(و قتلوهم حتی لا تکون فتنه) می باشد.

امام رضوان الله علیه در جلد ۸ صحیفه نور صفحه ۲۹۱ نیز مطالب بسیاری درباره جهاد و فلسفه و آداب آن بیان می کنند که مراجعه و مطالعه بفرمائید.

بقیه بحث بماند برای جلسه بعد إن شاء الله تعالی... .

احادیث جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: احادیث جهاد/ولایه الفقیه

فقه عبارت است از علم به احکام شرعیه از أدله ی تفصیلیه، به عبارت دیگر استنباط و تحصیل علم به احکام شرعیه از روی أدله ی تفصیله یعنی کتاب و سنت و اجماع و عقل را فقه می گویند بنابراین اولین منبع و مدرک احکام خداوند قرآن است.

بحثمان در این بود که از کتاب الله درباره جهاد چه استفاده ای می توانیم بکنیم، دیروز عرض کردیم اول که اسلام تأسیس شد و پیغمبر ۱۳ سال در مکه بودند جهاد عملی نشد البته بعضی ها اصرار می کردند که در مقابل اذیت و شکنجه های دشمنان اسلام جهاد کنند اما حضرت اجازه جهاد ندادند اما بعداً که به مدینه آمدند آیاتی نازل و جهاد تشریع شد.

بحث مهم در اینجا این است که جهادی که از آیات قرآن استفاده می شود چند نوع می باشد؟ محقق در شرایع سه مورد ذکر کرده که در شرح لمعه نیز همین سه مورد ذکر شده:

اول جهاد بغاه، یعنی کسانی که در مقابل امام معصوم قیام کنند و به حکومت اسلامی تن در ندهند مثل معاویه که به ولایت و حکومت حضرت امیر علیه السلام تن در نداد.

ص: ۲۴۶

دوم دفاع، یعنی اگر مملکت اسلای مورد تهاجم قرار بگیرد مردم موظف اند که دفاع کنند و این دفاع آنها نوعی از جهاد می باشد.

سوم دعوت به اسلام، یعنی مسلمانان موظف اند که ابتدا کفار را با موعظه و نصیحت و برهان به اسلام دعوت کنند سپس اگر نپذیرفتند با آنها جهاد کنند البته این بزرگواران می فرمایند: لاجهاد إلا مع امام العادل و امام عادل نیز همان معصوم می باشد پس در این صورت این نوع از جهاد در زمان ما منتفی می شود ولی از کلمات امام رضوان الله علیه و بعضی دیگر از فقهاء استفاده می شود که جهاد اقسام زیادی دارد.

بعدا خواهیم گفت که امام رضوان الله علیه جهاد را به هشت قسم تقسیم می کند که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

قسم اول: (وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ) (۱) ، کلمه "المستضعفین" عطف به

"الله" می باشد یعنی در راه خدا و برای نجات مستضعفین جهاد کنید چه استضعاف اقتصادی و چه سیاسی و چه فرهنگی، این یک نوعی از جهاد است که از قرآن استفاده می شود و امام رضوان الله علیه نیز به آن عنایت داشتند ولی در فقه ما مطرح نیست.

قسم دوم: (و قتلوهم حتی لا ـ تکون فتنه) (۲) ، مفسرین ما فتنه را به شرک تفسیر کرده و فرموده اند فتنه یعنی اینکه جلوی ایمان آوردن گرفته شود و بر بقاء به کفر اجبار شود ولی امام رضوان الله علیه معنای بسیار وسیعی برای فتنه قائل شده و می فرماید فتنه یعنی ایجاد فساد و اخلال در زندگی مردم که در این صورت مسلمانان باید باشدت با آن مبارزه و جهاد و بر خورد کنند تا ریشه کن شود، و کلاً فتنه یعنی چیزی را بهانه قرار دادن برای اینکه طرف مقابل را بکوبند مثل مستکبرین که حقوق بشر را بهانه ای برای حمله به کشورهای اسلامی و کوبیدن مسلمین قرار می دهند و یا مثل کسانی که دموکراسی و یا عدالت را بهانه ای برای کوبیدن کشور دیگری قرار می دهند و امثال ذلک.

۱- نساء/سوره۴، آیه۷۶.

۲- بقره/سوره۲، آیه۱۹۳.

عرض کردیم امام رضوان الله علیه در جلد ۱۹ و جلد ۸ صحیفه نور درباره جهاد صحبت کرده و نمونه هائی را برای فتنه ذکر کرده است مِن جمله جنگ با صدام که ایشان می فرماید برخی از آخوندهای درباری می گویند این جنگ برخلاف قرآن است درحالی که فتنه و فسادی بالاتر و بزرگ تر از تجاوز صدام وجود ندارد، ایشان مواردی را ذکر می کند و بعد به سراغ کارهائی که رضا خان انجام داد می رود و نمونه هائی از فتنه و فساد او را ذکر می کند، بنابراین یکی از مواردی که جهاد لازم است جهاد برای جلوگیری از فتنه و فتنه گران و مفسدین می باشد.

همان طور که عرض شد بحثمان در آیات قران که مربوط به جهاد هستند می باشد از جمله این آیه شریفه :(لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْميزانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنْزَلْنَا الْحَديدَ فيهِ بَأْسٌ شَديدٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزيزٌ) (۱) که به جهاد اشاره دارد وحتی بعدا خواهیم خواند که امر به معروف مراتبی دارد و یک مرتبه از آن جهاد در راه معروف مهمی که مطلوب شده و یا منکر مهمی که عملی شده می باشد مثل اهانت به قرآن که باید جلوی آن گرفته شود، امام رضوان الله علیه می فرمایند اگر در یک بدنی غده سرطانی باشد لازم است برداشته شود تا بدن سالم بماند و جامعه ما نیز مانند یک پیکر است و کفار ماجراجو و سلطه گر مثل همان غده هستند لذا به حکم عقل باید آنها را از میان برداشت بنابراین از نظر قرآن کریم زمینه جهاد بسیار وسیع می باشد.

۱- حدید/سوره۵۷، آیه۲۵.

یکی دیگر از مراجعات ما در این بحث کتابهای آیات الاحکام می باشد که در آنها آیاتی که مربوط به جهاد هستند ذکر شده است البته در این کتب نیز فتنه به معنـای شـرک ذکر شـده است و آیت الله طباطبـائی نیز در جلـد ۲ از تفسـیر المیزان در تفسیر ایات ۱۹۰ تا ۱۹۵ از سوره بقره نیز مطالبی را در مورد جهاد ذکر کرده و فرموده خداوند متعال می خواهد سطح زمین از وجود کفار پاک شود لذا مسلمانان اگر قدرت پیدا کردند وظیفه دارند این کار را انجام بدهند.

بحث دیگر این است که در کتـاب امر به معروف و نهی از منکر که بنـده قبـل از انقلاب نوشـته ام کلامی را از تفسـیر مجمع البیـان نقـل کرده ام که خیلی تعجب آور می باشـد، مطلب این است که نوعـاً در تفاسـیر مـا مثل المیزان، تبیان، صافی، برهان، نورالثقلین در تفسـیر آیه شریفه:(و انفقوا فی سبیل اللّه و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه و احسنوا ان اللّه یحب المحسنین) (۱) که ادامه آیات جهاد است، گفته شـده بایـد به عنوان مقـدمه جهاد در راه خـدا انفاق و تجهیز وسائل کنیـد تا قوی شوید و اگر این کار را نکنید و دشـمن به شما حمله کند و بر شما غالب شود چونکه خودتان کوتاهی کرده اید در واقع عامل هلاکت خودتان هستیـد، امـا صـاحب تفسـیر مجمع البیان در اینجا اشـتباه عجیبی کرده که بنـده در کتاب امر به معروف نوشـته ام "اشـتباهٌ و أیُّ اشـتباه"، ایشان "و لا تلقوا بایـدیکم الی التهلکه" را جدا حساب کرده و بعد چندتا مثال زده و فرموده روی همین اصل بود که حضرت امیر علیه السلام در جنگ صفین بعد از اینکه قرآن ها را بر سر نیزه زدند با معاویه صلح کرد چون اگر جنگ می کرد خودش و اصحابش به هلاکت می افتادند و یا روی همین اصل بود که امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کرد زیرا حضرت دیـد یار و یاور نـدارد و اگر جنگ کنـد خودش و یاورانش به هلاکت خواهنـد رسـید! اینجور تفسـیر کردن برخلاف تاریخ و حتی عقل است، از اول شـروع جنگ صـفین هزاران نفر کشته شدند و زدن قرآن ها بر سر نیزه در آخر جنگ واقع شد لذا اگر این حرف صحیح باشد حضرت از اول نباید القاء نفس الی التهلکه می کرد و اصلاً نباید جنگ را شروع می کرد.

۱- بقره/سوره۲، آیه۱۹۵.

خوب و اما صاحب مجمع البیان در مورد امام حسین علیه السلام می فرماید شاید حضرت فکر می کرد چونکه نوه پیغمبر است او را نمی کشند لذا به کربلاء آمد و جنگ کرد و یا اینکه اگر در آنجا جنگ نمی کرد حضرت را می گرفتند و نزد ابن زیاد می بردند و در آنجا می کشتند خب ببینید اشتباه یک عالم بزرگ تا به این حد پیش می رود! ما عرض می کنیم تهلکه یعنی کشته شدنی که خون انسان ضایع شود درحالی که مجاهد فی سبیل الله شهید می شود و شهادت القاء به تهلکه نیست بلکه إحدی الحسنیین می باشد.

بقیه بحث بماند برای فردا ذن شاء الله تعالی... .

احادیث جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: احادیث جهاد/ولایه الفقیه

دیروز در آخر بحث عرض کردیم صاحب مجمع البیان در تفسیر آیه شریفه:(و انفقوا فی سبیل اللّه و لاـ تلقوا بایدیکم الی التهلکه و احسنوا ان اللّه یحب المحسنین) (۱) کلامی دارد که باعث تعجب می باشد، مفسرین عامه و خاصه فرموده اند این آیه در ادامه آیات قبل و مربوط به جهاد می باشد و به جنبه مالی جهاد به عنوان مقدمه برای جهاد اشاره دارد یعنی آیه می گوید اگر می خواهید جهاد کنید باید از مالتان انفاق کنید و بودجه مالی را فراهم کنید تا اسباب و وسائل مورد نیاز جهاد تأمین شود و در نتیجه قوی شوید و کمبودی در بین نباشد و اگر تقصیر کنید تا اینکه کمبودی بوجود بیاید این کار شما القاء نفس فی التهلکه می باشد، "تهلکه" لغتاً مصدر است و المنجد و دیگران می گوید تهلکه یعنی مردن بد، بنابراین آیه در مقام بیان یک مطلبی از مطالب مربوط به جهاد فی سبیل الله است و مربوط به جهادهای مشروعی که از طرف اولیاء خدا صورت می گرفته نمی باشد اما صاحب تفسیر مجمع البیان در اینجا متاسفانه اشتباه عجیبی کرده که بنده در کتاب امر به معروف نوشته ام "اشتباهٌ و أیُّ اشتباه"، ایشان "و انفقوا فی سبیل اللّه" را جدا و مستقل از "و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه" حساب و تفسیر کرده و انفاق را به معنای عام گرفته و بعد چندتا مثال زده و فرموده روی همین اصل بود که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در حدیبیه صلح کرد چونکه حضرت برای انجام حج آمده بود اما مشرکین اجازه ندادند لذا حضرت بر اساس "و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه" با آنها صلح کرد و همچنین حضرت امیر علیه السلام در جنگ صفین بعد از اینکه قرآن ها را بر سر نیزه زدند با معاویه صلح کرد چون اگر جنگ می کرد خودش و اصحابش به هلاکت می افتادند و یا امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کرد زیرا حضرت دید یار و یاور ندارد و اگر جنگ کند خودش و یاورانش به هلاکت خواهند رسید ودر مورد امام حسین علیه السلام نیز یمکن أن یجاب بوجهین؛ اول اینکه شاید فکر می کرده چونکه نوه پیغمبر است او را نمی کشند و دوم اینکه اگر هم حضرت می دانست کشته می شود امر دائر بوده بین اینکه در کربلاء کشته شود و یا اینکه به دارالإماره ابن زیاد برده شود و در آنجا کشته شود لذا چونکه ناچار بود و غیر از کشته شدن راه دیگری وجود نداشت حضرت این را بر آن اختیار کرد!.

۱- بقره/سوره۲، آیه۱۹۵.

جواب استاد حفظه الله: اولاً۔ نباید "و انفقوا فی سبیل اللّه" را جدا و مستقل از "و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه" حساب کنیم زیرا اولی مقدمه ی دومی است یعنی شما اموال و تجهیزات را فراهم کنید و بدون آنها به جهاد نروید اگر بروید القاء نفس فی التهلکه می باشد و ثانیاً بعد از روشن شدن معنای آیه از طرفی ما می دانیم طبق آیات قرآن کریم و روایات فراونی که داریم شهادت در راه خدا مقام بسیار بالائی است و دارای فضیلیت و ثواب بسیار زیادی می باشد بنابراین این دو مطلب جدای از هم نیستند و جهاد اولیاء خدا القاء فی التهلکه نیست و صلح آنها نیز بخاطر عدم وقوع در تهلکه نمی باشد و از طرفی پیغمبر جهادهای بسیاری داشته لذا اگر بنا باشد جهاد القاء نفس در تلکه باشد خب حضرت اصلاً نباید جهاد می کردند و بقیه حضرات معصومین نیز همین طور بوده اند، جهاد از ارکان دین می باشد و نسبت بین القاء فی التهلکه و جهاد وروود یا حکومت می باشد یعنی این آیه می گوید القاء فی التهلکه حرام است اما أدله دیگر می گویند اگر در جهاد کشته شوید فضیلت و ثواب بسیار بالائی دارید و وارد بهشت می شوید که این أدله بر آن آیه حکومت دارند، و فرق حکومت و ورود در این است که اگر به قیام أحد الدلیلین موضوع دلیل آخر تکویناً از بین برود می شود ورود اما اگر به قیام أحد الدلیلین موضوع دلیل آخر تشریعاً از بین برود می شود حکومت و در مانحن فیه أدله ای که دلالت دارند بر اینکه کشته شدن در جهاد ثواب و فضیلت است و پاداشش بهشت است نسبت به تهلکه حکومت و یا ورود دارند بنابراین صاحب مجمع البیان بین حاکم و محکوم و وارد و مورود خلط کرده لذا این اشکال مهم به ایشان وارد می باشد.

ص: ۲۵۱

خوب و اما بحثمان در جهاد بود، می خواهیم بگوئیم در أدله داله بر جهاد ما تعبیراتی داریم که یستفاد به اینکه ولی فقیه عادل هم می تواند به جای امام معصوم جهاد را مدیریت کند.

جهاد با جنگ فرق دارد، روایاتی که داریم دلالت دارند بر اینکه در جهاد فرمانده کل قوا امام معصوم و در زمان غیبت او امام عادل یعنی فقیه می باشد و همچنین روایاتی داریم که دلالت دارند بر اینکه جهاد یک آرایش نظامی خاصی دارد به این ترتیب که فرمانده کل لشگر باید دارای خصوصیاتی باشد مثلا حضرت امیر علیه السلام به مالک اشتر می گوید فرمانده ی لشگر باید خالص ترین افراد نسبت به پیغمبر و امام باشد، بعد در مورد صفوف لشگریان گفته شده در صف اول باید کسانی که بیشتر قرآن حفظ هستند بایستند و در صف دوم افرادی که أفقه به احکام الهی هستند و در صف سوم افراد شجاع باید قرار بگیرند و در صف چهارم افرادی که در جنگهای قبلی سوابق خوبی دارند باید بایستند و از طرفی در روایات ما ذکر شده که چند طائفه را نباید به جهاد برد اول افراد تنبل و کند، دوم شایعه سازان و سوم افراد بهانه جو که دنبال بهانه ای می گردند تا اینکه به جهاد نروند خلاصه اینکه در روایات ما جهاد دارای یک آرایش نظامی خاصی می باشد، و اما در روایاتمان برای خود جنگ نیز آدابی ذکرشده من جمله اینکه اول دعوت به اسلام کنند و بچه ها و پیر زن ها را نکشند و امثال ذلک خلاصه اینکه جهاد خیلی آداب دارد که لازم است به آنها توجه شود زیرا جهاد فی سبیل الله است و با جنگ و سلطه گری و کشور گشایی فرق دارد.

روایاتی در باب ۱۲ از ابواب جهادالعدو وسائل الشیعه ذکر شده که مربوط به این هستند که جهاد حتما باید زیر نظر امام عادل صورت بگیرد، عنوان بـاب این است:«اشتراط وجوب الجهاد بأمر الإمام واذنه، وتحریم الجهاد مع غیر الإمام العادل»، خبر اول از باب ۱۲ این خبر است:(محمـد بن یعقوب، عن محمـد بن یحیی، عن محمـد بن الحسین، عن علی بن النعمان، عن سوید القلا، عن بشیر، عن أبی عبـد الله علیه السـلام قال: قلت له: إنی رأیت فی المنام أنی قلت لک إن القتال مع غیر الامام المفترض طاعته حرام مثل المیته والدم ولحم الخنزیر، فقلت لی: نعم هو کذلک، فقال أبو عبد الله علیه السلام: هو کذلک هو کذلک) (۱)

سنـد حـدیث: کلینی عن محمـدبن یحیی ابو جعفر عطـار قمی عن محمـدبن الحسین أبی الخطاب عن علی بن نعمان عن سوید القلا که تا اینجا همگی ثقه هستند، عن بشیر که بشیر دهان است و وثاقتش ثابت نشده.

در زمان امام صادق علیه السـلام بنی العباس می رفتند جنگ می کردند و سـرزمین هایی را تصرف می کردند منتهی قصدشان خـدا نبود بلکه برای گسترش قلمرو و تـأمین جنبه هـای مـالی حکومت خودشـان جنگ می کردنـد لـذا ائمه علیهم السـلام این جنگ را حرام می دانستند و حضرت نیز در این روایت همین مطلب را بیان فرموده اند.

خبر دوم باب ۱۲ این خبر است:(وعن علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن الحکم بن مسـکین عن عبـد الملـک بن عمرو قال: قال لی أبو عبد الله علیه السـلام: یا عبد الملک مالی لا أراک تخرج إلی هذه المواضع التی یخرج إلیها أهل بلادک؟ قـال: قلت: وأین؟ قـال: جـده وعبـادان والمصـیصه وقزوین، فقلت: انتظـارا لامرکم والاقتـداء بکم، فقال: إی والله لو کان خیرا ما سبقونا إلیه، قال: قلت: له: فان الزیدیه یقولون لیس بیننا وبین جعفر خلاف إلا أنه لا یری الجهاد، فقال: أنا لا أراه؟! بلی والله إنی لأراه ولکنی أکره أن أدع علمی علی جهلهم) (۲)

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۱، ص۳۲، ابواب جهاد العدو، باب ۱۲، حدیث۱، ط الاسلامیه.

۲- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۱، ص۳۲، ابواب جهاد العدو، باب ۱۲، حدیث۲، ط الاسلامیه.

سند حدیث: حکم بن مسکین و عبدالملک بن عمرو توثیق نشده اند منتهی ضعف این اخبار با عمل فقهاء ما جبران می شود.

جده که مشخص است در عربستان می باشد و اما عبادان در مجمع البحرین گفته شده بلدٌ علی بحر الفارس یقرب البصره که همان خلیج فارس است و یکی از دلائل ما بر خلیج فارس بودن خلیج فارس و نه خلیج عربی بودن آن همین است که ما در روایات و فقهمان بحر فارس زیاد داریم و اما مصیصه بلدی در شام است و قزوین هم که معلوم است و همان طور که می بینید در این خبر نیز حضرت از همراهی و جهاد با حکام بنی العباس نهی کرده اند.

در آن زمان زیدیه بوجود آمده بودند که با ما تا امام سجاد علیه السلام مشترک هستند و بعد از ایشان ما می گوئیم که حضرت باقر علیه السلام امام است ولی زیدیه می گویند زید امام است زیرا آنها معتقدند که هر هاشمی که با شمشیر قیام کند امام است لذا امامت حضرت باقر را قبول نکردند ولی چونکه زید جهاد کرد و کشته شد امامت او را قبول کردند.

توضیح بیشتر روایت إن شاء الله فردا... .

احادیث جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: احادیث جهاد/ولایه الفقیه

عرض کردیم روایات متعددی داریم که دلالت دارند بر اینکه یکی از خصائص مهم جهاد اسلامی این است که باید زیر نظر امام باشد، در این موضوع روایاتی در جلد ۱۱ وسائل ۲۰ جلدی و در باب ۱۲ از ابواب جهادالعدو ذکر شده که خبر اول و دوم از این باب ۱۲ را خواندیم.

ص: ۲۵۴

در خبر اول اینطور گفته شده بود:(محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن علی بن النعمان، عن سوید القلاء عن بشیر، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: قلت له: إنی رأیت فی المنام أنی قلت لک إن القتال مع غیر الامام المفترض طاعته حرام مثل المیته والدم ولحم الخنزیر، فقلت لی: نعم هو کذلک، فقال أبو عبد الله علیه السلام: هو کذلک هو کذلک) (۱)

درخبر دوم اینطور گفته شده بود:(وعن علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن الحکم بن مسکین عن عبد الملک بن عمرو قال: قال لی أبو عبد الله علیه السلام: یا عبد الملک مالی لا أراک تخرج إلی هذه المواضع التی یخرج إلیها أهل بلادک؟ قال: قلت: وأین؟ قال: جده وعبادان والمصیصه وقزوین، فقلت: انتظارا لامرکم والاقتداء بکم، فقال: إی والله لو کان خیرا ما سبقونا إلیه، قال: قلت: له: فان الزیدیه یقولون لیس بیننا وبین جعفر خلاف إلا أنه لا یری الجهاد، فقال: أنا لا أراه؟! بلی والله إنی لأراه ولکنی أکره أن أدع علمی علی جهلهم) (۲)

در آن زمان زیدیه بوجود آمده بودند که با ما تا امام سجاد علیه السلام مشترک هستند و بعد از ایشان ما می گوئیم که حضرت باقر علیه السلام امام است ولی زیدیه می گویند زید امام است زیرا آنها معتقدند که هر هاشمی که با شمشیر قیام کند امام است لذا امامت حضرت باقر را قبول نکردند ولی چونکه زید جهاد کرد و کشته شد امامت او را قبول کردند علی أیِّ حال در این دو خبر نیز امام صادق علیه السلام از جهاد بدون اذن امام عادل نهی کرده اند.

ص: ۲۵۵

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۱، ص۳۲، ابواب جهاد العدو، باب ۱۲، حدیث۱، ط الاسلامیه.

۲- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۱، ص۳۲، ابواب جهاد العدو، باب ۱۲، حدیث۲، ط الاسلامیه.

خوب و اما خبر سوم باب ۱۲ این خبر است:(وعنه، عن أبیه، عن عثمان بن عیسی، عن سماعه، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: لقی عَبّادُ البصری علی بن الحسین علیه السلام فی طریق مکه، فقال له: یا علی بن الحسین ترکت الجهاد وصعوبته، وأقبلت علی الحج ولینه، إن الله عز وجل یقول: " إن الله اشتری من المؤمنین أنفسهم وأموالهم بأن لهم الجنه یقاتلون فی سبیل الله " الآیه، فقال علی بن الحسین علیه السلام: أتم الآیه فقال " التائبون العابدون " الآیه، فقال علی بن الحسین علیه السلام: إذا رأینا هؤلاء الذین هذه صفتهم فالجهاد معهم أفضل من الحج) (۱)

سند حدیث: کلینی عن أبیه عن عثمان بن عیسی که واقفی است ولی ثقه می باشد عن سماعه که خیلی خوب است، حدیث سنداً خوب می باشد.

آیه مذکور در روایت که یکی از آیات مربوط به جهاد است و عبارات بسیار جامع و عالی در آن به کار رفته است این آیه می باشد:(إِنَّ اللّهَ اشْتَرَی مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الجَنَّهَ یُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ فَیَقْتُلُونَ وَیُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَیْهِ حَقًّا فِی التَّوْرَاهِ وَالإِنجِیلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَی بِعَهْدِهِ مِنَ اللّهِ فَاسْتَبْشِرُواْ بِبَیْعِکُمُ الَّذِی بَایَعْتُم بِهِ وَذَلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ) (۲)

ترجمه آیه: در حقیقت خدا از مؤمنان جان و مالشان را به [بهای] اینکه بهشت برای آنان باشد خریده است همان کسانی که در راه خدا می جنگند و می کشند و کشته می شوند [این] به عنوان وعده حقی در تورات و انجیل و قرآن بر عهده اوست و چه کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است پس به این معامله ای که با او کرده اید شادمان باشید و این همان کامیابی بزرگ است.

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۱، ص۳۳، ابواب جهاد العدو، باب ۱۲، حدیث۳، ط الاسلامیه.

۲- توبه/سوره۹، آیه۱۱۱.

در آیه شریفه خداوند به عنوان مشتری و مؤمنینی که به جهاد می روند به عنوان بایع معرفی شده اند، آنچه که می فروشند و در حکم مثمن است جان و مال مردم است و قیمت و ثمن آن بهشت است و سند آن قرآن و تورات و انجیل می باشد.

آیه بعدی که حضرت به آن شخص فرمودند بخوان این آیه می باشد:(التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدونَ الآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ) (۱) ، که در این آیه هشت صفت برای مؤمنان مجاهد ذکر شده است.

ترجمه آیه: {آن مؤمنان} همان توبه کنندگان پرستندگان سپاسگزاران روزه داران رکوع کنندگان سجده کنندگان وادارندگان به کارهای پسندیده بازدارندگان از کارهای ناپسند و پاسداران مقررات خدایند و مؤمنان را بشارت ده.

نکته: مفسرین و مترجمین نوعاً "السائحون" را به معنای روزه داران گرفته اند اما آیت الله طباطبائی در تفسیر المیزان می فرمایند "السائحون" به معنای حرکت کنندگان در راه جهاد می باشد.

خوب و اما در مورد عَبّاد بصری باید عرض کنیم که او یکی از صوفیه می باشد، صوفیه اعتراضاتی نسبت به ائمه علیهم السلام داشته اند و کلاً فرقه هائی بوده اند که سلاطین در برابر ائمه علیهم السلام بوجود آوردند و تقویتشان کردند و علتشم هم این بود که سلاطین بنی امیه و بنی عباس و بعد از آن حتی تا زمان صفویه نوعاً والی جائر بودند و نمی توانستند اوصافی که در دین ذکر شده داشته باشند از طرفی مردم متدین بودند و زیر بار هر کسی نمی رفتند لذا اینها برای اینکه به مردم وانمود کنند ما هم مسلمان و متدین هستیم ائمه را کنار زدند و یک فرقه ای ساختند که در نظر مردم جلب توجه کند، فرقه ای به عنوان صوفیه بوجود آوردند که خب دارای ریش و خرقه و چله نشینی و ریاضت و امثال ذلک بودند و بجای مسجد که مرکز اجتماع مسلمین بود خانقاه ساختند و کلاً صوفیه را با این شعار که فانی فی الله هستند بوجود آوردند وتقویت کردند تا مردم جذب آنها بشوند افرادی امثال ابراهیم ادهم و معروف کرخی و بایزید بسطامی و حسن بصری و فضیل بن عیاض وامثال ذلک را به عنوان چهره های برگزیده معرفی و تقویت کردند و سپس کرامات مختلفی برای آنها قائل شدند مثلاً نقل می کنند که ابراهیم ادهم ابتدا پادشاه بود، شبی در کاخ خودش استراحت می کرد که متوجه شد از طبقه بالا صدایی می آید، پرسید این چه صدائی است که به او گفت من یک مرد عربی هستم که شترم گم شده و به دنبال او می گردم، ابراهیم ادهم به او گفت شتر که به پشت بام کاخ نمی آید، آن شخص گفت خدا هم در دل کسی که بروی تخت خوابیده نمی آید تخت سلطنت کجا و خدا کجا، همین جمله ابراهیم ادهم را تکان داد و سلطنت را ترک کرد و رفت به صوفیه پیوست و به اندازه ای عبادت کرد که به مقامات بالائی رسید تا حدی که یک وقتی کنار دریا مشغول دوختن خرقه خودش بود که سوزنش داخل دریا افتاد ناگهان هزاران ماهی در دهان هر کدام یک سوزن سر از آب بیرون آوردند تا سوزن ابراهیم ادهم را به او بدهند منتهی او گفت پروردگارا من سوزن خودم را می خواهم که یک ماهی سوزن خودش را آورد و به او داد! از این قبیل کرامات در تذکره الاولیاء زیاد ذکر شده علی أیِّ حال ابتدا برای آنها چهره سازی و چهره آرائی و بعد جعل کرامات می کردند با اینکه اینطور تصرفات در عالم تکوین از مختصات ائمه علیهم السلام می باشد.

۱- توبه/سوره۹، آیه۱۱۲.

مطلب دیگر اینکه یکی از گرفتاریهای فقهاء و علماء بزرگ ما از زمان امام صادق علیه السلام به این طرف مبارزه و درگیری با انحرافات صوفیه بوده که مقدس اردبیلی در کتاب حدیقه الشیعه مفصلاً این مطلب را توضیح داده.

یکی از صوفیه که خیلی بین مردم نفوذ دارد مولوی صاحب کتاب مثنوی می باشد که صوفی و سنی بوده، از اول تا آخر کتاب مثنوی از امام صادق و اهل بیت علیهم السلام هیچ حرفی زده نشده اما از معروف کرخی و بلخی و بایزید بسطامی و ذالنون و امثال ذلک حرفهای زیادی ذکر کرده، ما ولایت ائمه علیهم السلام را ولایت شخصی می دانیم یعنی می گوئیم ائمه شخصاً افراد خاصی هستند که از طرف خداوند متعال دارای ولایت می باشند اما مولوی سنی است و قائل به ولایت شخصی می باشد فلذا در اشعارش اینطور گفته:

آزمایش تا قیامت دائم است

پس به هر دوری ولیی لازم است

پس ولیِّ حیِّ مطلق آن ولیست

خواه از نسل عمر خواه از علیست

آنها می گویند ما مرشد و قطب و ولی می خواهیم حالا هر کسی که باشد و اشخاص معیّنی نداریم، خودشان نیز هفتادو چند فرقه هستند که تمام آنها همدیگر را تکفیر می کنند و یکی از آنها همین مولوی است و بنده خیلی متأسفم که اخیراً کتابی بنام "عرف ستیزی عارفانه ی مولوی و امام" نوشته شده که خواسته بین برخی از کلمات امام رضوان الله علیه و مولوی جمع کند! در کلمات شعرا الفاظی نظیر پیر مغان و خرابات و رند و امثال ذلک زیاد است و آیت الله مطهری نیز کتابی بنام "تماشاگه راز" نوشته و خواسته این کلمات را توجیه کند، حالا نویسنده مذکور آمده و کلماتی از امام رضوان الله علیه پیدا کرده و از اشعار مولوی نیز کلماتی پیدا کرده و بعد گفته این دو با هم اتحاد دارند! علی أیِّ حال فقهاء و علماء کلمات فراوانی بر علیه صوفیه دارند و امام رضوان الله علیه نیز در صحیفه نور می فرماید؛ آنها که سری تکان بدهند و برقصند اسلام ندارند، اسلام یک دین حرکت و جهاد و قیام و مبارزه است اما صوفیه به دنبال خرقه و کشکول و چله نشینی و مثنوی خواندن و سرتکان دادن و رقصیدن و امثال ذلک هستند و فضیلت را به این چیزها می دانند لذا در جنگ تحمیلی هشت ساله ی ما حتی یک نفر از صوفیه در جبهه ها نبود!.

مطلب دیگر اینکه ما در کتابی که در سه جلد نوشته ایم اما هنوز چاپ نشده روایات فراوانی از اهل بیت علیهم السلام در مذمت صوفیه ذکر کرده ایم و همچنین حاج شیخ عباس قمی نیز در سفینه البحار در ماده " صوف" روایات فراوانی را در مذمت صوفیه ذکر کرده است.

یک چیز عجیبی که بنده دیدم این است که اول کتاب تذکره الاولیاء با امام صادق و آخرش با امام باقر علیهما السلام تمام شده و بعضی از علماء بزرگ ما مثل اویس قرنی را نیز داخل صوفیه کرده، وقتی تذکره الاولیاء را مطالعه می کنیم گاهاً کلمات بسیار ناب و عالی از صوفیه ذکر شده منتهی وقتی دقت می کنیم می بینیم که در واقع آن کلمات روایات اهل بیت علیهم السلام هستند به عبارت دیگر طرفداران صوفیه اخبار مارا بنام صوفیه نوشته اند! که یک مورد از آنها را به عنوان نمونه بیانم می کنم، در سفینه البحار در ماده "دعا" حدیثی ذکر شده که در آن از حضرت امیر علیه السلام سوال شده که خداوند فرموده "اُدعونی استجب لکم" وما دعا می کنیم اما استجابت نمی بینیم، حضرت فرمودند علتش این است که دلهای شما به هشت خصوصیت آلوده شده لذا دعاهایتان مستجاب نمی شود، خب این حدیث در سفینه البحار ذکر شده اما در تذکره الاولیاء همین روایت را از قول ابراهیم ادهم نقل کرده! خلاصه اینکه زحمت زیادی کشیده اند که این فرقه ها را در مقابل اهل بیت علیهم السلام درست و ترویج کنند.

در تنقیح المقال جلد ۲ صفحه ۱۲۱ عباد بصری را جزء صوفیه برشمرده و بعد فرموده صوفیه دیدند که امام صادق لباس فاخری بر تن دارد لذا به حضرت گفتند چرا این لباس را بر تن دارید درحالی که امیرالمونین علیه السلام چنین لباس هائی را نمی پوشیدند، امام صادق علیه السلام فرمودند زمان فرق کرده بعلاوه حضرت امیر علیه السلام خودش حاکم و والی بود، خلاصه با حضرت بحث می کردند و همچنین وقتی امام رضا علیه السلام به توس آمد مأمون منزل خوبی به او داد که باز صوفیه به حضرت اعتراض کردند و گفتند امام باید لباس خشن بپوشد و نان جو بخورد، حضرت دیدند که یکی از آنها خیلی زبان درازی می کند به او گفتند جلو بیا، وقتی جلو آمد خرقه ی خشن او را کنار زدند و دیدند زیر آن یک لباس نرمی پوشیده! و بعد حضرت گفتند دستت را جلو بیاور وقتی دستش را جلو آورد دید لباس زیرین حضرت بسیار خشن است و سپس حضرت به او فرمودند آن بد است نه این، من برای اینکه در بین مردم هستم و به من با یک دید خاصی نگاه می کنند این کار را می کنم اما تو ریا می کنی زیرا در ظاهر خرقه ی خشن و وصله وصله پوشیده ای اما زیرش لباس نرم پوشیده ای.

بقیه ی بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

احادیث جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: احادیث جهاد/ولایه الفقیه

ص: ۲۶۰

بحثی در مورد عَبّاد بصری پیش آمد که به حضرت سجاد علیه السلام اعتراض کرد چرا جهاد را ترک کرده و به مکه برای انجام مراسم حج می رود، عباد بصری جزء صوفیه می باشد لذا به مناسبتی بحثی درباره صوفیه مطرح شد، بنده چند جلد کتاب درباره صوفیه نوشته ام و در آن از چند جهت بحث کرده ام:

اول در روایاتی که از اهل بیت علیهم السلام در مذمت صوفیه وارد شده، شاید در مورد هیچ فرقه ای از فِرق انحرافی به اندازه صوفیه روایت نداشته باشیم، در قصص العلماء ذکر شده هزار روایت از اهل بیت علیهم السلام در مذمت صوفیه وجود دارد خلاصه اینکه از پیغمبر و ائمه علیهم السلام روایات فراوانی بر علیه صوفیه داریم.

دوم اینکه علماء و فقهاء ما نیز بر علیه صوفیه مطالب فراوانی دارند و همیشه در حال مبارزه با انحرافات آنها بوده اند، از طرفی مکتب اهل بیت علیهم السلام با قدرت و ثروت و حکومت سلاطین منافات داشت و از طرفی مردم مسلمان و متدین بودند و سلاطین جور را نمی توانستند تحمل کنند لذا حکام و سلاطین جور برای حفظ حکومت خودشان و مبارزه با مکتب اهل بیت علیهم السلام همیشه به صوفیه پروبال می دادند و آنها را ترویج و تبلیغ می کردند، سالهای زیادی به همین صورت گذشت منتهی علماء و فقهاء بزرگ ما ساکت نبودند و همیشه درحال مبارزه با فرقه انحرافی صوفیه بودند لذا کتابهای زیادی در این رابطه نوشته شده مِن جمله اینکه مقدس اردبیلی کتاب حدیقه الشیعه را تالیف کرد، البته برخی از صوفیه سعی کرده اند که اثبات کنند حدیقه الشیعه را مقدس اردبیلی ننوشته زیرا مقدس اردبیلی شخصیت بسیار بزرگی بوده اما حسین نوری طبرسی در

اواخر مستدرک شواهد زیادی ذکر کرده که حدیقه الشیعه تألیف مقدس اردبیلی می باشد، علی أیٍّ حال مقدس اردبیلی در حدیقه الشیعه مطالب فراوانی بر علیه صوفیه نوشته و بعد از انتقاد شدید از آنها عده ای را نام می برد من جمله عطار صاحب تذکره الاولیاء و شیخ عزیز مصری و عبدالرزاق کاشفی و ملای رومی.

ص: ۲۶۱

جلسه قبـل عرض کردیم مولوی صوفی و سـنی است و ولایت را نوعی می دانـد نه شخصـی یعنی قائل است که امام و ولی هر کسی می تواند باشد و به طور مشخص ائمه علیهم السلام امام و ولی نیستند فلذا در اشعارش اینطور گفته:

آزمایش تا قیامت دائم است

پس به هر دوری ولیی لازم است

پس ولیّ حیِّ مطلق آن ولیست

خواه از نسل عمر خواه از علیست.

مقـدس اردبیلی در حـدیقه الشیعه می فرمایـد یکی از انحرافـات بزرگ صوفیه این است که قائل به وحـدت وجود هسـتند، ما قائلیم که وجود مفهوماً یعنی هستی اما مصداقاً متعدد است یک وجود واجب الوجود است و یک وجود ممکن الوجود است و اینها با هم فرق دارنـد اما صوفیه قائلند وجود مصداقاً نیز واحد است و خداوند متعال نیز با همه موجودات متحد است که همین دلیل بر کفر آنهاست و مولوی نیز اینطور می گوید:

چونکه بی رنگی اسیر رنگ شد

موسی با موسی در جنگ شد

چون به بی رنگی رسی کان داشتی

موسی و فرعون کردند آشتی

خلاصه اینکه مقدس اردبیلی می گوید مولوی صوفی و منحرف و قائل به وحدت وجود است و سـطری از سـطور و صفحه ای از صـفحات کتاب مثنوی نیست که از آن وحدت وجود اسـتفاده نشود و در آخر جامع الشتات نیز از میرزای قمی درباره ملای رومی سوال شـده که ایشـان فرموده ملای رومی جزء صوفیه و کافر است و بالاخره بالاتر از همه اینها در تنقیـح المقال مامقانی در احوال حسـین بن منصور حلاج که یکی از صوفیه معروف و مشـهور است ذکر شـده که او را به دار زدنـد و توقیعی از امام عصر علیه السلام در لعن منصور حلاج صادر شده ولی مولوی درباره او می گوید:

چون قلم بر دست قداری فتاد

لاجرم منصور بر داری فتاد

که یکی از اشکالات بزرگ به مولوی همین است، خلاصه اینکه دلائل فراوانی بر انحراف مولوی داریم، یکی از رفقا گفتند شعری از مولوی داریم که در آن گفته کجائید ای شهیدان خدائی، این شعر از مولوی نیست و اگر کسی هم به مولوی نسبت داده اشتباه کرده بله اشعاری درباره شهداء دارد اما دلیل بر خوب بودن او نمی شود، علی أیِّ حال برای ما تردیدی نیست که مولوی جزء صوفیه ودارای انحرافات زیادی بوده مثلا می گوید ابوطالب مشرک بوده و کلاً خرافاتی هم هست اما از طرفی از لحاظ ادبی و شعری و تمثیل واقعا نابغه می باشد و اشعار خوب هم دارد و ما نمی گوئیم به صورت کلی تمام اشعار او مشکل دارد.

خوب واما بحثمان در این بود که روایاتی از اهل بیت علیهم السلام داریم که در آنها گفته شده: لا جهاد إلا مع الامام، که خواستیم ببینیم در بحث ولایت فقیه از مفاد این روایات چه استفاده ای می توانیم کنیم.

چند خبر خواندیم، خبر بعدی این خبر است:(وعن عده من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن أحمد بن محمد بن أبی نصر عن محمد بن عبد الله، وعن محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن العباس بن معروف، عن صفوان بن یحیی، عن عبد الله بن المغیره قال: قال محمد بن عبد الله للرضا علیه السلام وأنا أسمع: حدثنی أبی عن أهل بیته، عن آبائه أنه قال له بعضهم: ان فی بلادنا موضع رباط یقال له: قزوین، وعدوا یقال له: الدیلم فهل من جهاد أو هل من رباط؟ فقال: علیکم بهذا البیت فحجوه، فأعاد علیه الحدیث فقال: علیکم بهذا البیت فحجوه، أما یرضی أحدکم أن یکون فی بیته ینفق علی عیاله من طوله ینتظر أمرنا، فان أدرکه کان کمن شهد مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بدرا، فان مات ینتظر أمرنا کان کمن کان مع قائمنا صلوات الله علیه هکذا فی فسطاطه، وجمع بین السبابتین، ولا أقول: هکذا، وجمع بین السبابه والوسطی، فان هذه أطول من هذه، فقال: أبو الحسن علیه السلام صدق) (۱)

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۱، ص۳۳، ابواب جهاد العدو، باب ۱۲، حدیث۵، ط الاسلامیه.

خبر سنداً صحیح است و دلالت دارد بر اینکه حضرت از رفتن به جهاد نهی کرده و سپس فرموده منتظر امر ما یعنی ظهور حضرت مهدی علیه السلام باشید.

نکته: در زبان عربی هر انگشتی برای خودش اسمی دارد لذا حضرت در روایت فرموده اگر کسی با ما و منتظر امر ما یعنی ظهور مهدی علیه السلام باشد مثل دو انگشت سبابه در کنار هم خواهد بود، وقتی دو انگشت سبابه کنار هم قرار داده شوند با هم مساوی و برابر خواهند بود و این فرمایش حضرت کنایه از این است که آن شخص با ما مساوی و هم مرتبه خواهد بود.

خبر بعد:(وبإسناده عن الهیثم بن أبی مسروق، عن عبد الله بن المصدق، عن محمد بن عبد الله السمندری قال: قلت لأبی عبد الله علیه السلام إنی أکون بالباب یعنی باب الأبواب فینادون السلاح فأخرج معهم، قال: فقال لی: أرأیتک إن خرجت فأسرت رجلا فأعطیته الأمان وجعلت له من العقد ما جعله رسول الله صلی الله علیه وآله للمشرکین أکان یفون لک به؟ قال: قلت: لا والله جعلت فداک ما کانوا یفون لی به، قال: فلا تخرج، قال: ثم قال لی: أما إن هناک السیف) (۱)

در این خبر نیز حضرت از رفتن به جهاد نهی کرده اند.

حضرت امیر علیه السلام در خبر بعد اینطور می فرمایند:(لا یخرج: المسلم فی الجهاد مع من لا یؤمن علی الحکم، ولا ینفذ فی الفیئ أمر الله عز وجل (۲) [۳]، فإنه إن مات فی ذلک المکان کان معینا لعدونا فی حبس حقنا والاشاطه بدمائنا ومیتته میته جاهلیه).

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۱، ص۳۴، ابواب جهاد العدو، باب ۱۲، حدیث۷، ط الاسلامیه.

۲- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۱، ص۳۴، ابواب جهاد العدو، باب ۱۲، حدیث۸، ط الاسلامیه.

خبر دیگری در باب اول از ابواب جهاد العدو جلد۱۱ وسائل داریم که بسیار مهم است و در آن حضرت باقر علیه السلام فرموده جهاد برای این است که کافر و بت پرست اسلام بیاورد یعنی برای نشر اسلام و از میان برداشتن موانع اسلام می باشد اما بنی اُمیه جهاد می کردند تا قلمروی حکومت خودشان را وسعت بدهند، این خبر مکمل اخبار دیگر است و دلالت دارد بر اینکه ائمه علیهم السلام از جهادی که زیر نظر امام معصوم نبوده بلکه زیر نظر بنی اُمیه و بنی عباس بوده نهی کرده اند.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

احادیث جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: احادیث جهاد/ولایه الفقیه

عامه در مسئله جهاد قائلند که اولاً باید در مقابل هر حکومتی که قدرت را در دست دارد تسلیم باشیم و قیام لازم نیست و ثانیاً فرقی بین عادل و ظالم وجود ندارد اما بین ما خلافی در اینکه جهاد باید تحت نظر امام عادل باشد وجود ندارد.

در کتاب الجوامع الفقهیه صفحه ۵۲۱ از غنیه نقل شده که ما اجماع داریم بر اینکه جهاد باید تحت نظر امام عادل باشد و همچنین علامه در منتهی جلد۲ صفحه ۸۹۹ و در تذکره جلد ۱ صفحه ۴۰۶ نیز ادعای اجماع بر این مسئله کرده است و صاحب جواهر نیز در جلد ۲۱ جواهر ۴۳ جلدی صفحه ۹ در کتاب الجهاد می فرماید:«لا خلاف بیننا بل الاجماع بقسیمیه علیه» و سپس ایشان روایات باب ۱۲ از ابواب جهاد العدو که خواندیم را نقل می کند.

ص: ۲۶۵

در باب ۱۲ از ابواب جهاد العدو ۱۰ روایت ذکر شده که تمام آنها از جهاد بدون نظارت امام عادل نهی کرده اند، یک خبری هم از باب اول از ابواب جهاد العدو خواندیم که بسیار مهم است و مبیِّن این اخبار می باشد، خبر مذکور خبر ۸ از باب اول از ابواب جهاد العدو می باشد، خبر این است:(وعنه، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسن بن محبوب، عن بعض أصحابه قال: کتب أبو جعفر علیه السلام فی رسالته إلی بعض خلفاء بنی أمیه: ومن ذلک ما ضُيِّعَ الجهاد الذی فضله الله عز وجل علی الأعمال، وفضل عامله علی العمال تفضیلا فی الدرجات والمغفره " والرحمه " لأنه ظهر به الدین، وبه یدفع عن الدین، وبه اشتری الله من المؤمنین أنفسهم وأموالهم بالجنه بیعا مفلحا منجحا، اشترط علیهم فیه حفظ الحدود، وأول ذلک الدعاء إلی طاعه الله من طاعه العباد، والی عباده الله من عباده العباد، وإلی ولایه الله من ولایه العباد، فمن دعی إلی الجزیه فأبی قتل وسبی أهله، ولیس الدعاء من طاعه عبد إلی طاعه عبد مثله، ومن أقر بالجزیه لم یتعد علیه ولم تخفر ذمته وکلف، دون طاقته، وکان الفئ للمسلمین عامه غیر خاصه، وإن کان قتال وسبی سیر فی ذلک بسیرته، وعمل فیه فی ذلک بسنته من الدین ثم کلف الأعمی والأعرج والذین لا یجدون ما ینفقون علی الجهاد بعد عذر الله عز وجل إیاهم، ویکلف الذین یطیقون ما لا یطیقون، وإنما کان " کانوا " أهل مصر یقاتل من یلیه یعدل بینهم فی البعوث فذهب ذلک کله حتی عاد الناس رجلین: أجیر مؤتجر بعد بیع الله، ومستأجر صاحبه غارم بعد عذر الله وذهب الحج وضیع، وافتقر الناس فمن أعوج ممن عوج هذا، ومن أقوم ممن أقام هذا؟ فرد

الجهاد على العباد وزاد الجهاد على العباد إن ذلك خطأ عظيم) (۱)

۱- وسائل الشيعه، شيخ حر عاملى، ج۱۱، ص۶، ابواب جهاد العدو، باب ۱۲، حديث۸، ط الاسلاميه.

این روایت بسیار خوب است و دلالت دارد بر اینکه در زمان بنی عباس جهاد از آن محوری که در اسلام لازم بوده خارج شده بوده لذا ائمه علیهم السلام از جهاد نهی می کردند و نتیجه اینکه جهاد باید زیر نظر امام عادل باشد.

بحث دیگری که در جواهر نیز مطرح شده این است که امام عادل چه کسی است؟ صاحب ریاض گفته امام عادل یعنی امام معصوم و بعد طوری تفسیر کرده در زمان به طور کلی جهاد نفی شده است اما عده ای می فرمایند امام عادل اعم است و صاحب جواهر بحث دیگری را پیش کشیده و فرموده اگر فرض کنیم آن روایت دالّ بر این باشد که جهاد فقط باید تحت نظر امام معصوم باشد از طرفی ما روایات دیگری داریم که دلالت دارند بر اینکه جهاد در هر زمانی لازم است و اگر باشد دارای مزایای بسیار مثبتی است و اگر نباشد دارای عوارض بسیار منفی خواهد بود و باز از طرفی أدله ای داریم که فقیه قائم مقام امام معصوم است، حالا وقتی این دو را در کنار هم بگذاریم نتیجه اش این می شود که در زمان غیبت امام معصوم فقیه قائم مقام او می باشد و باید جهاد را با تمام آن مزایا عملی بکند، این کلام صاحب جواهر بسیار کلام خوبی می باشد.

مطلب دیگر اینکه اولاً ـ در زمان غیبت امام زمان علیه السلام فقهاء ما بارها جهاد انجام داده اند و ثانیاً جهاد چند نوع است، محقق در شرایع جهاد را سه قسم کرده؛ اول جهاد ابتدائی برای دعوت کفار به اسلام، دوم جهاد دفاعی در مقابل تهاجم دشمنان و سوم جهاد بغاه که مربوط به قیام کنندگان در مقابل امام معصوم می باشد ولی ما عرض کردیم با توجه به کلمات امام رضوان الله علیه و دیگران هشت نوع جهاد داریم من جمله جهاد برای دفع فتنه و یا جهاد برای اجراء عدالت، حالا سوالی که در اینجا مطرح است این است که علماء ما جهادهایی داشته اند که با شکست مواجه شده من جمله در زمان قاجار که دو جهاد واقع شد، قرن سیزدهم قمری قرن بسیار پر آشوبی بوده از طرفی علماء بزرگی و در رأس آن سید بحرالعلوم و وحید بهبهانی و شیخ جعفر کاشف الغطاء و بعد صاحب جواهر و شیخ انصاری و ملا احمد نراقی و ملا مهدی نراقی و دیگران در این قرن بوده اند و کمتر قرنی است که در آن مثل قرن سیزدهم هجری قمری علماء بزرگی در آن داشته باشیم و از طرفی نیز در این قرن آشوب و قیام های فراوانی رخ داده که یکی از آنها آشوب اخباریین بود، اخباریین عده ای بودند که بوجود آمدند و گفتند تقلید و اجتهاد حرام است و باید اخبار اهل بیت علیهم السلام ترجمه و عمل شود، در جلد اول روضات الجنات که در احوال علماء می باشد تقریباً ۳۰ مسئله ای که بین ما و اخباریین اختلاف وجود دارد ذکر شده، خلاصه اینکه در اوائل قرن سیزدهم اخباریین به رهبری شیخ محمد اخباری قیام کردند و قدرت پیدا کردند و حوزه نجف را زیر سیطره گرفتند و گفتند علم اصول بدعت است، خب این یک آشوبی بود که در بین حوزه ها و علماء بوجود آمده بود و کار بجائی رسید که شیخ جعفر کاشف الغطاء آمد و با او بحث کرد اما خیلی از مسائل را قبول نمی کرد تا اینکه بالاخره قرار شد یک روزی مباهله کنند، به مردم و علماء گفتند که در بیابان جمع شوند که شیخ جعفر کاشف الغطاء می خواهد با میرزا محمد اخباری نیشابوری مباهله کند، مردم همه جمع شدند و شیخ جعفر آمد و وضو گرفت و سجاده اش را پهن کرد اما میرزا محمد اخباری از ترس نیامد، خلاصه یکی از مسائل و آشوبهائی که علماء ما با آن مواجه شدند اخباری ها بود.

مسئله دیگری که در قرن سیزدهم بوجود آمد مسئله وهابیت بود که در همان اوائل قرن سیزدهم بوجود آمدند و بسیار پیشرفت کردنـد و علاوه بر اینکه قبور ائمه بقیع را تخریب کردند به کربلاء و نجف حمله کردند، خلاصه این هم یک بلائی بود که در قرن سیزدهم پدید آمد.

مسـئله دیگری که بوجود آمـد این بود که روسـیه به ایران حمله کرد و چنـدین شـهر مـا مثل باکو و شـیروان را تصـرف کرد و مسـلمانان را زیر سـیطره قرار داد، که در نهایت علماء در این قرن سـیزدهم دوبار قیام کردنـد و دو جنگ واقع شد، اولی تقریبا سال ۱۳۲۴ قمری بود که فقهـاء فرمـان جهـاد دادنـد و مردم رفتنـد به جهاد اما شـکست خوردنـد، بعـد از شـکست تعـدادی از شهرهای ما تحت تصـرف دشـمن در آمـد و بعـد از مـدتی مردمی که در آن شـهرها بودنـد برای علماء نجف مثل سـید محمد مجاهد نامه نوشـتند که دشمنان ما را مجبور می کنند که فرزندان خودمان را بر اساس آئین آنها تربیت کنیم و از طرفی جان و مال و ناموس ما در امان نیست، سـید محمد مجاهد از نجف حرکت کرد و به ایران آمد و مردم همت کردند و تقریبا ۱۵ ماه با روسـیه جنگیدند اما باز شـکست خوردند، در جنگ اول که شکست خوردند عهدنامه گلستان تنظیم شد که ضررهای فراوانی متحمل شدیم و در جنگ دوم عهدنامه ترکمن چای تنظیم شد و همان موقع کاپیتلاسـیون را نیز ایران قبول کرد، خلاصه اینکه اینها نمونه ای از جریاناتی بود که در قرن سیزدهم پدید آمدند.

ص: ۲۶۸

نکته: در مورد اینکه علت وقایع مذکور چه چیزی می تواند باشد باید عرض کنیم که آیت الله طباطبائی صاحب تفسیر المیزان یک مطلب بسیار مهمی در بحث جهاد دارند ایشان میفرمایند خیلی ها عقب ماندگی های مسلمانان را به دین اسلام نسبت می دهند و می گویند اسلام دینی است که مال ۱۴۰۰ سال پیش است و پاسخگوی احتیاجات امروز نیست لذا مسلمانان عقب مانده اند اما اینها نمی دانند که اسلام یک مجموعه است یعنی مقدرات فرهنگی سیاسی اقتصادی اجتماعی روحی بدنی و فردی همه یک مجموعه ای هستند که اگر با هم انجام شوند اسلام آن نتیجه ی عزت و عظمت را می دهد و اگر یکی از آنها تعطیل شود نتیجه به عکس می شود و سپس ایشان مثال می زند به اینکه مثل معجون هائی که سابقاً درست می کردند که اگر تمام اجزاء آن معجون بود خاصیت خودش را می داد اما اگر یکی از اجزاء نبود معجون نتیجه به عکس می داد و اسلام نیز همین طور است مثلا مسلمان هیچ گاه نباید زیر سیطره کافر قرار بگیرد، اگر فرهنگ و سیاست و اقتصاد اسلام و ارزش های اسلامی همه با هم توأم باشند و بوجود بیایند آن وقت اسلام نتیجه خودش را می دهد و اگر یکی از آنها نباشد نتیجه نمی دهد و یکی از آن مسائل که اولین گام جهاد نیز می باشد :(وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَمِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدْوَّ اللّهِ) (۱) که اگر محقق شود و مسلمین از لحاظ تجهیزات و مادیات و همچنین معنویات تکمیل شوند آن وقت هر نفر از افراد با ایمان با ده نفر از لشگر دشمن برابری می کند و قطعاً پیروزی حال می شود، که خوب آن موقع اینطور نبوده زیرا قدرت اصلی در دست فتحعلی شاه بود که خیلی رغبتی به جنگ نداشت بنابراین چونکه موازینی که برای جهاد ذکر شده وجود نداشت ما در هر دو جنگ شکست خوردیم.

۱- انفال/سوره۸، آیه ۶۰.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

احادیث جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: احادیث جهاد/ولایه الفقیه

روز گذشته مطلبی از استاد محترم و بزرگوارم آیت الله طباطبائی صاحب تفسیر المیزان رحمه الله تعالی علیه ذکر کردیم، چون مطلب خیلی جامع و جاذب و جالب است با یک مقدمه ای که دیروز عرض نکردم آن را بیان می کنم، مطلب این بود که ایشان در جلد ۴ المیزان در تفسیر آیه اول سوره نساء:(يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُواْ رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالاً كَثِيرًا وَنِسَاء وَاتَّقُواْ اللّهَ الَّذِي تَسَاءلُونَ بِهِ وَالأَرْحَامَ إِنَّ اللّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا) (۱) فرمودند در زمان ما بسیاری از افراد نگاه می کنند به عقب ماندگی مسلمانان و پریشانی اوضاع و انحطاط آنها و به اینکه در میان آنها دروغ و خلاف زیاد صورت می گیرد و فکر می کنند اینها مربوط به اسلام است و آنها را بحساب اسلام می گذارند اما باید توجه داشته باشیم که اسلام مجموعه ای از تمام ابعادی که در زندگی انسان لازم است می باشد یعنی اسلام در بعد فرهنگی سیاسی اقتصادی اجتماعی فردی روحی بدنی و همه زوایا و ابعادی که در زندگی انسان وجود دارد دستور دارد و این یک مجموعه است و اگر همه آنچه که اسلام فرموده با هم عملی شود عزت و عظمت مسلمانان و اسلام ظاهر می شود ولی اگر در یکی از آنها تخلف شود در بقیه اثر می گذارد و این مانند معجون هائی است که از اجزاء متعددی ساخته می شوند که اگر تمام آن اجزاء بود آن معجون اثر خود را دارد اما اگر یکی از آن اجزاء نباشد کل معجون بی اثر خواهد بود بلکه اثر معکوس خواهد داشت.

ص: ۲۷۰

۱- نساء/سوره۴، آیه۱.

در اول سوره و در آیه ای که خواندیم چند مطلب وجود دارد:

اولاً خطاب به "ناس" شده نه به اهل ایمان یعنی خداوند همه شما انسان ها را از یک فرد آفریده که همسر او هم از همان جنس بوده ما قائلیم "منها" برای جنس است اما اهل تسنن "مِن" را برای تبعیض گرفته و گفته اند خداوند عالم حواء را از دنده چپ آدم خلق کرده از این جهت در میانشان معروف است که زن از دنده چپ آفریده شده منتهی این برخلاف روایات و تفاسیر ماست زیرا "خلق منها" یعنی آدم و حواء از یک جنس آفریده شده اند.

مطلب دوم اینکه ایشان در مورد "بثَّ منهما رجالاً کثیراً نساء" معتقد است که تمام مرد و زن های پراکنده شده در سطح زمین همه از آدم و حواء خلق شده اند و تصریح می کند که فرزندان آدم که مذکر و مؤنث بودند با هم ازدواج کردند و کسی نگوید این بر خلاف فطرت است بلکه بر خلاف عادت است و در مجوس هنوز هم خواهر با برادر ازدواج می کنند خلاصه

ایشان همچین کلامی دارنـد، اما از جمله کسانی که با این مسـئله جداً مخالف است مرحوم خوئی در جلد ۲ شرح نهج البلاغه در شـرح خطبه اول می باشـد، ایشان در بحث خلقت آدم و ابتـداء تناسل از روایات اسـتفاده می کنـد خداونـدی که برای آدم حواء را آفریـد برای فرزنـد آدم نیز از خاک همسـری آفریـده یعنی برای دخترها پسـر و برای پسـرها دختر آفریده، و بنده یادم هست که صـاحب جواهر در کتـاب نکـاح جواهر در بحث ولـد شـبهه نیز فرموده انسـان فطرهً نسـبت به نکـاح با مادر و خواهر خودش انزجار دارد و حتی حیوانات هم همین طور هستند خلاصه اینکه چنین بحثی مطرح شده.

ص: ۲۷۱

مطلب سومی که ایشان بیان کرده این است که از آیه استفاده می شود که آدم و حواء منشأ خلقت آدمها هستند و انسان یک موجود و مولود مستقلی می باشد سپس ایشان به سراغ حرفهای داروین و امثاله که می گفتند انسان از نسل میمون است رفته و کلام آنها را رد کرده، تفسیر المیزان فقط یک تفسیر نیست بلکه یک دائره المعارف نیز هست خلاصه اینکه بعد از این بحثها ایشان به سراغ علت عقب ماندگی مسلمانان رفته و مباحثی در مورد حکومت اسلامی و انسانی را مطرح کرده است.

خوب و اما عرض کردیم صاحب جواهر در جلد ۲۱ جواهر صفحه ۱۳ در بحث جهاد به سراغ این بحث رفته که "لا جهاد إلا مع امام العادل" و فرموده بر این مطلب اجماع داریم و کلاً ما معتقدیم که زیر پرچم سلطان جائر نباید جهاد کرد و روایات ما از چنین جهادی نهی کرده اند، ایشان در ادامه بحث دیگری را مطرح می کند و می فرماید عده ای مثل صاحب ریاض قائلند مراد از امام عادل امام معصوم است لذا می گویند در زمان غیبت جهاد نداریم و جهاد منحصراً با امام معصوم محقق می شود، اما این مطلب تالی فاسد زیادی پیدا می کند زیرا ما عرض کردیم که جهاد نقش بسیار زیادی در زندگی مسلمانان دارد، عزت اسلام با جهاد است و در روایات فراوانی به این مطلب اشاره شده پس اگر قرار باشد جهاد فقط با حضور امام معصوم محقق شود باید جهاد با تمام مزایایی که برای آن ذکر شده تعطیل شود و معنای تعطیلی سقوط و ذلت و فقر مسلمانان می باشد، بنابراین در زمان غیبت فقیه عادل قائم مقام امام معصوم است و جهاد با حضور او محقق می شود، ایشان در ادامه در مقام ذکر علت برای این مسئله(جهاد با فقیه عادل در زمان غیبت)می فرماید از طرفی روایات فراوانی داریم که در آنها آثار فراوانی برای جهاد و نقش آن در زندگی انسان ها ذکر شده (و بنده عرض می کنم حتی در قرآن نیز آیاتی در این رابطه داریم:(ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض) (۱) ، خداوند متعال در سوره بقره جریان طالوت و جالوت را بیان می کند، طالوت از بنی اسرائیل و خوب بود اما جالوت یک سلطان جبار بود، طالوت و لشگریانش از طرف پیغمبر آن زمان مأمور شدند که بروند و با جالوت بجنگند که قرآن کریم می فرماید:(وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاء) (۲) یعنی چونکه جهاد کرد و جالوت را کشت خداوند متعال به او سلطنت و عزت و عظمت و حکمت داد که معلوم می شود حکومت صحیح عزت و عظمت و علم صحیح همگی در سایه جهاد می باشند و خداوند متعال در ادامه آیه می فرماید:(ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض) (۳) و همچنین در جای دیگر قرآن ذکر شده:(وَ لَوْلا دَفْعُ اللَّهِ النّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَواتٌ وَ مَساجِدُ) (۴) یعنی اگر جهاد نباشد تمام عبادتگاه ها و شعائر دینی خراب می شوند و از بین می روند، خلاصه اینکه جهاد خیلی در زندگی ما نقش دارد) و از طرفی اگر بخواهیم بگوئیم در زمان غیبت بخاطر عدم حضور امام معصوم جهاد نداریم با روایات مذکور جور در نمی آید و از طرفی أدله ای داشتیم که دلالت داشتند بر اینکه در زمان غیبت فقیه قائم مقام امام معصوم می باشد بنابراین فقیه عادل در زمان غیبت قائم مقام امام عصر علیه السلام می باشد و تمام خلأهایی که بخاطر عدم وجود امام زمان پدید آمده را پر می کند که یکی از آنها همین مبادرت به جهاد می باشد، این کلام صاحب جواهر خیلی متین می باشد.

۱- بقره/سوره۲، آیه۲۵۱.

۲- بقره/سوره۲، آیه۲۵۱.

۳- بقره/سوره۲، آیه۲۵۱.

۴- حج/سوره۲۲، آیه۴۰.

مطلب دیگر اینکه بعد از اثبات اینکه فقیه قائم مقام امام است آیا در اصل جهاد و یا در انواع جهاد قائم مقام امام می باشد؟ قبلاً عرض کردیم در شرایع سه قسم برای جهاد ذکر شده؛ جهاد ابتدائی و جهاد دفاعی و جهاد بغاه، اما عرض کردیم از کلمات امام رضوان الله علیه ودیگران استفاده می شود که جهاد برای دفع فتنه و اجراء عدالت و امربه معروف و نهی از منکر نیز از اقسام جهاد می باشند و کلاً هشت قسم جهاد داریم که ما معتقدیم در تمام اقسام هشت گانه آن نظر فقیه میزان است بنابراین همان طور که فقیه در جهاد نائب مناب امام است در اقسام جهاد و کیفیت آن و حتی در صلح نیز نائب مناب امام می باشد.

در سوره نساء اول گفته شده:(وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَمِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدْوَّ اللّهِ) (۱) یعنی مسلمانان اول موظف اند تا هر اندازه ای که می توانند تجهیزات جنگی و رزمی و صنایع دفاعی فراهم کنند به حدی که "تُرْهِبُونَ بِهِ عَدْوَّ اللّهِ" و بعد پشت سرش گفته شده:(وَإِن جَنَحُواْ لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ) (۲) که معلوم می شود این یک صلح مسلحی است یعنی اول باید مسلمانان در حد اعلای قدرت باشند و بعد اگر دشمن طرح صلح را مطرح کرد صلح کنند.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

۱- انفال/سوره۸، آیه ۶۰.

۲- انفال/سوره۸، آیه۶۱.

احادیث جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: احادیث جهاد/ولایه الفقیه

ولادت عقیله بنی هاشم حضرت زینب سلام الله علیها را تبریک عرض می کنیم.

برخی از آقایان فرمودند بحث دیروز را بیشتر توضیح بدهیم، عرض کردیم در اول سوره نساء خداوند متعال می فرماید:(يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُواْ رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالاً كَثِيرًا وَنِسَاء وَاتَّقُواْ اللّهَ الَّذِي تَسَاءلُونَ بِهِ وَالأَرْحَامَ إِنَّ اللّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا) (۱) ، استاد بزرگوار ما آیت الله طباطبائی اعلی الله مقامه در تفسیر این آیه فرموند "منها" برای جنس است یعنی خداوند همه شما انسان ها را از یک فرد آفریده که همسر او هم از همان جنس بوده و همچنین ظاهر عبارت "وبثَّ منهما" این است که تمام انسان ها در سطح زمین از آدم و حواء بوجود آمده اند و از طرفی باید ازدواجی در بین باشد تا این تکاثر صورت بگیرد لذا فرزندان آدم که مذکر و مؤنث بودند با هم ازدواج کردند تا اینکه نسل آدم گسترش پیدا کرد و اگر خداوند برای دختران و یا پسران آدم مخلوق دیگری را خلق می کرد دیگر نیازی به ذکر "بثَّ منهما" نبود، حالا ممکن است کسی بگوید ازدواج خواهر با برادر صحیح نیست و در اسلام نیز حرام است که ما می گوئیم بله در شرایع بعدی قوانینی هست که ازدواج مذکور را منع می کند منتهی این شرایع بعدا بوجود آمده اند و همچنین این مطلب بر خلاف فطرت نیست و الان نیز در مجوس خواهر با برادر و فرزند با مادر با هم ازدواج می کنند.

ص: ۲۷۴

۱- نساء/سوره۴، آیه۱.

همان وقت که ایشان این حرف را زدند بحثهائی بوجود آمد و عده ای گفتند این حرف بر خلاف روایات ما می باشد از جمله کسانی که با این مسئله جداً مخالف است مرحوم خوئی در جلد ۲ شرح نهج البلاغه می باشد، ایشان در بحث خلقت آدم و ابتداء تناسل از روایات استفاده می کند خداوندی که برای آدم حواء را آفرید برای فرزندان آدم نیز از خاک همسری آفریده یعنی برای دخترها پسر و برای پسرها دختر آفریده بنابراین فرزندان آدم با هم ازدواج نکردند و صاحب جواهر نیز در کتاب نکاح جواهر در بحث ولد شبهه فرموده انسان فطرةً نسبت به نکاح با مادر و خواهر خودش انزجار دارد و حتی حیوانات هم همین طور هستند خلاصه اینکه چنین بحثی مطرح شده که خودتان مراجعه و مطالعه می فرمائید.

بحثمان در این بود که روایاتی خواندیم که در آنها گفته شده بود جهاد فقط با امام عادل مشروعیت دارد، برخی مثل صاحب ریاض گفتند مراد از امام عادل امام معصوم است و تا زمانی که امام معصوم نباشد جهاد تعطیل است و در مسالک نیز گفته شده نائب الغیبه نمی تواند جهاد کند اما صاحب جواهر فرمودند از طرفی روایات بسیاری داریم که در آنها آثار فراوانی برای جهاد و نقش آن در زندگی انسان ها ذکر شده و از طرفی اگر بگوئیم در زمان غیبت بخاطر عدم حضور امام معصوم جهاد تعطیل است با روایات مذکور جور در نمی آید و همچنین ما أدله ای داشتیم که دلالت داشتند بر اینکه در زمان غیبت فقیه

قـائم مقـام امام معصوم می باشـد و تمام خلأهایی که بخاطر عـدم وجود امام زمان پدیـد آمـده را پر می کنـد که یکی از آنها همین مبادرت به جهاد می باشد، این کلام صاحب جواهر خیلی متین و خوب می باشد.

ص: ۲۷۵

نکته: احکـام مـا فلسـفه ای دارنـد که همـان علـل الشـرایع است و سه جور می باشـد؛ اول اینکه خود قرآن و یا اهل بیت علیهم السلام علت حکم را بیان کرده اند مثلا گفته شده:(أقم الصلاه لذکری) (۱) و یا (إنَّ الصلاه تنهی عن الفحشاء والمنکر) (۲)

دوم اینکه در قرآن و روایـات ذکر نشـده اما علم پیشـرفت کرده و به علت آنها رسـیده مثلاً دختر زودتر از پسـر بالغ می شود با اینکه مرد قوی تر از زن می باشد، در علم گیاه شناسـی و حیوانات ثابت شده هرچیزی که ضعیف تر است زودتر رشد می کند و هرچیزی که قوی تر است دیرتر رشد می کند مثلا سبزی هائی که می کارند سال اول رشد می کند ثمره می دهد اما درخت میوه باید چند سال از کاشـتنش بگذرد تا ثمره بدهد و همچنین چونکه زن نسـبت به مرد ضـعیف تر است دوران رشدش سریع تر است و زودتر بـالغ می شـود ولی مرد چـونکه قـوی تر است دوران رشـدش دیرتر است و دیرتر بـالغ می شـود خلاـصه اینها مطالبی هستند ولو اینکه در روایات ذکر نشدند اما علم با پیشرفتی که داشته به آنها رسیده است.

سوم احکامی هسـتند که فلسـفه آنها بیان نشده و علم هم نتوانسـته به علتش پی ببرد که ما آن را اگر سندش صحیح باشد تعبداً قبول می کنیم مثلاًـ کسـی که روزه می گیرد اگر داخـل حوض برود و سـرش را زیر آب ببرد روزه اش باطـل می شود اما اگر همان حوض پر از شیره و یا گلاب باشد و سرش را زیر آب ببرد روزه اش باطل نمی شود خب ما علت این حکم را نمی دانیم اما تعبداً آن را قبول می کنیم.

ص: ۲۷۶

۱- طه/سوره۲۰، آیه۱۱۴.

۲- عنکبوت/سوره۲۹، آیه۴۵.

خوب حالا- بعد از اینکه فهمیدیم جهاد در زمان غیبت نباید تعطیل باشد بلکه باید تحت نظر قائم مقام امام عصر یعنی فقیه عادل انجام بگیرد بحث مهمی دیگری بوجود می آید که آیا فقیه در اصل جهاد قائم مقام امام است و یا در انواع مختلف جهاد و کیفیت آن نیز قائم مقام امام می باشد؟ قبلاً عرض کردیم در شرایع سه قسم برای جهاد ذکر شده؛ جهاد ابتدائی و جهاد دفاعی و جهاد بغاه، اما عرض کردیم از کلمات امام رضوان الله علیه ودیگران استفاده می شود که جهاد برای دفع فتنه و اجراء عدالت و امربه معروف و نهی از منکر نیز از اقسام جهاد می باشند و کلاً هشت قسم جهاد داریم که ما معتقدیم در تمام اقسام هشت گانه آن نظر فقیه میزان است به عبارت دیگر فقیهی که قائم مقام امام شد کلاً جهاد و تشخیص نوع و کیفیت آن و حتی صلح نیز با او می باشد زیرا همان طور که جنگ و جهاد داریم صلح نیز داریم و پیغمبر و ائمه علیهم السلام نیز هم جنگ و هم صلح داشتند.

در طول دفاع مقدس که داشتیم امام رضوان الله علیه شاید نزدیک به ۳۰ مورد درباره صلح صحبت کرده اند زیرا همان طور که جنگ شرائطی دارد صلح نیز شرائطی دارد، چند جمله از فرمایشات امام درباره صلح را می خوانیم، ایشان در صحیفه نور جلد ۱۷ صفحه ۲۶ می فرمایند؛ ادعای کذب صدام در صلح طلبی آشکار است آن صلحی که ما می خواهیم امثال صدام و حسین و حسن کجا می توانند آن را درک کنند، اول او جنگ را شروع کرد و ما رفتیم برای دفاع بعد صدام که پریشان شد و قدرت لشگر اسلام را دید دائم از صلح دم می زد، همان طور که می بینید امام رضوان الله علیه می فرماید دشمنان آن صلحی که مد نظر اسلام است را نمی فهمند پس صلح نیز مثل جنگ مهم است و شرائط مخصوصی دارد بنابراین نتیجه بحث این می شود که آن فقیهی که در جهاد قائم مقام امام می شود کلاً- در همه موارد مربوط به جهاد نظر او میزان است و همچنین در صلح نیز کلاً نظر او میزان می باشد.

بنده یک وقتی گفتم اگر شیخ انصاری را درک می کردم دستشان را می بوسیدم و به ایشان می گفتم بجای بیع فضولی بحث جهاد را مطرح کنید و در زمان ما نیز بحثهائی مثل جهاد و حقوق بشر و محیط زیست و امثال ذلک باید در حوزه ها مطرح شوند و مورد بحث و بررسی واقع شوند.

خوب و اما در مورد صلح در قرآن کریم ذکر شده :(وَإِن جَنَحُواْ لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ) (۱) منتهی این عبارت بعد از عبارت:(وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَمِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدْوَّ اللّهِ) (۲) ذکر شده و این یعنی اینکه مسلمانان اول موظف اند تا هر اندازه ای که می توانند تجهیزات جنگی و رزمی و صنایع دفاعی فراهم کنند به حدی که "تُرْهِبُونَ بِهِ عَدْوَّ اللّهِ" و بعد اگر دشمن خواست به دنبال صلح باشند که معلوم می شود این یک صلح مسلحی است یعنی اول باید مسلمانان در حد اعلای قدرت باشند و بعد اگر دشمن طرح صلح را مطرح کرد صلح کنند و همچنین صلح باید از هر دو طرف قلبی باشد، در اسلام اصل با صلح است البته آیات قرآن درباره جهاد و صلح زیاد هستند و ما باید اجتهاد کنیم و ببینیم در چه جاهائی باید جهاد کنیم و در چه جاهائی باید صلح کنیم و با چه کسانی باید جنگ کنیم و با چه کسانی و در چه زمانی باید صلح کنیم بنابراین تمام این موارد باید طبق نظر و اجتهاد آن فقیهی که قائم مقام امام است صورت بگیرد.

۱- انفال/سوره۸، آیه۶۱.

۲- انفال/سوره۸، آیه۶۰.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

احادیث جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: احادیث جهاد/ولایه الفقیه

در یکی از نوشته هائی که دوستان داده اند تأکید شده بر اینکه کلام صاحب جواهر مبسوطاً توضیح داده شود که مبنای بحث ما در ولایت فقیه نیز می باشد، کلام در این بود که بر اساس روایاتی که خوانده شد ادعای اجماع شده بر اینکه لا جهاد إلا مع وجود امام العادل، سپس برخی از فقهاء مثل صاحب ریاض بعد از ذکر روایات فرمودند مراد از امام عادل که در روایات ذکر شده امام معصوم می باشد لذا اصلاً در زمان غیبت جهاد نداریم و برخی دیگر تصریح کرده اند که حتی نائب الغیبه مشمول حدیث نیست و نمی تواند در جهاد دخالت کند، اما صاحب جواهر در صفحه ۱۳ از جلد ۲۱ جواهر ۴۳ جلدی می فرمایند از طرفی أدله ای داریم که بر فلسفه جهاد و موقعیت مخصوص جهاد در اسلام دلالت دارند و بیان می کنند که عزت و عظمت و تمام مزایای اسلامی در سایه جهاد انجام می گیرند و همچنین ترک جهاد باعث سقوط و انحطاط و ذلت و فقر می شود لذا ما نمی توانیم بگوئیم این روایات با مضامین قرآنی و غیره در مورد فلسفه و مزایای جهاد فقط برای زمان امام معصوم ذکر شده اند زیرا لازمه اش این است که اگر معصوم در بین مردم نباشد جهاد تعطیل شود و تعطیلی آن تعطیلی عزت و عظمت مسلمانان است و از طرفی أدله ی دالّ بر ولایت فقیه عمومیت دارند و دلالت دارند بر اینکه فقیه نائب مناب امام معصوم است یعنی همان طور که امام معصوم در زمان خودش تمام خلأهائی که مربوط به عزت و عظمت اسلام بود پر می کرد فقیه نیز در زمان غیبت جانشین آن امام است و در تمام حودث واقعه باید حضور داشته باشد و مورد مراجعه باشد، صاحب جواهر می گوید با جمع بین این دو طائفه از اخبار باید بگوئیم در زمان غیبت فقیه ولایت دارد و می تواند به تمام کارهائی که مربوط به امام عصر علیه السلام است قیام کند و همه آنها را انجام بدهد، این کلام صاحب جواهر بود که بسیار کلام متین و خوبی می باشد.

ص: ۲۷۹

بعد از آنکه معلوم و مسلَّم شد که فقیه در زمان غیبت قائم مقام امام معصوم است در شرایط و کیفیت و انواع جهاد از نظر زمان و مکان و امثال ذلک کلاً نظر فقیه میزان است و بعدا بحث خواهیم کرد که حتی در جنگ نرم و در صلح نیز نظر فقیه میزان می باشد بنابراین در تمامی مسائل مربوط به جهاد طبق این مبنا حل می شود.

با توجه به سیره پیغمبر و امیرالمونین و بقیه ائمه علیهم السلام نیز مطلب حل می شود، پیغمبر صلوات الله علیه و آله جهادهای فراوانی در حدود ۶۰ مورد انجام دادند اما همان پیغمبر گاهی جهاد نمی کردند و صلح را اختیار می کردند، یکی از صلحهای حضرت صلح حدیبیه است که خیلی مهم است، پیغمبر خدا از مدینه با چند هزار نفر احرام بستند برای انجام حج، از طرفی بعد از جنگهای بدر و اُحد دشمنی کفار بسیار زیاد شده بود، پیغمبر و همراهانش حرکت کردند و کفار متوجه شدند و لشگری به سرکردگی خالد بن ولید فراهم کردند تا علاوه بر اینکه حضرت و یارانش را به مکه راه ندهند به آنها حمله کنند و حضرت

را از میـان بردارنـد، حضـرت آمدنـد وقـتی به حـدیبیه که در نزدیکی مکه است رسـیدند شتر حضـرت توقف کرد و هرکـاری کردنـد قدم از قدم برنداشت که حضـرت فرمودند "حبسـها حابس الفیل" پس در همین جا توقف می کنیم، در آن منطقه چاه آبی بود که خشک شـده بود و مردم در مضـیقه بودنـد لـذا خـدمت پیغمبر رسـیدند و موضوع را گفتنـد، حضـرت یک چوبی داشـتند دادند و فرمودند در چاه بیاندازید بردند و در چاه انداختند آب فراوانی بیرون آمد همه نوشـیدند و مشـکهای خودشان هم پر کردنـد، از طرفی قریش پیغام دادنـد که ما نخواهیم گـذاشت پیغمبر وارد مکه بشود، حضـرت پیغام دادند ما برای جنگ نیامـده ایم بلکه برای طواف خـانه خـدا و اعمـال دیگر آمـده ایم که سه روز طول می کشـد امـا آنهـا قبول نکردنـد و خلاصـه چنـدین بار رفت و آمد صورت گرفت و آخرالامر قرار شد که صـلح کنند به این صورت که پیغمبر امسال وارد مکه نشود و تا ده سال ترک جنگ شود و هر کس از یاران آنها از مکه نزد پیغمبر آمـد اورا برگردانند و هرکس از مدینه نزد آنها رفت او را برگرداننـد، پیغمبر فرمودنـد همان جا شتر ها را بکشـند و اعمال را انجام بدهنـد که این کار را کردنـد و زیر درختی مجـدداً با حضـرت بیعت کردند که بیعت رضوان نام گرفت و بعد برگشـتند منتهی پیغمبر خیلی محزون شده بود، بعضی از اشعار مولوی خوب است و ما باید اهل تشخیص باشیم مولوی در این مورد گفته:

ص: ۲۸۰

وقت وا گشت حدیبیه رسول

در تفکر بودو محزون و ملول

ناگهان اندر حق شمع رسل

دولت إنا فتحنا زد دهل

حضرت محزون بودند که در برگشتن سوره إنا فتحنا نازل شد و حضرت فرمودند سوره ای بر من نازل شد که از دنیا و مافیها بالاتر است، در همین سوره است که ذکر شده دین اسلام بر تمام ادیان غالب خواهد شد و کسانی که با اسلام مخالفت می کنند مثل این است که بخواهند خورشید را با پف کردن خاموش کنند و از این قبیل تعبیرات، علی أیِّ حال غرض این است که بگوئیم پیغمبر صلوات الله علیه و آله نیز گاهی صلح می کرد و حضرت امیر علیه السلام نیز همین طور بودند و ۲۵ با اینکه حقشان را غصب کرده بودند صبر کردند :(أَمَا وَ اَللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلاَنٌ وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ اَلْقُطْبِ مِنَ اَلرَّحَى يَنْحَدِرُ عَنِّي اَلسَّيْلُ وَ لاَ يَرْقَى إِلَيَّ اَلطَّيْرُ فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْباً وَ طَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحاً وَ طَفِقْتُ أَرْتَئِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِيَدٍ جَذَّاءَ أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخْيَةٍ عَمْيَاءَ يَهْرَمُ فِيهَا اَلْكَبِيرُ وَ يَشِيبُ فِيهَا اَلصَّغِيرُ وَ يَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ ترجيح الصبر فَرَأَيْتُ أَنَّ اَلصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْجَى فَصَبَرْتُ وَ فِي اَلْعَيْنِ قَذًى وَ فِي اَلْحَلْقِ شَجًا أَرَى تُرَاثِي نَهْباً...الی آخر کلامه الشریف) (۱) ، حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها را سوار بر مرکب می کردند و شب ها درب خانه های مردم می رفتند و به آنها می گفتند شما که غدیر خم را می دانید و آگاه به همه مسائل هستید به من کمک کنید اما کسی کمک نمی کرد و فقط ۱۲ نفر امثال سلمان و ابوذر و مقداد حضرت را یاری کردند و بقیه به میدان نیامدند که فاطمه زهراء سلام الله علیها آمدند و خطبه خواندند و مردم را مورد توبیخ قرار دادند، خلاصه حضرت ۲۵ سال صبر کردند و بعدش در پنج سال حکومتشان جنگهای صفین و نهروان و جمل را انجام دادند و بعد از ایشان حضرت مجتبی علیه السلام با معاویه صلح به معنای ترک جنگ نه سازش و تسلیم انجام دادند و سپس حضرت سید الشهداء علیه السلام جنگیدند و واقعه کربلاء بوقوع پیوست و هکذا، علی أیِّ حال همان طور که جنگ و یا صلح در اختیار پیغمبر و ائمه علیهم السلام بوده فقیه نیز چونکه در زمان غیبت جانشین آنها می باشد همان وظیفه را دارد بنابراین این مطلب خیلی در بحث فقهی تأثیر گذار است.

۱- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص۹.

بقیه بحث بماند برای بعد إن شاء الله تعالی... .

احادیث جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: احادیث جهاد/ولایه الفقیه

برخی از فقهاء ما جهاد را محصور در برخورد مسلحانه کرده اند، برخورد خصمانه شکلهای مختلفی دارد گاهی تهاجم فرهنگی و گاهی تهاجم سیاسی و گاهی تهاجم اقتصادی می باشد، همچنین شکل برخورد نیز گاهی مطبوعاتی و گاهی رسانه ای می باشد خلاصه اینکه در زمان ما برخوردهای مغرضانه و خصمانه میان حق و باطل و میان اسلام و دنیای کفر خیلی وسعت پیدا کرده اما همان طور که عرض شد برخی از فقهاء ما جهاد را فقط محصور در برخورد مسلحانه کرده اند و از طرفی نیز جهاد را محصور در سه نوع کرده اند؛ اول جهاد ابتدائی برای دعوت کفار به اسلام، دوم جهاد دفاعی در مقابل هجوم دشمنان و سوم جهاد بغاه یعنی جهاد با کسانی که بر علیه امام معصوم شورش و قیام کرده اند، اما جهاد خیلی وسیع تر است و شکلها و انواع مختلفی دارد، لازمه آنچه که نوعاً فقهاء ما در مورد جهاد مطرح کرده اند(جهاد محصور در برخورد مسلحانه است)این است که فقط در زمان امام معصوم باشد و این یعنی اینکه در زمان غیبت جهاد با آن همه فلسفه و مزایایی که در روایات و قرآن ذکر شده تعطیل باشد لذا صاحب ریاض تصریح می کند که در زمان غیبت جهاد نداریم اما عرض کردیم صاحب جواهر کلام بسیار خوبی در این رابطه دارد که پایه و رکن و اساس بحث ما می باشد، ایشان در صفحه ۱۳ و ۱۴ از جلد ۲۱ جواهر ۴۳ جلدی اولاً فرموده جهاد لغتاً معنای عامی دارد و عبارت است از هر نوع تلاش و کوشش و حرکت برای اعلای کلمه اسلام و ثانیاً دو دلیل داریم که اگر با هم جمع کنیم نتیجه اش این می شود که فقیه باید در زمان غیبت امام عصر علیه السلام قیام به جهاد کند، از طرفی جهاد با آن همه مزایا و فلسفه و تعبیرات بلندی که در قرآن و روایات برایش ذکر شده نمی شود برای زمانٍ دون زمانٍ باشد و یا در زمان غیبت تعطیل باشد زیرا موجب ذلت و انحطاط و سقوط مسلمین می شود و الان نیز اگر ما می بینیم که در کشورهای اسلامی انحطاط و عقب ماندگی وجود دارد و زیر سلطه کفار قرار گرفته اند علتش همین است که جهاد تعطیل شده خلاصه اینکه ما نمی توانیم بگوئیم جهاد در زمان غیبت امام عصر علیه السلام تعطیل باشد و از طرفی أدله دالّ بر ولایت فقیه که خواندیم دلالت دارند بر اینکه فقیه باید آن خلأهایی که در نبود امام عصر علیه السلام بوجود آمده را پر کند و در نتیجه جمع بین این دو دلیل اقتضاء می کند که فقیه در زمان غیبت جانشین امام عصر علیه السلام باشد و تمام آنچه را که اگر خود امام عصر علیه السلام در میان مردم بود عملی می ساخت عملی بکند، این کلام صاحب جواهر بود که به نظر بنده بسیار خوب و متین است و پایه بحث ما می باشد و وقتی اینطور باشد بحث خیلی آسان می شود زیرا در شکل و کیفیت و انواع و زمان و مکان جهاد و کلاً تمامی خصوصیات مربوط به جهاد وهمچنین تمام مسائل وخصوصیات مربوط به صلح نظر فقیه میزان می باشد.

ص: ۲۸۲

جلسه قبل کمی درباره صلح صحبت کردیم که امروز کلاممان را تکمیل می کنیم، اسلام می خواهد همیشه مسلمانان در

عزت و اقتدار باشند، در روایاتمان بابی داریم با این عنوان که:«باب من استأسر بغیر جراحه مثقله فلیس منا» هرکس بدون وارد شدن جراحت و زخمهای سنگین تن به اسارت بدهد کار خلافی کرده زیرا همان اسیری که در جنگ بدست دشمن می افتد دچار نوعی ذلت می شود و اسلام می خواهد به هیچ شکلی مسلمان ذلت پیدا نکند، باب مذکور باب ۷۸ از ابواب جهاد العدو است که در صفحه ۶۴ از جلد ۱۱ وسائل ۲۰ جلدی واقع شده است و دو روایت نبوی و صادقی علیهما السلام در آن ذکر شده است.

عرض کردیم در قرآن کریم ابتدا در آیه شریفه گفته شده:(وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَمِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدْوَّ اللّهِ) (۱) و سپس در آیه بعد در مورد صلح گفته شده:(وإن جنحوا للسلم فاجنح لها وتوکل علی الله) (۲) ، که در جلد ۴ تفسیر مجمع البیان و در جلد ۹ تفسیر المیزان صفحه ۱۱۶ مطالب فراوانی درباره این دو آیه ذکر شده که مراجعه کنید.

در نهج البلاغه در نامه ۵۳ که حضرت امیر علیه السلام برای مالک اشتر نوشته اند ابتدا یکی از موضوعاتی که به عهده مالک گذاشته شده جهاد است:(جِبَايَةَ خَرَاجِهَا، وَجِهَادَ عَدُوِّهَا، وَاسْتِصْلاَحَ أَهْلِهَا، وَعِمَارَةَ بِلاَدِهَا) (۳) ، و سپس حضرت در بین کلامشان در مورد صلح و شرایط و ضوابط آن می فرمایند:(وَلاَ تَدْفَعَنَّ صُلْحاً دَعَاكَ إِلَيْهِ عَدُوُّكَ وَلِلّهِ فِيهِ رِضىً، فَإِنَّ فِي الصُّلْحِ دَعَةً لِجُنُودِكَ، وَرَاحَةً مِنْ هُمُومِكَ، وَأَمْناً لِبِلاَدِكَ، وَلكِنِ الْحَذَرَ كُلَّ الْحَذَرِ مِنْ عَدُوِّكَ بَعْدَ صُلْحِهِ، فَإِنَّ الْعَدُوَّ رُبَّمَا قَارَبَ لِيَتَغَفَّلَ فَخُذْ بِالْحَزْمِ، وَاتَّهِمْ فِي ذلِكَ حُسْنَ الظَّنِّ) (۴) ، بنابراین برای ما روشن شد که جهاد و صلح با تمام خصوصیات مربوط به آنها باید با نظر فقیه انجام شوند.

۱- انفال/سوره۸، آیه۶۰.

۲- انفال/سوره۸، آیه۶۱.

۳- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، نامه ۵۳، ص ۲۹۰.

۴- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، نامه ۵۳، ص ۳۰۰.

برخی از دوستان سوال کردند از اینکه پیغمبر صلوات الله علیه وآله فرموده "اُمرتُ" که من جهاد کنم "حتی یقول لا إله إلا الله" معلوم می شود حضرت مأمور بوده تا جهاد کند و جز با اسلام آوردن عقب نشینی نکند اما عرض می کنیم اینطور نیست و این خودش یک مطلب اجتهادی است و ما نیز گفتیم فقیه همه این مسائل را باید اجتهاد کند وآیات قرآن نیز در این رابطه فرق دارند و نمی گویند همه را بکشید لذا اگر ما آیات را دسته بندی کنیم یک دسته از آنها می گویند:(اُذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و إنّ الله علی نصرهم لقدیر) (۱) ، دسته دیگر از آیات قرآن مربوط به اهل کتاب یعنی یهود و نصاری و مجوس می باشد که در آنها گفته شده:(قَاتِلُواْ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَلاَ بِالْيَوْمِ الآخِرِ وَلاَ يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَلاَ يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُواْ الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ) (۲) ودر شرح لمعه نیز کیفیت پرداخت جزیه توسط اهل کتاب ذکر شده است خلاصه قرآن عنایت دارد به اینکه برتری شما دربرابر کفر باید نمایان باشد، و اما دسته دیگر آیات مربوط به قتال با مشرکین و بت پرستها می باشد که در آنها گفته شده:(فَإِذَا انسَلَخَ الأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُواْ الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُواْ لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ الصَّلاَةَ وَآتَوُاْ الزَّكَاةَ فَخَلُّواْ سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ) (۳) و یا در آیه دیگر گفته شده:(وَقَاتِلُواْ الْمُشْرِكِينَ كَآفَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَآفَّةً) (۴) ، اما بعضی از آیات اطلاق دارد و در مقام بیان از تمام جهات نیست مثل آیه شریفه:(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ) (۵) این آیه در مقام تشریع اصل حکم جهاد می باشد، واما در آیات دیگر نیز درباره نحوه برخورد با کفار اینطور ذکر شده:(يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِياءَ) (۶) وسپس در آیات بعدی گفته شده:(لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ(۸) إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَى إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوْهُمْ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ(۹)) (۷) ، علی أیِّ حال باید این مطلب را بدانیم که قرآن کریم واسلام نمی گوید که با همه کفار بجنگید و آیه شریفه:(لا إکراه فی الدین قد تبیَّن الرشد من الغی) (۸) نیز همین را می خواهد بگوید چراکه اهل کتاب به اسلام تهمت زدند که با شمشیر پیشرفت کرده و هرکس مسلمان شده با شمشیر مسلمان شده است در حالی که اینطور نیست و آیات ۸ و ۹ از سوره ممتحنه که خواندیم نیز به همین مطلب اشاره دارند.

۱- حج/سوره۲۲، آیه۳۹.

۲- توبه/سوره۹، آیه۲۹.

۳- توبه/سوره۹، آیه۵.

۴- توبه/سوره۹، آیه۳۶.

۵- تحریم/سوره۶۶، آیه۹.

۶- ممتحنه/سوره ۶۰، آیه۱.

۷- ممتحنه/سوره ۶۰، آیه۸.

۸- بقره/سوره۲، آیه۲۵۶.

بقیه بحث بماند برای جلسه بعد إن شاء الله تعالی... .

احادیث مرابطه/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: احادیث مرابطه/ولایه الفقیه

بحثمان با توفیق پروردگار بحثی است که الان با کل دنیا مربوط می باشد، بحثی است که با وضع فعلی عراق و سوریه و آفریقا و بحرین و عربستان و قطر و پاکستان و افغانستان و تمام کشورهای اسلامی مربوط می باشد و کلاً بحث در این است که اگر جهاد با آن همه مزایا و فلسفه ای که در قرآن و روایات برایش ذکر شده عملی می شد این جریانات و مشکلات در کشورهای اسلامی بوجود نمی آمد فلذا این یک بحث بسیار مهمی می باشد، ازطرفی باید بدانیم که کسی با نوار گوش دادن فقیه و مجتهد و محقق نخواهد شد بلکه باید در درس حضور پیدا کند و مطالب را یادداشت کند و به کتابهائی که آدرس داده می شود مراجعه کند و با دقت مطالعه کند و بعد مباحثه کند، ما باید طوری درس بخوانیم که در حوزه های علمیه افراد مجتهد و آگاه به زمانه تربیت بشوند.

خوب واما در این بحثی که داریم از نظر مدارک فقهی بسیار غنی هستیم، یکی از آیات قرآنی این است:(وَلَن يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا) (۱) که قاعده بسیار مهمی است و با توجه به آن هر قاعده و قانونی که مقتضی برتری و سلطه کفار بر مسلمانان شود مردود و برخلاف اسلام می باشد بنابراین هیچ راهی برای سلطه آنها نباید وجود داشته باشد و شما نیز نباید تحت سلطه آنها قرار بگیرید، ما نیز بحثمان را از همین آیه شریفه شروع می کنیم و امام رضوان الله علیه نیز در صحیفه نور جلد ۴ صفحه ۹۱ و صفحه ۳۰۰ به این آیه تمسک کرده است.

ص: ۲۸۵

۱- نساء/سوره۴، آیه۱۴۱.

ما به مناسبتی در دو چیز بحث کردیم اول در اینکه آخوندها و طلبه ها را بد معرفی کردند و دوم اینکه اسلام را بد معرفی کردند و علتش هم این بود که اینها را از سر راه بردارند زیرا مانع از سلطه کفار و اجانب به کشورهای اسلامی هستند لذا اینها را بد معرفی کرده اند و از چشم ها انداخته اند تا راه را برای سلطه خودشان باز کنند، بنده یادم هست که در سال ۴۳ که امام رضوان الله علیه درباره کاپیتلاسیون صحبت کردند که در نتیجه به ترکیه و بعد نجف تبعید شدند اول کلامشان همین آیه را خواندند.

بحث امروز ما با توفیق پروردگار در "رباط" به معنای مرزبانی و مرزداری می باشد، چند اشکال نسبت به جواهر و شرایع به نظر ما می رسد من جمله اینکه صاحب جواهر فرموده مرابطه مستحب است و شهیدان و فاضلان نیز همین را می گویند و ما کتاباً و سنهً دلیلی بر وجوب آن نداریم و اصل نیز اقتضاء می کند که مرابطه مستحب باشد وحال آنکه مرابطه از شئون

حکومت و جهاد است و جهاد و حکومت نیز از شئون امام است و در زمان غیبت نیز از شئون فقیه عادلی که متصدی امور است می باشد.

اولاً- باید توجه داشته باشیم که مرز شامل مرزهای زمینی و هوائی و دریایی می شود و مرزبانی و محافظت از آنها نیز وظیفه مجاهدین از پاسدارها و ارتشی ها می باشد اما مرزهای سیاسی و فرهنگی و اقتصادی نیز وجود دارد که ما باید آنها را بشناسیم و از آنها محافظت کنیم و همچنین راههای نفوذ دشمن به آنها را بشناسیم، ثانیاً باید راه جلوگیری از نفوذ دشمن در سیاست و فرهنگ و اقتصاد را بشناسیم ثالثاً باید مرزبانان امور فرهنگی و سیاسی و اقتصادی را بشناسیم، فلذا این بحث بسیار مهمی است وحدیثی نیز در بحار از امام صادق علیه السلام داریم که حضرت فرمودند:(قال جعفر بن محمد الصادق: علماء شیعتنا مرابطون بالثغر الذی یلی إبلیس وعفاریته، یمنعونهم عن الخروج علی ضعفاء شیعتنا، وعن أن یتسلط علیهم إبلیس وشیعته النواصب، ألا فمن انتصب لذلک من شیعتنا کان أفضل ممن جاهد الروم والترک والخزر ألف ألف مره لانه یدفع عن أدیان محبینا، وذلک یدفع عن أبدانهم) (۱) ، بنابراین بحث رباط و مرزبانی و شناخت مرزها و مرزبانان بسیار مهم می باشد.

ص: ۲۸۶

۱- بحارالانوار، علامه مجلسی، ج۲، ص۵، حدیث۸.

باب ۶ و ۷ از ابواب جهادالعدو وسائل الشیعه مربوط به همین موضوع می باشد منتهی مثل روایات جهاد که مربوط به زمان بنی امیه و بنی عباس بودند اینها نیز همین طور هستند، در زمان بنی امیه و بنی عباس جهاد اسلامی وجود نداشته زیرا آنها همه چیز من جمله جهاد را از محور خود خارج کرده بودند حمله می بردند و جنگ می کردند تا قلمروی حکومتشان را گسترش دهند و مردم را زیر سلطه ی خودشان بگیرند و از آنها جزیه و مالیات بگیرند فلذا ائمه از این جهت که در زیر پرچم آنها جهاد صورت نگیرد نهی و مخالفت می کردند و جهاد فی سبیل الله در آن زمان بسیار کم بود و اما در باب ۶ و ۷ نیز گاهی ائمه می فرمایند مرابطه نکنید زیرا جزء لشگریان خلفای عباسی محسوب می شوید اما اگر مقصود دفاع از بیضه ی اسلام و حفظ سرزمین اسلامی از تهاجم دشمنان باشد مرابطه اشکالی ندارد بلکه ثواب هم دارد و در روایاتمان ذکر شده ثواب مرابطه از جهاد نیز بیشتر می باشد و دعای ۲۷ از صحیفه سجادیه نیز برای مرزبانان می باشد "دعائه علیه السلام لأهل الثغور"، بنابراین بحث ما فعلاً مربوط به مرزبانی می باشد.

چند روایت می خوانیم تا فضیلت مرابطه مشخص شود، اخبار هم از طریق ما و هم از طریق عامه نقل شده است، در صحیح بخاری از پیغمبرصلی الله علیه و آله وسلم نقل شده: (رِبَاطُ يَوْمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا عَلَيْهَا)و(رباط یوم فی سبیل الله خیر من ألف یوم فیما سواه من المنازل)و(حَرَسُ لَیلهٍ فی سبیلِ اللّه عز و جل أفْضَلُ مِن ألفِلَیلهٍ یُقامُ لَیلُها ویُصامُ نَهارُها)و(حرس لیله فی سبیل الله أفضل من صیام رجل و قیامه فی أهله ألف سنه)، و در سنن ابن ماجه نیز از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل شده:(من رابط لیله فی سبیل الله کانت له کألف سنه صیامها و قیامها)و(رباط یوم فی سبیل الله من وراء عوره المسلمین محتسبا من شهر رمضان أعظم أجرا من عباده مائه سنه صیامها و قیامها)و(عینان لایمسّهما النّار أبدا عین بکت من خشیه اللّه و عین باتت تحرس فی سبیل الله)، اینها روایاتی بودند که از طرق عامه نقل شده اند.

خوب واما از طرق ما نیز اخباری درباره مرابطه نقل شده که در باب ۶ و ۷ از ابواب جهاد العدو ذکر شده اند، خبر اول این خبر است:(محمد بن الحسن بإسناده عن محمد بن الحسن الصفار، عن إبراهیم بن هاشم عن نوح بن شعیب، عن محمد بن أبی عمیر رواه عن حریز، عن محمد بن مسلم وزراره عن أبی جعفر وأبی عبد الله علیهما السلام قال: الرباط ثلاثه أیام، وأکثره أربعون یوما، فإذا کان ذلک فهو جهاد) (۱)

در باب ۶ و ۷ از ابواب جهاد العدو روایات زیاد هستند که مطالعه بفرمائید فقط به این نکته باید توجه داشته باشید که روایات مربوط به زمان بنی امیه و بنی عباس هستند لذا ائمه علیهم السلام زیر چتر آنها جمع شدن را جائز نمی دانستند زیرا باعث تقویت آنها می شده لذا فقط مرابطه را در صورتی جائز می دانستند که مقصود دفاع از بیضه اسلام و یا دفاع درمقابل تهاجم دشمنان باشد.

بقیه بحث بماند برای جلسه بعد إن شاء الله تعالی... .

احادیث مرابطه/ولایه الفقیه کتاب البیع

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: احادیث مرابطه/ولایه الفقیه

بحثمان در مسئله "رباط" بود عرض کردیم روایات فراوانی در فضیلت مرزبانی داریم که در باب ۶و۷ از ابواب جهادالعدو ذکر شده اند منتهی چونکه در زمان بنی امیه و بنی عباس بوده و آنها از جهاد به نفع خودشان استفاده می کردند گاهاً ائمه نهی کرده اند زیرا آنها برای وسعت قلمروی حکومتشان جهاد می کردند نه فی سبیل الله اما در روایات دیگر فضیلت بسیار بالائی برای رباط ذکر شده است.

ص: ۲۸۸

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۱، ص۱۹، ابواب جهاد العدو، باب۶، حدیث۱، ط الاسلامیه.

عرض کردیم صاحب جواهر در صفحه ۲۸ از جلد ۲۱ جواهر ۴۳ جلدی از شرایع نقل می کند که رباط مستحب است و بعد خودش ایشان هم استحباب رباط را اختیار می کند و میفرماید فاضلان و شهیدان نیز قائل به استحباب رباط هستند و همچنین ایشان تمسک به اصل برائت نیز می کند با اینکه ما گفتیم رباط از شئون جهاد است لذا کسی که جهاد در دست اوست "لا جهاد إلاـ مع امام العادل" باید تکلیف را معیَّن کند، سپس بحث به اینجا کشیده شد که گاهی مرزداری مربوط به مرزهای خاکی و آبی و هوائی است که حفظ آن از شئون جهادگران و نظامیان می باشد اما گاهی مرزها مربوط به امور فرهنگی و سیاسی و اقتصادی است که همواره دشمنان به دنبال نفوذ به این مرزها هستند لذا حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل کردیم که در آن حضرت فرمودند:"علماء شیعتنا مرابطون بالثغر الذی یلی إبلیس وعفاریته" بنابراین بحث رباط و مرزبانی و شناخت مرزها و مرزبانان بسیار مهم می باشد.

متأسـفانه نفوذ فرهنگی بسـیار بسیار بالاست لذا امام رضوان الله علیه در صحیفه نور مباحث فراوانی در باب نفوذ فرهنگی غرب دارد و تصـریح می کنـد اینکه مـا می گـوئیم فقیه ولاـیت دارد هر فقیهی را نمی گـوئیم اگر فقیه اعلم علمـاء هم باشـد ولی از اوضاع زمانه و اوضاع جهان و نقشه های دشمنان آگاهی نداشته باشد ولایت ندارد وما که می گوئیم ولایت فقیه همان ولایت رسول الله است آن فقیهی را می گوئیم که کاملًا آگاه به اوضاع زمان و جهان و نقشه های دشمن باشد و راه جلوگیری از آنها را بداند خلاصه اینکه در صحیفه نور و دفتر تبیان مطالب فراوانی در این رابطه ذکر شده.

ص: ۲۸۹

در مورد نفوذ فرهنگی بایـد عرض کنیم که قرن هـاست که فرهنگ غرب در میان مسـلمانان نفوذ کرده و علتش هم این اسـت که متاسـفانه هم اسـتبداد داخلی و هم اسـتکبار خارجی نوعاً مسلمانان را عقب مانده نگه داشته اند لذا مسلمانان ناچار شده اند برای تحصیل علم دانشجویان خودشان را به غرب بفرستند و این یک مصیبت بسیار بزرگ است زیرا آنها هیچوقت از ما جلوتر نبودند و در واقع مسلمانان بنیانگذار بسیاری از علوم بودند، آن وقتی که اروپا و امریکا غرق در جهالت بود ویک دانشمند بنام ویـک کتابخـانه و یـا حوزه علمیه ای در میـان آنهـا وجود نـداشت اسـلام آمـد و تشویق به علم و فرهنگ کرد و تمـدن بسـیار عظیمی بوجود آورد و آنها هرچی دارند از اسلام گرفته اند و شاهد بزرگ ما این است که در کتابهائی که مربوط به برخی از علوم مثـل حسـاب و هنـدسه و ریاضـیات و جغرافیـا و هیئت وفیزیـک و شـیمی هسـتند ومـا آنهـا را از اروپا گرفته ایم برخی از اصـطلاحات داخل آنها عربی هستند که دلالت دارند بر اینکه پدید آورندگان آنها مسلمان بوده اند چراکه زبان اسلام و قرآن عربی بوده منتهی بعـدها در جنگ های سـلیبی همین علوم را از مسـلمانان گرفتنـد و بردند، وقتی این علوم در اختیار مسـلمانان بود با خدا بود و کلاً در اسـلام همه چیز با خدا توأم است و چیز سکولار نداریم اما آنها علوم را از ما گرفتند و علت فاعلی که همان خـداست را از آنها حـذف کردنـد و بعـد همان علوم سـکولار شـده ی بـدون خدا را به خود ما بازگرداندند وما چونکه عقب افتاده بودیم فکر کردیم علوم جدید هسـتند و از طرفی نیز مسـلمانان برای تحصـیلات به اروپا و آمریکا می رفتند و علوم سکولار به آنها عرضه می شد و از طرفی مسـلمانان را شسـتشوی مغزی می دادند و آنها را نسبت به خدا و دین و روحانیت بی عقیده و بی اعتماد می کردند و سپس به عنوان تحصیلکرده و روشنفکر سکولار و دست نشانده و سرسپرده غرب بر می گشتند و از همین طریق فرهنگ غرب نفوذ می کرد.

ص: ۲۹۰

سوال: علت عقب ماندگی مسلمانان چه بود؟

پاسخ استاد حفظه الله: استبداد داخلی و استکبار خارجی و عقب مانده نگه داشتن مسلمانان.

پیغمبر صلوات الله علیه و آله وسلم ۱۳ سال در مکه برای بنیان گذاری اسلام و تثبیت اسلام و احکام آن تبلیغ کردند و بدون جهاد و جنگ تلاش کردند تا مردم را از نظر اخلاق و اعتقاد و ایمان آماده کنند و بعد به مدینه آمدند و ناچار جهاد نیز بوجود آمد، حضرت حکومتی تأسیس کردند و عمده مطلب نیز همین بود که مسلمانان باید یک حکومت قدرتمندی داشته باشند لذا حضرت حکومتی تأسیس کردند و به ایران و روم و ۳۰ مملکت نامه نوشتند و آنها را به اسلام دعوت کردند تا یک قدرت جهانی بوجود بیاید، سپس برای تعقیب همین موضوع یعنی حکومت حضرت امیر علیه السلام را به عنوان جانشین خوشان معیَّن کردند ولی خب جریانی در داخل اسلام بوجود آمد و نگذاشتند که این مسیر دوام پیدا کند، حضرت امیر علیه السلام را که قطب و محور بود و همه این را می دانستند کنار زدند، و علتشم این بود که منافقان فراوان و همچنین قدرتمندانی مثل روم و ایران در فکر بودند که وقتی پیغمبر از دنیا رفت اسلام را نابود کنند، حالا در چنین جریانی حضرت امیر علیه السلام چه کار باید کند، اگر دست به شمشیر ببرد و بجنگد اسلام از داخل ضعیف می شود و دشمنان خارجی که در کمین بودند هجوم می آورند و اسلام را به طور کلی از بین می برند لذا حضرت ناچار برای حفظ اسلام ۲۵ سال از خلافت کناره گیری کرد و در آن ۵ سالی که حکومت در دست حضرت بود نیز سه جنگ بوجود آوردند تا اینکه حضرت به شهادت رسیدند، سپس حضرت مجتبی علیه السلام به امامت رسیدند منتهی از طرفی مردم آمادگی جهاد و یاری امام را نداشتند و از طرف دیگر شیطان بزرگی مثل معاویه نیز سرکار آمده است، پیغمبر حکومت را با ولایت توأم قرار داد اما معاویه آمد و حکومت را از ولایت جدا کرد لذا حضرت امیر و فرزندانش علیهم السلام که ولایت داشتند را کنار زد و حکومت را در دست گرفت و بر خلاف پیغمبر و حضرت امیر علیهما السلام و به تقلید از ساسانیان و قیاصره روم یک حکومت کاخ نشینی و تجملات و تشریفات بوجود آورد و بعد بنی امیه قدرت پیدا کردند و کلاً ائمه علیهم السلام را کنار زدند و تمام ائمه در مبارزه با حکومت بنی امیه و بنی عباس که حکومتی منهای ولایت بود به شهادت رسیدند، امام رضوان الله علیه در اول وصیت نامه اش می فرماید ما افتخار می کنیم که امامان ما همگی در راه مبارزه با حکومت های فاسد به شهادت رسیده اند، پنج تا از ائمه ما را بنی امیه و شش تا از آنها را بنی عباس شهید کردند و امام عصر علیه السلام که غائب شدند، بعد از آنها غزنویان سرکار آمدند و تمام علماء و شیعیان را کنار زدند فقط در این بین مدت زمان کوتاهی در زمان حکومت آل بویه که به آنها دیلمیان می گویند شیعه نفسی کشیده و کلینی و صدوق و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی آمدند و شیعه قدرتی پیدا کرد و بعد سلجوقیان سرکار آمدند و دوباره شیعه را کوبیدند و بعد نیز مغول آمدند و بعد تیموریان و صفویه و افشاریه و زندیه و قاجاریه و پهلوی سرکار آمدند و خلاصه آن مسیری که در اسلام مشخص شده بود که حکومت با ولایت توأم باشد قرن ها کنار رفت و از آن طرف نیز استکبار و سلطه گران با قدرت زیاد بر مسلمانان مسلط شدند و سلاطین ایران نیز زیر سلطه آنها قرار گرفتند و تابع آنها شدند و طوری انحطاط بوجود آمد که مسلمانان کلاً از لحاظ فرهنگ و سیاست و اقتصاد و تمامی امور تحت سلطه ی غرب و شرق قرار گرفتند و ما را عقب نگه داشتند، ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه سفرهایی به غرب داشتند و میرفتند تا از آنها الگو بگیرند برای اداره مملکت، در سفرنامه مظفرالدین شاه نوشته شده اگر روسیه به ما چهل وار نفروشد ما برای مردگانمان کفن نداریم یعنی تا این حد ما عقب مانده بودیم! و تمام اینها نتیجه ی جدا شدن حکومت از

ولایت بوده که باعث شـده جهاد و مرزبانی از بین برود و فرهنگ و سیاست و اقتصادِ غرب و شـرق به ما تحمیل شود و سلطه گران جهـانی و مسـتکبرین فرهنگ و سیاست و اقتصاد ما را قبضه کننـد، خب در چنین زمانی خداونـد یک فقیه فرزانه خوش فکر عـارف حماسه آفرین قهرمان جهاد گر و فریاد گر آگاه به زمانه مثل امام رضوان الله علیه قیام کرد در زمانی که در کشور ما و کلاً فرهنگ و سیاست و اقتصاد و همه چیز مال غربی هاست و بعلاوه صـهیونیسم نیز نفوذ دارد و عربستان و قطر و بحرین امثال ذلک نیز تحت سیطره و فرمان آنها هسـتند، منتهی الان دنیا در وضـعی است که مستضـعفان و محرومان بیدار شده اند و این بیداری مستکبران را به وحشت انداخته است زیرا آنها می ترسند که همه امت اسلام مثل ایران با هم متحد شوند و استکبار را از بین ببرنـد لذا به این فکر افتادند که نفت و گاز و پولهایشان را خرج کنند و گروههائی امثال داعش و بوکو حرام درست کنند و به جان امت اسـلام بیاندازند، الان ببینید در عراق و سوریه و یمن و پاکسـتان و دیگر کشورهای اسلامی چه خبر است، امـا خداونـد متعـال واقعـا به ایران و به این انقلاب لطف دارد زیرا هشت سـال جنـگ را مردم پشت سر گذاشـتند و الان از نظر قدرت نظامی و جهادی در سـطح بسـیار بالائی هستیم و اگر اینطور نبود هدف تمام دشـمنان ایران بود منتهی همین قدرت مانع آنها می شود و ما امیدواریم مسلمانان با توجه به این مسائل که عرض شد به اوج اعلای قدرت برسند إن شاء الله تعالی... .

احادیث مرابطه/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: احادیث مرابطه/ولایه الفقیه

بحث دیروز ما درباره موضوع ولایت ناتمام ماند، عرض کردیم با توجه به آیات قرآن و أدله و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام حکومت در اسلام با چند چیز توأم است؛ یکی با ولایت و امامت و دیگر با مسئله هدایت، یعنی خداوند متعال همان طور که رسالت را برای افراد خاصی جعل کرده:(الله اعلم حیث یجعل رسالته) (۱) امامت را نیز برای افراد خاصی جعل کرده است:(إنی جاعلك للناس اماما) (۲) بنابراین معلوم می شود دو منصب نبوت و امامت مجعول خداوند هستند.

مطلب دیگر اینکه خداوند متعال سه چیز را برای ولایت و امامتی که جعل کرده توأم قرار داده؛ امامت یعنی رهبری و مدیریت جامعه از جمیع جهات که توأم است با ولایت اهل بیت علیهم السلام که یک جایگاه خاصی دارند و خداوند آن را جعل کرده است بعلاوه طبق حدیث ثقلین هدایت و ولایت و حکومت برای اهل بیت علیهم السلام قرار داده شده، حکومت به معنای مدیریت سیاسی جامعه توأم قرار داده شده با ولایتی که یک مقام و منصب الهی ذو ابعاد می باشد، حالا جریاناتی در صحنه ی مجامع اسلامی بوجود آمد که اینها از هم جدا شدند حکومت را بنی امیه و بنی عباس و امثال آنها قبضه کردند و از ولایت اهل بیت علیهم السلام جدا کردند و این ادامه داشت تا زمان ما که حکومت به دودمان پهلوی رسیده بود، و اما برای هدایت نیز خودشان محدثین و فقهائی امثال ابوهریره ها درست کردند و در نتیجه حنبلی و حنفی و مالکی و شافعی بوجود آمد که همگی از اهل بیت علیهم السلام جدا هستند و همچنین با ولایت اهل بیت علیهم السلام نیز مخالفت و مبارزه کردند و تمام حضرات معصومین علیهم السلام را به شهادت رساندند، خداوند متعال ولایت و حکومت و هدایت را در اهل بیت علیهم السلام متمرکز کرده بود ولی دستهای مستکبران و جباران و ظالمان اینها را از هم جدا کردند که این مسائل آثار و مفاسد بسیار نامطلوبی برای مسلمین داشت و افراد بسیاری در این راه شهید شدند و اولین قربانی این راه حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهراء سلام الله علیها می باشد، البته علماء بزرگ شیعه در این راه با چند وسیله خواستند حق را بیان کنند؛ اول از راه مناظرات و تشکیل مجامع و مجالس که شیخ مفید در این راه تلاش های بسیاری کرد و امام زمان علیه السلام نیز سه توقیع برای ایشان نوشتند و یا علامه حلی در مجلس سلطان خدابنده مناظره کرد و یا مناظره شیخ صدوق در بغداد خلاصه اینکه یکی از راهها مناظره بود، دوم از راه قلم و کتابت که در این راه کتابهای بسیاری مثل عبقات الانوار و المراجعات و معالم المدرستین و الغدیر و امثال ذلك نوشته شد، سوم راه شهادت و خون بود که بسیار تاثیر گذار بود میثم تمارها و کمیل بن زیاد نخعی ها و امثالهما در این راه به شهادت رسیدند و فاطمه زهراء سلام الله علیها اولین قربانی این راه می باشد.

ص: ۲۹۲

۱- انعام/سوره۶، آیه۱۲۴.

۲- بقره/سوره۲، آیه۱۲۴.

حضرت زهراء سلام الله علیها یک خطبه ی جامع و جالب و فصیح و بلیغ دارند که مطالب بسیار مهم و مفیدی در آن ذکر

شده، حضرت در بخشی از فرمایشاتشان می فرمایند:(طاعتنا نظاما للملّه و امامتنا اماناً للفرقه و الجهاد عز الاسلام) در زبان عربی نظام به نخ تسبیح که دانه ها را به هم مرتبط کرده گفته می شود و در واقع نظام یک قدرتی است که شتات و متفرقات مربوط به یک موضوع را جمع می کند و از تشتت و تفرق آنها جلوگیری می کند بنابراین طاعت اهل بیت علیهم السلام ملت را با هم پیوند می دهد و هریک را در جای خودش قرار می دهد و امامت اهل بیت علیهم السلام از تفرق جلوگیری می کند و بعد برای نگه داری اینها جهاد به عنوان عز اسلام قرار داده شده.

مطلب دیگر اینکه در جلد اول اصول کافی بعد از ذکر روایات توحید وارد بحث نبوت و امامت می شود و باب اول این است که:«باب الاضطرار إلی الحجه» یعنی ضروری ترین نیاز بشر وجود حجت است، اولین کسی که خداوند خلق کرده امام است و آخرین کسی که قبض روح خواهد کرد امام است، اگر دو نفر در روی زمین باشد یک نفر از آنها باید امام باشد فلذا رهبری و امامت در اسلام اهمیت بسیاری دارد و در قرآن کریم نیز این مطلب ذکر شده است، یکی از تفاسیر ما تفسیر برهان است که از نظر ذکر روایت عالی ترین تفسیر ما می باشد، ۱۲ هزار روایت در آن ذکر شده و سعی شده سند آنها نیز ذکر شود، علی أیِّ حال در جای جای قرآن کریم در مورد اهل بیت علیهم السلام آیاتی داریم و تعابیری مثل صراط مستقیم و حبل الله و خیر کثیر و امثالهم در مورد آنها بکار رفته است بنابراین ضروری ترین نیاز بشر وجود حجت و امام می باشد.

ص: ۲۹۳

اهل بیت علیهم السلام خودشان افرادی را برای مناظره تربیت می کردند که یکی از آنها هشام می باشد نقل شده در مجلسی امام صادق علیه السلام به هشام فرمود شنیده ام شما به بصره رفتی و مناظره ای انجام دادی؟ عرض کرد بله، حضرت فرمودند دلم می خواهد برای من بیان کنی که چجور بحث کرده ای اما هشام گفت یابن رسول الله من در حضور شما نمی توانم و زبانم کارائی لازم را ندارد که بیان کنم حضرت فرمودند بگو، گفت من وارد بصره شدم و دیدم عمربن عبید معتزلی نشسته و مجلس بزرگی تشکیل شده و جمعیت بسیاری جمع شده اند و مردم سوالاتی می پرسند و او بر اساس مذهب معتزله جواب می دهد، مردم سوالتشان را پرسیدند و مجلس کم کم خلوت شد تا اینکه من جلو رفتم و گفتم من سوالی دارم، به او گفتم آیا تو چشم داری؟ گفت بله چشمم اجسام را می بیند و فاصله ها را درک می کند، گفتم آیا گوش داری؟ گفت بله با آن صداها را می شنوم، گفتم آیا ذائقه داری؟ گفت بله با آن طعم غذاها را می چشم، خلاصه سوالاتی از او پرسیدم و بعد گفتم اگر ما در تشخیص این موارد شک کنیم و ندانیم کدامش برای مفید است و کدامش مضر است باید چه کنیم؟ گفت خداوند در وجود ما یک عقلی قرار داده تا انسان را از خطاها حفظ کند، گفتم وقتی خداوند متعال در وجود انسان عقل را به عنوان امام و راهنما قرار داده تا حواس انسان اشتباه نکنند آیا خداوند برای جامعه بشری که پر از خطا و اشتباه است امام و راهنما قرار نداده؟ تا این حرف را زدم به من گفت تو هشام بن حکم و یا از شاگردان او نیستی؟ اهل کجا هستی؟ گفتم اهل کوفه ام، گفت والله تو هشام هستی و بعد روبه جمعیت کرد و گفت من جوابی برای کلام او ندارم آیا کسی جوابی دارد؟ هیچ کس نتوانست جواب بدهد، امام صادق علیه السلام فرمود "والله هذه مکتوبةٌ فی صحف ابراهیم و موسی" اینطور که تو بحث کردی در صحف براهیم و موسی بیان شده است.

علامه حلی در شرح تجرید از سه راه برای اثبات امامت وارد شده؛ اول اینکه امام باید افضل باشد و بعد ۳۰ موضوع در افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر کرده، دوم اینکه امام باید معصوم باشد و سوم اینکه اما باید منصوص باشد، خلاصه اینکه خطبه حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها برای ما اهمیت بسیار زیادی دارد و ما باید توجه زیادی به آن داشته باشیم.

بقیه بحث بماند برای جلسه بعد إن شاء الله تعالی... .

جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد/ولایه الفقیه

بحثمان در جهاد بود و عرض کردیم از بعضی موضوعات مطرح شده در جهاد برای ولایت فقیه استفاده می کنیم، فقهاء بزرگ ما چون فکر می کردند جهاد در زمان ما ممکن و مبتلی به نیست مثل صلاه و طهارت و بیع و امثال ذلک مستوفی و مبسوط بحث نکرده اند بلکه خیلی خلاصه بحث کرده اند، محقق در شرایع فرموده در کتاب جهاد به چند چیز نظر شده است؛ اول "مَن یجب علیه" که جهاد بر هر مکلفی که آزاد و مذکر و غیر پیرمرد باشد واجب است بنابراین بر صبی و مجنون و مرئه و پیرمرد و مملوک و مریض جهاد واجب نیست، دوم اینکه "یجب علی الکفایه" و مثل نماز و روزه واجب عینی نیست، سوم اینکه بشرط حضور امام معصوم و یا نائب خاص او یعنی کسی که منصوب از طرف اوست واجب می شود.

صاحب جواهر در صفحه ۳ از جلد ۲۱ جواهر ۴۳ جلدی بعد از ذکر روایات جهاد و همچنین آیات قرآنی که مربوط به جهاد است، فلسفه و دلیل جهاد یعنی عزت و عظمت و ترقی و تکامل و پیشرفت و جلوگیری از ذلت و فقر را ذکر کرده و سپس در این بحث کرده که لا خلاف بین المسلمین که جهاد واجب است بلکه از ضروریات دین ماست و منکر او کافر است البته وجوبش کفائی می باشد و بعد ایشان به سراغ این بحث رفته که وجوبش مشروط به حضور امام است و کلمات زیادی از فقهاء در این رابطه نقل می کند و می فرماید برخی تعبیر به امام کرده اند و برخی دیگر تعبیر به امام عادل و عده ای نیز مثل مسالک و ریاض و شرح لمعه فرموده اند نائب الغیبه در این موضوع جانشین امام نیست و اصلاً جهاد در زمان غیبت واجب نیست، واما خود صاحب جواهر می فرماید وقتی أدله ی دالٍّ بر ولایت فقیه را کنار آیات و روایات مربوط به جهاد می گذاریم نتیجه این می شود که فقیه در زمان غیبت امام عصر علیه السلام جانشین امام است و می تواند به جهاد مبادرت کند و حتی ایشان تصریح می کند که مراد ما جهاد ابتدائی می باشد نه دفاع.

ص: ۲۹۵

اشکال ما در اینجا به فقهاء ما مثل شرایع و قواعد و مسالک و امثالهم این است که شما ابتدا می گوئید جهاد کفایهً واجب است و فلسفه آن را نیز ذکر می کنید اما بعد آن را مشروط به وجود امام معصوم و یا نائب خاص او در امر جهاد می کنید که لازمه اش این است که چندین قرن که امام معصوم غائب است جهاد واجب نباشد و همچنین در این چند قرن فقر و ذلت و انحطاط گریبان گیر مسلمانان شود و عزت و پیشرفت وعظمت و تکامل و صلاح دین و دنیا که همگی از جهاد ناشی می شود

از دست مسلمانان برود.

همان طور که قبلاً عرض کردیم فقهاء ما جهاد را به سه قسم تقسیم کرده اند؛ جهاد ابتدائی، جهاد دفاعی و جهاد بغاه و سپس خیلی مختصر از جهاد بحث کرده انـد اما حضـرت امام رضوان الله علیه و امثاله هشت قسم برای جهاد ذکر کرده انـد مِن جمله جهـاد برای دفع فتنه و جهـاد برای نجـات مستضـعفین جهان وجهاد برای اجراء عـدالت و اقسام دیگری که بعـدا مفصـلاً عرض خواهیم کرد.

مطلب دیگر این است که ما این اقسام جهاد را از کجا استفاده می کنیم؟ امام رضوان الله علیه در اقسام هشت گانه ای که برای جهـاد ذکر کرده از آیـات قران و نهـج البلاغه اسـتفاده کرده و اما منبع دیگر خود جهاد های پیغمبر و امیرالمؤمنین و دیگر ائمه علیهم السـلام که جهادهایی داشتند می باشد و ما می توانیم از دل این جهاد ها و کلماتی که حضرات معصومین در مورد آنها داشـته انـد مطالب بسـیاری را به دست بیاوریم، برای نمونه عرض می کنیم در خطبه ۵۱ نهج البلاغه که در مورد جنگ صـفین است مطالب فراوانی ذکر شده.

ص: ۲۹۶

حضرت امیر علیه السلام که از کوفه برای جنگ به طرف سرزمین صفین حرکت کردند در بین راه در چند جا مطالب فراوانی ذکر کرده اند، مثلاً وقتی که از کربلاء عبور کردند مطالب فراوانی درباره کربلاء و شهداء آن ذکر کردند ویا وقتی که از مدائن و کاخ های ساسانیان عبور کردند مطالبی درباره آنها بیان کردند ویا وقتی از حله عبور کردند فرمودند اینجا بعداً شهر خواهد شد و حوزه ای بوجود خواهد آمد و علمائی از اینجا برخواهند خواست و خلاصه حضرت در بین راه در جاهای مختلفی مطالب فروانی را بیان کردند و اخباری از غیب دادند تا اینکه به صفین رسیدند، معاویه قبل از حضرت به صفین رسیده بود لذا بر شریعه فرات مسلط شده بود و آب را بر حضرت و لشگریانش بسته بود و خوشحال بود که این کارش اولین قدم پیروزی می باشد، حضرت وقتی به صفین رسیدند مطالبی را بیان کردند که ما بعداً به آنها که در خطبه ۵۱ نهج البلاغه ذکر شده اشاره خواهیم کرد.

خوب و اما ابتدا بخشی از مطالبی که در خطبه ۱۲ نهج البلاغه درباره جهاد ذکر شده را بیان می کنیم، حضرت می فرمایند:(لما أظفره الله بأصحاب الجمل، وقد قال له بعض أصحابه: وددت أن أخی فلاناً کان شاهدنا لیری ما نصرک الله به علی أعدائک.

فَقَالَ لَهُ علیه السلام أَهَوَی أَخِیکَ مَعَنَا؟ فَقَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَقَدْ شَهِدَنَا، وَلَقَدْ شَهِدَنَا! فِی عَسْکَرِنَا هذَا أَقْوَامٌ (قوم) فِی أَصْلاَبِ الرِّجَالِ وَأَرْحَامِ النِّسَاءِ، سَیَرْعَفُ بِهِمُ الزَّمَانُ، وَیَقْوَی بِهِمُ الْایمَانُ) (۱)

ص: ۲۹۷

۱- [۱] نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص۱۵.

ابن ابی الحدید در صفحه ۲۴۹ از شرحی که بر نهج البلاغه دارد می گوید وقتی که جنگ جمل تمام شد امیرالمؤمنین علیه السلام داخل بر بیت المال شد و دید پول زیادی در بیت المال است، حضرت چند بار فرمودند ای طلا و نقره غیر من را فریب بدهید، سپس با دقت به اموالی که در آنجا بود نگاه کردند و فرمودند به هر نفر ۵۰۰ درهم بدهید، ۶ ملیون درهم وجود داشت و مردم نیز ۱۲ هزار نفر بودند لذا طبق دستور حضرت تقسیم شد و وقتی تمام شد خود حضرت نیز مثل دیگران ۵۰۰ درهم برداشتند و خلاصه نه یک درهم کم آمد و نه یک درهم زیاد آمد که همین قضیه نیز یکی از معجزات می باشد، واما بعد از اینکه حضرت ۵۰۰ درهم خودشان را برداشتند یک نفر آمد و گفت من با شما نبودم ولی دلم با شما بود که حضرت با شنیدن این حرف سهم خودشان را به او دادند.

خوب واما حضرت در خطبه ۵۱ نهج البلاغه اینطور می فرماید:(لما غلب أصحاب معاویه أصحابه علیه السلام علی شریعه الفرات بصفین و منعوهم الماء.

قَدِ اسْتَطْعَمُوکُمُ الْقِتَالَ، فَأَقِرُّوا عَلَی مَذَلَّه، وَتَأْخِیرِ مَحَلَّه; أَوْ رَوُّوا السُّیُوفَ مِنَ الدِّمَاءِ تَرْوَوْا مِنَ الْمَاءِ. فَالْمَوْتُ فِی حَیَاتِکُمْ مَقْهُورِینَ، وَالْحَیَاهُ فِی مَوْتِکُمْ قَاهِرِینَ. أَلاَ وَإِنَّ مُعَاوِیَهَ قَادَ لُمَهً مِنَ الْغُوَاهِ، وَعَمَّسَ عَلَیْهِمُ الْخَبَرَ، حَتَّی جَعَلُوا نُحُورَهُمْ أَغْرَاضَ الْمَنِیَّهِ) (۱)

در اینجا مطالب فراوانی وجود دارد من جمله اینکه هرگاه مسلمانان ببینند دیگری حق آنها را غصب کرده و مانع از استفاده از حقشان(اعم از حقوق طبیعی و اعتباری)می باشد باید قیام و جهاد و قتال کنند و حق خودشان را از او بگیرند.

۱- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص۴۳.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

جهاد/ولايه الفقيه كتاب البيع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد/ولايه الفقيه

بحثمان با توفیق پروردگار متعال درباره معیارها و مواردی است که در اسلام جهاد در آن تشریع شده، می خواهیم ببینیم بعد از اینکه جهاد دارای فلسفه و عظمت بسیار بالائی است در چه مواردی واجب و لازم می باشد، عرض کردیم در شرایع و قواعد سه مورد برای جهاد ذکر شده؛ جهاد ابتدائی، جهاد دفاعی، و جهاد بغاه ولی ما عرض کردیم طبق آیات قران و نهج البلاغه اقسام دیگری نیز برای جهاد وجود دارد، سپس فقهاء ما اینطور در مسئله مشی کرده اند که جهاد باید با حضور امام معصوم باشد و نائب الغیبه نمی تواند به جهاد ابتدائی مبادرت کند لذا در زمان غیبت اصلاً جهاد نداریم ولی ما عرض کردیم قول صاحب جواهر در جلد ۲۱ جواهر را می پذیریم که فرموده نائب الغیبه یعنی فقیه در زمان غیبت جانشین امام عصر علیه السلام است و می تواند به جهاد مبادرت کند زیرا نمی شود جهاد با آن فلسفه و مزایا تعطیل باشد چراکه جهاد عزت و عظمت اسلام است و عدم آن موجب ذلت و انحطاط و فقر مسلمان می شود بنابراین در زمان غیبت نیز جهاد داریم.

دیروز یکی از دوستان گفت که ما هیچ وقت نباید آغازگر جهاد باشیم ولی ما عرض می کنیم در خیلی از موارد اسلام آغازگر جهاد بوده، همین قدر که ما بفهمیم دشمنی هست و نقشه هائی دارد و می خواهد به ما حمله کند باید به سراغش برویم و آن را در هم بکوبیم و اگر نرویم آنها به سرغ ما می آیند، حضرت امیر علیه السلام در خطبه ۷ نهج البلاغه می فرمایند:(فو الله ما قضی قوم فی عقر دارهم الا و قد ذلوا) فلذا قبل از اینکه دشمن به سراغ ما بیاید ما باید به سراغ آن برویم، حالا چندین نمونه برای اینکه ما آغازگر جهاد بوده ایم ذکر می کنیم؛ اول سوره والعادیات است که در تفاسیر ما مطالب فراوانی در تفسیر آن نوشته شده است که مراجعه و مطالعه کنید، در سوره عادیات این طور ذکر شده:(والْعَادِيَاتِ ضَبْحًا (۱) فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا (۲) فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا (۳) فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا (۴) فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا(۵)) (۱) ، خب در اینجا همینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فهمیدند دشمنان نقشه هائی بر علیه اسلام دارند به آنها حمله کردند، البته مطلب در اینجا زیاد است که به تفاسیر مراجعه کنید.

۱- عادیات/سوره ۱۰۰، آیه ۱.

مورد دوم در کلام ۶ نهج البلاغه است که مربوط به طلحه و زبیر می باشد:(لما أشیر علیه بأن لا یتبع طلحه والزبیر ولا یرصد لهما القتال.

وَاللهِ لاَ أَكُونُ كَالضَّبُعِ(کفتار): تَنَامُ عَلى طُولِ اللَّدْمِ، حَتَّى يَصِلَ إِلَيْهَا طَالِبُهَا، وَيَخْتِلَهَا رَاصِدُهَا، وَلكِنِّي أَضْرِبُ بِالْمُقْبِلِ إِلَى الْحَقِّ

الْمُدْبِرَ عَنْهُ، وَبِالسَّامِعِ الْمُطِيعِ الْعَاصِیَ الْمُرِیبَ أَبَداً، حَتَّی یَأْتِیَ عَلَیَّ یَوْمِی) (۱) ، بنابراین اینطور نیست که اسلام هیچگاه آغاز گر جنگ نباشد.

آدرس: کلام ۶ در شرح بحرانی جلد ۱ صفحه ۲۸۰، در شرح خوئی جلد ۳ صفحه ۴۳، در شرح ابن أبی الحدید جلد ۱ صفحه ۲۲۳ و در شرح فی ظلال جلد ۱ صفحه ۱۱۱ ذکر شده است.

خوب و اما دیروز عرض کردیم یکی از مواردی که جهاد لازم است صورتی است که کسی مانع از رسیدن شما به حق خودتان باشد در این صورت باید قیام کنید و حق خودتان را بدست بیاورید که عرض کردیم این مورد در کلام ۵۱ نهج البلاغه ذکر شده است :(لما غلب أصحاب معاویه أصحابه علیه السلام علی شریعه الفرات بصفین و منعوهم الماء.

قَدِ اسْتَطْعَمُوکُمُ الْقِتَالَ، فَأَقِرُّوا عَلَی مَذَلَّه، وَتَأْخِیرِ مَحَلَّه; أَوْ رَوُّوا السُّیُوفَ مِنَ الدِّمَاءِ تَرْوَوْا مِنَ الْمَاءِ. فَالْمَوْتُ فِی حَیَاتِکُمْ مَقْهُورِینَ، وَالْحَیَاهُ فِی مَوْتِکُمْ قَاهِرِینَ. أَلاَ وَإِنَّ مُعَاوِیَهَ قَادَ لُمَهً مِنَ الْغُوَاهِ، وَعَمَّسَ عَلَیْهِمُ الْخَبَرَ، حَتَّی جَعَلُوا نُحُورَهُمْ أَغْرَاضَ الْمَنِیَّهِ) (۲)

آدرس: کلام ۵۱ در شرح ابن أبی الحدید جلد ۳ صفحه ۲۴۴، شرح خوئی جلد ۴ صفحه ۳۰۱، شرح بحرانی جلد ۲ صفحه ۱۳۵ و شرح فی ظلال جلد ۱ صفحه ۲۸۶ واقع شده است.

ص: ۳۰۰

۱- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص۱۳.

۲- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص۴۳.

دیروز عرض کردیم مطالب فراوانی وجود دارد من جمله اینکه هرگاه مسلمانان ببینند دیگری حق آنها را غصب کرده و مانع از استفاده از حقشان(اعم از حقوق طبیعی و اعتباری)می باشد باید قیام و جهاد و قتال کنند و حق خودشان را از او بگیرند.

ابن أبی الحدید بعد از معنا کردن کلام ۵۱ به سراغ این بحث رفته که آیا در زندگی شمشیر بیشتر کارائی دارد یا قلم؟ این یک بحث ادبی است که خواسته بین قلم و شمیر مشاجره ای ایجاد کند، بعضی از شعرا کلماتی دارند که می گویند شمیر بهتر است مثلاً ابو تمّام می گوید:

والسّیف أصْدق إنباءً من الکتب

فی حدّهن جلاء الشک والریب

خلاصه اینکه ابن أبی الحدید در اینجا مطالب زیادی ذکر کرده؛ اولاً گفته:

إذا غامَرْتَ فی أمرٍ مَرُوم

فَلا تَقنَعْ بما دونَ النّجومِ

فطَعْمُ المَوْتِ فی أمْرٍ حَقِیرٍ

کطَعْمِ المَوْتِ فی أمْرٍ عَظِیمِ

ای مردم وقتی یک چیزی را قصد کردید به مادون ستاره ها نباید قانع باشید و بدان مرگ در امر پست مثل مرگ در امر بزرگ است، ثانیاً افراد زیادی را ذکر کرده که تن به ذلت ندادند و به میدان جنگ و جهاد رفتند که یکی از آنها زید بن علی بن حسین می باشد و بعد در آخرش می گوید "سید أهل الإباء والحمیه أبا عن الدنیه و قال حسین بن علی بن أبی طالب علیه السلام: لا وإنّ الدعی ابن الدعی قد رکز بین اثنتین ؛ بین السلّه والذلّه , وهیهات منّا الذلّه , یأبی الله ذلک ورسوله والمؤمنون , وحجور طابت وطهرت , واُنوف حمیّه , ونفوس أبّیه من أن نؤثر طاعه اللئام علی مصارع الکرام"، بنابراین یکی از مواردی که جهاد مشروع است این است که انسان برای استیفاء حق خودش قیام کند.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد/ولایه الفقیه

یکی از موضوعاتی که از قرآن کریم و تاریخ اسلام و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام و فتاوای فقهاء ما بدست می آید این است که مسلمانان باید سعی کنند تا همیشه عزت و عظمت خودشان را در برابر کفار حفظ کنند:(وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ) (۱) ، مثلا اگر جریانی پیش آمد و امر دائر شد بین اینکه مسلمان کشته شود یا اینکه تن به ذلت بدهد اسلام می گوید باید کشته شود اما تن به ذلت ندهد و یا مثلا اگر می خواهد به زن یا مردی تجاوز شود اسلام می گوید باید درگیر شوند و خودشان را به کشتن بدهند اما به آن کار تن ندهند و یا مثلا در روایاتمان ذکر شده کسی که بدون جراحت سنگین اسیر شود از ما نیست و یا مثلا اگر شخصی کافر شود ولی عبد مسلمان داشته باشد حاکم شرع باید آن عبد مسلمان را بخرد تا کافر بر عبد مسلمان سلطه نداشته باشد و یا مثلا مسلمان از کافر ارث می برد اما کافر از مسلمان ارث نمی برد و یا مثلا اگر زن و شوهر کافر باشند و بعد زن مسلمان شود باید از شوهرش جدا شود تا تحت سلطه کافر نباشد، خلاصه در جای جای فقه ما این قاعده کلی همیشه رعایت شده که مسلمانان باید عزت و عظمت خودشان را حفظ کنند ولو به قیمت جان و شهادتشان.

ص: ۳۰۲

۱- منافقون/سوره۶۳، آیه۸.

یک بحث کلی در بین مفسرین وجود دارد که آیا در اسلام جنگ ابتدائی وجود دارد یا حتی جنگهای زمان پیغمبر نیز دفاع بوده؟ المنار اصرار دارد آنچه که پیغمبر انجام داده دفاع بوده لذا جهاد ابتدائی در اسلام را نفی کرده ولی خب اینطور نیست و آیات قرآن باهم فرق دارند مثلاـ در قرآن کریم ذکر شده با یهود و نصاری بجنگید تا جزیه پرداخت کنند اما با مشرکین بجنگید و نابودشان کنید و با کسانی که با شما نمی جنگند و به اسلام نظر سوء ندارند ولی کافرند نجنگید خلاصه اینکه قرآن کریم دسته دسته کرده و به نظر بنده تا کسی دفتر ۲۵ تبیان که مربوط به دفاع مقدس است را مطالعه نکند نمی تواند وضع دنیا نسبت به اسلام و جهاد ما با صدام و غیر صدام را درک کند، وقتی انسان این فرمایشات امام رضوان الله علیه را مطالعه می کند می فهمد که چقدر ایشان درک صحیحی از کفار و غرب و از دشمنان ما دارد و چقدر درک صحیح از زمان ما و قران و تفسیر قرآن و فقه سیاسی اسلام دارد، حالا چند جمله از فرمایشات ایشان در صفحه ۸۸ را می خوانم:

جوانان عزیزم که چشم امید من به شماست با یک دست قرآن را وبا دست دیگر سلاح را بردارید و از حیثیت و شرافت اسلام دفاع کنید و قدرت تفکر و توطئه را از دشمن سلب نمائید شما از هیچ چیز هراس نداشته باشید شما برای حفظ اسلام دارید جنگ می کنید امروز بدون شک سرنوشت تمام امت های اسلامی به سرنوشت ما در این جنگ گره خورده و جمهوری

اسلامی در مرحله ای است که پیروزی او بحساب همه مسلمانان گذاشته می شود و خدائی ناکرده شکست ما به ناکامی و شکست همه مسلمانان تمام خواهد شد خلاصه مکتب دارد می جنگد و خیانت به آرمان بشریت و رسول خداست اگر ما تن به شکست بدهیم لذا تب جنگ در کشور ما جز به سقوط صدام فرو نخواهد نشست و إن شاء الله به این هدف فاصله چندانی نمانده عزت و شرف و میهن و دین ما در گروی همین مبارزه است و میهن از جان عزیزتر ما امروز آماده است تا یکایک فرزندان خود را برای نبرد با باطل مهیا سازد بکوشید تا جامه ذلت نپوشید ملت شهید پرور ایران بدانند این روزها روز امتحان است و روز پرخاش و تندی کسانی است که با اسلام کینه ای دیرینه دارند روز انتقام از کفر و نفاق است روز فداکاریست روز عاشورای حسینی است، ایران آن چنان اسطوره های شیطانی را در هم شکست که گوئی دست مبارک علی بن أبی طالب علیه السلام در روز خندق از آستین پر عظمت لشکریان ما بیرون آمده باشد...الی آخر کلامه الشریف.

ص: ۳۰۳

خوب و اما دیروز عرض کردیم حضرت امیر علیه السلام در کلام ۵۱ نهج البلاغه می فرمایند:(قَدِ اسْتَطْعَمُوكُمُ الْقِتَالَ، فَأَقِرُّوا عَلَى مَذَلَّه، وَتَأْخِيرِ مَحَلَّه; أَوْ رَوُّوا السُّيُوفَ مِنَ الدِّمَاءِ تَرْوَوْا مِنَ الْمَاءِ. فَالْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ، وَالْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ. أَلاَ وَإِنَّ مُعَاوِيَةَ قَادَ لُمَةً مِنَ الْغُوَاهِ، وَعَمَّسَ عَلَيْهِمُ الْخَبَرَ، حَتَّى جَعَلُوا نُحُورَهُمْ أَغْرَاضَ الْمَنِيَّهِ) (۱) که از این کلام حضرت این قاعده کلی استفاده می شود که هر وقت جریانی پیش بیاید که مستلزم ذلت و پایمال شدن حق مسلمانان باشد و باعث شود مسلمانان مقهور شوند و زیر سلطه قرار بگیرند آنجا جای جهاد است و باید مسلمانان جهاد کنند.

صاحب جواهر در صفحه ۴۷ از جلد ۲۱ جواهر ۴۳ جلدی اولاً ـ بحث کرده که جهاد بر چه کسانی واجب است و ثانیاً جهاد با چه کسانی واجب است؟ ایشان در فصل دوم فرموده؛ اول جهاد با بغاه و دوم اهل ذمه(یهود و نصاری و مجوس)إذا أخلو بشرائط الذمه و سوم کفار دیگر واجب می باشد، صاحب جواهر در ادامه کلامی دارد که باعث تعجب می باشد، ایشان می فرماید اگر کفار بر کشور اسلام مسلط باشند ولی مارا در انجام اعمال اسلامی آزاد بگذارند اشکالی ندارد کلام ایشان این است:«نعم قد یمنع الوجوب، بل قد یقال بالحرمه لو أراد الکفار ملک بعض بلدان الاسلام أو جمیعها فی هذه الأزمنه من حیث السلطنه مع إبقاء المسلمین علی إقامه شعار الاسلام وعدم تعرضهم فی أحکامهم بوجه من الوجوه، ضروره عدم جواز التغریر بالنفس من دون إذن شرعی، بل الظاهر اندراجه فی النواهی عن القتال فی زمن الغیبه مع الکفار فی غیر ما استثنی، إذ هو فی الحقیقه إعانه لدوله الباطل علی مثلها. نعم لو أراد الکفار محو الاسلام ودرس شعائره وعدم ذکر محمد صلی الله علیه وآله وشریعته فلا إشکال فی وجوب الجهاد حینئذ...الی آخر کلامه» (۲)

۱- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص۴۳.
۲- جواهر الکلام، الشیخ محمد حسن النجفی الجواهری، ج۲۱، ص۴۷.

ما یک قاعده فقهی کلی داریم که از آیه شریفه:(وَلَن يَجْعَلَ اللّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً) (۱) گرفته شده، حالا اگر کفار بیایند ممالک اسلامی را اشغال کنند ولی به نماز و روزه و اعمال عبادی شما کاری نداشته باشند مسلماً در فرهنگ و سیاست و اقتصاد و در تمام جهات زندگی شما تأثیر خواهند گذاشت و احکام اسلام فقط در عبادات خلاصه نمی شود بنابراین طبق آیه شریفه مذکور هیچوقت نباید اجازه بدهیم کفار بر ممالک اسلامی مسلط شوند و تحت هر شرائطی باید عزت و عظمت اسلام حفظ شود و حضرت امیر علیه السلام نیز در خطبه ۱۷۰ (طبق شماره گذاری فیض الاسلام) در جنگ صفین بعد از منظم کردن صفوف برای جنگ با معاویه می فرماید:(الْعَارُ وَرَاءَكُمْ وَالْجَنَّةُ أَمَامَكُمْ) (۲) و نمونه این کلام نیز در تاریخ اسلام وجود دارد مثلاً ذکر شده وقتی که مسلمانان به فرماندهی طارق بن زیاد همدانی که زیر سیطره موسی بن نصیر بود برای جنگ و فتح اسپانیا رفتند هنگامی که از جبل الطارق رد شدند دستور داد تا تمام غذاها را بسوزاند و به دریا بریزند و بعد کشتی ها را نیز غرق کنند به صورتی که پیش روی آنها اسپانیا و پشت سرشان دریا بود و سپس به لشکریانش گفت:«الجنه امامکم والبحر ورائکم» و همین باعث شد تا اراده کردند و اسپانیا را فتح کردند.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

۱- نساء/سوره۴، آیه۱۴۱.

۲- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص۱۶۴.

اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: اقسام جهاد/ولایه الفقیه

بعضی از آقایان نوشته اند که آیا جهاد امام رضوان الله علیه ابتدائی بود یا دفاعی و کلاً جهاد ایشان با کدام موازین جور در می آید؟ ما می خواهیم بیانات و کلمات امام رضوان الله علیه را با آنچه که از فقهاء در مورد جهاد ذکر کردیم تطبیق بدهیم، ایشان با توجه به قرآن و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام مبنای خاصی دارد، برخی از کلمات ایشان در جلد ۲۱ صحیفه نور را می خوانیم: ما بارها اعلام نموده ایم که در صدد گسترش نفوذ اسلام در جهان و کم کردن سلطه جهان خواران بوده و هستیم ما در صدد خشکاندن ریشه های فاسد صهیونست و کمونیست و سرمایه داری در جهان هستیم ما تصمیم گرفته ایم به لطف و عنایت پروردگار نظامهایی که بر این سه پایه استوار است نابود کنیم و نظام رسول الله صلی الله علیه و آله را در جهان استکبار ترویج نمائیم و دیر یا زود ملتهای دربند شاهد آن خواهند بود ما از گسترش باج خواهی جلوگیری خواهیم کرد به هر قیمتی باشد از خدا می خواهیم که این قدرت را به ما ارزانی دارد که نه تنها از کعبه مسلمین بلکه از کلیساهای جهان آهنگ مرگ بر آمریکا بلند شود.

امام رضوان الله علیه در دفتر ۴۰ تبیان می فرماید: ما امروز دورنمای صدور انقلاب اسلامی را در جهان مستضعفان و مظلومان بیش از پیش می بینیم و جنبشی که الان از طرف مستضعفان و مظلومان جهان علیه مستکبران و ظالمان شروع شده در حال گسترش است و امید بخش آتیه ای روشن است و وعده خداوند تعالی را نزدیک می کند گوئی جهان آماده می شود برای طلوع آفتاب ولایت از افق مکه معظمه و کعبه آمال محرومان و حکومت مستضعفان. ما انقلابمان را به تمام جهان صادر می کنیم چراکه انقلاب ما اسلامی است و تا بانگ لا إله إلا الله محمداً رسول الله بر تمام جهان طنین نیافکند مبارزه هست و مبارزه هرکجای جهان هست ما هستیم ما می خواهیم این حقیقت نور و این اسلام عزیز با محتوای بسیار عزیز پیاده شود آرزوی ما این است از سرحدات ممالک اسلامی بجاهای دیگر کشانده شود امید است در تمام نقاط ارض بیرق پر افتخار اسلام به احتزاز در آید مطمئن باشید پرچم این انقلاب همه عالم را خواهد گرفت امید است که این انقلاب جرقه و بارقه ی الهی باشد که انفجار عظیم در توده های زیر ستم ایجاد و به طلوع فجر انقلاب مبارک حضرت بقیه الله ارواحنا له الفدا منتهی شود. مطمئن باشید که ما خواب راحت را از دیده ی همه مستکبران خواهیم گرفت و این پابرهنگان مغبوض این بسیجیان تمام این دیکتاتورها را از بین خواهند برد خداوند بر ما منت نهاده تا انقلاب اسلامی مقدمه فروریختن کاخهای ستم جباران در کل دنیا و افول ستاره متجاوزان در سراسر جهان باشد.

ص: ۳۰۶

خلاصه اینکه امام رضوان الله علیه چنین تفکر و مبنا و فرهنگی در مورد جهاد و قیام خودشان دارند که با آنچه تا به حالا فقهاء ما در کتبی مثل قواعد و شرایع دارند فرق دارد و درواقع حرکت ایشان یک قیامی است مثل قیام انبیاء و مخصوص یک نقطه ی خاصی نیست بلکه در کل جهان و برای از میان برداشتن ظلم و ستم و استکبار و صهیونیست و برقرار ساختن عدالت

اسلامی و الهی می باشد.

مطلب دیگر اینکه دیروز کلام تعجب برانگیزی از صاحب جواهر نقل کردیم که باید آن را معنا کنیم و جواب بدهیم، ایشان در صفحه ۴۷ از جلد ۲۱ جواهر ۴۳ جلدی بعد از ذکر اقسام جهاد از قول شرایع فرمودند:«نعم قد یمنع الوجوب، بل قد یقال بالحرمه لو أراد الکفار ملک بعض بلدان الاسلام أو جمیعها فی هذه الأزمنه من حیث السلطنه مع إبقاء المسلمین علی إقامه شعار الاسلام وعدم تعرضهم فی أحکامهم بوجه من الوجوه، ضروره عدم جواز التغریر بالنفس من دون إذن شرعی، بل الظاهر اندراجه فی النواهی عن القتال فی زمن الغیبه مع الکفار فی غیر ما استثنی، إذ هو فی الحقیقه إعانه لدوله الباطل علی مثلها. نعم لو أراد الکفار محو الاسلام ودرس شعائره وعدم ذکر محمد صلی الله علیه وآله وشریعته فلا إشکال فی وجوب الجهاد حینئذ...الی آخر کلامه» (۱)

نکته ای که در کلام صاحب جواهر وجود دارد این است که ایشان می فرماید "فی هذه الازمنه"، زمان صاحب جواهر بسیار پر آشوب بوده و کلاً قرن سیزدهم برای مسلمانان قرن پر آشوبی بوده و از طرفی فقهاء بسیار بزرگی نیز در این قرن بوده اند، در اول قرن وحید بهبهانی و بعد سید بحرالعلوم و بعد شاگردان اینها مثل صاحب ریاض و قوانین و نراقی و شیخ جعفر کاشف الغطاء و بعد صاحب جواهر و بعد شیخ انصاری و خلاصه این قرن از جهت وجود علماء بزرگ یک قرن ممتاز و پربرکتی بوده اما از طرفی دیگر در همین قرن اولاً وهابیون خیلی قدرت پیدا کردند آمدند کربلا را اشغال کردند ولی نتوانستند به نجف برسند و قبور ائمه بقیع را تخریب کردند، ثانیاً در همین قرن دوبار روسیه به ایران حمله کرد و شهرهائی از ایران را اشغال کرد و ثالثاً دولت عثمانی به ایران حمله کرد و خلاصه همچین برخوردهای بحران زائی در قرن سیزدهم هجری قمری وجود داشته، از طرفی دولت مردان عراق و ایران پادشاهان بی کفایت و دست نشانده ای بودند که تحت سیطره کامل مستکبران بودند فلذا صاحب جواهر با اینکه قائل به ولایت فقیه است اما فرموده جهاد در این زمان اعانه دولت باطل به مثل خودش می باشد از طرفی دیروز عرض کردیم ما یک قاعده فقهی کلی داریم که از آیه شریفه:(وَلَن يَجْعَلَ اللّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً) (۲) و امثاله گرفته شده و صاحب جواهر نیز در جای دیگر به همین آیه و امثاله استدلال کرده منتهی در اینجا اینطور فرموده.

۱- جواهر الکلام، الشیخ محمد حسن النجفی الجواهری، ج ۲۱، ص ۴۷.

۲- نساء/سوره ۴، آیه ۱۴۱.

خوب واما همان طور که قبلاً عرض کردیم امام رضوان الله علیه هشت قسم برای جهاد ذکر کرده است که ما باتوفیق پروردگار متعال وارد بحث در انواع جهادی که ایشان ذکر کرده می شویم، قسم اول جهاد از نظر امام رضوان الله علیه جهاد و قتال برای دفع فتنه می باشد و فتنه به معنای شرک نیست بلکه معنای عامی دارد، در دو جای قران کریم نیز به این مطلب اشاره شده؛ اول در آیه شریفه:(وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لاَ تَكُونَ فِتْنَةٌ) (۱) ، دوم اینکه ایشان در چند جا به آیه شریفه:(لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ) (۲) برای قیام خودشان استدلال کرده اند، امام رضوان الله علیه اول در صحیفه نور جلد ۱۵ صفحه ۲۱۳ و ۲۱۵ و ۲۱۷ و دوم در صحیفه نور جلد ۱۳ صفحه ۴۵۰ به این آیه برای قیام خودش استدلال کرده، در این آیه شریفه گفته شده که انبیاء دو کار مهم داشتند؛ اول ایجاد رابطه صحیح میان مردم و خدا و دوم ایجاد رابطه عادلانه بین کل مردم در تمام جهان منتهی پشت سرش ذکر شده "وأنزلنا الحدید فیه بأسٌ شدید و منانفع للناس" که حدید بر جهاد دلالت دارد یعنی اقامه قسط و عدل به جهاد نیاز دارد و همچنین حدید باید در راه تأمین منافع بشر بکار برده شود، بنابراین شما عزیزان باید توجه داشته باشید که این یک مبنای خاصی در جهاد است که دلیلش هم همین آیات قرآن است.

۱- بقره/سوره۲، آیه۱۹۳.

۲- حدید/سوره۵۷، آیه۲۵.

آیه دیگر این آیه است:(وَمَا لَكُمْ لاَ تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاء وَالْوِلْدَانِ) (۱) مردم باید در راه خدا قیام کنند برای آزادی مستضعفان جهان.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: اقسام جهاد/ولایه الفقیه

از جمله موضوعاتی که الان الحمدلله تعالی در حوزه های علمیه برقرار است مسئله فقه سیاسی می باشد، قبلاً عرض کردم که فقه و معارف اسلامی به ده قسم تقسیم می شوند؛ اول معارف اعتقادی، دوم معارف عبادی، سوم معارف اخلاقی، چهارم معارف اقتصادی، پنجم معارف مدنی، ششم معارف فرهنگی، هفتم معارف سیاسی، هشتم معارف حکومتی، نهم معارف قضائی و دهم معارف جهادی که الحمدلله تعالی در نتیجه ی انقلاب اسلامی توجه به معارف سیاسی در حوزه های علمیه زیاد شده و امام رضوان الله علیه نیز در نوشته هایشان توجه ویژه ای به فقه سیاسی دارند.

بحثمان در این بود که فقهاء ما جهاد را به سه قسم ابتدائی و دفاعی و بغاه تقسیم کردند منتهی عرض کردیم که حضرت امام رضوان الله علیه هشت قسم برای جهاد ذکر کرده اند و کلاً ایشان مشی متفاوتی را در این مسئله نسبت به فقهاء دیگر در پیش گرفته اند، ایشان می فرمودند راه ما راه انبیاء و ائمه علیهم السلام است لذا ما با مطالعه تاریخ پیغمبران در قران و تاریخ ائمه علیهم السلام و مطالعه تاریخ اسلام و قرآن و اهل بیت و فرهنگ اسلام و اهل بیت انواع مختلفی برای جهاد و همچنین نحوه جهاد را بدست می آوریم مثلاً در سوره توبه آیات فراوانی در مورد احکام و مسائل جهاد و بخصوص مسائل مربوط به جنگ تبوک ذکر شده است ویا مثلاً- حرکت سید الشهداء علیه السلام و خروج ایشان از مکه و سپس برخورد با حر و قضایای دیگری که در ادامه بوقوع پیوست تماماً جهاد است نه دفاع و مقصد اصلی حضرت نیز تغییر حکومت فاسد و ظالم یزید بود و این درس بزرگی است و به می آموزد که قیام کردن برای تغییر حکومت جباران و ظالمان و مستکبران خودش نوعی جهاد می باشد و حضرت ابراهیم و موسی و دیگر انبیاء الهی علیهم السلام نیز همین طور بودند بنابراین قیام برای تغییر حکومت های فاسد و ایجاد حکومت صالح یکی از انواع جهاد می باشد.

۱- نساء/سوره۴، آیه۷۵.

امام رضوان الله علیه در جلد ۱۵ صحیفه نور در مورد حرکت پیامبران می فرماید بدانید اینطور نبوده که پیغمبران یک مطالبی را بگویند و بعد سرجایشان بنشینند بلکه بیان می کردند و سپس راه می افتادند و حرکت می کردند برای پیاده کردن و عملی کردن آنها و پیغمبری نداریم که فقط احکام الهی را بیان کرده باشد و بعد سرجایش نشسته باشد و یکی از همین احکام این

است که بایـد حکومت صالـح باشـد و فاسد نباشد لذا باید قیام کرد و حکومت فاسد را در هم کوبید و بجایش یک حکومت صالح تشکیل داد و کار سید الشهداء علیه السلام نیز از همین راه سرچشمه می گیرد.

یکی از چیزهای بسـیار مهم این است که استراتژی انبیاء در سیاست خودشان شهادت است، شهادت کلمه کوچکی نیست بلکه چیزی است که غیر از مکتب انبیاء و ائمه و غیر از دین کسـی آن را ندارد بنابراین کسی که منادی دین است می تواند به جهاد و شـهادت دعوت کند لذا سـکولارها و لائیک ها که دین ندارند اصـلاً نمی فهمند شهادت چیست پس یکی از کارهای انبیاء این بود که راه جهاد و شهادت را هموار کردند و تنها راه و تنها استراتژی که پیغمبران و ائمه علیهم السلام برای مبارزه انتخاب کردند جهاد و شـهادت بود و این مسئله نیز منحصر به آنهاست زیرا جهاد و شهادت از یک ایمان و عقیده و جهان بینی خاصی سرچشـمه می گیرد و انقلاب ما نیز با همین وسـیله پیشـرفت کرد و پیرزو شد، شـما وصیت نامه شهداء را مطالعه کنید می بینید که تنها عشق به شـهادت بود که باعث شـد هشت سال جنگ را ادامه بدهنـد و غالب شونـد و حضـرت امیر علیه السـلام نیز در پایان نامه اش به مالک اشتر می فرماید مالکا از خدا خواسـته ام که مرگ من و تو با شهادت صورت بگیرد و همچنین حضرت زین العابدین علیه السـلام در دعای اول صـحیفه سجادیه می فرماید خداوندا از تو می خواهم که زیر شمیر دشمنان کشته بشوم این منتهای آرزوی پیامبران و ائمه علیهم السلام بوده و همین باعث پیرزوی و پیشرفت حرکتشان می شده.

ص: ۳۱۰

دیروز عرض کردیم امام رضوان الله علیه برای ذکر انواع جهاد به آیات مختلفی از قرآن کریم استدلال کردند من جمله این آیه شریفه:(لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ) (۱) و فرمودند دلالت دارد بر اینکه یکی از انواع جهاد این است که مردم برای اقامه ی قسط و عدالت در برابر ظالم قیام کنند که گاهی ممکن است یک نفر باشد و گاهی ممکن است جمعیتی باشند، ایشان ابتدا مقداری در این آیه بحث می کند و مسائلی را بیان می کند و سپس بحث را به استقامت مردم در راه جهاد می برد و در همان جلد ۱۵ صحیفه نور می فرماید در نماز جمعه انفجاری صورت گرفت زنی بچه در بغلش بود اما حرکتی نکرد افرادی بوند که برخی در کنارشان شهید شدند اما حرکتی نکردند و ایران ما الان به این مرتبه از استقامت در راه جهاد با دشمن رسیده است و سپس ایشان این مسائل را با سوره جمعه مقایسه می کند و می فرماید پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز جمعه می خواندند و در همین حین تجاری از شام اجناسی می آورند و طبل هائی می زدند و مردم نماز جمعه را ترک می کردند و حضرت را تنها می گذاشتند و به سراغ خرید آن اجناس می رفتند!.

۱- حدید/سوره۵۷، آیه۲۵.

خوب و اما در مورد عدالت باید عرض کنیم که عدالت یعنی "اعطاء کل ذی حقٍ حقّه" خداوند متعال یک حقوقی را معیَّن کرده که حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید مهم ترین حقوق "حق الوالی علی الرعیه و حق الرعیه علی الوالی" می باشد بنابراین عدالت یعنی اینکه در مملکت اسلامی باید حقوق همه افراد از تمام جهات فرهنگی و اقتصادی و سیاسی و اجتماعی رعایت بشود، در تفسیر صافی در اول سوره الرحمن از پیغمبر نقل شده که فرمودند:(بالعدل قامت السماوات والأرض) یعنی خداوند متعال موجودات را آفریده و بر اساس قدرت هر کدامشان باری بر دوشش گذاشته است یعنی به اندازه قدرت هرشخص از او تکلیف خواسته شده است که این همان عدل است و این توازن با عدل برقرار شده و اسلام نیز همین را می خواهد خب حالا ببینید چقدر وظیفه ی رهبر جامعه اسلامی و الان آیت الله خامنه ای دامت برکاته سنگین است، ما رساله حقوق از امام سجاد علیه السلام داریم که در آن ۵۰ حق ذکر شده و مراعات این حقوق می شود عدل و در آیه ی شریفه ای که خواندیم نیز ذکر شده که پیغمبران برای اقامه ی همین عدل و قسط آمده اند حالا اگر با حرف و تبلیغ نشد باید برای اقامه عدل در برابر ظالمین قیام کرد بنابراین یکی از اقسام جهاد که امام رضوان الله علیه آن را ذکر کرده همین قیام و مبارزه برای اقامه ی عدل و قسط در برابر ظالمین می باشد.

بقیه بحث بماند برای جلسه بعد إن شاء الله تعالی... .

اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: اقسام جهاد/ولایه الفقیه

عرض کردیم در کتب فقهاء ما سه نوع جهاد ذکر شده؛ ابتدائی و دفاعی و بغاه، ولی ما گفتیم که از کتاب و سنت و نهج البلاغه بیش از سه قسم مذکور برای جهاد استفاده می شود.

عرض کردیم امام رضوان الله علیه در تألیفاتشان غیر از سه قسم مذکور تا هفت قسم برای جهاد ذکر کرده اند که یکی از آنها در آیه ۲۵ از سوره حدید ذکر شده:(لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ) (۱) ، عرض کردیم مفسرین عامه و خاصه گفته اند مراد از " بأسٌ شدیدٌ " جهاد می باشد زیرا با جهاد عدل و قسط اقامه می شود بنابراین یکی از انواع جهاد همین قیام برای اقامه قسط و عدل می باشد و در نهج البلاغه نیز مطالب فراوانی در این رابطه ذکر شده مثلاً در خطبه شقشقیه اینطور گفته شده:(وَمَا أَخَذَ اللهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَلاَّ يُقَارُّوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِم، وَلاَ سَغَبِ مَظْلُوم) (۲)

مطلب مهمی که در اینجا باید ذکر شود چگونگی تشخیص عدل و ظلم می باشد، باز در نهج البلاغه در این رابطه ذکر شده:(فَالْحَقُّ(أی العدل) أَوْسَعُ الأشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ، وَأَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ) (۳)

ص: ۳۱۳

۱- حدید/سوره۵۷، آیه۲۵.

۲- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، خطبه ۳، ص ۱۰.

۳- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، خطبه ۲۱۶، ص۲۲۴.

امام رضوان الله علیه در کلماتشان می فرمایند من خودم اصلا جهادگر بودم و از کودکی در جنگ بودم تا به حال نگفتم ولی ما مورد هجوم رجبعلی ها بودیم و خودمان تفنگ داشتیم من در عین حالی که اوائل بلوغم بود در جنگ با آنها شرکت می کردم، خب حالا یک مردی که خودش از کودکی در جنگ ها شرکت داشته و پدرش هم در همین راه به شهادت رسیده دارد برای ما از انواع جهاد سخن می گوید علی أیِّ حال انواع جهاد در کلام ایشان به هفت مورد می رسد که یکی از آنها همین جهاد و قیام در برابر ظالمین برای برقراری و اجراء عدل و عدالت می باشد و قیام ایشان در مقابل رژیم ظالم پهلوی نیز از همین باب بود.

قبلا ما عرض کردیم مهم ترین استراتژی انبیاء در امور و اهدافی که داشتند من جمله همین اجراء عدالت، جهاد و شهادت می باشد و این مختص کسانی است که تابع انبیاء باشند زیرا جهاد با جنگ فرق دارد و برای خدا می باشد لذا جهاد و شهادت

مختص تبعه ی انبیاء می باشد و امام رضوان الله علیه می فرمایند خداوند متعال هر پیغمبری را که بر انگیخت در یک دست کتاب هدایت و در دست دیگرش آلات و ابزار جهاد داشت پس جهاد به این معناست، حالا یکی از دوستان نوشته اند اگر جهاد و شهادت افتخار است پس چرا ابن سعد روز عاشورا به لشگریانش گفت: "یا خیل الله إرکبی و بالجنه أبشری؟!" خب این اشکال به چه کسی است؟!!.

ص: ۳۱۴

جرج جرداق در جلد پنجم کتابش مطالبی را در مورد جهادهای امیرالمؤمنین علیه السلام دارد و می گوید حضرت امیر علیه السلام در جهاد از سه چیز استفاده کرد؛ اول فصاحت و بلاغت و بیان خطبه ها که در موضوع جهاد هیچکس اینطور سخن نگفته، دوم با قلمشان مطالبی را درباره جهاد نوشتند و سوم با شمشیر جهاد کردند، اصل جهاد از ایشان است و همیشه در طول تاریخ شیعیان و پیروان علی علیه السلام بودند که در برابر ظالمان و جباران قیام کرده اند و کسی غیر از شیعیان علی علیه السلام قیام و جهاد نداشته و سپس نمونه های فراوانی در این رابطه ذکر می کند و می گوید در روزگار دو چیز شاهد جهاد و شهادت علی و پسرش حسین علیهما السلام هستند که یکی فلق و دیگری شفق.

حضرت امیر علیه السلام در خطبه ۱۷۳ که بسیار مهم و مربوط به جنگ صفین است می فرماید:(وَلاَ یَحْمِلُ (یحملن) هذَا الْعَلَمَ إِلَّا أَهْلُ الْبَصَرِ وَالصَّبْرِ وَالْعِلْمِ بِمَوَاضِعِ الْحَقِّ) (1) ، این با بحث ولایت فقیه مرتبط است زیرا هر کسی نمی تواند پرچم جهاد و شهادت را بلند کند بلکه فقط کسی که این اوصاف را داشته باشد می تواند پرچم جهاد و شهادت را بلند کند.

آدرس: شرح خوئی جلد ۱۰ صفحه ۱۵۶، در بحرانی جلد ۳ صفحه۲۳۹، در ابن أبی الحدید جلد۹ صفحه ۳۲۸، در فی ظلال جلد ۲ صفحه ۵۰۹ .

ص: ۳۱۵

۱- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، خطبه ۱۷۳، ص۱۶۶.

مورد دیگری که حضرت در نهج البلاغه درباره جهاد سخن گفته اند این است که معاویه در جنگ صفین یک خیمه ای برپا کرده بود و در میان آن نشسته بود و صد هزار نفر از اهل شام دور خیمه او صف کشیده بودند و پیمان بسته بودند که تا پای مرگ از معاویه جدا نشوند و آن را تنها نگذارند لذا حضرت به لشگریانش فرمودند:(وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ بِعَيْنِ اللهِ، وَمَعَ ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللهِ. فَعَاوِدُوا الْكَرَّ، وَاسْتَحْيُوا مِنَ الْفَرِّ، فَإِنَّهُ عَارٌ فِي الأعْقَابِ، وَنَارٌ يَوْمَ الْحِسَابِ. وَطِيبُوا عَنْ أَنْفُسِكُمْ نَفْساً، وَامْشُوا إِلَى الْمَوْتِ مَشْياً سُجُحاً، وَعَلَيْكُمْ بِهذَا السَّوَادِ الأعْظَمِ، وَالرِّوَاقِ الْمُطَنَّبِ، فَاضْرِبُوا ثَبَجَهُ(ريشه)، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ كَامِنٌ فی كِسْرِهِ، وَقَدْ قَدَّمَ لِلْوَثْبِهِ يَداً، وَأَخَّرَ لِلنُّكُوصِ رِجْلا. فَصَمْداً صَمْداً! حَتَّى يَنْجَلِيَ لَكُمْ عَمُودُ الْحَقِّ):وَأَنْتُمُ الأعْلَوْنَ، وَاللهُ مَعَكُمْ، وَلَنْ يَتِرَكُمْ أَعْمَالَكُمْ) (۱))

آدرس: در شرح خوئی جلد ۵ صفحه ۲۵ که تا هشاد صفحه در مورد این کلام حضرت توضیح داده شده، در شرح ابن أبی الحدید جلد ۵ صفحه ۱۶۸، در شرح فی ظلال جلد ۱ صفحه ۳۳۴، در شرح بحرانی در جلد ۲ صفحه ۱۷۸.

مورد دیگر از فرمایشات حضرت امیر علیه السلام خطبه ۱۱۸ از نهج البلاغه می باشد امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ جمل و صفین و نهروان که انجام شد با شور و اشتیاق و خروش فراوان تأکید داشتند که معاویه تعقیب شود اما مردم خسته شده بودند و شور و حرارت کافی را نداشتند و متأسفانه در اواخر عمرشان دور حضرت خالی شد فلذا حضرت می فرمودند: أین عمار؟ أین ذو الشهادتین؟ و خلاصه حضرت فرمایشات و درد دلهای زیادی در این رابطه داشتند من جمله اینکه در همین خطبه ۱۱۸ فرمودند:(مَا بَالُكُمْ أَمُخْرَسُونَ أَنْتُمْ؟ فقال قوم منهم: يا أميرالمؤمنين، إن سرت سرنا معک) (۲) ، حضرت فرمودند من باید در مرکز بمانم لشگر فراهم کنم بیت المال را حفظ کنم، که از همینجا معلوم می شود در جهاد باید یک مرکزی باشد که بتواند به تمام امور برسد و احتیاجات لشگر را فراهم کند و بعلاوه همین دلیلی بر ولایت فقیه است که فردا إن شاء الله ادامه مطلب را خدمتتان عرض خواهیم کرد... .

۱- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، خطبه ۶۶، ص۵۱.

۲- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، خطبه ۱۱۹، ص۱۱۱.

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: اقسام جهاد/ولايه الفقيه

نظرشان این است که باید اصل جهاد و اقسام آن را از خود قران و سیره اهل بیت و سنت پیغمبر علیهم السلام بدست بیاوریم و این یک نظریه خاصی می باشد، از طرفی یکی از کتابهای بسیار مهم که در رابطه با بحث جهاد نیز مطالب فراوانی دارد نهج البلاغه است که در حوزه علمیه قم لازم است مورد بحث و تدریس واقع شود.

مقدمةً یک مطلبی را از شرح ابن أبی الحدید بر نهج البلاغه بیان می کنیم، ابن أبی الحدید در صفحه ۱۹۴ از جلد ۷ بعد از شرح خطبه ۱۰۸ نهج البلاغه می گوید:«من أراد أن يتعلم الفصاحه و البلاغه و يعرف فضل الكلام بعضه على بعض فليتأمل هذه الخطبه فإن نسبتها إلى كل فصيح من الكلام عدا كلام الله و رسوله نسبه الكواكب المنيره الفلكيه إلى الحجاره المظلمه الأرضيه ثم لينظر الناظر إلى ما عليها من البهاء و الجلاله و الرواء و الديباجه و ما تحدثه من الروعه و الرهبه و المخافه و الخشيه حتى لو تليت على زنديق ملحد مصمم على اعتقاد نفى البعث و النشور لهدت قواه و أرعبت قلبه و أضعفت على نفسه و زلزلت اعتقاده فجزى الله قائلها عن الإسلام أفضل ما جزى به وليا من أوليائه فما أبلغ نصرته له تاره بيده و سيفه و تاره بلسانه و نطقه و تاره بقلبه و فكره إن قيل جهاد و حرب فهو سيد المجاهدين و المحاربين و إن قيل وعظ و تذكير فهو أبلغ الواعظين و المذكرين و إن قيل فقه و تفسير فهو رئيس الفقهاء و المفسرين و إن قيل عدل و توحيد فهو إمام أهل العدل و الموحدين : ليس على الله بمستنكر أن يجمع العالم فى واحد»

ص: ۳۱۷

در زمان حضرت امیر علیه السلام سه جریان پیش آمد؛ اول جنگ جمل و دوم جنگ با خوارج که حضرت در هردوی آنها غالب و پیروز شدند اما سوم جنگ صفین که با معاویه بود ولی چون با موضوع حکمین خاتمه پیدا کرد غلبه حاصل نشد و بعد از جنگ نیز معاویه با تبلیغات فراوان در شام بر علیه حکومت حضرت امیر علیه السلام فعالیت می کرد لذا حضرت مردم را به جهاد همگانی دعوت می کرد ولی خستگی مردم و عدم اجابت دعوت ایشان باعث شده بود حضرت در اواخر عمر شریفشان با مشکلات و دردهائی روبرو بشوند، عرض ما این است که حضرت امیر علیه السلام تصمیم گرفته بودند که معاویه و حکومتش را از بین بردارند چون می دانست بقای حکومت او در آینده موجب وخامت اوضاع می شود که شد و از طرفی مردم خسته اند و جواب مثبت به دعوت حضرت برای جهاد با معاویه نمی دهند حالا نمونه هائی عرض می کنیم که اهمیت جهاد و قیام در مقابل معاویه و دشمنان را بیان می کند؛ مورد اول نامه ۶۲ نهج البلاغه است که حضرت برای مردم مصر نوشته اند و در آن فرموده اند:(إِنِّی وَاللهِ لَوْ لَقِیتُهُمْ وَاحِداً وَهُمْ طِلاَعُ الارْضِ کُلِّهَا مَا بَالَیْتُ وَلاَ اسْتَوْحَشْتُ، وَإِنِّی مِنْ ضَلاَلِهِمُ الَّذِی هُمْ فِیهِ وَالْهُدَی الَّذِی أَنَا عَلَیْهِ لَعَلَی بَصِیرَه مِنْ نَفْسِی وَیَقِین مِنْ رَبِّی. وَإِنِّی إِلَی لِقَاءِ اللهِ لَمُشْتَاقٌ، وَحُسْنِ ثَوَابِهِ لَمُنْتَظِرٌ رَاج. وَلٰکِنَّنِی آسَی أَنْ یَلِیَ أَمْرَ هذِهِ الاُمَّهِ سُفَهَاؤُهَا وَفُجَّارُهَا، فَیَتَّخِذُوا مَالَ اللهِ دُوَلا، وَعِبَادَهُ خَوَلا، وَالصَّالِحِینَ حَرْباً، وَالْفَاسِقِینَ حِزْباً، فَإِنَّ مِنْهُمُ الَّذِی قَدْ شَرِبَ فِیکُمُ الْحَرَامَ، وَجُلِدَ حَدّاً فِی الاْسْلاَمِ، وَإِنَّ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ یُسْلِمْ حَتَّی رُضِخَتْ لَهُ عَلَی الاْسْلاَمِ الرَّضَائِخُ. فَلَوْلاَ ذٰلِکَ

مَا أَكْثَرَتُ تَألِيبَكَمْ وَتَأْنِيبَكَمْ، وَجَمْعَكَمْ وَتَحْرِيضَكَمْ، وَلَتَرَكْتُكَمْ إِذْ أَبَيْتُمْ وَوَنَيْتُمْ. أَلاَ تَرَوْنَ إِلَى أَطْرَافِكَمْ قَدِ انْتَقَصَتْ، وَإِلَى أَمْصَارِكُمْ قَدِ افْتُتِحَتْ، وَإِلَى مَمَالِكِكُمْ تُزْوَى، وَإِلَى بِلاَدِكُمْ تُغْزَى! انْفِرُوارَحِمَكُمُ اللهُ - إِلَى قِتَالِ عَدُوِّكُمْ، وَلاَ تَثَّاقَلُوا إِلَى الارْضِ فَتُقِرُّوا بِالْخَسْفِ، وَتَبُوؤوا بِالذُّلِّ، وَيَكُونَ نَصِيبُكُمُ الاخَسَّ، وَإِنَّ أَخَا الْحَرْبِ الاَرِقُ، وَمَنْ نَامَ لَمْ يُنَمْ عَنْهُ، وَالسَّلام) . (۱)

۱- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، نامه ۶۲، ص۳۰۷.

مورد دوم نـامه ۳۶ نهـج البلاـغه است که نـامه حضـرت به برادرش عقیل می باشـد:(وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ رَأْیِی فِی الْقِتَالِ، فَإِنَّ رَأْیِی قِتَالُ الْمُحِلِّینَ حَتَّی أَلْقَی اللهَ; لاَ یَزِیـدُنِی کَثْرَهُ النَّاسِ حَوْلِی عِزَّهً، وَلاَ تَفَرُّقُهُمْ عَنِّی وَحْشَهً، وَلاَ تَحْسَـبَنَّ ابْنَ أَبِیکَ وَلَوْ أَسْـلَمَهُ النَّاسُ مُتَضَـرِّعاً مُتَخَشِّعاً، وَلاَ مُقِرّاً لِلضَّیْمِ وَاهِناً، وَلاَ سَلِسَ الزِّمَامِ لِلْقَائِدِ، وَلاَ وَطِیءَ الظَّهْرِ لِلرَّاکِبِ الْمُتَقَعِّدِ، وَلکِنَّهُ کَمَا قَالَ أَخُو بَنِی سَلِیم:

فَإِنْ تَسْأَلِینِی کَیفَ أَنْتَ فَإِنَّنِی *** صَبُورٌ عَلَی رَیْبِ الزَّمَانِ صَلِیبُ

یَعِزُّ عَلَیَّ أَنْ تُرَی بِی کَآبَهٌ *** فَیَشْمَتَ عَاد أَوْ یُسَاءَ حَبِیبُ) . (۱)

مورد سوم حضرت نامه ۴۵ نهج البلاغه است که حضـرت در آن به عثمان بن حنیف نوشته:(أَنْ أُطَهِّرَ الاَرْضَ مِنْ هذَا الشَّخْصِ الْمَعْکُوسِ)الرّجل)، وَالْجِسْمِ الْمَرْکُوسِ) . (۲)

دیروز از بنده خواسته شد که فهرستی از فرمایشات و درد دلهای امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه ارائه کنم؛

اول:(صَاحِبُکُمْ یُطِیعُ اللهُ وَأَنْتُمْ تَعْصُونَهُ، وَ صَاحِبُ أَهْلِ الشَّامِ یَعْصِی اللهَ وَ هُمْ یُطِیعُونَهُ) . (۳)

دوم: (یَا أَشْـبَاهَ الرِّجَـالِ وَلاَـ رِجَـالَ! حُلُومُ الأَطْفَـالِ، وَعُقُولُ رَبَّاتِ الْحِجَالِ، لَوَدِدْتُ أَنِّی لَمْ أَرَکُمْ وَ لَمْ أَعْرِفْکُمْ مَعْرِفَهً وَاللهِ جَرَّتْ نَـدَماً، وَأَعَقَبَتْ سَـدَماً (ذمّا). قَاتَلَکُمُ اللهُ! لَقَدْ مَلاتُمْ قَلْبِی قَیْحاً، وَشَـحَنْتُمْ صَدْرِی غَیْظاً، وَجَرَّعْتُمُونِی نُغَبَ التَّهْمَامِ أَنْفَاساً، وَأَفْسَدْتُمْ عَلَیَّ رَأْیِی بِالْعِصْـیَانِ وَالْخِذْلاَنِ; حَتَّی لَقَدْ قَالَتْ قُرَیْشٌ: إِنَّ ابْنَ أَبِی طَالِب رَجُلٌ شُجَاعٌ، وَلکِنْ لاَ عِلْمَ لَهُ بِالْحَرْبِ. لِلّهِ أَبُوهُمْ! وَهَلْ أَحَـدٌ مِنْهُمْ أَشَـدُّ لَهَا مِرَاساً (مقاما)، وَأَقْدَمُ فِیهَا مَقَاماً مِنِّی! لَقَـدْ نَهَضْتُ فِیهَا وَمَا بَلَغْتُ الْعِشْـرِینَ، وَها أَنَا ذَا قَدْ ذَرَّفْتُ عَلَی السِّتِّینَ! وَلکِنْ لاَ رَأْیَ لِمَنْ لاَ یُطَاعُ!) . (۴)

۱- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، نامه ۳۶، ص۲۷۸.

۲- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، نامه ۴۵، ص۲۸۵.

۳- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، خطبه ۹۷، ص۸۵.

۴- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، خطبه ۲۷، ص۲۷.

سوم: (فَیا عَجَباً! عَجَباً وَاللهِ یُمیتُ الْقَلْبَ وَیَجْلِبُ الْهَمَّ) (۱)

چهارم: (إِنَّهُ لاَ غَنَاءَ فِی کَثْرَهِ عَدَدِکُمْ مَعَ قِلَّهِ اجْتِماعِ قُلُوبِکُمْ) . (۲)

چهارم: (وَإِنِّی وَاللهِ لاَظُنُّ أَنَّ هؤُلاءِ الْقَوْمَ سَیُدَالُونَ مِنْکُمْ بِاجْتِماعِهِمْ عَلَی بَاطِلِهِمْ، وَتَفَرُّقِکُمْ عَنْ حَقِّکُمْ، وَبِمَعْصِیَتِکُمْ إِمَامَکُمْ فِی الْحَقِّ، وَطَاعَتِهِمْ إِمَامَهُمْ فِی الْبَاطِلِ) (۳)

پنجم: (دَعَوْتُکُمْ إِلَی نَصْرِ إِخْوَانِکُمْ فَجَرْجَرْتُمْ جَرْجَرَهَ الْجَمَلِ الأَسَرِّ) . (۴)

ششم: (أُفٍّ لَکُمْ! لَقَدْ سَئِمْتُ عِتَابَکُمْ) . (۵)

هفتم: (أَیُّهَا النَّاسُ، الْمجْتَمِعَهُ أَبْدَانُهُمْ، الْمخْتَلِفَهُ أَهْوَاؤُهُمْ، کَلاَمُکُمْ یُوهِی الصُّمَّ الصِّلاَبَ، وَفِعْلُکُمْ یُطْمِعُ فِیکُمُ الأَعْدَاءَ! تَقُولُونَ فِی الْمجَالِسِ (مجالسکم): کَیْتَ وَکَیْتَ، فَإِذَا جَاءَ الْقِتَالُ قُلْتُمْ: حِیدِی حَیَادِ) . (۶)

از این قبیل مطالب در نهج البلاغه زیاد داریم که درس بزرگی به ما می دهد که هیچگاه امام خود را تنها نگذرایم و دعوتها و خواسته های او را اجابت کنیم.

بالاخره در آخر کلاممان خطبه ۱۸۱ که آخرین خطبه حضرت در این موضوع می باشد را می خوانیم، در این خطبه اولاً درباره توحید مطالب بسیار عالی بیان شده و بعد درباره اینکه دنیا فانی است و همیشه باقی نمی باشد سخن گفته شده و در آخر خطبه حضرت فرموده:(مَا ضَرَّ إِخْوَانَنَا الَّذِینَ سُفِکَتْ دِمَاؤُهُمْ -وَهُمْ بِصِفِّینَ - أَلاَّ یَکُونُوا الْیَوْمَ أَحْیَاءً؟ یُسِیغُونَ الْغُصَصَ وَیَشْرَبُونَ الرَّنْقَ! قَدْ - وَاللهِ - لَقُوا اللهَ فَوَفَّاهُمْ أُجُورَهُمْ، وَأَحَلَّهُمْ دَارَ الأَمْنِ بَعْدَ خَوْفِهِمْ. أَیْنَ إِخْوَانِی الَّذِینَ رَکِبُوا الطَّرِیقَ، وَ مَضَوْا عَلَی الْحَقِّ؟ أَیْنَ عَمَّارٌ؟ وَأَیْنَ ابْنُ التَّیِّهَانِ؟ وَأَیْنَ ذُو الشَّهَادَتَیْنِ؟ وَأَیْنَ نُظَرَاؤُهُمْ مِنْ إِخْوَانِهِمُ الَّذِینَ تَعَاقَدُوا عَلَی الْمَنِیَّهِ، وَأُبْرِدَ بِرُؤُوسِهِمْ إِلَی الْفَجَرَهِ) (۷) .

۱- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، خطبه ۲۷، ص ۲۶.

۲- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، کلام ۱۱۹، ص ۱۱۱.

۳- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، خطبه ۲۵، ص ۲۴.

۴- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، خطبه ۳۹، ص ۳۶.

۵- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، خطبه ۳۴، ص ۳۲.

۶- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، خطبه ۲۹، ص ۲۸.

۷- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، خطبه ۱۸۲، ص ۱۷۷.

عمار در جنگ صفین ۹۵ سال داشت و بارها پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرموده بودند که عمار را فئه ی باقیه خواهند کشت لذا خیلی ها منتظر بودند تا ببینند عمار را کدام جبهه خواهد کشت تا بفهمند آنها فئه ی باقیه هستند، بالاخره اواخر جنگ صفین یک روز صبح عمار گفت من امروز کشته می شوم و بعد سوار بر مرکب خودش شد و حضرت امیر علیه السلام نیز حضور داشت وقتی جلوتر رفتند از مرکب پیاده شدند و همدیگر را به آغوش کشیدند و گریه کردند وقتی عمار خواست حرکت کند یک نفر ظرف آبی آورد و گفت پیغمبر به من فرمود آخرین غذای شما شیری است که با آب مخلوط شده و خلاصه در آن روز عمار شهید شد و شب حضرت امیر علیه السلام در میان کشته شدگان چرخید تا عمار را پیدا کرد و نشست و گریه کرد و اشعاری را خواند.

حضرت در ادامه خطبه اینطور فرمودند:(قال: ثم ضرب بیده علی لحیته الشریفه الکریمه، فأطال البکاء، ثم قال علیه السلام: أَوِّهِ عَلَى إِخْوَانِي الَّذِينَ تَلَوُا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ، وَتَدَبَّرُوا الْفَرْضَ فَأَقَامُوهُ، أَحْيَوُا السُّنَّةَ وَ أَمَاتُوا الْبِدْعَةَ. دُعُوا لِلْجِهَادِ فَأَجَابُوا، وَوَثِقُوا بِالْقَائِدِ فَاتَّبَعُوهُ ثم نادی بأعلی صوته :

الْجِهَادَ الْجِهَادَ عِبَادَ اللهِ! أَلَا وَإِنِّي مُعَسْكِرٌ فِي يَوْمِي هذَا; فَمَنْ أَرَادَ الرَّوَاحَ إِلَى اللهِ فَلْيَخْرُجْ!

قال نوفٌ: وعقد للحسین علیه السلام فی عشره آلاف، ولقیس بن سعد فی عشره آلاف، ولأبی أیوب الأنصاری فی عشره آلاف، ولغیرهم علی أعداد أخر، وهو یرید الرجعه إلی صفین، فما دارت الجمعه حتی ضربه الملعون ابن ملجم لعنه الله، فتراجعت العساکر، فکنا کأغنام فقدت راعیها، تختطفها الذئاب من کل مکان) . (۱)

۱- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، خطبه ۱۸۲، ص۱۷۷.

آدرس: در شرح خوئی جلد ۱۰ صفحه۳۷۱، در شرح بحرانی جلد۳ صفحه ۳۹۵، در شرح فی ضلال جلد ۳ صفحه ۳۸، در شرح ابن أبی الحدید جلد ۱۰ صفحه ۱۱۳.

عرض بنده این بود که انواع و اقسام جهاد و اهمیت و خصوصیات آن را می توانیم از نهج البلاغه استفاده کنیم.

بقیه بحث بماند برای جلسه بعد إن شاء الله تعالی...

اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: اقسام جهاد/ولایه الفقیه

بحثمان با توفیق پروردگار متعال در مواردی بود که در قرآن کریم و همینطور فرهنگ اهل بیت علیهم السلام تشریح و ترقیب و امر به جهاد کرده اند، یکی از مواردی که از قرآن کریم استفاده می شود مسئله نجات مستضعفین است یعنی بر مسلمانان لازم است که إعمال قدرت کنند و مستضعفین را از استضعاف نجات بدهند، برای این بحث توجه به چند واژه لازم است؛ اول کلمه استضعاف در برابر کلمه استکبار و دیگر کلمات مستضعف و ضعفاء که در قرآن کریم نیز بکار برده شده اند، در قرآن کریم خداوند متعال در دو جا از ضعفاء سخت انتقاد کرده لذا ما باید ببینیم این ضعفاء که مورد انتقاد قرآن واقع شده اند چه کسانی هستند و اینها با مستضعفین که مورد حمایت قرآن هستند چه فرقی دارند.

اولین موردی که در قرآن کریم از ضعفاء انتقاد شده در سوره ابراهیم است:(وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ۚ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ ۖ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجَزِعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ) (۱)

۱- ابراهیم/سوره۱۴، آیه۲۱.

ترجمه آیه: (روزی که قیامت نام دارد) همه در برابر خدا ظاهر و آشکار می گردند . (در این هنگام) ضعیفان (که پیروان نادان نیرومندانند، از راه تمسخر) به کسانی می گویند که خویشتن را (در دنیا) بزرگ می پنداشتند : ما پیروان شما بودیم، آیا می توانید چیزی از عذاب خدا را از سر ما بردارید ؟ ! (در پاسخ) می گویند : اگر خداوند ما را (به راه رستگاری) رهنمود می کرد، ما هم شما را (به راه نجات) رهنمود می کردیم، (ولی ما خودمان گمراه بودیم و شما را نیز گمراه کردیم . هم اینک) چه بی تابی کنیم و چه شکیبائی نمائیم یکسان است (و سودی به حال خراب ما ندارد، و از عذاب خدا) راه نجات و گریزی برای ما نیست .

مورد دوم آیه شریفه:(وإذ یتحاجون فی النار فیقول الضعفاء للذین استکبروا إنا کنا لکم تبعا فهل أنتم مغنون عنا نصیبا من

النار(۴۷) قال الذین استکبروا إنا کل فیها إن الله قد حکم بین العباد(۴۸)) (۱) ، بنابراین خداوند متعال در قرآن کریم از ضعفاء اینطور انتقاد شدید کرده است زیرا آنها از مستکبرین تبعیت کرده اند و تحت سیطره آنها بوده اند و علت ضعفشان نیز این است که فکر و عقل و فرهنگ و اراده و ایمانشان بخاطر کوتاهی خودشان ضعیف بوده و إلا انسانی که فکر و عقل و فرهنگ و ایمان و اراده قوی داشته باشد هیچگاه از مستکبرین تبعیت نمی کند و متاسفانه در دنیای کنونی نیز خیلی از کشورها هستند که از آمریکا و اسرائیل و دیگر قدرت های مستکبر تبعیت می کنند.

۱- غافر/سوره ۴۰، آیه۴۷.

مطلب دیگر اینکه ما باید ببینیم کلمه استکبار به چه معنایی می باشد، بنده در کتاب علماء اسلام نوشته ام که خداوند متعال در ۴۸ جا از قرآن کریم از ماده استکبار و مشتقات آن نام برده است و در ۱۳ جا از ماده استضعاف و مشتقات آن تعبیر به عمل آمده است بنابراین ما باید معنای دقیق استکبار و استضعاف از دیدگاه قرآن را بشناسیم.

امام رضوان الله علیه در کلماتشان این تعابیر را زیاد بکار برده اند یکی از کارهای ایشان تغییر ادبیات در سخن گفتن بود تا قبل از ایشان ادبیات به این صورت بود که آمریکا و انگلستان را ابرقدرت می نامیدند و خیلی با دهان پر از آنها نام می بردند و با چشم پر به آنها نگاه می کردند و یک خود باختگی و خود کم بینی در برابر ابرقدرت ها وجود داشت و کلمه ابرقدرت حاکی از عظمت آنها بود ولی امام رضوان الله با الهام از قرآن کریم کلمه ابرقدرت را به استکبار تبدیل کردند لذا به آنها مستکبر می گفتند.

برای نمونه عرض می کنیم که از فرعون در چند جای قرآن کریم به عنوان مستکبر نام برده شده و در مورد او و نقشه هایش به عنوان مستکبر اینطور گفته شده:(إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعاً يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِّنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ) (۱)

آیت الله طباطبائی اعلی الله مقامه در مورد مفسد و فساد بحثهای فروانی دارند، یک فساد در امور تکوینی است و یک فساد در امور تشریعی، ما قدرت فساد در امور تکوینی را نداریم اما در امور تشریعی برخلاف آنچه که تشریع شده حرف زدن و عمل کردن فساد می باشد و همیشه مستکبرین در برابر انبیاء و اولیاء همین طور عمل می کنند، شیخ انصاری در اول کتاب مکاسب محرمه روایتی را از امام صادق علیه السلام نقل می کند که در آن ذکر شده:(فِي وِلَايَةِ الْوَالِي الْجَائِرِ دُرُوسُ الْحَقِّ كُلِّهِ و إحياءُ الباطل كلّهِ وَ إظهارُ الظُّلم وَالجور والفساد وإبطالُ الكتبِ وَ قتلُ الإنبياءِ وهدمُ المساجدِ و تبديلُ سنّه اللهِ وَ شرايعِهِ فَلِذَلِكَ حَرُمَ الْعَمَلُ مَعَهُمْ وَ مَعُونَتُهُمْ وَ الْكَسْبُ مَعَهُمْ إِلَّا بِجِهَهِ الضَّرُورَهِ نَظِيرِ الضَّرُورَهِ إِلَى الدَّم وَ الْمَيْتَهِ)، خلاصه اینکه قرآن کریم هم مستکبرین و هم شیوه کار و نقشه های آنها و برخورد و رفتار آنها را بیان می کند، واما استضعاف این است که دشمنان و مستکبران اولاً با نظر حقارت به مستضعفین نگاه می کنند و ثانیاً سعی می کنند که آنها را ضعیف کنند.

۱- قصص/سوره۲۸، آیه۴.

خوب و اما در نهج البلاغه نیز در خطبه ۲۳۴ که طولانی ترین خطبه نهج البلاغه است حضرت امیر علیه السلام از استکبار و استضعاف سخن گفته اند بنابراین با توجه به قرآن کریم و نهج البلاغه یکی از انواع جهاد قیام مسلمانان قدرتمند برای نجات مستضعفین از استضعاف می باشد.

بقیه بحث بماند برای بعد از تعطیلات نوروز إن شاء الله تعالی... .

اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: اقسام جهاد/ولایه الفقیه

آغاز سال جدید را تبریک عرض می کنیم و امیدواریم خداوند متعال با توفیقات روز افزون خودش آثار و برکات فراوانی را برای همه مسلمانان و برای ما فراهم کند.

بحثمان در ولایت فقیه بود و عرض کردیم از راههای مختلفی برای این موضوع استدلال می شود، یکی از راههائی که شیخ اعظم انصاری نیز در مکاسب ذکر کرده این است که از روایات خاصه مثل "العلماء ورثه الأنبیاء" و "مجار الامور بید العلماء" و " اللهم ارحم خلفائی" و امثالهم برای اثبات ولایت فقیه استفاده کنیم که ما آنها را خواندیم و عرض کردیم امام رضوان الله علیه نیز در همه تألیفاتشان به همین روایات خاصه برای اثبات ولایت فقیه استدلال کرده اند که درست هم است.

راه دیگر این بود که وقتی به فقه و روایات مربوط به آن مراجعه می کنیم می بینیم که بافت فقه و روایاتمان دو چیز را بیان می کنند؛ اول قوانین و مقررات و احکام الهی را بیان می کند و دوم تعابیری مثل امام و والی و حاکم و ولی و امثال ذلک به عنوان مجری آن احکام و قوانین بیان شده است که اینها دلالت دارند بر اینکه اسلام همان طور که به بیان احکام و قوانین الهی عنایت دارد به مجری آنها نیز عنایت دارد که خب در زمان امام معصوم علیه السلام خود امام حضور دارد و هم بیان می کند و هم انجام می دهد اما در زمان غیبت که امام معصوم علیه السلام در میان مردم حضور ندارد و ممکن است قرن ها طول بکشد بالاخره نباید این احکام تعطیل شود زیرا در این احکام فلسفه و مصالحی وجود دارد که مختص زمانٍ دون زمانٍ نیست بلکه دائمی و برای همیشه می باشد فلذا در زمان غیبت امام معصوم فقیهِ عادل باید عهده دار این مسئولیت باشد و به عنوان نائب امام مجری احکام و قوانین اسلام باشد بنابراین بسیار لازم است که ما روایات ابواب مختلف فقه را بررسی کنیم و به آنها توجه داشته باشیم.

ص: ۳۲۵

ما روایات مربوط به صلاه و صوم و زکات و خمس و انفال و حج را مورد بررسی قرار دادیم و به روایات جهاد رسیدیم و گفتیم از طرفی جهاد در روایاتمان دارای فلسفه و خصوصیات و ویژگیهای بسیار بلندی است و آثار مثبت فراوانی برای آن ذکر شده و در مقابل ترک جهاد نیز آثار منفی بسیاری دارد و از طرفی نیز جهاد باید تحت نظر امام عادل باشد خب حالا اگر

امام معصوم غائب شد مثل زمان ما آیا جهاد با این فلسفه و اوصاف و خصوصیات باید تعطیل شود؟! تعطیلی جهاد یعنی سقوط و ذلت و خواری برای جامعه ی اسلامی و این را خداوند متعال هرگز نمی پسندد بنابراین در زمان غیبت امام معصوم نیز باید جهاد رائج باشد و کسی که عهده دار مدیریت جهاد است باز همان فقیه عادل می باشد.

عرض کردیم فقهاء ما جهاد را خلاصه در سه قسم یعنی جهاد ابتدائی و جهاد دفاعی و جهاد بغاه کرده اند ولی گفتیم امام رضوان الله علیه اقسام بیشتری برای جهاد ذکر کرده من جمله جهاد برای از بین بردن ظلم و ظالم و برقراری عدل و عدالت و یا جهاد برای از بین بردن فتنه و یا جهاد برای کمک و نجات مستضعفین که امام رضوان الله در صحیفه نور در سیزده جا برای وجوب جهاد و نجات مستضعفین از چنگال ظالمین و ستمکاران استدلال کرده و آیه ای که ایشان به آن برای این قسم از جهاد استدلال کرده این آیه می باشد:(وَمَا لَكُمْ لاَ تُقَاتِلُونَ فِی سَبِيلِ اللّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاء وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَـذِهِ الْقَرْيَهِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا وَاجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ نَصِيرًا) (۱)

ص: ۳۲۶

۱- نساء/سوره۴، آیه۷۵.

ما در اقسام و انواع جهاد تابع قرآن کریم و اخبار هستیم، در قرآن کریم چند تعبیر وجود دارد؛ اول ضعفاء و دوم مستضعفین، در مورد قسم اول عرض کردیم دو آیه در قرآن کریم وجود دارد، اول آیه شریفه:(وَبَرَزُواْ لِلّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاء لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُواْ إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنتُم مُّغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللّهِ مِن شَيْءٍ قَالُواْ لَوْ هَدَانَا اللّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاء عَلَيْنَآ أَجَزِعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِن مَّحِيصٍ) (۱) می باشد و دوم آیه شریفه:(وَإِذْ يَتَحَاجُّونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاء لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنتُم مُّغْنُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِّنَ النَّارِ) (۲) می باشد.

نکته: در قرآن کریم گفته شده که همیشه اهل جهنم با هم مخاصمه و بحث و گفتگو دارند و همدیگر را لعنت می کنند اما اهل بهشت همیشه باهم مهربان هستند و با صفا و صمیمیت در کنار هم هستند و در آیات مختلف قرآن کریم به این مطلب اشاره شده است.

بنابراین با توجه به آیاتی که عرض شد قرآن کریم افرادی که از جهت ایمان و عقیده ضعیف اند و دنباله رو مستکبرین هستند را ضعفاء می نامد و ممکن است قدرت و ثروت داشته باشند اما تابع مستکبرین و ظالمان هستند که در زمان ما نیز وجود دارند.

خوب و اما مستضعفین را قرآن دو دسته کرده، دسته اول:(إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلآئِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُواْ فِيمَ كُنتُمْ قَالُواْ كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الأَرْضِ قَالْوَاْ أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُواْ فِيهَا فَأُوْلَـئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءتْ مَصِيرًا) (۳)

۱- ابراهیم/سوره۱۴، آیه۲۱.

۲- غافر/سوره ۴۰، آیه۴۷.

۳- نساء/سوره۴، آیه۹۷.

نکته: آیت الله طباطبائی در مورد "توفّاهم" فرموده اگر فعل ماضی باشد همین "توفّاهم" از باب تفعل می باشد اما ممکن است مضارع باشد که در این صورت "تتوفّاهم" بوده و یک تاء از آن حذف شده است مثل "تنزّل الملائکه" که یک تاء از آن افتاده و "تنزّل" شده است.

مطلب مهمی که در اینجا وجود دارد این است که افرادی که در بلاد کفر زندگی می کنند ولی قدرت انجام اعمال اسلامی را ندارند دو دسته اند؛ اول کسانی که به هر دلیلی قدرت کوچ کردن از بلاد کفر را ندارند و دوم کسانی که چنین قدرتی را دارند و می توانند کوچ کنند که قرآن کریم در مورد دسته دوم یعنی کسانی که قدرت دارند کوچ کنند و به بلاد اسلام بیایند اما در بلاد کفر مانده اند و اعمال و فرائض و شعائر اسلامی را انجام را نداده اند می فرماید اهل جهنم هستند، این مسئله ی هجرت بسیار مهم است و در فقه ما نیز ذکر شده است و اما مورد اول محل بحث ما می باشد و اینکه امام رضوان الله علیه فرموده باید جهاد کرد و مستضعفین را نجات داد و از سیطره ی کفار و مستکبرین خارج کرد مراد همین مورد می باشد.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: اقسام جهاد/ولایه الفقیه

صاحب جواهر رحمه الله علیه در جلد ۲۱ جواهر ۴۳ جلدی که مربوط به جهاد است در آغاز فصل ابتدا جهاد را لغتاً معنی می کند و می فرماید جهاد از باب مفاعله و به کسر جیم است، یا از ماده جَهد به فتح جیم به معنی مشقت و تعب است و یا از ماده جُهد به ضم جیم و به معنی طاقت و وسع می باشد، سپس ایشان می فرماید و اما جهاد شرعا عبارت است از "بذل النفس و المال والوسع فی إعلاء کلمه الإسلام" در رواقع ایشان می خواهد بفرماید معنای لغوی جهاد با معنای شرعی آن فرق دارد و البته در بعضی از کلمات مثل صلاه همین طور است حقیقت شرعیه و حقیقت متشرعه و معنای لغوی داریم اما در جهاد معنای لغوی مراد است زیرا قرآن بر اساس فهم عرف عام مردم نازل شده و به همین معنی باید حمل شود إلا ما خرج بالدلیل بنابراین جهاد به همان معنای عام لغوی یعنی کوشش و به کار بردن وسع و امکانات برای پیشرفت اسلام می باشد و در قران نیز جهاد به همین معنی بکار رفته است.

ص: ۳۲۸

در قرآن کریم در ۳۰ جا کلمه جهاد بکار رفته است که برای نمونه به چند آیه اشاره می کنیم:

اول: (إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الَّذِینَ یُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِهِ صَفًّا کَأَنَّهُم بُنیَانٌ مَّرْصُوصٌ) (۱) .

دوم: (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلَی تِجَارَهٍ تُنجِیکُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِیمٍ(۱۰)تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِکُمْ وَأَنفُسِکُمْ ذَلِکُمْ خَیْرٌ لَّکُمْ إِن کُنتُمْ تَعْلَمُونَ(۱۱)یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَیُدْخِلْکُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاکِنَ

طَیِّبَهً فِی جَنَّاتِ عَدْنٍ ذَلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ(۱۲)) (۲)

در سوره صف آیـاتی ذکر شـده که خیلی به هم مرتبـط هسـتند مثلاً در آیات قبل اینطور گفته شـده:(یُرِیـدُونَ لِیُطْفِؤُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُـورِهِ وَلَـوْ کَرِهَ الْکَافِرُونَ(۸)هُـوَ الَّذِی أَرْسَـلَ رَسُـولَهُ بِالْهُـدَی وَدِیـنِ الْحَـقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الـدِّینِ کُلِّهِ وَلَـوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ(۹)) (۳) و سـپس در آیات بعـدی که خوانـدیم جهاد ذکر شده است و باز در ادامه ی آیات مربوط به جهاد اینطور ذکر شده:(وَأُخْرَی تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِیبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ) (۴) ، حالا اینکه مراد از این آیه که بعد از آیات مربوط به جهاد ذکر شده چیست در تفسیر صافی گفته شده مراد ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد یعنی اگر جهاد به این ترتیب صورت بگیرد مقدمه و زمینه ای خواهد بود برای ظهور حضرت مهدی علیه السلام.

خوب و اما اولین نکته ای که باید توجه داشته باشیم آن است که جهاد یک معنای بسیار وسیعی دارد و فقط درگیری و جنگ رزمی نیست، برخی خیـال می کننـد که جهـاد بـا قتـال هم معنی هسـتند در صورتی که اینطور نیست بلکه جهـاد یعنی تلاش و کوشش و سعی و به کار بردن امکانات برای إعلای کلمه اسلام اعم از اینکه امکان مالی و یا جانی باشد فلذا می توان جهاد را به چند قسـمت تقسیم کرد؛ اول جهاد مالی که در شش جای قرآن ذکر شده، دوم جهاد بیانی یعنی کسانی که با بیان خودشان می توانند باید اسـلام را معرفی کنند، در اول جلد دوم بحار طبع جدید حدیثی از حضـرت عسـکری به نقل از پدرش حضـرت هادی علیهما السـلام نقل شده که حضـرت هادی علیه السلام نشسته بودند و در محضر ایشان عده ای از علویین و هاشمیین که همگی دارای احترام خاصـی بودند حضور داشـتند، یک عالمی وارد شد ناگهان حضـرت هادی علیه السـلام از جای خودشان برخاسـتند و به اسـتقبال آن عالم رفتنـد و او را آوردنـد و در کنار خودشان و در صـدر مجلس نشاندند، این احترام حضـرت به هاشـمیین و علویین گران آمد و حتی بعضـی از آنها یک چیزی گفتند، حضـرت فرمودند این عالم در جلسه ای با یک ناصبی بحث کرده و بر او غـالب شـده و او را شـکست داده لـذا کـار این عالم از شـرافت نصبی برتر و بالاتر است خلاصه اینکه جهاد بیانی نوعی از جهاد می باشد و بسـیاری از علماء ما نیز همینطور بوده اند مثل شیخ مفید که در وصف او امام زمان آن اشعار را سروده است و چندین توقیع برای او نوشـته است، خطابه و منبر نیز شـعبه ای از همین جهاد بیانی است و یا جهاد هنری و شعری مثل کمیت بن زید اسدی و دعبل خزائی که با اشـعار و ادب و هنر خودشان حقانیت اهل بیت علیهم السـلام را بیان می کردند لذا می بینیم که حضـرت باقر و حضـرت سـجاد علیهما السلام کمیت بن زید اسدی را بسیار اکرام می کردند و حتی به او پول می دادنـد اما نمی گرفت و می گفت یک قطعه از لباسـتان را به من بدهید خب این مقام بسایر بالائی دارد و بالاخره در همین راه نیز شـهید شد و یا دعبل خرائی که میگفته من پنجاه سال است که چوبه دارم را باخودم حمل می کنم، همچنین جهاد قلمی مثـل معـالم المـدرستین و المراجعات و عقبات الانوار و الغـدیر و امثال ذلک که با قلمشان جهاد کردنـد و خلاصه اینکه ما می خواهیم بگوئیم جهـاد یک معنای بسـیار وسـیعی دارد و البته مصادیق مختلفی دارد منتهی با جنگ و قتال فرق دارد، کسـی که می خواهـد معنای جنگ را بفهمد باید به شاهنامه فردوسـی مراجعه کند اما کسـی که می خواهد معنای جهاد را بفهمد باید به قرآن و اخبار اهل بیت علیهم السلام مراجعه کند.

۱- صف/سوره ۶۱، آیه۴.

۲- صف/سوره ۶۱، آیه ۱۰.

۳- صف/سوره ۶۱، آیه ۸.

۴- صف/سوره ۶۱، آیه ۱۳.

بنده از کتاب زبده البیان مقدس اردبیلی که مربوط به آیات الاحکام است چند صفحه ای در مورد جهاد نوشته ام ایشان چند آیه ای در مورد جهاد ذکر کرده و در آخر کلامش مطالبی گفته که با بحث ما مربوط است، ایشان می فرماید باید توجه داشته باشیم که جهاد همیشه باید با امر امام معصوم باشد البته ما از جواهر نقل کردیم که ولی فقیه عادل نیز جانشین امام معصوم می باشد، گفتیم که جهاد با جنگ فرق دارد لذا باید تحت نظر امام یا قائم مقام امام باشد و چون اینطور است دیگر ما نباید در انواع و اقسام و کیفیت جهاد بحث کنیم بلکه هر طور که امام یا قائم مقام او یعنی فقیه عادل تشخیص دهد جهاد همان طور باید انجام شود، سپس ایشان چند آیه را ذکر می کند من جمله آیه شریفه:(وَما لَکُم لا تُقاتِلونَ فی سَبیلِ اللّهِ وَالمُستَضعَفینَ مِنَ الرِّجالِ وَالنِّساءِ وَالوِلدانِ الَّذینَ یَقولونَ رَبَّنا أَخرِجنا مِن هٰذِهِ القَریَهِ الظّالِمِ أَهلُها وَاجعَل لَنا مِن لَدُنکَ وَلِیًّا وَاجعَل لَنا مِن لَدُنکَ نَصیرًا) (۱) که با بحث فعلی ما که در مورد جهاد برای نجات مستضعفین عالم از تحت سیطره ظالمان بود مرتبط می باشد و عرض کردیم امام رضوان الله علیه در صحیفه نور در سیزده جا به این آیه شریفه برای جریان مستضعفان استدلال کرده، در نظر امام رضوان الله علیه مستضعفان جهان یک معنای بسیار وسیعی دارد ایشان قائلند تمام کسانی که در برابر مستکبرین و ظالمان عالم قرار میگیرند جزء مستضعفان هستند تمام پیغمبران لشگرشان از مستضعفان بودند و انقلاب ما نیز لشگریانش مستضعفین بودند و مرفهین بی درد با انقلاب ما کاری نداشتند و ندارند لذا یک موی این کوخ نشینان به صدتا از آن کاخ نشینان می ارزد، خب شخصی با این تفکرات و با این ایده در مورد جهاد که قائل است تمام مستضعفین جهان باید در مقابل مستکبرین قیام و جهاد کنند خودش باید خیلی قدرتمند باشد و اولین گام قدرتش این است که باید خودش عاشق شهادت باشد که وقتی به کلمات ایشان مراجعه می کنیم این مطلب وجود دارد و از طرفی ایشان می فرماید ما تصمیم گرفته ایم که ریشه کمونیست و صهیونیست و سرمایه داری را بخشکانیم این قرن قرن شکستن بت هاست قرن غلبه بر مستکبرین است، خب کسی که چنین فکری دارد قطعا جهاد در نظر او بسیار وسیع و بلند خواهد بود خلاصه ایشان قائلند که حتی یک لحظه نباید از فکر جهاد فارغ باشید و بعد حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمودند هر کدام از شما حد اقل باید یک تیر آماده داشته باشید یعنی باید آماده جهاد باشید و در دعای عهد که هر روز می خوانیم نیز می گوئیم که ما آماده هستیم برای جهاد، این معنای جهاد بود که به عرضتان رسید بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

۱- نساء/سوره۴، آیه۷۵.

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: اقسام جهاد/ولایه الفقیه

یکی از بحثهای بسیار مهم جهاد مسئله مربوط به مستضعفین می باشد که در آیه شریفه:(وَ ما لَكُمْ لا تُقاتِلُونَ فی سَبیلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ الَّذینَ یَقُولُونَ رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْ هـذِهِ الْقَرْیَهِ الظَّالِمِ أَهْلُها وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ وَلِیًّا وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ نَصیراً) (۱) ذکر شده است، مسئله مستضعفین هم قرآنی و هم روائی و تاریخی و انقلابی می باشد.

از نظر قرآن عرض کردیم در قرآن کریم کلمه ضعفاء و مستضعفین بکار برده شده، کلمه ضعفاء در دوجا بکار رفته؛ اول در سوره ابراهیم:(وَبَرَزُواْ لِلّهِ جَمِیعًا فَقَالَ الضُّعَفَاء لِلَّذِینَ اسْتَكْبَرُواْ إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنتُم مُّغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللّهِ مِن شَیْءٍ قَالُواْ لَوْ هَدَانَا اللّهُ لَهَدَیْنَاكُمْ سَوَاء عَلَیْنَآ أَجَزِعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِن مَّحِیصٍ) (۲) و دوم در سوره غافر:(وَإِذْ یَتَحَاجُّونَ فِی النَّارِ فَیَقُولُ الضُّعَفَاء لِلَّذِینَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنتُم مُّغْنُونَ عَنَّا نَصِیبًا مِّنَ النَّارِ) (۳) ، خداوند متعال در این دو آیه ضعفاء را اهل جهنم معرفی می کند زیرا مقصود از ضعفاء کسانی هستند که استقلال فکری ندارند و در برابر مستکبرین خود باخته هستند و از آنها تبعیت می کنند و به ارزش های دینی توجه ای ندارند و راه مستکبران را در نظر گرفته و طی می کنند.

خوب و اما مستضعفین را قرآن دو دسته کرده، با توجه به شأن نزول آیات وقتی که پیغمبر صلوات الله علیه و آله دعوت خود را آغاز کرد کم کم عده ای اسلام آوردند ولی افرادی که اسلام آوردند دو دسته شدند؛ دسته ای برای حفظ موازین و شعائر اسلامی هجرت کردند چون مشکرین نسبت به کسانی که مسلمان می شدند بسیار سخت گیری می کردند و آنها را مورد اذیت و شکنجه قرار می دادند، دسته ی دیگر درحالی که می توانستند هجرت کنند و موازین و شعائر اسلامی خود را حفظ کنند اما کوتاهی کردند و تحت سیطره کفار باقی ماندند که قرآن اینها را مذمت می کند و می فرماید:(إِنَّ الَّذِینَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلآئِكَهُ ظَالِمِی أَنْفُسِهِمْ قَالُواْ فِیمَ كُنتُمْ قَالُواْ كُنَّا مُسْتَضْعَفِینَ فِی الأَرْضِ قَالْوَاْ أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللّهِ وَاسِعَهً فَتُهَاجِرُواْ فِیهَا فَأُوْلَـئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءتْ مَصِیرًا) (۴) ، و اما در مورد دسته ی اول قرآن کریم می فرماید مسلمانان باید قیام کنند و آنها را از استضعاف نجات بدهند و آیه ۷۵ از سوره نساء که در اول بحث خواندیم نیز مربوط به همین دسته می باشد.

ص: ۳۳۱

۱- نساء/سوره۴، آیه۷۵.

۲- ابراهیم/سوره۱۴، آیه۲۱.

۳- غافر/سوره۴۰، آیه۴۷.

۴- نساء/سوره۴، آیه۹۷.

عرض کردیم در ۴۸ جای قرآن از استکبار و مشتقات آن سخت انتقاد کرده و استکبار را یکی از فاجعه ها و بلاهای بزرگ بشری از آغاز خلقت ذکر کرده، استکبار دو مصداق دارد که البته مفهوماً یکی هستند؛ اول خود بزرگ بینی یعنی در برابر

خداوند و ارزش های دینی خودشان را بزرگ می دیدند و دوم دیگران را زیر سیطره خود قرار دادن و به استضعاف کشاندن آنها که این خودش چهار صورت دارد؛ استضعاف فرهنگی، استضعاف سیاسی، استضعاف نظامی و استضعاف اقتصادی که بدترین اینها استضعاف فرهنگی است یعنی مردم زیر سیطره فرهنگ دشمنان قرار بگیرند که قبل از انقلاب همین طور بود تمام فرهنگ و کتابها و دانشگاه های ما تحت سیطره فرهنگ غرب بودند و آنها را شستشوی مغزی می دادند و نسبت به اسلام و روحانیت بد بین می کردند. سیاست یعنی مدیریت مملکت و جامعه لذا باید افرادی که متعلق به کشور و مملکت هستنند در صدر امور باشند اما استکبار افرادی که خودش می خواست برای اداره امور سیاسی جامعه انتخاب می کرد که این استضعاف سیاسی بود. استضعاف اقتصادی طوری بود که مردم فقط مصرف کننده و همیشه محتاج آنها باشند. استضعاف نظامی به این صورت بود که تجهیزات نظامی تماماً مال آنها بود حتی مجاهدین و ارتش نیز در اختیار آنها بودند خلاصه اینکه استضعاف فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و نظامی کار استکبار می باشد لذا مسئله استضعاف بسیار مهم می باشد و قرآن کریم نیز آن را بسیار مذمت کرده، و اما اگر ملتی قدرت پیدا کرد باید برای نجات دیگران کمک کند مثل کمک های ایران به مردم فلسطین و لبنان خلاصه اینکه کمک به مستضعفین جهان یکی از وظائف و تکالیف می باشد.

ص: ۳۳۲

گفتیم که امام رضوان الله علیه در ۱۳ جای صحیفه نور به آیه ۷۵ سوره نساء تمسک کرده و می فرماید ما می خواهیم مستضعفین جهان را نجات بدهیم خب این تفکر و استراتژی امام بوده و قبل از ایشان چنین چیزی وجود نداشت، حالا مقداری از کلام ایشان را می خوانیم و بعد ادامه مطلب را عرض می کنیم، ایشان در جلد ۷ صحیفه نور صفحه ۳۲۷ می فرمایند: همیشه مستضعفان همراه پیامبران بوده اند تمام ادیان آسمانی از بین توده ها برخاستند و با کمک مستضعفین بر مستکبرین حمله بردند(در مناظره ای که امام رضا علیه السلام داشتند از حضرت سوال شد شما به چه دلیلی می گوئید پیغمبر اسلام از جانب خداست؟ حضرت فرمودند پیغمبر یتیم و فقیر و اجیر بود و مدتی چوپانی می کرد و از مستضعفین بود، جرج جرداق مسیحی نیز در جلد ۵ کتابش فصلی دارد بنام معجزه الصحراء که در آن می گوید حجاز که پیغمبر از آنجا برخواست یک منطقه ی بسیار عقب مانده بود که از همه جهت فقیر و مظلوم و محروم و مستضعف بودند لذا اینکه از همچین منطقه ای پیغمبری برخیزد معجزه می باشد) مستضعفین در تمام طول تاریخ به کمک انبیاء برخاستند و مستکبرین را به جای خود نشاندند در اسلام پیغمبر صلوات الله علیه و آله از بین مستضعفین برخواست و با کمک آنها مستکبرین زمان خود را شکست داد مستضعفین بر تمام ادیان حق دارند مستضعفین به اسلام حق دارند زیرا در طول تاریخ ۱۴۰۰ ساله ی اسلام این جمعیت بودند که کمک کردند و دین اسلام را ترویج کرند و با دین اسلام نظامهای شاهنشاهی و رژیمهای وابسته به آنها را سرجای خود نشاندند و جلوی زندگی منحوس آنها را گرفتند مستضعفین بودند که دنبال انبیاء بودند دنبال علماء و اولیاء بودند و نهضت ما نیز با مستضعفین پیش رفت مستکبرین یا فرار کردند و یا در منازل خود نشستند آنها که امروز برای استفاده نامشروع می خواهند سر این سفره بنشینند کجا بودند آن روزگار که مستضعفین خون خود را می دادند یا در بیقوله ها بودند یا در خارج به سر می بردند این مستضعفین بودندکه خون خود را ریختند و جوانان دانشگاهی و جوانان مدارس قدیم و جوانان بازاری و عشائر محترم بودند که با قیام خود رژیم منحوس را عقب نشاندند و دست نفت خواران مفت خور را قطع کردند...، خلاصه مسئله استضعاف و استکبار در تاریخ و قران و روایات ما جایگاه خاصی دارد.

ص: ۳۳۳

در نهج البلاغه در خطبه قاصعه که خطبه ۲۳۴ است و بزرگترین خطبه نهج البلاغه می باشد مطالب بسیاری در مورد استضعاف و استکبار ذکر شده، اولا گفته شده که بزرگترین مستکبر شیطان است و بعد به سراغ مستکبرین و مستضعفان می آید و باز در مورد استکبار شیطان مطلبی را بیان می کند و بعد می گوید خداوند تمام پیغمبران را از میان مستضعفین انتخاب کرد و سپس مطالب فراوانی در مورد استضعاف و استکبار بیان شده است.

علت نامگذاری خطبه به قاصعه این است که حضرت امیر علیه السلام سوار بر شتری بوده و در حالی که نشخوار می کرده این مطالب را بیان کرده و عرب نشخوار شتر را قصع می گوید لذا نام این خطبه قاصعه شده است.

آدرس: در شرح خوئی جلد ۱۱ صفحه ۲۶۳، در شرح ابن أبی الحدید جلد ۱۳ صفحه ۲۳۸، در شرح بحرانی جلد ۴ صفحه ۲۳۲ و در شرح فی ظلال جلد ۳ صفحه ۱۹۰.

حضرت در این خطبه چند نکته بیان می کند اول اینکه موسی و هارون به امر پروردگار سراغ فرعون رفتند درحالی که فقط لباس پشمی و عصائی در دست داشتند اما در شرح خوئی ذکر شده که فرعون هفتاد قلعه داشت و چند روز طول کشید تا از این قلعه به آن قلعه رفتند تا به فرعون رسیدند و بعد که او را به پرستش خدای یکتا دعوت کردند خندید و مسخره کرد و گفت دو نفر آدم فقیر آمده اند و دعوت به اسلام می کنند، بالاخره حضرت امیر علیه السلام می فرماید خداوند می توانست پیغمبرانشان را از میان افرادی که ثروتمند هستند انتخاب کند منتهی این کار را نکرد بلکه از میان مستضعفین انتخاب کرد سپس ایشان به سراغ مکه می رود و می فرماید خانه خدا از سنگ است و در جائی واقع شده که پست ترین نقطه زمین و بسیار گرم است درحالی که می توانست آن را از زمرد و طلا بسازد و در بهترین نقطه مکانی و خوش آب و هواترین منطقه قرار بدهد و اگر اینطور بود مردم هجوم می آوردند منتهی اینکار را نکرد تا مردم را امتحان کند و از این رهگذر همیشه مستضعفین را در برابر مستکبرین قدرت می دهد.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: اقسام جهاد/ولایه الفقیه

بحث درباره ی جهاد برای استخلاص مستضعفان از چنگال مستکبران بود که امام رضوان الله علیه تأکید فراوانی بر آن دارند، گفتیم آیه شریفه :(وَ ما لَکُمْ لا تُقاتِلُونَ فی سَبیلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ الَّذینَ یَقُولُونَ رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْ هذِهِ الْقَرْیَهِ الظَّالِمِ أَهْلُها وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ نَصیراً) (۱) بر این مطلب دلالت دارد.

از چند جهت می توانیم مطلب مربوط به مستضعفان را توضیح بدهیم؛ اولاً از جهت مفاهیم قرآنی و دوم از جهت روایات و احادیث و سوم از جهت تاریخ، اما از جهت مفاهیم قرآنی عرض کردیم آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه مسلمانان موظف هستند که برای نجات مستضعفین از چنگال و سیطره مستکبرین قیام کنند و پیغمبران خدا نیز همگی برای همین موضوع قیام کردند و دیروز کلام امام رضوان الله علیه در این رابطه را خواندیم و وقتی به تاریخ پیغمبران نیز مراجعه می کنیم می بینیم که در احوالات تمام پیامبران الهی مسئله استضعاف و استکبار مطرح است مثلاـ در مورد حضرت نوح در قرآن کریم گفته شده:(قالَ رَبِّ إِنِّی دَعَوْتُ قَوْمِی لَیْلاً وَ نَهاراً(۵)فَلَمْ یَزِدْهُمْ دُعائِی إِلاَّ فِراراً(۶)وَ إِنِّی کُلَّما دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصابِعَهُمْ فِی آذانِهِمْ وَ اسْتَغْشَوْا ثِیابَهُمْ وَ أَصَرُّوا وَ اسْتَکْبَرُوا اسْتِکْباراً(۷)) (۲) و حضرت ابراهیم نیز با استکبار نمرود مواجه بود و حضرت موسی با استکبار فرعون و حضرت عیسی با استکبار یهود و پیغمبر ما صلوات الله علیه و آله با استکبار ابوسفیان ها و ابو جهل ها مواجه بودند، البته خداوند متعال جریان حضرت موسی را بیشتر توضیح و شرح داده:(إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِی الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِیَعًا یَسْتَضْعِفُ طَائِفَهً مِّنْهُمْ یُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَیَسْتَحْیِی نِسَاءهُمْ إِنَّهُ کَانَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ) (۳) ، حضرت موسی قیام کرد و توانست بنی اسرائیل را از زیر چنگال فرعون که مستضعف شده بودند نجات دهد لذا آیه در مورد این جریان اینطور بیان شده:(وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذینَ کانُوا یُسْتَضْعَفُونَ مَشارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغارِبَهَا الَّتی بارَکْنا فیها وَ تَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ الْحُسْنی عَلی بَنی إِسْرائیلَ بِما صَبَرُوا وَ دَمَّرْنا ما کانَ یَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ ما کانُوا یَعْرِشُونَ) (۴) ، خلاصه اینکه اگر قرآن کریم را مطالعه کنیم می بینیم که یکی از کارهای بسیار مهم پیامبران الهی این بوده که برای نجات مستضعفین قیام و قتال کنند و این استضعاف و استکبار در طول تاریخ ادامه داشته و خواهد داشت و تا امام عصر علیه السلام ظهور کنند نیز ادامه خواهد داشت.

ص: ۳۳۵

۱- نساء/سوره۴، آیه۷۵.

۲- نوح/سوره۷۱، آیه۵.

۳- قصص/سوره۲۸، آیه۴.

۴- اعراف/سوره۷، آیه۱۳۷.

انسان دارای کرامت است و یک مخلوق ممتازی می باشد و خداوند متعال استعدادهای فراوانی به او داده لذا اگر انسان ها با استعدادهای فراوان و با فطرت پاکشان آزاد گذاشته شوند می توانند راههای کمال را از همه جهت فراهم کنند و یک جامعه ی بسیار کاملی بوجود بیاورند اما دشمنان اسلام و مستکبران با استضعاف فکری و فرهنگی و استضعاف سیاسی و استضعاف نظامی و استضعاف اقتصادی مسلمانان را زیر سیطره و سلطه ی خود قرار داده اند لذا در سوره قصص اینطور ذکر شده:(وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ(۵) وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ(۶)) (۱)

خوب و اما وارد بحث روائی می شویم، در روایات ما ائمه علیهم السلام جزء مستضعفین محسوب شده اند، مثلاً در بحار الانوار طبع جدید جلد ۲۸ صفحه ۷۶ از کشف الغمه نقل شده:(کشف : روی جابر بن عبدالله الانصاری قال : دخلت فاطمه علی رسول الله وهو فی سکرات الموت فانکبت علیه تبکی، ففتح عینه وأفاق، ثم قال یا بنیه أنت المظلومه بعدی، وأنت المستضعفه بعدی، فمن آذاک فقد آذانی...الی آخر) (۲) و اخبار دیگری در اینجا با همین مضامین ذکر شده اند.

در نهج البلاغه نیز روایاتی در این رابطه داریم، حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه در کلمات قصار و در کلمه شماره ۲۰۰ طبق شماره گذاری فیض الاسلام می فرمایند:(وَقَالَ علیه السلام : لَتَعْطِفَنَّ الدُّنْيَا عَلَيْنَا بَعْدَ شِمَاسِهَا عَطْفَ الضَّرُوسِ عَلَى وَلَدِهَا، و تلا عقیب ذلک: وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ) (۳) ، در تفسیر برهان ۱۵ روایت در تفسیر این آیه ذکر شده، این آیه بعد از جریان فرعون ذکر شده لذاآیت الله طباطبائی رحمه الله علیه در تفسیر المیزان می فرماید ظاهر آیه مربوط به حضرت موسی و فرعون است اما باطن آن مربوط به اهل بیت علیهم السلام می باشد یعنی همان طور که خداوند متعال با لطف خودش حضرت موسی را موفق کرد و بنی اسرائیل را نجات داد در اسلام نیز امام عصر علیه السلام بالاخره مسلمانان و کل مردم را از زیر سیطره مستکبرین نجات خواهد داد، واما در تفسیر صافی گفته شده این تأویل است ولی ظاهر آیات مربوط به حضرت موسی و فرعون و بنی اسرائیل می باشد.

۱- قصص /سوره۲۸، آیه۵.

۲- بحارالانوار، علامه مجلسی، ج۲۸، ص۷۶، حدیث ۳۴.

۳- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص۳۴۷، حکمت ۲۰۹.

خوب و اما بنده طبق عادت خودم فهرستی از روایات مربوط به بحثمان(استضعاف و استکبار)را از معجم مفهرس بحار الانوار نوشته ام منتهی یک روایتی در جلد ۶۰ بحار درباره اهل قم دیدم و آن خبر این بود که خداوند عالم اهل قم را مستضعف نمی گذارد و بعد مطالب فراوانی درباره شهر قم و اهل قم و موقعیت آن در آخرالزمان بیان شده است، حالا این روایت را به عنوان نمونه می خوانیم:(وعن علی بن عیسی عن أیوب بن یحیی الجندل عن أبی الحسن الأول علیه السلام قال رجل من أهل قم یدعو الناس إلی الحق یجتمع معه قوم کزبر الحدید لا- تزلهم الریاح العواصف ولا- یملون من الحرب ولا- یجبنون وعلی الله یتوکلون وَالْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ) (۱)

بحار این چند خبر را از تاریخ قم نقل می کند و تاریخ قم مال شخصی است که با شیخ صدوق معاصر بوده و بالاخره اخباری درباره قم نقل شده و در یکی از آنها گفته شده که خداوند نمی گذارد اهل قم زیر چنگال استکبار باشند که در زمان ما این امر محقق شده است، بنابراین فصل دوم بحث ما در مورد روایاتی است که درباره استضعاف و استکبار داریم.

معاویه در نامه ای که به حضرت امیر علیه السلام نوشت گفت تو همان کسی هستی که کشان کشان تو را برای بیعت به مسجد بردند، حضرت در جواب فرمودند بله خواستی من را مذمت کنی ولی تعریف کردی و خواستی من را مفتضح کنی ولی رسوا شدی بله همین طور است من را کشان کشان بردند من مظلوم واقع شدم لذا وقتی حضرت را به مسجد بردند رو به قبر پیغمبر کرد و فرمود:(یابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی)، پس از لحاظ روایات بررسی استضعاف به این صورت است که عرض شد و از نظر آیات قرآن نیز به عرضتان رسید، بنابراین یکی از انواع جهاد که امام رضوان الله علیه ذکر کرده جهاد برای نجات مستضعفین از چنگال مستکبرین می باشد.

۱- بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۶۰، ص۲۱۶، حدیث ۳۷.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: اقسام جهاد/ولایه الفقیه

ولادت با سعادت صدیقه طاهره حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها را تبریک عرض می کنیم.

بحثمان درباره مستضعفین بود و گفتیم که یکی از موضوعاتی است که در قرآن کریم و روایات و تاریخ بسیار اهمیت دارد و ما باید مستضعفین را بشناسیم و وظائف خودمان را نسبت آنها بدانیم و در قران کریم نیز گفته شده:(وَ ما لَکُمْ لا تُقاتِلُونَ فی سَبیلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ الَّذینَ یَقُولُونَ رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْ هذِهِ الْقَرْیَهِ الظَّالِمِ أَهْلُها وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ نَصیراً) (۱)

عرض کردیم استضعاف که کار مستکبرین است یعنی ضعیف کردن و ضعیف شمردن طرف مقابل و استکبار یعنی خود بزرگ بینی و سعی در بزرگ کردن خود سلطه پذیری از این طرف و سعی در سلطه پذیری طرف مقابل، گفتیم گاهی استضعاف اقتصادی است یعنی مستکبرین سعی می کنند گروهی را از لحاظ اقتصاد ضعیف و محتاج کنند لذا حضرت امیر علیه السلام می فرمایند:(إحتج إلی مَن شئت تکن أسیره)، گاهی استضعاف فرهنگی است یعنی سعی در تغییر فرهنگها و برتری دادن و عملی ساختن فرهنگ خودشان دارند، گاهی استضعاف سیاسی است یعنی افرادی که به آنها سرسپردگی دارند و شستشوی مغزی داده شده اند و مورد تربیت خودشان بوده اند را برای مدیریت یک مملکتی سرکار می آورند، گاهی استضعاف نظامی است یعنی یک مملکتی را از لحاظ قدرت جهادی و دفاعی ضعیف و خودشان را قوی کنند، این چهار تا نسبت به هم مانعه الجمع نیستند گاهی هر چهار مورد نسبت به یک کشوری وجود دارد و گاهی کمتر خلاصه این چهار مورد کلاً به ظلم بر می گردد، اسلام با ظلم مقابله می کند و برای انسان ها کرامت قائل است و می گوید انسان ها باید آزاد و مستقل باشند ولی آنها کرامات را از انسان ها سلب می کنند و با دیده حقارت به انسان ها نگاه می کنند و قدرتشان را محدود می کنند که تمام اینها استضعاف می باشد و امام رضوان الله علیه می فرمودند خود انبیاء از میان توده مردم ومستضعفین برخواستند و یار و یاور آنها نیز همیشه مستضعفین بوده اند لذا در تاریخ همیشه مستضعفین جایگاه بسیار بلند و بالائی دارند:(وَكَأَيِّن مِّن نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُواْ لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَمَا ضَعُفُواْ وَمَا اسْتَكَانُواْ وَاللّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ(۱۴۶) وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلاَّ أَن قَالُواْ ربَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ(۱۴۷) فَآتَاهُمُ اللّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الآخِرَةِ وَاللّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ) (۲) و امام رضوان الله علیه فرمودند قیام و انقلاب ما نیز برای نجات مستضعفین از چنگال مستکبرین می باشد.

۱- نساء/سوره۴، آیه۷۵.

۲- آل عمران/سوره۳، آیه۱۴۶.

چند مطلب در تتمه بحث باقی مانده، مطلب اول اینکه امام رضون الله علیه در جای جای صحیفه نور از سلاطین انتقاد کرده چونکه آنها جزء مستکبرین بودند و مردم را به استضعاف کشاندند لذا یکی از گروه و قشرهای مستکبرین همین سلاطین بوده اند، حالا ـ مقداری از کلمات امام رضوان الله علیه که مربوط به سلاطین است را می خوانیم،ایشان در جلد ۴ صحیفه نور از صفحه ۴۰۲ به بعد می فرماید: ما تا حالا مقدراتمان از ۲۵۰۰ سال پیش حکومت شاهنشاهی بوده است، آنها می گفتند مردم ایران شاهنشاهی را دوست دارند و اصلا شاه پرست هستند ولی دروغ می گویند و این حرف درست نبوده و نیست، بعضی از سلاطین را شاه عباس جنت مکان خواندند این جنت مکانشان مردم خبیثی بودند همین شاه عباس است که پسر خودش را کور کرد برای خاطر مملکت و جاه طلبی همان انوشیروان عادل است که از بدترین ظلمه بوده و کارهای ظالمانه اش را تاریخ ثبت کرده، مبارزه با اسلام و روحانیت نقشه قدیمی استعمار است در داخل هر مملکتی مثل حالای مملکت ایران کوشش کردند تا در داخل ایران از راههای مختلف یک کارهائی بکنند که قوا با هم مجتمع نشوند آخوند را پیش مردم زمان رضا شاه مبتذل کرده بودند آخوند نمی توانست از خانه بیرون بیاید نه از دست دولت بلکه از دست مردم در فرهنگ مردم تأثیر کرده بودند و به آنها می گفتند آخوندها مفت خورند و امثال این تعابیر.

ایشان در جای دیگر از همین جلد ۴ صحیفه نور به مناسبت میلاد پیغمبر صلوات الله علیه وآله سخنرانی کرده و فرمودند: این تولد مبدأ خیرات و برکات و مبدأ کوبیدن ظالم و خاموش شدن آتش کده ها و بت کده ها و فرو ریختن کنگره ها بوده (در جائی دیگر ایشان ذکر می کند ۱۴ کنگره از قصر انوشیروان در شب تولد پیامبر صلوات الله علیه و آله فرو ریخت و این دیل بر این است که ۱۴ قرن بعد از انوشیروان قیام و انقلابی در ایران صورت خواهد گرفت) که تمام آنها دوگانه پرستی و شرک بودند و کلاً دو پایه و اصلی که در آن زمان وجود داشت فرو ریخت و از بین رفت یکی مربوط به توحید است که با خاموش شدن و فرو ریختن بت کده ها صورت گرفت و دیگری مربوط به از بین رفتن ظلم است که با فرو ریختن کنگره های شاهنشاهی حاصل شد.

امام رضوان الله علیه در جای دیگر از صحیفه نور می فرمایند: محمد رضا خان خیلی از آتش پرستها تمجید می کرد با اینکه معلوم است آتش پرستی کار باطلی می باشد، در یزد آتش پرست های آن زمان به شاه نامه نوشتند و خیلی از او تشکر کردند که آن سال به آنها میدان داده تا بیشتر آتش پرستی خودشان را ظاهر کنند.

امام رضوان الله علیه در جلد ۱۰ صحیفه نور باز می فرمایند پادشاهان دوزخ مکان بودند ولی به آنها جنت مکان می گفتند همانی که پسر خودش را کور کرد که مبادا چه شود و همانی که معروف به انوشیروان عادل است ظلم هایش روی تاریخ را سیاه کرده لکن تا قبل از این رژیم از او تعریف و تمجید می کردند، سپس ایشان می فرماید رضا شاه اول که آمد عوام فریبی می کرد به دسته جات عزاداری می رفت و از این کارها انجام می داد و سپس مقداری از دشمنی های رضا خان با روحانیت بحث می کنند و بعد می فرمایند رضا شاه اول که سرکار آمد دو چیز را ننگ ایران می دانست؛ یکی قجر و دیگری آخوند، و می گفت تا سلطنت قاجار است و تا آخوند در این مملکت وجه دارد ایران ترقی نخواهد کرد و کار بجائی رسید که شاه یک جلسه ای تشکیل داد و از اینکه عرب ها و مسلمانان آمدند و اسلام را در ایران رواج دادند و در نتیجه کاخ های ساسانیان از بین رفت ملی گراها جمع شدند و دستمال در آوردند و گریه کردند که عرب ها آمدند و تمدن ما ایرانیان را از بین بردند و اسلام غلبه پیدا کرد، خلاصه اینکه امام رضوان الله علیه کلمات فراوانی در چند جلد از صحیفه نور بر علیه سلاطین دارند.

ص: ۳۴۰

از طرفی یک سوالی پیش می آید که ما باید آن را پاسخ بدهیم، در اول معراج السعاده ملا احمد نراقی که خود از پرچمداران نظریه ولایت فقیه است یک صفحه از فتحعلی شاه تعریف کرده و یا شیخ جعفر کاشف الغطاء در اول کتاب کشف الغطاء دو صفحه از فتحعلی شاه تعریف کرده و یا علامه مجلسی در اول زاد المعاد و حق الیقین از شاه سلطان حسین صفوی تعریف و تمجید کرده حالا چطور باید بین کلام امام رضوان الله علیه که باشدت از کل سلاطین انتقاد کرده و کلام این بزرگواران جمع کنیم که إن شاء الله تعالی روز شنبه به عرض محترمتان خواهیم رساند... .

اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: اقسام جهاد/ولایه الفقیه

بحث درباره مستضعفان از منظر امام رضوان الله علیه بود، علت اصلی استضعاف در واقع استبداد سلاطینی بوده که حاکم بر کشورهای اسلامی بودند و مقدرات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی مردم همگی در دست آنها بوده و مردم را تحقیر می کردند لذا ایشان انتقاد بسیار شدیدی از سلاطین دارند که دیرزو مقداری از کلام ایشان را خواندیم البته یک قسمت از استضعاف نیز مربوط به استکبار و مستکبرین می باشد و اما از طرفی گفتیم که در کلمات علماء بزرگ ما تعریف و تمجید از سلاطین زیاد است فکیف التوفیق بین کلام امام رضوان الله علیه در مذمت و رد سلاطین و کلام علماء بزرگ در تعریف و تمجید از سلاطین؟

ص: ۳۴۱

در اینجا ذکر چند نکته لازم است، اول اینکه نمونه هائی از تعریف و تمجید علماء بزرگ از سلاطین را بیان می کنیم؛ یکی از علماء بزرگ ما علامه مجلسی است که در زمان صفویه زندگی می کرده ایشان در کتابهای خودش مثل زاد المعاد و حق الیقین تعریفهای فراوانی از سلاطین صفویه دارد حتی برخی گفتنه اند شاید این تعاریف و تمجید ها جزء کتاب خودش نبوده و بعدا دیگران اضافه کرده اند ولی اینطور نیست زیرا گاهی در ضمن کتاب هایش مثلا در جلد ۵۲ بحار نیز از سلاطین صفویه تعریف کرده و فرموده شاید دولت صفویه متصل به ظهور حضرت مهدی علیه السلام بشود.

حاج ملا احمد نراقی از علماء بسیار بزرگ ماست و در قله فضیلت و کمالات واقع است و از نظر علوم مختلف جامعیت دارد منتهی ایشان در اول معراج السعاده از فتحعلی شاه تعریف و تمجید بسیاری می کند و می فرماید: و از آنجا که همگی همت سپهر رفعت اعلی حضرت، پادشاه جم جاه، ملایک سپاه، گردون بارگاه، خدیو زمان، قبله سلاطین جهان، سرور خواقین دوران، بانی مبانی دین مبین، و مروج شریعت سید المرسلین، طغرای زیبای منشور خلافت، رونق جمال کمال مملکت، آفتاب تابان فلک سلطنت، خورشید درخشان سپهر جلالت، ماحی مآثر ظلم و عدوان، مظهر:إن الله یأمر بالعدل والاحسان، خسروی که انجم، با آنکه همگی چشم شده، صاحبقرانی چون او در هیچ قرنی ندیده، و سپهر پیر، با آنکه همه تن، گوش گشته، طنین طنطنه کشور گشائی چنین، نشنیده...إلی آخر.

شیخ جعفر کاشف الغطاء که از علماء بسیار بزرگ ماست و از شاگردان بحرالعلوم بوده در اول کتاب کشف الغطاء تعریف و تمجید بسیاری از فتحعلی شاه کرده و این کتاب را به او پیشکش کرده، شیخ جعفر به ایران آمده بوده در زمان ایشان دو جریان مهم پیش آمده بود اول اخباری گری و دوم وهابی گری، شیخ جعفر با شیخ محمد اخباری که در آن زمان از بزرگان اخباری ها در ایران بود مناظره کرد و بر او غلبه پیدا کرد اما باز شیخ محمد اخباری از تبلیغ اخباری گری دست برنمی داشت تا اینکه شیخ جعفر به او گفت با هم مباهله می کنیم و از خدا می خواهیم هرکس مبطل است خداوند او را هلاک کند، اعلام عمومی کردند که مردم در بیابانی جمع شوند تا مباهله صورت بگیرد شیخ جعفر آمد و وضو گرفت و سجاده اش را پهن کرد اما شیخ محمد اخباری ترسید و نیامد، خلاصه اینکه شیخ جعفر کاشف الغطاء با آن عظمت و بزرگی در اول کشف الغطاء تعریف و تمجید فراوانی از فتحعلی شاه کرده است.

مطلب دیگری که باید به آن توجه داشته باشیم این است که شیعیان در تاریخ بسیار بسیار مظلوم بوده اند، در زمان بنی اُمیه و بنی عباس که معلوم است هیچگاه مذهب شیعه در ایران یک مذهب رسمی نبوده بلکه حکومت و سلطنت و قدرت در دست سنی ها بوده و بعد از آنها غزنویان تعصب شدیدی در سنی گری داشتند و دشمنی آشکاری با شیعیان داشتند و بعد از آنها سلجوقیان نیز همینگونه بودند، فقط در یک زمان کوتاهی تشیع پروبال پیداکرد آن هم در قرن چهارم تا نیمه قرن پنجم هجری بود زیرا سلطنت در دست آل بویه که شیعه بودند قرار گرفت و بعدش باز شیعه در حاشیه بود و به همین صورت شیعه در ذلت به سر می برد تا زمان صفویه که توانستند مذهب رسمی ایران را تشیع کنند و این خدمت بزرگی بود، محمد جواد مغنیه در کتاب الشیعه والحاکمون سرگذشت غم انگیز شیعیان در طول تاریخ را نوشته است، خلاصه اینکه در اواخر دوره صفویه ایران در مقابل دولت عثمانی قرار می گیرد و دولت عثمانی ظلم های فراوانی به تشیع می کند حالا مطلب این است که اگر در این بین سلاطینی پیدا شوند که از شیعیان طرفداری کنند در حالی که علماء بزرگ ما نیز هیچ قدرتی نداشته اند در این صورت می توانیم بگوئیم که تعریف ها و تمجیدهای علماء بزرگ ما از سلاطین حامی شیعه بخاطر حفظ و تقویت شیعه بوده یعنی در واقع علماء بزرگ ما پادشاهان حامی تشیع را ولو اینکه آلوده و بد بودند تقویت می کردند تا بتوانند در پناه قدرت آنها شیعه را در مقابل دشمنان و سلاطینی که دشمن تشیع بودند حفظ کنند.

ص: ۳۴۳

در طلاق بین ما و اهل سنت اختلاف زیادی وجود دارد مثلا ما می گوئیم طلاق باید در طهر غیر مواقعه و در حضور دو شاهد عادل باشد و سه طلاق در یک مجلس جائز نیست اما آنها می گویند سه طلاق در مجلس واحد بدون حضور دو شاهد عادل و بدون نیاز به طهر غیر مواقعه واقع می شود، نقل شده سلطان خدابنده که سنی بوده و در زمان علامه حلی حکومت داشته در مجلسی عصبانی می شود و طبق احکام اهل سنت زنش را سه طلاقه می کند اما بعدش پشیمان می شود، به او گفتند در میان عجم و عرب عالمی است که بسیار مشهور است و او قائل است چنین طلاقی صحیح نیست، عده ای را فرستاد علامه حلی را آوردند و سلطان خدابنده جلسه مناظره بزرگی بین علامه حلی و علماء اهل سنت ترتیب داد و در آن مجلس علامه حلی با آنها مناظره کرد و حقانیت شیعه را اثبات کرد و در نتیجه سلطان خدابنده شیعه شد، از آن تاریخ به بعد علامه حلی از سلطان خدابنده جدا نمیشد چون ممکن بود سنی ها دوباره او را به دام بیاندازند لذا ذکر شده که یک دهم عمر علامه حلی در ایران گذشته است و خلاصه علامه حلی کتاب هائی به نام "منهاج الکرامه" و "نهج الصدق و کشف الحق" را در همین ایام در اثبات حقانیت شیعه نوشته است، علی أيِّ حال امام رضوان الله علیه که آن قدر از سلاطین انتقاد کرد در جلد ۳ صحیفه نور صفحه ۲۴۱ فرموده علامه حلی و شیخ بهائی و امثالهما که از سلاطین تعریف و تمجید کردند علتش این بوده که مصلحت را در این می دیدند که از سلطان تعریف و تمجید کنند و به او تقرب پیدا کنند تا اینکه سلطان را در برابر سنی ها و دشمنان تقویت کنند و در نتیجه شیعه را حفظ کنند و حتی امام رضوان الله علیه در آخر کلامشان می فرماید: اگر من خودم می توانستم یک سلطان جائری را به راه بیاورم می رفتم درباری می شدم و شما نیز تکلیفتان همین بود یعنی اگر می توانید یک سلطان جائری را به راه بیاورید بروید و درباری بشوید این درباری شدن نیست آدم سازی است، بنابراین از این جهت تعریف ها و تمجیدهای علماء از سلاطین اشکالی ندارد.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

جهاد برای دفع فتنه/اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد برای دفع فتنه/اقسام جهاد/ولایه الفقیه

بحثمان در این بود که امام رضوان الله علیه در مواردی که ذکر کردیم از تمام سلاطین به شدت انتقاد کردند و آنها را وسیله ی استضعاف مردم قرار دادند و شکی نداریم که این یکی از جنایات بسیار بزرگ می باشد و اصلاً قران کریم یکی از علتهای جهاد را همین استضعاف ذکر می کند:(وَ ما لَکُمْ لا تُقاتِلُونَ فی سَبیلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ الَّذینَ یَقُولُونَ رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْ هذِهِ الْقَرْیَهِ الظَّالِمِ أَهْلُها وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ نَصیراً) (۱) ، از طرفی عرض کردیم در کلمات برخی از علماء بزرگ ما تمجید و تکریم از سلاطین دیده می شود و نمونه هایی از ملا احمد نراقی وعلامه مجلسی و شیخ بهائی و شیخ جعفر کاشف الغطاء و علامه حلی نقل کردیم، فکیف التوفیق بین کلام امام رضوان الله علیه که خود یکی از فقهاء بزرگ است و انتقاد شدید از سلاطین دارد و کلام دیگر علماء در تعریف و تمجید از سلاطین؟ در جواب عرض کردیم خود امام رضوان الله علیه نیز در مواردی تکریم کرده است و بحث به این بر می گردد که ذاتاً همه سلاطین مورد انتقاد و جنایتکار هستند منتهی بعد از پیغمبر صلوات الله علیه وآله وضع طوری بوده که شیعیان و طرفداران اهل بیت علیهم السلام کم کم در مضیقه قرار گرفتند، حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه با اینکه خودشان با آن جریان که پیش آمد سازش و صبر کردند اما فرمودند:(قهروا حتی ذلوا و قتلوا حتی قلوا و وعظوا حتی ملوا)، خلاصه روز به روز شیعیان در وضعیت نامناسب و بسیار سختی قرار می گرفتند و کار به جائی رسید که حکومت های سنی یکی پس از دیگری بوجود می آمدند درحالی که همگی با شیعیان عداوت داشتند و آنها را می کشتند و علماء ما نیز در رنج به سر می بردند تا زمان صفویه که یک سلطنت حامی تشیع بوجود آمد، علماء بزرگ با بوجود آمدن صفویه فکر کردند ما باید این مرکز و منبع و حکومت و سلطنت قوی که طرفدار شیعه است را حفظ و تقویت و حمایت کنیم لذا در عین حال که می دانستند سلطنت آنها باطل است اما به قول امام رضوان الله علیه امثال شیخ بهائی ها ایثار کردند و خودشان را با دربار مربوط کردند، واقعا این یک فداکاری و ایثار بود زیرا وجهه ی آنها بین مردم خراب می شد و پائین می آمد اما مصلحت بر این بود که برای نگهداری کیان تشیع ناچار سلطنت شیعی را در برابر دولتهای سنی دیگر مثل عثمانی که همگی دشمن تشیع بودند حمایت و تقویت کنند.

۱- نساء/سوره۴، آیه۷۵.

بحث دیگر که برخی نیز سوال کردند این است که چنین تعریف و تمجیدهائی دروغ است لذا چه توجیهی برای آن وجود دارد؟ در جواب عرض می کنیم که گناهان دو جور است، برخی از گناهان مقتضی عذاب هستند و بعضی دیگر علت تامه

عذاب هستند، حسن و قبح که بر اشیاء عارض می شود بعضی از اشیاء علت تامه حسن و قبح هستند اما بعضی اشیاء مقتضی حسن و قبح هستند مثلاـ ظلم علت تامه قبح است و هیچوقت نمی شود چیزی ظلم باشد و خوب باشد و یا مثلاـ اطاعت پروردگار علت تامه حسن است و هیچوقت نمی شود چیزی اطاعت خداوند باشد و حسن نباشد، بنابراین یک بحثی در علم کلام و اصول داریم که آیا عروض احکام برای موضوعات بالوجوه والاعتبار است یا ذاتی می باشد؟ حق تفصیل می باشد یعنی در بعضی موارد حسن و قبح و احکام نسبت به یک موضوعی ذاتی است مثل ظلم که قبحش ذاتی و هرکجا که هست حرام می باشد و یا مثل انقیاد و اطاعت پروردگار که حسنش ذاتی است اما صدق و کذب اینطور نیستند بلکه صدق مقتضی حسن و کذب مقتضی قبح می باشد "والمقتضی یؤثر لولاـ المانع" مثل زمانی که تقیهً دروغ گفته می شود مانند زمانی که عمار یاسر نزد پیغمبر آمد و گفت پدر و مادر من از شما ابراز برائت نکردند و کشته شدند ولی من تقیهً دروغ گفتم و از شما ابراز برائت کردم که پیغمبر فرمودند کار خوبی کردی "إن عادوا فعد"، خب در اینجا عمار دروغ گفته بود اما پیغمبر او را تشویق کرد چون در مقام تقیه بوده، بنابراین صدق و کذب مقتضی حسن و قبح اینطور هستند و گاهی باید أهم و فی الأهم کرد البته این کار هر کسی نیست بلکه کسی که فقیه است می سنجد و می بینید کذب که مقتضی قبح بود در اینجا حسن است و یا صدق که مقتضی حسن است در اینجا قبیح می باشد و تعریف و تمجیدهای علماء بزرگ ما از سلاطین نیز از همین باب بوده و ملا مهدی نراقی پدر ملا احمد نراقی در جلد دوم جامع السعادات در بحث صدق و کذب این مطالب را مفصلاً بیان کرده است، این تتمه بحث دیروز بود که به عرضتان رسید و با توفیق پروردگار تمام مطالب مربوط به جهاد برای نجات مستضعفین که طبق قرآن و روایات و تاریخ یکی از انواع جهاد می باشد را بیان کردیم.

ص: ۳۴۶

یکی دیگر از انواع جهاد که در قرآن کریم نیز ذکر شده جهاد برای رفع فتنه می باشد:(وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّی لاَ تَکُونَ فِتْنَهٌ وَیَکُونَ الدِّینُ لِلّهِ) (۱) ، در ۳۰ جای قرآن کلمه فتنه تکرار شده و این بحث یک بحث قرآنی و روائی و تاریخی و تا حدی کلامی می باشدو امام رضوان الله علیه نیز در صحیفه نور جلد ۲۰ صفحه ۳۱۳ به همین آیه برای توجیه قیام و جهاد و از بین بردن رژیم سلطنتی تمسک کرده و فرموده: کدام فتنه و بلیّه بالاتر از این که دشمنان اسلام خصوصاً در این زمان برای برچیدن اساس اسلام و برپا کردن حکومت هایی مثل ستم شاهی و برگرداندن مستشاران غارت گر و بر باد رفتن حرث و نسل ملت؟ و بر سر کشور و ملت ایران، آن آید که بر سر کشور عراق و ملت مظلوم آن در این چند سال آمد؟...إلی آخر، و باز در جلد ۱۹ صحیفه نور صفحه ۱۱۴ اینطور گفته شده: پیغمبر رحمه للعالمین است و تمام جنگهایی که او کرده و دعوتهائی که او کرده همه رحمت است و اینکه می فرماید"قاتلوهم حتی لا تکون الفتنه" بزرگترین رحمت است، بنابراین یکی از انواع جهاد در اسلام جهاد برای رفع فتنه می باشد.

خوب و اما همانطور که عرض شد این بحث یک بحث قرآنی و روائی و تارخی و تاحدی کلامی می باشد لذا ما برای معنی کردن فتنه باید به قرآن و روایاتمان مراجعه کنیم، هم در نهج البلاغه و هم در روایاتمان در مورد فتنه مطالب زیادی ذکر شده مثلا از امام صادق علیه السلام نقل شده:(لا یظهر المهدی علیه السلام حتی یشمل البلاد الفتنه)، در مورد فتن آخرالزمان مطالب زیادی در روایات ما ذکر شده که شناخت آنها بسیار لازم می باشد.

ص: ۳۴۷

۱- بقره/سوره۲، آیه۱۹۳.

خوب و اما از نظر قرآنی آیت الله طباطبائی صاحب تفسیر المیزان اعلی الله مقامه کلمه "فتنه" در آیه شریفه :(وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لاَ تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلّهِ) (۱) و آیه :(وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ) (۲) را به معنای شرک گرفته است چون در آن زمان مشرکین کسی که مسلمان میشد را شکنجه می کردند و او را ملزم می کردند تا مشرک شود لذا این آیه اشاره به همین مطلب دارد یعنی می گوید قاتلوهم تا اینکه فتنه ی الزام به شرک توسط مشرکین بر طرف شود و مردم در انتخاب دین آزاد باشند.

در آیه شریفه دیگر نیز در مورد فتنه اینطور ذکر شده:(وَاتَّقُواْ فِتْنَةً لاَّ تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنكُمْ خَآصَّةً وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ) (۳) بنابراین بحث بسیار مهم است و ما باید فتنه ها را بشناسیم.

حالا یکی از کلمات حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه که مربوط به فتنه است را می خوانیم و بحث را تمام می کنیم، حضرت می فرمایند:(إِنَّمَا بَدْءُ وُقُوعِ الْفِتَنِ أَهْوَاءٌ تُتَّبَعُ، وَأَحْكَامٌ تُبْتَدَعُ، يُخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ اللهِ، وَيَتَوَلَّى عَلَيْهَا رِجَالٌ رِجَالاً، عَلَى غَيْرِ دِينِ اللهِ. فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مِزَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخْفَ عَلَى الْمُرْتَادِينَ; وَ لَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لَبْسِ الْبَاطِلِ، انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَانِدِينَ . وَلكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هذَا ضِغْثٌ، وَمِنْ هذَا ضِغْثٌ، فَيُمْزَجَانِ! فَهُنَالِكَ يَسْتَوْلِي الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ، وَيَنْجُو «الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللهِ الْحُسْنَى ») (۴)

ص: ۳۴۸

۱- بقره/سوره۲، آیه۱۹۳.

۲- انفال/سوره۸، آیه۳۹.

۳- انفال/سوره۸، آیه۲۵.

۴- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص۴۲، خطبه ۵۰.

آدرس: شرح خوئی جلد ۴ صفحه ۲۹۲، شرح ابن أبی الحدید جلد۳ صفحه ۲۴۰، شرح بحرانی جلد ۲ صفحه ۱۳۳ و شرح فی ظلال جلد۱ صفحه ۲۸۱.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

جهاد برای دفع فتنه/اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: جهاد برای دفع فتنه/اقسام جهاد/ولایه الفقیه

عرض کردیم امام رضوان الله علیه در دو جای صحیفه نور برای قیام و از میان برداشتن رژیم سلطنتی به آیه شریفه:(وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ) (۱) تمسک کرده زیرا رژیم سلطنتی منشأ فتنه و فساد می باشد در جلد ۲۰ صفحه ۳۱۳ اینطور فرموده اند و اما در جلد ۱۹ صفحه ۱۱۴ نیز اینطور فرموده اند که پیغمبر صلوات الله علیه و آله رحمه للعالمین است و اینکه فرموده:(وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ) (۲) خودش بزرگترین رحمت است تا اینکه فتنه از سطح زمین برداشته شود و مردم از جهت فتنه ایمن باشند.

کلمه "فتنه" در ۳۰ جای قرآن کریم ذکر شده لذا ما می خواهیم ببینیم فتنه لغتاً چطور معنی شده زیرا قرآن بر اساس لغت و عرف عام نازل شده است، شأن نزول آیات مذکور این است که وقتی در مکه مردم اسلام می آوردند کفار قریش آنها را مورد اذیت و شکنجه قرار می دادند بطوری که مسلمانان ناچاراً از مکه کوچ و هجرت می کردند اما آیه نازل شد که شما در برابر آنها یعنی کسانی که در مکه شما را مورد اذیت قرار می دهند و وادار به شرک می کنند مقاوت کنید:(وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ) (۳) مورد آیه همین جاست منتهی مورد، مخصص نمی شود لذا یکی از مواردی که جهاد لازم است جهاد برای دفع فتنه می باشد.

۱- بقره/سوره۲، آیه۱۹۳.

۲- بقره/سوره۲، آیه۱۹۳.

۳- بقره/سوره۲، آیه۱۹۳.

یکی از راههای فهمیدن معنای یک کلمه عربی این است که به کتاب لغت مراجعه کنیم اما بهترین راه این است که در موارد استعمال آن کلمه تتبع کنیم، برخی از مفسرین ما مثل مجمع البیان گفته اند فتنه یک معنی کلی بیشتر ندارد و آن "امتحان" است و استعمالات دیگر از مصادیق و موارد این معنای کلی می باشند به عبارت دیگر با هم مشترک معنوی هستند نه مشترک لفظی، در اول سوره عنکبوت نیز اینطور ذکر شده:(الم(۱)أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ(۲)وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ) (۱) و کلمات "یفتنون" و "فتنّا" به معنای امتحان می باشند.

آیت الله طباطبائی اعلی الله مقامه نیز در تفسیر المیزان تقریبا همین فرمایش مجمع البیان را دارد منتهی به این بیان که فتنه یک پیش آمد و حادثه و جریانی است که دو چهره دارد و پیچیدگی دارد لذا افراد جاهل فریب می خورند به عبارت دیگر فتنه فقط یک معنی دارد و در واقع محنت و مصیبتِ منفی است که انسان ها را فریب می دهد، ولی مجمع البیان می گوید در موارد بسیاری استعمال شده است مثلا در قران کریم گفته شده:(إِنَّما أَمْوالُكُمْ وَ أَوْلادُكُمْ فِتْنَهٌ وَ اللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ) (۲) حالا ما باید ببینیم فتنه به چه معنائی می باشد و بسیار خوب است که انسان وقت صرف کند تا بفهمد معنای دقیق فتنه چیست، ما نیز در زبان خودمان فتنه را در پیش آمدهائی که پیچیدگی دارد و گودهای متعددی دارد و جاهل را گول می زند استعمال می کنیم.

۱- عنکبوت/سوره۲۹، آیه۱.

۲- تغابن/سوره۶۴، آیه۱۵.

بنـده به معجم مفهرس بحار مراجعه کردم تا ببینم این کلمه در احادیث ما در چه جاهائی اسـتعمال شده است که به نمونه هائی اشـاره می کنیم، مثلاـ در روایت ذکر شـده :(قـال: إیاکم والجُهال من المتعبـدین والفُجار من العلماء فإنهم فتنه کل مفتون) (۱) زیرا ازجهتی که عالم است مردم با نظر احترام به او نگاه می کنند و از او پیروی می کنند اما از جهتی که فاجر است نباید از او پیروی کننـد به عبـارت دیگر تعبـد خیلی خوب است امـا چون بـا جهـل و مقـدس مآبی مخلوط شـده فتنه است و یا علم خیلی خوب است امـا چون علمش با فسق و فجور مخلوط شـده فتنه است بنابراین چیزی که دو چهره دارد و دارای پیچیـدگی است فتنه می باشد.

خوب و اما در روایات بسـیاری داریم که پیغمبر صـلوات الله علیه و آله فرمودنـد:(سـتکون بعدی فتنه) بنده دیدم که در ۱۰ جا حضـرت این فرمایش را کرده انـد منتهی بعدش فرموده اند مردم نباید به دنبال فتنه بروند بلکه باید به دنبال امیرالمومنین و ائمه علیهم السلام باشند خلاصه حضرت راههائی را نشان داده تا مردم دچار این فتنه ها نشوند.

باز در روایتی داریم عن أبی جعفر علیه السـلام:(قال : یاجابر لا یظهر القائم حتی یشـمل أهل البلاد فتنه) (۲) و یا در خبر دیگر وارد شـده:(عن أبی جعفر علیه السـلام أنه قال : یا جابر لا یظهر القائم حتی یشـمل الشام فتنه) (۳) و در خبر دیگری ذکر شـده که در عراق فتنه می شود، ویا مثلا پیغمبر صـلی الله علیه و آله به عمار فرمودند:(یا عمار ستکون بعدی فتنه فاتبع علیاً)، بنابراین مراجعه به روایات برای فهم معنای دقیق فتنه بسـیار مفیـد است و همان طور که ملاحظه کردیـد فتنه در روایات ما در جائی که پیچیدگی وجود دارد بکار رفته است.

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲، ص۱۰۶، ح ۱، ط ۴۳ جلدی.
۲- بحارلانوار، علامه مجلسی، ج۵۲، ص۱۷۱، ح۱۶۲، ط ۴۳ جلدی.
۳- بحارالانوار، علامه مجلسی، ج۵۲، ص۲۹۸، ح ۵۷، ط ۴۳ جلدی.

آیت الله طباطبائی اعلی الله مقامه مطالبی در مورد فتنه دارند که باید به آنها توجه کنیم تا معنای فتنه بیشتر برای ما روشن و مشخص شود، ایشان برای ذکر معنای فتنه آیه شریفه:(وَاتَّقُواْ فِتْنَةً لاَّ تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنكُمْ خَآصَّةً وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ) (۱) را ذکر کرده و فرموده این آیه تحذیر است از فتنه ای که عده ی خاصی آن را بوجود آوردند اما اثر سوء و بد آن شامل همه می شود و باعث ذلت جامعه می شود و خلاصه ایشان مطالب فراوانی دارند و بالاخره می فرمایند در صدر اسلام نیز عده ای فتنه بوجود آوردند اما اثر آن شامل کل امت شد و کل امت دچار اختلاف و افتراق شدند و به هم مشغول شدند و همین باعث ضعفشان شد و بجای اینکه در مقابل کفار و دشمنان جبهه بگیرند در مقابل یکدیگر ایستادند لذا دچار ذلت شدند و در نتیجه کفار بر آنها مسلط شدند، پیغمبر صلوات الله علیه و آله بر اساس آیات قران امتی بوجود آورده بود که حکومت حقه اسلامیه در دست آنها بود و بعد ایشان مسیر را نیز مشخص کردند که چطور آن حکومت محفوظ بماند یعنی حضرت امیر علیه السلام را به عنوان جانشین مشخص کردند اما بعدا یک فتنه ای بوجود آمد که عده ای آن را ایجاد کردند ولی شرّش گریبان گیر تمام مسلمانان شد، و سپس ایشان می فرمایند آیه مذکور با آیات:(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اسْتَجِيبُواْ لِلّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُم لِمَا يُحْيِيكُمْ) (۲) و آیه شریفه:(وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعًا وَلاَ تَفَرَّقُواْ) (۳) و آیه شریفه:(وَأَنَّ هَـذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ) (۴) ارتباط دارد زیرا صراط مستقیم و دعوت و خواسته رسول وحدت امت اسلام و ادامه حکومت اسلامی به شکلی که خود ایشان تاسیس کردند و عدم تفرقه بود منتهی آنها با فتنه ای که کردند بین امت اسلام تفرقه انداختند و باعث ضعف آنها و تسلط کفار شدند این فرمایش آیت الله طباطبائی در تفسیر المیزان جلد ۹ صفحه ۴۹ در مورد آیه ۲۵ از سوره انفال بود که ایشان می فرماید اگر ما این آیه را درست معنی کنیم معنی فتنه کاملا مشخص می شود و الان نیز در دنیای کنونی فتنه های بسیاری وجود دارد و نزدیکترین آنها به ما فتنه ای بود که در سال ۸۸ عده ای در مملکت بوجود آوردند اما باعث شد کل مردم به زحمت بیافتند و دشمنان امیدوار شوند و یا همین حمله عربستان به یمن نیز فتنه است منتهی توسعه پیدا خواهد کرد و امت ها را در مقابل هم قرار خواهد داد فلذا وظیفه امت اسلام این است که از اول نگذارند فتنه ای بوجود بیاید.

ص: ۳۵۲

۱- انفال/سوره۸، آیه۲۵.

۲- انفال/سوره۸، آیه۲۴.

۳- آل عمران/سوره۳، آیه۱۰۳.

۴- انعام/سوره۶، آیه۱۵۳.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

جهاد برای دفع فتنه/اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد برای دفع فتنه/اقسام جهاد/ولایه الفقیه

بحثمان در اقسام جهاد بود و عرض کردیم امام رضوان الله علیه قیام برای دفع فتنه را یکی از انواع جهاد بر شمرده است که در قرآن کریم:(وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لاَ تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلّهِ) (۱) نیز ذکر شده است.

عده ای از مفسرین ما فرمودند طبق شأن نزول آیه الزام مردم به شرک توسط مشرکین قریش تااینکه مانع گرایش آنها به حق شوند معنای فتنه در آیه شریفه می باشد منتهی امام رضوان الله فرمودند شأن نزول آیه همین است ولی هیچوقت مورد و شأن نزول مخصص نمی شود لذا فتنه معنای بسیار وسیع و عامی دارد مثلا آیه شریفه:(وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ) (۲) در جنگ بدر نازل شده ولی مورد مخصص نمی شود لذا کلّا هرجائی که غنیمت باشد حکم همین است بنابراین امام رضوان الله علیه می فرمایند هرجائی که فتنه ای برای انحراف مردم در بین باشد بر مسلمانان واجب است که قیام و جهاد کنند و فتنه را از بین بردارند.

در مورد تشخیص معنای فتنه باید عرض کنیم که گاهی فتنه اسم معنی است و معنای مصدریِ امتحان کردن را دارد وگاهی اسم ذات است یعنی به آن رخداد یا پدیده ای که بوجود آمده و باعث امتحان است فتنه گفته می شود.

ص: ۳۵۳

۱- بقره/سوره۲، آیه۱۹۳.

۲- انفال/سوره۸، آیه۴۱.

در مورد معنای لغوی فتنه صاحب مجمع البیان فرمودند به معنای امتحان است ولی موارد فرق می کند و آیت الله طباطبائی در تفسیر المیزان فرمودند فتنه به معنای محنت و مشکل است یعنی تقریبا یک معنای منفی دارد اما اینکه در قرآن کریم استفاده شده:(أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ(۲)وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ) (۱) و به خدا نسبت داده شده معلوم می شود فتنه لغتاً و ذاتاً معنی منفی ندارد.

در نهج البلاغه در ۳۴ مورد فتنه بکار رفته که یکی از آن موارد این است که حضرت فرمودند:(وَ قَالَ علیه السلام لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُم اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ لِأَنَّهُ لَيسَ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ مُشْتَمِلٌ عَلَى فِتْنَه، وَلكِنْ مَنِ اسْتَعَاذَ فَلْيَسْتَعِذْ مِنْ مُضِلَّاتِ الْفِتَنِ، فَإِنَّ اللَّه سُبْحانَهُ يَقُولُ: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلاَدُكُمْ فِتْنَةٌ» (۲)

وَمَعْنَى ذلِكَ أَنَّهُ يَخْتَبِرُهُمْ بِالاَمْوَالِ وَالاَوْلاَدِ لِيَتَبَيَّنَ السَّاخِطَ لِرِزْقِهِ، وَ الرَّاضِيَ بِقِسْمِهِ، وَإِنْ كَانَ سُبْحانَهُ أَعْلَمَ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ،

وَلكِنْ لِتَظْهَرَ الافْعَالُ الَّتِی بِهَا یُسْتَحَقُّ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ، لانَّ بَعْضَهُمْ یُحِبُّ الذُّکُورَ وَیَکْرَهُ الانَاثَ، وَبَعْضَهُمْ یُحِبُّ تَثْمِیرَ الْمَالِ، وَیَکْرَهُ انْثِلَامَ الْحَالِ. (سید رضی):وهذا من غریب ما سمع منه فی التفسیر) (۳) یعنی می خواهد بگوید فتنه ذاتاً و لغتاً بد نیست بلکه فقط وسیله آزمایش می باشد منتهی کسی که در معرض فتنه قرار می گیرد باید دید که آیا به وظیفه اش عمل می کند و سربلند از فتنه بیرون می آید یا نه، یکی از موارد فتنه در اولاد این است که مثلا کسی نسبت به دختر کراهت دارد و دوست دارد که فرزندش پسر بشود، در حدیث وارد شده وقتی خداوند فرزندی به امام سجاد علیه السلام می داد نمی پرسیدند دختر است یا پسر بلکه سوال می کردند از نظر خلقت کامل است یا نقص عضوی دارد.

ص: ۳۵۴

۱- عنکبوت/سوره۲۹، آیه۲۳.

۲- انفال/سوره۸، آیه۲۸.

۳- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص ۳۳۰، حکمت ۹۳.

خوب و اما فتنه در عرف عام و مردم در نتیجه کثرت استعمال انصراف دارد در چیزی که معنای منفی دارد و نارحت کننده می باشد و همان طور که آیت الله طباطبائی فرمودند به معنای محنت آور و مشکل آفرین است.

نکته: برای خواباندن فتنه همیشه جهاد و به اصطلاح جنگ سخت لازم نیست بلکه در مواردی باید جنگ سرد صورت بگیرد، مثلا در جریان فاطمه زهراء سلام الله علیها حضرت در خطبه ای که خواندند فرمودند:(زَعَمْتُمْ خَوفَ الْفِتْنَهِ، ألا فِی الْفِتْنَهِ سَقَطوا وَ اِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحیطَهٌ بِالْکافِرینَ)، وقتی حضرت امیر علیه السلام را کنار زدند یک فتنه ای درست کردند و گفتند علی بن ابی طالب اولاً در جهادهای اسلامی شرکت داشته و بسیاری از کفار را کشته و اینها بالاخره برادر و پدر و قوم و خویش دارند، ثانیاً علی جوان است و مردم زیر بار نمی روند فلذا صلاح در این است که علی را کنار بگذاریم و شخص دیگری که مسن تر است را سر کار بیاوریم اما حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها آن طور که عرض شد فرمودند این یک فتنه می باشد واینها خودشان در فتنه ساقط شدند.

آیه مذکور در کلام حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها یکی از آیات سوره توبه می باشد، اگر شما در سوره توبه دقت کنید موارد زیادی برای جهاد از آیات آن بدست می آید زیرا همان طور که قبلا عرض شد ما برای بدست آوردن موارد جهاد قرآن و تاریخ و کارهای پیغمبر را پیش رو داریم، در سوره توبه جنگ تبوک ذکر شده و پیغمبر می خواهد به جنگ با دولت روم برود، تبوک یک شهری در اردن است که آن روز در قلمرو روم بوده البته کشورهای لبنان و سوریه و اردن و فلسطین در قلمرو روم بودند که مسلمانان آنها را آزاد کردند، خلاصه اینکه یک عده گفتند ما می خواهیم به جنگ بیاییم ولی مرکب نداریم و عده ای دیگر می گفتند خانواده ما تنها هستند و عده ای آمدند ولی در بینشان منافقین بودند و اذیت ها می کردند مثلا شتر پیغمبر را رم دادند تا حضرت بیافتد و در بین راه برگردند و خلاصه اینکه موارد عجیبی در سوره توبه ذکر شده است.

خوب و اما مطلبی که بنده می خواهم عرض کنم این است که گاهی جهاد و قیام در برابر فتنه لازم است ولی گاهی بصیرت و عقل لازم است و مسئله عقل و بصیرت بسیار بسیار مهم است به عبارت دیگر گاهی جنگ سخت لازم است و گاهی جنگ نرم و ابزار جنگ نرم بصیرت و عقل می باشد، یکی از مسائل بسیار مهم که نمی شود واقعا آن را در حوزه ها مورد بحث قرار داد و تا به حالا برای آن مراتبی بدست نیامده مسئله عقل است، ما یک علم داریم و یک عقل که در علم کتاب است و تعلیم و تعلم و امتحان و خلاصه مراتب کاملا معلوم و مشخص می باشد اما عقل از علم کمتر نیست ولی چنین مراتبی را نمی شود درباره آن بکار برد، اسلام عنایتش به عقل کمتر از عنایتش به علم نیست و در ورایات ما نیز اول کتاب عقل و جهل ذکر شده و بعد به سراغ علم می رویم، مثلاـ تا به حالا نشده دانشگاهی داشته باشیم که در آن مراتب عقل افراد را معین کنیم و حال آنکه عقل کارائیش از علم کمتر نیست لذا اگر می توانستیم و می شد تشکیلاتی درست شود که در آن عقل ها سنجید شود و مراتب عقلی معین شود و طبق آن مراتب به اشخاص درجه داده شود خیلی خوب می شد ولی نشده و ظاهرا نمی شود اما روایات بسیار زیادی داریم که در آنها ذکر شده که مثلا از شخصی بسیار تعریف شده ولی ائمه علیهم السلام فرمودند کیف عقله؟ عقلش چگونه است؟ زیرا علم یعنی دانستن ولی عقل یعنی تشخیص صحیح از ناصحیح و تشخیص حق از باطل که به علم مربوط نیست البته علم به عقل کمک می کند، رهبر معظم انقلاب از عقل به بصیرت نام بردند و در روایات ما همان کلمه عقل بکار رفته است.

ص: ۳۵۶

در اصول کافی حدیثی به سند صحیح از امام صادق علیه السلام نقل شده که حضرت فرموده:(عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علی بن حدید، عن سماعه بن مهران قال: کنت عند أبی عبد الله علیه السلام وعنده جماعه من موالیه فجری ذکر العقل والجهل فقال أبو عبد الله علیه السلام: اعرفوا العقل وجنده والجهل وجنده تهتدوا، قال سماعه: فقلت: جعلت فداك لا نعرف إلا ما عرفتنا، فقال أبو عبد الله علیه السلام: إن الله عز وجل خلق العقل وهو أول خلق من الروحانیین عن یمین العرش من نوره...الی آخر) (۱) ، حضرت فرمودند عقل مثل یک سلطانی است که در جائی خیمه زده و ۷۵ واحد سپاه در خدمت او هستند و جهل نیز یک سلطان منفور است که در جائی خیمه زده و ۷۵ واحد سپاه در خدمت او می باشد، بعد به حضرت فرمودند یابن رسول الله بیشتر بیان کنید که حضرت در این حدیث ۷۵ سپاه و لشگر را یک به یک ذکر کردند و ازجمله جنود عقل جهاد را شمردند و از جمله جنود جهل نکول از جهاد را شمردند که مر بوط به بحث ما می باشد.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

جهاد برای دفع فتنه/اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد برای دفع فتنه/اقسام جهاد/ولایه الفقیه

یکی از مواردی که قرآن کریم امر به قتال و جهاد می کند در برابر فتنه می باشد، و عرض کردیم امام رضوان الله علیه نیز قیام برای دفع فتنه را یکی از انواع جهاد بر شمرده است و در دوجای از قرآن کریم نیز:(وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلّهِ) (۲) ذکر شده است.

ص: ۳۵۷

۱- اصول کافی، مرحوم کلینی، ج۱، ص۲۱، ح ۱۴.

۲- بقره/سوره۲، آیه۱۹۳.

بحثمان در معنای کلمه فتنه بود، مرحوم محدث قمی در سفینه البحار جلد ۷ صفحه ۲۴ در مورد فتنه فرموده:« الفتنه علی عشره أوجه: الضلال، الاختبار، الحجه، الشرك، الکفر، الإحراق بالنار، العذاب، القتل، الصد، شده المحنه، و زاد بعضهم المحبّه»، اینها موارد استعمال هستند و موارد استعمال غیر از لغت است و معلوم نیست فتنه لغتاً برای ده موضوع وضع شده باشد و در واقع این اشتباه مفهوم به مصداق می باشد یعنی یک لفظی برای یک جامع کلی وضع شده که دارای مصادیق بسیاری است و وقتی در مصادیقش استعمال می شود فکر می کنند مفهوم آن نیز متعدد است و لفظ مشترك بین چند معناست و حال آنکه مفهوم فقط همان است که لفظ برای آن وضع شده منتهی جامع و کلی است و دارای افراد و مصادیق بسیاری می باشد، خلاصه اینکه نمی توان گفت فتنه دارای این همه معانی است و آیت الله طباطبائی نیز فقط یک معنی برای فتنه ذکر کرده و فرموده فتنه به معنی محنت و بلیه و شر می باشد و کلاً معنای منفی دارد و مشکل آفرین است و طوری نیست که اگر بوجود بیاید انسان خوشحال شود و در بعضی جاها نیز در قرآن کریم بعد از فتنه فساد نیز ذکر شده است مثلا در سوره انفال گفته شده:(إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ

فِی الْأَرْضِ وَ فَسادٌ کَبِیرٌ) (۱) ، در اینجا گفته شـده منافقون با هم هسـتند و کفار نیز با هم هسـتند لذا شـما مومنین نیز باید باهم متحد باشـید و اگر در برابر آنها با هم تناصـر و تعاون نداشته باشید فتنه و فساد بوجود خواهد آمد، خلاصه اینکه فتنه خوشحال کننـده نیست بلکه مشـکل آفرین و وظیفه آفرین است و موضوعی است که دو چهره دارد و از موارد بوجود آمده و با توجه به قرینه معنای آن مشـخص می شود و گاهی نیز به خداوند نسـبت داده می شود بنابراین از موارد استعمال با توجه به قرینه هر چه که بفهمیم(قولاً و فعلاً)از باب حجیت ظواهر حجت می باشد.

ص: ۳۵۸

۱- انفال/سوره۸، آیه۷۳.

گاهی فتنه در افعال می باشد مثل قضیه شهید شیخ فضل الله نوری و مشروطه که طوری ظواهر امر را درست کردند که او را مخالف مشروطه نشان دادند و بعد ایشان را شهید کردند و یا امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ جمل می فرمایند من چشم فتنه را کور کردم چراکه افرادی مثل طلحه و زبیر و عایشه در مقابل حضرت قرار گرفتند و یا در جنگ نهروان حضرت افرادی که پیشانی هایشان پینه بسته بود و مقدسینی که نماز شب می خواندند را از بین برداشتند و یا در جنگ صفین معاویه به بهانه خونخواهی عثمان در مقابل حضرت ایستاد که تمامی اینها فتنه های بسیار بزرگی بودند و همیشه در اسلام چنین فتنه هائی وجود داشته و الان نیز وجود دارد، خلاصه اینکه امام رضوان الله علیه یکی از مواردی که قیام و جهاد را واجب می داند قیام برای دفع فتنه می باشد.

نکته: یکی از چیزهائی که برای نجات انسان از فتنه خیلی موثر است تقوی می باشد:(إن تَتَّقُواْ اللّهَ يَجْعَل لَّكُمْ فُرْقَاناً) (۱) ، چراکه افراد با تقوی بی گدار به آب نمی زنند و یا اینکه حضرت امیر علیه السلام فرمودند:(شقوا امواج الفتن بسفن النجاه) که کشتی های نجات اهل بیت علیهم السلام هستند و از این قبیل تعبیرات زیاد داریم و دیروز نیز عرض کردیم رهبر معظم انقلاب آیت الله خامنه ای دامت برکاته نیز بصیرت را در دفع فتنه مؤثر می دانند و همچنین عرض کردیم گاهی جنگ سخت است و گاهی جنگ نرم و مبارزه علمی و بیان نیز خودش نوعی جنگ نرم می باشد لذا تألیف کتابهائی مثل المراجعات و الغدیر و امثال ذلک خودش نوعی جنگ نرم است و یا کتاب "الطرائف فی معرفه مذاهب الطوائف" تألیف سید بن طاووس واقعا یک جنگ نرمی در مقابل اهل تسنن می باشد، تا این مقدار بحث در مورد فتنه کافی می باشد.

۱- انفال/سوره۸، آیه۲۹.

خوب و اما یکی دیگر از موارد جهاد امر به معروف و نهی از منکر است که دارای مراتبی می باشد، اولین مرتبه تنفر و انکار قلبی است و سپس زبانی و اگر پیشرفت نکرد نوبت به قیام با ید می باشد و امام رضوان الله علیه نیز در جلد ۲۱ دفتر تبیان مطالب فراوانی در مورد امر به معروف و نهی از منکر ذکر کرده که یکی از آنها این است که امر به معروف و نهی از منکر ایجاب می کند که با این عنوان مردم در مقابل منکر قیام کنند حالا منکر هر چه که می خواهد باشد یعنی چه فردی و چه اجتماعی و چه حکومت فرقی ندارد.

بقیه بحث بماند برای روز شنبه إن شاء الله تعالی... .

جهاد تحت عنوان امر به معروف/اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد تحت عنوان امر به معروف/اقسام جهاد/ولایه الفقیه

بحثمان در انواع جهاد بود، قسم اول جهاد برای دعوت به اسلام بود منتهی ابتدا با منطق و بیان و استدلال و بعد با موعظه و نصیحت و بعد با مجادله و مناظره و سپس آخر الدواء الکی یعنی با جهاد و قتال، و در قرآن کریم نیز گفته شده :(ادعُ إِلی سَبیلِ رَبِّکَ بِالحِکمَهِ وَالمَوعِظَهِ الحَسَنَهِ وَجادِلهُم بِالَّتی هِیَ أَحسَنُ) (۱) و سپس:(کتب علیکم القتال) (۲)

روم و ایران نمی گذاشتند دعوت اسلام صورت بگیرد لذا در قرآن کریم بیان شده:(عَسَی اللّهُ أَن یَکُفَّ بَأْسَ الَّذِینَ کَفَرُواْ) (۳) یعنی باید جهاد و قتال کرد تا گزند کفار از میان برداشته شود.

۱- نحل/سوره۱۶، آیه۱۲۵.

۲- بقره/سوره۲، آیه۲۶۱.

۳- نساء/سوره۴، آیه۸۴.

قسم دوم جهاد برای برقراری عدالت بود:(لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَیِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَ الْمیزانَ لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنْزَلْنَا الْحَدیدَ فیهِ بَأْسٌ شَدیدٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ وَ لِیَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ یَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَیْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِیٌّ عَزیزٌ) (۱) که مفصلاً از آن بحث کردیم.

قسم سوم جهاد برای نجات مستضعفین از چنگال مستکبرین بود که مورد بحث واقع شد.

قسم چهارم جهاد برای رفع فتنه بود که مبسوطاً بحث کردیم.

قسم پنجم که امروز می خواهیم از آن بحث کنیم جهاد به عنوان امر به معروف و نهی از منکر می باشد، در این رابطه هم

آیات قرانی داریم و هم روایات و امام رضوان الله علیه نیز در کلماتشان بر این مورد تأکید فراوانی دارند، ایشان چند جلد تفسیر قران دارند که در جلد سوم صفحه ۵۲۹ به آیات امر به معروف مثل:(کُنتُمْ خَیْرَ أُمَّهٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنکَرِ) (۲) استدلال می کند و به جهاد می رسد.

نکته: کلمه امر به معروف و نهی از منکر از قرآن گرفته شده منتهی بحث وسیع تر از امر است زیرا امر نوعاً فرمان از عالی به سافل است و حال آنکه بحث اعم از این است لذا اگر بجای امر به معروف بگوئیم بعث به معروف یعنی وادار ساختن افراد به معروف به هر شکل ممکن بهتر خواهد بود و در مورد نهی نیز بهتر است گفته شود زجر یعنی بازداشتن به هر شکل ممکن.

۱- حدید/سوره۵۷، آیه۲۵.

۲- آل عمران/سوره۳، آیه۱۱۰.

امـام رضوان الله علیه می فرمایـد خیلی هـا منکر را بـد فهمیـده انـد و خیال می کننـد منکر فقط شـرب خمر و یا روزه خواری و امثالهما می باشـد در حالی که منکر بسـیار وسـیع است و اسـتکبار و ظلم و دولتهای مسـتبد وظالم نیز منکر هسـتند و یا معروف هـای بسـیار بزرگی مثـل حکومت اسـلامی و درست کردن فرهنـگ و اقتصاد داریم اما عـده ای به سـراغ معروف و منکر های خیلی کوچک و جزئی می روند.

نکته: امـام رضوان الله علیه از آیـات قران جهـاد تحت عنوان امر به معروف و نهی منکر را اسـتفاده کرده، در نهـج البلاـغه ذکر شده که خداوند متعال قرآن را:(جَعَلَهُ اللَّهُ رِيّاً لِعَطَشِ الْعُلَمَاءِ وَ رَبِيعاً لِقُلُوبِ الْفُقَهَاءِ وَ مَحَاجَّ لِطُرُقِ الصُّلَحَاءِ) قرار داده است.

آیت الله طباطبائی در تفسیر المیزان جلد ۵ در ضمن تفسیر آیات ۵۱ تا ۵۴ سوره مائده می فرماید آنچه که ما از قرآن فهمیدیم این است که قرآن بعضـی مطالب را تکرار و تأکید کرده که این یک هشدار و بیدار باش نسبت به وقوع آنها از طرف قران به مسـلمانان می باشد، ایشان چند نمونه ذکر می کند اول مودّت فی القربی و توجه بیشتر نسـبت به اهل بیت علیهم السلام ولیکن دیدیم که بعد از پیغمبر با اهل بیت ایشان چه کردند، دوم تأکید بر عدم ربا خواری، سوم تأکید بر نپذیرفتن سیطره کفار و عدم تولّی آنها، چهارم تأکید فراوان بر امر به معروف و نهی از منکر ولیکن مسلمانان به اینها عمل نکردند و آن جریانات پیش آمد بنابراین ایشان نیز می فرمایند یکی از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر این است که مسـلمانان در مقابل کفار و مستکبرین قیام کنند تا بتوانند یک حکومت اسلامی و فضای اسلامی بوجود بیاورند.

ص: ۳۶۲

خوب و اما حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه در مورد امر به معروف و نهی از منکر اینطور فرموده اند:(فَمِنْهُمُ الْمُنْکِرُ لِلْمُنْکَرِ بِیَدِهِ وَلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ، فَذلِکَ الْمُسْتَکْمِلُ لِخِصَالِ الْخَیْرِ؛ وَمِنْهُمُ الْمُنْکِرُ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَالتَّارِکُ بِیَدِهِ، فَذلِکَ مُتَمَسِّکٌ بِخَصْلَتَیْنِ مِنْ خِصَالِ الْخَیْرِ وَمُضَیِّعٌ خَصْلَةً؛ وَمِنْهُمُ الْمُنْکِرُ بِقَلْبِهِ، وَالتَّارِکُ بِیَدِهِ وَلِسَانِهِ، فَذلِکَ الَّذِی ضَیَّعَ أَشْرَفَ الْخَصْلَتَیْنِ مِنَ الثَّلاَثِ، وَتَمَسَّکَ بِوَاحِدَه، وَمِنْهُمْ تَارِکٌ لإِنْکَارِ الْمُنْکَرِ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَیَدِهِ، فَذلِکَ مَیِّتُ الاحْیَاءِ. وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ کُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِی سَبِیلِ اللهِ، عِنْدَ الامْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْیِ عَنِ الْمُنْکَرِ، إِلاَّ کَنَفْثَه فِی بَحْر لُجِّیٍّ. وَإِنَّ الامْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْیَ عَنِ الْمُنْکَرِ لاَ یُقَرِّبَانِ مِنْ أَجَل، وَلاَ یَنْقُصَانِ مِنْ رِزْق، وَأَفْضَلُ مِنْ ذلِکَ کُلِّهِ کَلِمَةُ عَدْل عِنْدَ إِمَام جَائِر) (۱)

اولین مرتبه انکار منکر تنفر قلبی می باشد و دوم مرتبه تذکر و نصیحت و موعظه با زبان و سوم با قیام با ید یعنی قیام کند و به میدان برود و جلوی منکر را بگیرد که اگر کسی این کار را کند به خصال خیر عمل کرده است و اما کسی که به هیچ یک از این خصال ثلاثه عمل نمی کند فذلک میّت الاحیاء.

حضرت امیر علیه السلام باز در نامه ۴۷ که به حسنین علیهما السلام نوشته اند در مورد امر به معروف و نهی از منکر اینطور فرموده اند:(وَاللهَ اللهَ فِی الْجِهَادِ بِأَمْوَالِکُمْ وَأَنْفُسِکُمْ وَأَلْسِنَتِکُمْ فِی سَبِیلِ اللهِ. وَعَلَیْکُمْ بِالتَّوَاصُلِ وَالتَّبَاذُلِ، وَإِیَّاکُمْ وَالتَّدَابُرَ وَالتَّقَاطُعَ. لاَ تَتْرُکُوا الامْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْیَ عَنِ الْمُنْکَرِ فَیُوَلَّی عَلَیْکُمْ شِرَارُکُمْ، ثُمَّ تَدْعُونَ فَلاَ یُسْتَجَابُ لَکُمْ) (۲) ، این کلام حضرت بسیار جامع و کامل است و دلالت دارد بر اینکه مردم باید خودشان حکومت را ایجاد کنند و صلحاء را سرکار بیاورند و جو را برای آنها فراهم کنند تا صالحین سرکار باشند و اگر این کار را نکنند یعنی امر به معروف و نهی از منکر ترک شود بستر جامعه برای رشد اشرار فراهم می شود و اشرار رشد می کنند و سرکار می آیند و بر شما مسلط می شوند و سپس حتی دعاهای شما مستجاب نمی شوند.

۱- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص۳۷۴، حکمت ۳۷۴.

۲- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص۲۸۷، نامه ۴۷.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

جهاد تحت عنوان امر به معروف/اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد تحت عنوان امر به معروف/اقسام جهاد/ولایه الفقیه

بحثمان در انواع جهاد بود، تعدد انواع جهاد برای این است که اگر در یک نوع از آن خدشه شود انواع دیگر مصون هستند و تعدد دلیل برای آن است که اگر بعضی از أدله مخدوش شوند أدله دیگر سرجای خود باقی هستند و بحث ما نیز فعلاً در جهاد با عنوان امر به معروف و نهی از منکر می باشد.

انسان یک موجود اجتماعی است یعنی انسان ها باید با هم تشریک مساعی کنند و به هم کمک کنند تا یک جامعه انسانی را برقرار بسازند و این معنی "الانسان مدنیٌ بالطبع" می باشد بعلاوه در اسلام قوانینی وجود دارد که حاکی از عنایت به اجتماع هستند مثل تأکید بر نماز جماعت و جمعه و عید و حج و امثال ذلک و روایات فراوانی نیز درباره توجه به اجتماع داریم مِن جمله:(من أصبح و لم یهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم) و در اصول کافی نیز بابی منعقد شده تحت عنوان اهتمام به امور مسلمین، بنابراین از این جهت مسلمانان موظف به امر به معروف و نهی از منکر هستند یعنی این یک وظیفه اجتماعی و واجب کفائی می باشد یعنی بر آنها واجب است تا اجتماعی سالم و کامل بوجود بیاورند، می توان گفت که منکر مثل میکروب یک مرضی است که اگر در یک نقطه ای بوجود بیاید همه وظیفه دارند جلوی شیوع آن را بگیرند و اگر کوتاهی کنند و مرض وسعت پیدا کند همه مسئول خواهند بود و یا منکر مثل حریق است که فورا باید آن را خاموش کنند و اگر بنشینند و تماشا کنند ممکن است حریق به یک شهر آشیب و ضرر برساند.

ص: ۳۶۴

گاهی از اوقات امر به معروف و نهی از منکر با گفتن صورت می گیرد اما گاهی باید حرکتی صورت بگیرد که این مورد بحث ماست.

خوب و اما در روایاتمان اخباری داریم که از آنها جهاد با عنوان امر به معروف و نهی از منکر استفاده می شود که به برخی از آنها اشاره می کنیم، صاحب وسائل اخباری را در باب ۲ و ۳ از ابواب امر و نهی برای وجوب امر به معروف و نهی از منکر ذکر کرده:

خبر اول: (وعنهم، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن بعض أصحابنا، عن بشر بن عبد الله عن أبی عصمه قاضی مرو، عن أبی جعفر علیه السلام قال: یکون فی آخر الزمان قوم ینبع فیهم قوم مُراؤن فینفرون " ینفرون " وینسکون حُدثاء سُفهاء لا یوجبون أمرا بمعروف، ولا نهیا عن منکر إلا إذا أمنوا الضرر، یطلبون لأنفسهم الرخص والمعاذیر " إلی أن قال: " هنالک یتم غضب الله علیهم فیعمهم بعقابه الحدیث) (۱)

سند حدیث: عنهم یعنی کلینی عن عده من أصحابنا که عرض کردیم خود کلینی از طبقه ۹ است و عده از طبقه ۸ هستند و در اواخر جامع الروات اسامی آنها ذکر شده، عن احمد بن محمدبن خالد که از ثقات و از طبقه ۷ است، عن بعض اصحابنا که می شود مرسل به ابهام واسطه، عن بشر بن عبدالله که توثیق نشده، عن أبی عصمه قاضی مرو که این هم توثیق نشده، خبر سنداً ضعیف است اما مورد عمل اصحاب می باشد لذا ضعفش جبران می شود.

ص: ۳۶۵

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۱، ص۴۰۲، ابواب امر و نهی، باب ۲، حدیث ۶، ط الاسلامیه.

أبی عصمه قاضی مرو خبر دیگری نقل کرده که خبر اول باب سوم می باشد، صاحب وسائل در دو باب نقل کرده ولی در واقع این دو خبر یک خبر می باشند و اینطور نیست که این شخص دو بار از امام سوال کرده باشد و یا دو بار نقل کرده باشد و حالا خبر اول از باب سوم را بخوانیم مشخص می شود.

خبر دوم: (محمد بن یعقوب، عن عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن بعض أصحابنا، عن بشر بن عبد الله، عن أبی عصمه قاضی مرو، عن جابر، عن أبی جعفر علیه السلام (فی حدیث) قال: فأنکروا بقلوبکم، والفظوا بألسنتکم، وصکوا(بکوبید)بها جباههم ولا تخافوا فی الله لومه لائم، فان اتعظوا والی الحق رجعوا فلا سبیل علیهم إنما السبیل علی الذین یظلمون الناس ویبغون فی الأرض بغیر الحق أولئک لهم عذاب ألیم، هنالک فجاهدوهم بأبدانکم وابغضوهم بقلوبکم غیر طالبین سلطانا، ولا باغین مالا ولا مرتدین بالظلم ظفرا حتی یفیؤوا إلی أمر الله ویمضوا علی طاعته) (۱)

سند حدیث: سند همان است فقط در خبر قبلی خود أبی عصمه از حضرت باقر علیه السلام نقل می کرد ولی در اینجا أبی عصمه عن جابر نقل می کند، ما دو تا جابر داریم یکی جابر بن عبدالله انصاری و دیگری جابر بن یزید جعفی که هر دوی آنها خوب هستند.

این خبر دلالت دارد بر وجوب جهاد با عنوان امر به معروف و نهی از منکر.

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۱، ص۴۰۳، ابواب امر و نهی، باب ۳، حدیث ۱، ط الاسلامیه.

خبر سوم: (محمـد بن الحسن قال: قال أمیر المؤمنین علیه السـلام: من ترک انکار المنکر بقلبه ولسانه " ویده خ " فهو میت بین الاحیاء، فی کلام هذا ختامه) (۱)

خبر چهـارم: (قـال: وروی ابن جریر الطبری فی تـاریخه عن عبـد الرحمن بن أبی لیلی الفقیه قال: إنی سـمعت علیا علیه السـلام یقول یوم لقینا أهل الشام: أیها المؤمنون إنه من رأی عـدوانا یعمل به ومنکرا یدعی إلیه فأنکره بقلبه فقد سـلم وبرئ، ومن أنکره بلسانه فقـد أجر، وهو أفضل من صاحبه، ومن أنکره بالسـیف لتکون کلمه الله العلیا وکلمه الظالمین السـفلی فذلک الذی أصاب سبیل الهدی، وقام علی الطریق، ونور فی قلبه الیقین) (۲)

خبر پنجم: (الإمام الحسن بن علی العسـکری علیه السلام فی تفسیره عن آبائه، عن النبی صلی الله علیه وآله فی حدیث قال: لقد أوحی الله إلی جبرئیـل وأمره أن یخسف ببلـد یشـتمل علی الکفـار والفجـار، فقـال جبرئیـل: یا رب أخسف بهم إلا بفلان الزاهد لیعرف مـاذا یـأمره الله فیه، فقـال: اخسف بفلاـن قبلهم، فسـأل ربه فقـال: یا رب عرفنی لم ذلک وهو زاهـد عابـد، قال: مکنت له وأقـدرته فهو لاـ یأمر بالمعروف، ولا ینهی عن المنکر، وکان یتوفر علی حبهم فی غضبی، فقالوا: یا رسول الله فکیف بنا ونحن لا نقـدر علی انکـار مـا نشاهـده مـن منکر؟ فقـال رسـول الله صـلی الله علیه وآله وسـلم: لتـأمرن بـالمعروف، ولتنهن عن المنکر، أو لیعمنکم عذاب الله، ثم قال: من رأی منکم منکرا فلینکر بیده إن اسـتطاع، فإن لم یسـتطع فبلسانه، فإن لم یستطع فبقلبه فحسبه أن یعلم الله من قلبه أنه لذلک کاره) (۳)

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۱، ص۴۰۴، ابواب امر و نهی، باب ۳، حدیث ۲، ط الاسلامیه.

۲- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۱، ص۴۰۵، ابواب امر و نهی، باب ۳، حدیث ۸، ط الاسلامیه.

۳- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۱، ص۴۰۷، ابواب امر و نهی، باب ۳، حدیث ۱۲، ط الاسلامیه.

نتیجه: برای ما ثابت شد که یکی از اقسامی که برای جهاد ذکر شده جهاد با عنوان امر به معروف و نهی از منکر می باشد منتهی مراتب دارد، اول به قلب است که شخص از دیدن منکر ناراحت شود، دوم به لسان است که تذکر داده شود و صحبت کند و سوم به ید(بکار بردن قدرت)است که در اینجا باز بحث دیگری بوجود می آید که آیا در اسلام امر به معروف و نهی از منکر به ید کار همه هست یا نه که خب مسلماً اینطور نیست زیرا حرج و مرج لازم می آید و بر خلاف انتظام خواهد بود فلذا فقهاء ما فرموده اند این مرتبه کار امام و یا نائب او یعنی فقیه می باشد پس این بحث از این جهت به ولایت فقیه منتهی می شود و صاحب جواهر نیز در جلد ۲۱ جواهر این بحث را با نقل اقوال و أدله و بسیار جامع و مفصل مطرح کرده که عرض خواهیم کرد.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

جهاد تحت عنوان امر به معروف/اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد تحت عنوان امر به معروف/اقسام جهاد/ولایه الفقیه

اولاً ـ میلاد حضرت باقر علیه الصلاه والسلام را تبریک عرض می کنیم و ثانیاً امروز تجمعی در مدرسه فیضیه برای محکوم کردن تجاوز آمریکائی سعودی به مردم شیعه ی مظلوم و بی دفاع یمن بر گذار می شود لذا بحثمان را کوتاه تر می کنیم.

صاحب جواهر در صفحه ۳۷۴ از اواخر جلد ۲۱ جواهر ۴۳ جلدی مسئله امر به معروف و نهی از منکر را مطرح کرده، با توجه به روایاتی که خواندیم سه مرتبه برای امر به معروف و نهی از منکر ذکر شده؛ اول انکار بالقلب و دوم انکار بالسان و سوم انکار بالید، در انکار به قلب تعبیراتی نظیر "أنکروا بالقلب" داشتیم منتهی ایشان بحث خوبی را در اینجا پیش کشیده و فرموده آیا انکار به قلب و انزجار قلبی کافی است یا اینکه باید به شخصی که مرتکب منکر شده برسد که ما قلباً از او ناراحتیم،که ایشان می فرماید تنها انکار قلبی کافی نیست بلکه مراد آن است که شما باید با چهره ای درهم کشیده با او برخورد کنید و یا اینکه ارتباط خود را با او قطع کنید تا اینکه فاعل منکر بفهمد شما از او ناراحتید بنابراین تنها انکار قلبی بدون اظهار و ظهور کافی نمی باشد.

ص: ۳۶۸

صاحب جواهر به چند روایت برای مطلب مذکور استشهاد کرده من جمله حدیث اول و دوم از باب ۶ از ابواب امر و نهی که بر این مطلب(انکار قلبی همراه با چهره درهم کشیده و قطع رابطه تا طرف بفهمد)دلالت دارند.

خبر اول: (محمد بن یعقوب، عن علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن النوفلی، عن السکونی، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: قال أمیر المؤمنین علیه السلام: أمرنا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم أن نَلقِی أهل المعاصی بوجوه مُکفَهِرَّه) (۱)

حدیث سنداً موثق می باشد.

خبر دوم: (وعن محمد بن يحيى، عن الحسين، عن على بن مهزيار، عن النضر بن سويد، عن درست، عن بعض أصحابه، عن أبى عبد الله عليه السلام قال: إن الله بعث ملكين إلى أهل مدينه ليقلباها " على أهلها " فلما انتهيا إلى المدينه فوجدا فيها رجلا يدعو ويتضرع " إلى أن قال: " فعاد أحدهما إلى الله، فقال: يا رب إنى انتهيت إلى المدينه فوجدت عبدك فلانا يدعوك ويتضرع إليك فقال: امض لما أمرتك به، فان ذا رجل لم يتمعر وجهه غيظا لى قط) (۲)

صاحب جواهر اعلى الله مقامه از اين دو خبر استفاده مى كند كه امر به معروف و نهى از منكر قلبى فقط كراهت باطنى نيست بلكه بايد تنفر و ناراحتى خودش را ظاهر كند و با چهره اى در هم كشيده با فاعل منكر برخورد كند.

۱- وسائل الشيعه، شيخ حر عاملى، ج۱۱، ص۴۱۳، ابواب امر و نهى، باب ۶، حديث ۱، ط الإسلاميه.

۲- وسائل الشيعه، شيخ حر عاملى، ج۱۱، ص۴۱۳، ابواب امر و نهى، باب ۶، حديث ۲، ط الإسلاميه.

خبر سوم : (محمد بن الحسن قال: قال الصادق علیه السلام لقوم من أصحابه: إنه قد حق لی أن آخذ البرئ منکم بالسقیم، وکیف لا یحق لی ذلک وأنتم یبلغکم عن الرجل منکم القبیح فلا تنکرون علیه ولا تهجرونه ولا تؤذونه حتی یترک) (۱)

خبر چهارم: (وفی (المجالس والاخبار) بالاسناد الآتی عن هشام بن سالم عن أبی عبد الله علیه السلام قال: لو أنکم إذا بلغکم عن الرجل شئ تمشیتم إلیه فقلتم: یا هذا إما أن تعتزلنا وتجتنبنا، وإما أن تکف عن هذا، فان فعل وإلا فاجتنبوه). (۲)

صاحب جواهر از این اخبار استفاده می کند که امر به معروف و نهی از منکر تنها به انکار و انزجار قلبی نیست بلکه باید بروز و ظهور داشته باشد و طوری با فاعل منکر برخورد کنید که انزجار قلبی شما را بفهمد یعنی یا با چهره ای در هم کشیده با او برخورد کنید و یا کلاً با او قطع رابطه کنید.

مرتبه دوم انکار بالسان است، خود همین مراتبی دارد ابتدا باید با نرمی و ملایمت گفته شود و سپس شدیدتر شود البته در جائی که احتمال تأثیر می دهیم.

مرتبه سوم انکار بالید است، این هم مراتبی دارد و صاحب جواهر می فرماید ابتدا باید گوش طرف را پیچ دهیم و سپس حبس کردن و بعد سیلی زدن و بعد جرح و گاهی به قتل نیز می رسد، خب حالا بحث در این است که آیا هرکسی می تواند این کارها را انجام بدهد یا نه؟ خیر زیرا در اینجا دو دسته دلیل داریم، دسته ای بر امر به معروف و نهی از منکر با قلب و لسان و ید دلالت دارند و اطلاق نیز دارند و دسته دیگر دلالت دارند که مؤمن را نباید ایذاء کرد که این دو دسته در مقابل هم قرار می گیرند یعنی از طرفی بر شما واجب است که با قلب و لسان و ید امر به معروف و نهی از منکر کنید که گاهی به مراتب شدید لسانی و یدی می رسد و از طرفی شما بالاخره فاعل منکر مؤمون است و ایذاء و ضرر رساندن به مؤمن حرام و گناه است فلذا این دو دسته از دلیل با هم تعارض می کنند.

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۱، ص۴۱۵، ابواب امر و نهی، باب ۷، حدیث ۴، ط الإسلامیه.

۲- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۱، ص۴۱۵، ابواب امر و نهی، باب ۷، حدیث ۵، ط الإسلامیه.

صاحب جواهر در اینجا قـدری تردید می کنند اما به نظر بنده اینجور مسائل باید با نظر فقیه انجام بپذیرد زیرا اگر قرار باشد هر کسـی به خودش حق بدهـد که هر حرف خشـنی را بزنـد و یا هر برخورد خشـنی که خواست انجام دهد حرج و مرج لازم می آیـد، البته صـاحب جواهر دو مطلب را در اینجـا ذکر کرده؛ اول اینکه ضـرر وارد کردن به فاعـل منکر جائز است یا نه و تا چه انـدازه می تواند جائز باشد؟ دوم اینکه اگر شـما دل به دریا بزنید و امر به معروف و یا نهی از منکر کنید و طرف شـما بواسـطه قدرتی که دارد به شـما ضـرر وارد کند آیا جائز است که شـما خودتان را در معرض ضرر قرار بدهید یا نه؟ صاحب جواهر در صورت دوم می فرماید در صورت وقوع در ضـرر امر به معروف و نهی از منکر واجب نیست سـپس ایشان بحث ابوذر و مؤمن آل فرعون را پیش می کشـد و می فرمایـد اینکه مؤمن آل فرعون یـک نفر بود و به تنهائی در برابر دسـتگاه فرعون قیام کرد و خداونـد نیز سوره ای را برای او نازل کرد و بالاخره نهی از منکر کرد و کشـته شد و یا اینکه ابوذر در برابر عثمان نهی از منکر کرد و عثمان او را تبعید کرد در واقع اینها یک قضیه ی خاصی هستند و عمومیت ندارند.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

ص: ۳۷۱

جهاد تحت عنوان امر به معروف/اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد تحت عنوان امر به معروف/اقسام جهاد/ولایه الفقیه

بحثمان درباره امر به معروف و نهی از منکر بود، بعد از ثبوت وجوب امر به معروف و نهی از منکر شرعاً و عقلاً- کلام در مراتب امر به معروف و نهی از منکر می باشد، در روایات ما مراتب سه گانه یعنی انکار بالقلب و انکار بالسان و انکار بالید ذکر شده است.

گفتیم انکار بالقلب یعنی اینکه شخص کراهت خود را اظهار کند و یا حتی با فاعل منکر قطع رابطه کند تا او متوجه کراهت و ناراحتی شما را بفهمد.

انکار بالسان یعنی اینکه انسان با الفاظ و عبارات نهی از منکر می کند طبق الأیسر فالأیسر یعنی ابتدا لفظ ملایم اگر اثر نکرد شدیدتر می شود و اگر در صورتی که با لفظ ملایم نهی از منکر صورت می گیرد با لفظ خشن نهی صورت بگیرد مرتکب گناه شده زیرا فاعل منکر نیز بالاخره مؤمن است و ایذاء مؤمن جائز نیست فلذا باید در بکارگیری عبارات و الفاظ مراتب الأیسر فالأیسر در نظر باشد و مراعات شود.

مرتبه سوم که انکار بالید است مصادیق مختلفی مثل ضرب و حبس و ایلام و جرح و حتی قتل پیدا می کند.

آیا در نهی از منکر شخص ناهی شرعاً حق دارد که تمام مراتب مذکور را انجام دهد یا نه؟ فقهاء ما در اینجا بحث مبسوطی دارند، از طرفی أدله ی دالِّ بر امر به معروف و نهی از منکر اطلاق دارند و از طرفی أدله ی دیگر دلالت دارند بر اینکه ایذاء مؤمن جائز نیست فلذا در اینجا بحث شده و صاحب جواهر نیز در صفحه ۳۷۱ تا صفحه ۳۷۴ از جلد ۲۱ جواهر ۴۳ جلدی در هر دو صورت بحث کرده و مسئله را به دو قسمت کرده؛ صورت اول اینکه تکلیفاً تا چه حدی جائز است که نهی از منکر شود؟ که خب دلیل دوم اقتضاء می کند که هیچ مرتبه ای از نهی بالید جائز نباشد زیرا تمام مراتب آن ایذاء مؤمن می باشد فلذا صاحب جواهر فرموده در صورتی امر به معروف و نهی از منکر واجب است که ضرب و جرح و ایلام و قتل دربین نباشد زیرا أدله ی دالِّ بر عدم جواز ایذاء مؤمن شامل این موارد نیز می شود و اما اگر قرار باشد امر به معروف و نهی از منکر بالید صورت بگیرد فقط امام و یا نائب امام می تواند انجام دهد زیرا این مسئله مربوط به مدیریت جامعه می باشد و اگر اینطور نباشد و هر کسی به خودش حق بدهد بالید نهی از منکر کند حرج و مرج و اختلال نظام لازم می آید لذا صاحب جواهر می فرماید این کار فقیه و مأذون از طرف او می باشد، البته صاحب جواهر در زمانی واقع شده بوده که خیلی مأیوس بوده لذا می فرماید ولی چه کنیم که در زمان ما فقیه هیچ قدرتی ندارد و حتی در جائی می فرماید آیا فقیه که نائب امام زمان است موظف است لشگری فراهم کند یا نه؟ که بعد می فرماید خیر موظف نیست زیرا زمان ما فقهاء در مضیقه هستند و قدرت ندارند لذا نمی توانند چنین کاری کنند بعد ایشان به سراغ قضیه سدیر صیرفی و اعتراض او به امام صادق علیه السلام برای عدم تشکیل حکومت و عدم در دست گرفتن قدرت بعد از بنی اُمیه می رود و می فرماید چنین امری در زمان امام صادق علیه السلام نیز محقق نشد خلاصه اینکه ایشان می فرماید ما در این زمان بسیار مظلوم هستیم و هیچ قدرتی نداریم، صاحب جواهر

در زمان قاجاریه واقع شـده بوده که خب آنها طوری قـدرت را قبضه کرده بودنـد که مردم بحساب نمی آمدنـد و به علماء نیز آن مقداری که سیاسـتشان اقتضاء می کرده میدان می دادند، خلاصه ایشان نسبت به زمان خودشان خیلی بد بین هستند لذا در صفحه ۳۷۴ از جلد ۲۱ جواهر ۲۱ جلـدی می فرمایـد امر به معروف و نهی از منکر بالید با مراتبش مربوط به فقیه است و بدون نظر او محقق نمی شود زیرا اگر قرار باشد مردم خودشان این کار را انجام بدهند حرج و مرج و اختلال بوجود می آید.

ص: ۳۷۲

صورت دوم اینکه اگر بر فرض من خودم خواسـتم نهی از منکر کنم مطلقا و در همه جا بر من واجب است یا اینکه در صورت عدم ضرر برای خود و خانواده و یا برادر دینی واجب می باشد؟ صاحب جواهر می فرماید اگر ضرری وجود داشته باشد مطلقا امر به معروف و نهی از منکر واجب نیست بلکه جائز نیست.

امام رضوان الله علیه در تحریر می فرمایند در این صورت(نهی از منکر با وجود ضـرر)باید ببینیم منکر چه منکری می باشد اگر منکری که واقع شـده یک منکر مهمی است مثلا می خواهنـد خانه کعبه را خراب کنند و یا قرآن را بسوزانند و امثال ذلک در این صورت بر شـما واجب است وارد میـدان شویـد ولو اینکه کشـته شویـد بنابراین مراتب أهم و مهم باید مراعات شود، خلافاً لصـاحب جـواهر که می فرمایـد منکر هر چه که باشـد در صـورت وجود ضـرر نهی از آن مطلقـا واجب نیست سـپس صـاحب جواهر در مورد ابوذر و مؤمن آل فرعون که وارد میدان شدند و نهی از منکر کردند می فرمایند اینها جریانات خاصی بوده که مخصوص خودشان بوده و کسـی نبایـد خودش را با آنها قیاس کنـد، ابوذر به تنهائی در مقابل عثمان قیام کرد و حضـرت امیر علیه السلام خیلی او را تشویق کرد و حتی وقتی عثمان حکم به تبعید او داد حضرت و حسنین و عقیل علیهم السلام او را بدرقه کردنـد، علی أیِّ حـال صـاحب جواهر می فرمایـد این یـک جریانی مخصوص خود ابوذر بوده و در مورد مؤمن آل فرعون نیز همین طور می باشد، در تفسیر صافی در مورد مؤمن آل فرعون ذکر شده که او را کشتند و قطعه قطعه کردند اما خداوند دین او را حفـظ کرد منتهی صـاحب جواهر می فرمایـد این دو نفر تکلیف خـاص داشـته انـد و مردم نبایـد خودشان را با آنها قیاس کننـد ولی به نظر بنـده این حرف درست نیست زیرا جـائی که یـک منکر مهمی واقع شود نهی از آن جـائز است مثـل عبـدالله عفیف که وقتی جریان امام حسـین علیه السـلام واقع شد و ابن زیاد به منبر رفت و بر علیه امام حسـین و اهل بیت علیهم السـلام صحبت کرد وظیفه خودش دانست و اعتراض کرد و کشـته شـد فلـذا امام رضوان الله علیه در تحریر فرموده باید ببینیم منکر چه منکری است اگر منکر مهمی مثل سلطان جائر و سوزاندن قرآن و خراب کردن کعبه و امثال ذلک باشد در این صورت نه تنها نهی از منکر جـائز است بلکه واجب می باشـد ولو اینکه کشـته شود پس در این مواقع بایـد أهم و مهم کنیم و از بـاب رعـایت أهم بایـد نهی از منکر کنیم خلافاً لصـاحب جواهر، بنابراین اینکه صاحب جواهر فرموده امر به معروف و نهی از منکر بالیـد با مراتبش یکی از شئونات فقیه است خودش دلیلی برای اثبات ولایت فقیه می باشد.

ص: ۳۷۳

بقیه بحث بماند برای جلسه بعد إن شاء الله تعالی... .

فردا شهادت امام هادی علیه السلام است که تسلیت عرض می کنیم.

جهاد تحت عنوان امر به معروف/اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد تحت عنوان امر به معروف/اقسام جهاد/ولایه الفقیه

بحثمان با توفیق پروردگار در جهاد با عنوان امر به معروف و نهی از منکر بود یعنی گاهی از اوقات امر به معروف و نهی از منکر اقتضاء می کند در برابر کسانی که منکر هستند جهاد کرد، مطالبی به عرضتان رسید و در تتمه ی بحث مطالب فراوان است و یکی از مطالب این است که در قرآن مجید در سوره اعراف از آیه ۱۶۲ تا ۱۶۶ یک داستانی ذکر شده:(وَ سْئَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتي‌ كانَتْ حاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتيهِمْ حيتانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعاً وَ يَوْمَ لا يَسْبِتُونَ لا تَأْتيهِمْ كَذلِكَ نَبْلُوهُمْ بِما كانُوا يَفْسُقُونَ) (۱) که مر بوط به بنی اسرائیل است، خداوند متعال در بنی اسرائیل مقرر کرده بود که روز شنبه تعطیل باشد و چون تعطیل بود خداوند یک امتحانی برای آنها قرار داده بود که در آن روز ماهی نگیرند ولی ماهی های فراوانی روی سطح آب می آمدند و در روز یکشنبه دیگر ماهی ها وجود نداشتند، بنی اسرائیل نقشه کشیدند و انشعاباتی از آب دریا ایجاد کردند و آنها را به حوض هائی هدایت کردند تا ماهی ها از آن انشعابات وارد حوض چه ها بشوند بنابراین روز شنبه ماهی نمی گرفتند ولی آن انشعابات باز بودند و ماهی ها به داخل حوض ها می آمدند و راه برگشت هم نداشتند و بعد روز یکشنبه می آمدند و ماهی ها را می گرفتند، وقتی آنها چنین حیله ای زدند خداوند متعال آنها را عذاب کرد و آنها مسخ شدند :(فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ ما نُهُوا عَنْهُ قُلْنا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خاسِئينَ) (۲)

۱- اعراف/سوره۷، آیه۱۶۳.

۲- اعراف/سوره۷، آیه۱۶۶.

بنی اسرائیل سه دسته شدند؛ دسته ای همین حیله را زدند و دسته دیگر نهی از منکر می کردندو می گفتند کار شما نوعی صید ماهی و خلاف شرع است و شنبه شما از صید ماهی منع شده اید و دسته سوم گفتند مردم آزاد هستند و شما نباید به آنها کاری داشته باشید به قول معروف عیسی به دین خود و موسی به دین خود، و اما وقتی عذاب الهی نازل شد فقط دسته دوم که نهی از منکر می کردند سالم ماندند و دسته اول و سوم گرفتار عذاب الهی شدند.

استاد بزرگوار ما آیت الله طباطبائی اعلی الله مقامه در تفسیر المیزان جلد ۸ صفحه ۳۱۰ می فرماید این آیه دلالت دارد بر اینکه کسانی که نهی از منکر نمی کنند و یا سکوت می کنند و یا ناهی از منکر را ملامت می کنند در حکم مرتکبین منکر هستند، وظیفه این است که اگر نهی از منکر نمی کنید از منکر دوری کنید و خشم و غضب خود را به فاعل منکر نشان بدهید و حتی

ایشان می فرمایـد از آن محل هجرت کنیـد پس اگر ظالمین ردع نشونـد یا بایـد از آنها کناره گیری کننـد و یا از آنجا هجرت کننـد و إلاـ سـنت الهی این است که عـذاب نـازل می شود و هم شامـل ظـالمین می شود و هم شامـل کسـانی که نهی از منکر نکردند و در تفسیر صافی نیز روایات فروانی در همین رابطه ذکر شده است.

ص: ۳۷۵

بحث دیگر در مورد مسخ شدن و به شـکل میمون در آمدن آنها می باشد، خداوند متعال هر چه را که مسخ کرده باقی نمانده و بعـد از چنـد روز هلاک شـده و اگر جانورانی به شـکل آنها دیـده می شود از نسل آنها نیسـتند بلکه فقط به شـکل آنها می باشـند علی أيِّ حـال ایـن آیـه دلالـت دراد بر اینکـه نهی از منکر لازم و واجب است و کسـانی که مرتکب منکر می شونـد و کسانی که منکرین را نهی نمی کنند دچار عذاب الهی خواهند شد.

یکی از بحثهای مهم ما در امر به معروف و نهی از منکر این است که علماء وظیفه خاصی دارند و از جمله جاهائی که علماء با غیر علماء و خواص با غیر خواص فرق دارند همین جا می باشد یعنی در نهی از منکر علماء باید در صف اول باشند و خداوند از علمـاء پیمـان گرفته که نبایـد در برابر ظلم ظـالمین و مظلومیت مظلومین سـاکت باشـند و رورایـات فراوانی نیز در این رابطه داریم و این مسـئله در ارتکاز مردم نیز وجود دارد مثلاً گفته می شود در فلان شـهر مردم شراب می خورند فوراً گفته می شود پس عالم آنجا چکار می کند و کلا اگر در نقطه ای فسق و فجور شود ذهن مردم اول به سراغ عالم آنجا می رود.

چند روایت به عنوان نمونه عرض می کنیم:

خبر اول:(وعنهم، عن سـهل، عن ابن محبوب، عن خطاب بن محمـد، عن الحارث بن المغيره أن أبا عبد الله عليه السـلام قال له: لأحملن ذنوب سـفهائكم إلى علمـائكم " إلى أن قـال: " ما يمنعكم إذا بلغكم عن الرجل منكم ما تكرهون وما يـدخل علينا به الأذى أن تأتوه فتؤنبوه وتعذلوه وتقولوا له قولا بليغا، قلت: جعلت فداك إذا لا يقبلون منا، قال: اهجروهم واجتنبوا مجالسهم.

ورواه ابن إدريس فی (آخر السرایر) نقلا من کتاب المشیخه للحسن بن محبوب، عن أبی محمد، عن الحارث بن المغیره مثله.) (۱)

سند حدیث: عنهم یعنی کافی عن عده من اصحابنا، عن سهل بن زیاد که ما او را خوب می دانیم و سید بحر العلوم در الفوائد الرجالیه سعی کرده تا وثاقت سهل بن زیاد را درست کند و بعد فرموده ما با این کار هزاران خبر را از ضعیف بودن به وثاقت منتقل کردیم، عن حسن بن محبوب که از أجلای طبقه ۵ است، عن خطاب بن محمد که توثیق نشده، عن حارث بن مغیره که از روات و فقهاء و علماء بزرگ بوده.

یستفاد من هذا الخبر که علماء در نهی از منکر وظیفه خاصی دارند و در ارتکاز متشرعه نیز همین وجود دارد.

خبر دوم:(وعن أبی بصیر، عن أبی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل: " أو کالذی مر علی قریه وهی خاویه علی عروشها " قال: إن الله بعث إلی بنی إسرائیل نبیا یقال له: إرمیا " إلی أن قال " فأوحی الله إلیه أن قل لهم ان البیت بیت المقدس، والغرس بنو إسرائیل، عملوا بالمعاصی فلأسلطن علیهم فی بلدهم من یسفک دماءهم ویأخذ أموالهم، فان بکوا إلی لم أرحم بکاءهم وإن دعونی لم أستجب دعاءهم ثم لأخربنها مأه عام، ثم لأعمرنها، فلما حدثهم اجتمع العلماء فقالوا: یا رسول الله ما ذنبنا نحن ولم نکن نعمل بعملهم؟ فعاود لنا ربک " إلی أن قال " ثم أوحی الله قل لهم: لأنکم رأیتم المنکر فلم تنکروه، فسلط الله علیهم بخت نصر فصنع بهم ما قد بلغک الحدیث) (۲)

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۱، ص۴۱۵، ابواب امر و نهی، باب۷، ح۳، ط الإسلامیه.
۲- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۱، ص۴۱۳، ابواب امر و نهی، باب۵، ح۱۷، ط الإسلامیه.

این خبر از تفسیر عیاشی نقل شده، عیاشی از علماء بسیار بزرگ بوده و اخبار زیادی نقل کرده منتهی روایات را نوعا مرسل نقل کرده و فقط آخرین راوی را ذکر کرده.

در عراق شهری بنام بابل بوده که بسیار مهم بوده و در آن شهر یک سلطان قدرتمندی بنام بخت نصر بوده که وقتی بنی اسرائیل آن کار را کردند بخت نصر آمد و شهرهای آنها را خراب کرد و مردم را اسیر کرد و به بابل برد، و این دلالت دارد بر اینکه وقتی آنها مرتکب گناه می شدند علماء سکوت کرده بودند لذا شاهد بر این است که علماء وظیفه خاصی دربرابر منکر دارند.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

جهاد بغاه/اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بغاه/اقسام جهاد/ولایه الفقیه

یکی از عزیزان نوشته اند که چرا فقهاء ما همیشه اول امر به معروف و بعد نهی از منکر را مورد بحث قرار می دهند؟ علتش این است که معروف مقتضای فطرت و ایمان انسان است پیغمبران خدا و ائمه علیهم السلام و کسانی که این وظیفه را انجام می دهند معلوم است که اول آنچه که خیر و صلاح و مقتضای فطرت و ایمان است را برای مردم بیان می کنند، از طرفی منکر انحراف از هدایت و فطرت و ایمان و ترک معروف است لذا اول باید معروف بیان و شناسانده شود و بعد نهی از منکر بشود.

یکی دیگر از آقایان کلام صاحب جواهر را نوشته اند، صاحب جواهر فرمودند اگر امر به معروف و نهی از منکر مستلزم ضرر بر شخص آمر و ناهی باشد و همچنین اگر مستلزم ضرر بر فاعل منکر باشد واجب نیست البته قبول کردند که اگر ضرب و ایلام باشد اشکالی ندارد اما اگر قتل در بین باشد واجب نیست و بعد ایشان دو نفر یعنی ابوذر و مؤمن آل فرعون را نام بردند و فرمودند اینها تکلیف خاصی داشتند این کلام صاحب جواهر بود، ما به هر دو اشکال کردیم و کلام امام رضوان الله علیه در تحریر را بیان کردیم و گفتیم باید ببینیم منکر چه منکری است بعد أهم فی الأهم کنیم گاهی منکر یک موضوع بسیار مهمی مثل خراب کردن کعبه و سوزاندن قرآن و امثال ذلک است که در این صورت شخص باید اقدام کند ولو اینکه کشته شود و در اینجا ما عنوان ثانوی نداریم بنابراین کلام امام رضوان الله علیه در سنجیدن أهم و مهم و ترتیب، کلام جامع و کاملی می باشد.

ص: ۳۷۸

خوب و اما بحث دیگری که امروز با توفیق پروردگار مطرح می کنیم بحث "بغاه" می باشد، یکی از مواردی که جهاد لازم است جهاد مربوط به بغاه می باشد، بغاه جمع باغی است مثل دعاه جمع داعی قضاه جمع قاضی و مطلب بسیار مهم و بروزی می باشد، در قرآن کریم در سوره حجرات آیه ای ذکر شده که بسیار مهم و بروز می باشد:(وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا

فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا ۖ فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ ۚ فَإِن فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا ۖ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ) (۱) و در آیه بعدی ذکر شده:(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ) (۲)

محقق در شرایع بحث جهاد را چهار رکن کرده؛ اول جهاد بر چه کسی واجب است، دوم با چه کسی باید جهاد کرد، سوم احکام اهل ذمه و چهارم بغاه و صاحب جواهر نیز در صفحه ۳۲۲ از جلد ۲۱ جواهر ۴۳ جلدی فرموده:«الرکن الرابع فی قتال أهل البغی»، بنابراین جهاد بغاه از جهات مختلفی بحث بسیار مهمی می باشد و یکی از جهاتش این است که آیا جهاد بغاه به امام معصوم اختصاص دارد یا اینکه اگر یک فقیه عادلی حکومتی تشکیل داد و عده ای در بر علیه او قیام کردند نیز حکم بغاه را دارند و جهاد بغاه ثابت است و عمومیت دارد و شامل فقیه نیز می شود.

ص: ۳۷۹

۱- حجرات/سوره۴۹، آیه۹.

۲- حجرات/سوره۴۹، آیه۱۰.

ریشه بحث همـان آیه ۹ از سوره حجرات که خوانـدیم می باشد، صاحب جواهر در صـفحه ۳۲۲ از جلد ۲۱ جواهر ۴۳ جلدی ابتـدا که بحث را شـروع کرده "بغی" را معنی کرده و فرموده بغی به معنی ظلم و تجـاوز از حـد می باشـد البته گاهی عرب ها ابتغی و بغی را در مـورد طلب نیز بکـار می برنـد، اگر به کتب لغت مراجعه کنیم می بینیم که اغلب چنـد معنی برای یـک لفظ ذکر شـده حالا ما باید ببینیم آیا بغی مشترک لفظی است یا مشترک معنوی، بعضـی از علماء بزرگ ما سـعی می کردند معانی مختلف را به یـک معنی برگرداننـد و منکر مشـترک لفظی بودنـد و می فرمودنـد لفـظ برای یـک معنـای عـامی وضع شـده اما مصادیق متعـددی دارد و سـپس سـعی می کردنـد بین این مصادیق یک جامعی درست کنند، یکی از مبناهای مرحوم آیت الله العظمی آخوند همدانی نیز همین بود که در بحثها می فرمودند ما لفظ مشترک نداریم و کتب لغت مصداق را به مفهوم اشـتباه کرده انـد چراکه هر کلمه ای برای یک معنای عامی وضع شده و بقیه معانی مصادیق آن هسـتند و آن جامع باید پیدا شود، در مـانحن فیه نیز بغی گـاهی به معنـای ظلم و گاهی به معنای طلب استعمال شـده آیا دو معنی دارد یا یک معنای عام و مصادیق مختلف؟ این یک بحث مهمی است که الان مجال طرح آن نیست علی أیِّ حال صاحب جواهر دو معنی برای بغی ذکر کرده.

ص: ۳۸۰

صاحب جواهر در ادامه می فرماید بغی کلمه ای است که از آن ذم استفاده می شود یعنی باغی کسی است که مرتکب خلاف و ظلمی شده خلافاً لأهل سنت که گفته اند باغی یعنی کسی که حکومت حاکمی را قبول نکرده و ممکن است گاهی اجتهاد کرده باشد و کسی که اجتهاد کرده ظلم نکرده بلکه به اجتهاد خودش عمل کرده لذا معذور است، سنی ها اجتهاد را خیلی وسیع در نظر گرفته اند و برای اینکه کارهای بزرگان خودشان در مقابل ائمه علیهم السلام را شستشو و تطهیر کنند گفته اند "الصحابه کلهم عدول و کلهم مجتهدون" پس شمر و یزید مجتهد بودند و مجتهد در صورتی که به رأی خودش عمل کند معذور است!.

صاحب جواهر در ادامه یک خبری ذکر کرده که بسیار مهم است، خبر این است:(وبالاسناد عن المنقری، عن حفص بن غیاث، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: سأل رجل أبی علیه السلام عن حروب أمیر المؤمنین علیه السلام وکان السائل من محبینا، فقال له أبو جعفر علیه السلام: بعث الله محمدا صلی الله علیه وآله بخمسه أسیاف: ثلاثه منها شاهره فلا تغمد حتی تضع الحرب أوزارها ولن تضع الحرب أوزارها حتی تطلع الشمس من مغربها فإذا طلعت الشمس من مغربها أمن الناس کلهم فی ذلک الیوم فیومئذ لا ینفع نفسا إیمانها لم تکن آمنت من قبل أو کسبت فی إیمانها خیرا، وسیف منها مکفوف " ملفوف " وسیف منها مغمود (ط) سله إلی غیرنا، وحکمه إلینا فأما السیوف الثلاثه المشهوره " الشاهره " فسیف علی مشرکی العرب قال الله عز وجل " اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم وخذوهم واحصروهم واقعدوا لهم کل مرصد فان تابوا (یعنی آمنوا) وأقاموا الصلاه وآتوا الزکاه فإخوانکم فی الدین " فهؤلاء لا یقبل منهم الا القتل أو الدخول فی الاسلام وأموالهم " ومالهم فئ. " وذراریهم سبی علی ما سن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فإنه سبا وعفا وقبل الفداء...الی آخر الحدیث) (۱)

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۱، ص۱۷، ابواب جهاد العدو، باب ۵، حدیث۲، ط الإسلامیه.

سند حدیث: و بالإسناد یعنی اسناد خبر قبلی، محمد بن یعقوب، عن علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن المنقری که اسمش سلیمان بن داود است و ثقه می باشد، عن حفص بن قیاس که از عامه است ولی مورد وثوق می باشد و صاحب جواهر نیز می فرماید خبر مورد عمل اصحاب می باشد لذا اگر ضعفی در سند باشد جبران می شود.

سیف اول که در خبر به عنوان سیف شاهر ذکر شده بود به عرضتان رسید بقیه خبر بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

جهاد بغاه/اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بغاه/اقسام جهاد/ولایه الفقیه

بحثمان در بغاه بود، ریشه بحث آیه شریفه:(وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا ۖ فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ ۚ فَإِن فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا ۖ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ) (۱) می باشد که عرض کردیم بین ما و عامه در این آیه اختلاف نظر وجود دارد.

اگر ما بودیم و ظاهر آیه می گفتیم مربوط به دو طائفه که با هم قتال دارند می باشد اما قرآن مبیّنی دارد، اهل سنت برای تطهیر پیشوایان خودشان گفتند "الصحابه کلهم عدول و کلهم مجتهدون" و اگر کسی از آنها در اجتهادش خطا کند معذور است ولی ما معتقدیم این مربوط به بغاه است و باغی کسی است که در مقابل امام معصوم قیام کند و کسی که اینطور باشد کافر است و حضرت امیر علیه السلام در خطبه شقشقیه فرموده:(فَلَمَّا نَهَضْتُ بالأَمْرِ نَكَثَتْ طَائِفَةٌ، وَ مَرَقَتْ أُخْرَى، وَقَسَطَ آخَرُونَ) (۲)

ص: ۳۸۲

۱- حجرات/سوره۴۹، آیه۹.
۲- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص۱۰، خطبه ۳.

در تفاسیر ما خصوصاً تفسیر صافی و برهان و در کتب روائی ما ذکر شده وقتی آیه ی شریفه نازل شد پیغمبر خدا به امیرالمؤمنین علیهما السلام فرمودند این آیه مربوط به شماست که بعد از من باید ناکثین و مارقین و قاسطین جنگ کنی.

صاحب جواهر در صفحه ۳۲۲ از جلد ۲۱ جواهر ۴۳ جلدی این بحث را مبسوطاً مطرح کرده، ایشان ابتدا از لحاظ ادبی بحث کرده و فرموده "طائفتان" تثنیه است ولی "إقتتلوا" جمع است چون وقتی دو طائفه باهم جنگ کنند جمعیتی تشکیل خواهند داد، باز گفته شده "فأصلحوا بینهما" پس هر کجا دو طائفه در نظر گرفته شده ضمیر تثنیه بکار رفته و هر کجا جمعیت در نظر گرفته شده ضمیر جمع بکار رفته است.

صاحب جواهر به کلام اهل سنت نظر دارد لذا در مورد کلمه "بغی" خلافاً للعامه می فرماید بغی در جائی بکار برده می شود

که ظلمی در بین باشد ولی آنها برا تطهیر بزرگان و پیشوایان خودشان بحث اجتهاد صحابه را پیش کشیده اند حتی حدیث عشره مبشره را بیان کرده اند که در آن پیغمبر فرموده ده نفر اهل بهشت هستند یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و فلان و فلان و یکی از آنها نیز امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد ولی ما این حدیث را درست نمی دانیم زیرا کارهای اینها با هم تفاوت دارد مگر می شود یکی اهل بهشت باشد و خلاف دیگری حرف بزند و عمل کند! حضرت امیر علیه السلام در جنگ جمل وقتی با طلحه و زبیر مواجه شد آنها همین حدیث عشره مبشره را خواندند وگفتند شما در مقابل اهل بهشت ایستاده اید! حضرت فرمودند حدیث را بخوانید وقتی خواندند فرمودند شما دارید اعتراف می کنید که من اهل بهشت هستم ولی من حدیث را قبول ندارم و این شما هستید که دارید با اهل بهشت می جنگید، بنابراین حدیث مذکور یک حدیث جعلی است زیرا ده نفر در روش و گفتار و رفتار خیلی با هم فرق دارند، علی أیِّ حال عامه بر خلاف ما می گویند در آیه گفته شده "وإن طائفتان من المؤمنین" یعنی مؤمن هستند و ظالم نیستند و هر کدام به اجتهاد خودشان عمل کرده اند لذا نه ظلم و نه کفر در بین نیست بلکه معذور نیز می باشند.

ص: ۳۸۳

صاحب جواهر می فرماید اینکه عامه می گویند اینها مجتهد بودند ناشی از عناد است و برای اینکه پیشوایان خودشان را تطهیر کنند چنین حرفی می زنند، آنها فقط ائمه اربعه خودشان را مجتهد می دانند و الان اجتهاد را حرام می دانند ولی ما اهل اجتهاد هستیم و معتقدیم اجتهاد همیشه برقرار است و ائمه علیهم السلام نیز به شاگردان خودشان می فرمودند فتوا بدهید منتهی این اجتهادات مربوط به فروع است نه اصول اسلام، لذا نمی توانند به ما بگویند چون مجتهد هستیم علی علیه السلام را خلیفه اول نمی دانیم! خلاصه اینکه عامه برای تطهیر بزرگان خودشان اولاً فرمودند بغی به معنای ظلم نیست وثانیاً صحابه اجتهاد کردند وظالم نبودند بلکه معذور نیز می باشند.

صاحب جواهر در ادامه می فرماید ما روایاتی داریم که دلالت دارند بر اینکه آیه شریفه به جنگ جمل و نهروان و صفین نظر دارد، در تفسیر برهان جلد ۷ صفحه ۲۵۸ از کافی و دیگران چند خبر نقل شده که عرض خواهیم کرد و همچنین در تفسیر صافی از کافی و تهذیب و تفسیر قمی یعنی علی بن ابراهیم قمی اخباری در تفسیر آیه ی مذکور اخباری نقل شده من جمله خبری از امام صادق علیه السلام که حضرت فرمودند:(فلما نزلت هذه الآیه قال رسول الله صلی الله علیه وآله: إن منکم من یقاتل بعدی علی التأویل کما قاتلت علی التنزیل، فسئل النبی صلی الله علیه وآله من هو؟ فقال: خاصف النعل یعنی أمیر المؤمنین علیه السلام، فقال عمار بن یاسر: قاتلت بهذه الرایه مع رسول الله صلی الله علیه وآله ثلاثا وهذه الرابعه والله لو ضربونا حتی یبلغوا بنا السعفات من هجر لعلمنا أنا علی الحق وأنهم علی الباطل) (۱)

۱- الکافی، شیخ کلینی، ج۵، ص۱۲، ط الاسلامیه.

صاحب جواهر می فرماید عامه پنج مطلب از آیه ی مذکور به نفع خودشان استفاده کرده اند: اول اینکه در آیه شریفه گفته شده "طائفتان من المؤمنین" یعنی بغاه بر امام مؤمن دانسته شده اند نه کافر ولی صاحب جواهر می فرماید این با اصول ما سازگار نیست زیرا کسی که در مقابل امام قیام کند نمی توان گفت که مؤمن است لذا این مجاز است یعنی قبل از این جنگ و مخالفت مؤمن بوده اند و در قرآن نیز گاهی کلمه مؤمن به اعتبار اینکه قبلاً مؤمن بوده مجازاً برای کافر بکار برده شده، پیغمبر صلی الله علیه و آله وقتی خواستند به جنگ بدر بروند به حضرت خبر رسید که یک کاروان تجاری بسیار بزرگ و مهمی از شام آمده تا از مدینه عبور کند و به مکه برود حضرت فرمودند بروید و آن کاروان را بگیرید، این اشکالی ندارد زیرا همانهائی که خانه ها و اموال شمارا غصب کرده اند(ابوجهل)در این کاروان مال و اموال دارند حالا شما حق دارید که این کاروان را بگیرید و اموالتان را تقاص کنید، حرکت کردند بعداً جبرئیل آمد خدمت پیغمبر و گفت یک جوری خبر به آنها رسید و کاروان تجاری را دور کردند و به مکه بردند و وقتی شنیدند شما لشکری برای این کار فراهم کردید آنها نیز لشکر فراوانی در کنار چاه بدر آورده اند و منتظر شما هستند، پیغمبر جریان را تعریف کردند و فرمودند کاروان تجاری رفته و الان ما می خواهیم به جنگ با آنها برویم، افردی که ایمانشان کامل بود گفتند چشم هرچه شما بفرمائید ما حاضریم برای جنگ اما عده ای سست ایمان وقتی جریان را شنیدند ناراحت شدند و گفتند ما به قصد کاروان تجاری آمده بودیم ولی حالا می خواهید ما را به جنگ ببرید فلذا قرآن کریم اینطور فرموده:(كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِن بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ(۵) يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنظُرُونَ(۶)) (۱) ، صاحب جواهر برای رد کلام عامه که گفتند باغی بر امام مؤمن است نه کافر به این آیه استدلال می کند و می فرماید کسی که با پیغمبر جدال کند کافر است ولی در این آیه نیز مجازاً و به اعتبار قبل از مجادله با پیغمبر به آنها مؤمن گفته شده و معلوم است که آنها از منافقین بوده اند.

۱- انفال/سوره۸، آیه۵.

دوم وجوب قتال.

سوم باید به قدری قتال کرد تا امر الله غالب شود.

چهارم آنها می گویند آتش بس کافیست و نباید به اهل بغی رجوع شود ولی ما می گوئیم باید عدالت برقرار شود و اموال پس گرفته شود و قصاص شوند.

پنجم از این آیه استنباط شده که هر کسی حق را منع کرد و نداد می شود با او قتال کرد که این درست نیست چون این آیه مربوط به بغی بر امام معصوم است نه همه افراد مثلا اگر کسی فرش شما را غصب کرد و نداد قتال جائز نیست بلکه باید طبق موازین قضائی حل شود.

صاحب جواهر در ادامه شروع به ذکر اخبار می کند که فردا إن شاء الله به عرضتان خواهیم رساند... .

جهاد بغاه/اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: جهاد بغاه/اقسام جهاد/ولایه الفقیه

بحثمان در جهاد بغاه بود، گفتیم کلمه بغاه از آیه شریفه:(وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا ۖ فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ ۚ فَإِن فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا ۖ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ) (۱) گرفته شده است.

در اینجا بین شیعه و سنی اختلاف شدیدی وجود دارد، شیعه با استناد به این آیه و تفاسیری که از اهل بیت علیهم السلام رسیده معتقد است کسانی که در مقابل امام معصوم قیام کنند محکوم به کفر هستند و باید با آنها جهاد کرد اعم از اینکه یک نفر باشد مثل ابن ملجم و یا جمعیتی باشند مثل ناکثین و مارقین و قاسطین که حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه فرمودند:(فَلَمَّا نَهَضْتُ بالأَمْرِ نَكَثَتْ طَائِفَةٌ، وَ مَرَقَتْ أُخْرَى، وَقَسَطَ آخَرُونَ) (۲) ، اما اهل سنت می گویند کسانی که در مقابل امام معصوم قیام کنند کافر نیستند بلکه مؤمن هستند و قرآن کریم نیز می گوید اگر دو طائفه از مؤمنین با هم برخورد کردند شما سعی کنید بینشان را اصلاح کنید و اگر یکی از آنها ظالم و دیگری مظلوم است با ظالم بجنگید، در واقع اهل سنت با استناد به بعضی روایات می خواهند بگویند هر دو طائفه مؤمن هستند تا اینکه خودشان را تطهیر کنند مثل حدیثی که در آن پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت به حضرت مجتبی علیه السلام فرمودند این فرزند من "يُصلح الله به بين فئتين مسلمين" پس هر دو مسلمان هستند ولی ما قائلیم هر کس در مقابل امام معصوم قیام کند کافر است و این حدیث و امثاله نیز مجعول می باشد.

۱- حجرات/سوره۴۹، آیه۹.

۲- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص ۱۰، خطبه ۳.

مفسرین اهل سنت در اینجا خیلی به ما تاخت و تاز کرده اند من جمله قرطبی در تفسیر الجامع لأحکام القرآن بعد از تفسیر آیه مذکور حمله شدیدی به شیعیان کرده و کلًا ما را رد کرده و می گوید روافض سب صحابه می کنند و الان نیز اهل سنت به ما همین را می گویند، آنها می گویند صحابه هر کسی است که پیغمبر را درک و ملاقات کرده ولو اینکه بچه کوچکی بوده والصحابه کلهم عدول و کلهم مجتهدون و کسی که آنها را لعن و سب کند کار بدی کرده فلذا از این جهت شیعه را مورد انتقاد شدیدی قرار می دهند، البته اینها برای اینکه مکتب خودشان را در مقابل مکتب اهل بیت علیهم السلام درست کنند تلاش های زیادی کرده اند ولی خب از طرفی باید شیعه را تخطئه کنند چون ما با مکتب و فکر آنها مخالف می باشیم علی أیٍّ حال ما نیز نمی خواهیم به این اختلافات دامن بزنیم چراکه الان روزی است که تمام مسلمانان باید در مقابل دنیای کفر بایستند لذا در مملکت ما نیز شیعه و سنی در کنار هم زندگی می کنند و ائمه علیهم السلام نیز توصیه می کردند که با آنها رابطه خوبی داشته باشید و پشت سر آنها نماز بخوانید ولی در افتادن با آنها به ضرر اسلام و مسلمین وبه نفع دنیای کفر و استعمار می باشد.

برای اینکه با این مباحث آشنا باشیم مقداری از کتاب "الصحیح من سیره النبی الأعظم" تألیف سید جعفر مرتضی را به صورت فهرست وار می خوانیم تا معلوم شود مکتب اهل بیت علیهم السلام و مکتب اهل سنت چقدر تفاوت دارد، ایشان در جلد اول و در فصل اول ابتدا بحث مفصلی در مورد ضرورت وجود امام بعد از پیغمبر کرده و فرموده امام مبیِّن و مجری و حافظ و نگهبان شریعت پیغمبر می باشد سپس ایشان می فرماید ائمه علیهم السلام عنایت داشتند به اینکه احادیث پیغمبر نوشته و روایت شود ولی آنها منع می کردند و می گفتند "حسبنا کتاب الله".

مطلب دوم در مورد "موقف ائمه من اسرائیلیات و رواتها"، می باشد، از اول یهود برای اینکه اسلام را تضعیف کنند و کنار بزنند علمائی از خودشان را میان جمع مسلمانان داخل کردند و اسرائیلیات را داخل تفکرات مسلمین کردند اما ائمه علیهم السلام در مقابل اسرائیلیات ایستادند.

مطلب سوم در مورد مواجهه شیعه با تفکرات اسرائیلی می باشد چراکه یهود با نفوذی که خصوصا در زمان عثمان پیدا کرده بود و با خرج پول "قصاصین" درست کرده بودند که با تعریف قصه در بین مردم تفکرات یهود را ترویج می کردند، سید جعفر مرتضی چند نمونه ذکر می کند من جمله اینکه در تورارت هست که حضرت داود در جنگ با دشمنان خودش شخصی بنام اُوریا که زنی زیبا و جوان داشت را فرمانده سپاه خودش کرد، و نقشه این بود که اُوریا برود و در جنگ کشته شود تا داود همسر او را بگیرد چنین چیزی را به پیغمبر خدا نسبت داده اند و یا در تورات گفته شده کعبه روزی چند دفعه به مسجد الاقصی سجده می کند و از این قبیل مطالب باطل زیاد نقل شده است اما ائمه علیهم السلام با قصاصین مقابله می کردند و حتی حضرت امیر علیه السلام به آنها تازیانه می زد و آنها را از نقل چنین قصه هایی و از اشاعه اسرائیلیات منع می کرد.

همان طور که عرض شد اهل سنت راهی غیر از راه ائمه علیهم السلام در پیش گرفتند لذا برای اینکه راه خودشان را درست و هموار کنند در کتاب های خودشان مطالب فروانی که با مکتب ما سازش ندارد بلکه مخالف است درست کردند؛ اول اینکه می گویند " الصحابه کلهم عدول و کلهم مجتهدون" و صحابه یعنی کسی که پیغمبر را دیده باشد ولو اینکه بچه بوده و در واقع این یک اکسیری بود که تمام صحابه را تطهیر می کرد و حتی می گویند اگر صحابه مرتد شوند و بعد از ارتداد خود برگردند باز صحابیتشان باقی می باشد! خب چنین فکری باعث شد که تمام صحابه را عادل فرض کنند و وقتی اینطور شد دیگر کسی نمی تواند در مورد آنها حرفی بزند.

دوم اینکه اهل سنت بعدا گفتند " من ینتقد الصحابه زندیق" لذا همه ما را زندیق می دانند، البته اینها اولاً در کلماتشان تناقضات زیادی وجود دارد و ثانیاً گزینشی کار می کنند یعنی تمام کتب حدیث را می گردند و آنچه که به نفعشان است را اخذ می کنند و آنچه که به نفعشان نیست را کنار می گذارند، مثلا علامه امینی رحمه الله علیه خطبه شقشقیه که خطبه سوم نهج البلاغه است را از ۲۸ کتاب اهل سنت نقل کرده و ثابت کرده که کلام امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد زیرا آنها می گویند این را خود سید رضی جعل کرده است، حضرت امیر علیه السلام در همین خطبه شقشقیه نسبت به خلفای سه گانه انتقاد های شدیدی دارد، شما می گوئید سب صحابه جائز نیست و صحابه عدول هستند در حالی که عثمان از صحابه و خوب بوده و قاتلین او نیز از صحابه و خوب بودند حالا- این تناقض را چطور جواب می دهید؟! حتی قاتلین عثمان نگذاشتند در قبرستان مسلمین دفن شود و او را در قبرستان یهود دفن کردند!، خلاصه اینکه تناقضات فراوانی در کلمات آنها وجود دارد.

مطلب دیگر اینکه عامه گفتند اجماع ما حجت است و همچنین "اولی الامر منکم" کسانی هستند که صاحب خلافت و امر و نهی باشند پس مثل یزید و معاویه و منصور و هارون الرشید همگی اول الامر هستند و قرآن نیز فرموده باید از آنها اطاعت کنید!، همین طور جلو رفتند و بعد دیدند خیلی شلوغ می شود مذهب را منحصر به چهار نفر از مجتهدین خودشان یعنی احمد و شافعی و مالک و ابو حنیفه کردند و گفتند فقط اینها مجتهد هستند و شیعه را قبول نکردند، خلاصه مطالب فراوانی در کتاب "الصحیح من سیره النبی الأعظم" نوشته شده که مراجعه و مطالعه بفرمائید.

ص: ۳۸۹

الان نیز همین طور است و سایتها و کتابهای آنها شدیداً بر علیه ما فعالیت دارند و عربستان نیز جزء آنهاست و کار را به جائی رسانده اند که فقط خودشان را قبول دارند و بقیه را تکفیر می کنند.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ... .

جهاد بغاه/اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بغاه/اقسام جهاد/ولایه الفقیه

میلاد پر برکت حضرت جواد علیه الصلاه والسلام را تبریک عرض می نمائیم.

در یکی از نوشته ها در مورد حدیثی سوال شده، ما قبلاً عرض کردیم بنی عباس و بنی اُمیه بسیاری از احکام اسلام مِن جمله جهاد را از محور خودش خارج کرده بودند، جهاد برای گسترش اسلام و فرهنگ اسلامی و جلوگیری از پیشرفت کفر و برای دعوت عباد به طاعه الله و فی سبیل الله بوده اما بنی اُمیه برای گسترش قلمرو و تقویت حکومت خودشان و گرفتن مالیات جهاد می کردند نه فی سبیل الله و برای اسلام، حدیث مذکور نیز در همین مورد است که أبو جعفر علیه السلام در رساله خودشان به خلفای بنی اُمیه نوشته اند "ضُیِّع الجهاد" و سپس همان مطالبی که عرض کردیم در خبر ذکر شده است وخلاصه حدیث دلالت دارد بر اینکه جهاد در زمان بنی اُمیه از محور خودش خارج شده بوده.

خوب و اما بحثمان در این بود که ما بر خلاف عامه آیات قرآن را بر اساس فرهنگ اهل بیت علیهم السلام تفسیر می کنیم ولی عامه هر طور که دلشان خواسته آیات قرآن را تفسیر کرده اند، مثلاً آنها در مورد آیه شریفه:(يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ) (۱) می گویند مراد از امام نامه اعمال است ولی ما می گوئیم مراد پیشوا و رهبر می باشد و یا ما می گوئیم مراد از "اولی الامر" ائمه علیهم السلام و یا جانشینان آنها می باشند اما آنها می گویند اولی الامر یعنی پادشاهان، خلاصه اختلافات زیادی بین ما و اهل سنت در تفسیر آیات قرآن وجود دارد فلذا ما قبلاً هم عرض کردیم همان طور که ما فقه مقارن داریم تفسیر و حدیث و تاریخ مقارن نیز داشته باشیم و این در بحث ما نیز تأثیر گذار است مثلاً خودشان نوشته اند وقتی که عثمان حکومت می کرد عایشه بین مردم آمد و صحبت کرد و گفت عثمان اسلام را تغییر داده باید او را بکشید یعنی خودش از کسانی بود که مردم را به کشتن عثمان ترغیب می کرد اما بعدا همین عایشه کسی بود که با طلحه و زبیر برای خون خواهی عثمان به جنگ علی علیه السلام آمدند! خب عامه بخش اول را ذکر نمی کنند و فقط می گویند عایشه اُم المومنین برای خون خواهی عثمان قیام کرد! علی أیِّ حال اهل سنت کلاً گزینشی عمل می کنند و در بحث ما که در مورد آیه شریفه:(وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا ۖ فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ ۚ فَإِن فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا ۖ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ) (۲) بود نیز همین طور است، مثلا عامه می گویند آیه دلالت دارد بر اینکه قاتلین و مقتولین همه مؤمن هستند بنابراین طلحه و زبیر نیز مؤمن هستند ولی ما می گوئیم آنها از بغاه و کافر هستند.

ص: ۳۹۰

۱- اسراء/سوره۱۷، آیه۷۱.

۲- حجرات/سوره۴۹، آیه۹.

مطالب مربوط به آیه شریفه را عرض کردیم و از جمله اخبار مرتبط با بحث خبر أسیاف بود که بخشی از آن که مربوط به سیف اول بود را خواندیم، ادامه خبر این است:(والسیف الثانی علی أهل الذمه قال الله تعالی: " وقولوا للناس حسنا " نزلت هذه الآیه فی أهل الذمه، ثم نسخها قوله عز وجل: " قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الاخر ولا یحرمون ما حرم الله ورسوله ولا یدینون دین الحق من الذین أوتوا الکتاب حتی یعطوا الجزیه عن ید وهم صاغرون " فمن کان منهم فی دار الاسلام فلن یقبل منهم الا الجزیه أو القتل وما لهم فئ وذراریهم سبی وإذا قبلوا الجزیه علی أنفسهم حرم علینا سبیهم، وحرمت أموالهم، وحلت لنا مناکحتهم، ومن کان منهم فی دار الحرب حل لنا سبیهم، ولم تحل لنا مناکحتهم، ولم یقبل منهم الا الدخول فی دار الاسلام أو الجزیه أو القتل، والسیف الثالث سیف علی مشرکی العجم یعنی الترک والدیلم والخزر، قال الله عز وجل فی أول السوره التی یذکر فیها الذین کفروا فقص قصتهم ثم قال: " فضرب الرقاب حتی إذا أثخنتموهم فشدوا الوثاق فاما منا بعد واما فداء حتی تضع الحرب أوزارها " فأما قوله: " فأما منا بعد " یعنی بعد السبی منهم " واما فداء " یعنی المفادات بینهم وبین أهل الاسلام، فهؤلاء لن یقبل منهم الا القتل أو الدخول فی الاسلام، ولا تحل لنا مناکحتهم ما داموا فی دار الحرب) (۱)

ص: ۳۹۱

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۱، ص۱۷، ابواب جهاد العدو، باب ۵، حدیث ۲، ط الإسلامیه.

خوب و اما بعد از ذکر سیوف ثلاثه در خبر سیف چهارم نیز به عنوان سیف مکفوف ذکر شده که مربوط به بحث ما می باشد، در ادامه خبر اینطور گفته شده:(وأما السیف المکفوف فسیف علی أهل البغی والتأویل، قال الله عز وجل: " وإن طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فأصلحوا بینهما فان بغت إحدیهما علی الأخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء إلی أمر الله " فلما نزلت هذه الآیه قال رسول الله صلی الله علیه وآله: إن منکم من یقاتل بعدی علی التأویل کما قاتلت علی التنزیل فسئل النبی صلی الله علیه وآله من هو، فقال: خاصف النعل، یعنی أمیر المؤمنین علیه السلام، فقال عمار بن یاسر: قاتلت بهذه الرایه مع رسول الله صلی الله علیه وآله ثلاثا، وهذه الرابعه...آلی آخر الحدیث) (۱) ، بنابراین روایات ما دلالت دارند بر اینکه آیه مذکور تفسیرش به جریان قاسطین و ناکثین و مارقین نظر دارد بر خلاف عامه که بخاطر عدم در نظر گرفتن روایات جور دیگری تفسیر کرده اند پس اگر کسی در مقابل امام معصوم بایستد جزء بغاه است و جهاد با بغاه واجب می باشد.

صاحب جواهر در صفحه ۳۲۴ از جلد ۲۱ جواهر ۴۳ جلدی نیز مفصلاً این بحث را مطرح کرده و احادیث زیادی را در این رابطه نقل کرده است.

وقتی حضرت امیر علیه السلام بعد از قتل عثمان به خلافت رسید و مردم با ایشان بیعت کردند نامه ای برای معاویه نوشت و فرمود مردم با من بیعت کرده اند و تو نیز باید با من بیعت کنی و در مقابل حکومت من تسلیم باشی، حضرت جریر بن عبدالله بجلی را فرستاد اما معاویه تقریبا دوماه او را معطل کرد و بالاخره جواب مساعد نداد، لذا حضرت در خطبه ۴۳ نهج البلاغه اینطور فرمودند:(ولقد ضربت أنف هذا الأمر وعینه، وقلّبت ظهره وبطنه، فلم أر لی إلّا القتال أو الکفر ، بما جاء به محمّد صلی الله علیه وآله وسلم) (۲) و حضرت گفتار پیغمبر خدا یعنی قتال با ناکثین و مارقین و قاسطین را اختیار کردند، البته در این خطبه مطالب زیادی ذکر شده است.

ص: ۳۹۲

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۱، ص۱۷، ابواب جهاد العدو، باب ۵، حدیث ۲، ط الإسلامیه.

۲- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، خطبه ۴۳، ص۳۹.

آدرس: شرح خوئی جلد ۴ صفحه ۲۰۷، شرح ابن أبی الحدید جلد ۲ صفحه ۳۲۲، شرح بحرانی جلد ۲ صفحه ۱۰۹ و شرح فی ظلال جلد ۱ صفحه ۲۶۳ .

حضرت در آخر خطبه اینطور می فرمایـد:(إِنَّهُ قَدْ كَانَ عَلَى الأُمَّهِ وَال أَحْدَثَ أَحْدَاثاً، وَأَوْجَدَ النَّاسَ مَقَالاً فَقَالُوا، ثُمَّ نَقَمُوا فَغَيَّرُوا) (۱) که این نظر حضرت درباره عثمان می باشد.

بقیه بحث بماند برای جلسه بعد إن شاء الله تعالی... .

جهاد بغاه/اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بغاه/اقسام جهاد/ولایه الفقیه

بحثمان در جهاد بغاه بود، آیه شریفه:(وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا ۖ فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ ۚ فَإِن فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا ۖ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ) (۲) را خواندیم و روایات را نیز خواندیم و عرض کردیم بیشتر روایات عنایت دارند به اینکه مستند و مدرک حضرت امیر علیه السلام در جنگهای جمل و صفین و نهروان همین آیه شریفه بوده زیرا اینها در مقابل حضرت که امام معصوم و حاکم حق بود ایستادند ومخالفت کردند.

آیه شریفه ای که خواندیم از آیات بسیار مهم برای بحث ما می باشد، مخاطب در این آیه کیست؟ اسلام یک جامعه ای وسیع فرض شده که در آن بالاخره یک شخصی و یا جمعیتی هستند که قدرت در دستشان می باشد یعنی اسلام اینطور مقرر کرده که یک قدرتی ما فوق همه قدرت ها برای اداره امور جامعه وجود داشته باشد حالا اگر در بخشی از قلمرو حکومتشان دو طائفه ای و یا حتی دو شخص با هم قتال کردند آن قدرت مافوق باید بینشان را اصلاح کند و اگر اصلاح نشدند و یکی از آنها باغی بر دیگری شد باید با ظالم بجنگد و با قدرت خودش او را سرکوب کند تا اینکه به امر الله تعالی برگردد، پس آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه همیشه باید در جامعه یک قدرت حاکمه ی قوی و قدرتمند وجود داشته باشد که در زمان پیغمبر و ائمه علیهم السلام مشخص است و اما در زمان غیبت امام زمان تکلیف چیست؟ خوب و اما اینجا یک بحث دیگری پیش می آید، آیت الله طباطبائی اعلی الله مقامه در تفسیر المیزان در ذیل آیه ۲۰۰ سوره آل عمران :(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اصْبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ وَاتَّقُواْ اللّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) (۳) که آخرین آیه از این سوره است ۵۰ صفحه تحت ۱۵ عنوان در تفسیر این آیه شریفه نوشته اند، حالا ما مطلب دوازدهم را می خوانیم، ایشان در مطلب دوازدهم که در تفسیر آیه ۲۰۰ از سوره آل عمران ذکر کرده اند اینطور می فرمایند:«من الذی یتقلد ولایه المجتمع فی الاسلام وما سیرته؟ کان ولایه أمر المجتمع الاسلامی إلی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وافتراض طاعته صلی الله علیه وآله وسلم علی الناس واتباعه صریح القرآن الکریم.

۱- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، خطبه ۴۳، ص۳۹.
۲- حجرات/سوره۴۹، آیه۹.
۳- آل عمران/سوره۳، آیه۲۰۰.

قال تعالى وأطيعوا الله وأطيعوا الرسول: التغابن - ۱۲ وقال تعالى لتحكم بين الناس بما أريك الله: النساء - ۱۰۵ وقال تعالى النبى أولى بالمؤمنين من أنفسهم: الأحزاب - ۶ وقال تعالى قل إن كنتم تحبون الله فاتبعونى يحببكم الله : آل عمران - ۳۱ إلى غير ذلك من الآيات الكثيره التى يتضمن كل منها بعض شؤون ولايته العامه فى المجتمع الاسلامى أو جميعها.

والوجه الوافى لغرض الباحث فى هذا الباب أن يطالع سيرته صلى الله عليه وآله وسلم ويمتلئ منه نظرا ثم يعود إلى مجموع ما نزلت من الآيات فى الأخلاق والقوانين المشرعه فى الاحكام العباديه والمعاملات والسياسات وسائر المرابطات والمعاشرات فإن هذا الدليل المتخذ بنحو الانتزاع من ذوق التنزيل الإلهى له من اللسان الكافى والبيان الوافى ما لا يوجد فى الجمله والجملتين من الكلام البته وهيهنا نكته أخرى يجب على الباحث الاعتناء بأمرها وهو أن عامه الآيات المتضمنه لإقامه العبادات والقيام بأمر الجهاد وإجراء الحدود والقصاص وغير ذلك توجه خطاباتها إلى عامه المؤمنين دون النبى صلى الله عليه وآله وسلم خاصه كقوله تعالى وأقيموا الصلاه:

النساء - ۷۷ وقوله وأنفقوا فى سبيل الله: البقره - ۱۹۵ وقوله كتب عليكم الصيام: البقره - ۱۸۳ وقوله ولتكن منكم أمه يدعون إلى الخير ويأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر: آل عمران- ۱۰۴ وقوله وجاهدوا فى سبيله:

المائده - ۳۵ وقوله وجاهدوا فى الله حق جهاده: الحج - ۷۸ وقوله الزانيه والزانى فاجلدوا كل واحد منهما: النور - ۲ وقوله والسارق والسارقه فاقطعوا أيديهما: المائده - ۳۸ وقوله ولكم فى القصاص حياه: البقره - ۱۷۹ وقوله وأقيموا الشهاده لله: الطلاق - ۲ وقوله واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا:

آل عمران - ١٠٣ وقوله أن أقيموا الـدين ولا تتفرقوا فيه: الشورى - ١٣ وقوله وما محمـد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل أفإن مـات أو قتـل انقلبتم على أعقابكم ومن ينقلب على عقبيه فلن يضـر الله شـيئا وسـيجزى الله الشاكرين: آل عمران - ١۴۴ إلى غير ذلك من الآيات الكثيره.

ويسـتفاد من الجميع أن الـدين صـبغه اجتمـاعيه حمله الله على النـاس ولاـ يرضـى لعبـاده الكفر ولم يرد إقامته إلا منهم بأجمعهم فالمجتمع المتكون منهم أمره إليهم من غير مزيه فى ذلك لبعضـهم ولا اختصاص منهم ببعضهم والنبى ومن دونه فى ذلك سواء قال تعالى أنى لا اضيع عمل عامل منكم من ذكر أو أنثى بعضكم من بعض:

آل عمران - ١٩۵ فإطلاق الآيه تدل على أن التأثير الطبيعى الذى لاجزاء المجتمع الاسـلامى فى مجتمعهم مراعى عند الله سبحانه تشريعا كما راعاه تكوينا وأنه تعالى لا يضيعه وقال تعالى إن الأرض لله يورثها من يشاء من عباده والعاقبه للمتقين:

الأعراف - ١٢٨ نعم لرسول الله صـلى الله عليه وآله وسـلم الدعوه والهدايه والتربيه قال تعالى يتلوا عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمه: الجمعه - ٢ فهو صـلى الله عليه وآله وسـلم المتعين من عند الله للقيام على شأن الأمه وولايه أمورهم فى الدنيا والآخره وللإمامه لهم ما دام حيا.

لكن الـذى يجب أن لاـ يغفـل عنه البـاحث أن هـذه الطريقه غير طريقه السـلطه الملوكيه التى تجعـل مال الله فيئا لصاحب العرش وعبـاد الله أرقـاء له يفعـل بهم مـا يشـاء ويحكم فيهم مـا يريـد وليست هى من الطرق الاجتماعيه التى وضـعت على أساس التمتع المادى من الديموقراطيه وغيرها فإن بينها وبين الاسلام فروقا بينه مانعه من التشابه والتماثل.

ص: ٣٩۵

ومن أعظمها أن هذه المجتمعات لما بنيت على أساس التمتع المادى نفخت فى قالبها روح الاستخدام والاستثمار وهو الاستكبار الانسانى الذى يجعل كل شئ تحت إراده الانسان وعمله حتى الانسان بالنسبه إلى الانسان ويبيح له طريق الوصول إليه والتسلط على ما يهواه ويأمله منه لنفسه وهذا بعينه هو الاستبداد الملوكى فى الاعصار السالفه وقد ظهرت فى زى الاجتماع المدنى على ما هو نصب أعيننا اليوم من مظالم الملل القويه وإجحافاتهم وتحكماتهم بالنسبه إلى الأمم الضعيفه وعلى ما هو فى ذكرنا من أعمالهم المضبوطه فى التواريخ.

فقد كان الواحد من الفراعنه والقياصره والأكاسره يجرى فى ضعفاء عهده بتحكمه ولعبه كل ما يريده ويهواه ويعتذر لو اعتذر أن ذلك من شؤون السلطنه ولصلاح المملكه وتحكيم أساس الدوله ويعتقد أن ذلك حق نبوغه وسيادته ويستدل عليه بسيفه كذلك إذا تعمقت فى المرابطات السياسيه الدائره بين أقوياء الأمم وضعفائهم اليوم وجدت أن التاريخ وحوادثه كرت علينا ولن تزال تكر غير أنها أبدلت الشكل السابق الفردى بالشكل الحاضر الاجتماعى والروح هى الروح والهوى هو الهوى وأما الاسلام فطريقته بريئه من هذه الأهواء ودليله السيره النبويه فى فتوحاته وعهوده...الى آخر كلامه الشريف» (۱)

این بخشی از کلام آیت الله طباطبائی اعلی الله مقامه الشریف بود که به عرضتان رسید.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

جهاد بغاه/اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بغاه/اقسام جهاد/ولایه الفقیه

بحثمان در آیه شریفه:(وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا ۖ فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ ۚ فَإِن فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا ۖ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ) (۲) بود، عرض کردیم اسلام یک جامعه ای وسیع و متحد فرض شده که در آن یک قدرتی ما فوق همه قدرت ها برای اداره امور جامعه وجود دارد حالا اگر در بخشی از قلمرو حکومت دو طائفه ای با هم قتال کردند این قدرت مافوق باید بینشان را اصلاح کند و اگر اصلاح نشدند و یکی از آنها باغی بر دیگری شد باید با ظالم بجنگد و با قدرت خودش او را سرکوب کند تا اینکه به امر الله تعالی برگردد و امر خداوند عدل و صلح و وحدت و اتحاد می باشد بنابراین آیه شریفه مربوط به جائی است که امتی وجود دارد که در بین آن امت وحدت و اتحاد و همدلی و انسجام و همچنین عدالت وجود دارد که اگر دو طائفه بخواهند قتال کنند و این وحدت و همدلی و عدالت را از بین ببرند ابتدا باید بین آنها را اصلاح کرد و اگر نشد باید جهاد کرد تا ظالمین به امر الله برگردند لذا آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه باید بین مسلمانان یک سرپرست و زعیم باشد که این کارها را به عهده بگیرد.

۱- تفسیر المیزان، العلامه الطباطبائی، ج۴، ص۱۲۱.

۲- حجرات/سوره۴۹، آیه۹.

ما در تعقیب بحث به سراغ کلام آیت الله طباطبائی اعلی الله مقامه در تفسیر المیزان رفتیم و گفتیم که ایشان در تفسیر آیه ۲۰۰ از سوره آل عمران:(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اصْبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ وَاتَّقُواْ اللّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) (۱) پانزده مطلب را در پنجاه صفحه نوشته اند که امر دوازدهم از این امور پانزده گانه خیلی با بحث ما مرتبط بود لذا مقداری از آن را در جلسه قبل خواندیم، و امروز ادامه کلام ایشان را می خوانیم، آیت الله طباطبائی در ادامه کلامشان در مورد اجتماع و فرد و فرق بین آنها بحث می کند و می فرماید:(ومنها أن أقسام الاجتماعات علی ما هو مشهود ومضبوط فی تاریخ هذا النوع لا تخلو عن وجود تفاضل بین أفرادها مؤد إلی الفساد فأن اختلاف الطبقات بالثروه أو الجاه والمقام المؤدی بالآخره إلی بروز الفساد فی المجتمع من لوازمها لکن المجتمع الاسلامی مجتمع متشابه الاجزاء لا تقدم فیها للبعض علی البعض ولا تفاضل ولا تفاخر ولا کرامه وإنما التفاوت الذی تستدعیه القریحه الانسانیه ولا تسکت عنه إنما هو فی التقوی وأمره إلی الله سبحانه لا إلی الناس قال تعالی یا أیها الناس إنا خلقناکم من ذکر وأنثی وجعلناکم شعوبا وقبائل لتعارفوا إن أکرمکم عند الله أتقاکم: الحجرات - ۱۳ وقال تعالی فاستبقوا الخیرات: البقره - ۱۴۸ فالحاکم والمحکوم والأمیر والمأمور والرئیس والمرؤوس والحر والعبد والرجل والمرأه والغنی والفقیر والصغیر والکبیر فی الاسلام فی موقف سواء من حیث جریان القانون الدینی فی حقهم ومن حیث انتفاء فواصل الطبقات بینهم فی الشؤون الاجتماعیه علی ما تدل علیه السیره النبویه علی سائرها السلام والتحیه.

ص: ۳۹۷

۱- آل عمران/سوره۳، آیه ۲۰۰.

ومنها أن القوه المجریه فی الاسـلام لیست هی طائفه متمیزه فی المجتمع بل تعم جمیع أفراد المجتمع فعلی کل فرد أن یدعو إلی الخیر ویأمر بالمعروف وینهی عن المنکر وهناک فروق اخر لا یخفی علی الباحث المتتبع.

هذا کله فی حیاه النبی صـلی الله علیه وآله وسـلم وأما بعده فالجمهور من المسلمین علی أن انتخاب الخلیفه الحاکم فی المجتمع إلی المسـلمین والشـیعه من المسـلمین علی أن الخلیفه منصوص من جانب الله ورسوله وهم اثنا عشر إماما علی التفصیل المودوع فی کتب الکلام.

ولکن علی أی حـال أمر الحکومه الاسـلامیه بعـد النبی صـلی الله علیه وآله وسـلم وبعـد غیبه الامـام کمـا فی زماننا الحاضـر إلی المسـلمین من غیر إشـکال والذی یمکن أن یسـتفاد من الکتاب فی ذلک أن علیهم تعیین الحاکم فی المجتمع علی سـیره رسول الله صـلی الله علیه وآله وسـلم وهی سـنه الإمـامه دون الملوکیه والاـمبراطوریه والسـیر فیهم بحفاظه الاحکام من غیر تغییروالتولی بالشور فی غیر الاحکام من حوادث الوقت والمحل کما تقـدم والـدلیل علی ذلک کله جمیع ما تقـدم من الآیات فی ولایه النبی صلی الله علیه وآله وسلم مضافه إلی قوله تعالی لقد کان لکم فی رسول الله أسوه حسنه: الأحزاب-۲۱.) (۱)

همـان طور که ملاحظه فرمودیـد آیت الله طباطبائی در بحثشان به شورا نیز برای اداره امور جامعه اشاره کردنـد که این به بحث حسـبه بر می گردد، ما در بحث ولایت فقیه بحث حسـبه نیز داریم، شـما عزیزان باید توجه داشته باشید که در بحث ما چند راه برای اثبات ولایت فقیه وجود دارد که یکی از آنها حسـبه می باشد، حسبه یعنی اینکه وقتی جمعیتی در جائی زندگی می کنند اموری وجود دارد که شارع مقـدس مسئولیت آنها را به یک یک افراد به معنای فعلیت نسپرده البته همه باید کمک کنند ولی از میان جمعیت بایـد یک نفر که قدرت بیشتری دارد محور باشد و قیام کند و بقیه به او کمک کنند تا جامعه را اداره کند که خب مسـلماً کسـی بهتر از فقیه عادل برای اداره امور جامعه وجود ندارد که این همان حسـبه می باشد و آیت الله العظمی آقای بروجردی نیز ولایت فقیه را از همین راه حسـبه قائل بودنـد، علی أیِّ حال آیت الله طباطبائی از امر دوازدهم این را اسـتفاده می کند که مردم باید برای خودشان حاکمی معیَّن کنند.

۱- تفسیر المیزان، العلامه الطباطبائی، ج۴، ص۱۲۴.

در زمـان امیرالمؤمنین علیه السـلام بغـاه(ناکثین و مارقین و قاسـطین)زیاد بودنـد و حضـرت در طول ۵ سـال حکومتشان با آنها مقابله کرد، صاحب جواهر می فرمایـد فرض کنید با بغاه جنگ کردند و غالب شدند حالا چه باید بکنند؟ در اینجا چند مطلب بوجود می آید؛ اول اینکه در این جنگ افرادی هسـتند که در درگیری زخمی شده اند آیا باید این زخمی ها را بکشـند یا نه؟ دوم اینکه آیا بایـد مغلوبین را اسـیر کننـد یا اینکه آنها را به حال خودشان رها کننـد؟ صاحب جواهر می فرماید سـیره پیغمبر و امیرالمؤمنین علیه السـلام اینطور بوده که بین جنـگ با کفار و بین جنگ با مسـلمین فرق می گذاشـتند، در اینجا اگر ما اینها را رها کنیم بالاخره یک سـرگروهی دارند می روزند و به او ملحق می شوند و دوباره خودشان را تجهیز می کنند و قدرتمند می شوند لذا نباید آنها را رها کنیم و باید تکلیفشان را مشـخص کنیم مثل جنگ صـفین و معاویه، اما اگر اینطور نباشد لازم نیست تکلیفشـان مشـخص شود مثـل خوارج که سـرگروهی نداشـتند و حضـرت امیر علیه السـلام فرمودنـد به زخمی هـای آنها کـاری نداشـته باشـید و اسـیران آنها را رها کنید و یا مثل جنگ جمل که بعد از شـکست دیگر مرکز و سـرگروهی نداشـتند پس فرق است بین اینکه بغاه یک مرکز و سـرگروهی داشته باشند و برگردند و بروند خودشان را تقویت کنند و بین اینکه چنین مرکز و سرگروهی نداشـته باشـند علی أیّ حال صاحب جواهر این بحث را پیش کشـیده و بعد فرموده سنی ها اینطور قائل نیستند بلکه می گوینـد در هر جنگی در صورت غلبه بایـد مغلوب را اسـیر کنیم و سـپس صـاحب جواهر بحثهائی را در مورد اختلاف ما و اهل سـنت در این مسئله بیان کرده و بحث را تعقیب کرده تا به قضایای مربوط به کربلاء رسیده و سپس ایشان به قضیه ازدواج ام کلثوم و عمر نیز اشـاره ای کرده و البته یسـتفاد از کلاـم ایشـان که این مطلب را قبول کرده، در کتـاب الـذریعه الی تصانیف الشـیعه چندین کتاب و رساله ذکر شده که عده ای رساله ای در تأیید این مطلب نوشته اند و عده ای دیگر رساله ای در رد آن نوشـته انـد لـذا این یک بحث مهمی است و ما باید آن را حل کنیم که شـما خودتان باید روی آن فکر و مطالعه کنید و آن را حل کنید.

ص: ۳۹۹

بقیه بحث بماند برای روز شنبه إن شاء الله تعالی... .

جهاد بغاه/اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بغاه/اقسام جهاد/ولایه الفقیه

بحثمان در جهاد بغاه بود و گفتیم که منشأ و مدرک و منبع بحث نیز آیه شریفه:(وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِن فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ) (۱) می باشد.

وقتی حضرت امیر علیه السلام خلافت را در دست گرفتند و مردم با ایشان بیعت کردند سه گروه در مقابل حضرت بودند؛ یگ گروه تبعیت کردند و در جنگهای جمل و صفین و نهروان همراه حضرت بودند، گروه دیگر جزء مخالفین بودند و در جنگ جمل تابع طلحه و زبیر و عایشه بودند و در جنگ صفین تابع معاویه و در جنگ نهروان نیز با خوارج بودند، گروه سوم بی طرف بودند، چند تن از خواص آن زمان که دارای شخصیت و جایگاهی بودند گفتند ما بی طرف هستیم که در تاریخ نامشان ذکر شده، یکی از آنها عبدالله بن عمر بود، دوم سعد بن أبی وقاص پدر عمر سعد بود و سوم محمد بن مسلم بود.

عبدالله بن عمر جریانی دارد او کنار نشسته بود تا زمانی که عبدالملک بن مروان سرکار آمد و حجاج بن یوسف را به عنوان فرمانده لشکر و همه کاره خودش به عراق فرستاد، حجاج به عراق آمد و عبدالله بن زبیر که بعد از شهادت سید الشهداء علیه السلام و قیام مختار حکومت را قبضه کرده بود شکست داد و او را کشت و بدنش را به دار آویخت، بعد از این قضیه عبدالله بن عمر شبانه به سراغ حجاج آمد و گفت من آمده ام تا با شما بیعت کنم چون از پیغمبر شنیده ام که فرمود:(من مات و لم یعرف امام زمانه مات میته جاهلیه) (۲) ، حجاج همان طور که خوابیده بود پایش را دراز کرد و گفت همینکه پای من را بمالی این بیعت توست، عبدالله بن عمر خیلی ناراحت شد و گفت من را مسخره می کنی؟ حجاج گفت احمق تو اگر راست می گوئی چرا با علی بن أبی طالب که از همه لایق تر بود برای امامت و چند سال نیز حاکم بود بیعت نکردی؟! تو بخاطر این حدیث نیامدی با من بیعت کنی بلکه بخاطر جنازه عبدالله بن زبیر که بر دار زدم و ترسیدی آمده ای تا بیعت کنی لذا پای من را بمال و برو و عبدالله بن عمر نیز دستس به پای حجاج کشید و رفت، حجاج دید این کافی نیست لذا یک نفر را مأمور کرد که به نوک نیزه اش زهر بزند و در راه نوک نیزه را روی پای عبد الله بن عمر زد و زهر اثر کرد و بدین وسیله عبدالله بن عمر کشته شد و این جریان نیز در سفینه البحار در ماده عین نوشته شده است.

ص: ۴۰۰

۱- حجرات/سوره۴۹، آیه۹.

۲- کمال الدّین وتمام النّعمه، الشیخ الصدوق، ج۱، ص۴۰۹، ح۹.

محمدبن مسلم و سعد بن أبی وقاص که کناره گیری کرده بودند نیز زود مردند.

همان طور که عرض کردیم صاحب جواهر در جلد ۲۱ جواهر این بحث مارا مطرح کرده و محقق در شرایع نیز دارد که حضرت امیر علیه السلام با بغاه جنگیدند.

بغاه دو دسته اند؛ یک دسته از آنها کسانی هستند که یک مرکزیتی دارند که آنها را پشتیبانی می کند و اگر فرار کنند به آنجا بر می گردند و یا اگر زخمی شوند برای معالجه به آنجا ملحق می شوند مثل جنگ صفین با معاویه اما یک دسته افرادی هستند که پراکنده آمده اند و مرکزیت و پشتیبانی ندارند مثل جنگ نهروان با خوارج و جنگ جمل با طلحه و زبیر و عایشه فلذا حضرت امیر علیه السلام بعد از جنگ خوارج و جمل فرمودند زخمی ها را نکشید و کسی را اسیر نکنید و اموالشان را نیز به غنیمت نگیرید و آن ها را رها کنید، ولی کسانی در بین لشکر حضرت بودند که به دنبال غنیمت بودند لذا از حضرت علتش را سوال کردند و حضرت امیر علیه السلام فرمودند جنگهایی که با کفار باشد همین طور است ولی اینها ظاهرا مسلمان هستند خلاصه این بحث ها خیلی دنباله پیدا کرد تا اینکه حضرت فرمودند بر فرض شما اگر بخواهید این اسیرها را تقسیم کنید عایشه را باید به کدام یک از شما بدهیم؟! آنها با شنیدن این حرف عقب نشینی کردند چون بالاخره عایشه همسر پیغمبر بود و کسی نمی توانست او را بگیرد، خلاصه صاحب جواهر اینجا بحث مفصلی کرده و بحث را به اینجا برده که حضرت امیر علیه السلام ناچار شد که در برابر خواسته های متعدد آنها تقیه کند و نرمش نشان بدهد و علتشم هم این بود که حضرت ناچار بودند در زمان خلافتشان در بعضی موارد نرمش نشان بدهند و بنده نیز در کتاب خمس ۳۳ مورد را از کتب خود عامه و خاصه در این رابطه نقل کرده ام مثلا- یکی از آنها نماز تراویح است که ما نیز آن را مستحب می دانیم ولی می گوئیم به جماعت نباید خوانده شود، عمر این بدعت را گذاشته و گفته که باید به جماعت خوانده شود و آنها نیز می خوانند، خلاصه چندین سال این نماز به جماعت خوانده میشد تا اینکه حضرت امیر علیه السلام به خلافت رسیدند و فرمودند خواندن نماز تراویح به جماعت بدعت می باشد و به حضرت مجتبی علیه السلام فرمودند بگو بین مردم جار بزنند که نماز تراویح بدعت است و نباید به جماعت خوانده شود، امام حسن مجتبی علیه السلام این کار را کرد و بعد برگشت خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و درحالی که نشسته بودند صداهایی به گوششان رسید که هر لحظه بیشتر میشد، حضرت مجتبی علیه السلام رفت و برگشت و فرمود که مردم دارند تظاهرات می کنند و می گویند واعمرا واستناعمرا و حتی بعضی ها می گویند إبکو رمضان وا رمضانا، یعنی بدون صلاه تراویح رمضانی وجود ندارد لذا حضرت امیر علیه السلام ناچاراً نرمش نشان دادند و فرمودند بخوانید و جهت این نرمش ها این بود که اگر حضرت با آنها برخورد می کرد و آنها را می کشت در مقابل آنها نیز از شیعیان می کشتند البته صاحب جواهر عقیده اش این است کسانی که خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام را از همان غدیر قبول نکردند کافر هستند، علی أيِّ حال صاحب جواهر بحث را به اینجا می رساند که حضرت امیر علیه السلام دخترش ام کلثوم را به عمر داده است، خب این یک مطلبی است که برای شیعیان سنگین می باشد آیا واقعا حضرت امیر علیه السلام دخترش را به کسی می دهد که رفتارش با فاطمه زهراء سلام الله علیها آن طور بوده؟! یستفاد از کلام صاحب جواهر که این مطلب را قبول کرده البته بین علماء ما اختلاف نظر وجود دارد ولی عامه قائلند این کار صورت گرفته فلذا این یک بحث بسیار مهمی است و ما ناچاراً به آن می پردازیم.

ص: ۴۰۱

در کتاب فروع کافی جلد ۵ باب ۲۳ از کتاب نکاح دو خبر که سنداً صحیح می باشند در این رابطه ذکر شده:

خبر اول:(علی بن ابراهیم عن أبیه عن أبن أبی عمیر عن هشام بن سالم و حماد عن زراره عن أبی عبدالله علیه السلام فی تزویج اُم کلثوم فقال: إن ذلک فرج غصبناه) (۱)

خبر دوم:(مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَمَّا خَطَبَ إِلَیْهِ قَالَ: لَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ إنها صَبِیَّةٌ قَالَ فَلَقِیَ الْعَبَّاسَ فَقَالَ لَهُ مَا لِی أَ بِی بَأْسٌ قَالَ وَمَا ذَاکَ قَالَ خَطَبْتُ إِلَى ابْنِ أَخِیکَ فَرَدَّنِی أَمَا وَاللَّهِ لَأُعَوِّرَنَّ زَمْزَمَ وَلَا أَدَعُ لَکُمْ مَکْرُمَةً إِلَّا هَدَمْتُهَا وَلَأُقِیمَنَّ عَلَیْهِ شَاهِدَیْنِ بِأَنَّهُ سَرَقَ وَلَأَقْطَعَنَّ یَمِینَهُ فَأَتَاهُ الْعَبَّاسُ فَأَخْبَرَهُ وَسَأَلَهُ أَنْ یَجْعَلَ الْأَمْرَ إِلَیْهِ فَجَعَلَهُ إِلَیْهِ). (۲)

این دو خبر در کافی نقل شده بنابراین اختصاص به طرق عامه ندارد بلکه در کتب ما نیز نقل شده و علامه مجلسی نیز همین روایتها را در بحار نقل کرده است و همچنین جعفر مرتضی که در لبنان است کتابی دارد بنام "الصحیح من سیره الامام علی علیه السلام" که در جلد ۱۴ از آن متعرض جریان ازدواج مذکور شده است البته ایشان آدرس هائی که داده از چاپهائی است که من هرچه گشتم پیدا نکردم مثلا از الغدیر جلد ۶ و یا از بحار جلد ۷۸ و یا از شافی و خلاصه یک صفحه آدرس داده منتهی نوعاً چاپها تغییر کرده اند و حد أقل آن کتابهائی که ما می خواستیم مراجعه کنیم و ببینیم نتوانستیم پیدا کنیم و خیلی خوب است که وقتی آدرسی داده می شود دقیقا نوع و سال طبع آن نیز ذکر شود.

ص: ۴۰۲

۱- الفروع من الکافی، الشیخ الکلینی، ج۵، ص۳۴۶.

۲- الفروع من الکافی، الشیخ الکلینی، ج۵، ص۳۴۶.

خوب و اما خود علامه مجلسی در جلد ۲۰ مرآه العقول که شرح کافی است وقتی به دو روایت مذکور رسیده این جریان را بیان کرده.

این اندازه در نظرتان باشد تا بحث را فردا ادامه بدهیم إن شاء الله تعالی...

جهاد بغاه/اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بغاه/اقسام جهاد/ولایه الفقیه

بحث تزویج ام کلثوم با عمر یک بحث کلامی، تاریخی، روائی و فقهی می باشد، بحث کلامی است زیرا به اعتقادات مربوط می شود لذا شیخ طوسی در تلخیص الشافی این مسئله را مطرح کرده و مورد بررسی قرار داده، بحث تاریخی است زیرا در تاریخ اهل بیت علیهم السلام نیز ذکر شده است و سید محسن امین در اعیان الشیعه می گوید امیرالمومنین علیه السلام ام کلثوم را به تزویج عمر در آورد و ابن أبی الحدید نیز در دوجای شرح خود این مطلب را ذکر کرده است، بحث روائی است زیرا هم از طرق عامه و هم در فروع کافی دو روایت که دیروز خواندیم در این رابطه ذکر شده است، و بالاخره بحث فقهی است که صاحب جواهر متعرض شده و روی جنبه های فقهی آن بحث کرده است.

از طرفی از این جهت بحث کلامی است که حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه و در خطبه شقشقیه که از طرق اهل سنت نیز ذکر شده در مورد خلفای ثلاث مطالب انتقادی بسیار سخت و تندی دارد، حضرت در مورد ابوبکر و سپس عمر اینطور می فرماید:(فَيَا عَجَباً!! بَيْنَا هُوَ يَسْتَقِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ إذْ عَقَدَهَا لِاخَرَ بَعْدَ وَفَاتِهِ لَشَدَّ مَا تَشَطَّرَا ضَرْعَيْهَا! فَصَيَّرَهَا فِي حَوْزَه خَشْنَاءَ يَغْلُظُ كَلْمُهَا (کلامها)، وَيَخْشُنُ مَسُّهَا، وَيَكْثُرُ الْعِثَارُ فِيهَا، وَالاعْتِذَارُ مِنْهَا، فَصَاحِبُهَا كَرَاكِبِ الصَّعْبَهِ إنْ أَشْنَقَ لَهَا خَرَمَ، وَإنْ أَسْلَسَ لَهَا تَقَحَّمَ. فَمُنِيَ النَّاسُ لَعَمْرُ اللهِ بِخَبْط وَشِمَاس، وَتَلَوُّن وَاعْتِرَاض; فَصَبَرْتُ عَلَى طُولِ الْمُدَّهِ، وَشِدَّهِ الْمِحْنَهِ; حَتَّى إذَا مَضَى لِسَبِيلِهِ) (۱) ، خب حالا کسی که از عمر اینطور انتقاد می کند و بعلاوه او را غاصب خلافت می داند چطور می شود که دخترش را به او بدهد؟ لذا این بحث به علم کلام کشیده شده است.

ص: ۴۰۳

۱- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، خطبه ۳، ص ۹.

حضرت امیر علیه السلام در کلمات قصار نهج البلاغه مطلبی را فرموده اند که به مناسبت آن ابن أبی الحدید در شرح نهج البلاغه وارد بحث ازدواج ام کلثوم با عمر شده است، حضرت فرموده:(وَقَالَ علیه السلام :نِعْمَ الطِّيبُ الْمِسْکُ، خَفِيفٌ مَحْمِلُهُ، عَطِرٌ رِيحُهُ) (۱) ، حالا- ابن أبی الحدید در شرح نهج البلاغه اینطور گفته:«وجه عمر إلی ملک الروم بریدا فاشترت أم کلثوم امرأه عمر طیبا بدنانیر وجعلته فی قارورتین وأهدتهما إلی امرأه ملک الروم، فرجع البرید إلیها ومعه ملء القارورتین جواهر، فدخل علیها عمر، وقد صبت الجواهر فی حجرها،فقال:من أین لک هذا؟فأخبرته، فقبض علیه، وقال: هذا للمسلمین، قالت: کیف

وهو عوض هـديتی! قـال:بینی وبینـک أبوک، فقال علی علیه السـلام: لک منه بقیمه دینارک، والباقی للمسـلمین جمله لان برید المسلمین حمله» (۲) ، یستفاد من هذا الکلام که ام کلثوم زوجه عمر بوده.

بـاز ابن أبی الحدیـد در جـای دیگر از شـرح نهـج البلاغه می گویـد:«وروی الزبیر بن بکار، قال: خطب عمر أم کلثوم بنت علی علیه السـلام فقال له:انها صـغیره، فقال زوجنیها یا أبا الحسن فإنی أرصـد من کرامتها ما لا یرصده أحد فقال:انا أبعثها إلیک، فان رضیتها زوجتکها. فبعثها إلیه ببرد وقال لها قولی: هذا البرد الذی ذکرته لک. فقالت له ذلک، فقال: قولی له: قد رضیته رضی الله عنـک – ووضع یـده علی ساقهـا – فقـالت له: أتفعل هـذا لولا انک أمیر المؤمنین لکسـرت انفک ثم جاءت أباها فأخبرته الخبر، وقـالت بعثتنی إلی شـیخ سوء! قـال: مهلاـ یـا بنیه، انه زوجـک، فجـاء عمر إلی مجلس المهاجرین فی الروضه، وکان یجلس فیها المهـاجرون الأـولون فقـال: رفئونی رفئونی، قالوا: بماذا یا أمیر المؤمنین؟ قال تزوجت أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب، سـمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: (کل سبب ونسب وصهر ینقطع یوم القیامه الا سببی ونسبی وصهری) » (۳)

۱- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، حکمت ۳۹۷، ص۳۷۷.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن أبی الحدید، ج۱۹، ص۳۵۱.

۳- شرح نهج البلاغه، ابن أبی الحدید، ج۱۲، ص۱۰۶.

بعدا خواهیم گفت که شیخ مفید می گوید تمام این جعلیات از زبیر بن بکار است که دشمن امیرالمومنین علیه السلام بوده، علی أیِّ حال این دو مورد در کلام ابن أبی الحدید ذکر شده است.

خوب و اما علامه مجلسی در مرآه العقول جلد ۲۰ صفحه ۴۲ ابتدا دو روایتی که از کافی در مورد ازدواج ام کلثوم با عمر خواندیم ذکر کرده و در مورد سند آنها فرموده که هر دو حسن می باشند، ما چهار جور خبر داریم؛ اول صحیح که تمام روات آن عادل هستند، دوم حسن که عدالت تمام روات ثابت نیست ولی افرادی هستند که ممدوح می باشند، سوم موثق که ممکن است در سند آن راوی سنی باشد ولی راستگو باشد و چهارم اگر صحیح و حسن و موثق نباشد می شود ضعیف، خلاصه علامه مجلسی دو خبر مذکور را حسن می داند زیرا در این دو خبر ابراهیم بن هاشم پدر علی بن ابراهیم وجود دارد که در بین علماء رجال سر عدالت او اختلاف وجود دارد.

اهل سنت گاهاً به ما اشکال میگیرند که شما در کتابهایتان ما را مذموم می دانید مثلًا در همین روایت علامه مجلسی لفظ ملعون و منافق بکار برده و یا در حدائق نیز گفته شده اهل سنت مثل کلاب ممطور نجس هستند و همچنین صاحب جواهر نیز در جواهر فرموده اهل سنت ظاهرا محکوم به طهارت هستند ولی باطناً نجس می باشند، اما علامه امینی رحمه الله علیه در الغدیر فرموده شما درباره ما کلمات شدیدتری دارید و اگر بنا باشد چنین کلماتی از ما مانع وحدت باشد شما شدیدتر از آنها را بر علیه ما دارید مثلا در کتابهایتان نوشته اید ما یک دیدی داریم که در خواب و بیداری تمام شیعیان را مثل سگ و خوک می بینیم علی، أیِّ حال علامه مجلسی در شرح این دو خبر تعابیر تندی بکار برده و بعد دو روایت نقل کرده که اولی را از قطب راوندی نقل کرده که حضرت امیر علیه السلام یک جنیه را به شکل دخترش ام کلثوم درست کرد و نزد عمر فرستاد و مطلب دوم اینکه این خبر را زبیر بن بکار نقل کرده که شیخ مفید در مورد او فرموده دروغگو و دشمن امیرالمومنین علیه السلام بوده.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی...

جهاد بغاه/اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بغاه/اقسام جهاد/ولایه الفقیه

بحثمان در جریان تزویج ام کلثوم با عمر بود که عرض کردیم این مسئله هم در کتب کلامیه و هم در روایات و در تاریخ و در فقه مورد بحث قرار گرفته، در عرصه جنگ حق و باطل که همیشه با اهل بیت علیهم السلام در جریان بوده دو جور جنگ و تنش و چالش وجود داشته؛ یکی جنگ سخت بوسیله شمشیر و نیزه و زندان و تبعید و دیگری جنگ نرم بوسیله تبلیغات و رسانه ها و عبارات و الفاظ، مسئله تزویج ام کلثوم با عمر به همان جنگ نرمی که اعداء اهل بیت علیهم السلام داشته اند بر می گردد، بنی اُمیه و بنی عباس در جریان جنگ نرم فعالیت های بسیاری بر علیه اهل بیت علیهم السلام کردند و یکی از این جریانات مربوط به امام حسن مجتبی علیه السلام است که می گفتند حضرت ۱۰۰ الی ۲۰۰ تا زن داشته و از این تعبیرات که همه را آنها درست کرده بودند زیرا بنی عباس که قیام کردند بنی الحسن با آنها مبارزه کردند و آنها نیز شروع به جعل احادیث بر علیه بنی الحسن کردند، برای نمونه به روایتی که در وسائل ذکر شده اشاره می کنیم، عنوان باب این است:«جواز زیاده المهر عن مهر السنه علی کراهیه، واستحباب رده إلیها، وأن من سمی للمرأه مهرا وسمی لأبیها شیئا لزم ما سمی لها دون ما سمی لأبیها»، و اما خبر سوم از این باب این خبر است:(قال: وتزوج الحسن علیه السلام امرأه فأصدقها مائه جاریه مع کل جاریه ألف درهم) (۱)

ص: ۴۰۶

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۵، ص۱۹، کتاب النکاح، ابواب مهور، باب ۹، حدیث ۳، ط الإسلامیه.

خبر دوم از همین باب نیز مربوط به بحث ماست، خبر این است:(محمد بن الحسن فی (المبسوط) علی ما نقل عنه أنه روی أن عمر تزوج أم کلثوم بنت علی علیه السلام فأصدقها أربعین ألف درهم) (۱)

مخالفان اهل بیت علیهم السلام جریان ازدواج ام کلثوم با عمر را تبلیغ می کردند و می کنند و می خواهند از آن چند نتیجه بگیرند؛ اول اینکه معلوم می شود حضرت علی علیه السلام به خلفای ثلاث خوشبین بوده که دخترش را به تزویج عمر در آورده پس خلافت آنها را قبول و امضاء کرده در واقع می خواهند بر مخالفتها و انتقادهای شدید حضرت که در خطبه شقشقیه ذکر شده سرپوش بگذارند. دوم اینکه می خواهند جریان فاطمه زهراء سلام الله علیها را لوث کنند لذا می گویند اگر عمر به خانه ی فاطمه زهراء سلام الله علیها حمله کرده بود و آن جریانات را بوجود آورده بود حضرت امیر علیه السلام دختر خودش را به او نمیداد، خلاصه اینکه برای این مسائل اخبار زیادی را در این رابطه جعل کرده اند.

باز خبر دیگری در وسائل الشیعه ذکر شده، خبر این است:(خطب عمر بن الخطاب وذلک قبل أن یتزوج أم کلثوم بیومین،

فقال: أيها الناس لا تغالوا بصدقات النساء، فإنه لو كان الفضل فيها لكان رسول الله صلى الله عليه وآله يفعله، كان بينكم صلى الله عليه وآله يصـدق المرأه من نسائه المحشوه(متكائی كه با پنبه پر شـده باشـد)وفراش الليف والخاتم والقدح الكثيف وما أشـبهه، ثم نزل عن المنبر فما أقام إلا يومين أو ثلاثه حتى أرسل فی صداق بنت علی بأربعين ألفا) (۲)

ص: ۴۰۷

۱- وسائل الشيعه، شيخ حر عاملی، ج۱۵، ص۱۹، كتاب النكاح، ابواب مهور، باب ۹، حديث ۲، ط الإسلاميه.

۲- وسائل الشيعه، شيخ حر عاملی، ج۱۵، ص۲۰، كتاب النكاح، ابواب مهور، باب ۹، حديث ۵، ط الإسلاميه.

فقهاء و علماء ما در برابر این تبلیغ اهل سنت و نتایجی که از ازدواج مذکور می گرفتند موضع گرفته اند و مطالب بسیاری را بیان کرده اند که کلام شیخ مفید را بیان می کنیم، کلام شیخ را علامه مجلسی در مرآه العقول نقل کرده و اینطور فرموده:«وقال الشیخ المفید قدس روحه فی جواب المسائل السرویه : إن الخبر الوارد بتزویج أمیر المؤمنین علیه السلام بنته من عمر لم یثبت، وطریقته من الزبیر بن بکار، ولم یکن موثوقا به فی النقل، وکان متهما فیما یذکره من بغضه لأمیر المؤمنین علیه السلام وغیر مأمون» (۱)

زبیر بن بکار در معجم مفهرس آیت الله خوئی ذکر شده منتهی نه توثیق شده و نه رد شده و مرحوم مامقانی نیز در جلد ۲۸ تنقیح المقال طبع جدید از او نام برده منتهی ایشان هم خیلی مطلب درباره زبیر بن بکار ندارند اما پاورقی های بسیار خوبی در معرفی او وجود دارد.

شیخ مفید رحمه الله در ادامه کلامش فرض را بر صحت می گذارد (صاحب جواهر نیز هین را می گوید) واینطور می فرماید:«ثم إنه لو صح لکان له وجهان لا ینافیان مذهب الشیعه فی ضلال المتقدمین علی أمیر المؤمنین علیه السلام، أحدهما : أن النکاح إنما هو علی ظاهر الإسلام الذی هو الشهادتان والصلاه إلی الکعبه، والإقرار بجمله الشریعه، وإن کان الأفضل مناکحه من یعتقد الإیمان، ویکره مناکحه من ضم إلی ظاهر الإسلام ضلالا یخرجه عن الإیمان، إلا أن الضروره متی قادت إلی مناکحه الضال مع إظهاره کلمه الإسلام زالت الکراهه من ذلک وأمیر المؤمنین علیه السلام کان مضطرا إلی مناکحه الرجل، لأنه تهدده وتواعده فلم یأمنه علی نفسه وشیعته، فأجابه إلی ذلک ضروره، کما أن الضروره یشرع إظهار کلمه الکفر، ولیس ذلک بأعجب من قول لوط (هؤُلاءِ بَناتِی هُنَّ أَطْهَرُ لَکُمْ) فدعاهم إلی العقد علیهم لبناته، وهم کفار ضلال قد أذن الله تعالی فی هلاکهم، وقد زوج رسول الله صلی الله علیه وآله ابنتیه قبل البعثه کافرین کانا یعبدان الأصنام، أحدهما عتبه بن أبی لهب، والآخر أبو العاص بن الربیع، فلما بعث صلی الله علیه وآله فرق بینهما وبین ابنتیه» (۲)

ص: ۴۰۸

۱- مرآه العقول، علامه مجلسی، ج ۲۰، ص۴۳.

۲- مرآه العقول، علامه مجلسی، ج ۲۰، ص۴۳.

حضرت امیر علیه السلام مطالب بسیاری را در مورد شورائی که عمر برای بعد از خودش و به خلافت رساندن عثمان تشکیل داده بود بیان فرموده و به فضائل خودشان و جریان غدیر خم نیز اشاره فرموده، وقتی حضرت فضائل خودشان را بیان می کردند دو سه نفر در جمع بودند که در غدیر خم حضور داشتند حضرت به آنها گفت مگر شما در غدیر نبودید بلند شوید و شهادت بدهید، ولی آنها گفتند ما پیر شده ایم و گذشته ها را فراموش کرده ایم، حضرت به یکی از آنها فرمود اگر دروغ می گوئی نابینا شوی که شد و به دیگری گفت مرضی بگیری که عمامه به سرت نرود که مبتلی شد و دیگری برص گرفت وخلاصه این جریان شوری خیلی عجیب می باشد علی أیِّ حال حضرت بعد از اینکه عثمان به خلافت رسید اینطور فرمودند:(لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّی أَحَقُّ النَّاسِ بِهَا مِنْ غَیْرِی; وَوَاللهِ لاَسْلِمَنَّ مَا سَلِمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِینَ; وَلَمْ یَکُنْ فِیهَا جَوْرٌ إِلاَّ عَلَیَّ خَاصَّةً، الْتِمَاساً لاجْرِ ذلِکَ وَفَضْلِهِ، وَزُهْداً فِیما تَنَافَسْتُمُوهُ مِنْ زُخْرُفِهِ وَزِبْرِجِهِ) (۱)

آدرس: شرح خوئی جلد ۵ صفحه ۲۰۲، شرح ابن أبی الحدید جلد ۶ صفحه ۱۶۶، شرح بحرانی جلد ۲ صفحه ۲۰۴، شرح فی ظلال جلد ۱ صفحه ۳۶۰.

نتیجه بحث: اولا جریان ازدواج ام کلثوم با عمر جعلی و ساختگی است و چنین چیزی محقق نشده ثانیاً اگر صحت داشته باشد باز ضرر و خللی از نظر مذهب و دین و مبادی مذهبی متوجه ما نیست کما اینکه شیخ مفید بیان فرمود و صاحب جواهر نیز همان فرمایش شیخ مفید را دارد و می فرماید غایه الامر این تقیه ای برای حفظ کیان اسلام بوده.

ص: ۴۰۹

۱- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص۵۵، خطبه ۷۴.

همین مقدار بحث درباره ازدواج ام کلثوم با عمر کافی می باشد.

جهاد بغاه/اقسام جهاد/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بغاه/اقسام جهاد/ولایه الفقیه

بحثمان در ولایت فقیه بود، عرض کردیم بافت فقه و روایات ما طوری است که باید یک نفر مجری وجود داشته باشد تا قوانین فقهی و اسلامی را اجراء کند و درواقع اگر انسان مطالعه کند دو مطلب می بیند؛ اول احکام خداوند و دوم اجراء آن احکام، در زمانی که پیغمبر و امام در جامعه حضور دارند احکام و قوانین را اجراء می کنند اما وقتی آنها در جامعه نباشند چه کسی باید قوانین و احکام اسلام را اجراء کند؟ قوانین اسلام مبیِّن و مجری و حافظ می خواهد یعنی باید یک قدرتی وجود داشته باشد که اولاً هروقت مردم توضیحی خواستند برای آنها توضیح بدهد و تبیین کند و ثانیاً احکام و قوانین را اجراء کند و ثالثاً باید حافظ قوانین و احکام اسلام باشد تا تحریف نشوند این سه وظیفه به عهده کسی است که سیاست و اداره جامعه را به عهده می گیرد.

بحث در این است که وقتی ابواب فقه را مطالعه می کنیم می بینیم که اخبار اهل بیت علیهم السلام طوری تنظیم شده که آن مجری با تعابیر مختلفی نظیر امام و سلطان و والی و حاکم معرفی شده است و وقتی امام عصر علیه السلام در میان مردم نیست فقط فقیه عادل می تواند مصداق این قبیل تعبیرات باشد.

ما از طهارت و صلاه شروع کردیم تا به جهاد رسیدیم و مفصلاً روایاتی که در آنها تعابیر مذکور به کار رفته بود را مورد بررسی قرار دادیم و حالا می خواهیم روایات نکاح را بررسی کنیم، در کتاب نکاح یک بحثی وجود دارد که مربوط به حد و تعزیر است، در مخالفتهائی که با قوانین الهی انجام می گیرد شارع مقدس حدی معین کرده است و جاهائی که حد معیَّن نشده تعزیر وجود دارد، در پنج مورد حد داریم؛ اول حفظ امنیت جامعه که از آن در قرآن به:(الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الأَرْضِ فَسَادًا) (1) تعبیر شده است، محارب کسی است که امنیت را به هم می زند که در مورد آن بحث خواهیم کرد.

ص: ۴۱۰

۱- مائده/سوره۵، آیه۳۳.

دوم حفظ مال است که رکن زندگی مردم می باشد لذا برای سرقت حد قرار داده است.

سوم عفت است که در جامعه باید محفوظ باشد و حد زنا و لواط برای حفظ عفت جامعه وضع شده است.

چهارم حد قذف است که مربوط به آبرو و حیثیت می باشد.

پنجم قصاص است که مربوط به حفظ خون و جان مردم می باشد، این پنج مورد اساس حدود می باشند.

حدود جائی است که از طرف شارع حد و مقدار دقیق معیَّن شده است اما بعضـی موارد حد دقیق مشخص نشده بلکه به حاکم و والی احاله شـده است که می شود تعزیر، حالا ـ برای نمونه روایـتی را از کتـاب نکـاح می خوانیم، خبر این است:(محمـد بن الحسن باسـناده عن محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن محمد ابن سنان، عن طلحه بن زید، عن أبی عبد الله علیه السلام، أن أمیر المؤمنین علیه السلام أتی برجل عبث بذکره، فضرب یده حتی احمرت ثم زوجه من بیت المال) (۱)

رجال حـدیث همگی خـوب هسـتند غیر از طلحه بن زیـد که عـامی است ولیکن مورد وثوق است و در معجم رجـال حـدیث درباره او گفته شده "له کتابٌ وهو عامی المذهب إلا أنَّ کتابه معتمدٌ" فلذا خبر سنداً موثق می باشد.

دو مطلب از حـدیث اسـتفاده می شود؛ اول اینکه کسـی که این کـار را انجام دهـد مرتکب گناه شـده ثانیاً بایـد تعزیر شود که حضـرت امیر علیه السـلام این کار را کرده منتهی مقدارش مشخص نشده و به اختیار خود حضرت بوده، حالا اگر پیغمبر و امام نباشـند آیا باید قوانین اسـلام تعطیل شوند؟ قطعا اینطور نیست و کسـی باید این کار را انجام بدهد و کسی که متیقَّن است فقیه عادل می باشـد پس یسـتفاد از این حـدیث کسـی که مـدیر جامعه است وظیفه دارد اولاً وسائل تزویج مجردها را از بیت المال فراهم کند و ثانیاً اگر کسی از آنها مرتکب استمناء شد باید تعزیر شود و قطعا فقیه عادل می تواند عهده دار این مسئله بشود.

۱- وسائـل الشـیعه، شـیخ حر عـاملی، ج۱۸، ص۵۷۴، ابواب نکـاح البهـائم ووطئ الأـموات والاسـتمناء، بـاب ۳، حـدیث ۱، ط الإسلامیه.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

بررسی روایات حدود/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: بررسی روایات حدود/ولایه الفقیه

صاحب جواهر اعلی الله مقامه در جلد ۲۱ جواهر ۴۳ جلدی متعرض این بحث شده که آیا فقهاء در زمان غیبت امام عصر علیه السلام می توانند اقامه حدود کنند و اصلاً واجب ولازم است که اقامه حدود انجام بگیرد یا نه؟ شکی نیست که شارع مقدس برای تخلف بعضی از واجبات که دیروز عرض کردیم حدودی معیَّن کرده و درجائی که پیغمبر و امام حضور داشته باشند این حدود را اجراء می کنند زیرا قانون اساسی وضع شده و همان طور که برای عمل به آن پاداشی وجود دارد برای تخلف از آن نیز مجازات و کیفر وجود دارد و اگر اینطور نباشد قانون لغو و بی اثر می شود، شارع مقدس برای بعضی از واجبات در همین دنیا کیفری مقرَّر داشته که ما از آن به حدود تعبیر می کنیم و در زمانی که امام عصر علیه السلام غائب است چه کسی باید آن حدود را اجراء کند آیا به کلی تعطیل می شود یا اینکه باید اجراء شود؟ بحث ما فعلاً در همین است و می خواهیم از أدله ی داله ی به وجوب اقامه ی حدود استفاده کنیم که فقیه در زمانی که امام عصر علیه السلام غائب است وظیفه دارد که آن حدود را اقامه و اجراء کند.

صاحب جواهر می فرماید:« (یجوز للفقهاء العارفین) بالأحکام الشرعیه عن أدلتها التفصیلیه العدول (إقامه الحدود فی حال غیبه الإمام علیه السلام کما لهم الحکم بین الناس مع الأمن من ضرر سلطان الوقت، ویجب علی الناس مساعدتهم علی ذلک) کما یجب مساعده الإمام علیه السلام علیه، بل هو المشهور، بل لا أجد فیه خلافا إلا ما یحکی عن ظاهر ابنی زهره وإدریس، ولم نتحققه، بل لعل المتحقق خلافه، إذ قد سمعت سابقا معقد إجماع الثانی منهما الذی یمکن اندراج الفقیه فی الحکام عنهم منه، فیکون حینئذ إجماعه علیه لا علی خلافه، کما أن ما فی التنقیح من الحکایه عن سلار أنه جوز الإقامه ما لم یکن قتلا أو جرحا کذلک أیضا، فإن عبارته فی المراسم عامه للجمیع، قال فیها: فقد فوضوا علیهم السلام إلی الفقهاء إقامه الحدود والأحکام بین الناس بعد أن لا یتعدوا واجبا، ولا یتجاوزوا حدا، وأمروا عامه الشیعه بمعاونه الفقهاء علی ذلک ما استقاموا علی الطریقه.

ص: ۴۱۲

فمن الغریب بعد ذلک ظهور التوقف فیه من المصنف وبعض کتب الفاضل سیما بعد وضوح دلیله الذی هو قول الصادق علیه السلام فی مقبول عمر بن حنظله " انظروا إلی من کان منکم قد روی حدیثنا ونظر فی حلالنا وحرامنا وعرف أحکامنا فلترضوا به حاکما، فإذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فإنما بحکم الله استخف، وعلینا رد، والراد علینا راد علی الله تعالی، وهو علی حد الشرک بالله عز وجل " وفی مقبول أبی خدیجه " إیاکم أن یحاکم بعضکم بعضا إلی أهل الجور، لکن انظروا إلی رجل منکم یعلم شیئا من قضایانا فاجعلوه بینکم، فإنی قد جعلته قاضیا، فتحاکموا إلیه " وقول صاحب الزمان روحی له الفداء وعجل الله فرجه فی التوقیع المنقول عنه: " وأما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها إلی رواه حدیثنا، فإنهم حجتی علیکم وأنا حجه الله " وعن بعض الکتب روایته " فإنهم خلیفتی علیکم " إلی آخره إما بدعوی أن إقامه الحد من الحکم سیما فی مثل حد القذف مع الترافع إلیه،

وثبوته عنده، وحكمه بثبوت الحد على القاذف، فإن المراد من الحكم عليه إنفاذ ما حكم به لا مجرد الحكم من دون إنفاذ، أو لظهور قوله عليه السلام: " فإني قد جعلته عليكم حاكما " في إراده الولايه العامه نحو المنصوب الخاص كذلك إلى أهل الأطراف الذي لا إشكال في ظهور إراده الولايه العامه في جميع أمور المنصوب عليهم فيه، بل قوله عليه السلام: " فإنهم حجتي عليكم وأنا حجه الله " أشد ظهورا في إراده كونه حجه فيما أنا فيه حجه الله عليكم، ومنها إقامه الحدود، بل ما عن بعض الكتب " خليفتي عليكم " أشد ظهورا، ضروره معلوميه كون المراد من الخليفه عموم الولايه عرفا...إلى آخر كلامه الشريف» (1)

۱- جواهر الكلام، شيخ محمد حسن النجفي الجواهري، ج۲۱، ص۳۹۴.

خلاصه اینکه صاحب جواهر با قاطعیت می فرماید بر فقهاء در زمان غیبت امام عصر علیه السلام لازم است که حدود را اجراء کنند و دیروز حدودی که شارع مقدس مشخص کرده را شمردیم؛ اول امنیت و استقرار آن در میان مردم، دوم حفظ عفت، سوم حفظ مال، چهارم حفظ جان و پنجم حفظ حیثیت و آبروی اشخاص، اما یک مورد را دیروز نگفتیم که بعدا خاطرم آمد که آیت العظمی آقای بروجردی این مورد را نیز بر شمردند، آیت الله العظمی آقای برورجردی در دهه ۴۰ مریض بودند و بالاخره با همان مریضی نیز از دنیا رحلت کردند، در زمان بیماری ایشان شاه طبیبی از فرانسه فرستاد خدمت آقای بروجردی تا ایشان را معاینه و معالجه کند، آن پزشک آمد و آقای برورجردی را معاینه کرد و نسخه ای داد اما یک کلمه ای گفت که فهمیدند از درمان ایشان مأیوس است، اطرافیان به آن پزشک فرانسوی اصرار کردند که بالاخره عاقبت را شما چطور می بینید؟ گفت می روم کلیسا و دعا می کنم، بالاـخره دوائی نوشت من جمله سرکه، ظاهرا گاهی اوقات پزشکان برای درمان مشروب نیز تجویز می کنند اما آن پزشک جرأت نکرد اینکار را کند منتهی به حالت سوال از آقای برورجردی پرسید که آیا شراب کم هم حرام است؟ آقا فرمودند بله کم و زیاد فرقی ندارد، بعد سوال کرد علت حرمتش چیست؟ آقا فرمودند شارع مقدس می خواهد که عقل مردم را نیز حفظ کند لذا در حدود برای خوردن شراب نیز ۸۰ ضربه تازیانه به عنوان حد قرار داده است، بعد از آقا سوال کرد اگر خیلی کم باشد چنین ضرری را ندارد، آقا فرمودند چیزی که مضر است کم آن نیز ضرر دارد اما ممکن است ما آن را حس نکنیم، علی أیِّ حال طبق فرمایش آیت الله العظمی آقای برورجردی حفظ عقل نیز یکی از حدود می باشد.

از آنچه که تـا به حالا عرض کردیم معلوم می شود که تعیین حـدود برای معاصـی و تخلفات مختص به زمان خاصـی نیست و اینطور نیست که در زمان غیبت امام حدود تعطیل باشند زیرا حدود دارای فلسفه و مصلحت بسیار مهمی برای جامعه می باشند لـذا عقلاً در زمان غیبت امام بایـد کسـی باشـد که این حـدود را برای تأمین مصالـح مـذکور اجراء کند و قطعا فقط فقیه عادل صلاحیت انجام این کار را دارد.

روایات فراوانی در فوائـد اجراء حـدود داریم من جمله اینکه یک حد الهی بهتر است از اینکه چهل روز باران ببارد که بعدا از این روایات خواهیم خواند.

بقیه بحث بماند برای روز شنبه إن شاء الله تعالی...

بررسی روایات حدود/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: بررسی روایات حدود/ولایه الفقیه

بحث در این بود که اسـلام برای ابعاد مختلف زنـدگی قوانین و مقرراتی وضع کرده و همچنین برای کسانی که از آنها تخلف کننـد نیز مجازاتی وضع کرده است که ما از آن به حـدود و یا تعزیرات تعبیر می کنیم و عرض کردیم عمده ی حدود شـش تا می باشـد؛ اول حفـظ امنیت، دوم حفـظ عفت، سوم حفـظ مال، چهارم حفظ جان، پنجم حفظ عقل و شـشم حفظ آبرو و عزت انسان.

بحث ما در این بود که وقتی پیغمبر و امام در میان مردم باشـند اجراء قوانین و مقررات اسـلام که حدود نیز یکی از آنهاست از شئون معصوم می باشـد امـا می خواهیم از روایاتمـان اسـتفاده کنیم که اگر معصوم غـائب شـد فقیه عـادل نیز عهـده دار اجراء قوانین و مقررات مذکور من جمله اجراء حدود می باشد.

ص: ۴۱۵

صاحب وسائل اخبار مربوط به حـدود را در چند فصل بیان کرده است که ما به برخی از آنها اشاره می کنیم، ابتداء اخباری از باب اول از ابواب مقدمات الحدود را می خوانیم که عنوان باب این است:«باب وجوب إقامتها بشروطها وتحریم تعطیلها».

اول:(محمـد بن یعقوب، عن عـده من أصـحابنا، عن أحمـد بن محمـد، عن ابن محبوب، عن أبی أیوب الخزاز، عن الحلبی، عن أبی عبـد الله علیه السـلام قـال: إن فی کتـاب علی علیه السـلام أنه کـان یضـرب بالسوط، وبنصف السوط، وببعضه فی الحـدود، وکان إذا أتی بغلام وجاریه لم یدرکا لا یبطل حدا من حدود الله عز وجل، قیل له: وکیف کان یضـرب؟ قال: کان یأخذ السوط بیده من وسـطه أو من ثلثه، ثم یضـرب علی قدر أسـنانهم، ولا یبطل حدا من حدود الله عز وجل. ورواه الصدوق باسناده عن أبی أیوب مثله. ورواه البرقی فی، (المحاسن) عن الحسن بن محبوب) (۱)

سند حدیث: کلینی از طبقه ۹ می باشد، عن عده من أصحابنا که در اواخر جلد ۲ جامع الروات این عده ذکر شده اند، عن احمد بن محمد بن عیسی که از أجلای روات و از طبقه ۷ می باشد، عن حسن بن محبوب که از أجلای روات و از طبقه ۵ می باشد، عن أبی ایوب ابراهیم بن عیسی که خیلی مهم است و از طبقه ۵ می باشد، عن عبید الله بن علی بن أبی شعبه حلبی که از أجلای روات می باشد، حدیث در أعلی درجه ی صحت قرار دارد.

ص: ۴۱۶

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۸، ص۳۰۸، ابواب مقدمات الحدود، باب ۱، حدیث ۱، ط الإسلامیه.

دوم: (وعن محمـد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن إسماعيل ابن بزيع، عن حنان بن سدير قال: قال أبو جعفر عليه السلام: حد يقام فى الأرض أزكى فيها من مطر أربعين ليله وأيامها) (۱)

این خبر نیز سندش خوب است.

سوم:(وعن أحمـد بن مهران، عن محمـد بن على، عن موسى بن سعدان، عن عبـد الرحمن بن الحجاج، عن أبى إبراهيم عليه السلام فى قول الله عز وجل: " يحيى الأرض بعد موتها " قال: ليس يحييها بالقطر، ولكن يبعث الله رجالا فيحيون العدل فتحيى الأرض لإحياء العدل، ولإقامه الحد فيه أنفع فى الأرض من القطر أربعين صباحا) (۲)

چهارم:(وعن على بن إبراهيم، عن أبيه، عن النوفلى، عن السكونى عن أبى عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إقامه حد خير من مطر أربعين صباحا) (۳)

پنجم:(وعن على بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن على بن أبى حمزه، عن أبى بصير، عن عمران بن ميثم، أو صالح بن ميثم، عن أبيه، فى حديث طويل إن امرأه أتت أمير المؤمنين عليه السلام فأقرت عنده بالزنا أربع مرات قال: فرفع رأسه إلى السماء وقال: اللهم إنه قد ثبت عليها أربع شهادات وإنك قد قلت لنبيك صلى الله عليه وآله، فيما أخبرته من دينك: يا محمد بن عطل حدا من حدودى فقد عاندنى وطلب بذلك مضادتى) (۴)

۱- وسائل الشيعه، شيخ حر عاملى، ج۱۸، ص۳۰۸، ابواب مقدمات الحدود، باب ۱، حديث ۲، ط الإسلاميه.

۲- وسائل الشيعه، شيخ حر عاملى، ج۱۸، ص۳۰۸، ابواب مقدمات الحدود، باب ۱، حديث ۳، ط الإسلاميه.

۳- وسائل الشيعه، شيخ حر عاملى، ج۱۸، ص۳۰۸، ابواب مقدمات الحدود، باب ۱، حديث ۴، ط الإسلاميه.

۴- وسائل الشيعه، شيخ حر عاملى، ج۱۸، ص۳۰۹، ابواب مقدمات الحدود، باب ۱، حديث ۶، ط الإسلاميه.

ششم:(وعن علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن ابن بکیر عن زراره، عن حمران قال: سألت أبا جعفر علیه السلام عن رجل أقیم علیه الحد فی الدنیا أیعاقب فی الآخره؟ فقال: الله أکرم من ذلک. أقول: ویأتی ما یدل علی ذلک) (۱)

در باب ۲۰ از ابواب مقدمات الحدود اخباری تحت عنوان:«باب عدم جواز الشفاعه فی حد بعد بلوغ الامام وعدم قبولها وحکم الشفاعه فی غیر ذلک» ذکر شده که به برخی از آنها اشاره می کنیم.

اول: (محمد بن یعقوب، عن عده من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، وعن علی بن إبراهیم، عن أبیه، وعن محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی جمیعا عن ابن محبوب، عن ابن رئاب، عن محمد بن قیس، عن أبی جعفر علیه السلام قال: کان لأم سلمه زوج النبی صلی الله علیه وآله أمه فسرقت من قوم، فأتی بها النبی صلی الله علیه وآله فکلمته أم سلمه فیها، فقال النبی صلی الله علیه وآله: یا أم سلمه هذا حد من حدود الله لا یضیع فقطعها رسول الله صلی الله علیه وآله. ورواه الشیخ باسناده عن أحمد بن محمد بن عیسی مثله) (۲)

در این خبر کلینی سه نصفه سند را به ابن محبوب پیوند داده است.

دوم: (وعن محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن علی بن الحکم، عن أبان بن عثمان، عن سلمه، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: کان أسامه بن زید یشفع فی الشئ الذی لا حد فیه، فأتی رسول الله صلی الله علیه وآله بانسان قد وجب علیه حد فشفع له أسامه، فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: لا تشفع فی حد) (۳)

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۸، ص۳۰۹، ابواب مقدمات الحدود، باب ۱، حدیث ۷، ط الإسلامیه.

۲- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۸، ص۳۳۲، ابواب مقدمات الحدود، باب ۲۰، حدیث ۱، ط الإسلامیه.

۳- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۸، ص۳۳۳، ابواب مقدمات الحدود، باب ۲۰، حدیث ۳، ط الإسلامیه.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

بررسی روایات حدود/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: بررسی روایات حدود/ولایه الفقیه

یکی از مباحث مهم بحث حـدود است چون شارع مقدس بعد از وضع قوانین باید حدود و مجازاتی برای کسانی که تخلف از قانون می کنند داشته باشد تا آن قانون در جامعه مؤثر باشد و اجراء بشود.

عرض کردیم صاحب وسائل چنـد باب درباره این موضوع منعقـد کرده، باب اول از ابواب مقـدمات الحـدود این بود که:«باب وجوب إقامتهـا بشـروطها وتحریم تعطیلها» خواص و آثار و برکاتی برای اجراء حـدود وجود دارد که از آنها مشـخص می شود برای زمان خاصی نیست بلکه واجب است برای همیشه حدود اجراء شوند و تعطیل آنها برای همیشه نیز حرام می باشد.

باب ۲۰ از ابواب مقدمات الحدود این بود که:«باب عدم جواز الشـفاعه فی حد بعد بلوغ الامام وعدم قبولها وحکم الشـفاعه فی غیر ذلک» که روایات آن را عرض کردیم.

باب ۲۱ از ابواب مقدمات الحدود این بود که:«لا کفاله فی حد» بلکه کفالت مربوط به امور مالی می باشد.

فقهـاء بزرگ مـا که در زمـان های گذشـته قـدرت داشـتند حـد جاری می کردنـد که یکی از آنها سـید محمـد باقر شـفتی در اصـفهان بود، شفت اطراف رشت است اما ایشان به نجف و کربلاء رفته و بعد از تحصیل علوم دینی به اصفهان برگشته بودند، در قصـص العلماء ذکر شده که ایشان در زمان خودش قدرت بسیار زیادی داشته حتی ذکر شده فتحعلی شاه در اصفهان بود و با دوربینش دیـد یک کاروانی می آیـد و گفت برای ما اموالی می آورنـد اما بار فیل شده است بروید و آن را تحویل بگیرید، گماشـتگان فتحعلی شاه آمدنـد اما کاروانیان گفتند این مربوط به فتحعلی شاه نیست بلکه مال سـید محمد باقر شـفتی است که خب فتحعلی شاه از اینکه یک فقیه در زمان حکومتش انقدر قدرت پیدا کرده بود ناراحت شد، خلاصه آن اموال را بردند و به سید محمد باقر شـفتی تحویل دادند، فتحعلی شاه دسـتور داد که فردا صـبح سـید محمد باقر شـفتی نزد او بیاید، فردا صبح سید شفتی به سـمت کاخ رفت درحالی که چند نفر قاری قرآن خوش صدا نیز همراه او بودند و وقتی وارد کاخ شدند آنها این آیه شریفه:(یـا أَیُّهَـا النَّمْـلُ ادْخُلُوا مَسَاکِنَکُمْ لَا یَحْطِمَنَّکُمْ سُـلَیْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا یَشْـعُرُونَ) (۱) را می خواندنـد و کـاخ نشـینان نیز ریختنـد برای بوسـیدن دست و پا و رکاب اسب سـید محمد باقر شـفتی، وقتی فتحعلی شاه این جلال و قدرت و عظمت را دید گفت مـا چه کاره هستیم معلوم می شود حاکم و صاحب قـدرت اصـلی در این مملکت سـید محمـد باقر شـفتی می باشـد، در صفحه ۱۴۴ از قصـص العلماء ذکر شده؛ سـید محمد باقر شفتی در روزگار مرجعیت خود پرونده های بسیاری را رسیدگی می کرد و در اجراء حـدود الهی می کوشـید، قاتلان را قصـاص می کرد و مجرمان را فرمان قتل می داد و حـد می زد و تعزیر می کرد و دست دزدان را می برید، یکی از شاگردان آن فقیه وارسـته در این باره چنین نوشـته است که سید حدود هفتاد نفر را به تیغ سپرد روزی گنه کاری را فرمان قتل داد اما هیچکس اجراء او را به عهده نگرفت تا اینکه سرانجام استاد برخواستند و مجرم

را ضربتی زدند ولی کاری نبود لذا گنه کار از جای خود برخواست و فرار کرد سید به او رسید و از پشت گردنش را زد و بعد هم خود سید بر پیکرش نماز خوانـد، خلاصه اینکه در قصـص العلماء ذکر شـده که فتحعلی شاه بعـد از دیدن این جریانات به سید شفتی پیغام داد که شـنیده ایم شـما در اصفهان هم قضاوت می کنید و هم حد را معین و جاری می کنید پس ما چه کاره ایم؟ سید جواب داد ما تکلیف خودمان را انجام می دهیم اگر ما بخواهیم وکالت بدهیم تا شـما بر کسی حد جاری کنید خب از اصـفهان تا تهران راه زیاد است و حـد نبایـد به تأخیر بیافتـد لـذا ما خودمان حـد را معین می کنیم و سپس برای عـدم تأخیر خودمان اجراء می کنیم و احتیاجی به شـما نـداریم، این یک نمونه ای بود که دلالت داشت بر اینکه در زمان غیبت امام عصـر علیه السلام فقهاء باید حد را اجراء کنند.

۱- نمل/سوره۲۷، آیه۱۸.

دیروز که روایات را می خواندیم یک خبری از حضرت امیر علیه السلام خواندیم که زنی نزد ایشان آمد و چهار دفعه اقرار به زنا کرد و حضـرت فرمودنـد پروردگارا چون تو واجب کردی اجراء حـد را بر من واجب و لازم است تا حد را اجراء کنم، بعد از خواندن این خبر من به یاد یک خطبه ای از نهج البلاغه افتادم که در آن حضـرت امیر علیه السلام بعد از اینکه خلافت را به عهده گرفتند فرمودند:(اللَّهُمَّ إِنَّکَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ یَکُنِ الَّذِی کَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فِی سُلْطَان، وَلاَالْتمَاسَ شَیْء مِنْ فُضُولِ الْحُطَام، وَلکِنْ لِنَرِدَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِینِکَ، وَنُظْهِرَ الاصْلاَحَ فِی بِلاَدِکَ، فَیَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِکَ، وَتُقَامَ الْمُعَطَّلَةُ مِنْ حُدُودِکَ) (۱) ، معلوم می شود یکی از فلسفه های خلافت و حکومت اجراء حدود می باشد که در آن ۲۵ سال تعطیل شده بوده و این با بحث ما که در ولایت فقیه است ارتباط دارد.

حضـرت امیر علیه السلام در خطبه های مختلف نهج البلاغه بیان فرمودند که در آن ۲۵ سال که خلافت در دست دیگران بود جنـایت ها و تخلفات زیادی صورت گرفته بوده لـذا حضـرت در خطبه های مختف از اوضاع زمان شـکایت دارنـد از جمله در عهدنامه ۵۳ که به مالک اشتر نوشـته انـد:(فَإِنَّ هذَا الدِّینَ قَدْ کَانَ أَسِیراً فِی أَیْدِی الاشْرَارِ، یُعْمَلُ فِیهِ بِالْهَوَی، وَتُطْلَبُ بِهِ الدُّنْیَا) (۲) ، از ایـن قبیـل مطـالب در نهـج البلاـغه زیـاد ذکر شـده است که در آن ۲۵ سـال ظلمهـای فراوانی واقع شـده است حتی به طرفـداران امیرالمؤمنین علیه السـلام نیز ظلم شـده لـذا حضـرت در جائی در مورد یارانشان می فرماینـد:(قَدْ وَعَظُوا حَتَّی مَلُّوا، وَ قُهِرُوا حَتَّی ذَلُّوا، وَ قُتِلُوا حَتَّی قَلُّوا) (۳)

۱- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص۱۲۲، خطبه ۱۳۱.

۲- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص۲۹۶، نامه ۵۳.

۳- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص۳۱، خطبه ۳۱.

در خطبه ۱۳۱ که بخشی از آن را خواندیم حرف زیاد است، خود خطبه در شرح خوئی جلد ۸ صفحه ۲۵۴ و در شرح ابن ابی الحدید جلد ۸ صفحه ۲۶۳ و در شرح بحرانی جلد ۳ صفحه ۱۴۷ و در شرح فی ظلال جلد ۲ صفحه ۲۶۸ ذکر شده است.

برای اینکه در زمان خلفاء حدود بخاطر ملاحظاتی اجراء نمیشده یک نمونه ای را بیان می کنیم، شخصی بنام "ولید بن عقبه" در کوفه از جانب عثمان حاکم بود منتهی "کان شِرِّیبُ خمر" و دائماً شرب خمر می کرد و بعد برای اقامه نماز جماعت به عنوان امام به مسجد می آمد، یک بار در همین حال آمد و نماز صبح را چهار رکعت خواند و بعد رو به جمعیت کرد و گفت اگر میل دارید اضافه تر بخوانم چون خیلی سرحال هستم، در جلد ۸ سفینه البحار صفحه ۵۹۱ نیز احوالات او ذکر شده است، ما در علم رجال برای ضبط کلمات مطلب زیاد داریم و بهترین کتاب که ضبط ها را ذکر کرده تنقیح المقال مامقانی است که درباره ولید بن عقبه نوشته "عقبه" بضم العین و سکون القاف و یُحتمل الفتحات الثلاث، خلاصه در سفینه البحار در مورد او نوشته شده که پیغمبر صلی الله علیه و آله ولید بن عقبه و عمرو بن عاص را لعنت کردند زیرا وقتی حمزه سلام الله علیه شهید شد ولید و عمرو بن عاص شراب خوردند و آوازه خوانی کردند، ولید بن عقبه با عثمان برادر مادری بودند لذا در زمان حکومت او حاکم کوفه شد و "کان فاسقاً شریب خمر" و او کسی است که در مسجد کوفه نماز صبح را در حالی که مست بود چهار رکعت خواند و بعد رو به جمعیت کرد و گفت اگر بیشتر هم بخواهید می خوانم و بعد شعری از شاعری نقل شده که گفته:«شهد الحطیئه یوم یلقی ربه * أن الولید أحق بالعذرنادی وقد نفدت صلاتهم * أأزیدکم - ثملا - وما یدری لیزیدهم خیرا ولو قبلوا * منه لقادهم علی عشر فأبوا أبا وهب ولو فعلوا * لقرنت بین الشفع والوتر حبسوا عنانک إذ جریت ولو * خلوا عنانک لم تزل تجری»، خلاصه سجده که میرفت بجای سبحان الله می گفت شراب بخور و من را سیراب کن و بالاخره در محراب قی می کرد و بعد نوشته شده وقتی برای نماز خواندن می آمد این شعر را می خواند:«علق القالب ربابا بعدما شابت وشابا»، بالاخره حاکم فاسقی بود لذا مردم از کوفه نزد عثمان رفتند و به او گفتند حاکمی با این اوصاف برای ما فرستاده ای، عثمان او را خواست و نزدش رفت، ثابت شد که او شراب خورده لذا باید بر او حد جاری میشد اما چونکه برادر مادری عثمان بود کسی جرأت نمیکرد حد بر او جاری کند تا اینکه حضرت امیر علیه السلام تازیانه را گرفت و جلو رفت، وقتی حضرت نزدیک ولید شد شروع کرد به ایشان ناسزا گفتن، حضرت نزدیک تر رفت و ولید کنار کشید تا اینکه حضرت او را گرفتند و به زمین کوبیدند و حد الهی را درباره او جاری کردند، قبلش عثمان به حضرت گفت این کار را نکن اما حضرت فرمودند این کار را من باید انجام بدهم چون او فاسق است لذا فقط حضرت امیر علیه السلام جرأت کردند و حد را بر ولید جاری کردند، این یک نمونه ای بود برای اینکه اجراء حدود در زمان خلفاء تعطیل شده بود.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

بررسی روایات حدود/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: بررسی روایات حدود/ولایه الفقیه

بحثمان در ولایت فقیه بود، دیروز بخشی از خطبه ۱۳۱ نهج البلاغه به عرض محترم رسید، حضرت امیر علیه السلام در این خطبه چند مطلب را بیان فرموده اند، این خطبه در اواخر عمر شریف حضرت و در حالی که مردم بعد از جنگ های جمل و نهروان و صفین نسبت به جهاد سست شده بودند و این سستی آنها حضرت را رنج می داد خوانده شده البته از این قبیل کلمات که حضرت از سستی مردم نسبت به جهاد رنج می بردند در نهج البلاغه زیاد داریم علی أیٍّ حال حضرت می فرمایند:(أَيَّتُهَا النُّفُوسُ الْمخْتَلِفَهُ، وَالْقُلُوبُ الْمُتَشَتِّتُهُ، الشَّاهِدَهُ أَبْدَانُهُمْ، وَالْغَائِبَهُ عَنْهُمْ عُقُولُهُمْ، أَظْأَرُكُمْ عَلَى الْحَقِّ وَأَنْتُمْ تَنْفِرُونَ عَنْهُ نُفُورَ الْمِعْزَى مِنْ وَعْوَعَهِ الاسَدِ! هَيْهَاتَ أَنْ أَطْلَعَ بِكُمْ سَرَارَ الْعَدْلِ، أَوْ أُقِيمَ اعْوِجَاجَ الْحَقِّ.

اللَّهُمَّ إِنَّکَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِی كَانَ مِنَّا مُنَافَسَهً فِی سُلْطَان، وَلَاالتمَاسَ شَیْء مِنْ فُضُولِ الْحُطَام، وَلكِنْ لِنَرِدَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِکَ، وَنُظْهِرَ الاصْلاَحَ فِی بِلاَدِکَ، فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِکَ، وَتُقَامَ الْمُعَطَّلَهُ مِنْ حُدُودِکَ.

اللَّهُمَّ إِنِّی أَوَّلُ مَنْ أَنَابَ، وَسَمِعَ وَأَجَابَ، لَمْ يَسْبِقْنِی إِلاَّ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وآله وسلم بِالصَّلاَهِ. وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لاَ يَنْبَغِی أَنْ يَكُونَ الْوَالِی عَلَى الْفُرُوجِ وَالدِّمَاءِ وَالْمَغَانِمِ وَالاحْكَامِ وَإِمَامَهِ الْمُسْلِمِينَ الْبَخِيلُ، فَتَكُونَ فِی أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتُهُ. وَلاَ الْجَاهِلُ فَيُضِلَّهُمْ بِجَهْلِهِ، وَلاَ الْجَافِی فَيَقْطَعَهُمْ بِجَفَائِهِ، وَلاَ الْحَائِفُ (الجائف) لِلدُّوَلِ فَيَتَّخِذَ قَوْماً دُونَ قَوْم، وَلاَ الْمُرْتَشِی فِی الْحُكْمِ فَيَذْهَبَ بِالْحُقُوقِ، وَيَقِفَ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ، وَلاَ الْمُعَطِّلُ لِلسُّنَّهِ فَيُهْلِکَ الاُمَّهَ) (۱) .

ص: ۴۲۲

۱- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص۱۲۲، خطبه ۱۳۱.

ترجمه خطبه: ای مردم رنگارنگ، و دل های پریشان و پراکنده، که بدن هایشان حاضر و عقل هایشان از آنها غایب و دور است، من شما را به سوی حق می کشانم، امّا چونان گوسفندانی که از غرّش شیر فرار کنند می گریزید، هیهات که با شما بتوانم تاریکی را از چهره عدالت بزدایم، و کجی ها را که در حق راه یافته راست نمایم. خدایا تو میدانی که جنگ و درگیری ما برای به دست آوردن قدرت و حکومت، و دنیا و ثروت نبود، بلکه می خواستیم نشانه های حق و دین تو را در جایگاه خویش بازگردانیم، و در سرزمین های تو اصلاح را ظاهر کنیم، تا بندگان ستمدیده ات در أمن و أمان زندگی کنند، و قوانین و مقرراّت فراموش شده تو بار دیگر اجراء گردد. خدایا من نخستین کسی هستم که بتو روی آورده، و دعوت تو را شنیده و اجابت کرد، در نماز کسی از من جز رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پیشی نگرفت، و همانا شما دانستید که سزاوار نیست بخیل بر ناموس و جان و غنیمت ها و احکام مسلمین، ولایت و رهبری یابد، و امامت مسلمین را عهده دار شود، تا در اموال

آنها حریص گردد، و نادان نیز لیاقت رهبری نـدارد تا با نادانی خود مسـلمانان را به گمراهی کشانـد، و سـتمکار نیز نمی تواند رهبر مردم باشـد، که با سـتم حق مردم را غصب و عطایای آنان را قطع کند، و نه کسـی که در تقسـیم بیت المال عدالت ندارد زیرا در امـوال و ثروت آنـان حیف و میـل داشـته و گروهی را بر گروهی مقـدّم می دارد، و رشوه خوار در قضـاوت نمی تواند امام باشد زیرا که برای حکم کردن با رشوه گرفتن حقوق مردم را پایمال می کند، و حق را به صاحبان آن نرساند، و آن کس که سنّت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را ضایع می کند لیاقت رهبری ندارد، زیرا که امّت اسلامی را به هلاکت می کشاند.

ص: ۴۲۳

از این کلام حضرت معلوم می شود که یکی از ارکان هر حکومتی آن است که حدود الهی را درباره مجرمان احیاء و اجراء و اقامه کند بنابراین از راه وجوب اقامه ی حدود حکومت اسلامی و ولایت فقیه اثبات می شود.

سبقت در اسلام یکی از ویژگی های مهم امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد، پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم روز دوشنبه مبعوث شد عصر آن روز خدیجه سلام الله علیها ایمان آورد و به پیغمبر ملحق شد و سه شنبه حضرت امیر علیه السلام به پیغمبر ملحق شد و مدتی فقط همین سه نفر نماز می خواندند، در اینجا در شرح خوئی نزدیک به ۱۵ صفحه بحث کرده زیرا ما قائلیم امیرالمؤمنین علیه السلام اولین نفر از مردان بوده که اسلام آورده مشهور بین اهل سنت نیز همین است اما عده ای از عامه که همیشه با اهل بیت علیهم السلام مشکل داشتند و دارند این مسئله را انکار کرده اند بلکه این فضیلت را برای خلیفه اول خودشان ثابت کرده اند، آنها می گویند پیغمبر در سن ۴۰ سالگی مبعوث شد و ۱۳ سال در مکه بود و ۱۰ سال نیز در مدینه بود و بعد در سن ۶۰ سالگی از دنیا رفت وحضرت امیر علیه السلام نیز همین طور است یعنی در سن ۶۰ سالگی از دنیا رفته و لازمه این مطلب این است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ۲۳ سال با پیغمبر باشد یعنی ۱۳ سال در مکه و ۱۰ سال در مدینه و بعد از آن نیز ۳۰ سال عمر کرده است بنابراین در ۷ سالگی ایمان آورده که می شود ایمان آوردن یک بچه که به درد نمی خورد، خلاصه سعی کرده اند تا اثبات کنند که حضرت در بچگی اسلام آورده که به درد نمی خورد، در اینجا خوئی در شرح نهج البلاغه مطالب بسیاری را بیان کرده و اثبات کرده که اولین نفری که ایمان و اسلام آورده امیرالمؤمنین علیه السلام بوده اما خلفای ثلاث مدتی بت پرست بودند و بعد اسلام آورده اند، ایشان أدله ی را برای این مطلب ذکر کرده که اولین دلیل اشعاری از اسماعیل بن محمد حمیری می باشد که به او سید حمیری گفته می شود البته سید به معنای اینکه از اولاد ائمه باشد نیست بلکه به معنای بزرگ می باشد، حالا یکی از اشعارش را بنده می خوانم:

ألم یصلِّ علی قبلهم حججاً وَوَحِّدَ الله ربِّ الشمس والقمر

وهؤلاء ومن فی حزب دینهم قوم صلاتهم للعود والحجر.

خوب و اما در مورد حمیری باید عرض کنیم که پدر و مادر او ناصبی بودند ولی حمیری از اول به طرف اهل بیت علیهم السلام گرایش پیدا کرد، حمیری ابتدا کیسانی بود و کیسانیه افرادی هستند که محمدبن حنفیه را بعد از امام سجاد علیه السلام امام می دانند و می گویند در کوهی غائب شده است و در آخر الزمان ظهور می کند، خلاصه حمیری بعدا از شعراء بزرگ اهل بیت شد، بنده در کتاب رجالی که نوشته ام در ماده همزه در مورد اسماعیل بن محمد حمیری چند مطلب نوشته ام؛ اول اینکه در زمانی که زید تازه شهید شده بود یکی از شعراء خدمت امام صادق علیه السلام رسید تا اینکه در مصیبت امام حسین علیه السلام اشعاری بخواند، حضرت به او فرمود صبر کن و سپس پرده ای انداختند تا اینکه خانمها آمدند و پشت پرده نشستند و بعد اشعاری خواند و حضرت گریه کردند و صدای گریه از پشت پرده نیز آمد، بعد حضرت از او پرسیدند که اشعار مال چه کسی است؟ گفت اشعار مال حمیری است حضرت فرمودند اشعار خیلی خوبی گفته، آن شخص گفت بله ولی یابن رسول الله حمیری کیسانی مذهب است و حضرت فرمودند عاقبت به خیر خواهد شد.

دوم اینکه در تنقیح المقال نیز ذکر شده که حمیری کیسانی مذهب بود ولی عاشق اهل بیت علیهم السلام بود و اشعار خیلی خوب و عالی و زیادی گفته بوده در حدی که چهار دختر او هر کدام چهارصد قصیده از او حفظ کرده بودند و از بس اشعارش زیاد بوده به شتر بار می کردند، خلاصه اینکه یک روزی در حالی که شراب خورده بود و یک شیشه ای از شراب نیز در دستش بود در کوچه ای می رفت و امام صادق علیه السلام نیز از مقابلش می آمد، به هم رسیدند و او سلام کرد و حضرت جلو آمد و دستش را گرفت و فرمود کمی از آنچه که در دست داری بریز اینجا امام تو چه کسی است؟ وقتی ریخت آن شراب شیر شد، حمیری گفت " امامی هو الذی حوَّل الخمر لبناً" امام من کسی است که خمر را شیر کرد و از آن لحظه به بعد حمیری به امام صادق علیه السلام گرایش پیدا کرد و از کیسانیه صرف نظر کرد البته گاهی شراب نیز می خورد، علی أیِّ حال از نظر اشعار خیلی عجیب بوده و در سر تا سر بلاد اسلامی اشعارش خوانده می شده، منصور هفت بار امام صادق را از مدینه به بغداد فراخواند تا به خیال خودش حضرت بر علیه حکومت او فعالیتی نکند، در یکی از این سفرها حضرت در راه بر گشت در کوفه بودند و حمیری نیز ساکن کوفه بود، به امام صادق علیه السلام گفتند حمیری مریض است و در حالت مرگ می باشد و زبانش گرفته شده نمی تواند حرف بزند و رنگش نیز قدری سیاه شده است، امام صادق علیه السلام فرمودند مرکب من را آماده کنید و سپس رفتند و بالای سر حمیری نشستند، امام صادق علیه السلام او را صدا کردند و تا چشمش به حضرت افتاد شروع کرد به گریه کردن، حضرت چند دعا خواندند و بعد فرمودند حرف بزن و او زبانش باز شد و شروع کرد به حرف زدن و گفت جعلنی فداک آیا اولیاء شما باید در موقع مرگ زبانشان بند بیاید و چهره شان سیاه شود؟ حضرت دوباره دعا کرد و چهره او بر گشت کأنه القمر لیله البدر، و سپس حمیری این اشعار را گفت و از دنیا رفت:

أحبُّ الذی من مات من أهل ودّه * تلقّاه بالبشری لدی الموت یضحکَ

ومن مات یهوی غیره من عدوه * فلیس له إلاّ إلی النار مسلکُ

أبا حسن إنّی بفضلک عارفٌ * وإنّی بحبلٍ من هواک لمُمسکُ

وأنت وصیّ المصطفی وابن عمّه * فإنّا نعادی مبغضیک ونترکُ

این مقداری در احوال حمیری بود که به عرضتان رسید.

حضرت امیر علیه السلام بعد از اینکه می فرماید من اولین نفری بودم که ایمان و اسلام آوردم چند صفت ضد ارزش ذکر می کند و می فرماید کسی که می خواهد حاکم اسلامی باشد نباید این صفات را داشته باشد.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

بررسی روایات حدود/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: بررسی روایات حدود/ولایه الفقیه

بحثمان در خطبه ۱۳۱ از نهج البلاغه که مربوط به مسئله امامت است می باشد، به ما امامیه می گویند زیرا در نظر ما شیعیان مسئله امامت از اُمهات مسائل دین و از ارکان و اصول می باشد.

در مسئله امامت اولاً ـ ما قائلیم که امامت نیز مثل نبوت باید به جعل الهی باشد، تکیه گاه متکلمین در مسئله نبوت و امامت قاعده لطف می باشد، لطف یعنی "مایقرب العبد إلی الطاعه و یبعده عن المعصیه" لذا عقل حکم می کند که خداوند حکیم و فیاض و رحیم و جواد آن را فراهم کند و مسئله امامت و رهبری نیز بسیار مهم است فلذا باید به جعل الهی باشد.

ص: ۴۲۶

در کتاب شرح تجرید در بحث امامت دو مطلب ذکر شده، بعد از جعل الهیه در جنبه مثبت امام اولاً باید معصوم باشد، ثانیاً منصوص باشد، ثالثاً افضل از دیگران باشد، امام باید معصوم باشد و عصمت را غیر از خدا نمی داند پس خداوند متعال باید امام را معرفی کند از این جهت عصمت اقتضای نص می کند بعلاوه چونکه امامت یک مطلب مهمی می باشد امام باید از طرف خداوند با جعل الهی منصوص باشد و سوم اینکه عقلاً باید افضل از بقیه باشد، واما بعد از ذکر این مقدمه از فضائل و کرامات اهل بیت علیهم السلام بحث کرده اند یعنی ارزش ها را ذکر کرده اند وسپس مطاعن یعنی ضد ارزش ها را ذکر کرده اند به این معنی که امام کسی است که از ضد ارزش ها خالی است و کلاً ضد ارزش ها در حریم امام جائی ندارند.

در خطبه ۱۳۱ نهج البلاغه حضرت امیر علیه السلام اول هدف خود از امامت و حکومت را ذکر کرده که یکی از آنها اقامه حدود می باشد و ثانیاً شایستگی و فضیلت خود به عنوان اولین کسی که ایمان آورده را ذکر کرده و ثالثاً به سراغ ذکر مطاعن و ضد ارزش ها رفته و فرموده:(وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لاَ يَنْبَغِی أَنْ يَكُونَ الْوَالِی عَلَی الْفُرُوجِ وَالدِّمَاءِ وَالْمَغَانِمِ وَالاحْكَام وَإِمَامَةِ الْمُسْلِمِينَ الْبَخِيلُ، فَتَكُونَ فِی أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتُهُ. وَلاَ الْجَاهِلُ فَيُضِلَّهُمْ بِجَهْلِهِ، وَلاَ الْجَافِی فَيَقْطَعَهُمْ بِجَفَائِهِ، وَلاَ الْحَائِفُ (الجائف) لِلدُّوَلِ فَيَتَّخِذَ قَوْماً دُونَ قَوْم، وَلاَ الْمُرْتَشِی فِی الْحُكْمِ فَيَذْهَبَ بِالْحُقُوقِ، وَيَقِفَ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ، وَلاَ الْمُعَطِّلُ لِلسُّنَّةِ فَيُهْلِكَ الأُمَّةَ) (۱).

ص: ۴۲۷

۱- نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص۱۲۲، خطبه ۱۳۱.

ترجمه خطبه: و همانا شما دانستید که سزاوار نیست بخیل بر ناموس و جان و غنیمت ها و احکام مسلمین، ولایت و رهبری یابد، و امامت مسلمین را عهده دار شود، تا در اموال آنها حریص گردد، و نادان نیز لیاقت رهبری ندارد تا با نادانی خود مسلمانان را به گمراهی کشاند، و ستمکار نیز نمی تواند رهبر مردم باشد، که با ستم حق مردم را غصب و عطایای آنان را قطع کند، و نه کسی که در تقسیم بیت المال عدالت ندارد زیرا در اموال و ثروت آنان حیف و میل داشته و گروهی را بر گروهی مقدّم می دارد، و رشوه خوار در قضاوت نمی تواند امام باشد زیرا که برای حکم کردن با رشوه گرفتن حقوق مردم را پایمال می کند، و حق را به صاحبان آن نرساند، و آن کس که سنّت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را ضایع می کند لیاقت رهبری ندارد، زیرا امّت اسلامی را به هلاکت می کشاند.

ما نسبت به مال جواد و سخی و لئیم و بخیل داریم، جواد کسی است که اموال را در اختیار مردم قرار می دهد و خودش خیلی بلند نظر است و به اموال نظری ندارد، سخی کسی است که هم خودش می خورد و هم به مردم می خوراند، بخیل کسی است که حرص جمع آوری اموال برای خودش را دارد و به دیگران هم چیزی نمی دهد و اما لئیم آدم پستی است که نه خودش می خورد و نه به دیگران می خوراند، حالا اولین صفت امام و حاکم اسلامی این است که بخیل نباشد.

ص: ۴۲۸

در عروه در بحث تقلیـد شـرائط مجتهد و مرجع تقلید اینطور ذکر شده:« (مسأله ۲۲): یشترط فی المجتهد أمور: البلوغ، والعقل، والإیمان، والعداله، والرجولیه، والحریه علی قول، وکونه مجتهدا مطلقا، فلا یجوز تقلید المتجزی، والحیاه، فلا یجوز تقلید المیت ابتـداء، نعم یجوز البقـاء کمـامر وأن یکون أعلم، فلاـ یجوز علی الأحوط تقلیـد المفضول مع التمکن من الأفضل، وأن لا یکون متولـدا من الزنا، وأن لا یکون مُقبلًا علی الـدنیا وطالباً لها، مُکباً علیها، مُجداً فی تحصـیلها ففی الخبر:"من کان من الفقهاء صائنا لنفسه، حافظا لدینه، مخالفا لهواه، مطیعا لأمر مولاه فللعوام أن یقلدوه"، وتثبت بشهاده العدلین، وبالشیاع المفید للعلم» (۱)

صاحب عروه مرد بودن را به عنوان یکی از شـرائط مرجعیت ذکر کرده و کسـی نیز حاشیه ای بر این مطلب ندارد فقط آیت الله حکیم در مسـتندالعروه می فرمایـد علتش این است که مرجعیت فقط رساله نویسـی نیست بلکه مجتهـد و مرجع تقلیـد بایـد در صحنه های مختلف زنـدگی حضور داشـته باشـد و با مردم و کنار مردم باشد و چون زن از طرف شارع مأمور به تستر است لذا نمی توانـد مرجع شود و إلا دلیل محکمی بر عدم مرجعیت زن نداریم، صاحب عروه در ادامه فرمودند مجتهد و مرجع "وأن لا یکون مُقبلاًـ علی الـدنیا وطالبـاً لهـا، مُکبـاً علیها، مُجـداً فی تحصـیلها" وسـپس خبر مـذکور را به عنوان دلیل بر این مطلب ذکر کردند اما در حاشیه به این حرف ایشان اشکال شده، بله اگر شخص فکر و ذکر و هدفش دنیا و مال دنیا باشد دیگر نمی تواند جامعه را رهبری کند.

ص: ۴۲۹

۱- عروه الوثقی، سید محمد کاظم یزدی، ج۱، ص۲۴.

بحث دیگری که در عروه مطرح شـده این است که آیا مرجع تقلید باید مجتهد مطلق باشد یا اینکه مجتهد متجزی نیز می تواند مرجع تقلید باشد؟ صاحب عروه و محشـین عروه می گویند مجتهد متجزی نمی تواند مرجع تقلید باشد البته ما در حاشـیه عروه نوشته ایم که اشکالی در این مسئله ندیدیم.

اینها شـش چیزی بود که حضـرت امیر علیه السلام در خطبه ۱۳۱ نهـج البلاغه به عنوان ضد ارزش ذکر کردند یعنی کسـی که این صفات را دارد صلاحیت رهبری و امامت جامعه را ندارد.

بقیه بحث بماند برای روز شنبه إن شاء الله تعالی... .

بررسی روایات حدود/ولایه الفقیه کتاب البیع

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: بررسی روایات حدود/ولایه الفقیه

بحثمان فعلاً در این است که در روایاتی که در ابواب مختلف فقه داریم کلماتی مثل والی و حاکم و سلطان و امام ذکر شده و گفته شـده که اینها شـرعاً دارای قدرت و اختیار هسـتند تا اینکه احکام و قوانین الهی را اجراء کنند و از طرفی این قبیل مطالب مربوط به تمام زمان ها و دوران ها می باشد و مسـلماً همیشه پیغمبر و امام در بین مردم نیستند فلذا یستفاد از این قبیل اخبار که بـافت فقهی و روایـتی مـا برای حـاکم و فقیه عـادل ولاـیتی قائـل است که در صورت عـدم حضور پیغمبر و امـام معصوم درای اختیاراتی است و اجراء قوانین و مقررات الهی نیز به عهده او می باشد و بحث ما نیز در ولایت فقیه است.

ص: ۴۳۰

فعلاً بحث ما در روایات حـدود و قضاء می باشـد، صاحب وسائل در جلد ۱۸ وسائل ۲۰ جلـدی دو خبر مرتبط با بحث ما ذکر کرده:

خبر اول:(محمـد بن یعقوب، عن علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر عن هشـام بن سالم، عن أبی عبـد الله علیه السـلام قال: لما ولی أمیر المؤمنین علیه السلام شریحا القضاء اشترط علیه أن لا ینفذ القضاء حتی یعرضه علیه) (۱)

خبر دوم:(وعن عده من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن محمد بن عیسی، عن أبی عبد الله المؤمن، عن ابن مسکان، عن سلیمان بن خالد، عن أبی عبد الله علیه السـلام قال: اتقوا الحکومه فان الحکومه إنما هی للإمام العالم بالقضاء العادل فی المسـلمین لنبی (کنبی) أو وصی نبی) (۲)

اگر این دو خبر را اینطور معنی کنیم که مراد از وصی نبی امام معصوم است در زمان غیبت امام معصوم قضاوت چطور خواهد شـد؟ علامه مجلسـی در مرآه العقول جلد ۴ صفحه ۲۳۱ فرموده این حصـر اضـافی است و حصـر حقیقی نیست زیرا ائمه علیهم السـلام به بنی عباس نظر داشـته انـد و در برابر آنها فرموده اند باید امام معصوم که ما هستیم قضاوت کند و در واقع این به نفی

سلاطین بنی عباس و طرفداران آنها نظر دارد و از طرفی وصی نبی فقط امام معصوم نیست بلکه امام معصوم و کسانی که از طرف امامان معصوم نیابت دارند و به آنها اختیار داده شده است نیز وصی نبی می باشند البته ایشان فقط حدیث را معنی کرده و دیگر درباره اینکه فقهاء در زمان غیبت چه نقشی می توانند داشته باشند چیزی نفرموده ولی ما عرض می کنیم که حدیث مذکور از قضاوت و ولایت و حکومت فقهاء در زمان غیبت نفی نمی کند.

ص: ۴۳۱

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۸، ص۶، ابواب صفات قاضی، باب ۳، حدیث ۱، ط الإسلامیه.

۲- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۸، ص۷، ابواب صفات قاضی، باب ۳، حدیث ۳، ط الإسلامیه.

صاحب وسائل در این رابطه فرموده:«محمد بن محمد بن النعمان المفید فی (المقنعه) قال: فأما إقامه الحدود فهو إلی سلطان الإسلام المنصوب من قبل الله، وهم أئمه الهدی من آل محمد علیهم السلام ومن نصبوه لذلک من الأمراء والحکام، وقد فوضوا النظر فیه إلی فقهاء شیعتهم مع الامکان. أقول: وتقدم ما یدل علی ذلک فی القضاء» (۱)

خلاصه اگر مثل مرآه العقول بگوئیم مراد ائمه علیهم السلام هستند باید به سراغ دلیل دیگری برویم تا اینکه ثابت کنیم ائمه علیهم السلام در زمان غیبت به فقهاء ارجاع داده اند اما اگر وصی نبی را عام بگیریم همان دو خبر شامل فقهاء نیز می شوند و دلالت دارند بر اینکه فقیه حق قضاوت و حکومت دارد.

خوب و اما دو خبر دیگر در همین جلد ۱۸ در مورد اقامه حدود إلی من إلیه الحکم داریم و ما نیز گفتیم که قاضی قضاوت می کند لذا اقامه حدود نیز از شئونات او می باشد و کسی که اقامه حدود و قضاوت می کند باید فقیه عادل باشد.

خبر اول:(محمد بن علی بن الحسین باسناده عن سلیمان بن داود المنقری، عن حفص بن غیاث قال: سألت أبا عبد الله علیه السلام من یقیم الحدود؟ السلطان؟ أو القاضی؟فقال: إقامه الحدود إلی من إلیه الحکم) (۲)

خبر دوم:(وباسناده عن أحمد بن أبی عبد الله البرقی، عن أبیه، عن علی علیه السلام قال: یجب علی الامام أن یحبس الفساق من العلماء، والجهال من الأطباء، والمفالیس(أی من زال فلوسه)من الأکریاء. قال: وقال علیه السلام: حبس الامام بعد الحد ظلم) (۳)

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۸، ص۳۳۸، ابواب شهادات، باب ۲۸، حدیث ۲، ط الإسلامیه.
۲- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۸، ص۳۳۸، ابواب شهادات، باب ۲۸، حدیث ۱، ط الإسلامیه.
۳- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۸، ص۲۲۱، ابواب کیفیه الحکم، باب ۳۲، حدیث ۳، ط الإسلامیه.

علماء دو دسته هستند فساق من العلماء کسانی هستند که وجودشان منشأ فساد است زیرا مردم علماء را الگوی خودشان قرار می دهند و اگر ببینند آلوده و فاسدند خیلی خطرناک هستند و در روایاتمان نیز ذکر شده که اگر علماء خوب باشند از همه اقشار بهتر و تأثیر گذارترند و اگر فاسد باشند شر آنها از همه بیشتر است، حالا این حکومت و حاکم اسلامی است که باید علماء را تربیت و شناسایی کند و فساق را از غیر فساق جدا کند، امام رضوان الله علیه فرمودند فرمان قتل شیخ فضل الله نوری را شیخ ابراهیم زنجانی صادر کرد! یعنی یک عالم تا این حد می تواند فاسد و سر سپرده ی مستکبران و استعمار گران غرب و شرق باشد خب این قبیل علماء را حاکم اسلامی باید کنترل کند.

مفالیس جمع مفلس است و من نظیر این جمع را پیدا نکردم زیرا نوعاً اینطور جمع ها در مورد مفعول بکار می روند مثلاً مشاهیر جمع مشهور است و یا معاریف جمع معروف است اما اینکه مفاعیل جمع مُفعِل باشد خیلی کم است البته مجع البحرین این حدیث را اینطور معنی کرده که جمع مفلس می شود مفالیس، و اما در مورد أکریاء باید عرض کنیم که سابقاً حمل و نقل در دست افرادی بوده که شتر و یا اسب و امثال ذلک داشتند و آنها را کرایه می دادند و این یک تجارت خیلی مهمی بود اما افراد نابابی بودند که شتر و یا اسب از آنها کرایه می کردند و بعداً که پس می آوردند می گفتند کرایه آنها را نداریم که بدهیم و خلاصه برای أکریاء درد سر و مشکل بوجود می آوردند فلذا امام و حاکم اسلامی باید مفالیس الأکریاء را نیز بگیرد و زندانی کند تا برای دیگران از نظر اقتصادی دردسر و مشکل ایجاد نکنند.

ص: ۴۳۳

حدیث بسیار جامع و کامل می باشد و معلوم می شود که این امور مخصوص امام معصوم نیست زیرا اطباء و علماء و أکریاء همیشه و در همه زمان ها وجود دارند فلذا مراد از امام فقط امام معصوم نیست بلکه مراد کسی است که جامعه را اداره می کند و آن جز فقیه عادل نمی تواند باشد.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

بررسی روایات قضا/ولایه الفقیه کتاب البیع

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: بررسی روایات قضا/ولایه الفقیه

بحثمان در ولایت فقیه فعلاً در این است که وقتی ما روایات اهل بیت علیهم السلام در ابواب مختلف فقه را مطالعه می کنیم می بینیم که علاوه بر ذکر قوانین و مقررات اسلامی یک مجری نیز به عنوان والی، حاکم، سلطان و امام معرفی شده است، روایات صلاه و صوم و حج و زکات و جهاد را مورد بررسی قرار دادیم و به روایات قضا و حدود رسیدیم که روایاتی را به عنوان نمونه خواندیم و امروز نیز چند خبر خواهیم خواند .

خبر اول:(وباسناده عن عبد الله بن سنان، عن أبی عبد الله علیه السلام أنه قال: علی الإمام أن یخرج المحبسین فی الدین یوم الجمعه إلی الجمعه، ویوم العید إلی العید فیرسل معهم، فإذا قضوا الصلاه والعید ردهم إلی السجن) (۱)

باید توجه داشته باشیم که صاحبان کتب أربعه در نقل روایت و سند با یکدیگر فرق دارند، مرحوم کلینی فروعاً و اصولاً سعی کرده از خودش تا معصوم تمام وسائط را ذکر کند که خیلی کار پر زحمتی می باشد، از کلینی حدوداً ۱۵ هزار حدیث نقل شده لذا آیت الله العظمی آقای بروجردی در درسشان می فرمودند در کافی ما بیش از صحاح سته آنها خبر وجود دارد خلاصه کافی خیلی مهم می باشد، البته گاهاً کافی معلقات دارد به این صورت که در خبر اول سند را کامل ذکر می کند و در اخبار بعدی از وسط سند ذکر می کند و ما باید بدانیم که این خبر سندش معلق به خبر قبلی می باشد، اما شیخ صدوق در من لایحضره الفقیه ۶ هزار حدیث ذکر کرده و دأب ایشان بر خلاف کافی این است که در سند فقط آخرین راوی را ذکر کرده ولی در آخر کتاب وسائط را معین کرده و همچنین در آخر کتاب جامع الرواه نیز طرق صدوق ذکر شده است، اما شیخ طوسی چونکه کتب زیادی در اختیارش بوده دأبش این است که اخبار را از کتب أخذ کرده لذا در آخر کتاب وسائط بین خودش و صاحب کتاب را ذکر کرده است بنابراین طرق نقل شیخ کلینی و شیخ صدوق و شیخ طوسی را باید بدانیم.

ص: ۴۳۴

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۸، ص۲۲۱، ابواب کیفیه الحکم، باب ۳۲، حدیث ۲، ط الإسلامیه.

سند حدیث: شیخ صدوق بإسناد خودش از عبدالله بن سنان نقل کرده و در آخر جامع الرواه جلد ۲ ص۵۳۶ ذکر شده که طریق شیخ صدوق به عبدالله بن سنان صحیح می باشد لذا خبر سندا صحیح است.

از این خبر مشخص می شود بیت المال و قضاوت و زندان ها در دست شخصی بوده که قدرت داشته و غیر از ولی فقیه عادل کسی نمی تواند عهده دار این مسئولیت باشد.

خبر دوم:(وباسناده عن أحمد بن أبی عبد الله البرقی، عن أبیه، عن علی علیه السلام قال: یجب علی الامام أن یحبس الفساق من العلماء، والجهال من الأطباء، والمفالیس(أی من زال فلوسه)من الأکریاء. قال: وقال علیه السلام: حبس الامام بعد الحد ظلم) (۱)

سند حدیث: در آخر جامع الرواه ذکر شده که طریق شیخ صدوق به أحمد بن أبی عبدالله برقی صحیح است لذا این خبر نیز سنداً صحیح می باشد.

این خبر نیز دلالت دارد بر اینکه یک شخصی به عنوان امام که قدرت دارد باید فساق از علماء و جهال از اطباء و مفالیس از أکریاء را کنترل کند و اگر لازم شد حبس کند تا برای مردم جامعه مشکلی بوجود نیاورند البته حبس در اینجا فقط به معنای زندانی کردن نیست بلکه به معنای محدود کردن نیز می باشد، امیرالمومنین علیه السلام می فرماید: "زله العالم کانکسار السفینه تغرق و تغرق" گاهی شخصی دوچرخه سوار می شود که اگر اشتباه کند فقط خودش صدمه می بیند، گاهی شخصی راننده اتوبوس است که اگر اشتباه کند مثلا ۲۰ نفر صدمه می بینند، گاهی شخصی خلبان هواپیماست که اگر اشتباه کند صدها نفر صدمه می بینند اما حضرت می فرمایند لغزش عالم مثل شکستن کشتی است که خب هزاران نفر سوار بر کشتی هستند و همگی غرق می شوند پس اگر عالم لغزش کند و فاسق شود پیروان و مریدان او نیز گمراه می شوند زیرا مردم به علماء نگاه خاصی دارند، بله در اصول کافی هست که "اوحی الله تبارک و تعالی الی داوود علیه السلام یا داوود لا تجعل بینی و بینک عالماً مفتوناً بالدنیا فیصدک عن طریقی محبتی فإن اولئک قطاء طریق عبادی المریدین ان أدنی ما أنا صانع بهم إن أنزع حلاوه مناجاتی عن قلوبهم" لذا کسی که در رأس جامعه است باید به این سه دسته از افراد که در روایت ذکر شده اند نظارت داشته باشد و آنها را کنترل کند زیرا تمام آنها در جامعه تأثیر گذار هستند، حضرت امیر علیه السلام نیز می فرمایند "إنما العلوم أربعه؛ الفقه للأدیان والطب للأبدان والنحو للسان والنجوم لمعرفه الأزمان" که تمام این موارد بسیار مهم و تأثیر گذار هستند، علی أیِّ حال امام باید آن سه طائفه که در خبر ذکر شده اند یعنی فساق از علماء و جهال از اطباء و مفالیس از اکریاء را زیر نظر داشته باشد و آنها را کنترل کند.

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۸، ص۲۲۱، ابواب کیفیه الحکم، باب ۳۲، حدیث ۳، ط الإسلامیه.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی...

بررسی روایات قضا/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: بررسی روایات قضا/ولایه الفقیه

بحثمان با توفیق پروردگار متعال در این بود که در بافت روایات اهل بیت علیهم السلام و فقه دو موضوع را می بینیم؛ اول فقه فرهنگی یعنی بیان احکام خداوند متعال و دوم فقه سیاسی که در آن از یک عنصری بنام والی و حاکم و سلطان و امام به عنوان مجری احکام خداوند متعال نام برده شده بنابراین مسئله ولایت فقیه در بافت روایات وجود دارد که ما نمونه هایی را از اول کتاب طهارت تا کتاب حدود و قضا ذکر کردیم و الان در باب حدود هستیم.

در حدود اول حد زنا ذکر شده است، عنوان باب ۴۴ از ابواب حد الزنا این است که:"أن علی الامام ان یزوج الزانیه بزوج یمنعها من الزنا"، اگر زنان در این راه گام بردارند خیلی فساد ایجاد می کنند به همین خاطر اسلام به پوشش و عفت زن عنات زیادی دارد لذا پیغمبر صلی الله علیه و آله در حدیثی می فرمایند: "کیف بکم إذا فسدت نسائکم و فسد شُبّانکم ولم تأمرو بالمعروف و لم تنهوا عن المنکر، قال أیکون ذلک یا رسول الله؟ قال نعم و شرٌ من ذلک کیف بکم إذا أمرتم بالمنکر و نهیتم عن المعروف قال أیکون ذلک؟ قال نعم و شرٌ من ذلک، کیف بکم إذا رأیتم المعروف منکراً والمنکر معروفا".

خبر اول:(محمد بن الحسن باسناده عن محمد بن علی بن محبوب، عن محمد بن الحسین عن عبد الله بن هلال، عن العلا، عن محمد بن مسلم، عن أبی جعفر علیه السلام قال: قضی أمیر المؤمنین علیه السلام فی امرأه زنت وشردت أن یربطها إمام المسلمین بالزوج کما یربط البعیر الشارد بالعقال) (۱)

ص: ۴۳۶

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۸، ص۴۱۲، ابواب حد الزنا، باب ۴۴، حدیث ۱، ط الإسلامیه.

اسناد شیخ صدوق به محمد بن علی بن محبوب قمی صحیح است و ابن محبوب از أجلای روات و از طبقه ۶ می باشد، عن محمدبن الحسین أبی الخطاب که بسیار خوب است، عن محمدبن هلال که وثاقتش ثابت نیست، عن علاء بن رزین که بسیار خوب است، عن محمدبن مسلم.

همان طور که دیدید کلمه امام در روایت بکار رفته است و یستفاد از آن که در هر زمانی باید فقیه عادلی باشد تا این امور را انجام بدهد.

خبر دوم:(وبالاسناد عن یونس، عن زرعه، عن سماعه قال: قال أبو عبد الله علیه السلام: إذا زنی الرجل ینبغی للإمام أن ینفیه من الأرض التی جلد فیها إلی غیرها، فإنما علی الإمام أن یخرجه من المصر الذی جلد فیه. ورواه الصدوق باسناده عن زرعه مثله)

(۱)

این خبر از معلقات کافی است و سندش در خبر قبل به این صورت ذکر شده که محمدبن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن أبیه عن ابن أبی عمیر عن حماد عن الحلبی، قبلا گفته ایم حمادی که از حلبی نقل می کند حماد بن عثمان است و حلبی مطلق نیز محمدبن علی بن أبی شعبه حلبی می باشد، سند در اعلی درجه صحت قرار دارد.

همان طور که می بینید در این خبر نیز ذکر شده که امام موظف است مرد زانی را بعد از شلاق زدن از شهری که در آن زنا کرده و شلاق خورده نفی ولد کند یعنی او را به شهر دیگری تبعید کند.

ص: ۴۳۷

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۸، ص۳۹۳، ابواب حد الزنا، باب ۲۴، حدیث ۳، ط الإسلامیه.

در کلمات امام رضوان الله علیه و آیت الله خوئی و صاحب جواهر و برخی دیگر از فقهاء مطلبی وجود دارد و آن مطلب این است که اگر مردی که زن نداشته و یا زنی که شوهر نداشته مرتکب زنا شدند ۱۰۰ ضربه تازیانه را باید بخورند و اما در مورد نفی ولد گاهی مردی زن ندارد و زنا می کند ولی گاهی مرد به اصلاح نامزد دارد یعنی عقد ازدواج بسته ولی هنوز دخول نکرده که حکم نفی ولد برای چنین مردی می باشد البته در ثبوت حکم نفی ولد برای زنی که نامزد دارد اختلاف است لذا امام رضوان الله علیه نیز فقط مرد را ذکر کرده و در تحریر الوسیله اینطور فرموده:«الخامس - الجلد والتغریب والجز، وهی حد البکر، وهو الذی تزوج ولم یدخل بها علی الأقرب» (۱) ، و آیت الله خوئی نیز در منهاج الصالحین جلد ۲ صفحه ۳۵ می فرماید:«إذا لم یکن الزانی محصنا یضرب مئه جلده ولکن مع ذلک یجب جز شعر رأسه أو حلقه و یغرب من بلده سنه کامله»، بنابراین امام هم باید حد جاری کند و هم تبعید کند و هم جز کند.

خوب و اما این خبر بر جز و تغریب و تجلید دلالت دارد:(وعن عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد. عن الحسین بن سعید عن فضاله، عن موسی بن بکر، عن زراره، عن أبی جعفر علیه السلام قال: الذی لم یحصن یجلد مائه جلده، ولا ینفی، والذی قد أملک ولم یدخل بها یجلد مائه، وینفی) (۲)

۱- تحریر الوسیله، الامام الخمینی، ج۲، ص ۴۶۴.

۲- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۸، ص ۳۴۸، ابواب حد الزنا، باب ۱، حدیث ۷، ط الإسلامیه.

خبر سندا صحیح است و دلالتش بر مانحن فیه روشن است.

صاحب جواهر در صفحه ۳۲۴ از جلد ۴۱ جواهر ۴۳ جلدی همین بحث(نفی ولد)را مطرح کرده منتهی نوعاً فقهاء ما حکم نفی ولـد بعـد از تازیانه را فقط برای مرد پـذیرفته انـد و صاحب جواهر نیز همین را پذیرفته و بیان کرده، صاحب جواهر در ادامه از کشف اللثام نقل می کند که اگر مردی در شهر زنا کند خب به شهر دیگری نفی ولد می شود اما اگر در بیابان زنا کرده باشد لم یکن علیه شـیءٌ اما صاحب جواهر می فرمایـد اینطور نیست زیرا این خودش یک نوع بی حرمتی است پس نباید آزاد بماند بلکه مصلحت در این است که عقوبتی داشته باشد لذا باید نفی ولد شود و اما زن تبیعد و جز ندارد.

خوب و امـا یـک خبر هم دربـاره شـهادت نسـاء می خوانیم که خبر جالبی می باشـد، خبر این است:(وعنه عن أحمـد، عن ابن محبوب، عن عمر بن یزید قال: سألت أبا عبد الله علیه السـلام عن رجل مات وترک امرأته وهی حامل، فوضعت بعد موته غلاما ثم مـات الغلام بعـد ما وقع إلی الأرض، فشـهدت المرأه التی قبلتها أنه اسـتهل وصاح حین وقع إلی الأرض، ثم مات، قال: علی الإمام أن یجیز شهادتها فی ربع میراث الغلام) (۱)

امام در اینجا شهادت زن را در ربع میراث پذیرفته است و همان طور که می بینید کلمه امام نیز در این روایت بکار رفته است.

ص: ۴۳۹

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۸، ص ۲۵۹، ابواب الشهادات، باب ۲۴، حدیث ۶، ط الإسلامیه.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

بررسی روایات حدود/ولایه الفقیه کتاب البیع

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: بررسی روایات حدود/ولایه الفقیه

عرض کردیم اخبار مربوط به فقه اسلامی طوری بیان شده که هم متعرض احکام و هم مجری احکام شده و از مجری به عنوان والی یا حاکم یا سلطان یا امام تعبیر شده است که به اندازه ای قدرت دارد که می تواند مبانی فرهنگی را کاملا عملی کند و تعلیم و تربیت اسلامی را محقق سازد و همچنین امور سیاسی و مدیریت و جهاد و تنظیم امور جهاد همگی در کف قدرت اوست لذا امام رضوان الله علیه فرمودند ولایت فقیه را ما خودمان ابتکار نکردیم بلکه در کتب و روایات ما وجود داشت منتهی در حوزه ها و در صفحات کتب محبوس بود و ما آن را به صحنه زندگی آوردیم و عملی ساختیم علی أیِّ حال از تعبیرات مذکور ولایت فقیه استفاده می شود.

امروز چند خبر از ابواب مقدمات الحدود می خوانیم، عنوان باب ۲۹ از ابواب مقدمات الحدود این است: "وجوب إقامه الحد علی الکفار إذا فعلوا المحرمات جهرا أو رفعوا إلی حاکم المسلمین".

خبر اول:(عبد الله بن جعفر فی (قرب الأسناد) عن عبد الله بن الحسن، عن علی بن جعفر، عن أخیه موسی بن جعفر علیهما السلام قال: سألته عن یهودی، أو نصرانی، أو مجوسی اخذ زانیا، أو شارب خمر ما علیه؟ قال: یقام علیه حدود المسلمین إذا فعلوا ذلک فی مصر من أمصار المسلمین أو فی غیر أمصار المسلمین إذا رفعوا إلی حکام المسلمین) (۱)

ص: ۴۴۰

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۸، ص۳۳۸، ابواب مقدمات الحدود، باب ۲۹، حدیث ۱، ط الإسلامیه.

صاحب وسائل تقریبا از ۱۵۰ کتاب خبر نقل کرده که نصف آنها در اختیارش بوده و از بقیه با واسطه نقل کرده که یکی از کتاب ها قرب الإسناد می باشد، عن عبدالله بن جعفر که از مشایخ و محدثین و روات و علماء بزرگ قم بوده، عن عبدالله بن الحسن که در سند قرب الإسناد واقع شده توثیق نشده ولی کتاب مورد اعتماد فقهاء است، عن علی بن جعفر که مقامش معلوم می باشد.

زمانی که بنده نماینده امام رضوان الله علیه در اروپا بودم خبرنگاران دائما برای مصاحبه می آمدند، در پاریس خبرنگاری در مصاحبه ای به من گفت ما شنیده ایم در ایران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی حدود جاری می شود، من گفتم این فرهنگ ماست و برای جلوگیری از مفاسد حدود جاری می شود، بعد گفت حدود در چه زمینه ای هستند، بنده حدود را شرح کردم اما وقتی به حفظ عفت رسیدم دو نفر مترجمی که آنجا بودند و حرفای ما را برای خبرنگاران به زبان فرانسوی ترجمه می کردند گفتند در زبان فرانسه و اروپا ما کلمه ای که عفت را بفهماند نداریم! زیرا هر چیزی که ما خلاف عفت می دانیم آنها

مثل آب خوردن انجام می دهند لذا اصلا عبارت و لغتی ندارند که ما عفت را به آنها بفهمانیم، خب این تفاوت فرهنگ ما با آنهاست، انقلاب ما بر اساس قرآن صورت گرفته و در قرآن مسئله عفت مطرح و تأکید شده است، بعد به موضوع قطع کردن دست دزد رسیدیم که گفتند این خیلی خشن است و اسلام خیلی خشونت دارد، ما گفتیم شرائط زیادی وجود دارد تا دست دزد بریده شود باز گفتند خشونت است، بنده گفتم خشونت آن است که شما فرانسوی ها یک میلیون نفر از مردم الجزائر که زیر سیطره استعماری شما بودند را کشتید و گاهی صد نفر را باهم داخل کوره می ریختید در واقع حمله کردن به یک کشوری و کشتار مردم آن بخاطر خواسته های استعماری و استکباری خشونت می باشد، علی أیِّ حال در خبر مذکور کلمه حکام المسلمین ذکر شده است که غیر از فقیه کسی نمی تواند این عنوان را داشته باشد.

ص: ۴۴۱

خبر دوم:(وعن أبی علی الأشعری، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان بن یحیی، عن بعض أصحابنا، عن أبی بصیر، عن أبی عبد الله علیه السلام فی رجل أقیمت علیه البینه بأنه زنی، ثم هرب قبل أن یضرب، قال: إن تاب فما علیه شئ، وإن وقع فی ید الإمام أقام علیه الحد، وإن علم مکانه بعث إلیه) (۱)

کلینی عن أبی علی الأشعری که احمد بن ادریس است و از اساتید کلینی می باشد، عن محمدبن عبدالجبار، عن صفوان بن یحیی، عن بعض اصحابنا مبهم است لذا خبر مرسل به ابهام واسطه می باشد، عن أبی بصیر که یحی بن قاسم أسدی است که از أجلای روات ما می باشد.

در این خبر لفظ الإمام ذکر شده است.

خبر سوم:(محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن العلا، عن محمد بن مسلم، عن أبی جعفر علیه السلام قال: قلت له: رجل جنی إلی أعفو عنه؟ أو أرفعه إلی السلطان؟ قال: هو حقک إن عفوت عنه فحسن وإن رفعته إلی الإمام فإنما طلبت حقک، وکیف لک بالإمام) (۲)

خبر در اعلی درجه صحت قرار دارد و همان طور که می بینید در آن لفظ امام بکار رفته است.

خبر چهارم:(وعن علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن حماد عن الحلبی، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: سألته عن الرجل یأخذ اللُص(دزد)یرفعه؟ أو یترکه؟ فقال: إن صفوان بن أمیه کان مضطجعا فی المسجد الحرام، فوضع رداءه وخرج یهریق الماء، فوجد رداءه قد سرق حین رجع إلیه، فقال: من ذهب بردائی؟فذهب یطلبه، فأخذ صاحبه فرفعه إلی النبی صلی الله علیه وآله، فقال النبی صلی الله علیه وآله: اقطعوا یده فقال الرجل: تقطع یده من أجل ردائی یا رسول الله؟ قال: نعم، قال: فأنا أهبه له، فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: فهلا کان هذا قبل أن ترفعه إلی، قلت: فالامام بمنزلته إذا رفع إلیه؟ قال: نعم، قال: وسألته عن العفو قبل أن ینتهی إلی الامام؟ فقال: حسن) (۳)

ص: ۴۴۲

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۸، ص۳۲۸، ابواب مقدمات الحدود، باب ۱۶، حدیث ۴، ط الإسلامیه.

۲- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۸، ص۳۲۹، ابواب مقدمات الحدود، باب ۱۷، حدیث ۱، ط الإسلامیه.

۳- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۸، ص۳۲۹، ابواب مقدمات الحدود، باب ۱۷، حدیث ۲، ط الإسلامیه.

خبر سندا صحیح است و در آن لفظ امام بکار رفته است.

خبر پنجم:(وعن عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن عیسی، عن سماعه بن مهران، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: من أخذ سارقا فعفا عنه فذلک له، فإذا رفع إلی الامام قطعه، فان قال الذی سرق له: أنا أهبه له لم یدعه إلی الامام حتی یقطعه إذا رفعه إلیه، وإنما الهبه قبل أن یرفعه إلی الامام وذلک قول الله عز وجل: " والحافظین لحدود الله " فإذا انتهی الحد إلی الامام فلیس لأحد أن یترکه) (۱)

عثمان بن عیسی واقفی المذهب است ولی موثق می باشد لذا سند موثق است و همان طور که می بینید در این خبر نیز لفظ امام بکار رفته است.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

بررسی روایات حدود/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: بررسی روایات حدود/ولایه الفقیه

طبق روایاتی که در این چند روز به عرضتان رسید اهل بیت علیهم السلام دو مطلب را بیان می کنند؛ اول بیان احکام و قوانین و وظائف انسانی و دوم اجراء آن احکام و قوانین که در روایات ما از مجری به سلطان و والی و حاکم و امام تعبیر شده است و معلوم است که قدر متیقن از این تعبیرات فقیه عادل می باشد.

امروز بحث ما در موضوعی است که در آن حکم امام و والی و حاکم لازم نیست و آن سب نبی و ائمه علیهم السلام می باشد که نمونه آن را در جریان سلمان رشدی ملاحظه فرمودید، فقهاء ما می فرمایند اگر کسی پیغمبر و ائمه و یا فاطمه زهراء و یا انبیاء علیهم السلام را سب کند قتل او واجب است و هر کسی که ببیند بدون مراجعه به امام لازم است شخص سب کننده را به قتل برساند.

ص: ۴۴۳

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۸، ص۳۳۰، ابواب مقدمات الحدود، باب ۱۷، حدیث ۳، ط الإسلامیه.

سید مرتضی در انتصار صفحه ۲۳۴ می فرماید:«ومما کأن الإمامیه منفرده به: القول: بأن من سب النبی صلی الله علیه وآله مسلما کان أو ذمیا قتل فی الحال. وخالف باقی الفقهاء فی ذلک، فقال أبو حنیفه وأصحابه: من سب النبی صلی الله علیه وآله أو عابه، وکان مسلما فقد صار مرتدا، وإن کان ذمیا عزر ولم یقتل» (۱)

صاحب جواهر در جلد ۴۱ از جواهر ۴۳ جلدی صفحه ۴۳۲ بعد از بحث در قذف در شرح کلام صاحب شرایع می

فرماید:«(ویلحق بذلک مسائل:) أخر (الأولی:) (من سب النبی صلی الله علیه وآله جاز لسامعه) بل وجب (قتله) بلا خلاف أجده فیه، بل الاجماع بقسمیه علیه، مضافا إلی النصوص ففی خبر هشام بن سالم عن أبی عبد الله علیه السلام) " أنه سئل عن شتم رسول الله صلی الله علیه وآله فقال: یقتله الأدنی فالأدنی قبل أن یرفع إلی الإمام» (۲)

صاحب جواهر چند خبر در کلامش ذکر کرده که خبر اول این خبر است:(محمد بن یعقوب، عن علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر عن هشام بن سالم، عن أبی عبد الله علیه السلام أنه سئل عمن شتم رسول الله صلی الله علیه وآله فقال علیه السلام: یقتله الأدنی فالأدنی قبل أن یرفع إلی الامام) (۳)

نکته: در جمع و ضبط اخبار محمدون اُول و محمدون ثلاث اُخر داریم، محمدون اُول شیخ کلینی و شیخ صدوق و شیخ طوسی هستند و محمدون ثلاث اُخر محمد باقر مجلسی و شیخ حر عاملی و ملا محسن فیض کاشانی می باشند، آیت الله العظمی آقای بروجردی در درس می فرمودند صاحب وسائل خیلی زحمت کشیده و برای هر حکمی یک بابی از اخبار ذکر کرده اما گاهی در یک روایت ده مطلب ذکر شده خب حالا ما باید این روایت را ده مرتبه ذکر کنیم یا آن را قطعه قطعه کنیم، صاحب وسائل قطعه قطعه کرده لذا در جای جای وسائل فرموده "یأتی ما یدل علیه" و "تقدم ما یدل علیه" و دقیقا آدرسش ذکر نشده که این یکی از معایب وسائل الشیعه می باشد.

۱- الانتصار، سید مرتضی، ص ۴۸۰.

۲- جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج۴۱، ص۴۳۲.

۳- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۸، ص۵۵۴، ابواب المرتد، باب ۷، حدیث ۱، ط الإسلامیه.

خبر دوم:(محمد بن یعقوب، عن الحسین بن محمد، عن معلی بن محمد، عن الحسن ابن علی الوشا قال: سمعت أبا الحسن علیه السلام یقول: شتم رجل علی عهد جعفر بن محمد علیهما السلام رسول الله صلی الله علیه وآله فاتی به عامل المدینه فجمع الناس فدخل علیه أبو عبد الله علیه السلام وهو قریب العهد بالعله وعلیه رداء له مورد فأجلسه فی صدر المجلس واستأذنه فی الاتکاء، وقال لهم: ما ترون؟ فقال له عبد الله بن الحسن والحسن بن زید وغیرهما: نری أن تقطع لسانه، فالتفت العامل إلی ربیعه الرأی وأصحابه فقال: ما ترون؟ قال: یؤدب، فقال أبو عبد الله علیه السلام: سبحان الله فلیس بین رسول الله صلی الله علیه وآله وبین أصحابه فرق؟!) (۱)

خبر سوم:(وعن عده من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن علی بن أسباط، عن علی بن جعفر قال: أخبرنی أخی موسی علیه السلام قال: کنت واقفا علی رأس أبی حین أتاه رسول زیاد بن عبید الله الحارثی عامل المدینه فقال: یقول لک الأمیر انهض إلی، فاعتل بعله، فعاد إلیه الرسول فقال: قد أمرت أن یفتح لک باب المقصوره فهو أقرب لخطوک قال: فنهض أبی واعتمد علی ودخل علی الوالی وقد جمع فقهاء أهل المدینه کلهم وبین یدیه کتاب فیه شهاده علی رجل من أهل وادی القری قد ذکر النبی صلی الله علیه وآله فنال منه، فقال له الوالی: یا أبا عبد الله انظر فی الکتاب، قال: حتی أنظر ما قالوا، فالتفت إلیهم فقال: ما قلتم؟ قالوا: قلنا: یؤدب ویضرب ویعزر [یعذب] ویحبس قال: فقال لهم: أرأیتم لو ذکر رجلا من أصحاب النبی صلی الله علیه وآله ما کان الحکم فیه؟ قالوا: مثل هذا، قال: فلیس بین النبی صلی الله علیه وآله وبین رجل من أصحابه فرق؟! فقال الوالی: دع هؤلاء یا أبا عبد الله لو أردنا هؤلاء لم نرسل إلیک فقال أبو عبد الله علیه السلام: أخبرنی أبی أن رسول الله صلی الله علیه وآله قال: الناس فی أسوه سواء من سمع أحدا یذکرنی فالواجب علیه أن یقتل من شتمنی ولا یرفع إلی السلطان والواجب علی السلطان إذا رفع إلیه أن یقتل من نال منی، فقال زیاد بن عبید الله: اخرجوا الرجل فاقتلوه بحکم أبی عبد الله علیه السلام) (۲)

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۸، ص۴۵۹، ابواب حد القذف، باب ۲۵، حدیث ۱، ط الإسلامیه.

۲- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۸، ص۴۵۹، ابواب حد القذف، باب ۲۵، حدیث ۲، ط الإسلامیه.

این سه خبر که خواندیم دلالت دارند بر اینکه اگر کسی سب النبی صلی الله علیه و آله کند بر شنونده واجب است که خودش آن را به قتل برساند و لازم نیست او را نزد والی و یا حاکم ببرند.

این اخبار خیلی با جریان سلمان رشدی مناسبت دارد، بنده نوشته ام در ۲۵ بهمن ماه سال ۱۳۶۷ امام رضوان الله علیه فرمودند کشتن سلمان رشدی واجب است و حتی افراد و چاپخانه ای که کتابش را منتشر کرده نیز باید کشته شوند، در لندن شورشی به پا شد، برخی نزد امام آمدند و گفتند توبه کنند تا بخشیده شوند ولی امام فرمودند این فتوا نیست بلکه حکم است و توبه مقبول نیست، خلاصه اروپا خیلی ناراحت شدند و حتی سفیر انگلستان را خواستند و حکم امام را به او گفتند وهمچنین گفتند کتابهایش باید جمع آوری شود اما او دفع الوقت کرد تا اینکه امام فرمودند باید سفیر انگلستان از ایران اخراج شود و برود، بعد از مدتی ۱۴ نفر از سفرای کشورهای اروپائی با حالت ناراحتی و اعتراض از ایران رفتند ولی امام فرمودند حکم ما همان است و هر کسی در هر جائی سلمان رشدی را دید باید او را بکشد، بعد از مدتی سفیران پشیمان شدند و خواستند برگردند که امام رضوان الله علیه فرمودند مجازاتشان این است که به همان ترتیبی که رفتند برگردند و همین طور هم شد، خلاصه اینکه امام رضوان الله علیه همیشه حفظ عزت اسلام و مسلمین مد نظرشان بود.

ص: ۴۴۶

بقیه بحث بماند برای روز شنبه إن شاء الله تعالی... .

بررسی روایات حدود/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: بررسی روایات حدود/ولایه الفقیه

بحثمان در مسئله سب النبی صلی الله علیه وآله وسلم بود، سب یعنی اینکه کسی به هر شکلی قولاً و فعلاً بخواهد عیب و نقصی را بر پیغمبر خدا وارد کند تا آن موقعیت و عظمتی که دارد تنقیص شود.

امام رضوان الله علیه در تحریر الوسیله بعد از بحث حد قذف فرموده:«فروع: الأول - من سب النبی صلی الله علیه وآله والعیاذ بالله وجب علی سامعه قتله ما لم یخف علی نفسه أو عرضه أو نفس مؤمن أو عرضه، ومعه لا یجوز، ولو خاف علی ماله المعتد به أو مال أخیه کذلک جاز ترک قتله، ولا یتوقف ذلک علی إذن من الإمام علیه السلام أو نائبه، وکذا الحال لو سب بعض الأئمه علیهم السلام، وفی إلحاق الصدیقه الطاهره سلام الله علیها بهم وجه، بل لو رجع إلی سب النبی(ص) یقتل بلا إشکال» (۱)

دیروز گفتیم اگر کسی سب النبی صلوات الله علیه و آله را بشنود یقتله بدون إذن الإمام و واجب است که الأدنی فالأدنی او را بکشد، دیروز چند خبر خواندیم که بر این مطلب دلالت داشت و امروز نیز چند خبر دیگر در این رابطه می خوانیم:

خبر اول:(وعن علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن حماد بن عیسی، عن ربعی ابن عبد الله، عن محمد بن مسلم، عن أبی جعفر علیه السلام قال: إن رجلا من هذیل کان یسب رسول الله صلی الله علیه وآله، فبلغ ذلک النبی صلی الله علیه وآله فقال: من لهذا؟ فقام رجلان من الأنصار فقالا: نحن یا رسول الله. فانطلقا حتی أتیا عربه فسألا عنه فإذا هو یتلقی غنمه، فقال: من أنتما وما اسمکما؟ فقالا له: أنت فلان بن فلان؟ قال: نعم، فنزلا فضربا عنقه قال محمد بن مسلم: فقلت لأبی جعفر علیه السلام: أرأیت لو أن رجلا الان سب النبی صلی الله علیه وآله أیقتل؟ قال: إن لم تخف علی نفسک فاقتله) (۲)

۱- تحریر الوسیله، الامام الخمینی، ج۲، ص۴۷۶.
۲- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۸، ص ۴۶۰، ابواب حد القذف، باب ۲۵، حدیث ۳، ط الإسلامیه.

خبر سندا صحیح است ولی صاحب جواهر از آن به حسن تعبیر می کند زیرا ایشان أب علی بن ابراهیم را امامیه ممدوح می داند ولی ما آن را امامیه موثق می دانیم.

این خبر دلالت دارد بر اینکه کشتن ساب النبی صلوات الله علیه وآله واجب است منتهی با "قید إن لم تخف علی نفسک" در واقع این خبر از اخباری است که کشتن را مقید و محدود کرده است.

در اصل مطلب بحثی نیست اما بحث در این است که اگر در کشتن ساب النبی صوات الله علیه وآله ضرری وجود داشته باشد باید سراغ مسئله دیگری برویم، ما علاوه بر قاعده لاضرر که در اینجا جاری می شود اخبار دیگری نیز در این رابطه(ترک کشتن در صورت خوف ضرر)داریم:

خبر اول:(وعنه عن أحمد، عن علی بن الحکم، عن ربیع بن محمد، عن عبد الله ابن سلیمان العامری قال: قلت لأبی عبد الله علیه السلام: أی شئ تقول فی رجل سمعته یشتم علیا علیه السلام ویبرء منه؟ قال: فقال لی: والله هو حلال الدم، وما ألف منهم برجل منکم، دعه) (۱)

این خبر نیز از معلقات کافی است و عنه یعنی کلینی عن احمدبن محمد، عن علی بن حکم، عن ربیع بن محمد، عن عبدالله بن سلیمان العامری که توثیق نشده ولی این اخبار مورد عمل کل فقهاء ما می باشد لذا ضعفشان جبران می شود زیرا ملاک در حجیت اخبار حصول اطمینان به صدور می باشد.

ص: ۴۴۸

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۸، ص۴۶۲، ابواب حد القذف، باب ۲۷، حدیث ۲، ط الإسلامیه.

در این خبر نیز کشتن مقید شده به جائی که به خود انسان و یا یکی از برادران دینی ما لطمه و ضرری وارد نشود.

فقهاء ما هم خوف ضـرر بر نفس خود و هم خوف ضرر بر برادر دینی را ذکر کرده اند و تقریبا مسئله را به همان قاعده لاضرر که عام است برده اند.

صاحب جواهر در این بحث(سب النبی)سـراغ اخبار تقیه رفته است که درست هم می باشد، صاحب وسائل نیز اخبار تقیه را در جلد ۱۱ وسائل ۲۰ جلدی ذکر کرده است و سـپس ایشان بحث را به باب سب ائمه علیهم السلام نیز برده است و اخباری را در باب ۲۷ از ابـواب حـد قـذف در این رابطه ذکر کرده است، عنوان بـاب این است: "قتـل من سب علیـا علیه السـلام أو غیره من الأئمه علیهم السلام ومطلق الناصب مع الأمن".

خبر اول:(محمـد بن یعقوب، عن محمـد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن علی بن الحکم، عن هشام بن سالم قال: قلت لأبی عبد الله علیه السـلام: ما تقول فی رجل سبابه لعلی علیه السلام؟ قال: فقال لی: حلال الدم والله لولا أن تعم به بریئا، قال: قلت: فما تقول فی رجل موذ لنا؟ قال: فیماذا؟ قلت: فیک، یـذکرک، قال: فقال لی: له فی علی علیه السـلام نصـیب؟ قلت: إنه لیقول ذاک ویظهره، قال: لا تعرض له. ورواه الصدوق فی (العلل) عن أبیه، عن أحمد بن إدریس عن أحمد بن محمد مثله.

إلی قوله: تعم به بریئا، قال: قلت لأی شئ یعم به بریئا؟ قال: یقتل مؤمن بکافر ولم یزد علی ذلک) (۱)

ص: ۴۴۹

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۸، ص۴۶۱، ابواب حد القذف، باب ۲۷، حدیث ۱، ط الإسلامیه.

خبر سندا صحیح است و همان طور که می بینید اولاً سب الأئمه علیهم السلام نیز همان حکم سب النبی صلوات الله علیه و آله را دارد و همچنین در خبر گفته شده "لا-تعرض له" که دلالت دارد بر اینکه در صورت خوف ضرر نباید ساب النبی والأئمه کشته شود.

در این اخبار فاطمه زهراء سلام الله علیها ذکر نشده است ولی همان طور که عرض کردیم صاحب جواهر در جلد ۴۱ جواهر ۴۳ جلدی می فرماید شکی نداریم که مقام فاطمه زهراء سلام الله علیها خیلی بالاست و سپس ایشان آیه تطهیر و امثاله را در اثبات مقام و جایگاه فاطمه زهراء سلام الله علیها ذکر کرده و فرموده سب ایشان نیز همان حکم سب النبی را دارد بعلاوه در مورد حضرت داریم که اگر کسی فاطمه زهراء سلام الله علیها را اذیت کند پیغمبر را اذیت کرده و اگر پیغمبر را اذیت کند خدا را اذیت کرده خلاصه اینکه با توجه به مدارک و منابعی که داریم شکی نیست که فاطمه زهرا سلام الله علیها نیز در این مسئله مثل بقیه ائمه علیهم السلام می باشد.

نکته: برخی سب النبی والأئمه علیهم السلام را به باب مرتد برده اند درحالی که سب با ارتداد فرق می کند و ارتداد احکام مخصوص خودش را دارد.

آدرس: صاحب وسائل در صفحه ۵۴۴ از جلد ۱۸ وسائل ۲۰ جلدی ابواب مربوط به مرتد را ذکر کرده است.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

ص: ۴۵۰

بررسی روایات حدود/ولایه الفقیه کتاب البیع

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: بررسی روایات حدود/ولایه الفقیه

بحثمان در باب حدود بود که گفتیم از روایات باب حدود ولایت فقیه که مورد بحث ماست آشکارتر می شود.

امروز در باب حد لواط مختصراً مطالبی را عرض می کنیم، یکی از جاهائی که اجتهاد و فقاهت انسان ظاهر می شود در جمع بین اخبار می باشد، ما در اکثر ابواب فقهی اخبار متعارض داریم، یک فقیه در صورتی می تواند این اخبار را جمع کند که در فقه مهارت و تخصص کامل داشته باشد هم از لحاظ مبانی و اصول و هم از لحاظ رجال و فهم دلالت و ظواهر روایات و خلاصه جمع بین اخبار مختلف یک صحنه ای است که فقاهت انسان در آن ظاهر می شود.

در بحث لواط چند طائفه روایت داریم که از لحاظ ظاهر با هم تعارض زیادی دارند، صاحب وسائل در جلد ۱۸ وسائل الشیعه چند باب برای این موضوع منعقد کرده است.

طائفه اولی دلالت دارند بر اینکه لائط (لاط یلوط لائط و ملوط مثل قال یقول قائل و مقول) مطلقا باید کشته شود و دیگر قید اینکه محصن و یا غیر محصن باشد ندارد که این طائفه اولی در صفحه ۴۲۳ از جلد ۱۸ وسائل الشیعه ۲۰ جلدی و در باب ۵ از ابواب حد لواط ذکر شده اند.

طائفه دوم اخباری هستند که دلالت دارند بر اینکه لائطِ محصن(یعنی مردی که به زوجه خودش دسترسی دارد)کشته می شود و لائطِ غیر محصن تازیانه می خورد که این طائفه نیز در صفحه ۴۱۷ از جلد ۱۸ وسائل ۲۰ جلدی و در باب اول از ابواب حد لواط ذکر شده اند.

ص: ۴۵۱

طائفه سوم اخباری هستند که دلالت دارند بر اینکه لائطِ محصن باید سنگسار شود و غیر محصن باید تازیانه بخورد، در واقع کیفیت قتل در این طائفه از اخبار فرق می کند.

خوب و اما در هیچکدام از طوائف ثلاثه ی اخبار اشاره ای به امام و حاکم و والی نشده و از طرفی فقهاء ما بین این سه طائفه از اخبار جمع کرده اند به اینکه امام مخیر می باشد، خب فقه ما به این صورت است که بدون امام عمل کردن به احکام فقهی تحقق پیدا نمی کند، هم در شرایع و هم در تحریرالوسیله و منهاج الصالحین و جواهر و دیگر کتب فقهی ما حاکم شرع و امام مخیَّر شده است.

در کیفیت کشتن نیز چند نوع ذکر شده است؛ اول ضرب بالسیف، دوم سنگسار، سوم پرتاب کردن لائط از یک نقطه بلند مثل قله کوه با دست و پای بسته، چهارم سوزاندن، پنجم خراب کردن دیوار بروی لائط، خب در تمام اینها گفته شده که امام مخیَّر

به انجام هرکدامشان می باشد با اینکه در روایات ما کلمه امام ذکر نشده است بلکه فقه ما فقهی است که در زمان غیبت امام عصر علیه السلام جز اینکه امام و حاکم و والی و فقیه عادل احکام الهی را اجراء کند راه دیگری وجود ندارد لذا فقهاء ما در جمع بین روایات به ترتیبی که عرض شد فرموده اند امام و حاکم و فقیه و والی کلاً ـ مخیَّر بین اجراء حکم لائط در صور مختلف می باشد، این بحث مربوط به حد لواط بود که با ذکر آدرس به عرضتان رسید.

ص: ۴۵۲

امروز آخرین جلسه درس از سال تحصیلی می باشد اگر در طی جلسات درس فرصت نشد جواب برادران را بدهیم قصوراً یا تقصیراً عذر خواهی می کنیم و حلیت می طلبیم و و همه عزیزان را به خداوند متعال می سپریم، خداوند یارو یاور و نگهدار شما باشد از همه ملتمس دعا هستیم... .

پایان سال تحصیلی ۹۴-۹۳.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آيا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند يکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹